فہرست ابواب و فصول و مسائل و حکایاتِ ارشاد الطالبین

تمّت

منقبت بجناب عالی پیر دستگیر قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ای امیر ہر دو عالم دستگیر ہر حقیر
شیخ محی الدین جیلی شاہ شاہان شاہ میر

غوث میران مرشد و مخدوم درویش و فقیر
قطب ربانی زہی سلطان مولانا کبیر

بر درت افتادہ ام یا غوث اعظم دستگیر

ای وجود آفتاب صبح ایجاد ازل
وی رخت شام ابد بدر کامل بے بدل

ای کشور ملک ہستی پادشاہ بی بدل
ای غلام ملک تو شاہان ہر دین و دول

ہم تویی نور ہدا یا غوث اعظم دستگیر

ای چو جان پنهان بتن مخفی همه جا حاضری	برحقیقت حال محتاجان همیشه ناظر
شکلِ انسی نورِ قدسی عجب انسان نادری	گرچه عبدالقادری اما بقدرت قا

حاضری و ناظری یا غوثِ اعظم دستگیر

بادشاهِ تاجورِ هستی بتیجان الکمال	طبلِ حکمت میغرد بر عرش و بر ارض و سما
هست اندر حکمِ تو ملکِ بلادُ اللهِ تعال	چونکه خود گفتی که حکمی نافذٌ فی کلِ حال

بخش منصب رفعتم یا غوثِ اعظم دستگیر

گفته گر فوق همت افگنم نظری براز
ای مریدی هم طرب و شطح بکن بر من نیاز

زود گردد زنده با قدرت کریم کارساز
هرچه خواہی خواه از من لاتخف دامن نیاز

ده زهر خوفم امان یا غوث اعظم دستگیر

ور همه کون و مکان شاه جهانی هر مکان
خاصهٔ آل رسول مقبل پیغمبران

در زمین و آسمان خادم تو ملک و انس و جان
سید سادات گوهر تاج و الاسروران

سرور فاخر توئی یا غوث اعظم دستگیر

بر درت از مشرق و مغرب همه کس جانفدا
دستگیری از کرم هر بیکس و امانده را

داد مظلومان توئی از عرش تا تحت الثری
هر اسیرے را ز هر قیدی همی سازی جدا

مونس هر بیکسی یا غوث اعظم دستگیر

والی ملک رسول عالی از نسب رسول
سرور اهل رسالت مفخر اهل بتول

مظهر انوار قدسی و اتقی فرع و اصول
در جناب تست مسکینم زاری نیازم کن قبول

مستجیب دو جهان یا غوث اعظم دستگیر

له قوله ور همه کون و مکان الخ
کنایت است از عالم جهان
یعنی سلطنت همه دنیا تو
سپرده شده است و [illegible]
در زمین و آسمان [illegible]
از ملک و انس و جن همه [illegible]
تست اما خادمیت [illegible]
و جن پس آن ظاهر است
و اما خادمیت ملک پس
اینهم از عقل دور نیست
زیرا که الله تعالی ملائکه را
برای حفظ انسان پیدا
کرده است از اشرار دنیا
و آخرت و نیست حفظ
انسان مگر خدمت او
پس بنا بر ظاهر هیچ ایراد نمی شود
[illegible]
رضوان الله [illegible]

درگهت شد قبلهٔ مقصود هر شاه و گدا	در تنت گشته مقید نور مطلق از خ
کیف و کم نیست در رویت ز روی مصطفی	منتجم گردیده در روی تو نور مصـ

نبیره — هم نبی را احمدی یا غوث اعظم دستگیر

گوش تو شنوا است راز خستگان قرب و دور	چشم تو بینا است حال غائبان را چون حضو
خاک کویت سرمهٔ چشم ملائک انس و حور	آستانت کعبهٔ شادی و مقصود و سر

شاد و مسرورم بکن یا غوث اعظم دستگیر

هر که میخواهد ترا حاضر شوی در پیش او	گبر و ترسا و مسلمان هر چه دارد گ
از عنا خویش بندی مرهمی بر ریش او	در همه کارش تو باشی یار جانی خویش ا

همه از لطف خود یا غوث اعظم دستگیر

کافران و عاصیان و مذنبان و مجرمان	سارقان و فاسقان و ظالمان و کاذبا
چونکه از بیچارگی آرند نامت بر زبان	هر چه میخواهند بخشی در همان دم بیگمان ا

خستگان را چاره یا غوث اعظم دستگیر

بس کہ بدکارم گنہگارم پریشان روزگار — منفعل خجلت زدہ روسیاہم شرمسار

با چنین بد زندگی شرمندہ گنہ بیشمار — با کہ بنمایم چنین بد رو بجز تو کردگار

سرخ کن تو این رخم یا غوث اعظم دستگیر

چونکہ را تو دستگیری دست من گیر از کرم — شادمان کن یا مرادم بر کن از گرداب غم

جملہ عصیانم ببخشا ساز مقبول حکم — حقم — مطلب دنیا و دین زو آر حاصل در برم

جملہ مقصودم رسان یا غوث اعظم دستگیر

دائما داری مرادر پیش رویت روبرو — تا نماند در دلم دیگر بجز حق آرزو

بر در مخلوق نروم چون گدایان سو بسو — در جمال نور مطلق محو گردم مو بمو

ہادی یا حق توئی یا غوث اعظم دستگیر

یکدمی نگذشت بر من غیر عصیان و گناہ — با حضور دل نکردم طاعتی در ہیچگاہ

عمر خود ضائع نمودم در ہمہ کار تباہ — کن شفاعت پیش ہادی سوی حق بنمای راہ

جرم بخشایندہ یا غوث اعظم دستگیر

همه را از لطف خود سانت بکن در راه دین — گر ز ده عین الیقین برسم به تحقیق الیقین

هم غنا بخشی بدنیا یا کریم الاکرمین — تا نسازم آرزو گاهی جنان گاهی چنین

ساز مستغنی مرا یا غوث اعظم دستگیر

اینچنین کس نیست دیگر دوستدار و دستگیر — کو مرا گردد بهر کاری مددگار و نصیر

دستگیرم باش دائم یا شهه میران امیر — جمله مشکلهای من آسان کن عسیر یسیر

ناصر هر کار شو یا غوث اعظم دستگیر

گرچه میدارم گناه بیحد و بی انتها — دستگیرم باش و برسان در جناب مصطفی

هم بدست خود رسان در بارگاه کبریا — تا مشرف دائما باشم بدیدار خدا

رهبر و مرشد توئی یا غوث اعظم دستگیر

چونتو باشی یار حق باشد همه کس یار دوست — نام غم هم نشنوم چونتو شوی غمخوار دوست

هر زمان هر لحظه شو هر روز و شب دلدار دوست — من اگرچه چشم تو باشی بر سرم بیدار دوست

شو خریدارم تو خود یا غوث اعظم دستگیر

بر در ت برکات زاری میکند با التجا — هرچه میخواهم بتو دیده بنام مصطفی

در همه کارم مدد کن دائما بهر خدا — تا شوم شادان بفضل حق درین دار فنا

تمام شد — تمت

در دو عالم یار شو یا غوث اعظم دستگیر — جناب عالی منا پیر دستگیر

بقلم نیاز رقم بندهٔ ظلوم و جهول فقیر غلام رسول حنفی قادری عفی عنه

تعداد جلد ۱۲۵۰

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمدے بیحد وثناے بیعد سزائے ذاتی راکہ تجلب وحدت از عالم الغیوب کہ ا
محبت اوست بذر ممکنات بنور ارادت در اراضی واحدیت کاشت و از ا
در ظاہر علم کہ نور وشہود از لوازم اوست عیان وثابت وجود ذہنی یافت
و ازان در نخانہ وحدت کہ توحید رحمانی است ہنوز کاف تا نون نرسیدہ
شیونات جلالی وکیانی جمالی وجود ظاہری چون نور محمدی کہ ہیولی عقل کل
اسفل السافلین یافت وقادری راکہ چون از کتم عدم اشیاء مختلفہ در وجود
آورد وبقرار کرد وبلجج وحدت ممتاز کرد وبدایگان اسما وصفات سپرد و
بعو دآن بفرد انیتش رہ نہد وتحفہ درود اکمل واتم نامعدود بر آن برگزیدہ
کہ اوست قبلہ واجد وموجود باد کہ از طفیل وجود خویش جمیل وفیاض قدس
شریعت او از سائر شرائع انبیا ورسل اسہل واجمل فرمود کقول شاع

کم یمتحنا بما یعی العقول بہ حرصا علینا فلم نرتب ولم نہم

انچہ او فرمود عقل وفہم از دی عاجز شود بر صلاح ما حریص است بے گمان وبے

اشارت بدو است وبر خلفاء الراشدین کہ ہر یک باغبانان شریعت اندای کہ
حقیقت راشدہ چار تن ہم از راہ تحقیق ہر یک باغبانان وبر جملہ اصحاب
کہ ہمہ بمنزلۃ النجوم اند وبر آل وعترت او کہ طیبین وطاہرین اند وبعالمان ...

وتبع التابعین الی یوم الیقین محدود باد اما بعد اضعف عباد الله قدم بوس علما و درویشان
وملتمس احوال و فضائل ایشان میگوید که از چهارده خانواده اذن ارشاد شیخ المشائخ
والاولیاء حضرت سیادت پناهی سید علی ترمذی رسیده بود و از و باین قدمبوس شمه
بمشام کام رسیده است پس ناچار است که بالتماس فرزند چیزے از ان و از عموم سلوکی
خواهم بیان کرد و چون جمله اهل ایمان خاص و عام را دیدم که از چند چیز ناچار است بطریق
مجمل درین مجموعه بیان خواهم کرد تا مردم اهل ایمان را پسندیده بود و نام این رساله
ارشاد الطالبین نهادم تا هر طالبی که دم از طالبی و سیر سلوک زنند باید که درینجا نظر
کنند بلکه در حفظ آرد تا در سلوک مخالطه نخورد و ضال و مضل نگردد پس این کتاب را بچهار
باب بنا نهادم تا بچهار جوی بهشت مانند والله اعلم بالصواب **باب اوّل** مشتمل بر چهار
فصل است **فصل اوّل** در توحید **فصل دوم** در ایمان **فصل سوم** در وضو و
ملایم آن **فصل چهارم** در نماز و ملایم آن **باب دویم** مشتمل بر چهار فصل است
فصل اول در توبه **فصل دویم** در علامت پیر کامل و ملایم آن **فصل سویم** در چهار
علم و ملایم آن **فصل چهارم** در ذکر **باب سوم** در سیر سلوک **باب
چهارم** مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در اخلاق حمیده **فصل دویم** در
اخلاق ذمیمه **فصل سویم** در صبر **فصل چهارم** در شکر **باب اوّل** مشتمل بر چهار
فصل است **فصل اوّل** در توحید و توحید بحسب صیغه مصدر است بمعنی یگانه شدن
بدان اے عزیز که در نفحات الانس امام محمد غزالی قدس سره العزیز توحید را بر چهار نوع
مقرر ساخته است و در اصطلاح صوفیان اَلتَّوحِیدُ اِسْقَاطُ الْاِضَافَاتِ كَمَا
سَتَذْكُرُهٗ فِي مَوْضِعِهٖ اول توحید عام که آنرا توحید ایمان گویند چنانکه عوام الناس
را از انبیا و اولیا و غیر ذالک دران فرقی نیست كما قال الله تعالی يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ و قوله تعالی اِنَّمَآ اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ
پس اگر انبیا نیامده بودے و کتب آسمانی وارد نشده بودے هر یکے را لازم
بودے که در بدیهه دانستے که اینچنین مخلوقات در اراضی و سماوات را خالقی

هست چنانکه اگر کسی از مکان بعید مشاهده کند دودی را پس هر کس معین و بدیهی
باشد که در آنجا آتشی هست که بغیر آتش دود را وجود ممکن نیست پس همچنین بد
که هر حادث را پیدا کننده هست و به یگانگی او هر یک قائل باشید که آفریننده
واحد هست بلاشریک جز او دیگری را نه پرستید هر که جز او دیگرے پرستد او
مطلق هست و او را ضد او ند که همتای مخالف بهم ستیزنده و یا موافق بهم سازند
نیست و نباشد و ذات پاک او را شئ موجود دانید نه چون شئ که تجزی پذیر است
و هر که او را به یگانگی ذات و صفات شناخت او را عارف گویند چنانکه ذات
قدیم هست صفات او نیز قدیم دانند که اگر صفاتش قدیم نبودی پس علم که صفت
قدیمهٔ او هست بعد از جهل بوده هست و باشد و این در حضرت پاک او نسبت کر
کفر محض هست و از ده صفت دانستن خلق را ناچار هست اول حیّ است
که زندگی او نه چون زندگی ما است که ببدن و جان باشد دوم علم که ظاهر و باطن
ممکنات جزئیات و کلیات در علم او آسان تر است از سپند دانه که بر دست باشد
که اگر بصفت قادری آسمان را با این عظمت در پوست بادام گنجاند که آسما
بعظیمی خود دارد و این را با صغر خود اگر چه در افهام خلق نگنجد امّا در پیش قدرت
کمتر و آسان تر از در آوردن رشته در سوفار هست و ارادت که هر چه از تما
مخلوقات و افعال ایشان در وجود آوردن جملهٔ ممکنات از ازل تا ابد در ارا
او روشن تر از شمس منیر بود که ذرّه از آن تجاوز و تناقص نخواهد شد و این جه
صفت ذاتی را امهاتی گویند که جمله اسماء و صفت را اگر چه قدیم اند اضافت
با ایشان هست و سمیع که بے آلت گوش شنوا است بصفت شنوائی و بصیر
بی حدقه و مردمک چشم اگر در شب تاریک بر سنگ سیاه مورچه و پشه
میرود بصفت بصارت او را می بیند و بصفت سمعیت شکستگی پای مورچه
پشه و آواز پر پشه و جنبش رفتن او میشنود و بصفت عالمی استخوان پشه و مو
مورچه میداند پس گویا که یک صفت از دیگر ممتاز نباشد آنجا که یک

همه باشند و تکلم یعنی گویا است بکلام ازلی که کلام او از جنس صوت و حرف نیست
که اِنَّ جِبْرَئِیْلَ یَسْمَعُ صَوْتًا دَالًّا عَلٰی کَلَامِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَعَلٰی مَا اَرَادَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی
یعنی دال و حجت بر کلام حق سبحانه چند چیز است یکی آنکه در تفسیر حسینی آورده است چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در آسمان دنیا رسید سلامی شنید که السلام علیک یا رسول الله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
متحیر شد که آواز شنید و صورت ندید مهتر جبرئیل گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول الله بعد از جواب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از جبرئیل ع پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند
که ایشان را در تنزیل سَفَرَه و بَرَرَه گویند کقوله تعالی بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ
پس آن نازنین کونین از جبرئیل ع پرسید که یا اخی شما او را ببینید گفت نی یا رسول الله
بلکه آواز ایشان می شنوم و مبرهن و بلا محال میدانم که هنوز آدم ع در وجود نیامده
بود که جمله کتب منزل از ایشان شنودم و یکبارگی در دل من محفوظ شدند و در
آسمان دنیا پیش هاروت و ماروت که ایشان نیز مقرب بودند گفتم
و ایشان بر اوراق درختان یاقوت که در آسمان اند نوشتند و بهر حادثه
پیغمبران را بامر ایشان رسانیدم که ذرهٔ ازان کم و بیش نشود و دلیل دوم
آنکه کلام را سه نوع تقریر کرده اند یکی آنکه گفتم که این را کلام صوتی گویند
دیگر کلام صورتی و سیوم کلام معنوی و مراد از کلام صورتی کلام لوح محفوظ
است آنرا جبرئیل معاینه میکند و کلام معنوی چون دو درویش در انجمن نشسته
باشند و هر دو از خود منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس بمدد روح
سراجی یک بدیگر بیاگاهند چنانکه عامهٔ خلق را دران اطلاعی نباشد
پس این کلام بزبانهای ما مقرو است و در دلهای ما محفوظ است قرطاس
و مداد او مخلوق اما معنی که قائم بذات است وصفت ازلی است چنانست
چنانکه بود پس هرچه حضرت رسالت پناه بر ما خواند و او از جبرئیل شنید و جبرئیل از
سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ و ایشان از حضرت پاک لم یزل بی کام و بی زبان آگاهی یافته
اند ذرهٔ ازان بیش و کم ندانند و غیر مخلوق دانند تا ایمان سلامت ماند

۴ تحقیق جبرئیل علیه السلام
می شنود آواز اسرافیل را
سنند و باشند
او تعالی و بر ازینجا
اراده اخبار او سبحانه
و تعالی کرده باشد ۱۲

۵ این آیت در
پاره ۳۰ در آخر سوره
عبس واقع است ۱۲
ترجمه
بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ
در دست نویسندگان
یعنی فرشتگان که از
لوح محفوظ انتساخ کردند
کِرَامٍ بزرگان نزدیک
خدا تعالی بَرَرَةٍ نیکان ۱۲

و در بوستان ابولیث آورده است قال علیه السلام مَنْ قَالَ الْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللهِ و مشیت که آنرا تکوین گویند که هرچه در ارادت قدیم خواسته
است اکنون هیچ ذره از ذرات ممکنات از آن کم و بیش و تغیر و تبدیل نیابد و تغیر مشیت او
گیاهی و ورقی در شجر نروید و نه افتد و این را صفات مولودانی و لازمی گویند که آن
چهار را اول متعدی الخ و هر هشت بلکه جمله صفات و اسمار او ثبوتی و قدیمی اند بخلاف صفات
مخلوقات که حادث و عارضی اند و بیچون بیچگون و بی عیب و بی نقصان چون سبوح
قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که بغیر ذات پاک او اطلاق نتوان کرد و معز و مذل
و محیی و ممیت را صفات اضافی گویند پس عارفان را چنانکه در توحید ایمان اگر نفعی و
ضرری از حق تعالی ندهند و از اینها باطل چون مشرکان دانند از دائره ایمان بیرون آیند و در
ورطه کفر افتند و طائفه عرفا را توحید علمی است چنانکه در طوالع شموس در بیان توحید ایمان
آورده است که در یگانگی او چنان بیشک باشند چنانکه وقتی صاحب کشاف بر دهقان
گزر کرد و پرسید که ای دهقان میدانی که خدای یک است گفت بلی بیشک و بی شبه میدانم
که خدای یک است شیخ گفت اگر کسی دو گوید چه گوئی رنگ و روی آن دهقان متغیر شد
و بیلی که در دست داشت بیچاره از غایت بیطاقتی بر داشت و گفت که اگر تو گوئی همین
زبان در سرت کوبم و گردنت را بشکنم شیخ تبسم کرد و گفت از هفتاد و یک دلیل که من نقل
و عقلی دانسته ام و انستم باید که همین یک اعتقاد تمام پسند است و در مشارق الانوار
آورده است که شیطان هر روز تخت خود را بر سر آب بیابان می نهد و شیاطین
در پیش خود میخواند و میگوید که بروید و در عالم مردمان را از دین حق بگردانید چون
باز پیش وی میروند هر یکی را میپرسد که چه کرده اید یکی گوید که یکی را خمر خورانیده ام
و دیگری را زنا کنانیده ام و بدین طریق هر یکی از گناه کبائر و صغائر عرض کنند گوید
که سهل است آنکه کرده اید و چون یکی گوید که فلان را در آوان خشم طلاق گویانیدم و باز
زن را اعتقاد بر پرستش صحیح گردانیدم و زن و شوی بر یکدیگر طلاق شدند پس شیطان گوید
که تو ندیم منی نزدیک من بهانه کار کرده که اگر از خود جدا کنند نسل آدم کم شود و اگر

ف بر قائل مخلوقیت قرآن مجید کافر گردد ۱۲ ط هر کسی که گفت که قرآن مخلوق است آن کس کافر است بجذا صحیح الله

ف وطائفه عرفا را توحید علمی است

٦

ف بیان عمل شیطان لعین برای از دین بردن مسلمان

بغیر توبه و نکاح جدید باشند و حلال دانند کافر شوند و همبرین **طریق** در بنی اسرائیل

یکی از ندیمان آن ملعون پیش زاهدے رفت که هفتاد سال در صومعه مستقبل

قبله گذرانیده بود و پیشانی و زانو و کف دست در نماز مانند گردن گاو درشت

کرده بود او را پرسید که اے زاهد اگر خدائے تبارک و تعالی هفت طبق آسمان

و زمین را در سوراخ سوزن گذراند تواند یا نه او گفت چه دانم و آن ملعون از پیش

وے پرید و پیش عزازیل آمد گفت چه کردی گفت فلان زاهد را باین نسق پرسیدم

و باین طریق جواب داد گفت ندیم خاص منی که او را کافر کردی پس عرفا را واضح

است که نفعی و ضررے از سبب است نه از مسبب پس جمله ممکن را در قبضه قدرت

او دانند و آلتی بیشتر نه بینند پس هرچه بایشان رسد از حق تعالی دانند و نه بینند از

خلق چنانکه **منقول است** که حضرت جنید بغدادی قدس سره چون مریدان نزد وی

رسیدندے و دیدندے که روی مبارک او چون بکسان غسل که بر غسل جمع آیند همچنان

بکسان گرفته بودے یاران میگفتند که یا شیخ خدا دست داده است باید

که بجنبانی تا برخیزند گفت کرتے جنبانیده بودم و چون نظر در علم الیقین کردم

وجود پریدن بکسان از ایشان ندیدم بلکه از حق پس از تصرف و تدبیر و صنائع

خود گذشتم چنانکه عراقی گوید **نظم** تا جنبش دست است مادام ؎ سایه

متحرک است ناکام ؎ چون سایه ز دست یافت مایه ؎ پس خود در اصل نیست سایه

هر آن چیزیکه وجود او ز خود نیست ؎ هستیش نهادن ز خود نیست ؎ هر آن چیزیکه

بحق قیام دارد ؎ او نیست و لیکن نام دارد ؎ پس عرفا را چون نظر از آلت

منقطع شد دیدند که غیر نامی بیش نیست که شرک ایمان عوام این است که در

عبادت غیر الله را شریک کنند که در حق ایشان اَلتَّوْحِیْدُ اِسْقَاطُ الْاِضَافَاتِ

تا اگر اضافت بغیر الله کنند در پرستش از دائره ایمان بدر شوند اما ایشان

را از اسقاط اضافت از جمله اشیا راست که اشیا آلتی بیش نیست که **قوله**

تعالی وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ایضاً قوله فَاِنَّهٗ یَعْلَمُ السِّرَّ

ف احوال زاهد بریدہ شیطان سبب بر او را فضل و عقیده کرده بود ۱۲

ف حال جنید بغدادی و ارادت مریدان بر او ۱۲

تمارا و آنچه تمامیکنید بزبانها خود درین آیت دلیل است بر آنکه بزبانهای ... بزبانهای همه مخلوق حضرت پروردگار است ۱۲ **تفسیر حسینی**

پس بدرستی که او میداند پوشیده را و پوشیده تر است از پوشیدہ ۱۲ **حسینی**

در پاره ۱۶ و در بیان کوع اول از سوره طه و در نوع آیت ۱۲

در پاره ۲۳ و در بیان رکوع سوم از سوره صافات ۱۲

واخفی و در شرح فصوص آورده است که هرچه در ظاهر و باطن مخلو
در وجود می آید خداوند تبارک و تعالی در غائبات افلاک پنهان کرده و د
محل خود بوی میرساند و در طوالع شموس است که سر آنچه در ضمیر تست و خف
آنچه هنوز نیامده باشد و هرچه در خاطر تو میگذرد بسا باشد که ترا معلوم نباش
واگر مرا ازان جاهل دانی پس ایمان به یگانگی من نیاورده باشی واللّٰه لاتس
النّاظرین از ناظران مجازی مرا سبک ندانی پس چون عارفان ویرا علم
واخفی دانند خود را اسیر کرده و بدو سپرده و ضرر و نفع خلق از میان برطرف کرده
از دائرهٔ عارفان بلغزاند اما چون توحید ایمانی دارند در کفر نور زند و نه افتند ا
در دعوی معرفت کذاب اند چنانکه پیش حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و
کافری شقی نشسته بود از غایت بی ادبی یک نی در دست داشت و آنرا بر ز
سخت میزد و بحضرت رسالت پناه سخن میکرد ناگاه پارچهٔ ازان نی جدا ش
وانگشت وسطی مبارک زخم شد و ازو خون روان شد و آنحضرت صلی اللّٰه علیه
همان انگشت را در دست گرفت و خون پنهان کرد تا نظر امیرالمؤمنین عمر رضی اللّٰه ع
بدو نرسد که سرش از تن جدا خواهد کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی در حق من فرموده آ
قوله تعالی وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ تا در حق او رحمت نشوم و در آن زما
نظر حضرت در توحید علمی بود چون آن کافر چنان حال دید مسلمان شد پس عارفا
اسقاط اضافات این رمز مست توحید سویم حال و آن چون دائم المدام خود
در دهن نهنگ وحدت داند که اِذَا انْكَسَرَ السَّفِيْنَةُ يَرْكَبُهُ الْبَحْرُ که چو
سفینهٔ وجود ممکنات از نظر منقطع شده ایشان را دریای وحدت بلجها
اسماء و صفات بهر نوع که استعداد ازلی یافته است در تلاطم می آرد ازین
که منصور سگفت **شعر** وَلَدَتْ اُمِّيْ اَبَاهَا وَذَا مِنْ عَجَبَاتِيْ
اَنَا طِفْلٌ صَغِيْرٌ فِيْ حُجُوْرِ مُرْضِعَاتِيْ ؛؛ ظاهر کرد احدیت مراتب اعلای
خویش را وحدت که احدیت و حب و عشق ساذج نامند که پیش از اقتضای خلق از نام و نشا

ونشان وصفتهائے قدیم خود مستغنی بود چون باقتضائی وحدت در واحدیت
معدۂ او ممکنات وجود ذہنی یافت کہ آنرا عیان ثابت گویند وہر ہم خواہان اثر خود
شد اسماہائے جلالیہ خواہان اثر خود شد وجمالیہ خواہان اثر خود شد پس
وحدت امی واحدیت ابا چنانکہ شاہ قاسم میفرماید بیت عشق ست
کہ بابائے عالم است بہ تحقیق ٭ جز عشق کسی را پدرے ہست بگوید ٭ یعنی
آنچہ در ذات حرف مخفی بود بغلغلۂ وحدت در واحدیت خود بخود مشاہدہ
کرد کہ علم ونور وشہود از لوازم واحدیت ست وممکنات چون خود را در معنی
یافتند فرزند نامند واکنون ہر اسمی ہمچنان در پئے شان اثر خود است
چنانکہ مربوبات تعلق برب دارند ومرزوقات تعلق برازق پس تافتن لمحہ
در لمحہ عذابہا وشرارۂ سقر کہ می افزاید تعلق بقہاری وجلالی دارد وآنانکہ
ممکن است گویا کہ در کنار دایگان اسماء اند ودلیل بر آنکہ در آوان دار منصور
را دست وپائے بریدند وخندہ میکرد چہ کہ دران حال کہ خلق او را سنگسار
میکردند ندید بجز حق کہ درین مقام سالکانِ اَلَستُ راہم نہ بینند وپردہ با یار باشند
ازان سبب الم وزحمت بایشان نمی رسد چنانکہ قاضی حمید الدین
ناگوری در تصنیف خویش در طوالع شموس آوردہ است کہ جوانی را بہ تہمت
عاشقی ومعشوقی گرفتہ بودند واو را سیصد چوب زدند و ویرا خبر از الم چوب
نبود خلق متحیر شدند کہ این چہ حالست یکی کہ واقف اینحال بود گفت محبوب او
در میانِ این جمع است ونظر او در محبوب است وخلق وچوب در نظر او نمی آید
واو نیز در نظر محبوب خود است ازان سبب مصئون است کہ خبر از چوب
نیست وآوردہ اند کہ حسن نوری رح در حین مشاہدہ بر وحالی رسید ہفت
روز در میان نی زار در دیدہ برقص میرفت چون وقت نماز شدے بخود آمدے
ونماز گذاردی وباز در رقص شدی و ہیچ آزارے بوُدِ او نرسیدے
کہ در عصمت محبوب خود داو جز محبوب نمی دید ونیز در طوالع شموس

ف ذکر منصور و جوانی کہ ایشان … توجیہ حال

ف ایضاً ذکر زاہدے و بزرگی … توجیہ حالت ۱۲

است که وقتی در بنی اسرائیل زاهدے بود بیست سال تحریمه نماز بسته و در وحدت
او مستغرق و از خود بیخبر استاده بود بعد ازان آگاهش کردند بخود آمد و گفتند این
حال چه بود گفت چون تحریمه بستم غیر الله را پس پشت انداختم و چشم حق بینے
باز شد غیر الله جمله سمت را بلکه قبله را هم فراموش کردم و بتصرف و عصمت الله
استاده بودم و **منقول است** که بزرگی در باد ان جانکندن بود دوازده روز
چشم او کشاده بریکی قرار بودند و برهم نمیزد و مجموعه خلق مضطرب شدند و بزرگ
دیگر را در پیش او دعوت نمودند چون چنان بدید روے مبارک او بجانب خود گردانید
در حال چشم پوشید و طیر روح او از قفس قالب پرید گفتند که اے شیخ در حق او چه کردی
گفت چشم حق بین او در مشاهدهٔ حق بود چون روے او بجانب خود گردانیدم جان
را تسلیم کرد که این دوازده روز در ذوق محبوب همچنان بود که گویا پلک
بر پلک نزده است **در تذکرة الاولیاء** مذکور است که چون حضرت بایزید
بسطامی قدس سره در هنگام سکرات اَنَا سُبْحَانِی وَمَا اَعْظَمُ شَانِی گفت بعد
مریدانش گفتند که یا شیخ شما سخن بے موزون شرع گفته اید شیخ قدس سره گفت
اگر بار دیگر بگویم مرا بکشید و بقلم تراش پاره پاره کنید چون روزے باز در خانه نشسته بود
وجود او بظاهر چندان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سرش از خانه بر گذشت باز انا سبحانی
و ما اعظم شانی گفت مریدانش بکاردند هیچ اثر کارد برو ظاهر نشد پس وقتی که باز بخود آمد
پرسیدند که یا شیخ چرا سخن بے موزون شریعت گفتی گفت مرا چرا نزدید گفتند فرمان بجا
آوردیم اما کارد بر شما اثر نکرد گفت پس من معذورم که الوهیت او وجود مرا محو کرده بود
و هر چه گفت خود بخود گفت من در میان نبودم و بعضی گویند که سر سوزنے در رگ
دست خلانید چندان خون در عالم ظاهر شد که فریاد بر آوردند گفت که من آنم نه آن
بودم که او بود گفتند آن چه بود که سرت از خانه گذشت و خانه پر شد گفت که از حال
مردان نشنیده بودید و سخنے که آدم صفی الله از خاک پاک و آب ترتیب کرده
سر او را در مکهٔ مبارک و پاے او در طائف که درازی او سه صد فرسنگ بود

حضرت بایزید بسطامی در هنگام سکرات انا سبحانی و ما اعظم شانی گفته

١٠

وچون از بهشت فرود آوردند در دنیا سر او بآسمان میرسید و مهتر جبرائیل علیه السلام پر خود بر رو نهاد و تا بقدر شصت گز آمد این نوع عجائب و غرائب در تصرف الوهیت و ربوبیت است و در **تفسیر ابو اللیث** است که شبی حضرت رسالت پناه صلعم از خانه مادر مومنان بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها بیرون آمد و بی بی از انجا که خاصیت عورتان است غیرت بکار آمد و متهم شد و گفت مبادا که در حرم دیگر رفته باشد برخاست و در پیش جمله حرم رسول الله صلعم رفت و دید نیافت و در خانه ابی بکر رضی الله عنه رفت آنجا نیز نیافت و در مسجد آمد و دید که خود را درون مسجد معکوس کرده و پای مبارک خود را برسن در سقف خانه بسته است ... وافتاده بود و بی بی چون چنان بدید از روی شفقت سر مبارکش را بالا گرفت و بالا میکرد و در بالا کردن بسیار مضطر شد بعد از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی بی بی گفت منم عائشه گفت عائشه کیست گفت بنت ابا بکر صدیق گفت صدیق کیست گفت پسر قحافه گفت قحافه کیست گفت پدر خسر محمد علیه السلام گفت محمد کیست بعد از ان بی بی دست از روی باز داشت و در خانه آمد چون حضرت رسالت بهوش آمد و خود را از رسن خلاص کرد و در خانه بی بی آمد بی بی احوال باز نمود آن نازنین کونین صلی الله علیه وسلم گفت لِي مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِيْ فِيْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ و در شان التوحید اسقاط الاضافات این رمز است چنانکه در **مکتوبات شیخ شرف الدین منیری** آورده است که اَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى اِلٰى اَوْلِيَائِهٖ یعنی الهام کرد با ولیاء خویش اَنَا عِنْدَ ظَنِّ الْعَبْدِ وَالْعَبْدُ مُتَّصِلٌ بِالظَّنِّ وَالظَّنُّ بِهٖ مُتَّصِلٌ بِالرَّبِّ و در مقابله او این آورده است **بیت** تو در وگم شو که توحید آن بود + گم شدن گم کن که تفرید آن بود + ای برادر اینجا گم شدن است نه دم زدن و نه کلام ما و من و کلام ما و من دعوی است و دعوی کذاب یا رب الارباب ما و منی خود مردود است چنانکه حلاج میفرماید **بیت** تا که تو دم میزنی همدم نئی + تا که موئی مانده محرم نئی + و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید **مثنوی** ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز + کان سوخته را جان شد و آواز نیامد + این مدعیان در طلبش بیخبرانند + کان را که خبر شد خبرش باز نیامد قال غیره **بیت** هر که ما را دوست دارد کافر مطلق شود + پیشوای خلق گردد سالک حق شود

بلغت عرب کافر بمعنی ساتر دارد چنانچه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشندهٔ
تخم گیاه است و شب تاریک را نیز کافره گویند که همه چیزها را می پوشد و محب بمحبوب
برسد بنا برین ست که پیغمبر علیه السلام گفت اَلْکَافِرُ اِذَا مَاتَ فِیْ کُفْرِهٖ دَخَلَ الْجَنَّۃَ و
اینجا کافر بمعنی کفارة دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و باطن در متابعت رسول علیه السلام
است پس چون رسول علیه السلام در آوان سکرات دوستی خود را و ملک مقرب را در میان
نه بیند پس چاکران او که لاف دوستی زنند بطریق اولی شایان دوستی من شوند
لِقَوْلِهٖ علیه السلام اِتِّصَالُهٗ فِیْ اِنْفِصَالِهٖ وَانْفِصَالُهٗ فِیْ اِتِّصَالِهٖ یعنی اتصال حق
بانفصال شدن از خود و انفصال از حق باتصال شدن بخود پس در چشم سالک حق هر چه
غیر الله است محو و مضمحل شود و ماسوی الله چنان پوشیده باشد که خود را و غیر را نداند
پس چون جمله عبارات و اشارات از وی پوشیده شد گویا که ساتر مطلق شد آنگاه پیشوائی
خلق را شاید و نام سالکی برو اطلاق توان کرد و توحید چهارم را توحید آلهی گویند و آن
چنانست که در ازل الآزال و غیب الغیوب بلا نشان و عبارت بود اکنون هم چنانست
که هر چند که کسی از انبیا و اولیا بیان بعبارت کنند ایشان محدود اند از حد خود گویند که
محدود مر نامحدود را در مقالات و مفهومات آوردن محال ست که مصنوعات او در
معقولاتِ عقلا در نمی آید پس چه جائی آنکه ذات پاکش را کس در عقل و وهم تواند آورد
چنانکه روزی این فقیر را سخن با ملحد در غیر افتاده بود که غیر چیست آن ملحد که اکثر مسلمانان را
از دین برده بود و شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم در پس پشت انداخته و محرمات را مباح
داشته چنان تقریر نمود که غیر غیر خدا را گویند فقیر بملایمت پیش آمد و گفت که آنرا که چشم
حق بین باشد غیر در مذهب ایشان چه باشد ملحدی که از آنجا ملحدی او بود اظهار کرد و گفت
که چون کسی آرد را خمیر سازد و از ان نانی بپزد و از وجود نان بادے خیزد که میان
او مجوف سازد یکطرف را پوست و دیگر طرف را پشت و میانش را مغز نامند و جمله جز
یک نان بیش نیست پس گفتمش که ازین سبب مردمان جاهل را مرید خود ساخته و از راه راست
بیرون برده و مذهب اباحتیان پیش گرفته بعده او گفت که در مذهب صوفیان

ادا کننده کفارت چون بمیرد در وقت ادا کردن کفارات در دخل شود جنت

بیان توحید الٰهی ست

ذکر مصنف این کتاب یعنی از فقیر درویشیه علیه الرحمة در بیان توحید الٰهی ست

شما غیر چیست گفتمش صوفیان ما ازان رو که در غیب الغیوب معلومات حق در تجیت او
معدوم بودند و خود میگویند و غیر را جز نامی بیش نیست و امّا چون شب تنزلات وحدت
از اعلی و اسفل که سند کره ان شاء الله تعالی وجود حسی یافته ممکن و عجیب گوید چنانکه
عراقی فرماید **نظم** هر گدائے مرد سلطان کی شود ✿ پشّه آخر سلیمان کے شود ✿
پس عجب این ست کاین مرد گدا ✿ چونکه سلطان نیست سلطان کے شود
بو العجب کاریست پس تا در پی ✿ این چون عین آنست آن کے شود ✿ اگرچه غیر او
کبریائی نامحتاج بود امّا در اقتضائے صفاتیه چون قابلیت داشت گویا که شور انگیز ے
پیدا اگر دد وجود را که در عیان ثابت بود بظهور حسن آورد نام غیریت نهاد و حالا باز
فردانیتش بخود راه راه ندهد و عجب ازان روی که غیر محل واقع شده است که جبّار آنرا گویند که
جبر را در غیر محل نهد که ادراک هیچ فردی بروی نرسد ازان ست که حق را جبروت گویند
چون سخن بدین جای رساندم ملحد گفت که غیر محل چگونه باشد گفتم که چون ازین چوب خشک
که می بینید و حال آنکه وقت میوها نیست و این چوب ما از جنس درختان میوه نیست
و درین حال ازوی زرد آلو با نواع میوها ظاهر شود و چوب تغیر و تبدیل نیابد و هر کس ازان
میوه بخورد و لذت میوه یابد و چوب همچنانکه بود همان باشد و چوب بر جای خود و میوه بر
جای خود ملحد سخنم را شنود از آنجا که جاهلی او بود خنده آغاز کرد و قسم یاد کرد و گفت والله
ثم بالله آنچه شما گفتید احمقی است زیرا که هرچه دران چیز نباشد صادر شدن ازو محال
است و آن جماعتی که مریدان او بودند از سخن او خوشدل و خورم شدند پس باز
فقیر در تقریر آمد و گفت اگر این را در فرقان مجید خود یاد کرده باشد پس باید
که شما از ملحدئے خود باز گردید و تائب شوید و من بعد دست انابت ندهید و خلق
را گمراه نسازید درین شرط جزم کرد که هرگز در کلام شریف چنین نباشد گفتم در وقتی
که ثمودیان مردمان کوچی و ترک بودند و مالها بسیار و آب اندک داشتند
و ثمود کم آبی را گویند بعد از وفات هود پیغمبرؑ صالح پیغمبر علیه السّلام بر ایشان از طرف
دیگر پیدا شد و رسالت خود با یشان اظهار کرد و ایشان قبول نکردند

۱۴

آنا آورده اند که روزے عید ایشان بود وایشان در صحرا وبیابان گرد آمده بود
وجمع شدند وسنگ سیاه را بخدای پرستیدند حضرت صالح علیه السلام نیز آنجا حاضر
وگفت ای بدبختان سنگ هرگز لایق خدائی نباشد ایشان گفتند ای صالح برای
معجزه پیدا کن که هم ازین سنگ اشترے پیدا شود که کلان ازین سنگ باشد وازان
شتر بچه بزاید که او نیز لقد برابر ما در باشد وبر پیغامبری شما گواهی دهد وما را از ایشان
نفع بسیار باشد پیغامبر خدا گفت ای بدبختان هر معجزه که شما خواهید بفرمان خدائیتعالی
پیدا خواهد شد اما بعد ازان شما ایمان نخواهید آورد و بعذاب گرفتار خواهید شد
وایشان شرط کردند که ما ایمان خواهیم آورد پس صالح علیه السلام دوگ
ادا کرد وبعد از ادای دوگانه سر بر زمین بنهاد واز رب العزت درخواست کرد
سر از سجده برداشت از سنگ اشترے برخواست وازان سنگ سیاه که بت ایشان
همچون هر دو زره که عورات را باشد آوازے برآمد وازو اشتر ماده پیدا شد
که سر وسینه او سه صد وبیست گز بود واو نیز به بستم در دره آغاز کرد وازان اشتر
ماده بچه برائید که سر وسینه او نیز سه صد وبیست گز بود وهر دو بزبان فصیح بر سالت
صالح علیه السلام گواهی دادند که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ صَالِحٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ پس ایشان را کاریز
بود که آب او در یک حوض آمدے وقعر او بمقدار قد مرد بود ودر آنجا آب جمع میکرد
ودر شب پر میشد ودر روز چهارپایان ومواشی ایشان همه آب او میخوردند چون
ودو اشتر پیدا شدند آب را نوبت کردند یک روز این هر دو اشتر میخوردند وآن حوض
پر از شیر ایشان میشد وروز دیگر مواشی ایشان میخوردند واز پشم ایشان صوف
راست میکردند واز شیر ایشان میخوردند وآن بدبختان وبدعهدان این بنا ورد
مدت مدید بر ایشان برآمد که دو پهلوانان ایشان بودند هر دو همراه یاره وزیر در خانه
بیوه زنان آمدند وآن دو زن را مال بسیار بود وآن بیوه زنان را گفتند که زود
برای ما طعام لطیف وگوناگون پیدا کنید آن بیوه زنان از سر ناز گفتند که خود
شما به نیز هم آن پهلوانان گفتند که چرا چنین گفتید گفتند از ترس اشتران خدا

صالح سوای ماپایان گیاه نمی خوردند و هر جا که شتران را می دیدند مواشی ایشان همگی میگریزند و آب نیز یک روز می یابند گویا که چون ایشان خشک شده است روغن و شیر از کجا باشد آن بدبختان گفتند که اگر این اشتران را پی کنیم بما پایان چه خواهید داد چون آن دو زن صاحب جمال و بدکاره و صاحب مال بودند گفتند که ما هر دو مع اموال خود بیکدیگر شما باشیم و آورده اند که راهگذر ایشان که بآب میرفتند زیر سم ایشان زمین مثل فرزه کافته شده بودند و آن هر دو ملعونان رفتند و دران راهگذر در هر دو جانب زمین را بکاویدند و غاری راست کردند و دران غار پنهان شدند چون شتر ماده اول آمد از هر دو جانب برجستند و پای اخیره او را پی کردند و راه تنگ بود امکان بازگشتن شتر نبود و الا هر دو را هلاک کردی چون بچه اش از عقب آمد و مادرش پی کرده افتاده بود از پیش ایشان گریخت بفرمان خدا درون کوه درآمد و غائب شد تا مدت یکسال و بروایتی تا مدت سه سال گوشت او بیجوزدند که ناقه بهشت بود گوشت او را بد بوی نبود و گنده نمیشد و بعد از آن بصاعقه او شان را هلاک کرد بمانند خم کلان سنگهای آتش بر ایشان بارید و زیر و زبر شدند بقهر خدا کما قال الله تعالی عز شأنه

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا و در سوره هود نیز مذکور است چون این آیت را بزبان شرح دادم و گفتم که ای بدبختان خدا را چندان بدایع و اختراعاست که پروانه عقل را جز پر سوختن سودی نیست که اَلتَّفَكُّرُ فِي ذَاتِهِ كَالتَّعَمُّقِ فِي عَيْنِ الشَّمْسِ مَنْ تَعَمَّقَ فِيهِ فَقَدْ ضَلَّ بیت کمال عاشقی

پروانه دارد * که غیر از سوختن پروا ندارد * اگر شما تکذیب دارید استخوان آن اشتر هنوز باقی است تا این زمان که حاجیان میروند و دران موضع چندان غوغای تفنگ و دو مامه و غیر ذلک پیدا میکنند از ترس آنکه اگر آن اشتر بچه آواز دید تمام عالم را زیر و زبر کند پس ازین تقدیر یک مریدا و که دعوی خدائی میکرد گفت که حضرت آمنا که خدای نه ام و مرا از خدا جدا چرا ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدای میگفتیم و منقول است که بایزید بسطامی قدس الله سره سر بر زمین کنید و میگفت ای مدعی کذاف که ترا سلطان العارفین میگویند و حق تعالی فرموده است وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

پس بایزید گفت روزی جوان در پس من می آمد و پی در پی من نهاد چون پس نگاه کردم
جوان گفت یا بایزید اگر از پوستین خود پارچهٔ تبرک دہی تا من در ژند خود دوزم گفتمش اگر
پوست خود را بکشم و بتو پوشانم بایزید نشوی تا بمقام ریاضت من نه آئی جوان گفت
یکی از کمینهٔ ریاضت خویش بمن بنمائی گفتم مجاہدهٔ من این ست که روزی در تہجد تکاسل
نمودم اندیشه کردم از آن بود که آب را پیشتر از وظیفه خورده بودم بعد از آن قسم خوردم
که مدت یکسال آب نخورم چون زبانم از تشنگی و خشکی بیرون آمدی در خاک سرد میگرفتمش
باز بجای خود گرفتمش گفت عفاک الله که مقام خاصان ہمین است و عامهٔ خلق را آنجا
گنجائش نباشد پس بعد از سیزده سال گویا که از نفس خود ژنده ساختم و شش سال در بوتهٔ
آتش مجاهده بنوع ریاضات و مجاہدات گداختم از و آئینه پیدا شد و بعد از ۱۳ سال بصیقل
ریاضات مصقل ساختم روی در و نموده شد بعد از آن ۳۰ سال دیگر بنوع ریاضت و
تزکیه و تصفیهٔ نفس و دل روشن و مصفی ساختم که وجود من از روی معنی نه از روی صورت
گنجشک شد سی ہزار سال چنانکه مهوش صوفیانست در باطنیت در روح سراجی پرواز کردم
و سی ہزار سال در توحید و سی ہزار سال در الوہیت چون نود ہزار سال شد بایزیدی
از من رفت و خود را منتہی پنداشتم تا رچند مثل زنار در گردن آویختم و نشستم بر سر من ہاتفی
آواز داد و عتاب کرد که عَرَفْتَنِي وَمَا عَرَفْتَ حَبِيبِي فَارْجِعْ إِلَيْهِ پس تار از گردن
بگسلانیدم و سی ہزار در فردانیت پرواز کردم دیدم که میان من و میان حبیب او دو قدم مانده بود
خواستم تا قدم بردارم و پیشتر روم در ہر قدم ہزار در ہزار دریاء آتشین از قہاری و جباری دیدم
که یک بایزید چه باشد اگر ہزار در ہزار بایزید باشند معدوم و مضمحل شوند کم ہمت بودم بازگشتم
پس ای برادر آنجا که انتہای اولیاست ابتدای انبیاست که آن یکقدم زدن مجال بایزید
نبود آنرا وحدیت نامند و آنجا که ابتدائے حضرت رسالت پناه ست و انتہائی جمله
انبیاست آن قدم را وحدت نامند پس گویا که از ذات حرفش ہیچکس دم نزده ہست چنانکه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده ست سُبْحَانَكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا
أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ پس چون آن نازنین کونین که از زبان در نثار او چندین حمد و ثنائے

حق تعالی گفته است که در حد و عد نیاید اما از کنه ذات نامحدود او زبان کوتاه کرده و عذر
آورده در بیان او **قاضی حمید الدین** ناگوری قدس الله سره فرماید **بیت** ناطقه خوش سرای
عاجز مدح تو شد + لاجرم آغاز کرد زمزمهٔ اختصار قال غیره سبحان من تحیّر فی ذاته سواه
عقل و خرد بکنه کمالش نبرد راه + و در **کیمیا سعادت** امام محمد غزالی رحمة الله آورده
است که معنی الله اکبر این است که برتر از گفتار و عرفان خلق است و گفت یا واحد یا احد لا
من عدده فهو جاید مویداین رمز است پس ای برادر اهل سنت و جماعت بر آنند که خود
را شناسای حق و دانای حق معرفت او همین یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است
چنانکه خدا تعالی گفت اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ و جبرائیل علیه السلام شنود و محمد رسول الله
اعتقاد کرد تا در ورطهٔ ضلالت نیفتی و تا از کمال معرفت تا و چون سرور انبیا بعجز اقرار کرد تو
نیز عاجز تر باشی و بطریق ملحدان دعوی گزاف نکنی تا مومن سنی باشی **نظم** به صحرای
عدم خوش خفته بودم + مرا با نیستی خویش خوش بود + ز خواب خوش چرا بیدار کردی +
بمیدانم ترا زین چیست مقصود + **جواب حق** بصحرای عدم خوش خفته بودی +
ز بهر معرفت بیدار کردم + ز خواب خوش چو تو بیدار گردی + یقین میدان همین بوده است
مقصود **فصل دویم** در بیان ایمان گوید **بدان** ای عزیز که ایمان از روی لغت
ادخال النفس فی الامانة و از روی شرع تصدیق النبی بما جاء به من عند الله تعالی و در اصطلاح
صوفیان خود را بحقیقت ایمان سپردن است پس نزد امام اعظم چون ایمان عام
است مجمل **کافی** است چنانکه گوئی که خدا یک است و محمد صلعم بر حق است و آنچه کتابهای
آسمانی منزل شده اند بر انبیا علیهم السلام همه حق اند و درست اند و این ایمان او را کافی است
اگر مومن بر این ایمان ثابت بمیرد نجات یابد از عذاب قبر و عذاب ابدی دوزخ چنانکه در
تفسیر **جلالین** مذکور است در معنی این آیت قوله تعالی یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ
الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ مراد از آخرت قبر داشته اند که دو فرشته بیایند و پرسند که
مَنْ رَّبُّكَ وَمَنْ نَّبِیُّكَ وَمَا دِیْنُكَ پس چون مومن ایجا باقرار و تصدیق ایمان ثابت قرار در آنجا گوید
ربی الله واحد و نبی محمد رسول الله و دینی دین الاسلام پس ایمان را غیر از عمل دان و عمل را غیر از

١٧

ایمان داند تا هر که ایمان را غیر از عمل نداند در روز قیامت که حشر شود در پیشانی او نوشته
باشد هٰذَا اٰیِسٌ عَنْ رَوْحِ اللّٰهِ وَلَا یَنَالُ شَفَاعَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ پس اگر کسی خدای را
شناخت چنانکه حق هست اما گرویدن برسول وا ورده او قبول نکرد کافر هست زیرا که در
حق اهل کتاب وارد است قوله تعالی یَعْرِفُوْنَهٗ کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ پس شناخت ایمان آن
نیست که فرعون دانست ونکرد و بدوزخ رفت و در حدیث هست که چون دحیهٔ کلبی بادشاه
عرب بود و چند حربها وجنگها باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود که اصحاب رضوان الله علیهم از
دست او بغایت زحمت یافته بودند پس چون وی با هفتصد کس لشکر با خان ومان خود
برای خلقت ایمان پیش رسول الله آمد واصحاب رضی الله عنهم گفتند کاشکی ویرا به تیغ
گرفته می بودم که از دست وی رنج بسیار یافته بودم پس پیش محمد رسول الله صلعم ایستادند
وگفتند که یا رسول الله ایمان را بمن عرض کن که ما در اسلام شویم پیغمبر گفت بگوئید اَشْهَدُ
اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ چون وی گفت همه تابعان
وی گفتند دحیهٔ کلبی در گریه شد و نیاسائید هر چند منع میکرد نمی ایستاد و میگفت که یا رسول
الله چندان گناه کردم که هرگز در دل من آرام نمی آید رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت که گناه هست چیست دحیه کلبی گفت یا رسول الله در ملک و ولایت خود رسم من
این بود که دختر ده ساله را جامهای خوب می پوشانیدم و در بیابان در چاه می انداختم
وآن در همان چاه هلاک میشدی و من بادشاه ایشان بودم از عار این که دختر را
چگونه بکس دهم هفتاد دختر را که همه جانب ما می دیدند و من بشمشیر می کشتم چون چنین
گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در گریه شدند در حال مهتر جبرائیل ع
بیامد از حضرت رب العلمین وگفت که ای خواجهٔ کائنات وخلاصهٔ موجودات خداوند تبارک
وتعالی بر تو افضل الصلوات فرستاده است و بعده بعزت وجلال خود و به پیغمبری تو قسم یاد
کرده است که چون دحیهٔ کلبی بوحدانیت من و برسالت شما گواهی داد آن خونهای طفلان
بیگنه و شصت هزار گناه کبیره دیگر رو بخشیدم وعفو کردم و دیدار خود و بهشت کرامت وی
کنم زیرا که اِنِّیْ اِذَا اَصَالِحُتُ عَبْدًا لَمْ اُسَائِلُهُ عَمَّا مَضٰی پس ای برادر چون ایمان

امان ست خود رابغیر شک مومن دانی که هر که در یافتن ایمان انشاء الله گوید بقول
امام اعظم رحمه الله کافر گردد وایمان مخلوق باید دانست لقوله
تعالی وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ زیرا که ایمان اقرار وتصدیق
است واقرار وتصدیق فعل بنده است وبنده مخلوق است وفعل او نیز
مخلوق است ودر بستان ابو اللیث سمرقندی آورده است که محض
غلط است آنکه در بعضی نسخه گفته اند که ایمان لا اله الا الله است ولا اله الا الله از
قرآن است وقرآن غیر مخلوق است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن
مؤمن به است نه ایمان به این هفت چیز که مومن به اند تا اگر کسے همه را باور کرد
و به آن همه اقرار وتصدیق آورد ویکے را نه کافر است پس خدای تعالے
وکتابها وتقدیر غیر مخلوق اند وفرشتگان ورسولان وروز قیامت مخلوق
خواهد شد وبعث نیز مخلوق است پس ایمان آوردن بغیر مخلوق
وبر مخلوق مساوی شد واما هدایت که توفیق الٰهی است وبنده را در رو
از نے کرده است كَتَبَ اللّٰهُ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ وایضاً
اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ پس آن
هدایت الله غیر مخلوق است وایمان حاصل نشود مگر باخلاص واخلاص حاصل
نشود الا به نیت نیک واخلاص بر چهار نوع است اخلاص عام که باطن خود را
از شرکها وکفرها خلاص سازد وبزبان نیز گوید تا داخل در آیت يُثَبِّتُ
اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا شود که انبیا واولیا وعام خلق را مساوی است که اگر ذره
از اوامر ونواهی شرع را منکر شود کافر گردد لقوله علیه الصلوٰة والسلام
اَلْاِيْمَانُ كَالْوُضُوْءِ وَالْكُفْرُ كَالْحَدَثِ دوم اخلاص خاص وآن تسلیم است
که تکیه از غیر الله بگسلاند ودل را بدو سپارد چنانکه در توحید علمی او را بیابند مگر بقلب سلیم چنانکه
نقلست که روزی شیخ احمد خضرویه قدس سره که هزار مریدان پرنده داشت بلکه بیرفت و
اشتر خارے در پای او خلید واو را نکشید و پای او ورم شد واز وریم روان شد وهر جا که پای

نهادے زمین تربت مریدانش اطلاع یافتند و پایش را بگرفتند و آن خار را کشیدند و
وچون از طواف مکه مبارک باز گشت گفت بیائید که بزیارت بایزید رویم که زیارت اولیاء الله
حج مساکین است وچون بزیارت شیخ رفتند حضرت بایزید بعد از ملاقات ایشان از ایشان پرسیدند آن نعمت که
در پای خار اشتی چه کردی گفت مریدان از پایم کشیدند گفت شما چرا کشیدید گفت من بقضا خود بر ضا
او گماشته بودیم حضرت بایزید گفت که پس مشرکے که دو رضا موجود کردی یک رضای خود و یک رضا او پس
اخلاص خاصان خالی کردن دل است از اصناف خود **و اخلاص خاص الخاص** یعنی وجود و بقای او
كما قال علي رضي الله عنه من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی قول محققان بدین بیان این است کسی که بشناسد نفس را
در غایت نیستی پس بشناسد حق را در غایت هستی و این تعلق بخدمات الهی دارد تا دل او
را از هستی و دیدن و دانستن خود و از جمله ممکنات خالی گرداند **بیت** من بچاره از ان گونه
از خود آمده ام ✤ میکشد جاذبهٔ عشق بسوے تو مرا ✤ و نه بطریق ملحدان که بصورت
تقلید فاسدے خود را اندازند گرا و خود را در ورطه کفر و ضلالت هلاک میکنند بنابرین
شیخ سعدی شیرازی فرموده است **بیت** اگر ز کوه فرو افتد آسیا سنگی ✤ نه عارفست
که از جای سنگ برخیزد ✤ پس عارف تسلیم است نه موذی خلق آزار **و اخلاص خاص الاخص**
انبیا را و حضرت رسالت پناه را بود که چون مهتر ابراهیم ع را در منجنیق انداختند و در
هوا بر آتش بپرانیدند و درازی و عرض آتش چهار میل بود و چون نزدیک آسمان
رسید و از چشم مردم غائب شد مهتر جبرائیل آمد و گفت که اگر گوئی پنجاه زمین و دیوار را بر ایشان
افگنم تا همه زیر دیوار هلاک شوند مهتر ابراهیم ع گفت که تو میگوئی یا خدا تعالی گفت من
میگویم مهتر ابراهیم گفت کار تو نیست و کار من بخدا تعالی است بعد ازان مهتر اسرافیل آمد
و گفت اگر بگوئی صور بدمم تا جانهای ایشان قبض شوند و ترا با آسمان برم گفت با مر ربّ
میگوئی یا خود گفت خود آمده ام وی را نیز سوال و جواب مذکوره کرد چون مهتر میکائیل
رسید گفت اگر بگوئی تمام دریاها را بر ایشان فرو ریزم تا هلاک شوند و ترا با آسمان برم او را
نیز سوال و جواب مذکوره کرد بعد ازان مهتر عزرائیل آمد و گفت اگر بگوئی جانهای همه را قبض
کنم و ترا نجات دهم او را نیز همین گفت و دل او از غیر خداے چنان خالی بود و اخلاص بکمال داشت که در آوان

ف سیوم اخلاص خاص الخاص است

ف چهارم اخلاص خاص الاخص است

هلاک از ملائکه مقرب نصرت نخست و چون با آتش رسید بخیر باسی که در دست و پای او بسته بودند در یک لمحه تمامی سوختند و بر سرش آتش گلزار شد کما قال الله تعالی قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَّسَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَاَرَادُوْا بِهٖ کَیْدًا فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَخْسَرِیْنَ یعنی خدای تبارک و تعالی آتش را حکم کرد که بر دوست من سرد شو تا سلامت ماند از حرارت تو ابراهیم وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ لَوْ لَمْ یَقُلْ ذٰلِکَ اَیْ سَلَامًا لَاَهْلَکَهٗ بِبَرْدِهَا یعنی اگر خطاب سلاماً نیامدی ابراهیم از غایت سردی هلاک شدی وَالْمَعْنٰی اَنَّ اللهَ تَعَالٰی نَزَعَ عَنْهَا طَبْعَهَا الَّذِیْ طَبَعَهَا عَلَیْهِ مِنَ الْحَرِّ وَالْاِحْرَاقِ وَاَبْقَاهَا عَلَی الْاِضَاءَةِ وَالْاِشْرَاقِ کَمَا کَانَتْ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ کید یعنی احراق پس گردانیدیم ایشان را اخسرین فَاَرْسَلَ عَلٰی نَمْرُوْدٍ وَقَوْمِهِ الْبَعُوْضَ فَاَکَلَتْ لُحُوْمَهُمْ وَشَرِبَتْ دِمَاءَهُمْ وَدَخَلَتِ الْبَعُوْضَةُ فِیْ دِمَاغِ نَمْرُوْدٍ فَاَهْلَکَتْهُ و نجات داد ابراهیم علیه السلام را و ازین جاست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا زین کونین و سید الثقلین رسید که ما الایمان آنحضرت رسالت پناه در آن حالت مستغرق بود که اضافات وجود بشریه از و مضمحل نشده بود و در جواب گفت والله اعلم و چون از آن دریا خطرناک از طرف سکر و ساحل طرف محو آمد گفت الایمان ایمانان اگر ازین بحر که مومن بماند بهفت اند چنانکه اٰمَنْتُ بِاللهِ وَمَلٰئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ تا آخر صدیق را خود منور از آفتاب است زیرا که صدیق باز روشن بود که حضرت در آن مرتبه رسیده است پرسیده تا از آن یک شمه شنود فاما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت والله اعلم که حقیقت ایمان از خود رفتن و بعصمت دوست پیوستن و از اشارات و عبارات زبان بستن تا در عظمت او از مضرات کونین در حفظ و امان باشد چنانکه در خبر است

در وقتی که ابراهیم خلیل الله را در منجنیق کردند و در هوا بردند گنجشک که آن را عندلیب گویند نیز در منجنیق با او همراه نشست هاتفی آواز داد که ای گنجشک ضعیف چه مطلبی که در محل هلاکت نشسته عندلیب گفت که در تمامی عالم دنیا وی یک خلیل الله است او الکون از او دشمنان حق در آتش می اندازند من نیز میخواهم که با دوست حق تعالی برای دوستی او در آتش باشم چون آتش بر ابراهیم سرد شد و هیزم نیز نمی سوخت درخت سبز شد عندلیب

٢١

دران شاخ درختان بتسبیح حق مشغول شد و چنانکه بلایم این است که دختر نمرود در
کوشک نشسته بود و حال ابراهیم ع دید که در عصمت الله معصوم شد آن دختر نیز ایمان
آورد و گفت لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِبْرَاهِیْمُ خَلِیْلُ اللّٰہ که دین پیغمبر برحق است و دین
کفار باطل است و آن ملعون را خبر کردند که دخترت ایمان آورد فرمود که او را نیز دران
مجانیق کردند و در آتش انداختند و مهتر جبرائیل را حکم رب العالمین شد که او را از هوا برگرفت
و در سراندیب برد و در خبر است که سه زنان اکنون حیات اند یکی دختر نمرود دوم
خواهر مهتر موسی علیه السلام سیوم مادر خضر علیه السلام عاصفا و باصفا و ساره هر سه
در یک جای عبادت الله میکنند امیر المومنین امیر حمزه ابن عبد المطلب را گفته
اند که دران وقت که تولد شد چون کسی بماه کلان می شد وی بیک روز می شد
و چون دیگرے بیک سال کلان می شد وی بیک ماه میشدے و چون بکمال رسید
پهلوان روی زمین شد نقلست که دیوی بود او را دیو سفید میگفتند آن دیو
در تنگ پای خود خشت زر بنهادے و میگفت هر که پای من بردارد این
زر از و باشد چون امیر حمزه رض بیش او رفت و پائے او بیک دست گرفت و برداشت
و او را بر انداخت چندان رفت که دیده نشد و خشت زر با سباب خود با سباب
عمر که با او یار بود صرف کرد و عمر پهلوانے بود که چهل گز می جست و همه خلق را دین
ابراهیم علیه السلام خلیل الله می آورد و ند و عمر تیر و کمان بچگانه داشت که تیر او پیکان بود
و کمان او کمانگر راست نکرده بود بلکه خود از چوب گرفته بود و کلاه کاغذ بر سر
می کرد و در وقت مقابله عدو و هر دشمنے که پیش ایشان آمدے عمر چهل
گز می جست و تیر تیز کرده در چشم دشمن میزد و امیر المومنین حمزه را هیچ اسپ
طاقت برداشتن نمیداشت و هیچ کمان بدست راست نمی آمد و عمر که یار او بود در
بیابان میگشت از جهت اهتمام براق او ناگاه بیک وادی رسید حصارے
دید و دران حصار یک اسپی سهمناک دید که از ترس پیش او رفتن نتوانست و سبز
جل بر و افتاده که از جای برداشتن نتوانست و تمامی براق برین نوع بود و ذیب

ل نیست هیچ معبود بحق موجود مگر ست آن معبود برحق که نامش الله عز شانه است جل جلاله و ابراهیم علیه السلام دوست خدا است ۱۲

ف در خبر است که سه زنان اکنون حیات اند ۱۲

ف قصه امیر حمزه رضی الله تعالی عنه ۱۲

ایشان بر سنگی نوشته بود که هر که این اسپ را زین کند و این براق را بر دارد
از وی باشد و کس نتواند مگر پسر عبد المطلب که نام او حمزه باشد و آن براق از مهتر اسحاق
صلوٰة الله علیٰ نبینا و علیه السلام مانده بود چون عمر پیش حمزه آمد و واقعه را اعلام کرد امیر حمزه
روان شد چون رسیدند اسپ را دیدند که بچراگاه خود آمد امیر حمزه رضی الله عنه بر اسپ حمله کرد
و گرفت و گفته اند که سه روز خود را گرفتن نمی داد بعد ازان زبون گردد گرفت و
بیک دست لجام و زین کنانید و شمشیر بست و سپر در گردن انداخت و جمله براق
آهنی وَغَیْرَ ذَالِکَ پوشید و سوار شد و عمر پیش او چهل گز بجست و میرفت ناگاه
بر سر راه شش هزار لشکر دید که راه را نگاه میداشتند و سالار لشکر پهلوان لعج بود
عمر پیش او رفت ازو پرسیدند که این سوار کیست گفت خداوند این راه است گفت
خداوند منم وی که باشد گفت خداوند راه وی است که بشرف ایمان مشرف
شده پسر عبد المطلب قریشی امیر حمزه است آن ملعون در غضب شد و لشکر خود را
ساخته پیش آمد و مبارز شد هر که پیش آمدے عمر او را هلاک کرد و تیر در چشم
او میزد چون پهلوان دید که اینهمه را هلاک خواهد کرد خود پیش آمد عمر گفت یا امیر با این پهلوان
شما خود پیش آئید چون مقابله شدند اول حمله پهلوان کرد امیر حمزه سپر پیش گرفت زخم او
بر سپر گرفت و امیر حمزه گرز در گردن او نهاد و از اسپ زیر پای خود انداخت و گفت
سر تو برم و یا ایمان آری کافر گفت دین اسلام بر من عرض کن امیر گفت بگو لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و
اِبْرَاهِیْمُ خَلِیْلُ اللهِ و آن شش هزار لشکر مسلمان شدند و آن راه را با او سپردند و چون در خانه
آمد چند قریش را مسلمان کرد و گفته اند که هفتاد هزار کس را از لشکر نوشیروان عادل مسلمان کرده
بود حتی که پریان بیکدیگری خصومت داشتند از یک جانب دیوان بسیار بودند و آن
جانب دیگر که ضعیف بودند اوشان امیر حمزه را همراه خود بردند و موضع ایشان ورای
دریاء عمّان و امیر با دیوان و پریان حرب کرد و چندان را قتل کرد که در حساب نیایند و
هزیمت ساختند و عاجز شدند و پیش امیر آمدند و آن امیر جنیان و پریان و دیوان بد بخت
باز با و همراه ساختند که امیر حمزه را از دریا گذرانیده بمانید و ایشان که عکس و عداوت

که داشتند در کنار دریا ماندند **الغرض** چون پیش آید دید ماهی خضر پیغمبر علیه السلام را یافت
و دید که از طرف مغرب دریای آتشین می آید و بدریای شور همراه میشد بی علاج شد
و راه گذر نیافت پیش مادر حضرت خضر علیه السلام رفت و دید که آن دو دختران نزد او
نشسته اند از وی پرسید که علاج دریای آتش و دریای عمان چیست که من بگذرم از وی
دور آمده ام رهنمونی کنید گفت در دریای آتشین مرغانند که درین آتش میباشند و سمندر نامند
او را بکشی و لباس و پای او را بآب همراه کنی و تمام اندام خود و اسپ خود بمالی در آب و آتش ضرر نیابی
و پوست این سمندر پادشاهان رو پاک میسازند و چون چرک دار شود در آتش میندازند که
چرک او میسوزد و پاک میشود و میگویند که هزار درم بهای اوست و امیر محتاجان کرد در دریای
آتشین و آب روان شد و غرق نمیشد و از انجا از جزیره دریا گذشت اسپی دید که آنرا
اصغر و یوزاده گویند و آن اسپان پروازند یکی از آن گرفت و در مدت سه روز در ما النهر آمد
و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود که هر که با خلاص درست بخدا و بمردان حق عصمت
جویند محروم نمانند چنانکه **نقلست** در وقتی که مهتر نوح علیه السلام کشتی راست میکرد
زنی بود که ماده گاو داشت هر روز جغرات پیش نوح علیه السلام می آورد و میگفت که مرا
بوقت طوفان فراموش نکنی پس دران وقت که کشتی نوح علیه السلام مرتب شد و آب
از تنور مهتر نوح بجوشید و از آسمان نیز آب نازل شد که تمام ملک عالم را آب گرفت و از
بلندی هر کوه آب چهل گز بالا میرفت از جهت کنعان که پسر مهتر نوح بود زیرا که وی گفت
که من از هر بلندی بلندم و بر سر کوه بلند برآیم آب مرا چه خواهد کرد چون خدایتعالی کشتی
نزدیک کنعان رسانید و کنعان را آب بجای کرده و مثل جبل کلان آنچه کرد و مهر دل
نوح علیه السلام این حال بدید گفت کما قال الله تعالی یا بنی ارکب معنا کشتی نگون سار شد
گرفت و نوح توبه میکرد همان زمان جبرائیل علیه السلام آمد و کشتی را راست کرد و گفت خداوند تبارک
و تعالی میگوید که چرا دشمن ما را فرزند گفتی اگر توبه نمیکردی کشتی را غرق میکردم ندا از حق
شد که کشتی دوست من بکوه فرود آریم که آن کوه را مرتبه و منزلت بسیار باشد
خلق در تمام کوههای عالم گمان بردند که بر او فرود آید و کوه جودی گمان نبرد و بر خود ندا آمد که

قصه کشتی نوح علیه السلام و بیره زنی که بسبب اخلاص از طوفان نجات یافته و کنعان بعدم اخلاص نیافت

۲۴

یا جودی چرا آرزوئ نکردی گفت یا رب من که باشم کشتی دوست برمن فرود آید حق تعالی
گفت که هم بر تو خواهم آورد که عاجزی آورده چون پیرزنی از خواب بیدار شد بعد از شش
ماه و نه روز دید که هیچ جای نام و نشان دیهی و شهری و آبادانی نمانده است و تمام دنیا را آب برهم
زده و خراب ساخته است پیرزنی متحیر شد و خانهٔ خود برقرار و گاو و گاؤ ساله و متاع خانه برقرار
دید چون نظر کرد در کوه جودی عیال نوح ع را دید جغرات گرفته پیش ایشان رفت مهتر نوح گفت که
ای پیرزن هیچ میدانی که دنیا چه شد و طوفان گذشت و من ترا فراموش کرده بودم اما حق تعالی
به برکت اخلاص ترا نگاهداشت بدان ای عزیز که اخلاص نجات هر دو جهانست نه بحسب و نسب و
نفاق هلاکت هر دو جهانست و به نسب نجات نیابد چنانکه کنعان نیافت و نیت نیک
نیز بر چهار نوع است نیت عام که پیغمبر علیه السّلام فرموده است هر که مومن را چنان نخواهد چنانکه
نفس خود را پس او از من نیست ائمهٔ اصحاب گفتند یا رسول الله ما یان درین نیت بسیار مضطر
شدیم زیرا که هر یکی میخواهیم که اصحاب دنیاوی چون زن و فرزند و اسب و سلاح حتی نعلین بهتر از من
دیگر از ابنا شد حضرت علیه السّلام فرمود که ما اینطریق نمیگوئیم ما آن میگویم تا در اقصای زمین یک
کافر شود و یا کافرے ایمان آرد و شما بغم او غمناک و بشادی او شاد نشوید حتی که اگر دشمن
دنیاوی باشد بد دعائی با یمان نتواند کرد که خوف کفر است اصحاب خورم و دلشاد شدند
که این نیت را بکمال داریم اگر تمامی دنیا را بدین پیغمبر خود می آوردم بهتر میبود دوم نیت
خاص است چون نظر در علم الیقین دارند و جملهٔ ممکن را ازل تا ابد در تصرفات اسماء و صفات آلهی
بینند و دانند و نیت پاک ایشان بجملهٔ اشیاء مساوی باشد چنانکه نقلست که رئیس
محققان شیخ شبلی قدّس الله سرّه که از جائے گندم خرید و از مسافت دور به خانه
آورد چون دهن انبان باز کرد مورچه را دید که سرگردان می دوید مورچه را گرفت و در
دست مبارک خود می داشت و روز دیگر دران منزل که گندم خریده بود برد و گفت
بیت مروت نباشد که آن مور ریش ؛ پراگنده گردانم از جائے خویش ؛
سیوم نیت خاص الخاص و این منازل تیز روان طریقت و شهبازان
حقیقت راست که چون حضرت اَرِنَا الاَشیَاءَ کَمَا هِيَ فرموده است

ف — نیت نیک بر چهار نوع است

ف — نقل شیخ شبلی قدس سره

بجای ما یان را چیزها چنانچه می باشند آن چیزها در نفس الامر و واقع

پس ایشان اشیا را بچشم حقیقت می بینند بلکه وجود ایشان از خودی خود مضمحل و بجمله اشیا

وجود شامل و مساوی می بینند و هر نفع و مضرت که با ایشان رسد گویا که بوجود ایشان

می رسد زیرا که ایشان همیشه در محاصره خمس مشغول اند هم از انست که اثر بوجود ایشان ظاهر میشود

چنانکه نقلست که روزی ملائے روم نشسته بود سواری در راه گذشت و اسپ را تازیانه

زد و کمیز کرد شیخ آواز در دناک از سینه مبارک کشید و آه کرد چون عالمان ظاهری با و

کم اعتقاد بودند گفتند یا ابو الحسن خرقانی این چه امریست که اسپ را میزند و شما آه میکنید

شیخ ران خود را نمود که زخم تازیانه بران او ظاهر بود یقین کردند که اَلْفَنَاءُ فِي اللهِ اَلْبَقَا

بِاللهِ دست داده بود و این فقیر نیز روزے همراه یاری بودم پسندیده خصال و سنجیده اقوال

چشم غیر بین را پوشیده و سر اوقات غیرت را دیده همیشه غرق دریای الوهیت مستغرق بود

بلکه چنان حقیقت با و دست داده بود که از خواب و خوردن و آشامیدن و جماع کردن تنج

مبرا شده بود از جهت حضوری گفت حیا دارم که پیش حق بے ادبی کنم ناگاه قطاع

طریق از جانب پیش آمده خمر خورده بود و با آن درویش مجادله کذب کرد که من بشما

حقے دارم و در پهلوے فقیر نشسته بود و از انجا که حالت درویشان است

با و التفات نکرد و گریبان خرقه باز کرده نشسته بود و استخوان سینه او بمانند

چوب خشک می بود و آن ظالم بے انصاف سنگی کلان در دست گرفته بود و بو

بالا میکرد و آن درویش با و نمی نگریست بلکه ناگاه از جای شد و چندان که تو

داشته بود بر سینه او کوفت درویش تبسم کرد و فقیر در عین مراقبه بود چندان الم ضر

بفقیر رسید که مقدار دو فرسنگ زمین رفتم و از خود خبر نداشتم و می پنداشتم که دلم از سینه

پشت بر آمده است چون بعد از ان از وے سوال کردم که هیچ الم ضرب بشما رسید

وی قسم یاد کرد و الله ثم بالله که من بمقدار گل از زخم این سنگ خبر نداشتم و محاضره جمعیت

درین رباعی **رباعی** ظل ارواح اند اشباح همه ✣ ظل اعیان اند ارواح همه ✣ باز اعیان

ظل اسما حقند ✣ باز اسما ظل ذات مطلقند ✣ پس چون صورت جمله ممکنات که ظهور

شده است از اثر و فیض روح سراجی که آنرا حقیقة الاشیاء و حقائق کیا

نیست شدن در معرفت
و محبت خود حاصل حال را
با نیست شدن الحق است

و بکنه عالم کن و غیر ذلک از اسماء و صفات اضافی گویند گویا که ظل است و ظل را وجود نباشد مگر بشخصی و مراتب اسماء اضافی که بمرتبه از اعیان ثابت که آنرا نور و شهود گویند فرق است گویا که ظل اعیان اند که نور دیدن خود را و غیر را گویند چون وجود جمله معلوم یا که در غیب غیوب بود در علم آورد و از علم در نور و شهود که استعداد هر ذره چنانکه حق اوست بعین کرد پس گویا که در پی هر موبے آب را تعین کرده است تا بحسب او می پرورد و عیان چون اقتضاء و احدیت اسماء صفاتی منفصل است گویا که ظل اسماء است از روی کلی بت نه از روی تبعیض پس اسما تعدد دارند و هر یکی خواهان اثر خود شده اند گویا که خواهان نام و نشان اند چنانکه بزرگے گفته است **بیت** تشریف دست سلطان چوگان تو و لیکن + بے گوی روز میدان چوگان چه کار آید + پس اعیان با طوار خود تا ظهور حسی گوئی اند و اسماء را چوگان و ذات مطلق از آن رو که محبت و سافج است گویا که اقتضاء اسمائے صفات قدیم خود هم ندارد پس اسما ظل ذات مطلقند و ذات سبب الوجود از ابتدا و انتهاء معرا و مبرا است پس نیت خاص الخاص متابعت بنظر دارند که چون در نظر ایشان غیر الله نباشد به نیت نیز مساوی اند بنفع و ضر خلق **و نیت خاص الاخص** حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و انبیاء را بود علیهم السلام که چندین معارضه و خلاف و کید کفار میدیدند و ایشان هر روز بلکه هر ساعت دعوت میکردند و باسلام میخواندند که نیت و مقصود ایشان ایمان و اسلام حق بود هر چند که این را میدیدند دعوت باسلام میکردند از جهت شفقت بر خلق خدا تعالی از برائے خدا تعالی چنانکه **نقلست** که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث شد در یمن بادشاهی بود محمد نام گفت بروم و او را امتحان کنم و چون نزدیک مکه مبارک رسید جامها را از تن خود کشید و جامه ژنده وار و کهنه وار پوشیده و خود را مثل دیوانه ساخت و در مسجد حضرت رسالت پناه رفت و هر چند که پیغمبر علیه السلام الطاف و مرحبا میکرد دیوانه ناسزا و بد گفتن گرفت چون دید که به بد گفتن بردباری میکند و هیچ خشم و غضب در وجود پاک او نمی آید بول و غائط در مسجد کردن گرفت اصحاب رضی در غضب شدند حضرت صلی الله علیه وسلم

ف

چهارم نیت خاص الاخص است حضرت رسالت پناه و جمیع انبیا علیهم السلام تعلق بدو دارند ۱۲

ف

قصه محمد نام بادشاه یمن که در زمانه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سلطان یمن بود و پیغمبر خدا را امتحان کرده بود ۱۲

گفت که ای یاران پارهٔ زمین کندن و انداختن سهل است فامّا دل دیوانه رنجانیدن مشکل است نباید رنجانید دیوانه چون دید که خاطر مبارک هرگز رنج نمی شود خاطر مصطفی دارد دانست که للشک علی الرسالة بیشک پیغمبر است بعده گفت ای محمّد تو میگوئی که پیغمبر آخر زمانم هرکه بتو ایمان آرد بوحدانیة خدای تعالی و برسالت تو معترف می شود پاداشش چه باشد گفت خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید وعدهٔ بهشت کرده است با هرکه ایمان آرد قوله تعالی وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ آن دیوانه گفت در بهشت چیست گفت حوران و کوشکها و سراها و براقها و حلها و نعمتهای گوناگون که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و در هیچ خاطری نگذشته است گفت یا رسول الله من بادشاه و مالک یمن ام و نام من محمّد است از این نوع که در بهشت گفتی مرا بکار نیست حضرت گفت که دوزخ است در راهگذر هریکی که حق تعالی فرموده است إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا هرکه از فرمان حق سر بتابد همیشه دران دوزخ باشد و بعذابها گرفتار باشد و دوزخیان را عذاب ابدی و گوناگون است گفت از دوزخ نمی ترسم پس حضرت علیه السّلام گفت چه میطلبی گفت اگر ضمانیت قبول کنی که الله دیدار خود را بمن ارزانی دارد من باین شرط ایمان آرم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هرکه به نیت پاک و اخلاص ایمان آرد من ضامن دیدار اویم بادشاه یمن گفت دین اسلام بر من عرض کن پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم بگو لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ چون کلمهٔ طیبه بر زبان راند برخاست و رفت و غسل کرده آمد دو رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوندا چون از پیغمبر تو ضمانیت دیدار تو شنیدم دیگر زیستن درین سرای فانی نخواهم فی الحال جان بحق تسلیم نمود پس حضرت رسالت پناه با جمیع اصحاب تجهیز و تکفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب حاضر بودند پیغمبر علیه السلام تبسّم نمود یاران گفتند یا رسول الله این جای عبرت است تبسم از جهة چه بود گفت چون دیوانه را دفن کردند حوران آمدند بدست هر دو شراب طهور بود که از جنت العدن آورده بودند او را گفتند که شراب بخور و بیا در کنار شو دیوانه از ایشان روی گردانید دو دست از غیب پیدا شد و وی را در کنار گرفت و گفت که ای بلند همت که بغیر دیدار من بهیچ راضی نشدی پس ازینجا کاتب کتاب می گوید ابیات

دل من بی تو خرابست تو هم میدانی ؛ جگرم بی تو کبابست تو هم میدانی ؛ دوستی نیست که در باغ نشینم بی تو ؛ باغ بی دوست عذابست تو هم میدانی ؛ روز و شب گریم و در وقت سحر پنهانی نیست بی دوست مرا ذوق جهان بستانی ؛ **و نیز آورده اند** که ملاعین ابن ولید همیشه حضرت رسول الله را ایذا رسانیدی رسول گفت ای خداوندا از ایذای ولید در مانده شدم جبرائیل آمد و گفت یا رسول خداوند تبارک و تعالی ترا سلام و درود میرساند و میفرماید که دعای تو مستجاب خواهم کرد اما اگر خواهی از پشت ولید فرزندی تولد خواهد شد خالد نام که چندان هزار خلق از برکت او بشرف ایمان مشرف خواهم کرد حضرت گفت خداوندا از حمت دنیا مگذرد اگرچه ولید و چندان ایذا بمن رساند عمر او را دراز گردان تا آن فرزندی از وی تولد شود چون خالد از وکیدد در وجود آمد و مراهق شد پیش حضرت علیه السلام رفت و ایمان آورد و در پیش حضرت همیشه میبود **روزی** لشکر رسول شب ارغال کرد و ابن خالد همراه بود خواب وی را غلبه کرد و عنان از دست او رفت و اسپ او را از لشکر خود جدا کرد چون بیدار شد لشکر خود را ندید و اسپ را بهر طرف می دوانید تا روز شد ناگاه دید که کناره دریا وادی هست و در آنجا هفتاد هزار خیمه نصب کرده دانست که لشکر هست و آن لشکر از کفار بود خالد بن ولید اسپ خود را در جائی پنهان بست و خود را بمانند ایشان کرد و در میان لشکر در آمد دید که کفار را یکی معلم ترسا بود و منبر راست کرده بودند و آن معلم بر سر منبر بر آمده و بادشاه و سائر ارکان دولت همه حاضر بودند و آن معلم منجم است که وعظ باطل کند و حق را بپوشد خالد بن ولید دعا کرد و گفت خداوندا بجز راست زبان این نا کاره بدروغ گفتن بر بند آن معلم ترسا هر چند خواست که سخنی از زبان او بدر نمی آمد معلم ترسا گفت ای قوم بدانید که در میان ما محمدی آمده است و در حق من سحر کرده و زبان من بسته شده است بادشاه کفار را امر کرد تا تمام لشکر را تفحص کردند چون خود را بمانند ایشان کرده بود نشناختندش گفتند یا امیر یافته نمیشود معلم ترسا گفت که ای محمدی ترا سوگند بآن محمد است که خود را بنما و بگو که در حق من چه سحر کرده خالد رض بخود اندیشید که یک جان چه باشد اگر هزار هزار جان مرا بودی فدای حضرت رسالت پناه میکردم برخاست و گفت ای قوم منم محمدی و ای بدبختان سحر در دین محمد حرام است و کننده سحر کافر است و ای معلم چون تو بر منبر بر آمدی و خواستی که باطل را حق گوئی و حق را باطل من در حق تو دعا کردم که

قصه خالد رض بن ولید

ف مسئلهٔ اول معلم زرب

ف مسئلهٔ دوم معلم زرب

۳۰

ف مسئلهٔ سوم معلم زرب

ف قصهٔ بهتر موسی علیه السلام و فرعون علیه اللعنة

خداوند اخبر است از زبان او دروغ بیرون میآید معلم رسا گفت که من از تو پنج سوال
میپرسم اگر گفتی فبها والا از جان خود دست بشو خالد رض گفت قبول دارم اما بشرط آنکه من از تو
نیز یک مسئله میپرسم جواب آن بگوئی پادشاه وارکان دولت درمیان گواه شدند معلم گفت
در توریت خوانده ام که هر بهشتی در بهشت چندین طعام و شراب خورد و ازو هیچ بول و غائط
نباشد و نظیر او در دنیا کدام است جواب داد که چون فرزند در شکم مادر بعد از چهار ماه و ده
شب زنده میشود و روح در قالب او درمی آید و روزی و رزق خداوند تعالے باو
میرساند و چون تولد شود در حال بول و غائط کند و اگر در شکم مادر بول و غائط
کردے مادر او هلاک شدے اینست قدرت خدا تعالی باز گفت در توریت دیده ام
که در بهشت درختی است طوبے نام که هیچ کوشکی و سرائے و خانه و جائے در بهشت
نیست که شاخ و برگ و میوه و سایهٔ آن درخت طوبی در و نرسیده است نظیر او
در دنیا چگونه است **جواب** داد و گفت چون آفتاب در نیم روز بایستد هیچ جائے
نیست که اثر و پرتوے و روشنائی آفتاب بدو نرسیده است پس درخت طوبی
مثل آفتاب است و در قدرت خدا تعالی شک نیست باز گفت که آن کدام زمین است
که یک کرت آفتاب را دیده است گفت آن قعر رود نیل است که چون بنی اسرائیل
را قبطیان که قوم فرعون بودند بنده ساخته بودند و قبطیان بر ایشان سوار
میشدند و زن و فرزندان ایشانرا بنده ساخته خورد و کلان ایشانرا تیر و کمان
بدست گرفتن نمیدادند و محنتهاے بسیار بر ایشان مے راندند پس بهتر موسی ع م
را گفتند که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی بتو ایمان آریم بهتر موسی علیه السلام گفت که
هر کس پیش صاحب خود بروید و اسپ و براق بطلبید تا از ایشان بگریزیم و خلاص
شویم قوم بهتر موسےٰ هر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که ما را جائے مهمانیست
و هر یک بندهٔ خود را سوار کرده میفرستند شما نیز ما را سوار بکنید هر یک بندگان خود را
سوار کردند و روانه شدند و بر ایشان خنده میکردند که هیچگاه بر اسپ سوار نشده
اند همه از اسپان خواهند افتاد چون سه روز گذشت هامان ملعون که بدو وزیر بود گفت

که غلامان گریختند و شمایان سخن مرا قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون در پی
ایشان باید رفت فرعون فرمود که هشتاد لک سوار در عقب ایشان از عمال کنید
چون لشکر فرعون شنیدند شش لک عقب ایشان برفت چون لشکر مهتر موسیٰ
بر رود نیل رسید از عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند و قوم مهتر موسی علیه الصلوٰة والسلام
شش لک سوار بودند همه از خود ناامید شدند چون لشکر رسید و آفتاب بحکم جلیل یک
نیزه وار نزدیک همچنان ایستاده بود ایشان دوازده قوم بودند برای هر قوم
یک یک راه آب بشکافت و دوازده نقش شدند چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میدیدند
دران آب و آفتاب بحکم جلیل یک نیزه وار نزدیک شد تا زمین که زیر آب بود
خشک شد و قوم مهتر موسی علیه السلام درگذشت و فرعون رسید آب همچنان ایستاده
بود بترسید و بهامان گفت شاید که بدعای مهتر موسی علیه السلام شده باشد هامان
بدبخت گفت شرم نداری که دعوی خدائی میکردی و این زمان مهتر موسی علیه السلام
گذشت و تو میترسی و این آب آنست که بفرمان تو پیدا شده بود یا از بهر تو شکافته
است فرعون هرچند مهار اسپ میگرفت اما اسپ سرکش بود نتوانست در آورد
و آورده اند که دران مقدار سوار یک اسپ ماده نبود بلکه جمله نر بودند مهتر جبرائیل
علیه السلام بمادیان ابلق از بهشت سوار شده آمد و بر آن دروازه که فرعون بود
در پیش شد و اسپ فرعون سرکش بود در عقب او رفت و منع نتوانست کرد و فرشتگان
از آسمان فرود آمدند و تمام اسپان لشکر را تازیانه زدند چنانکه در دروازه آب
در آمدند مگر سامری و هامان وزیر که خود را از اسپ انداختند و سامری از زیر
سم مادیان جبرائیل علیه السلام کف خاک گرفت و همراه کرد و نگاه میداشت
چون سر لشکر قریب به بیرون آمدن شد و از عقب تمامی در آمدند آب بر هم زد و شکست
و چنان آواز داد که جمله لشکر موسی علیه السلام بر زمین افتادند و بحکم خدای تمام لشکر
فرعون را آب بطرف لشکر موسی علیه السلام انداخت و جانهای ایشان قبض شد و لیکن
یک تار موی از سلاح و براق جامه و اسپان ایشان هلاک نشده بود بلکه همه

سلامت برآمدند تا قوم موسیٰ علیہ السلام غنیمت کردند و فرعون را نیافتند و چون نیک
طلب کردند پایان تر از جملہ لشکر او را یافتند و دیدند کہ پیرہ زن بر سر او نشستہ بود آوردہ اند
کہ ریش فرعون بمروارید سفتہ و گرفتہ بود و آن پیرہ زن مروارید از ریش او می چید گفتند کہ تو
کیستی گفت من زن مسلمہ ام و روزی در دل آوردہ بودم کہ فرعون را مردہ بیابم تا مروارید ریش
وی بچینم چہ خوش بود این زمان حق تعالیٰ این را در دست من انداخت کہ من مروارید را چینم پس خالد
بن ولید گفت کہ آن زمین رود نیل است کہ یکمرتبہ آفتاب را دیدہ است باز معلم ترسا
گفت کہ آن کدام جانور است کہ از جن و انس و ملک نیست و با سلیمان پیغمبر سخن میکرد جواب
گفت آن مورچہ بود کہ قوم خود را گفت کہ در سوراخہای خود درآیند کہ ظالمان آمدند مبادا
کہ زیر سم اسپان و شتران بلاک شوید باد رفتہ پیش مہتر سلیمان ؑ غمازی کرد کہ مورچہ چنین
گفتہ است حضرت سلیمان مورچہ را در پیش خود طلب کرد کہ لشکر مرا چرا ظالمان گفتی گفت
در حق مورچگان ہمہ کسان ظالم اند کہ از احوال ایشان خبر ندارند پس سلیمان ؑ گفت
کہ ای مورچہ سرت چرا کلان است مورچہ یملیخا نام گفت کہ سرم پر از عقل است سلیمان ؑ
باز گفت کمرت چرا باریک است گفت خوردنم اندک است باز سلیمان ؑ گفت کہ دنبالت چرا
کلان است مورچہ گفت ہر کہ دنبالہ خود داشتہ باشد از دنبالہ دیگران نپرسد گفت چند
خوردنی خوری گفت در سال دو دانہ گندم بعدہ مورچہ را در شیشہ حبس کردند و دو دانہ گندم
پیش او نہادند چون بعد انقضای سال کشیدند یک و نیم دانہ خوردہ بود مہتر سلیمان ؑ گفت
کہ چرا نخوردی مورچہ گفت از ضعیفی خود اندیشیدم کہ مرا یاد آرند یا نہ بار رسے این را نیز قوت
چند روزینہ سازم باز مورچہ گفت کہ یا پیغمبر خدا نامت چرا سلیمان کردہ اند مہتر سلیمان ؑ
گفت کہ شما بگوئید مورچہ گفت سلیمان از نیست کہ تا سلیم باشی بر بندگان خدای تعالیٰ
و ہیچ زندہ سری از تو نہ رنجد مورچہ گفت کہ تخت شما بر ہوا کہ می برد گفت باد می برد گفت
در روز قیامت خرابی جہان بچہ باشد گفت بہ باد پس گفت کہ بہ باد اعتماد نباید
کرد حضرت سلیمان او را از حبس کشید و باز داد معلم ترسا گفت آن نازادہ کدام بود
کہ زادہ را کشت و آن جانور کدام ست کہ از جنس جن و انس و ملک نیست و در

مسئلہ چہارم معلم ترسا

مسئلہ پنجم معلم ترسا

بهشت در آید خالد بن ولید رضی الله عنه جواب داد و گفت که آن نازاده نمرود لعین بود
که ابراهیم را گفت که بکدام لشکر تو با من برابری کنی لشکر را بمن بنما خلیل الله گفت که
ای لعین بنگ لشکر خود را بمن بنما که لشکر من خدای است با مر خدا تعالی عز و جل خواهم
نمود پس نمرود فرمود که سه صد فرسنگ در سه صد فرسنگ لشکر او جمع شدند
و ابراهیم علیه السلام دعا کرد یا الله اصغر ترین لشکر شما پشه است لشکر پشه را بفرست
تا قوم نمرود را هلاک گرداند بعد از ان از حق سبحانه و تعالی ندا شنید که یا ابراهیم
اگر پشه نمیگفتی اصغر ترین لشکرهای من آن بود که اگر ده تن از ایشان جمع
میکردی یک پشه تمام نمیشد و همه ایشان را هلاک میکرد و غارها که نزدیک کوه قاف
پر از پشه بودند از انجا بر سر هر سواری بر قوم نمرود یک پشه آمد آورده اند که ایشان
چندان کوس و طبل و شتر نا نواختند که مرغان از هوا می افتادند اما چون لشکر
پشه در رسید چندان غوغا برخاست که جمله هر سوار را لگام از دست رفت و هر یک
را نیش میزد که بیک نیش زدن ایشان آدم از اسپ بسر می افتاد و هلاک می شدند
و بادشاه پشه ملیخا نام رفت و در باغ نمرود جا گرفت و آن ملعون در خانه
آمد و مهتر ابراهیم پیش او رفت و گفت که ای نمرود مسلمان شو و ایمان
آر نمرود گفت که میگوید که پیغمبر بد ابراهیم علیه السلام گفت اهل بیت تو و جمله
عیال و میگفتند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِبْرَاهِیْمُ خَلِیْلُ اللّٰهِ چون نمرود بدبخت
شنید شمشیر را گرفت و همگی را شربت شهادت نوشانید باز گفت مسلمان
شو گفت که میگوید که تو پیغمبری گفت کوشک و سرای تو از هر چوب و
خشت آواز بر آمد که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِبْرَاهِیْمُ خَلِیْلُ اللّٰهِ نمرود آتش
در زد و همه را بسوخت و از انجا بیجا شد و در باغ رفت پس از زیر درخت
که رفتی آوازی شنیدی که هر شاخ میگفتی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِبْرَاهِیْمُ
خَلِیْلُ اللّٰهِ درختان را قطع کرد چهل روز هر جا که پهلو زدی همان زمین و سنگ کلمه گفتی و
از انجا که دیگر جا میرفتی خود را به پلک میزد از جهة سوزش پشه که در دماغ او رفته بود تا بدین نوع

عذاب ہلاک شد زادۂ نمرود و نا زادۂ پشہ این بود کہ اصل پشہ از گیاہ ہست و آن جانور ا
کہ در بہشت روند پشۂ نمرود و ناقۂ صالح علیہ السلام و حمار عیسیٰ علیہ السلام و قوچ ابراہیم خلیل اللہ
و قوچ آن گوسفند را گویند کہ خصی کردہ نباشد و سگ اصحاب کہف و فیل اصحاب الفیل
و ذئب یعقوب علیہ السلام و دلدل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ و بغل حضرت رسول اللہ صلی
اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم باز معلم ترسا گفت کہ ای خالد این ہمہ راست گفتی و من در اظہار
دین باطل را می خواستم کہ چیزی بگویم اما چون شما دعا کردہ اید بقبول دعائے شما بجز
راست دروغ از دہن من صادر نشد خالد گفت ای معلم راست بگوئے کہ بر در
بہشت چہ نوشتہ ہست و ہر کہ آنرا گویند جزاء او چہ باشد معلم ترسا بسوئے بادشاہ
دید بادشاہ و ارکان دولت گفتند چہ می بینی تو نیز جواب او بگوئے معلم گفت
کہ در توریت دیدہ ام کہ بر در بہشت نوشتہ ہست لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ
و ہر کہ این کلمہ را گوید از عذاب دوزخ خلاصی یابد و بہ بہشت پر نعمت می رسد و حور و
قصور و دیدار حق تعالیٰ بیابد بادشاہ گفت وائے بر تو کہ ما را ازین پر نعمت محروم
داشتہ بودی پس بادشاہ و معلم ترسا و تمامی ہفتاد ہزار لشکر مسلمان شدند
بادشاہ خالد را پیش خود نشانید و گفت ما را از محمد رسول اللہ خبر دہ کہ کجاہست خالد و قصہ
از سر گفت کہ من نیز ہمراہ بودم و راہ غلط کردہ ام و باین جانب در شما افتادم و در
آن ساعت مہتر جبرائیل علیہ السلام بر حضرت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نازل شد
و گفت ہیچ میدانی کہ خالد کجاست و چہ شد در تمامی لشکر تفحص کرد او را نیافت و از
مہتر جبرائیل ع پرسید کہ کجا باشد مہتر جبرائیل علیہ السلام جواب داد کہ در فلان وادیست
و این مقدار لشکر را مسلمان کردہ ہست حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمدران ساعت پیکی بجانب او
فرستاد و پیک از ہوس توشہ ہم نگرفت و بحکم خدا تعالیٰ ہمدران روز پیش خالد رسید
و پیغام حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نمود و خالد و بادشاہ مع تمامی لشکر روان شدند
چون قریب رسیدند حضرت ایشان را قریب خود نشاندند و مرحبا و تلطف بسیار کرد پس حضرت گفت
الحمد للہ کہ از نسل ولید خالد پیدا شد کہ دین مرا روشن کنند و آوردہ اند

ذکر جانوران کہ در بہشت روند یعنی ...

اخلاص تام

سوال کردن معلم ترسا از خالد ...

صد واہ

نیست ...

حدیث ...

که در هنگام خلافت امیر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه شش هزار لشکر را
مسلمان کرده بود پس نیت خاص الاخص انبیا برین جمله است که تمامی خلق بوحدانیت
الله تعالی و باوامر و منهیات او مقر باشند و ایمان بر پیغمبران و آنچه بر پیغمبران
وارد شده است آورده باشند و بایزاء خلق تحمل بکردند تا ایشان ایمان آرند و بعذاب
سرمدی گرفتار نشوند ای عزیز چون ایمان بوحدانیت الله و برسالت مصطفی صلی الله علیه و
سلم آوردی شاید که ایمان را عزیز داری و شریفتر و دوستر از جان و زن و فرزند داری و
عصمتی او و بقاء او در چهار چیز است اول بیافتن ایمان شاد باشد بیشک و بیقین
داند که ایمان همین است که هر که در حکم او در آمد درین جهان جان و مال و فرزندان و
از گمان بد کردن و اورا بناحق رنجانیدن در امان در آید و دران جهان از عذاب
ابدی خلاصی یابد و به بهشت پر نعیم و بدیدار عظیم حق جل و علی مشرف گردد از برکت ایمان
دویم ترسناک بودن از زوال ایمان اینچنین نعمت که نجات هر دو جهان است پس
زبان را از گفتار کفر نگاهدارد چنانکه در دستور القضات است که اگر کسی
مسئلهٔ شریعت شنید که ثمن بهشت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ هست و یا
شنید که بسبب گناه اندک نیز کسی شایان سقر شود و سامع گوید که اگر اینچنین است ما را
غم نیست و یا طرب نیست کافر گردد و نیز اگر کسی مسئلهٔ شرعیه کرد سامع گفت که باین
کار کم می رسد کافر گردد و نیز اگر کسی را مسئله بطریق وعظ گوئی که چنین نعمتهای
بهشت است و یا چنین عذابهای سقر و او گفت که از ان جهان کسی نیامده است کافر
گردد زیرا که بکتب آسمانی ایمان نیاورده باشد و نیز مومن بهفت چیز اند اگر یک از ایشان
را سبک گفت قولاً و فعلاً و اعتقاداً کافر گردد چنانکه گوید اگر فلان خدای جهان گردد و یا
فرزند خدائی گردد و ام خود او را وے بستانم کافر گردد و یا فرشته را منکر شود و یا
دشمن دارد چنانکه گوید که دیدار فلان بر من چون دیدار عزرائیل و یا منکر و نکیر را بد گوید
و یا خازنان دوزخ را بد گوید و دشمن دارد کافر گردد زیرا که ایشان هرچه می کنند بفرمان
رب العزت میکنند پس گویا که بحکم حق راضی نباشد و یا گوید آنچه در کتابهاست همه دروغ

یعنی در زمان خلافت حضرت [illegible] ابابکر صدیق [illegible] شش هزار را مسلمان کرده بود و [illegible] خاص الاخص انبیا علیهم السلام ۱۲

[illegible] عصمت و بقاء ایمان در چهار چیز است اول بیافتن [illegible] ۱۲

دوم ترسناک بودن [illegible] از زوال ایمان [illegible] ۱۲

وافسانه است و عالمان از سیاهی گویند و درویشان از علم باطنی و مفید است و درویشان
وعالمان را قدیم الایام دشمنی است کافر گردد زیرا که عالمان از کتاب گویند پس گویا که
بکتاب عداوت کرده باشند و اگر پیغمبران را بزرگ و افضل از همه خلق و ملک و از اولیا
نداند کافر گردد چنانکه بعضی عوام که خود را پیشوای خلق دانند و باین حدیث چنگ
میزنند که اَلْوِلَایَةُ اَفْضَلُ مِنَ النُّبُوَّةِ بافترا در رفض و گمراهی معنی حدیث بتحت لفظ
بمریدان بیان میکنند و ولایت خود را افضل از نبوت مهتر موسی ع م و غیر ذالک میدانند
و خود را و مریدان خود را از دایرهٔ شریعت و ایمان بیرون می آرند و در ورطهٔ کفر و هلاکت گردند
و خبر ندارند چنانکه در رسالهٔ عبدالله یافعی آورده است که چون شیطان شیخ عامی را
در خلوة یابد خنده و شادی میکند که بسبب این خلوة ویرا کافر سازم و صراحی را در دست میگیرد
و دران بول میکند و کیزرے انداز و میبرد و ویرا میگوید که مبارک باد ترا این مرتبه ولایت که
این گلاب و خوشبوی بهشت است و بعضی دیو و پری را بنماید که چراغها در دست دارند
و مرغزارها و جایهای خوب که این منزل گاه شما است در بهشت و بعضی دیو دیگر را بدو
بنماید بصورت حوران و بعضے بصورت پیران و عصا در دست و ایشان را می آرایند تا او را
بدان میل و رغبت شود آورده اند که شیطان عرش و کرسی و سبع سموات بدو نماید که
الحال از عرش گذشتی بلکه یک صورتی را بدو نماید که این خداوند جهان است آن شیخ جاهل
بدو معتقد شود و گوید که خداوند جهان را دیدم پیش او سجده کند و شیطان او را گوید که الحال کار شما
از مهتر موسی علیه السلام درگذشت زیرا که برو تجلی صفاتیه شده باشد و بر شما تجلی ذاتیه شده است
شیخ عامی برو معتقد شود و کافر گردد و معنی حدیث بظاهر ازروی حقیقت این است که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ولایت خود را از نبوت خود افضل گفته است
زیرانکه ولایت با دوست بودن و از خود محو شدن بود و نبوة اشتهار و دعوت
خلق و طلب معجزات و متعلقات با خلق است ازین جهت است که حضرت رسالت پناه
نماز تهجد را و شب بیداری بر خود فرض کرده بود که شب خلوت عاشقانست و صحبت محبوب باز
است بیت گر روز بنالیش ز غوغای عرب ٭ شب محرم عاشقانست بشتابش طلب ٭

۵۷
ولایت بهتر است از نبوة ۱۲

۳۶

اما از روی حقیقت لِی مَعَ اللهِ وَقتٌ لَا یَسَعُنِی فِیهِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرسَلٌ از ملک مقرب
وا زخود که نبی مرسل بود خبر نداشت اما صوفیان ع ولایت را عبارت از وحدت دانند که قبله واجد و موجود
که لَولَاکَ لَمَا خَلَقتُ الْاَفلَاکَ اشارت بدوست که اراد تی واجد را از آن جهت که خواهان او
و جمله خلق شد قبله بود و موجود را جواز طفیل وجود خود بعیان ثابت تا ظهور نور محمدی تا اسفل السافلین
ظهور شد نیز قبله بود و نبوت مرا بته است که مذکور شد که چند کرت مضطر شده بود بسبب آنکه
پانزده روز از روی وحی منقطع شده بود چنانکه در مصباح العاشقین است که روزی
اهل کتاب مشورت کردند و عالمان را جمع کردند تا پیش حضرت روند و چهار مسئله
از و پرسند اگر دو را گفت و دو را نگفت پیغمبر است و الا افترا گویست نعوذ بالله منها
که افترا گویان و گمراهان از روی دیگر نیز میگویند چون پیش حضرت آمدند و گفتند که اگر شما
رسول خدائید بگوئید که قصه مهتر نوح و ذوالقرنین چگونه بود و مثل و مانند روح چیست
بما بگو و قیامت کی خواهد شد حضرت بی توقف گفت فردا گویم و انشاء الله در میان
نه آورد پانزده روز مهتر جبرائیل علیه السلام از رب العزت نیامد حضرت زنده پوشید و در گوشه
رفت و میگریست و کافران هر روز می آمدند و یکدیگر را میگفتند که خذلهم الله
که این مرد پیغمبر نبود اما خدای وی را بگذاشت و بدشمنی گرفت و شرم نداشت
که دعوی پیغمبری میکرد خاک در دهن ایشان باد بعد از پانزده روز مهتر جبرائیل ع م
آمد و گفت چنانکه از مشرق تا مغرب پرهای خود را گسترانیده بود در خبر است
که سی و سه بار مهتر جبرائیل علیه السلام بصورت خود با آن عظمی که او داشت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را و کفار مکه را نمائیده بود و در اوقات
دیگر بصورت یاری می آمد که دران مجلس حاضر نبودی و اکثر بصورت دحیه کلبی رض
آمدی و بیامد و گفت بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ وَالضُّحٰی وَاللَّیلِ اِذَا سَجٰی مَا وَدَّعَکَ
رَبُّکَ وَمَا قَلٰی وَلَلْاٰخِرَةُ خَیرٌ لَّکَ مِنَ الْاُولٰی تا آخر یعنی یا محمد خداوند تبارک و تعالی تحفه
درود لطیف او رود میرساند و قسم یاد کرده است بوقت چاشت یعنی روشنائی
روز و تاریکی شب تاریک چون تاریک شود یعنی از شب تاریک روز روشن

روشن بیرون آید واز روز روشن شب تاریک بیرون آید واین قسم بر قدرت خدا است که آفریننده روز وشب است وبروایتی از روز مراد جمال حضرت ست که آفتاب ذره از فروغ جمال اوست ومراد از شب دو گیسوی مشکبار اوست وجواب قسم اینکه نگذاشت ترا خدائی تو وبدشمنی نگرفت شمارا وآخرت که سرائی باقی ست بهتر است شمارا از دنیاو فانی أما چون در میان جمع دشمنان مارا یاد نکردی وانشاء الله تعالی نگفتی برائی حسن تادیب جبرائیل علیه السلام را منع کردم قصهٔ مهتر نوح علیه السلام ودقیانوس چنانکه معروفست بیان کرد از برائی قیامت این ایت بخواند قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ یعنی قیامت لاریب ولاشک آمدنی است اما روز مطلق وتعین گفتن او کفر محض ست ونیز از آمدن باران واز شکم مادران واز اکتساب کار مستقبل واز رسیدن موت کسی نداند بدرستی که خدائی علیم وخبیر ست وگوینده وقبول کننده این پنج غیوب کافراند ودر شان روح این آیت خواند قوله تعالی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا وچون روح را تحت ظل کن گفت ودر حدیث واخبار صحیح وارد است که جسم لطیفه ست وحضرت رسالت پناه صلعم را بیشتر ازین آگاه نکرد واز بیان او منع کرد پس مارا وشمارا اولیتر ست که هیچ نگوئیم وساکت باشیم وآنچه گمراهان وملحدان از روح چیزی می گویند ومریدان خود را گمراه می سازند که ترا روح بنمایم ودر خلوت عوام الناس را اطوار وانوار وتجلیات شیطان معاینه می کنند احتراز از شیخ جاهل اولیتر از شیطان باید کرد زیرا که ایشان امتیاز میان روح ومیان ذات الله تعالی نمیتوانند کرد بلکه بسبب نقصان خود روح را عین ذات دانند کافر شوند والا اگر مرشد مستقیم بر شریعت بوده باشد تجلی روح را از تجلی ذات امتیاز می دهد زیرا که روح را بقول صوفیان فی الجمله تجلی ست مگر همه از برائی این ست که در چهل حدیث حقیقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده ست کقوله علیه السلام الخلوة هداية

وَالْخَلْوَةُ ضَلَالَةٌ یعنی ہدایت در شان کسی ہست که او در متابعت کامل باشد و آن
کامل نیز در متابعت کامل دیگر باشد تا عہد رسول اللّٰہ دست بدست آورده باشد و کامل
کسی را گویند که چہار علم تمام دانسته باشد اوّل علم تفسیر و احادیث تمام داند دویم علم
فقه که گفته اند که اگر یک مسئله شرعیه نداند او را مرید گرفتن روا نیست سیوم علم مناظره
و علم کلام و عقاید تا مرید او را قولاً و فعلاً و اعتقاداً لغزش نیاید چہارم علم لغات یعنی
از سر نفس و روح خبردار باشد که سیّد جلال بخاری در رسالهٔ خود آورده ہست
که بسیار مریدان از پیران ناقص بخلوة و مراقبه ذات روح را به بینند و ایشان را خدای
پندارند کافر شوند چنانکه نجم الدین کبیری قدّس اللّٰه سرّه را مریدی بود و او وضو ساخت
و در خلوت رفت و بعد از ساعتی بیرون آمد و گفت یا شیخ خدای جهان را دیدم گفت
خاموش باش که آن نور وضو بود که از ابتداء وضو تا آخر سلام ہفتاد و دو نور
مشاہده میشوند ہمه نتیجهٔ از ان وضو و نماز ہست و ضلالت در حق کسی ہست که علم ظاہر
چنانکه مذکور شد نداند و از علم باطن چون وحدت و احدیت که سیر غواصان ہست نیز
آگاه نباشد امّا بسبب جہل عامهٔ خلق و جہال را در خلوت در می آرند و به تجلی شیطان و القاء
نفسانی ہمه را گمراه و ضال و مضل سازند یکی گوید که ما خدا را دیدیم دیگرے گوید که ما
ذات را دیدم کسی گوید ما صفات دیدم کسی گوید که مالک الملک و ملکوت را دیدم و علم
فقه و احادیث و تفسیر را حجاب راه گویند و ضال و مضل میگردند و از ان روزی
شنیده اند که در نفحات الانس ہست قوله تعالی يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ
وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ چون دوزخ را نماید در روز قیامت که قوله تعالی إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا
لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ و ایضا قوله تعالی فَكَيْفَ تَتَّقُونَ
إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا
و ایضا قوله تعالی وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ
الذِّكْرَى آورده اند که دوزخ را پانصد گوشه ہست و در ہر گوشهٔ او
پانصد زمام ہست و بر ہر زمام او پانصد فرشته دست زده موکل اند

تا روز قیامت بالا میکشند و کلانی هر فرشته چندانست که یک پر او در آسمان و زمین
نگنجد چون دوزخ را باین زمین نزدیک کنند و شراره او چون سرایهای کلان در هوا
پانصد سال راه دارد و آواز زبانیهٔ او چون آواز خر در گوشها هر یکی میرسد و پانصد
ساله راه بعضے را زبانیهٔ دوزخ میگیرند و از خشم خدای چون دیگ مسین میجوشد و از آواز
آتش آواز یکدیگر ممتاز نمیشوند و باز بهم میزنند و آسمان از بالا بشکافد و چون گل سرخ گردد
مانند روغن گداخته گردد و موی کودکان از هیبت سفید گردد و مهتر ابراهیم خلیل الله در
یکدست مهتر اسماعیل و در دست دیگر مهتر اسحاق هر دو دست را گرفته باشند و مهتر موسی
و مهتر هارون صلواة الله علیه یکدیگر دست گرفته باشند و مهتر عیسی و بی بی مریم
یکدیگر گرفته باشند و چون دران روز قیامت که خدا تعالی آن روز را عظیم خوانده است
شده اید و هولهای او معاینه کنند همگی از یکدیگر دست بکشند و به ستون عرش چنگ زنند
و هر یک گوید نفسی نفسی مگر حضرت رسول علیه السلام دران روز امتی امتی گوید
و چون یار از یار و مادر از فرزند و پسر از پدر و پیر از مرید و زن از شوهر همه بیزار
و النفرار نمایند و فرشتگان عذاب شعلهای آتشین بر دست گرفته پیر و مرید را یکجا کنند
و گویند که چرا دعوے باطل کردید که پیر خود را خدای و پیغمبر گفتید و تجلی شیطانی را
تجلی ذاتیه و صفاتیه میگفتید و سخن علم و علما را قبول نکردید ایشان گویند که ما طالب
دیدار و نجات بودیم و همین شیخان و پیران ما را گمراه کردند و بعضی بمایان ضامن میشدند
که ما شیخ زاده و پیرزاده و سیدزاده ایم چون ما را دیدی نجات یافتی بلکه تکلیف عبادت
از میان بر میداشت و هر باطلی که پیش ایشان میکردیم و میگفتیم ما را منع نمیکرد پس پیران
را گویند که شما چرا چنین پیرے و پیشوای میکردید که بندگان حق را و امت محمد را از راه
راست که شریعت محمدی است بیرون میکردید آن زمان این پیران گویند که چون ایشان
بر ما بطریق هجوم جاهلان پیش آمدند ما نیز چیزے از شرم خود میگفتیم و بعضی از یکدیگر منکر
میشوند که ما پیر و مرید نه ایم چون خدای علیم و علام است حکم کند که هر همه را
یعنے پیر و مرید و شیطان را در دوزخ اندازید و آنکه پیران کامل اند و مریدان

۴۰

خود را در متابعت حضرت رسول علیه السلام مستقیم داشته اند در روز قیامت در کرسی
قیامت استاده شوند گفته اند آفتاب را هژده روی است الحال در چهارم آسمان است
و یک روی بجانب است و پیش این یک روی هفتاد حجاب برف است که در پیش روی
آفتاب میرود و اگر نه تمام عالم را بسوختی و در آن روز زمین دیگر می فرشید که
آن زمین سفید باشد کما قال الله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و آن روز
آفتاب را یک نیزه وار بر زمین نزدیک کنند و بر همه رویهای آفتاب را پایان کنند و هر فردی
را چندان عرق پیدا شود که هشتاد شتر تشنه اگر خورند سیراب شوند و هفت طائفه در زیر
سایهٔ عرش باشند چنانکه عالمان عامل و امیران عادل و آنکسانیکه شب و روز دو صد
آیت از قرآن بخوانند و موذنان حی و کسی که خدمت علما کند و کسی در خرید و فروخت
خود را فریب دهد و کسی که بر زنا قادر شود و از ترس خدای عز و جل دور شود و روزه داران
بیض و استغفار گویان در وقت سحر و بر اشتران بهشت سوار باشند در آن روز پیران
کامل را فرمان شود که در زیر عرش روید ایشان گویند مریدان ما یان ایمان بخدا و رسول
خدا آورده بودند و امر و نهی را قبول کرده بودند اما بسبب گناهان در دوزخ روند الهی ما
به بخش فرمان شود که ایشان گنهگار بودند دوزخ فرستم پیران کامل در آن وقت سوگند یاد
کنند که ما یان به بهشت نرویم تا مریدان خود را همراه خود به بهشت نبریم در کلام مجید فرموده
بودی قوله تعالی یَوْمَ لَا یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَّوْلًی شَیْئًا وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ
که در روز قیامت یاری از یاری بی نیاز نسازد از عذاب مگر کسی که ایمان آورده باشد حکم شود از
حقتعالی که ایشان را سلاسل در گردن و کمر اندازید و بسوی بهشت کشید چنانچه در خبر است عَجِبَ اللّٰهُ عِبَادٌ
یُسَاقُوْنَ اِلَی الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ اگر جمله ملائک در یک پله بچسپند از جا جنبانیدن نتوانند و جمله مریدان
با ایشان بخشند و اگر در آمدن قیامت شک آرد که کی خواهد شد یا بگوید که قیامت چرا نمیشود کافر گردد و اگر تقدیر
نیکی و بدی هر دو از حق نداند کافر شود و اگر بعد از مردن زنده شدن را حق نداند کافر شود و
سیوم شرط از شرائط بقائے ایمان اینکه دست و زبان از رنجانیدن خلق
نگاه دارد از آنکه مبادا که رنجانیدن خلق خدا را حلال داند کافر شود چنانکه

نقلست که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه روزی بنده او بی ادبی و بیفرمانی کرد
حضرت امیر گوش او را بتافت باز گوش مبارک خود پیش غلام داشت و گفت که گوش
من نیز بمال غلام گوش او کشید امیر گفت که بیشتر بمال که از خدا میترسم غلام گفت
شما که خواجه من اید از خدای میترسید من چرا نترسم گفت ترا آزاد کردم و نیز روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مسواک بدست بجای وضو نشسته بود و کنیزک
با آب رفته بود زود نیامد حضرت گفت نماز مرا نا وقت کردی اگر از خدا نترسیدی باین مسواک
ترا میزدم بی بی عائشه رض گفت یا رسول الله چند الطاف میکنی که بمسواک وی را هیچ
المی نرسد حضرت گفت یا حمیرا اگر بمسواک بزنم سوگند بخدا است تا حساب نکنند
به بهشت راه ندهد بی بی در گریه شد و هر دو چندان گریستند که بیهوش شدند و ایضاً
بزرگوارے بود پسرک خورد در کنار داشت از غایت دوستی از کنار خود جدا نمیکرد روزے
نشسته بود و کنیزک آمد و سیخ در دست داشت و بر صاحب خود دست دراز کرد
و سیخ از دستش افتاد و به پسرک رسید پسرک در سیخ کشیده شد در حال افتاد و بمرد کنیزک
از آنجا بزمین افتاد و بیهوش شد صاحبش برخاست و سر کنیزک را در کنار گرفت
و پسر خود را همانجا سیخ کشیده ماند تا مردمان دیگر آمدند و سیخ را از پسرش کشیدند
چون کنیزک بهوش آمد گفت چه حال بود که بیهوش شدی کنیزک گفت از ترس شما
که در حق ما چه خواهید کرد صاحبش گفت ترا آزاد کردم و از من مترس زیرا که تقدیر خ
بود که ذره زیاده و کم نمی شود و ایضاً گفته اند که بزرگوارے بود غلام خود را از سبب
بیفرمانی طپانچه چند زد و باز بغلام گفت که تو نیز مرا طپانچه بزن تا برابر شویم غلام م
گفت که غلام را آزردن خواجه عار است گفت من نیز صاحب دارم و از آزردن او
میترسم غلام گفت شما آزردن صاحب خویش ننگ ندارید از هیبت بر زمین افتاد و جان
بحق تسلیم کرد آورده اند که غلام سیاه در پیش اولیا آمد و توبه کشید و آن بزرگو
گفت برو هر گاه رنجانیده از وی طلب بخشش کن تا ترا هم بخشد آن غلام [illegible]
کرد ناگاه بجای رسید و بیهوش شده افتاد و چون بهوش آمد پرسیدند که چه حال ب

ف
قصه حضرت رسالت پناه صلعم که بر کنیزکی رحم کرده بود ۱۲

ف
قصه بزرگواری که کنیزکی پسرش ذبح نموده کشت و بر کنیزکی رحم کرد ۱۲

۴۲

ف
قصه بزرگوارے که غلام خود را بسبب بیفرمانی سزا داده ۱۲

۴۳

گفت حکم پیر را بجامی آوردم و درین جا نگه خرے را چند چوب زده بودم بیادم آمد نمیدانم که بخشش از آنکه جویم و خجل از که خواهم و هم از انجا گفته اند که جوانے در پیش پیر توبه کرد چون از جانب پیر باز گشت باز پیش پیر آید و گفت در وقتے که گناه میکردم خدا تعالی میدید پیر گفت اے غافل تو ندانسته که خدای علیم سر و اخفے است گفت وا ے بر من که پیش ایچنین خدا گناه میکردم نعرہ زد و سر بر آورد و جان بحق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف و رجاست و ایمان تعلق بهر دو دارد چنانکه گفته اند اَلْخَوْفُ ذَکَرٌ وَالرِّجَاءُ اُنْثیٰ یَتَوَلَّدُ مِنْهُمَا حَقِیْقَةُ الْاِیْمَانِ بیت

مرغ ایمان زاد و پر خوف و رجاست ؎ مرغ بے پر را پرانیدن خطاست

چهارم سبع شرائط مشهوره ایمان را بجا آوردن شرط بقاء ایمانست اول هستی خدای را و بهشت و دوزخ را بالغیب باور داشتن دویم علم غیب را خاصهٔ حق تعالے دانستن سوم باختیار خود ایمان آوردن چهارم حلالهای خدای را حلال اعتقاد کردن پنجم حرامهای خدای را حرام اعتقاد کردن ششم برحمت حق تعالے امیدوار بودن هفتم از عذاب او ترسیدن و تفصیل ایشان در رساله عصمة الایمان بیان کرده ام و اینجا از برای آن گفته شد تا اگر یکی از ایشان منکر شود و بجا نیارد ایمانش زوال پذیرد اما دانستن حلال و حرام اهم مهمات ایمانست که کثر وقوعها والناس عنها غافلون لقوله علیه السلام اَلْوَیْلُ لِلْجَاهِلِ مَرَّةً وَلِلْعَالِمِ سَبْعِیْنَ مَرَّةً زیراکه عالم را پرهیز از شبهات و بدعات و مباهات که در نظر جاهل قبیح نماید لازم است تا در متابعت ایشان عامه خلق در ضلالت نیفتند لقوله علیه السلام ضَلَّ عَالِمٌ ضَلَّ عَالَمٌ ×

چون عالم در بعضی امور که بعضے مباح گفته اند امید عامیان از ان درگذرند و در حرام افتند و حلال دانند کافر گردد چنانکه در مجموع خانی مسائلا آورده اند که هر که شیره جو و گندم و برنج و ارزن را بخورد و حلال داند کافر شود و اگر خمر بخورد چون شلپیده انگور که بنهد تا کف پیدا کند و مست کننده شود و یا از مویز و خرما و شکر شیء مست کننده بسازد عاصی شود زیراکه این را مطلق حرام دانسته باشد و دران شبه حلال آرد و حال آنکه حلال

نیست کافر شود که در مشارق و تنبیه ابو اللیث و ذخیرة الملوک نیز در
مشروق المشارق برین طریق مذکور است که پیغمبر ع گفت هرکه خمر بخورد ایمان از دل
او چنان ریزد چنانکه کوزهٔ پر از آب که کسی بازگونه کند و بر روی خود گرداند و در وی هیچ
آب نماند و شکم او در روز قیامت از خبال دوزخ پر کنند اصحاب رضوان الله علیهم
پرسیدند یا رسول الله خبال چیست و چرا خورند گفت ریم و زرداب دوزخیان که در
دوزخ جمع شود و گل گردد چون آنرا بخورند گوشت و پوست و رودهای ایشان بریزد باز در
طرفة العین برای عذاب برویانند و از بهجت خورند که نام ایشانرا تبدیل کنند و نامهای
دیگر نهند چون بگنی و شیره و بوزه و سور پس رسول علیه السلام گفت که زنهار صد زنهار
از دانشمندان خمر خواران دور باشید و باید که با قوال ایشان هیچ اعتبار نکنید
و در بوستان ابو اللیث هست که از دانشمندان که وی ثقه نباشند دور باشید و
از ایشان علم نگیرید و بمسئلهٔ ایشان اعتبار نکنید و با ایشان مجالست نکنید لقوله علیه السلام
الصُّحْبَةُ تُؤَثِّرُ و ایضا لقوله علیه السلام مَثَلُ مَجَالِسِ الصَّالِحِ كَمَثَلِ الْعَطَّارِ وَمَثَلُ جَلِيسِ السُّوْءِ
كَمَثَلِ الْقَيْنِ و نبی علیه السلام در باب خمر حدیث فرموده هست که كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ
حَرَامٌ و خمر را از خمار گرفته اند و خمار دامنی را گویند که روی پوش باشد پس خمر گویا که روی عقل
بپوشد پس در شرح مشروق است که خمر از ان جهت فرموده اند که اگر کسی خمری از
جو و گندم و ارزن و برنج سازد و آنرا خمر نداند کافر گردد و خمر بر پنج نوع است یکی
آنکه از انگور و خرما و مویز و شهد گیرد چهار دیگر که از حبوبات مذکور است لقوله علیه
السلام كُلُّ حُبُوبَاتٍ إِذَا خَرَجَ مِنْ هَيْئَتِهِ الْأَصْلِيَّةِ فَهِيَ مَلْعُونَةٌ وَمَنْ أَكَلَهَا
فَهُوَ مَلْعُونٌ و در بعضی ولایتها که از عدس و جو سرکه میگیرند حرام است زیرا که شلیدهٔ غله
است چون تغیر یابد حرام شود مسئلهٔ اگر میوه و پنیر و شیر هر چند فاحش باشند حلال اند
آورده اند که امام محمد غزالی را قدس سره العزیز پرسیدند که یا امام گاهی از شما تبسم
ندیدیم گفت وقتی که من مقتدی بودم تبسم میکردم و بیاران نیز مزاح میکردم امّا چون
مقتدا شدم یعنی پیشوا گشتم تبسم بر من حرام شد زیرا که اگر من تبسم کنم دیگران خنده

خندهٔ قهقهه را حلال دانند کافر شوند و من ماخوذ باشم و شیخ سفیان ثوری قدس سرّه العزیز
در پلوان غیری می رفت ناگاه پائش بلغزید و در زراعت غیر رسید هاتفی آواز داد که ای ثور
نعلین در پای چگونه در پلوان دیگران میرفتی و نیز روزی پای چپ در مسجد اول
نهاد برائ دخول باز آوازی شنید که یا ثور و نام او ابو سعید بود بعد ازان لقب خود را
ثوری کرد آورده اند که حضرت بایزید بسطامی قدس الله سرّه روزی پائ چپ در
مسجد برای درآمدن نهاد از برائ کفارت برده آزاد کرد پس باید که در وقت دخول
مسجد پائها را از نعلین بکشد و بدامن پاک کند بعد ازان در مسجد نهد نقلست که
روزے در وقت خلافت امیر المؤمنین مرتضی علی رضی الله عنه یکی از اصحاب آمد و پائے
از نعلین کشید و بسنگ دروازهٔ مسجد بمالید مرتضی علی رضی الله عنه گفت اگر بر روئ
من میمالیدی بهتر ازان بود که بسنگ مسجد مالیدی پس باید که چون در مسجد درآید
به بیند که در مسجد اگر کسانی باشند که مشغول بذکر و تلاوت قرآن نباشند و سنتے
بامداد و یا پیشین نگذارده باشند سلام بگوید و اگر کسی نباشد سلام برین طریق
گوید که اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ و تحیت مسجد
بگذارد دو رکعت در رکعت اوّل بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار
و سورهٔ اخلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه
اخلاص سه بار و بعد فراغ رو بقبله بذکر و یا بتلاوت مشغول
باشد و مادام که در مسجد است به نیت اعتکاف باشد اگرچه یکساعت
باشد و سخن دنیاوی نکند که گفته اند چون دنیاوی کنند
از دهن ایشان گنده بوی در مسجد پراگنده شود و فرشتگان از مسجد
بیرون آیند و بحضرت رب العزّت بنالند که یا رب مایان را از بیت مبارک
بیرون کشیدند از حق تعالی ندا آید که صبر کنید که تا مکافات شما در روز قیامت
از ایشان بگیرم در خبر است که توبهٔ چهار کس قبول نه افتد یکی سخن کنندهٔ دنیاوی
در مسجد دوم کسی که در حالت مجامعت و یا بول و غائط و استنجا سخن کند

وجه تلقیب ابو سعید سفیان
بثوری
مسئله
دخول مسجد

سلام مسجد
وملیات وارین باد
بیان و برآنان
بندگان صالحان
جل جلاله ۱۲ +

سیوم در وقت وضو و غسل زیراکه در وقت مجامعت و غسل کراماً کاتبین پشت
داده باشند که تا بعورت او نگاه نکنند پس چون آواز کند ایشان گویند یعنی که ان
که ما از تو شرم داریم و تو از ما شرم نداری و او از برای نوشتن ناچار است که روی با
آرند و نویسند چهارم در وقت مذاکرهٔ عالمان و وعظ و پند نصیحت نشاید که سلام نگو
که گوش داشتن در وقت وعظ و خطبه فرض است و سلام سنت پس ترک او اولی است
و نیز جواب سلام نگوید اگرچه فرض است که استماع وعظ و خطبه فرض عین است و جو
فرض کفایت است چنانکه در مجمع الملک است که درینوقت از دریاء عمان تا جده عراد
از نیطائفه حج ساقط است زیراکه از یکطرف خطر دریائیست و از طرف دیگر باج ا
بمردم روافض بدعت است پس در عباداتی که بدعت آید ترک آن اولی تر است و
بسیار المسائل است که امام اعظم رح ازان توقف کرد یکی ازان ختنه کردن است که اگر
ختنه کردن فرمایم طفل بیگناه را رنجانیده باشم و اگر بالغ را گویم از برای سنت فر
برهنه کننده باشم و این نشاید و صاحبین گفته اند که کم از ده سالگی سنت بجا آر
اگر بحد بلوغ رسید بقول علماء ثلثه ختنه کردن ساقط شود که فرض را از جهت سنت
برهنه کردن نشاید و نیز در طحاوی آورده است اِذَا بَلَغَ الصَّبِیُّ عَشْرَ سَنَةً
یَجُوْزُ لَهُ اَنْ یَّنَامَ مَعَ اُمِّهٖ وَ اُخْتِهٖ وَالْمِرْاَةِ الْاَجْنَبِیَّةِ وَعَلَیْهِ الْفَتْوٰی و در رسال
شاه قاسم بدرالدین کروری آورده است که در بنی اسرائیل عالمی بود که متابعت نف
و هوا آشکارا کرده بود و خواست که از گناهان باز گردد و توبه کند پیغمبر وقت
که آن عالم را بگوید تا هر کس که بگفته و دیدهٔ تو بگناه دلیر شده اند تا ایشان را از اف
بد باز نگردانی توبهٔ تو موقوف است بایشان قبول نه افتد و چون از مسجد بیرون آ
اول پای چپ بیرون نهد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که از مسجد
آید و نظر سوی آسمان کند و این آیت بخواند قوله تعالی رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْ
فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ خدایتعالی او را بنظر رحمت نگرد و در تفسیر مدارک این آیت
قوله تعالی وَلَا تَرْكَنُوْا اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ

ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است آفریدن باطل یعنی خلق نکرده آنرا عبث و بی فایده بلکه حکمت است ... باطل پس نگاه کن ما را ... لطف خود از عذاب آتش دوزخ ۱۲ حسینی

وچونکه از مسجد بیرون آید پای چپ را بیرون نهاد و با آسمان نظر کند ۱۲

... حسینی

اَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ و از حضرت شیخ سفیان ثوری منقولست که در دوزخ بیابانی
است از آتش که لَا یَعْلَمُ طُوْلَهَا وَعَرْضَهَا اِلَّا اللّٰهُ پس دران بیابان جای عالمان
باشد که از برای گرفتن مال دنیاوی بر درهای ملوکان و امرا و توانگران نشسته باشند
و قربت ملوکان جویند و در پیش ایشان تملق کتملق الهمزه میکنند و اکثر اوقات از
ترس ایشان مسئله شرعیه را هم میکنند و از جهت مال دنیاوی ترک امر معروف و نهی
منکر میگیرند نعوذ بالله من افعال اقبحهم وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَفِرُّوْا مِنَ الْعُلَمَاءِ
اَلَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا بَابَ الْاُمَرَاءِ بِتَحْصِیْلِ الْمَالِ فَهُمْ کَذُبَابِ الْخُضْرَةِ تَصِیْرُ عَلَی الْقَذَرَةِ
و ایضاً قوله عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلْعُلَمَاءُ اُمَنَاءُ اللّٰهِ تَعَالٰی اِذَا لَمْ یُخَالِطُوْا بِالْاُمَرَاءِ فَلَوْ
خَالِطُوْا بِالْاُمَرَاءِ فَهُمْ لُصُوْصُ الدِّیْنِ و در عمدة الاسلام است هر کرا علم بیفزاید
و عمل و تقوی نیفزاید گویا که بخداوند خود دشمنی و عداوت میکند کقوله تعالی وَلَا تَکُوْنُوْا
کَالَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ وَالَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ کَبُرَ مَقْتًا
عِنْدَ اللّٰهِ و نیز بزرجمهر را پرسیدند صحبت بکه باید کرد گفت با عارف گفتند
عارف کیست گفت عالم گفتند عالم کیست گفت کسی که از ترس خدای تعالی خود را
از همه کمتر داند لقوله تعالی اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا حضرت بایزید
گفته است مَنْ کَانَ بِهِ اَقْرَبَ فَهُوَ فِیْ اَصْعَبِ خَطَرٍ ٥ و نیز حدیث حضرت است صلعم
قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلْوَیْلُ لِلْعَالِمِ سَبْعِیْنَ مَرَّةً وَلِلْجَاهِلِ مَرَّةً زیرا که عالم پرهیزگار را
گویند که از ذره گناه پرهیز د چنانکه پیش حضرت پیغمبر علیه السلام اعرابی نشسته بود
پیغمبر علیه السلام این آیت خواند قوله تعالی فَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَّرَهٗ
وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَّرَهٗ پس اعرابی گفت یا حضرت مارا همان علم بس است
که ذره خیر را تا توانم بعمل آرم و تکلیف بکنم و از ذره شر تا توانم احتراز نمایم که ذره
خیر را حرام و ذره شر را حلال دانستن کفر است پیغمبر علیه السلام فرموده است هٰذَا
اَلرَّجُلُ اَفْقَهُ النَّاسِ نقلست که بزرگواری در زیر سایهٔ دیوار غیری نشسته
بود و کتابت میکرد و حرف تر بود خشک نمیشد خواست که از آن دیوار پارهٔ خاک باخذ

رگیرد و بر آن حرف اندازد و در دل اندیشه کرد که حق غیر ست باز گستاخی کرد
و دست پیش برد که چیزی سهل ست چون خاک بسر نوک گرفت هاتفی آواز
داد که باش چون سهل دانستی در قیامت مکافات یابی کاتب از هول آن بیهوش
شد صاحب سرای بر آمد و سرش را در بغل گرفت چون بهوش آمد پرسیدش که حال چه
بود واقعه را باو باز گفت صاحب دیوار نیز در گریه شد گفت ترا بخشیدم و آن ذره
علما را معلوم است پس برای استنجا از ملک و دیوار غیر کلوخی نگیرند اگر گرفتند باز
در آنجا اندازند و از ملک غیری چوب برائی خلال دندان نگیرند **و آورده اند**
که روزی حضرت مرتضی علی رضی الله عنه با خاتون جنت بی بی زهرا رضی الله عنها حکایت
از داماد مهتر سلیمان میکرد که در وقت کار خیر دختر داماد خود را تاجی داده بود که تمام
تاج را بگوهر شب چراغ مکلل کرده بود که هر یک گوهر از ایشان خراج ولایت
می ارزید خاتون جنت غمگین گشت و دانست که مگر حضرت مرتضی علی در داماد ی
پدر من چیزی نیافته است از مال دنیاوی پس ازین جهت با حکایت او میکند
وازین اندوه در خواب رفت ناگاه جمال جهان آرائی پدر را در خواب دید و گفت
ای جان پدر حوران بهشت و من و مادر تو مشتاق لقای تو شده ام شاید که
از دار الفنا بدار البقا درین ایام رحلت نمائی چون از خواب بیدار شد حسن و
حسین رضی الله عنهما را در پیش خود خواند و در روی ایشان میدید گاه خنده
میکرد و گاه گریه میکرد چون مرتضی علی رضی الله عنه آمد حالش چنان دید گفت ای
خاتون جنت گاهی خنده میکنی و گاهی گریه میکنی این چه حال ست بی بی گفت که
من در خواب چنان دیده ام چون جمال پدر و مادر و لقائی ایشان خواهم دید از فرحت
می خندم و چون جدائی جگر گوشگان بیادم آید از غم میگریم و چون بی بی
وفات یافت و دفن کردند شبی مرتضی علی او را در خواب دید که مضطر است فرمود
که یا خاتون مضطر و دلگیر ستادهٔ گفت سوزن را از همسایه آورده بودم از
برائی دوختن جامهٔ کهنهٔ خود چون کهنه را دوختم در فلان گوشهٔ دیوار خلانیدم

وباز گشته با وندادم مرا به بهشت راه بمنید بهند چون حضرت علی بیدار شد آن سوزن
را یافت و بصاحبش رسانید شب دیگر در خواب دید که در قصرے از قصرہاے بهشت نشسته است او حوران
در پیش او صف زده استاده اند بخدمت و یک زنے از زنان دنیاوی نیز در خدمت خاتون جنت استاده
بود مرتضی گفت که یا خاتون بهشت این زن کیست گفت این همان دختر مهتر سلیمان پیغمبر است
که شوهر او را شما صفت میکردید الغرض چون فردا روز قیامت شود علم حضرت رسالت پناه
صلعم که هفتاد ساله راه باشد استاده کنند و جمله ملکوت در جنبانند از جا جنبانیدن نتوانند پس هاتفی از
غیب آواز دهد که خداے عز و جل امر میکند که شیر من در دنیا زور و قوت خود بکس نموده بود واین زمان
علم پیغمبر را بر گیرد بسبب دامادی مرتضی علی بیکدست بر علم زند همچون گلدسته بردارد و
جمله صلحا و علما در زیر آن علم باشند هریک مانند گوهر شب چراغ بدرخشند پس داماد مهتر سلیمان ع
تاج دنیاوی و فانی یافت و شما تاج علم مصطفے در عرصه عرصات یابید و گوهر شب چراغ در آن میدان
باشند و از صراط گذرانیده باشید پس ای عزیز جهد و کوشش تمام باید نمود و در طلب علم که عالم
از ذره گناه احتراز کند و اگر در آن فتد و حرام داند کافر نشود و جاهل از ذره مناهی قولاً و فعلاً و
اعتقاداً خبر نباشد و در اسلام حجت نیست پس بحلال دانستن او کفر بود در خبر است اگر گناه بزرگ
را اگر همیشه یاد دارد و از سبب آن از عقوبت حقتعالی ترسناک بود آن گناه خورد شود تا بصغیره رسد
عفو شود و اگر گناه خورد را فراموش کند و خورد داند بزرگ میشود تا بکبیره رسد پس از نیجهت پیغمبر

فرمود فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أُمَّتِي لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ سِرَاجُ الدِّيْنِ وایضاً قال ع م سَأَلْتُ

جِبْرَائِيْلَ ع م عَنْ فَضِيْلَةِ الْعُلَمَاءِ قَالَ هُمْ سِرَاجُ أُمَّتِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى إِلٰى نَبِيِّهٖ مُحَمَّدٍ م

اَلْعُلَمَاءُ أَهْلِيْ وَعِيَالِيْ وَسَائِرُ النَّاسِ عَبِيْدٌ وَمَا لَهُمْ مَالِيْ عَلٰى عِيَالِيْ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَلَا أُبَالِيْ وَمَنْ مَنَعَ مَالِيْ

عَلٰى عِيَالِيْ فَلَهُ النَّارُ وَلَا أُبَالِيْ وقوله م مَنْ كَانَ فِيْ قَلْبِهٖ ذَرَّةٌ مِّنْ بُغْضِ الْعُلَمَاءِ يَبْقٰى فِيْ جَهَنَّمَ دَهْرًا

طَوِيْلًا نقلست که در زمانه هارون رشید ارکان دولت با او مجادله کردند که تمام آیمه و
خزاین بر علما صرف میکنی و باین طایفه درویشان که مستقبل قبله نشسته اند و در عبادت حقتعالی
مشغول اند و عطا و نعمت از خان مان بریده اند میل کم داری او گفت که استحکام دین نبوی و قوام شریعت
مصطفوی و احکام عقاید نقلی بعالمان است و عالم هرچند که بی عمل باشد چه بکس شفاعت و به بهشت ....

و عابد اگرچه در متابعت عالم باشد تنها در بهشت رود و الا بدوزخ لقوله علیه السلام تشفع
اَرْبَعَةُ نَفَرٍ حَقٌّ اَوَّلُهُمُ الْاَنْبِیَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ ثُمَّ الْاَطْفَالُ لِاَبِیْهِ پس ارکان دولت
گفتند که بباید امتحان کنیم یکی شخص را درمیان زجاجه در آوردند و آن زجاجه را هیکل آدمی
درست اندام راست کرده بودند و در اندرون آن زجاجه جای روغن و آتش کرده بودند
چون شب شد آتش در و کردند پس تمام از سر تا پای یک نور مینمود و آن شخص را گفتند که در
صومعهٔ فلان عابد برو و امتحان کن چون آن شخص در صومعه در آمد تمام صومعه پر نور شد
عابد از جای برجست و گفت من انت آن شخص گفت انا جبرئیل گفت شما را امر آتیه پیغمبری
شد زیرا که ریاضت بسیار بجا آوردید و مشقت تمام شدید الحال حکم باری تعالی بر اینست
که شما پیغمبر شوید و من جبرئیل ام هر معجزه که از شما خلق میخواهند من بر شما خواهم آمد و با شما
خواهم رسانید شما را باید که فردا دعوی پیغمبری بکنید و دعوت نمائید عابد گفت اگر فردا
شما نیائید من چگونه خواهم کرد گفت روا باشد که جبرئیل هرگز دروغ نگفته است
عابد قبول کرد و آن شخص باکرام تمام از صومعه بیرون آمد باز بپیش عالمی رفت
که بغیر از فرض خدای هیچ از نوافل بجا نیاورده بود و شب بفراغت خواب میکرد
چون در پیش او رفت از انگشت پایش شنید عالم بهیبت بیدار شد و خانه را
پر نور دید کلمهٔ تمجید گفتن آغاز کرد دید که از پیش او نمیرود گفت کیستی آن شخص
گفت منم جبرئیل که تو پیغمبر شدی و حق تعالی درود میفرستد که شما
علم بسیار کردید الحال باید که پیغمبری قبول کنید عالم گفت که ای ملعون
بعد محمد بن عبد الله کسی را پیغمبری نیست دست بر چوب برد و سقطش گفت و خواست
که چوب بر سرش کوبد آن شخص از پیش او گریخته در خانه خود آمد و چون روز
شد بادشاه و ارکان دولت آن شخص را در پیش خود خواندند و پرسیدند و اقعه
باز نمود همه ارکان دولت و بادشاه امام یوسف را پسندیدند که عابد کافر شد
زیرا که این مقدار ندانست که بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر دیگر باشد
و عالم ایمان خود در السلامت بردیس معلوم شد که استحکام شریعت محمدی بجا لمان

ف شفاعت چهار فرقه حق است چنانچه در حدیث است ۱۲

ف درین قصه فضیلت عالم است بر عابد که عابد بکفر رسید و عالم ایمان خود محفوظ داشت ۱۲

ف شفاعت چهار کس حق است اول انبیا است پس از ان عالمان است پس از ان شهیدان است پس از ان شفاعت ... ۱۲

... است ... ۱۲

است که نگاهبانان دین اند نه عابدان و زاهدان اے برادر احتراز کن از عابد عامی

و جاہل و از عالم ناپرہیزگار و غافل آورده اند که سه صد و شصت مریدان

امام حسن بصری قدس الله روحه در ظاهر و باطن مانند او شده بودند و اگر در آتش

می نشستند چنانکه در آئینه آتش ہیچ نمود در ایشان چنانکه آورده اند که یکی از ایشان

واصل نام بن حارث روزی چند بخدمت امام حاضر نشد امام کسے را فرستاد تا اورا

دعوت کند چون آنکس رفت سلام داد جواب نگفت فرستاده گفت ترا امام میخواهد

گفت بخدمت امام بمردمک چشم میرفتم اما بطفیل امام بخدائے رسیدم و الحال

برفتن پیش امام خود خدائے رخصتم نمیدهد چون آنکس پیش امام رفت و واقعه

باز نمود امام ویرا باز فرستاد و گفت بگو که امام خود خواهد آمد و الا بیا آنشخص رفت

و گفت که امام اینچنین گفته است گفت از آمدن او فدا باشم اما برفتن من رخصت

خدائی نیست چند کرت آنکس در میان گشت آن مرید اجابت ننمود عاقبت امام خود پیش

او آمد و از آمدن امام نیز برنخاست و جواب سلام نگفت امام گفت که اینطریق

از کجا بشما رسید گفت که هم از طفیل شما بخدائے رسیدم امام گفت این آنچه

باید تا واقعه راست باشد ناگاه تخت نورانی بالائے سر واصل آمد و استاد

چنانکه نور او بنور آفتاب غالب شد واصل بر بالائے آن تخت سوار میشد و باز فرود

مے آمد و آن تخت غائب شد امام گفت روز دیگر نیز باید نمود تا کرامت

باتمام رسد قبول کرد روز دیگر از طرف ولایت بصره مردمان حاضر شدند روز

دویم چون امام رفت وی همچنان در خری و بے ادبی خویش بود امام گفت کرامت

دیروزینه امروز باز پیدا باید کرد باز تخت پیدا شد و آمد امام گفت سوار شو هر چند

که قصد کرد نتوانست سوار شدن امام گفت ای لعنة الله چرا راه مریدمن میزدی

آن تخت در هوا بماند دود سیاه و پراگنده شد و واصل خجل و شرمنده شده در پائے

امام افتاد و تائب شد گفت یا امام این چه بود گفت تخت شیطان بود دیروز

چون من بطرف او نگاه کردم بخیرے در دست داشت و دست دراز میکرد

نمودند

۵۱

در بیان خانواده که چهارده اند

وسوار میشد چون من امروز نظر کردم نتوانست زنجیر را پایان کردن از ترس من چون لعنت کردمش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر اذن واصل خود را پیر و پیشوای خلق کرد و بسیار جهال را از دین حق بر باطل انداخت و معتزل کرد و از ان جمله مریدان عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را اذن داده بود که پنج خانواده از عبد الواحد بن زید پیدا شد اول زیدیه دوم فضیلیه که تعلق بفضیل بن عیاض دارد سیوم ادهمیه چهارم ابو هبیریه پنجم چشتیه که تعلق بمشاد دارند و نه خانواده از حبیب عجمی پیدا شده اند چون اول عجمیه دوم داؤدیه سیوم کرخیه چهارم سقطیه پنجم فردوسیه که تعلق بجنید بغدادی دارند ششم عباسیه که تعلق بخواجه عثمان مغربی دارد هفتم سهروردیه که تعلق بشیخ ابو نجیب سهروردی دارند هشتم کبرویه که تعلق بشیخ نجم الدین کبیر دارند نهم ستاریه که تعلق به عبد الله ستاری دارند نقلست از امام حسن بصری رضی الله عنه که هر که بغیر اذن پیر کامل ارشاد کند ضال و مضل باشد و این چهارده خانواده برحق اند و هر یکے بعض یک و بعضے تا چهار تا پنج کس را مرید میگرفتند اینکه بهجوم و جماعتے مردمان میروند و پیر میگیرند و پیر میگوید که شما را چیزی مینمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیر او همان نیست بلکه شیطان است که ایشان را از راه حق بر باطل خواهد انداخت و در مضلت انداز د چنانکه روزی امام حسن بصری رضی الله عنه مر اصحاب خود را گفت که شما مثل اصحاب رسول خدا هستید ایشانان خوشحال شدند امام گفت بریش و فش میگویم نه از روے عمل که اگر شما ایشان را دیده بودید همه را دیوانه میدانستید بسبب آنکه از جمله تعلقات دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شما را میدیدند همه را کافر میدانستند و نیز روزے کسے امام را پرسید که یا امام مسلمان کیست گفت مسلمانان در زیر خاک خفته اند و مسلمانی در کتاب است نقلست که روزے امام رضی الله عنه بر قبر مرید خود نشسته بود و گریه میکرد و گفت ای یاران هر کسے این گور را گور خود دانید از میان کسے گفت که آرے خواهد آمد امام گفت لا بل هر چه آمدنی است آمده پندارید همه چندان گریستند که آن خاک را گلاب کردند اینست طریق مریدان از ینجاست که —

سید جلال جہانیان بخاری ثانی کہ پیر ماست در روضۂ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم نشستہ بود کہ بالا کبوترے آمد واز روضۂ مبارک میگشت حضرت ایشان
میگفتند ای درویش بے ادب بنشین چون بنشست شیخ فرید عطار بود از گفتۂ
سادات دل تنگ شد حضرت گفت کہ یا شیخ شما علم کردہ اید یا نہ گفت من سفید
طلب دارم سید جلال بخاری رحمۃ اللہ گفت گہے شیطان را دیدۂ شیخ فرید
گفت یک مرتبہ دیدہ ام اگر آن باشد باشد حضرت ایشان گفت چگونہ بود شیخ
عطار گفت کہ در البا نور چہار مستورۂ سید زادہ خواہران بودند بی بی نور
وبی بی حور وبی بی تاج وبی بی شہباز دختران بی بی تاج در باب ہر ہمہ اولیا
بودند وبی بی نور روز بیستم روزہ افطار میکردی من ہم کمر ہمت مردانہ بستم
کہ من نیز بدارم چون نظر کردم از چہاردہ روز بیشتر رفتن نتوانستم روز چہاردہم
علی الصباح رو بمشرق افتادہ بودم وچون شعلۂ آفتاب برآمد میان او چیزے
سفید بود در آمد ودر دہانم رفت تشنگی وگرسنگی از من برفت اما در دلم چندان
کدورت وسیاہی نشست کہ آنچہ از علم بواطن ومراتب درویشان میدانستم از باطنم
جملہ رفت خواستم تا خود را در چاہے آویزان کنم چون خود را آویزان کردم آواز داد
کہ کار تو مراد آمد برآئے چون برآمدم ہیچ سیاہی از دل من نرفتہ بود باز خود را
آویزان کردم باز آواز کرد کہ برآئے باز بدر آمدم باز از خاطرم سیاہی نرفتہ بود
ہمچنان مدت شش ماہ آویزان میشدم ومرا بیرون میکشید وبعد از شش ماہ چون
آویزان شدم باز آواز کرد کہ کار تو برآمد ازین چاہ برآئے گفتم ای ملعون تو
از من چہ میطلبی چون شناختمش بار دیگر آواز نکرد وآن سفید از دہانم بیرون
شد ودر خاطرم صفائے پدید شد وآنچہ از بواطن من چیزے رفتہ بود باز آمد پس
سید جلال گفت کہ سفیدی در عین سیاہی است زیرا کہ اگر شما را علمی بود
شیطان روزۂ شمانمی شکست ودر مدت شش ماہ شما را فریب نمیداد
واز روضۂ مبارک بالائی پرید کہ پاے ہمایت بالائے روضہ بودے

پس شیخ عطار گفت که یا سید جلال شما که علم کرده اید شیطان را هم گاهی دیده اید
گفت دو مرتبه یک کرت درین زمان دیدم زیرا که چون من درون روضه سر در آوردم از
عقب کسی فریاد کرد یا سید جلال بشما کاری دارم من گفتم راست علم در یافتیم که در
اینچنین محل که من بزیارت روضهٔ حضرت میروم و مرا منع میکنند نباشد مگر شیطان
گفتم ای لعنة الله چه کار داری و دیگر روزے دیدم که کلام الله در دست گرفته بود
گاهی پیدا می شد و گاهی غائب گفتم اے لعنة الله بکلام حق چه کار داری شیطان
کلام الله را از دست انداخت و رفت بعد ازان حضرت خواجه عطار در طلب علم مشغول
شد اے برادر خوف این مبلغ باید کردن که مهتر داود علیه السلام همیشه گریه میکرد و از
گریه کردن نمی آسود و چشمان مبارکش ورم گرفت مهتر جبرائیل ع م آمد و گفت اے
داود گریه از براے چیست گفت از براے آنکه اگر مارا از کار آخر بیاگاهانند مهتر جبرائیل
گفت که خدایتعالی میفرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خارا باب چشم بگدازے
آگاه نکنم و محمد آخر زمان آید که از طفیل او جمله موجودات در وجود آوردم او را نه آگاهانم
مرا با دو لام کار است یا از جانب راست بعد از خروج ارواح آواز آید لا یخافون
و یا از جانب چپ آواز آید لا یشترون و نیز مهتر یحیی علیه السلام چون بغایت جوانی
رسید چندان گریه میکرد که رخسارهٔ مبارک او ریش شد و چون افتاد در وقت
استخوان مینمود و مهتر ذکریا علیه السلام گفت که ای پسر من دعا کرده بودم که خداوندا
پسرے ده که پیغمبر مرسل باشد و پیش ازین نام بنام او کسے ننهاده باشد بفرمان
خداے نام شما یحیی نهادم و شما چندان گریه میکنید که روز روشن برمن تاریک
شد حال چیست گفت ای پدر جبرائیل آمد و گفت که میان دوزخ و بهشت
وادی است که مسافت او قطع نشود مگر باب چشم مهتر ذکریا علیه السلام گریه
کرد و گفت ای پسر گریه در ارشد مرا نیز گریه باید رجا بیشتر از خوف باید لقوله تعالی
سبقت رحمتی علی غضبی چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با خداوند خود التماس
کرد که یا رب العزة حساب امت من بدست من بده تا در پیش پیغمبران دیگر

دیگر شرمنده نشود و حق تعالی گفت یا محمد حضرت ما ارحم الراحمین است میخواهد که پیش تو نیز شرمنده نشود **حکایت** آن جوان یاد کن و آن چنان بود که روزی جوانی پیش شما آمد و گفت که یا رسول الله گناهی عظیم دارم و بگو که مانند ما گناهگاری را در کدام دوزخ در اندازد و شما فرمودید که چه گناه کرده جوان گفت عاشق دختر بودم و او پارسا بود و بهیچ نوعی بما فعل ناشایسته نمیکرد و چون از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود بشب رفتم و او را از گور کشیدم و خواستم که باو مجامعت کنم دست بر اندام نهانی خود نهاد هر چند که تکلیف کردم دور نتوانستم کرد کارد کشیدم و دستش را ببریدم باز دست چپ بر اندام نهانی خود نهاد آنرا نیز بریدم و کار ناشایسته بدو کردم و چون روان شدم از عقب آوازی شنیدم که ای جوان مرا درین معرکه مردگان جنب و شرمنده کردی برو در عرصات شرمنده شوی یا رسول الله پس جزای من چه باشد شما فرمودید که از پیش من دور شو تا از شومیت تو بر من عذاب نازل نشود و آن جوان از پیش شما برخواست و راه بیابان گرفت و گفت یا صمدا احمد مرا از حضرت خویش براند و در حضرت پاک تو آمده ام از پیش خود مرا مران یا رب خبرم کن که ما را در کدام دوزخ خواهی برد من از کرم خویش بر سرش ندا کردم که ترا بخشیدم و گفته اند که درین میان یکی از عرب پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله شنیده شد که حساب امت خود بدست خود التماس کردی چه جواب یافتی پیغمبر علیه السلام گفت هر چند که خواستم بدست من نداوند آن شخص شادی کرده در رقص در آمد و دست کوفتن گرفت حضرت رسالت پناه فرمود که سبب شادی چیست گفت از انکه او ارحم الراحمین است و مهربان ترین است از حضرت شما و مشفق از مادر و پدر بر بندگان است لِقَوْلِهِ تَعَالٰی قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِیْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ **ابو هریره بصری** گفت قدس الله روحه که خداوند ما از آن گناهگاران گردان که اضافت ایشان بذات پاک خود کرده و یا عبادی گفته و چون نامت غفار است

رحمت شما امروز عاصیان را در کار است پس ما را چه غم از گنه بسیار است
آورده اند که وحی کرد حق تعالی بسوی پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وسلم که یا محمد اگر تمامی
خلق پیش بخیل ترین مخلوقات باشد خسته خرما ازو طلبید بدہد یا نه پیغمبر گفت یا خداوند
خسته خرما ہیچ کار وے نباشد ولی تکلیف خواہد داد گفت منکه ارحم الراحمین ام
وکمال صفت غفاری من اگر گناه ہر یک بمقدار ریگ آسمان و زمین باشند چون در
مغفرت در آید آسان تر باشند از بخشیدن خسته خرما او اگر گناه بندگان نبودے
پس صفت غفاری ما مہمل بودے و ہمچنین بذات پاک من روا نیست یحیی ا
بن معاذ گفت خداوندا تو که بچندین عز و عظمت ما را بچندین ذلت و مجوری عبادی
میگوئی و اضافت بذات پاک میکنی ازین شرف و بزرگی ما را دیگر چه بہتر ما را
ہمین اضافت بسند است ولا تقنطوا ہنوز بجائے خود باشد و در تفسیر منیر
در بیان این آیت یٰاَیُّہَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیْمِ الَّذِیْ
خَلَقَکَ فَسَوّٰکَ بزرگوارے گفته است که اگر ما را خطاب شود که چه چیز غ
کرده بود ترا جواب گوئیم که یا رب کرم شما و کریم آنرا گویند که بخشد و منت نه نہد و
اکرم الاکرمین آنرا گویند که چون شخصے گناہگار را خطاب شود که فلان گناه شما را
بخشیدم پس مانند آن گناه از تمام عالم به بخشد اے برادر ہر چند گناہگاری ب
کرم او امیدوار باش که امن و ناامیدی بغایت ہر دو کفر است و چون ایمان
را دانستی بکمال او را باید دانست در ذخیرة الملوک آورده است
که ایمان را چہار کمال است اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول اللہ
و ہر کرا اقرار نیست او کافر است و ہر که را اقرار ہست و تصدیق نیست او منافق
است و منافق بدتر از کافر است کما قال اللہ تعالی اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ
مِنَ النَّارِ و این ہر دو طائفه را جاوید در دوزخ باید بود و برین اعتقاد باید کرد و ہر کرا
اقرار و تصدیق ہست اما عمل بارکان نیست او را مومن عاصی گویند بقول
ہمه اہل سنت و جماعت که ایمان زیاده و کم نمی شود چنانکه فرض آفتاب

اول سوره انفطار ... این آیت در پاره ... تفسیر حسینی ... [illegible]

پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجہت آنکه ایشان بدل کافر اند و کفر با خدا و مکر و استہزا جمع کرده اند ۱۲ حسینی

در بیان ... این آیت در پاره پنجم در رکوع بستم از سوره نساء واقع است

هرچند گرد و غبار و کسوف میشود که او را سیاه کند اما قرص او را هیچ نقصان نمیشود
و هرچند که روشن شود قرص او نیز زیاده نمیشود پس ایمان بعمل زیاده نشود و بگناه
کم و نقصان نه پذیرد پس عمل حسنه بارکان کردن از کمالات اوست نه زیادتی و
نه نقصان و عمل نیک کمالیت ایمان هست چنانکه صیقل مر آئینه را و عمل سیئه
کدورت است مر ایمان را نه نقصان چنانکه زنگ آئینه را و هر کرا اقرار و تصدیق
و عمل بالارکان است و متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست او را مبتدع
گویند و مبتدع نیز همیشه در دوزخ باشد لقوله علیه السلام اَهْلُ الْبِدْعَةِ
كِلَابُ مِنْ اَهْلِ النَّارِ و بدعت کننده مانند کسی است که نان را آب تر بیسازد و میخورد
و میگوید که نان خورش را خود یافتم پس از مبتدع احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله
را مانده و فعل خود کرده را دین دانسته هر که غیر عمل را مقصود داند بمقصود نرسد
که پیغمبر گفت عم كُلُّ بِدْعَةٍ مُحْدَثٌ وَكُلُّ مُحْدَثٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ و گفته اند
اَلْمُبْتَدِعُ مَنْ يَجْعَلُ طَرِيقًا غَيْرَ طَرِيقِ الشَّرْعِ وَالشَّارِعِ با ایشان دشمنی داشتن یکی از اصول دین است
کما سند که انشاء الله تعالی و با ایشان دوستی ترس زوال ایمان است هر که ایشان را در مجلس نشست و یا
بزبان غیبت کند و یا بر کابد خداوند تبارک و تعالی از فزع اکبر که هر کسی را در قیامت در پیش است
او را امان بخشد قوله علیه السلام مَنْ اَهَانَ اَهْلَ الْبِدْعَةِ آمَنَهُ اللهُ مِنْ فَزَعِ الْاَكْبَرِ و نیز کسی که
با ایشان دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و برادر شدة یاری دهد در تفسیر منیر سلطان
ابراهیم ادهم قدس سره گفته است که نور ایمان و حلاوت شریعت از و برگیرند هر که اندوهناک شود
از جدا یار اهل بدعت گویا که کوشش بخرابی عالم میکند لقوله علیه السلام مَنْ تَدَهَّنَ لِاَهْلِ الْبِدْعَةِ
سُلِبَ عَنْهُ نُوْرُ الْاِيْمَانِ وَحَلَاوَةِ الشَّرِيْعَةِ وَاَيْضًا مَنْ تَبَسَّمَ عَلٰى وَجْهِ الْبِدْعَةِ فَقَدْ اَعَانَ عَلٰى
هَدْمِ الْاِسْلَامِ چنانکه در خبر است که مهتر داؤد عم زنده پوشیده در غاری رفت و از خلق
یکسو شده بحق مشغول شد و بحکم رب العزة جبرائیل عم آمد و گفت یا داؤد چرا در غار رفتی گفت
از قهار و جبار میترسم جبرائیل عم گفت که خداوند تعالی بعزة و جلال خود سوگند یاد کرده است
که اگر تمام عمل اولاد آدم بجا آری ذره از آن نپذیرم تا بدوستان من دوستی و دشمنان من دشمنی

نکنی چنانچہ آوردہ اند کہ مہتر عیسے علیہ السلام ہمچنین کردہ رفتہ در فضاے بہشت بر دو
ہمین خطاب آمد و بدوستان او دوستی کردن نیز یکے از اصول دین ہست قولہ تعالی یوم
یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئًا وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ در روز قیامت ہیچ یارے
مبتدع و خود رو باشد بی نیاز نسازد و یار را از عذاب و خلاص و شفاعت نتواند کرد مگر
کسی کہ ایمان بخدائی و رسول خدا آوردہ باشد و در متابعت رسول اللہ مستقیم شدہ
باشد بدیگری شفاعت کند و در ذخیرۃ الملوک مذکور ہست کہ ہر مؤمن را باید کہ چہل
کس را از مؤمنان و مؤمنات برادر خواندہ و خواہر خواندہ گیرد کہ فردای قیامت بصفت
ستاری ہر یکے را بہ بہشت چنان برد کہ ہر یکے از ایشان پندارد کہ شفاعت و برکت
و دیگر از اخلاص کردم نقلست کہ مردے بود ہیچ عمل نداشت چنانچہ طریق اولیاست نداشت
اما ہر جا کہ نام انبیا و اولیا و صلحا و علما شنود می نوشت تا بغایتی نوشتہ کہ یاد کرد
بر پشت خود میگشتاند قضارا روزی در آب غرق شد و از دفترہا آب برد و او خود
دست پازدہ بصد حیلہ بیرون آمد چون بر ساحل افتاد غمگین نشست کہ ہیچ عمل
نداشتم مگر انیکہ از جہت دوستی دوستان خدا نامہاے ایشان جمع کردہ بودم این نیز
از دست رفت ہم برین غم در خواب رفت دید کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم
بجملہ انبیا و اولیا در چہارم آسمان نشستہ ہست و خود را نیز در میان ایشان در آوردہ
و پنہان نشستہ بود ناگاہ دید کہ فرشتگان آمدند و کوزہ انداختہ گرفتند و طبقہاے پر از الوان
نعمت آوردند چون بقریب او رسید نداو را منع کردند و گفتند کہ شما ازین جماعت
نیستید و برخیزید ناگاہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم را برو نظر افتاد و گفت
کہ او را کوزہ دست شستن بدہید و ہمراہ این جماعۃ بخورد زیرا کہ دوست دارند
این جماعت ہست چون خوردنی را با ایشان ہم خورد و بیدار شد تمام معانی ولایت
در وجمع شدہ بود و نیز نقلست کہ سلطان ابراہیم بن ادہم قدس سرہ العزیز
در وقتی کہ امیر بلخ بود خواب دید کہ دو شخص پیش او آمدند در دست یکے دوات
و در دست دیگرے پارچہ کاغذ گفت شما کیانید گفتند کہ ما ان ہر دو فرشتہ ایم

ف دوستی کردن دوستان خداوند تعالے یکے از اصول دین است ۱۲

ف روز قیامت یاری و شفاعت ... کسی کہ ایمان بخدا و رسول آوردہ باشد ۱۲

کہ نام ہمہ اولیاء اللہ را جمع میکنیم و بآسمان میبریم گفت نام من نیز بنویسید گفتند تو از ایشان نہ گفت من اولیاء اللہ را دوست میدارم از وی درگذشتند و ہم دران خواب بود کہ باز ہمان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را نمودند کہ نام تو مقدم از ہمہ اولیاء بود گفتند چون از تو گذشتیم فرمان اللہ تعالی برین شد کہ نام او بنویسید کہ وی دوستدار دوستان منست لِقَوْلِهٖ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ وَجَزَاؤُهٗ بِجَزَائِهِمْ وَحَشْرُهٗ فِيْ زُمْرَتِهِمْ وَاِنْ لَّمْ يَعْمَلْ بِاَعْمَالِهِمْ **نقلست** کہ بزرگوارے بود گربہ داشت کہ در حرم او میبود و خاصیت آن گربہ این بود کہ ہرگاہ در خانقاہ آن بزرگوار مہمانان می آمدند گربہ نزدیک ایشان میرفت و تفحص میکرد کہ چند کسانند و در حرم می آمد و آوازی کشید و ایشان خاصیت گربہ دانستہ بودند ہر چند کرت کہ گربہ آواز میکشید آن مقدار مہمانان را خوردنی سرانجام میکردند آوردہ اند کہ یک روز بمقدار آوازاو خوردنی پختہ بودند در وقتیکہ مائدہ حاضر آوردند یک کس ازان زیادہ بود ایشان گفتند کہ مگر گربہ غلط شدہ است چون گربہ در رسید دید کہ یک بیگانہ ہست درین میان گربہ آمد و آنکس را بچنگال میزد چون تفحص کردند آنکس از مہمانان نبود آوردہ اند کہ روزے دیگر برائے مہمانان دیگ نشاندہ بودند و بر روئے آن دیگ بر غولہ نبود ناگاہ مارے عظیم اندران دیگ افتاد فی الحال گربہ در رسید و از ہر طرف آن دیگ میگشت و فریاد میکرد و آن را بچنگال میزد ایشان گفتند کہ امروز نمیدانیم کہ این گربہ را چہ حالست و قہر میکردند و او را ازانجا میراندند آوردہ اند کہ چون خوردنی پختہ و دیگ جوش میزد گربہ ناچار شدہ خود را دران دیگ انداخت چون بروئے او را کشیدند طاقت نداشت ہر دیگ چون خوردنی مردار شد بکشیدند و می انداختند ناگاہ دیدند کہ اندرون دیگ مارے کلان پختہ شدہ بود چون دانستند کہ کار این بود آن بزرگوار گفت کہ خود را فدائے درویشان ساخت باید کہ او را در کفن کردہ دفن کنید آوردہ اند کہ چون مردمان بزیارت آن بزرگوار میروند اول بزیارت گربہ میکنند بعدہ بزیارت آن بزرگوار میروند اما روایت صحیح آنست کہ گربہ مہمانان را بچشم سر تفحص

نمیکرد بلکه از باطنت خبر داشت هنوز مهمان نرسیده بود که آن گربه آواز میکشید و شیخ
خود را خبر میکرد رحمه الله العزیز معلوم باد که از سبب دوستی اولیاء الله گربه را چندان کرامت
حاصل شده بود پس هر که خدمت و متابعت و دوستی اولیاء گزیند پس چه عجب که بدرجه
ولایت نرسد اما کار با خلاص و متابعت کسی است که مستقیم بوده باشد و او نیز تابع کسی
باشد که بجا رسد نه در خدمت و متابعت هر آدم صورت و شیطان سیرت که در متابعت
او بجز ضلالت نتیجه نیاید از بیجاست که پیغمبر علیه السلام گفته است اَلْحُبُّ لِلّٰهِ وَالْبُغْضُ لِلّٰهِ
پس هر که اقرار و تصدیق و عمل با ارکان و متابعت رسول الله است او را اولیاء الله
گویند چنانکه بایزید بسطامی و ابو الحسن خرقانی و معروف کرخی قدس الله سرهم که ایشان ذره
قدم از شریعت تجاوز ننموده بودند و در جمع ملکی آورده است هر اولیاء الله اگر یک سر
موی از شریعت تجاوز کند و حلال را اند کافر گردد و اگر حرام داند پس از مراتب حق و ولایت
دور افتاده باشد و اگر گوید که شریعت دیگر و طریقت و حقیقت دیگر و معرفت دیگر است
درین خوف کفر است زیرا که عوام الناس گمان برند که بغیر شریعت مصطفی راهی دیگر است
که سلف نهاده اند و بدین طمن در فساد افتند اما اگر گوید که طریقت و حقیقت و معرفت زینتها
و کمال شریعت اند درست و چنانکه آورده اند که روزی حضرت بایزید بسطامی همراه اصحاب چند
بزیارت بزرگوار رفت و گفته اند که کرامت او چنان بود که هر معیوب چنانکه کور و لنگ و غیر ذلک در
نظر او آمدی تندرست شدی چون حضرت بایزید در رسید وقت ضحی بود بیرون مسجد آمد استاد
چون شیخ بر آمد نظر کرد همه معیوبان صحت یافتند ناگاه شیخ روی بقبله آورد و آب دهن انداخت
حضرت بایزید از آنجا برگشت و زیارتش نکرد یاران گفتند که یا شیخ از راه در آمدی چرا زیارتش نکردی
گفت از یک مسئله شرعیه خبر ندارد که آب دهن رو بقبله انداختن مکروه است و آنچه از کرامات او ظاهر
میشود همه مکروه و استدراج شیطانست چنانکه صدیق اکبر ابی بکر الصدیق رضی گفته اند که
در حالت نزع یکی از اصحاب نزدش رسید گفت آب دهن مبارک خود را چرا در دهان نگاهداشت
گفت بر طرف چپ نمیتوانم نگشت که آب دهن اندازم و اما بطرف دست راست انداختن از آنکه من به پیغمبر
آورده ام آب از دهن نه انداخته ام و در وصیت نامه امام اعظم رحمه آورده است که در هر ولایت

فصل
محبت و دوستی خاص بلحاظ خدا و عناد و دشمنی خاص بسبب او جل جلاله

مسئله
در بیان اتحاد شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت

فصل
لعاب انداختن بطرف قبله مکروه است

که آثار بدعت و اہل بدعت ظاہر شوند قوم آن ولایت را خدا تعالی بدست بادشاہ ظالم اندازد و سماع
است از مرشد محقق قطب الاقطاب سید السادات سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز که روزی
خواجه نجم الدین کبریٰ قدس سره بغیر وجد دست مبارک خود را بالا میکرد و در حالت سخن
کردن آورده اند که دران سال در تمامی بخارا چندان بلاہائے گوناگون پیدا شدند
که خلق از حضرت ایشان اکثر ہلاک شدند و اکابر شهر پیش شیخ رفتند تا دعا کنند که مغفرت و بلا دفع
شود چون شب شد شیخ وضو جدید ساخت و بربام برآمد و دعا کرد که خداوندا این بلا را دفع
گردان ہاتفی بر سر شیخ آواز داد که این بلا از شومیت آن بود که دست را بغیر وجد بالا
کرده بودی گفت خداوندا بدعت من کردم گناه خلق چیست بلا بمن تعلق دارد
فرشتگان از بامش انداختند پائی مبارکش شکست دران زمان در شهر ہیچ درد سرے
هم نماند علی الصباح خلق را معلوم شد بعبادت او رفتند و گفتند یا شیخ ما شما را
وسیله بخدا میساختیم تا بلا از ما یان دفع شود از ما دفع شد و شما رسید سبب چیست گفت
شومیت ما بود بما رسید شما خلاص شدید پس اے برادر چون ایمان با کمال دانستی باید
که اصول دین نیز بدانی و مجموع او درین حروف تناع است تا عبارت از توحید
است یعنی یکے گفتن و یکے دانستن و یکے اعتقاد کردن است و نون عبارت
از نبوت است که اول ہمه آدم صفی الله و آخر و ختم ہمه محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم
عربی هر که چنین نداند از امت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم نیست و عبارت
از الف امامت است یعنی کار دین را از کار دنیا مقدم باید داشت چنانکه
آورده اند که داؤد طائی قدس الله روحه را ہشتاد درم از میراث پدر
بدست آمد ہمه را بپادشاه آن زمانه داد گفتندش چرا تصرف فقرا و مساکین
نکردی گفت حق پادشاه بود زیرا که پدرم قدری بود میراث کافر وار تان مسلمان
حرام است و تعلق به بیت المال دارد و ہشتاد ہزار درم در خانه داشت آن را
تصرف فقرا کرد گفتند چرا چندین خزائن را تلف کردی گفت فانی بود باقی کردم
گفتند چرا برائے فرزندان نماندی گفت فرزندانم اند و حال خالی نباشند

اگر دوستان حق باشند حق دوستان خود را ضایع نکند و اگر دشمنان حق باشند
غمخواری دشمنان حق نخواهم کرد و عبارت از عین عدل است یعنے انصاف هر یکے اندر خود در
خود بجا آوردن چنانکه بادشاهان را در رعیت عدل واجبست کما قال علیه السلام
الوُدِّ مَلْعُونٌ وَتَارِكُ الْوُدِّ مَلْعُونٌ چنانکه منقول است در فتاوی غرائب که
بادشاهی بزرگواری را پرسید که معنے این حدیث چه باشد گفت صاحب ورد شما شید و
تارک ورد من که بر شما بغیر فریضه نافله انصاف و عدالتی خلق مقدم است که پیغمبر فرموده
است صلی الله علیه وآله وسلم اَلْعَدْلُ لَسَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ اَيِ الْعَدْلُ لَسَاعَةٌ كَيَوْمِ
عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ و تارک ورد من که عمل را ترک دادیم گفته اند که خوف بے عدل خرابی ولایت
وقائل و اگر نه خانه را چاره نیست که خراب شود و در ذخیرة الملوک است که وقتے
بادشاه روم که نام او عیسے بود فوت شد و اتفاق کردند که هارون الرشید را خلیفه
گرفت که مرد فقیه و دوستدار علما و فقرا است چون هارون رشید خلیفه شد تمام ائمه
اسلام پیش او رفتند و همه را بمفروضات خود قرار کرد مگر سفیان ثوری که پیش از ان
ایشان را در ایام طلب علمی و درویشی محبت و دوستی بسیار بود الحال از صحبت او
ابا نمود و حاضر نشد هارون رشید نوشته فرستاد که در دوستی ما و شما چه نقصان افتاد که
درین ایام حاضر نشوید اگر قدم شریف خود رنجه فرمائی عنایتی کرده شیخ نیز نوشته
فرستاد که در آن ایام که طلب علم میکردی به میراث محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نشسته بودیم کما قال علیه السلام اَلْعُلَمَاءُ وَارِثُ الْاَنْبِيَاءِ و در شرح قصص آورده
است کما قال علیه السلام اَلْعُلَمَاءُ مَا وَرَثُوا دِيْنَارًا وَلَا دِرْهَمًا اِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ والمال
میراث فرعون نشستی ما را با شما دوستی و آشنائی دیگر نشاید چون امیر این سخن بشنید در وقت
نیم شب آفتابه را گرم کرد و در راه گذر شیخ سفیان استاد چون شیخ از در وازه بر آمد
هارون رشید کوزه پیش داشت شیخ روئے از وی گردانید هارون رشید بیک دست
دامن او را گرفت و بدست دیگر کوزه بدست گرفته استاد شیخ گفت دست خود را از دامن
بردار که روئے شما را نخواهم دید خلیفه گفت شما را باید که تو ما را نه بینید که درد او بویست

والیضاً عدل یک ساعت برابرست با عمل جن و انس ۱۲

دنیا است دین و من شما را نخواهم ماند که دین شما دین است و دستا ز دین نکشم چون شیخ
این سخن از خلیفه شنید روی بدو آورد و معانقه گردید و بگفت که شما را بخدا سپرده ام
باز از من طمع مجالست ندارید پس امرا و را عدل یکساعت بهتر است از ورد و
اوراد و درویشان را باید که ورد و اوراد خود را بهیچ حال ترک نکنند مگر بغیر از
ضرورت که بضرورت فرض نیز ساقط شود و اگر ورد را ترک کنند ببلاء گرفتار شود
چنانکه آورده اند که نماز تهجد بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در آغاز اسلام فرض بود
و بر اولیاء الله که در متابعت حضرت اند واجب است که بزرگواری را گفته اند که یک
شب نماز تهجد از و فوت شد در آن روز نشسته بود ناگاه اسپی از بالای او درگذشت
و پای او را شکست و بیچاره هنوز بمصیبت پا گرفتار بود و تاب و پیچ میکرد ناگاه
هاتفی آواز داد که باز نماز تهجد را فوت خواهی کرد چندان اندوه و غمخواری بدو رسید
و تاسف خورد که حضرت پای را فراموش کرد زیرا که هر که آخر را در پیش گیرد و لا فی
آن زند باید که بجا رساند و ترک ندهد که شرمندگی دو جهانست چنانکه نقلست
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم فرمود که من خواستم از خدای خود که مرا از
گناه صغیره و کبیره آگاه کند خدای تعالی بمن نمود حتی که از گناه ذره نیز آگاه کرد پس هیچ
گناهی بدتر از آن ندیده ام که کسی یک آیت کلام الله را یاد داشته باشد باز فراموش
کند و در شرح مشارق آورده است که پیغمبر فرمود علیه السلام که بدترین مردمان
کسی است که آنچه بروی فرض نباشد و بر خود فرض گرداند یعنی نذر کند و عهد کند و وعده
وفا نکند و تا جای نرساند و آورده اند که مهتر یوسف علیه السلام را طبیب پرسید
یا رسول الله در ایام که پادشاه مصر نبودی و ترا غلام میگفتند دوازده هزار مردمان
و دوازده هزار زنان و دوازده هزار دختران بکره از شوق محبت شما مرده بودند و
اکنون از آن جمال جهان آرائی شمه باقی نمانده است اگر گوئی هر ضعیفی شما که باشد
فقیر علاج کند مهتر یوسف علیه السلام فرمود که ای طبیب من محتاج علاج نه ام و رنج من ظاهر
است و رنج من آنست که مدت سی سال است که من پادشاه مصر گشتم و چندان

خزائن و اموال و اخراجات بیت المال که دارم همه صرف فقرا میکنم و در روز روزه میدار
و چون وقت افطار شود نان از مزدوری زنبیل بافی که بدست آورده باشم میخواهم که بخو
در خاطرم می آید که مبادا در ولایت من فقیرے گرسنه خفته باشد و من ا
احوال او خبر نباشم فردائے قیامت ماخوذ شوم پس بموافقت او من نیز گرسـ
خواهم خفت پس درین سال من بنان جوی یک وقت خود را سیر نکرده ام ا
ضعیفی ازین سبب است اے برادر ورد نفل هست و عدل بر سلاطین فرض
پس ترک نفل از برائے فرض اهم مهمات است ازین جهت که هیچ نکته اعدا اگرچه فرض است
اما از بادشاه و امرا و سلاطین بسبب عدل و انصاف خلق ساقط گرداند
است زیرا که درین امر حق الناس از حق الله اسبق است زیرا که الله تعالی ارحم
الراحمین است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز حق خود
نمی بخشد نقلست که سنجر ماضی بادشاهی بود از هر جائے قلعه رسنهائے بیرون
قلعه بزمین بسته بود و سرہائے آن رسنها را درون قلعه کشیده بسته بود و یک
جا کرده بسته بود از هر طرف که فریاد خواه می آمد آن رسنها را می جنبانید بادشا
او را در می آورد و کارش بانصاف میرسانید آورده اند که روزی خرکیا
سوداگران آمد و بدان رسن پشت خود را خارید فرمود که مگر فریاد خواه باشد بیا
چون حاجبان رسیدند دیدند که خر بود پیش کرده بنزد شہ آوردند و گفتند که بغیر این
خر دیگر نبود چون دیدند که پشت آن خر افگار و زخمی بود فرمود تا پشتا و لبته
و کالیدند زیرا که این خر نیز فریادی پشت خود بود که پشت او را کسے نمی شست
مناقب آورده است که کبیری داشت از طلا و هر روز در یک جانب یک
را می انداخت و حکم کرده بود تا هر که بگیرد از و باشد روزے ناگاه این
کبیری بر شکم پسرکے رسید و آن پسرک بمرد مادر و پدرش گرفتند و پیش او
آوردند گفت مرا نیز قصاص بکنید همه مردم ازین ابا نمودند که کشتن بادشاه
جهت یک پسرک در شرع روا نیست بعد ازان زر و خزائن بسیار به مادر و پدرش

در بیان عدل

داد

داد و راضی گردانید و بعد از ان ترک آن انداختن گرفت و بطریق دیگر بان بغفراموت
میکرد بدان اے برادر چون عدل را دانستی و بجا آوردی احسان را نیز بدان
و بجا آر که احسان از قبیلهٔ عدل است و احسان شفقت کردن است بر خلق خدای
تعالی و خدا را چنان پرستی گویا که او را می بینی و چون او را دیدی خود را در میان آوردن
و شمردن نشاید چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه را در وقت سجده بر پیشانی کژدمی
بگزید و تا تمام کردن آن نماز کژدم در پیشانی امیر المومنین آویخته بود و در میکرد
بعد از سلام دو کردش چون خبر برسول علیه السلام رسید گفت اے صدیق
من فرموده بودم که اُقْتُلُوا الْأَسْوَدَيْنِ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي الصَّلٰوةِ و شما چرا کژدم را در
پیشانی آویخته ماندید گفت حضرت شما این را فرموده بودید که خدای را چنان پرستید
گویا که می بینید او را پس در مشاهدهٔ حق دست جنبانیدن بے ادبی دیدم و نیز
این فقیر را حالتے پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در مسجد رفتم و تحریمهٔ دوگانه
بستم و آن شب از جهت بسیاری ابر بغایتے تاریک بود ناگاه برق جهیدن
گرفت بچشم سر دیدم که درمیان من و سجده گاه من مارے دراز کشیده افتاده است
و چون نظر را عین الیقین کردم دست داده بودم خود را ندیدم و متابعت
صدیق کردم و چون سجده کردم او را خبر نشد و بار دیگر سجده کردم بفرمان خدای
او بجانبے من نرسید که خبر یابد و چون از نماز فارغ شدم او را بحکم حدیث اُقْتُلُوا الْمُؤْذِيَاتِ
قَبْلَ الْاِيْذَاءِ فرمودم تا کشتندش و اگر در هنگام پرستید اند او را نمی
بینی او بیشک و بے شبه ترا می بیند از ینجاست که سهل بن عبد الله
چهل سال خواب نکرده بود کسے گفت که چرا پاے را دراز نمیکنی گفت
شما در نظر بادشاه مجازی پای را دراز نمیکنید من در نظر بادشاه عالمین که
جباری و قهاری صفت اوست چگونه پاے دراز خواهم کرد و نیز خواجه ضیاء الدین
نقشبند همیشه خواب نمیکرد و اگر خواب میکردے پیشانی خود را بر زانوے خود
می نهادے و گفتی که زانو را خدای تعالی کے برائے پیشانی آفریده است

دربیان احسان ۱۲

دربیان مقام حضور ۱۲

لا بکشید مار و کژدم را اگرچه بکشید در نماز ۱۲

لا بکشید موذی را پیش از رسانیدن او ایذا ۱۲

گفتند پای را چرا دراز نمیکنی گفت هرچه یافته ام از زانو یافته ام اما بکرات مرات
پای را دراز کرده بودم پایم بر در دوزخ رسید و بشر حافی پای را برهنه میگشت
گفتند چرا پای را نه پوشی گفت خداوند تبارک و تعالی زمین را البساط خود خوانده است شما بار
بساط پادشاهان مجازی نعلین در پای کرده رفتن نمیتوانید پس من بر بساط رب العز
چگونه نعلین را در پای گیرم و چون بشر حافی باین مراتب رسید حق تعالی چندان نیک
و نیک آوازی او در مخلوقات پراگنده کرد حتی که چهارپایان در ان مدت عمر او در چها
روم سرگین نمیکردند روزی سنی در دکان داری اندرون حصار سرگین دید فریاد کردن
گرفت که مگر بشر حافی در عالم نماند که سرگین اندرون حصار پیدا شد چون تفحص کردند
برحمت حق تعالی از دار الفنا بدار البقا رحلت کرده بود آورده اند که پادشاهی
روزی در باغ در آمده در باغبان زنی یافت که بغایتی صاحب جمال بود چون جمالش دید
از دست رفت دست بدامنش زد که ترا من نخواهم گذاشت و آن زن فقیره و پارسا
گفت تحمل کن تا دروازهٔ باغ بپوشم چون دروازه را پوشید در پیش او آمد و گفت
که دروازه ها را پوشیدم اما یک دروازه هست که بهیچ وجه پوشیده نمیشود گفت آن
کدام است عاجزه گفت که ای امیر خدا را هنوز نشناخته که بضعف بینائی هیچ ذره در مکا
نیست که در نظر حقتعالی درون و بیرون طول و عرض آن بقدر سپند دانه چیزی نیست
بر او پوشیده باشد امیر چون اینسخن بشنید گفت ای معصومه تو خواهر منی و من برادر تو
من توبه کردم و بازگشتم بآن خدای که دانا و بینا است نقلست که عتبة غلام قدس
یکی از مریدان ذو النون مصری بود و در هفتم روز افطار میکرد و درین هفته یک
وضو می بود گفتند چرا نمیخوری گفت شرم میدارم از دانا و بینا که در پیش او
بول و غائط کردن بسی بی ادبی است آورده اند که روزی در بازار میگذشت
دکانداری با عتبه گفت که یا عتبه گوشت فربه است و لائق شما است گفت که ا
گوشت لائق کسی است که درم دارد و من درم ندارم دکاندار گفت بشما چند روز نسیه خو
کرد گفت من نسیه نفس خود نکنم هرگاه که درم یابم نفس خود را گوشت خواهم داد

بعضی از آثار بشر حافی رحمة

گفت ازین است که در وجودت گوشت نمانده است و گفت برای گریان گوشت و پوست
هم نبود خوب بودی اما استخوان دروغگاه داشته اند و در زمستان سردی یک پیراهن
بیش نبودی گاه گاه روی و رنگ او تغیر میشد و تمامی وجودش عرق میگرفت گفتند چرا گفت
در اوان خوردی گناهی کرده ام اگرچه تائب شده ام اما چون یاد می آید از ترس خدای
باین حالت میرسم آورده اند که روزی پیراهن نو پوشیده بود و آستین دراز کرده
بعیاری میرفت ذوالنون مصری را مع سهیل عبدالله با وی ملاقات شد سهیل گفت
ای غلام بچه کرشمه میروی گفت چون مرا غلام خدا میگویند چرا بعیاری نروم
بمجرد گفتن شوق در وی پیدا شد رقص زده بر زمین افتاد چون بنزدیکش رفتند
دیدند که جان بحق تسلیم کرده بود و بعد از دفن او را بخواب دیدند که یک جانب
روی او سیاه شده بود گفتندش چرا گفت سیاهیست روزی از مجلس امام حسن بصری
بخانه میرفتم کودکی امرد در پیش من آمد و بگوشه چشم در وی نگاه کردم باز تائب شدم چون
بر پلصراط با اولیا پران میرفتم از دوزخ ماری آمد و آن جانب که برای دیدن امرد گشته
بود در رویم گزید و گفت اگر تمام دیده بودی حال خود را می دیدی بدان ای برادر
احسان شفقت بر خلق خدای کردن است آورده اند که روزی پادشاهی غلامی
را بکشتن امر کرد و آنکس پادشاه را دشنام داد پادشاه گفت چه میگوید وزیر نیک محضر
گفت میگوید وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
پادشاه از سر خون او درگذشت روزی پیش مرتضی علی سخن سخاوت میرفت
که کیانند از افواه مبارک او برآمد که محسن کیست که بر روی مهمان تبسم کند و با مدتن
مهمان مرحبا گوید آورده اند که روزی در سر راهی فقیری استاده بود گفت یا
مرتضی هم گرسنه ام یک وقتی نان میباید بغلام خود گفت این فقیر را نان بده غلام
گفت نان در بار است گفت بار را نیز با وی بده گفت بار بر شتر است گفت اشتر
هم بده گفت اشتر در قطار است جدا نمیشود گفت تمامی قطار را با وی بده غلام گفت
من تیر سیم که مرا نیز با وی خواهی بخشید که از خدمت تو محروم خواهم ماند آورده اند

که روزے عمر بن عبد العزیز بکشتن یکے جابی امر کرد و آنکس در وقت کشتن بادشاه
را دشنام کرد امیر از سر خون او در گذشت گفتندش که این طور لایق قصاص را
چگونه بخشیدی گفت چون مرا دشنام کرد و مرا بدشنام خود خشم شد از جهتِ دشنام
ترسیدم مبادا که از جهتِ دشنام خود کشته باشم یا از جهت جنایت حال آنکه از جهت دشنام
کشتن نیامده است نباشد که فردا ماخوذ باشم بخشیدمش و عبارات از الف امر معروف
و از ان نهی منکر بدانکه امر معروف و نهی منکر فرض است هر کسے را اندر خور دخود حاکمان
را بر دست است چنانکه سیاست و حد و قصاص و غیر ذالک که بعضے را بزخم
دُرّه و چوب و غیره امر معروف کنند و بعضے را بزخم تیر و شمشیر از نهی باز دارند حتی
که اگر خفته را مردم از یک قبیله ترک دہند و یا تراویح را و یا آذان را ترک کنند بر حاکم
فرض است و لازم است که آن موضع را تاراج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف
و نهی منکر بدرّه است و علما را بگفتار آورده اند که در روز قیامت بعضے علما را
بیارند و لجام آتشین در دهن ایشان باشد و منادی بر سر ایشان ندا دهد که این آن عالمان
اند که امر معروف و نهی منکر از خلق دریغ داشته اند و عمل بحدیث نبوی نکرده اند چنانکه
در عین العلم آورده است قال علیه السلام مَنْ کَتَمَ عِلْمًا اُلْجِمَ بِلِجَامٍ النَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَنْ غَیْرِ اَهْلِهِ چنانکه
اذان گفتن یکے از جمله امر معروف است چنانکه در وقت رسول ﷺ چون غافلان بسیار نبودند اذان نیز
اندک بود که اصحاب پیش از اذان جمع میشدند و در وقت تابعین اہل یمن حیّ علی الصلوة
و حیّ علی الفلاح داخل اذان کردند از برائے خواندن خلق برائے نماز و در وقت تبع
تابعین اہل کوفه الصلوة خیر من النوم در اذان بامداد افزودند برائے تنبیه غافلان و در
زمان متاخرین فتوے دادند که موذنان کوچه بکوچه بگردند که ای مسلمانان و ای امیران
و ای غافلان بشتابید بسوئے نماز که فلاح شماست که بغیر از نماز در روز قیامت نجات
نیابید از جهت اینکه خلق از طاعت حق رو گردان و کاہل و کاسل و بے پروا گشته اند مگر
آنانکه دلهای ایشان خدا ترسانیده است کما قال الله تعالیٰ وَاِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ
و آن نادر اند پس مر علما را لازم است که در همه احوال امر معروف

راو نهی منکر را از دست ندهند چنانکه در خبر است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که اگر کسی پیش امیر جابر امر معروف کند خوف نباشد و اگر بکنند و کشته شود ثواب هفتاد
شهیدان یابد و اگر از کشتن نجات یافت گناهی را بعد از آن در نامهٔ اعمال
او ننویسند و این فقیر نیز یک چند روز در پیش امیر جابر نظر بند بود و
آن ظالم همیشه بخون ریختن مردم مشغول بود و هر روز هفت یا بیشتر را
میکشت بناحق روزی در پیش او دانشمندان نشسته بودند و تفسیر
حسینی میخواندند چون درین سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم سوار استاده بود با جمع اصحاب ناگاه مرکب بول کرد
عبد الله بن عبید که منافق بود پیش حضرت استاده بود چون بول ببینی خود را
گرفت و خود را پس کرد از جهت استخفاف مرکوب النبی علیه السلام حضرت
رسالت پناه فرمودند هٰذا اطیب من مسکک عبد الله بن عباس چوب خرما
بر سرش زد و سر او بشکست و جنگ بسیار در میان اصحاب منافقان افتاد و فیما بین
بسیاری سرها شکستند چون امیر جابر این سخن بشنید خاک در دهن آن سگ باد گفت
که پیغمبر بد گفته است و عبد الله هم بد کرده است که سرش را شکست و آن استادش
از ترس و هیبت او چیزی نگفت و خاموش شد این فقیر چنانکه رسم نظربندان است
دور نشسته بودم و چون اینسخن شنیدم آتش غیرت در دلم چنان شعله زد که از جان
خود درگذشتم و گفتم هر که قول پیغمبر را زشت پندارد و زشت گوید کافر گردد و
گفت که از جهت این گفتم که مسک حلال است و بول مردار پس بول را چون
بهتر از مسک فرمود فقیر گفت که حضرت درینجا تخصیص کرده است که بجدی
پلیدی کافران بود که بول اگر بر زمین رسد بعد از سه روز آن زمین پاک میشود
و کافر همیشه پلید است و در نظام المؤمنین آورده است که دست کافر
نتوان گرفت بمصافحت زیرا که پلید است و اگر بگیرد باید که بشوید کما قال الله تعالی
انما المشرکون نجس پس چون دست مومن و کافر هر دو خشک باشند و هر دو

جز این نیست که مشرکین پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیده یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمیکنند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرموده که نجس العین است مانند کلاب ۱۲ حسینی

بهم متلاحق شوند پلید شوند و دست مؤمن شستن واجب میشود پس بطریق اولی
پلید شود و عبدالله که سر او شکست امر معروف بجا آورد بعد از ان ظالم الغایت
خوشحال شد و قول بنده را پسندید و اگر این شخص خود فاسق و فاجر باشد پس لازم است
که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی برین قول است زیرا که در حق خود اگر بد کند اما باید
که برادر مؤمن را نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد و این بمانند کسی است که در چاه
افتاده باشد پس او را شاید که فریاد کند دیگری را که شما برین راه نیائید و اگر فریاد
نکند دیگران نیز دران چاه افتند و وبال ان متعاقبان که بعد از و در چاه افتند بر ذمه
او شود چنانکه آورده اند که سه برادران بودند بر سه شب که چون شب شدی
هر سه بجای میرفتند آنکه اول میرفت در چاه افتاد و فریاد نکرد و آنکه عقب وی آمد نیز
در چاه افتاد و فریاد نکرد تا ثالث نیز دران چاه افتاد پس هر دو اول بمزاحمت آن
ثالث شریک شدند و منقول است که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم جوانی بود
فاسق و فاجر شنید که اصحاب رسول الله بر کافران ظفر یافتند و قتل کردند و اسیران کفار
و غنائم بسیار آوردند دل او شاد شد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ندا آمد
که فلان جوان فاجر را خدای بسبب نیت نیک که بمسلمانان داشت بیامرزید ای عزیز
بدانکه امر معروف را دو درجه اول آنست که قول او را قبول کند و از گناه باز گردد پس امر
معروف کردن واجب است و نشاید ترک کردن و اگر میداند که قول او را زشت خواند
و دشنام دهد پس ترک افضل است و نیز اگر او را بزند بسبب امر معروف و او بران صبر
نخواهد کرد و کار میان ایشان بعداوت رسد پس ترک افضل است و اگر او را بزند و صبر
میتواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکند باک نیست که او را باز دارد و از نهی منکر
کردن باز دارد که آن کار انبیا است چنانکه جرجیس پیغمبر علیه السلام که در طرف
هندوه بار میرفت و دعوت میکرد و هندوان را بپرستیدن خدای دعوت و کسی را خوش
نمی آمد هفت بار کشتندش باز زنده میشد بامر خدا تعالی چنانکه در پیش شیر انداختند
و بشمشیر زدند و در آب غرق کردند او باز زنده میشد آخر الامر او را با آتش سوختند

شهادت یافت وایشان ایمان نیاوردند باز آن آتش بر ایشان نازل شد همه هلاک
شدند واگر میداند که قول او قبول نمیکنند واز خدا میترسند مخیر است میان
ایشان ترک کردن وامر کردن والامر افضل است **وابو سعید خدری**
روایت کرده است از رسول علیه الصلوة والسلام که آنحضرت گفت چون بیگاهی گناهکار
بینی پس او را بضرب چوب وغیره باز دار . واگر نتوانی بزبان پس اگر بزبان هم نتوانی پس
بدل عداوت او نگاه دار که این خاصیت ضعیفان اهل ایمان است وآورده اند که امر معروف
بدست امرا است وبزبان مر علما را وبدل مر عامهٔ مومنان را که گفته اند که اگر کسی بمسجد برای
ادای فریضه نمی آید ویا در حرب کافران ومبتدعان در لشکر مسلمانان شکست
اختیار کند ویا برای کافران چیزی که نفع مسلمانان است برد باید که او را تعزیر
باخذ المال کنند وبحکم وروایت اخذ آن حلال باشد واگر میدانی که اهل بدعت
وضلالت است که امر معروف ونهی منکر را ومسئلهٔ شرعیه را طعن میکنند ومحبت در
پیش نمی آرند وعلم وعلما را دشمن میدارند وبگفتهٔ عالمان عمل نمیکنند وآتش امر معروف
در هیزم تر بدعت ایشان اثر نمیکند پس از ان ترک اولی است واگر قوت داشته باشی پس
پیغمبر گفته است مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهٗ فَاقْتُلُوْهُ میتوان کشت واگر قوت قتل وتعزیر نداری
اگر میدانی که بملایمت وخوبی باز گردد پس لاچار است بدو ملایمت کردن چنانکه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را گفته اند که روزی جوانی کافری پیش او آمد وحضرت
چادر خود را در زیر او انداخت وگفت بنشین جوان چادر را برداشت وبر روی وچشم
نهاد وگفت که ایمان آوردم وبگرویدم بآن خدای تو که ترا بپیغمبری بخلق فرستاده
است زیرا که شما دوست خدا باشید وبا دشمنان خدای چندین ملایمت کنید که ایشان
شرمنده شوند واگر بهیچ نوع باز نگردد بگذارش که تا در خری خود باشد چنانکه
گفته اند در **رباعی** آنکه محرم نیست بر در باش گو ٭ مدعی بی بال وبی پر باش گو ٭ تو
با دان پند دانائی بده ٭ تا قیامت همچنان خر باش گو ٭ کما قال علیه السلام لا
تَطْرَحُوا الدُّرَرَ فِيْ اَفْوَاهِ الْكِلَابِ ووقتی که این فقیر در قدمبوسی شیخ المشائخ سید

السادات والاولیا المحقق قطب زمان کہف امان سید علی ترمذی قدس اللہ
روحہ بودم روزے قضارا در خانۂ تناسخی مہمان شدیم چون تفحص کردم از راہ ربست
مصطفوی بیرون آمدہ بود و مریدان خود را ہم بلیدین ساختہ بہ بندخوار کی
و بوزہ خوراکی وغیرہ ذالک مبتلا کردہ بود و میگفتند برشمایان حلال است و پدرے
داشتہ بود کہ او را امیر ناسید ند گہی دعوی کردی کہ من مرتضی علی ام و گہی گفتے کہ من
خود محمد ام و گہے گفتے کہ من خود خدا ایم و آن مرتد زندیق بدوزخ رحلت کردہ بود و پسر
خود را وصیت کردہ بود کہ بعد چند سال شمارا شاید کہ در دہلی بیائی و من پسر دوازدہ
سالہ بادشاہ دہلوی باشم و من شمارا خواہم شناخت و این قصہ را آن سگ
پیش حضرت ایشان تقریر کرد و گفت کہ دو اسپ را گرفتہ بردیم چون
حضرت این سخن شنید تاکید بسیار کرد کہ شما زنہار صد زنہار بروید و
مانع نشوید و این تاکید با و حضرت چند کرت تکرار کرد کہ البتہ مانع نشوید
چون از خانہ او بیرون رفتم فقیر گفت کہ یا بادشاہم حکمت تاکید شما چیست
گفت کہ دانستم کہ نقش از سنگ بالماس برود و بدعت و رفض و
تناسخیت از دل مبتدع درافضی و تناسخ نرود پس تاکید بر رفتنش از ان بسیار کردم
کہ برود و پدر انیا بد روسیاہ و شرمندہ و خجل شدہ برگشتہ بیاید و عقیدۂ فاسد
او ہنوز فاسد تر و تباہ تر شود و از پدر خود بے اعتقاد گردد و کس را باید
کہ در ہنگام امر معروف و نہی منکر کردن توکل بخدا کند و از خدا تعالے
بترسد و از دیگرے نہ چنانکہ آوردہ اند کہ روزے اولیاء اللہ در کوچہ
میگذشت و از پیش او مشکہاے پر از شراب بادشاہ می آمد درویش چون
نامشروع دید دست دراز کرد ہمہ در زمین ریخت گرفتندش و در پیش
بادشاہ بردندش پس بادشاہ از روے غضب گفت کہ شمارا چہ کس
محتسب کردہ بود کہ احتساب ناموجہ کردید درویش گفت بادشاہ اسلام
را نباید کہ از جہت شیئ خبیث بلکہ ام الجنایت دل درویش را

٧٢

بر بخانند و اگر حساب گوی فقیر احتساب یافته است بادشاه گفت از که یافته گفت از کسی
که ترا بادشاه کرده است او مرا محتسب کرده بادشاه از جرم او در گذشت و بحل کرد و اگر در
آوردن امر معروف و نهی منکر کردن خوف سر و مال او باشد باید که لاف حق بینی زند باز نگردد
چنانکه آورده اند که اولیاء الله را گذر بر کافران افتاد دید که همه ایشان پیش یک سنگ
گرد فراهم آمدند و او را بخدائی پرستیدند و آنرا بت و دیوی نامیدند گفت اے بدبختان
شما را چه حالت است که خدائے بے مثل و بے نظیر را مانده و سنگ را بخدائی
میگیرید و این بے دست و بے زبان را خدائے و معبود پندارید که اگر شما رخصت بدهید
من این را بکشم و او دست من بگیرد گفتندش شما را رخصت دادیم اگر شکستید فبها و الا
نه شما را بکشیم درویش تبر را گرفت و در پیش آن بت شد چون تبر بدست بالا کرد دست او
خشک شد و انست که از سنگ چه می آید این نصیب من بود بدست چپ برداشت آن نیز خشک
شد گفت هم نصیب من بود اما باید که بیک لگت بزنم چون لگت بزد همچنان خشک شد بپائے
چپ زد آن نیز خشک شد و دانست که خدائے مرا میخواهد که مرا از دار فنا بدار بقا برد بسبب
این برد اما مرا باید که سر خود را بر همین بت زنم یا سرم شکنند یا بمیرم و یا بت شکند درویش
چون اشارت کرد بت پارچه پارچه شد و بر زمین افتاد و همه اعضاء او صحیح شدند هاتفی آواز
داد که من صدق و یقین شما را امتحان کردم که در یگانگی من چگونه صدق دارید و الا نه
سنگ را به اول کرت پاره پاره میکردمی در معراجنامه حضرت رسالت پناه
صلے اللہ علیہ وسلم خوانده ام که حضرت در شب معراج چون بکوه طور رسیدے بوے مشک
از جانب مهر سید گفت یا جبرائیل این بوے مشک از کجا می آید گفت این بوے مشک از غلامان
فرعون می آید و آن چنان بود که زن فرعون را دایه بود مسلمان روزے سر آن زن را شانه
میکرد و شانه از دستش افتاد گفت لعنت بر فرعون و بر کسے که او را خدا گوید زنش گفت
مگر غیر فرعون خدائے آسمان و دانسته کنیزک گفت خدائے من از شش جهت منزه و مبراست اٰمَنْتُ بِرَبِّنَا وَرَبِّكَ
وَرَبِّ فِرْعَوْنَ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَرَبِّ الْاَرْضِ وَرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ گفت از این سخن باز گردی و الا فرعون را
گویم تا ترا چنان عذاب کند که کسی را نه کرده باشد کنیزک گفت اعوذ بالله آن خدائے من است که مانند

قصہ اولیاء الله را بکافران بت‌پرست بود و بت را شکستند ۱۲

قصہ غلامان فرعون که بوی مشک از ایشان [illegible] در معراج نامه مذکور است ۱۲

ف آیا ایمان بیاورده‌اید؟ [illegible] رب ما را که رب ایمان را و رب ما و رب فرعون که رب همه آسمانها و رب همه زمینها و رب همه عالم است ۱۲

عذاب او عذاب دیگر کسی نباشد و فرعون معلل بچهار علت است یکی انکه در سر او
مانند گاو شاخی است دویم انکه در عقب او ذنب مانند ذنب سگ است سیوم بوجود
نامرد است چهارم عذر زنان و یرا همیشه جاریست و بقدر یکنیم گز پس این کس
باینطور چگونه خدا باشد که اینچنین خدائی را نشاید زن فرعون دوان شده پیش فرعون
رفت و در سجده افتاد و گفت یا الهی کنیزک شما غیر شما خدای دیگر را میداند و بخدای
آسمان ایمان آورده است فرعون فرمود آتش بیارید و روغن تلخ در دیگ مسین کرد
و آن عاجزه را در دیگ بنشاند و آتش در تحت او افروخت تا بغایتی که سخت جوشید
گرفت آن کنیزک لایق بهشت بود آورده اند که فرعون ملعون فرمود که تو گمان برده
که غیر من خدای دیگر هست گفت آری رَبُّنَا وَرَبُّكَ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آن لعین
گفت ازین سخن باز گردید و الا نه چنان عذابت کنم که پیش ازین بهیچ کسی را نکرده باشم کنیزک
گفت که تو خود عاجزی و بزائل کردن علت خود قدرت نداری و آن خدائیست که مانند
عذاب او عذاب کسی نباشد فرعون شوهر او را طلب کرد و با تمامی عیال حاضر گردند گفت
که زن شما چه میگوید که بغیر من خدای دیگر دانست شوهر آن زن گفت که راست گفته است
که خدای او و خدای تو و خدای من آفریننده زمین و آسمان است فرعون گفت
باز گردید و الا نه چنان عذابت کنم که کسی را نکرده باشم گفت از عذاب خدا باید
ترسید که مانند عذاب او هیچ عذاب سخت نباشد چون چنین گفت طفل شیرخواره
در کنار زن بود آنرا از پایش گرفت و در دیگ انداخت آن طفل اندرون دیگ بزبان
فصیح آواز داد که یا اباه یا اباه اِسْتَعْجِلُوا ۱۲ اَنْتُمْ عَلَی الْحَقِّ وَاِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَی الْبَاطِلِ
و تمام خانه اش در آن دیگ انداخت و آن دیگ درین جا غائب شد و آنجا روضه
از ریاض جنت گشته است و حلهای بهشت پوشیده اند و خوانهای بهشت
در پیش ایشان نهاده و این بوی ازیشان می آید پیغمبر گفت ع الحمد لله که اقرار
کننده بوحدانیت الله و برسالت رسول الله را اینچنین مراتب خواهند شد و باید که در
امر و نهی گفتن نیت خاصة لله و استقامت شریعت مصطفی کند و نه چنانکه غرض نفس

ف و فرعون معلل بچهار علت است

ع ربت یا بانو در بیت نور ... زینت ... همه آسمانها و ... است ۱۲

۷۴

ع ای پیدای پیدا ... حق است ... باطل ۱۲

وقصه خوانی وخلق را گفتن وخود غافل بودن ومحتاجی خیر از کس باشد لقوله تعالی
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ چنانکه آورده اند که در یک ولایتی درخت
بود که جمیع اهل آن ولایت بدان درخت معتقد بودند واقتدامی آوردند وزیارتش
میکردند ودر آن میان عالمی بود که بگفته او ایشان عمل میکردند چون شب در آمد آن
عالم تبر را بر گرفت وراهی شد که آن درخت را از بیخ بر کنم قضارا شیطان در اثنای
راه با او ملاقی شد وگفت کجا میروی عالم گفت برای قطع آن درخت میروم شیطان
گفت من شما را نخواهم ماند هر دو در خود در آویختند ومیان خود دست گیر آمدند عالم
بر شیطان نصرت یافت وزورشد وشیطان را بر داشته بر زمین بر مثل
پشتاره زد وزیر گرفت بعد از ان شیطان بکار ملائمت پیش آمد وگفت
هر روز در وقت بامداد زیر مصلی خود به بین که یک دینار از زر سرخ اندا خته باشم
واین درخت بر من بمان که بقطع کردن او چه خواهی کرد آن عالم برگشت دو سه روز
همچنان یافت بعد از چند روز دینار را نیافت باز آن عالم تبر در دست کرده وآن
شیطان عند اثنا در راه با و ملاقی شد وگفت کجا خواهی رفت گفت برای بریدن درخت
شیطان گفت شما را نخواهم ماند باز در خود بایکدیگر افتادند شیطان عالم را بر زمین زد
عالم گفت شیطان را که این چه کاریست شیطان گفت ای عالم بعقل اول برای
رضای خدا آمدی والحال از جهت دنیا پس ظفر نیافتی وآورده اند که پیره زنی در پیش
امام یوسف رحمة الله علیه آمد وپسرک بیمار را آورد وگفت که این پسرک گره بسیار
میخورد که گره اثر خاک دارد امام یوسف رحمة الله گفت بعد از هفت روز بیار تا دعا
کنم چون بعد از هفته باز آورد امام دعا کرد در بخش زایل شد ودلش از گره خوردن
باز ماند گفتند که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت ما نیز گره خورده بودم گره چربی دارد
وهر چیز که چربی دارد تا هفت روز اثر آن می ماند وبعد از هفت روز اثر آن برود واگر
آن وقت دعا میکردم قبول نمیشد اکنون چون اثر گره نماند دعا مستجاب شد
پس امر ونهی برین جمله است تا هر که امر بجا آورد واز نواهی اجتناب نمود امر ونهی

پشتواره

۷۵

او دیگران را بهزار مرتبه باشد از ان کسے که میگوید و خود نکند و از عالمی بی عمل امر و نهی قبول باید کرد و صحبت بایشان نباید کرد که فائیده نیابد و مبادا که بدان مبتلا شود در شرح مشارق آورده است که بسبب یک سخن راست گفتن به بهشت رود اگرچه کلمه است و از سبب یک سخن دروغ به دوزخ رود اگرچه یک کلمه است پس در سخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت گوی را منع کند که بزه گاری از غیبت گوینده بشنوند بسیار است که بر غیبت او میگوید و هزل گوی را نیز منع کند که گفته اند که اگر کسے سخن بی راه گوید که دران کفر باشد و عامهٔ خلق بخندند گوینده و شنونده همه کافر شوند در تعریف اللغات آورده است که سخن بر پنج نوع است یکے اجرا گوید چون مسئلهٔ شرعیه و ذکر خدا و امر و نهی کردن که بر این اجر و ثواب یابد و دیگر زجراً چون غیبت و غمزه و هزل که در حق هزل گو گفته اند که سرنگون در دوزخ شود که زجر و عذاب یابد و یکی حلال چون سخن لابدی چنانکه طلب اکل و شرب و با زن فرزند که گفته اند هر که فرزند طفل را سخن نرم و بخوشی دل گوید همه تسبیحات است اگرچه لا یعنی نماید کما قال علیه الصلوة والسلام من لم یرحم صغیرنا و لم یرحم علی کبیرنا چنانکه روزے حضرت ﷺ در حجره با امیر حسن و حسین نشسته بود رضی الله عنهما و ایشان هر دو بغایت خورد بود حضرت را گفتند که شما اشتر شوید تا من سوار شویم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و پشت را خم کرد و ایشان هر دو سوار شدند و گفتند که مانند اشتران روان شو حضرت روان شد گفتند مانند اشتر فریاد کن حضرت دو کرت عفو عفو کرد و گفت از بیرون حجره کسے گفت که درون حجرهٔ رسول اشتر است حضرت صلی الله علیه وسلم شرم کرد و ایشان را از پشت فرود آورد دران زمان مهتر جبرائیل علیه السلام بحکم رب الجلیل بیامد و گفت یا رسول الله چون دو کرت عفو کردی دو بجزه امت تو بخشیدم و اگر ٣ کرت کرده میبودی همه امت تو بخشیدمی آورده اند هر که زن را لب و پسر را رخ و دختر را بناصیه و مادر و پدر را بقدم بوسه دهد این چهار بغایت شریف تر اند و هر بوسه ...

هفتاد گناه ازو محو شود و هفتاد نیکی در دیوان اعمال وی نویسند دیگر مباح و آن
آن بود اگر کسے ترا پرسد و سوال کند باید که جواب او را باختصار دا اختصار گوئی
و دیگر فضول و آن آن است که کسے گوید که آب بده تا بخورم و هیزم میزم و طبق
مبق و ناری بری و غیر ذلک درین مختصر نه گنجد که فضولی فضولی نیز در جانب
زجر آرد که گفته اند از جهت یکے سخن بیهوده تا نیم روز اور ادران زمین گرم روز
قیامت استاده کنند و آن نیمروز مقدار پانصد سال باشد و گویند که چرا گفتی
و ازینجاست که هر روز و هر شب بزبان حال این شخص را میگوید که مرا مهمل
نگذار زیرا که من رفتنی ام و آنچه فردا آید شب و روز دیگر باشد و من گواه شما
ام در روز قیامت بر اعمال حسنه و سیئه و در عجوبه است که روز و شب
بیست و چهار ساعت اند و هر ساعت برای این کس یک صندوق راست
میکند پس در روز و شب بیست و چهار صندوق راست میشود و در روز-
قیامت در ترازو همه را حاضر کنند مثل کوهها نمایند بعضے پر نور و بعضے پر نار و
بعضے خالی باشند آنچه درود و ذکر و فکر و صوم و صلوة و غیر ذلک من افعال الصالحة
کرده باشد پر نور باشد و آنچه در وعمل سیئه کرده باشند پر نار باشند و آنچه
هیچ نکرده باشد آن خالی باشند بسیار تاسف و پشیمانی خورد که
کاشکے اینها را همه پر کرده بودم از نور و یحیی بن جبل رضی الله عنه
روزے حضرت رسالت پناه را گفت که یا رسول الله مرا پند بده حضرت
صلے الله علیه وسلم فرمود زبان را نگاهدار سه کرت تکرار کرد حضرت همین جواب
گفت باز گفت باز حضرت فرمود پسر مادرت بمیرد بهتر ازین پندی دیگر نیست
که چون بامداد کسے برخیزد تمامی جوارح بزبان حال میگوید که راست باشی که راستی ما
از راستی تست و کجی ما از کجی تست و در شرح مشارق آورده است که از جهت
یک سخن راست نجات یابی و از جهت یک سخن دروغ در هلاک افتی زیرا که ایمان و کفر
بجز از یک کلمه بیش نیست که سخن گفتن بزبان آسان است و در وزن دشوار

قوله تعالی اِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیْلًا ۞ اصحاب گفتند یا رسول الله ثقیل چیست
گفت کلمه طیبه و سخن راست مومنان را بر زبان آسان است و بر وزن ترازو گران که در
روز قیامت یکی را بیارند گناهان او در پله بدی چون کوهها نمایند و ویرا پرسند که هیچ
عملی داری او گوید خداوندا تو عالم الغیوبی که من هیچ عملی را یاد ندارم که نجات من باشد
مقدار دو انگشت کاغذی را بیارند که در و کلمه طیبه نوشته باشند در پله نیکی او
اندازند همه گناهان او بجانب پله بالا کنند و در حق کلمه شهادت آورده اند
که در روز قیامت نود و نه کتاب سیاه بدی این کس بمقدار مد البصر بیارند و در پله بدی
او اندازند و بمقدار کاغذی بیارند که در و کلمه شهادت باشد و در پله نیکی او
اندازند آن همه کتاب را در هوا بردارد و او از جای نجنبد و کلمه کفر و بهودة
مر فاسقان را و فاجران را بر زبان آسان باشند اما بیک کلمه کفر جمله اعمال حسنه
و ایمان او را چون کاه خشک در آتش بسوزانند و حضرت رسالت پناه صلی الله و
علیه وسلم را پرسیدند یا رسول الله در قذف کردن حره را هشتاد دره لازم است
و در قذف کردن مملوک حکم چیست در آنجهان حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که
بندهٔ خود را دشنام دهد که ای مادر فلان و ای خواهر فلان و یا صد هزار کنیزک را علی و جبار
گوید اگر واقعه راست باشد فبها و الا او را در روز قیامت هشتاد تازیانه آتشین بزنند
و بعضی در حکمت گفته اند که زبان یک و گوش دو برای این است تا دو بشنوی یعنی
دو سخن یک گوئی یعنی یک جواب اکثر او امرا اند که درین جهان حد و تعزیر و قصاص
او نیابده است اما در ان جهان ما خود خواهد شد چنانکه لواطت که او را حد نیست
درین جهان اما پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که خداوند تعالی بعزت و جلال خود
سوگند یاد کرده است اگر ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله باشد او را
بغیر آتش نخواهم گذاشت و گفته اند و قتیکه او را در گور دفن کنند او را القالب بهم گرفته
بدوزخ برند و در بهیمه آورده است قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ نَاکِحُ الْیَدِ وَ نَاکِحُ الْبَهِیْمَةِ
مَلْعُوْنٌ ۞ و همیشه بلعنت خدای باشند اما اگر دست مال ندارد و در وقت

ف

تفسیر حسینی

حذر از بنکه در حرام افتد و بکند باک نیست و بهمین تمثیل اگر پدر پسر را بکشد و یا صاحب
غلام را او را اقصاص نیست و اما اگر این را حلال داند کافر شود و در روز قیامت
برائے این قتل ماخوذ با خونیان باشد و یا پدر کنیزک پسر را گرفت و زنا کرد او را حد
نیست اما عقر لازم آید اگرچه تکرار کرده است و اگر پسر کنیزک پدر را وطی کرد و گفتند
چرا کردی گفت حرام ندانستم حد ساقط شد و عقر لازم شود و بهر دخول عقر جداگانه
است و کنیزک زن نیز ازین قبیله است و اما اگر کسی گمان برد که بسقوط حد این اشیاء
مذکوره دران جهان نیز عذاب نیست کافر شود که در زنا کردن باجنبیه و بمحرمه
علی التابید فرقی نیست در وبال اگر کنیزک خود داده باشد با و وطی کند و یا بمادر و
خواهر زنا کند در میان ایشان فرق آرد کافر شود زیرا که فرق جز این نیست که اجنبیه
بنکاح حلال شود و مادر و خواهر هرگز حلال نشود اگر کسی تاسف خورد در بغا که اگر زنا حلال
بودے کافر شود زیرا که در هیچ عصر زنا حلال نبود لقوله تعالی وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰی اِنَّه کَانَ
فَاحِشَةً ولفظ کان ماضی است یعنی در همه اعصار ماضیه زنا منع بود و اگر تاسف
خورد که کاشکی نکاح خواهر و یا خمر و یا فروختن فرزند و یا بیک دیگری کشتن حلال بودے
کافر نشود اما عاصی شود که دین پیغمبر ما افضل از همه ادیان است پس گویا که
تاسف آن ادیان منسوخه کرده باشد زیرا که در زمان ابو البشر تا وقت نوح ع
نکاح خواهر حلال بود و بعد ازان منسوخ شد و خمر در وقت اصحاب میخوردند وقتیکه
امیر المومنین عمر رضی الله عنه مست بود و در نماز مغرب امامت میکرد و سورة الکافرون
میخواند جمله لا ها را گذاشت این آیت نازل شد بر حضرت رسالت پناه صلعم
یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکٰرٰی بعد ازان در وقت نماز
نمیخوردند و سائر اوقات میخوردند بعد ازان چون فتنه انگیزی بسبب خمر خوردن
پیدا شد حرام مطلق شد و آن چنان بود که روزے جمله اصحاب در خانه
بو علی نشسته بودند و خمر میخوردند امیر المومنین عمر چون مست شد صراحی را بر سر یکے
زد و سرش را بشکست بعد ازان این آیت منزل شد لقوله تعالی اِنَّمَا الْخَمْرُ و

مـ نزدیک مشوید بزنا و ... [illegible]

مـ این آیت در پاره ۱۵ و در ربع ثانی در سوره بنی اسرائیل واقع است ۱۲

مـ اے آن کسانیکه ... ۱۲

او گرد نماز نگردید در حالیکه شما باشید مستان تا آنکه ... از خوردن خمر و سکرات ۱۲

ملـ این آیت در پاره ۵ و در ربع اول در سوره نساء واقع است ۱۲

وَالْمَیْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ○
اِنَّمَا یُرِیْدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُّوْقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ
ذِکْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ ○ یعنی حرامست هرچه عقل را بپوشد وجمله
قمارات اما اگر تیر انداختن که حلال است اگر گرو از یک جانب نباشد
نیز حلال ودرواست واما اگر از جانبین باشد که تیر غیر ذلک میگیرند حرامست
که از قبیله قمار میشود وحرامست بت پرستی وبغیر خدا سوگند چون به پیغمبر
وکعبه وبکلام الله وبمذهب امام اعظم وبآستانه وبه قبر پیغمبران واولیا
وغیر ذالک این همه حرام است ودور بودن ازین کارها فلاح هردو جهانست
ودر بسیار اوقات شیطان لعین چو عداوت وبغض وجنگ وجدل
درمیان خلق مے اندازد بسبب خمر ومیسر می اندازد واز ذکر الله تعالی
واز نماز بازمیدارد کسے را که خمر میخورد وخمر را گفته اند که چند خاصیت او
بدتر از جمله گناهان است اول آنکه هیچ گنهگارے را حقتعالے از درخویش
نرانده است مگر خمر خوار را که وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکٰرٰی آمده است
دوم ام الخبائث لقب کرد سیوم اینکه بدتر از نجاست است که سگ
او را نمیخورد چهارم اینکه او را بهمراه بت پرستی یاد کرد پنجم از پلیدی شیطان
یاد کرد ششم عداوت خلق را سبب است هفتم سبب زناست چنانکه در قصه
ابوشحم که پسر امیر المومنین عمر بود مشهورست هشتم سبب طلاق است که خمر خوار را
همیشه طلاق برزبان میرود ودو طلاق او واقعست واو را خبر نمیباشد وبزن خود
مجامعت میکند وحلال پندارد کافر گردد نهم بازمیدارد کسے را از تلاوت کلام الله
وجمله ذکر الله دهم بازمیدارد از اداکردن نماز ونماز گذارنده با خداے است
پس خمر باین آیت حرام شد اما از روم بیک درم میخریدند ودر بصره بده درم
میشد بفروختن پس این نیز حرام شد وفروختن فرزند در وقت مهتر یعقوب
سربت بچه را میفروختند در خبر است که چون عزیز را مهتر یوسف ع م

بر یعقوب فرستاد چون بکنعان رسید کنیزک پیرے را دید که جامه می شست و
گفت ای مادر هیچ میدانی که خانهٔ مهتر یعقوب کجاست گفت چه کار داری گفت خبر یوسف
آورده ام آن پیره زن فریاد بر آورد که خداوند ا بما دروغ وعده کرده بود که تا اول
پسر شما نیاید خبر پسر او بدو نرسانم گفت نام پسر تو چه بود گفت عزیز گفت برخیز
که منم و قتل در وقت قوم مهتر موسے علیه السلام چون گوساله را پرستیدند بر ایشان
حکم شد فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ هفتاد هزار یک دیگر را کشتند بشرط اینکه هر که روے
از تیغ بگرداند کافر باشد باز حکم شد که یک بنشیند و دیگرے بگردنش بزند
اگر بطرف شمشیر به بیند ایمان او نباشد و این دین را از جهت این
قبول میکردند که بمعجزه مهتر موسے کوهے بر سر مجالس ایشان فرود می آمد
و چون آواز شکستن قبرغهاے ایشان میشنیدند دیگران دین را قبول
میکردند پس در زنا کم و بیش فرق نیست چنانکه بعضے عوام بلکه عالمان
جهال بزن بیوه زنا حلال دانند کافر میشود اما کلمهٔ طیبه بر کافران گرانست تا بغایتی
که اگر کسے کافر را بزور گیرد که کلمه گوئی و الا بکشتمت خود را میکشد اما کلمه را نمیگوید
و گفته اند هر کرا این توفیق دست دهد که در آغاز سخن و تمام سخن کلمهٔ طیبه گوید
اگر ده هزار سال عمر او باشد و در هر روز صد گناه کند گناه او ننویسند پس بر
دوستان او آسانست این ورد کردن و بر منافقان و کافران چنان گرانست
که سنگ را بدندان گزیدن و سخنهاے ناشایسته گویند و ازین بعد مینمایند گفته اند که اگر کسے
سخن با زن بیگانه بشهوت کند پانصد سال در دوزخ بماند و عبارت از تا تو لا هست و
تا ز تا لی نز او تو لا دوستی بدوستان خدا تا حدے کند که اگر چاه آتش باشد خود را بیندازد
از دوستی دوست چنانکه آورده اند که جهودے بود و زن او مخفی از وایمان بحضرت رسالت
پناه آورده بود و هر روز آن زن پیش از اکل و شرب روے
مبارک حضرت را میدید و بعد ازان بخانهٔ خود میرفت
روزے آن جهود گفت که تو هر روز کجا میروی

پسر گفت چگونه گفت پسر با یعقوب فروخته بود خداوند ا با وعده کرده بود

۱۲ ... [illegible] ... است ۱۲

۵ ... [illegible] ... این آیة در ربع اول و در ربع ثانی در سورهٔ بقره واقع است ۱۲

گفت در دل من دوستی حضرت افتاده است جهود گفت اگر روی ترا کسی در
راه دید بر من حرام باشی منافقی بود این سخن را شنید روزی که آن مستوره
بیرون رفت وی در پیش آمد آن زن بنشست تا وی بگذرد آن منافق ایستاد و گفت
روی بنما آن زن آواز نکرد و روی خود پنهان نمود آن منافق گفت ترا بدوستی
محمد رسول الله سوگند است که روی خود را بمن بنمای آن بیچاره روی خود را باو
نمود بعد از آن بزیارت رسول رفت چون باز بخانه خود آمد گونه روی مبارکش
بغایتی تغیر شده بود شوهرش گفت که چرا چنین مینمائی آن زن واقعه باز گفت
آن جهود گفت خوب شد در خانه رفت چاه کاویدن گرفت و سه روز در ان
آتش تافت چون گرم گشت او را در ان خانه خواند و پسرک خورد در کنارش
بود از و گرفت و گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند است که خود را درین
اندازی آن بیچاره بی تکلف درود بر رسول گفت و خود را در ان چاه انداخت
جهود سر پوشش بر ان چاه نهاد چون چنان دید آتش فراق و صدق او در دلش
اثر کرد و گریه کنان آن پسرک را در کنار گرفت و پیش رسول الله صلی الله
علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله دوست دارنده شما را با آتش سوختم و واقعه
باز نمود و حضرت دست مبارک خود بدستار برد باز فرود آورد و گفت
یا الهی دوستدار محمد را با آتش مسوزانی هنوز دست بدستار نبرده بود که
جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اگر سر خود را برهنه کنی هفت
طبق آسمان تا عرش برهم زنم و ناچیز گردانم و خدا تعالی میگوید که من دوستان
شما را بدوستی گرفته ام کما قال الله تعالی اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
او را با آتش نسوزانیده ام چون حضرت خود بر سر آن چاه رسید و سر پوش
باز کرد دید که آتش به گلزار گشته بود و آن مستوره در میانش چون
بلبل به گلزار نشسته بود بعد از ان آن جهود نیز به رسول خدا ایمان آورد
و مسلمان شد و نیز آورده اند که در بنی اسرائیل اولیا را الله بود که

قصه ابراهیم غواص که دوازده سال در بیابان گذرانید

چهار صد سال در صومعه معتکف بود و عبادت الله میکرد فرشتگان گفتند که یا رب بنده شمارا در خدمت شما چیست و چالاک دیدیم اما امتحانش کنیم گفت بکنید فرشتگان بحکم رب العزت پیش اولیاء الله رفتند و گفتند که اے بنده چه مشقت بے فائده میبرے و رنج بے حاصل میکشی عبادت تو بدرگاه حق مقبول نیست گفت چون شما مرا بنده گفتید بندگان را خدمت می باید کرد بقبول و ناقبول مرا کاری نیست و ملایم این است رباعی ور بخوانی بنده مقبول توام ؛ ور کنی رد عبد معزول توام ؛ از رد و مقبول هیچک کار نیست من بهر دو حال مشغول توام ؛ بعد ازان خطاب حضرت عزت در رسید که ملائکه چگونه دیدید بنده خاص مرا که در هیچ اوقات روے از من نگردانید گفتند یا رب العالمین بنده تو خاص خواص است و دوستان او را از جهت دوستی او خود را در مجاهدات فراموش باید کرد چنانکه ابراهیم غواص قدس الله سره العزیز دوازده سال در بیابان گشته بود که برگ دهقان قوت خود میساخت روزے در بیابان درخت انار را دید بخود اندیشه کرد که ازین انار بخورم اما نباید که ملک غیر باشد ازانجا گذشت که حضرت خضر پیغمبر باو ملاقات کرد و گفت بیا تا دوستان حق بتو بنمایم دستش گرفت و در غارے رسید که دران غار یکی ژنده پوشے را دید که سر پوشیده بود و مار و کژدم بر وے جمع شده بودند و میخوردندش ابراهیم را گفت برو پایش رابگیر چون ابراهیم پایش گرفت گفت اے ابراهیم بن غواص چه میطلبی گفت از کجا دانی که من ابراهیم بن غواص باشم گفت کسی که خود را در تصرفات حق سپرده است از جمله ذرات مخلوقات خبر دارد و نه اینکه انار را از ترس کسے نخوردی که ملک کسی باشد و الا حظوظ نفس میگرفتی چون ازین در گذشت خضر علیه السلام گفت اے ابراهیم در بیابان دوازده سال برائے چه میگذرانی گفت توکل را درست میکنم خضر علیه الصلوة والسلام

گفت توکل این نیست که شما میگوئید توکل خود را سپردن است نه خط نفس طلب کردن بیا تا متوکلان را بتو بنمائیم چون رفتند دیدند کسے افتاده است سر خود را بژنده پوشیده و تمام وجود او را زنبوران سرخ گرفته و به نیش میزدند گفت این اند متوکلان خدا و مردان خدا ابراهیم را پیش کرد و پس استاد چون ابراهیم بطرف سر میرفت مهتر خضر پای مبارک بدو رسانند گفت ای مهتر خضر چه میطلبی ابراهیم التفات بوی کرد که همراه من خضر است و من نمیدانم آن اولیا از و غایب شد چون باز دید و دید خضر نیز غایب شد بعد از آن ابراهیم از مجاهدات خود پشیمان شد لقوله علیه السلام

كُنْ عَالِمًا اَوْ مُتَعَلِّمًا اَوْ سَامِعًا اَوْ خَادِمًا وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَمِسِيْنَ فَاِنْ تَكُنْ خَامِسًا فَتَهْلَكُ زیرا که دوستی جاهلان هلاکت است بیت سگے که تر شود از بول پاکتر باشد ازان کسے که کند اختلاط با عامی و در رساله شاه قاسم بدرالدین کردری آمده است که مامون خلیفه هفت روز در خدمت مجالس ابوحفص کبیر حاضر میشد چون روز هفتم وداع میکرد شیخ گفت از نشستن خلیفه چه سود که درین ایام از من یک مسئله هم نه آموخت گفت کدام اند گفت اینکه من از شما چهار مسئله آموخته ام و گفتید که این را حضرت رسالت پناه فرموده است من همه را در عمل می آرم شیخ گفت کدام اند گفت اینکه شما گفتید که حضرت فرموده است نظر کردن بروی عالم بهتر است و دنیا و هرچه در دنیا است و زائران شاید که در هنگام زیارت در تسبیح و تهلیل مشغول شود باز گفتید که رسول گفته است که یکساعت نشستن با عالمان بهتر از آزاد کردن هزار بنده و هزار اسپ که فی سبیل الله بغازیان داده باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد و آب داده باشد و هزار برهنه را جامها داده باشد و حدیث سیوم گفتید که هرکه در حلقه مذاکره عالمان بنشیند و یک مسئله شرعیه بداند بهتر است از عبادات هزار ساله و هر مسئله که در ان مجلس شود سامع با قائل برابر باشد و حدیث چهارم گفتید که چون کسے بزیارت علما رود و روان شود صد فرشته بفرمان حقتعالی می آیند تبیت برابر همراه او میروند که در هر قدم درجه او بلند میکنند

۸۴

وبیست درپیش او میروند که در هر قدم نیکی در دفتر اعمال او بنویسند و بیست در عقب
او میروند که بهر قدم بدی از نامه اعمال او محو کنند و بیست برابر دست راست او میروند
که بهر قدم کوشکهائے در بهشت راست میکنند و بیست برابر دست چپ او میروند
که در هر قدم میان او و میان دوزخ صندوقهار است میکنند پس چون بدلمیز او
برسد خداوند تبارک و تعالے بکام و بے زبان ندا دهد که گواه باشید ای فرشتگان
که در آسمان و زمین هستید که اِنّی غَفَرتُ لَہٗ ذُنُوبَہٗ قبل ازین که قدم در راه نهد و
نیز در خبر است که چون مومن بزیارت مومن روان شود فرشتگان
گویند خداوندا آنکه او را زیارت کرده میشود مرد فقیه و پارسا است و این
زایر بگناه ملوث است پس چه کنیم فرمان رب العزت در رسد که گناه از وے
بردارید و در دوزخ اندازید باز گویند آن عالم نیز بتعلقات دنیاوی در
مانده است حکم شود که گناه او نیز بردارید و در دوزخ اندازید تا هر دو پاک بهم رسند
و هر چند راه که زایر میرود آن زمین تا هفتم زمین در کیسه اعمال او نهند چنانکه
آورده اند که در بنی اسرائیل ظالمی بود که نود و نه کس را کشته بود روزے
پیش زاهدترین بنی اسرائیل رفت و گفت که گناه بیحد دارم که نود و نه کس
را کشته ام اگر توبه کنم خداے تعالے قبول کند یا نکند زاهد گفت از من دور
شو تا از شومیت تو مرا العذاب نگیرد تیغ را از نیام کشید و زاهد را بکشت
و بعد از ان بیکے از عالم ترین بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام
که یکے از ان مجموعه فلان زاهد است اگر توبه کنم هیچ روے صلاحیت دارد
عالم گفت پیش اهل صلاح برو و توبه تو خدیتعالے بپذیرد از انجا روان شد
آورده اند که تا بمقصود نرسید و او را در راه مرده یافتند و دیدند که یکے خطی
از غیب بر او افتاده بود چون مطالعه کردند چنان نوشته بود که برین
کس فرشتگان رحمت بحث کردند فرشتگان عذاب گفتند که
فاسق و فاجر است ما جان از وے قبض کنیم ❊

و فرشتگان رحمت گفتند که زائر و تائب است چنانکه عزم توبه کرده بود ارواح
ما یان قبض میکنیم برایشان حکم شد که هر دو طرف زمین با وزن کنید چون
وزن کردند دیدند که یک طرف زمین یک بالشت از خانهٔ خود بخانه آن صالح
نزدیک شده بود حکم برین شد که فرشتگان رحمت جانش قبض کنند بسبب
برکت آن صالح آورده اند که مالک دینار را با دهریه منازعت افتاد هر یکی
همین گفتے که من برحقم چون در میان مردمان جهال بودند اتفاق کردند بقول
دهریه که هر دو را دست بدست بر بندند و در خانه درآرند و دران خانه
آتش زنند چون چنان کردند خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند
مالک دینار مناجات کرد که یارب مرا با کافر برابر کردی خطاب حضرت عزت
در رسید که اے مالک دینار او را از برکت شما خلاص کردم اگر تنها می بود
بسوخت و خدمت و مودت بدوستان حق چنان باید کرد که قطب الاقطاب
معین الحق والدین حسن سنجری در کتاب خود آورده است که روزے در خدمت
مرشد خود شیخ المشائخ والاولیا شیخ عثمان هارونی در سفر بودم از افواهِ
مبارک خواجه برآمد که بقول امام اعظم رحمة الله چون دو کس در سفر روند
باید که یکے را بادشاه کنند تا خلاف سنت و جماعت نباشد پس
آفتابه و مصلی ازو گرفتم و گفتم که بادشاهی لائق شما است چون شب شد
او در خواب رفت بیگ ناگاه بادان باریدن گرفت برخاستم و ژنده خود را بر
سر او گرفتم تا بامداد او بر و ایستاده بودم چون شیخ بیدار شد حال چنان دید
گفت چرا گفتم چون شما را بادشاه گرفتم پس خدمت بادشاهان چنان باید کرد شیخ
بنظر نیک در من نگاه کرد بمقصود رسیدم ای عزیز چنانکه دوستی بدوستان
حق دوستی کردن ثواب است پس بدشمنان او دشمنی کردن ثواب است
و نیز درجات رفیع است و اگر دشمنی بدست نشود بدل البته باید کرد
چنانکه در مفتاح الجنان است که جوانے بود فاجر ظالم که در همه عمر خویش

قصه حسن سنجری که بخدمت بمقصود رسید ۱۲

سوال دل از جان

مسئله در بیان محاضرات

بجز گناه نمیکرد و آن همه را باز و ریک دفتر مینوشت و جمع میکرد روزی در خوردن
شراب نشسته بود که کسی به نزدیکش رسید او را گفت که بیا خمر بخور چون آنکس
ساغر بدست گرفت پادشاه گفت جوان فاجر دانست که این کس رافضی
است تبر بر دهنش زد چون مرد جوان بخود آمد و گفت که نادانسته قتل کرده ام
این را نیز در آن دفتر نویسم چون در آن دفتر رفت و کشاد دید در هر جای که خون
و زنا و خمر کرده بود در آنجا چنان تبدیل یافته بود که این کس چندان برده آزاد
کرده است و چندان ختم قرآن کرده است و چندان گرسنه را طعام داده است
پس همه اعمال سیئه او بسبب تیغ بدشمنان حق به نیکی مبدل شد و در
رسالهٔ خوانده ام که آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم نبود که دل از
جان سوال کرد که اوّل کار چیست و آخر کار چیست و ثمره کار چیست گفت اول
کار فنا است و آخر کار بقا است و ثمره کار وفا است گفت فنا چیست و بقا
چیست و وفا چیست جان گفت فنا از خودی بیرون آمدن و بقا بدو پیوستن و وفا
میان بخدمت دوستان بستن پس اگر سائلی گوید که چون هیچ نبود دل و جان
از کجا بودند **جواب** این فقیر میگوید که جان بمفیض که او را فیض اقدس و وحدت
و حقیقت محمدی و قبلهٔ واحد میگویند و دل اسماء الله که هر یک بحسب استعداد اثر
خود وجود یافت گویا که یکی از دیگرے سوال کرد که ارادهٔ حق بایجاد خلق مقصود
همین است و الا خلق در وجود نیامدے **و محاضرهٔ دوم** که جان اسماء الله
و دل اعیان ثابت که از علم و نور در شهود آمدند گویا که آن حقیقت قبلهٔ این
موجودات شد و از اینجا است که پیغمبر ما را قبلهٔ واجد و موجود گویند که چون روی
ارادت بدو آورد قبلهٔ واجد شد و چون موجودات از طفیل خود یافتند قبلهٔ موجود
شد **محاضرهٔ سیوم** چون از علم و نور و شهود که اعیان ثابت معدومهٔ ممکن
وجود ذهنی یافت عیان را جان گویند و چون بصورت خانه وحدت هر اسما
تجلی فاضله گردید که چنین و چنان ظهور باید کرد این را بکنه و ارواح سراجی

و دل توان گفت محاضرهٔ چهارم چون در محل کن و فعل آمدند که هر اسم عقب فعل خود شدند و بحسب استعداد جمله ذرات ظهور شدند پس کن را که حقیقت کیانی گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنرا هیولی و عرش کل و عقل کل گویند دل توان گفت محاضرهٔ پنجم جمله ممکن و ظهورات چون در قبضهٔ الوهیت اسیر اند مغلوب و مقهور اند پس از روی حقیقت از اثر قطع نظر باید کرد و موثر را باید دید پس موثر را جان و اثر را دل توان گفت که اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ پس خلق چون کثیفات و امر چون روح و ملکوت همه مر او راست تو در میان میاش اے عزیز این راه پس باریک و خون انابت ریختن است پس تابع کسے باید بود و در خدمت او خود را باید سپرد که او خود را بحق سپرده است و در لباس شریعت خود را چنان پوشیده که هیچکس از احوال او خبر ندارد اگرچه منصور مشهور بود او مستور باشد تا بمقصود برسد چنانچه مورچه بپائے خود بکعبه نرسد تا خود را در پر کبوتر تیز رو ضم نکند رباعی تو بدین رفتن بمنزل کے رسی ٭ تو بدین جستن بحاصل کے رسی ٭ پس گران جانی و بس اشتر دلی ٭ با سبک روحان بدین دل کے رسی ٭ و چون نظر در عین الیقین و حقیقت کنی الوهیت واحد بیش نیست باختلاف خاصیت موجودات و استعداد ایشان تعداد اسما شد ازان جهت الله را ذات جمله اسما گویند که ذات از صفات ممتاز نیست و چون صفات قدیم اقتضاء ایجاد ممکنات کردند از روے نامیدن و تعداد اسما را اول و غیر ذات گویند اما چون همان ذات است که بمراتبه تنزل کرده است و باطوارات سبعه و تکثیرات مختلفه ظهور شده صفات را عین ذات توان گفت کقول الشاعر بر لوح خود است فتنهٔ نقاش ٭ کس نیست که درین میان تو خوش باش ٭ فهم من فهم پس سوال دل از جان اقتضاء هر مراتب به تنزلات خویش و جان که مسئول است فیض اقدس که بهر مرتبه نزول بظهور آمده پس سائل و مسئول احدے بیش نیست چنانکه

دل این شخص جمله ضمیرست واز مراتب ارواح میبائد همچنین مراتب اسمائی را دل سراجی وبکنه وحقائق کیانی وغیر ذلک من کلام الصوفیه میگویند وبحقیقت گویا که مسائلند از وحدت که آنرا ابوالارواح وبرزخ کبرے وحقیقت محمدی گویند قال الله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ ای لیعرفون سرّ این معنی ست اما جمله متابعت هدائت ست وجمله افترا وخود روی ضلالت ست وسماعست از مرشد محقق طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه شنیدم که کشتی در دریاے عمان شکسته بود ومردے دو دست بتخته برده وفریاد کرد که یا حضرت خواجه خضر فریادم رس مهتر خضر آمد واز دستش گرفت وبر روئے آب می رفتند آن کس نام خضر بر زبان میراند وخضر نام الله بر زبان میراند آن کس چون دید که خضر نام الله یاد میکند من نیز یاد کنم چون آن کس نیز نام الله گفتن آغاز کرد پایهاش در آب غرق شد مهتر خضر گفت که شمارا بدرگاه او مجال نیست شما نام من گیرید ومن نام او وامام محمد غزالی را پرسیدند که چندین علم وفضائل بچه سبب یافتی گفت هرچه دانستم از کسی دریغ نداشتم وبعام وخاص میگفتم وبخیل نبودم وآنچه ندانستم از دانستن او عار وننگ نکردم اگرچه یک مسئله بودے لقوله علیه السلام لَیْسَ مِنْ اَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ التَّمَلُّقُ اِلَّا فِیْ طَلَبِ الْعِلْمِ وآورده اند که روزی مهتر عیسی علیه الصلوة والسلام در بیابان میگذشت واکثر عمر در بیابان میگذاشت راعی را دید گفت ای راعی چرا طلب علم نمیکنی تا بخدا نزدیکی بدست آری راعی گفت من پنج مسئله در عالم دانسته ام پنج دیگر شما نمائید تا هر همه ده مسئله شود مهتر عیسی علیه السلام گفت آن که هند راعی گفت شمارا بائد اول بیان کردن مهتر عیسی گفت اول شما بگوئید تا من دانم راعی گفت اول اینکه حلال خوبست وحرام بد حلال میخورم وحرام نه دوم راست خوبست ودروغ بد راست میگویم ودروغ نه سیوم اینکه طاعت خوبست ومعصیت بد است اطاعت میکنم ومعصیت نه چهارم تا عیب خود دارم عیب دیگران نگویم

ط [illegible] مراتب [illegible] ابدان [illegible] ۱۲

ع این آیت درپارهٔ ۲۷ درربع اول در صورت ذاریات واقعست ۱۲

قصه امام غزالی ۱۲

نیست از خصلتهای مومن چاپلوسی کردن مگر در طلب علم ۱۲

پنجم آشنائی با خدا بائد کرد و با خلق نے پس با خدا کنم و با خلق نکنم مهتر عیسیٰ علیه السلام
گفت که علم اولین و آخرین همینست که شمارا و مارا و همه خلق را بس ست که بجای
آرد پس حاجت دیگر آموختن نیست زیرا که آموختن علم برای علمست تا عزدنیا و
شرف عقبیٰ بدو دست دهد خوش گفت آنچه گفت **بیت** چو کسب علم کردی در عمل
کوش ؛ که علم بے عمل زهریست بے نوش **فصل سیوم** در بیان
وضو و ملائم آن **بدانکه** وضو بر چهار نوعست وضوء ظاهر و وضوء باطن و وضوء
فرض و وضوء مستحب بدانکه وُضو بضم الواو مشتق از وضاءة ست و آن پاکی را
گوئند و وَضو بفتح الواو آب را گوئند و وَضوء بفتح الواو والهمزة روشنائی را
گوئند و در اصطلاح غسل اعضاء ثلثه و مسح الراس را گوئند و چون ظاهر را چنانکه
شرطست پاک ساختی باطنت نیز منور و روشن گردد که از نتیجهٔ وضوء ظاهری وضوء
باطنی دست دهد چنانکه از حسد و کینه و حقد و عجب و ریا خلاص یابی خوش گفت
آنچه گفت **بیت** چون بیاری طهارتِ ظاهر ؛ باطنت نیز حق کند طاهر ؛ از
جمله نامشروعات ظاهر را طاهر باید داشت چنانکه **آورده اند** که شبی بی بی رابعه
بصری قدس روحها نشسته بود که چراغها ے بادشاهان افروختن گرفت بی بی را
خرقه پاره بود و بدان چراغ دوخت هرچه از انوار و اطوار و احوال اولیاء الله
بود از و رفت بخود اندیشید که چه نامرضی از من در وجود آمد که بمن این حال رسید
بعد مدت مدید در ضمیر منیرش آمد که خرقه را بدان چراغ دوخته بودم آن چراغ از
نامشروع بوده باشد بدکردم آن تار را از خرقه باز کشید آنچه از و رفته بود باز
بدو رسید **واز ینجاست** که مستورهٔ از بزرگواری پرسید که بمشعلهٔ
بادشاهان چیزی میتوان کرد یا نه گفت شما کیستید که ازین احوال اولیاء الله
و متقیان خبر میجوئید گفت من خواهر بشر حافی ام گفت از شما باید پرسیدن
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر بی بی فاطمه زهراء را گفت که خود را
همیشه خوشبوء داری گفت یا بابا بچه چیز گفت با وضو زیرا که همیشه در

مسئله در بیان وضوء که چهار نوعست

قصه رابعه بصری

در وضو باشد تا عرش خوشبوئی او میرسد ونہ بخوشبوئی مجازی کہ ہر آن زنی کہ خود را بمشک وغیرہ خوشبوئی خوشبو کند وبوئی او باشوہر غیر برسد عذاب زنا در نامۂ اعمال او بنویسند زیرا کہ رنگ و ابریشم وزر بزنانست وخوشبوئی بمردانست وسرمہ ہر دو را سنتست شیخ نجم الدین کبرے را مریدے بود چنانکہ شرط وضو ست بجا آوردہ بود ودر آن صومعہ رفت چون بر آمد گفت خدای جہان را دیدم شیخ گفت غلط کردۂ زیرا کہ این نور وضو بود و وضو را لحضور تمام باید کرد کہ ہفتاد و دو نور سالکان را روئے نماید ہمہ را از نتیجۂ وضو تا آخر سلامست پس چون اول بحاجت انسانی رود باید کہ در آمدن خلا اول پائے چپ پیش نہد وبگوید اَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ وَنَجَسٍ وَمِنْ شَرِّ خُبُثِ الْخُبُثِ وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ اٰفَةٍ وَعَاهَةٍ وَحَيَّةٍ وَعَقَارِبَ وچون بنشیند روئی بجانبی آرد کہ پہلوئی چپ او بقبلہ باشد کہ روئی وپشت بقبلہ آوردن مکروہست ودر طرف ہندوستان نیز مکروہست کہ حضرت بابا آدم صلوات اللہ علیہ در ہندست وخود را بسیار برہنہ نکند وزور بپای چپ کند وبول را آہستہ رہا کند تا رشحہ باو نرسد واگر پشت بقبلہ آرد بغیر برداشتن دامن باک نیست تا خلاف مردم ہندوستان شود وچون بر خیزد اول پای راست بر دارد وبگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَخْرَجَ عَنِّيْ مَا يُؤْذِيْنِيْ وَاَمْسَكَنِيْ بِمَا يَنْفَعُنِيْ و سہ کرت گوید غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ وچون پیش از خاستن خود را بسنگ و کلوخ چنان پاک کند کہ دل او یقین گیرد وشاید کہ تیمم زند اگر میان او و آب مسافت باشد اگرچہ اندک باشد چنانکہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم روزی بول کرد وچون برخاست تیمم زد یاران گفتند یا رسول اللہ آب نزدیکست گفت از آب مرگ نزدیکست واستنجا بنہ نوعست چہار فرض ست وآن چون پلیدی از مخرج بمقدار درم شرعی تجاوز کند دوم از جنابت سیوم از حیض چہارم از نفاس ویکی واجب وآن چون مقدار درم شرعی

۴ پناہ میخواہم بخدای تعالے از ہر نجس پلیدی ونجاست و از شر پلیدی پلید و از شر شیطان رد کردہ شدہ و از شر ہر آفت و بلیت و از شر ہر مار و کژدمہا ۱۲

مسئلہ در بیان رفتن بحاجت ۱۲

۵ جنس ثنا مر خدای را کہ بیرون نمود از تن ما آن چیز کہ ضرر میرساند مرا باز آن چیز کہ نفع رساند مرا ۱۲

باشد ویکی سنتست وآن چون کم از درم شرعی باشد ویکی مستحبست وآن
از بولست ویکی احتیاط وآن چون بمانند پشک اشتر خشک افتد وآلائش
بمخرج نشود ویکی بدعتست وآن چون از جهة باد وکرم خشک پس هرچه
فرضست بآب میتوان شست که فرضست ودیگران بسنگ وکلوخ ولته کهنه
کافیست وچنانکه بعضی عوام میگویند که به سنگ سنتست غلط کرده اند
زیراکه آن مذهب امام شافعی ست رحمة الله علیه آورده اند که در لیلة الجن
هفتاد هزار سرداران جن آمده بودند وبرسول ما بیعت میکردند وحضرت رسالت
پناه بحاجت انسانی میرفت از عبد الله مسعود سنگ طلب کرد وی دو سنگ و
یک سرگین داد حضرت م سرگین را پرتاب کرد پس امام اعظم ابو حنیفه رح کوفی
میگوید اگر سه سنگ سنت بودی حضرت سنگ دیگر را طلب میکردے وامام
شافعی رح میگوید که اگر سنت نبودی عبد الله سنگ ندادی ومتاخران برینند
که درین زمانه بآب باید شست زیراکه دیانت از مردان کم شده است وزنان د
رفته اند وعوام الناس کالبهائمند واز ینجاست که گفته اند الاستنجا چنانکه
مذکور شد والاستفتاء تا حدیکه دل او قرار گیرد بپاکی او امانه چنانکه بمانند عوام
الناس که وسوسه کنند وآب بسیار برند که در کتابهاے معتبر از هفت کرت
زیادت آب ریختن رخصت نداده اند واستبراء دست خود را بر دیوار یا
بر زمین بمالد تا از بوئے بیزار شود وشاید که استنجا باستخوان وچوب
وپنبه وجامهٔ نو ودست راست نکند که مکروهست ونیز بحق غیرے نکند
چنانکه از دیوار وزمین غیر کلوخ گیرد نکند واگر از زمین کسے کلوخ گیرد باز در آن زمین
اندازد آورده اند که چون امام شافعی مذهب خود را انتشار کرد ولانی از ذهن مبارک
او برآمد که اگر من در عصر امام اعظم بودمے او را در اول مسئله الزام میدادم او را
سراج المؤمنین او را در خواب نمود وگفت که اول مسئله من اینست که

لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ الزام بده چون از خواب بیدار شد

بعده فرمود که علم ده حصه است نه حصه مر امام را بود و یک حصه مایان را و از انجا
به یمن و روم و شام سیر کرد و بیشتر خلق را در مذهب خود در آورد تا بحدیکه ببلخ
رسید ابو اللیث سمرقندی در خانه نبود امام شافعی خود را یک روزه راه پس
مانده بمقداری شاگردان پیش آمد و مسئله در سواری از شاگردان ابو اللیث
پرسید ایشان بچهارده نوع جواب گفتند و او هفت نوع دانسته بود امام چون
جواب صعب شنید از همانجائے بازگشت و کوچ کرد و بطرف روم روان شد
چون ابو اللیث سمرقندی در خانه رسید واقعه را باز نمودند ابو اللیث گفت که
فردائی قیامت جواب امام اعظم رح چگویم که تمام اهل مذهب او در مذهب خود آورد
اما باید که در عقب او بروم چون ابو اللیث سمرقندی روان شد منزل بمنزل او
میرسید امام شافعی یکمنزل پیشتر میرفت چون ابو اللیث بیرون حصار روم رسید
امام شافعی داخل مصر شد و امام شافعی در آنشب مناجات کرد که الٰهی مرا از دار فنا
بدار بقا رحلت بخش فی الحال جانش تسلیم شد چون علی الصباح حضرت ابو اللیث
بدروازه رسید دید که تابوت مبارکش پیش آمد که این تابوت امام شافعیست
او نیز وضوء جدید کرد و دو رکعت نماز گزارد و سر بسجده نهاد و گفت او نیز ازین
جهت خود را برحمت حق تسلیم کرده است الٰهی مرا نیز از دار فنا بدار بقا رحلت
بخش که تا پیش امام مباحثه بکنیم او نیز جان بحق تسلیم کرد الغرض ابو اللیث
سمرقندی درین سفر دو شتر از کلوخ از زمین سبیل بار کرده بود و بیشتر از
شاگردان این فقیر چون بسیر میرفتند کلوخ استنجا همراه خود میبردند و شاید
که در محل استنجا سخن نگوید که مکروه است و قبل از استنجا که هنوز تن خود را
برهنه نکرده است این دعا بگوید اللّٰهُمَّ احْفَظْ فَرْجِیْ وَبَشَرِیْ مِنَ النَّارِ
وَالزِّنَاءِ وَالْحَرَامِ بِسْمِ اللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی دِیْنِ
الْاِسْلَامِ اَلْاِسْلَامُ حَقٌّ وَالْکُفْرُ بَاطِلٌ و چون از استنجا
فارغ شود بجائے پاک رود که در خبر است که هر که وضو و غسل

در جائے پاک کند آن جائی تا قیامت آنکس را از خدا میطلبد و شفاعت او میکند روی بقبله و سر برهنه کرده نشیند که پیغمبر گفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمتست و دل را چنان حاضر دارد چنانکه معیت و مشیت او مشتمل بر جمله حرکت و سکونت خود داند بلکه خود را در میان نه بیند و بحضور تمام بگوید بِسْمِ اللّٰہِ الْعَظِیْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی دِیْنِ الْاِسْلَامِ نَوَیْتُ اَنْ اَتَوَضَّأَ تَقَرُّبًا لِلصَّلٰوۃِ فَرْضَ اللّٰہِ تَعَالٰی پس آفتابه بدست چپ گیرد سه کرت بدست راست ریزد پس بعده بدست راست گیرد سه کرت بدست چپ ریزد که مسنون بر نیط بقیست و در حضوری چنان باشد چنانکه آورده اند که حضرت امام زین العابدین علی اصغر رضی الله عنه چون بوضو کردن میخاست رنگ رویش بغائتی متغیر میشد پرسیدندش یا امیر چرا گفت هیچ میدانید که در پیش حکیس حاضر خواهیم شد و چون آب در دهن کند بگوید اَللّٰھُمَّ لَقِّنْ حُجَّتِیْ وَنَعِّمْ بِهٖ ذُنُوْبِیْ وَبَیِّضْ وَجْھِیْ کَمَا بَیَّضْتَ اَسْنَانِیْ و مسواک از درخت تلخ از توت و پلون باشد که پیغمبر گفته است که بهشت بخرید بشاخچه اراک و مراد از شاخچه مسواکست و بدرازی یک بلشت باید و اگر از بلشت زیاده باشد شیطان بر و سوار میشود و سطبری او بمقدار انگشت خنصر باشد و خرد تر از قبضه نباشد و باید که سه انگشت بالا و خنصر و ابهام زیر او کند و در دهن زند اول بجانب راست دندان بالا باز زیرین آن جانب باز بجانب چپ بدندان بالا باز زیرین و بر زبان نیز بمالد بعد ازان بهر جانب که خواهد بزند و باید که مسواک را بزبان نه مکد اول بشوید بعده در دهن زند و آخر نیز بشوید نگاهدارد و اگر در تمام قبضه گیرد آفتی ناسور بدو رسد و مسواک را به پهنائی دندان زند نه بطول دندان و مسواک را بر زمین ننهد که خوف دیو و پریست که بدو آفت رسانند و برابر گوش ننهد که جائے قلمست و در سر ستاده کند که در خبر ست که روزے اصحاب رسول قلعۂ

ل۹ آغاز میکنم بنام خدای جل جلاله که بلند تر است و مطلق حمد و ثنا ثابت است مر خدای را بر دین اسلام یعنی از این سبب که مرا او دین اسلام ثابت کرد و اینه قصد کرده ام که طهارت بکنم برای نزدیکی یعنی گردن نماز که مقرر کرده شده خدا است ۱۲

ف / دربیان وضو و مسواک

ل۲ اے خدایا لقمان بچوئی مرا و بپوشان بآن گناهای مرا و سفید گردان روی مرا چنانچه سفید کردۀ دندان مرا ۱۲

کفار را حصار کرده بودند و جاسوس کافران جاسوسی ایشان میکرد دید که ایشان بر کنارهٔ جوی نشسته اند و مسواکها را از سر کشیده دندان خود را شستند و مسواک را باز در سرها نهادند جاسوس خیال کرد که مگر ایشان سوهان با خود دارند که دندان خود را بدان تیز میکنند و بدان نیز جنگ خواهند کرد جاسوس رفت و واقعه را باز نمود که اگر ظفر یابند پایان را بدندان بکنند لشکر کفار گریخت پس این همه برکت مسواک بود و مسواک را شریک میان دو کس نباید کرد شعر

ثَلٰثٌ لَیْسَ فِیْهِ اِشْتِرَاکٌ : اَلنِّسَاءُ وَالْمُشَاطُ وَالسِّوَاکُ + و نیز باید که بعد از آب در دهن کردن زند که خشک بدعتست و در وضوء زند نه بغیر وضوء و یک رکعت بمسواک افضلست از هفتاد رکعت بغیر مسواک و مسواک سنتست زنان و مردان را این در صلوة ماچینی مذکورست و امادر صلوة مسعودی میگوید که زنان را کندر و قائم مقام مسواکست در خمس اوقات زند و بقول شافعی در رمضان در وقت ظهر و عصر نتوان زد زیرا که پیغمبر فرموده است رِیْحُ فَمِ الصَّائِمِ اَطْیَبُ مِنَ الْمِسْكِ پس بزدن مسواک بوے او میرود و بقول امام اعظم رح در رمضان نیز در خمس الاوقات زند زیرا که وقتیکه بوی بد عند الله خوش باشد بوی خوش نیز خوشتر باشد آورده اند که مسواک پیغمبران علیهم السلام از درخت زیتون بودے و اگر مسواک نباشد انگشت شهادت نیز قائم مقام مسواک و چون دوم کرت و سوم کرت آب در دهن کند غرغره گرداند چون آب در بینی کند بگوید اَللّٰهُمَّ اَرِحْنِیْ مِنْ اَرْوَاحِ الْجَنَّةِ وَارْزُقْنِیْ مِنْ نِعْمَتِهَا و آب در بینی بدست راست کند و بدست چپ پاک کند که بر عکس این مکروهست و مبالغه در استنشاق چنان کند که آب را بالا کشد تا نرمه و در مضمضه غرغره کند و این غرغره سنتست هم در غسل و هم در وضوء مر غیر صائم را بعده روی شوید که فرضیت وی از رستگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و آنرا که در سر موی نباشد پس حد پیشانی از چه کیست که در ایام طفولیت

در بالائے پیشانی او میباشد در ریش تنگ را پوست با موئی باید شستن و
امّا کلان ریش را پوست روئی را پوشیده باشد شستن پوست ساقط
ست وسفیدی که درمیان دو زلف و گوشت شستن او نیز فرضست بقول
امام اعظم رح وبعضی مبتدعان که زیر زنخ میتراشند اگر تیری زنخ تراشیده باشد و
در وقت وضو آنرا نشوید و بمسح کردن یا خشک ماندن نماز بگذارد کافر شود
زیراکه فرض بجائی نیاورده باشد و هرکه یک تار موئی در غسل و وضو ازو
خشک ماند آن وضوء محسوب نباشد پس بے وضو نماز گزاردن کفرست و فرضیت
در مسح ریش در وقتی معلوم شود که رنگ کرده باشد و خلال ریش از جانب
چپ از فرود سوئے بالائے اوست و در اوان شستن روے بگوید
اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِيْ بِنُوْرِكَ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهُ اَوْلِيَائِكَ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِيْ يَوْمَ
تَسْوَدُّ وُجُوْهُ اَعْدَائِكَ اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِيْ وَاشْرَحْ قَلْبِيْ وَصَدْرِيْ وَطَهِّرْ
قَلْبِيْ و آب را بر روئے سخت نزند و چشم را کشاده ندارد و نه سخت
بپوشد که مکروهست و دست تا آرنج بشوید و سنت اینست که سه کرت
بر کف دستها ریزد و تا جانب آرنج کشد که روافض بر آرنج میریزند و جانب
کف دست میکشند و در وقت دست راست شستن گوید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِيْ
كِتَابِيْ بِيَمِيْنِيْ وَحَاسِبْنِيْ حِسَابًا يَّسِيْرًا ۝ و در دست چپ گوید وَلَا تُعْطِنِيْ
كِتَابِيْ بِشِمَالِيْ وَلَا مِنْ وَّرَآءِ ظَهْرِيْ يَوْمَ يَدْعُوْا ثُبُوْرًا وَّيَصْلٰى سَعِيْرًا ۝ واز
سه کرت ریختن آب کم و زیاده مکروهست بر اندام امّا یکبار فرضست و سه
بار سنتست و آب را روان باید کردن تا اگر جائی شستنی را مسح کند یعنی
تر کند روا نباشد و اگر جائے مسح را بشوید روا باشد اما مکروه بعضی متکلمان
گفته اند اِنَّ مُرْتَكِبَ الْمَكْرُوْهِ لَا يَسْتَحِقُّ حِرْمَانَ الشَّفَاعَةِ چهارم حصه مسح
سر فرضست و تمام سر مسح سنتست پس شاید که آب نو بگیرد و اگر از جائے
شسته مانده باشد نیز روست و مسح سر را چنان مسح کند که خنصر و بنصر

ووسطی از ہر دو دست بہم رساند وسبابہ و ابہام را کشادہ دارد و این شش انگشت را بر تارک نہد و بالا کشد تا قفا برد و بعدہ ہر دو کف دست از طرف قفا بہر دو جانب نہد تا پیشانی آرد و سبابتین را در اذنین در آرد و ابہامین را از ہر دو طرفین ایشان بگرداند و مسح گوش بآب سر سنتست و در مسح سر گوید اَللّٰهُمَّ احْفَظْ شَعْرِیْ وَبَشَرِیْ مِنَ النَّارِ و در مسح گوش گوید اَللّٰهُمَّ لَا تُسْمِعْنِیْ غَلَیَانَ اَهْلِ النَّارِ فِی النَّارِ و باز ہمان شش انگشت مذکورہ را بآب جدید تر کند و متصل کردہ بر گردن نہد بہ پشت انگشتان و از سوی گردن مسح نگزارند کہ بدعتست زیرا کہ روافض میگویند کہ کلہ امام المسلمین امیر حسین رضی اللہ عنہ از جانبین قفا بریدہ اند پس مسح برین طریق نباید کرد و ایشان از طرف حلقوم مسح میکنند و تا موئی گردن میرسانند و نیت وضو و مسح گردن ہر دو مستحبست و در مسح گردن گوید اَللّٰهُمَّ اَعْتِقْ رَقَبَتِیْ وَرَقَبَةَ اٰبَائِیْ وَرَقَبَةَ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ مِنَ النَّارِ وَالسَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ و در مسح ریش و خلال ریش گوید اَللّٰهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنَا سَکَرَاتِ الْمَوْتِ و باید کہ اندام را نیز ترتیب بشوید کہ اگر در یک اندام مکث کند ترک سنت نباشد اما اگر یک بشوید و مکث بی مانع کند و بعد ازان دیگر بشوید مکروہ باشد و نیز ترتیب چنانکہ خدا تعالی خبر دادہ ست نگہدارد تا خلاف روافض باشد کہ ایشان اول پای میشویند و بعدہ دست بعدہ روی بعدہ استنجا میکنند زیرا کہ ایشان میگویند کہ چون اول استنجا بکنیم بعدہ دست را چگونہ بر روے بزنیم اما در فتاوی سراجی آوردہ ست اگر استنجا فراموش شود بعد از وضو باید کرد بلا اعادۃ وضو و بقصد نتوان کرد چون پای راست بشوید بگوید اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ اَقْدَامِیْ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیْهِ الْاَقْدَامُ و چون پای چپ بشوید بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ سَعْیِیْ سَعْیًا مَشْکُوْرًا وَوُضُوْئِیْ مَقْبُوْلًا وَتِجَارَتِیْ لَنْ تَبُوْرَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ الَّذِیْنَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ

مسئلہ در ترغیب الصلوۃ آوردہ ست کہ خلال انگشتان پای بخنصر دست چپ از جانب پاے راست از فرجہ کہ میان خنصر و بنصر ست از زیر ببالا کشد و کف دست را در زیر پاے دارد

ونیز در فرجۂ کہ میان سبابہ وابہام از پای چپ است آغاز کند ودر فرجۂ خنصر و بنصر چپ
ختم کند وآوردہ آند کہ امام اعظم رح از بالای پای بہ پایان خلال بکرد وچون مسئلہ دید کہ
پایان میتوان کرد بیست سالہ نماز را اعادہ کرد چہارگانی را چہارگانہ ودوگانی را دوگانہ اما
نماز شام را چہارگانی کرد وچون نقل در ہمہ صلوۃ سورہ بافاتحہ قرین کرد وآوردہ اند
کہ منصور حلاج در یک وضو خلال انگشتان را فراموش کردہ بود دران شب جمال جہان آرای
حضرت را در خواب دید کہ روے از وے گردانیدہ بود وگفت یا رسول اللہ چرا
گفت شمارا باید کہ سنت مارا ترک دہی یعنی نمیباید وشیخ معین الدین
سنجری چشتی قدس سرہ ترک کردہ بود او نیز ہمین خواب دید ومقدری آب از
بقیہ وضو باید آشامید کہ دران شفاست وبر آن آب این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اشْفِ
بِشِفَائِكَ وَدَاوِنِي بِدَوَائِكَ وَاعْصِمْنِي مِنَ الْاَمْرَاضِ وَالْاَوْجَاعِ بِرَحْمَتِكَ
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ونیز در ہر اندام بعد از دعا کلمۂ شہادت تکرار کند ودر شرح
اوراد سید علی ہمدانی آوردہ است ہر کہ در ہر اندام شستن اسم القادر تکرار کند
بجملہ اعداے ظاہری وباطنی ظفر یابد وچہار آب استادہ خوردن افضل
آب وضو کہ باقی ماند وآب زمزم وآب پس خوردہ علماء وصلحا وآب کہ
سقاؤ در بازار میگرداند وبعد از وضو روے سوے آسمان کند وبگوید
اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُكَ وَرَسُوْلُكَ ونیز بسوے آسمان نظر کند وہمین دعا کند حق سبحانہ وتعالیٰ
بنظر رحمت بروے نگرد ودر اذان وضو سلام وکلام منع است تا اگر یکی کسے را
وضو یا در نماز ویا در وقت خواندن امام خطبہ سلام داد بر ایشان جواب لازم نہ
گویندہ سلام آثم باشد ودل را چنین حاضر دارد کہ روزے امام محمد غزالی در
نشستہ بود ودر وقت پاے شستن کفش خود را دید کہ کہنہ است در خاطر
کہ بردم در بازار وکفش بخرم درین میان امام محمد غزالی رحمہ اللہ دید کہ ابدال
وارستہ ودیوانہ کہ خبر دار بود یعنی افعال ذمیمۂ او بافعال حمیدہ مبدل شدہ

اے خدا شفا دہ مرا بشفای تو ودرمان کن مارا بدارو تو ونگاہ دار مارا از امراض ودردہا بسبب رحمت تو اے رحم کنندہ تر از ہمہ رحم کنندگان ۱۲

فضل سرزدہ خوردن [illegible]

بود آمد و سلام داد امام چون از وضو فارغ شد گفت دیوانه چرا سلام کردی ندانستی که در اوان وضو سلام بے ادبی است گفت شما را در وضو ندیدم بلکه در بازار دیدم **و در یقینیکامل است** که اگر درمیان وضو سخن کرد و یا نشسته خواب کرد بغیر تکیه وضو نشکند اما اعاده وضو افضل است زیرا که نتیجه وضو که ثواب است طهارت باطن آنرا نیابد که پیغمبر فرموده است اَسْبَاغُ الْوُضُوْءِ یُحْرِقُ الذُّنُوْبَ کَمَا یُحْرِقُ النَّارُ الْحَشِیْشَ و بعد از وضو سه کرت سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بخواند که مهتر عزرائیل را بحکم نه بیند و خداوند تبارک و تعالے بلطف خویش جان او قبض کند **و در شرح ابو اللیث** سمرقندی آورده است پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم هر که بعد از وضو سه کرت سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بخواند ثواب ابراهیم خلیل الله و موسے کلیم الله و عیسی روح الله و محمد رسول الله یابد اصحاب گفتند یا رسول الله چنانکه مراتب این پیغمبران است تمام یابد با تمثال گفت به تمام یابد و ده کرت سورهٔ اخلاص بعد از وضو بخواند آمرزیده شود و هر حاجتی که داشته باشد بر آید و سه کرت اِنَّا اَعْطَیْنَاکَ و سه کرت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ عِتْرَتِهٖ بِعَدَدِ کُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّکَ و اگر ده کرت این درود بگوید افضل باشد و آیة الکرسی و اٰمَنَ الرَّسُوْلُ و سورهٔ اِذَا زُلْزِلَتِ و اَلَمْ تَرَ کَیْفَ و لِاِیْلٰفِ یکان بار خواند که درد کمر او هرگز نباشد **و در خبر است** هر که بعد از هر وضو سه کرت گوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مَحْبُوْبًا فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ بَلِّغْنِیْ عُمْرِیْ اِلٰی مِائَةٍ وَّ عِشْرِیْنَ سَنَةً مِنْ غَیْرِ عَاهَةٍ وَّ هَرَمٍ عمر او صد و بیست ساله شود و نیز اگر پنج بار بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مَحْبُوْبًا مَقْبُوْلًا فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ بَلِّغْنِیْ وَ بَشِّرْنِیْ عُمْرِیْ اِلٰی مِائَةٍ وَّ سِتِّیْنَ سَنَةً وَّ اجْعَلْنِیْ مَحْبُوْبًا مَقْبُوْلًا فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ مَلٰٓئِکَةِ الْمُقَرَّبِیْنَ وَ الرُّوْحَانِیِّیْنَ وَ بَلِّغْنِیْ وَ بَشِّرْنِیْ عُمْرِیْ اِلٰی مِائَةٍ وَّ سِتِّیْنَ سَنَةً وَّ اجْعَلْنِیْ مَحْبُوْبًا وَّ مَقْبُوْلًا فِیْ قُلُوْبِ الْاَنْبِیَآءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ وَ بَلِّغْنِیْ وَ بَشِّرْنِیْ عُمْرِیْ اِلَی الْمِائَةِ وَ سِتِّیْنَ سَنَةً مِّنْ غَیْرِ عَاهَةٍ وَّ هَرَمٍ خداوند تبارک و تعالے عمر او صد و شصت ساله گرداند بعده متصل دوگانه بگذارد و شانه را اول بابروے راست راند و باز بابروے چپ راند و این دعا بخواند

برسان عمر او بر ده ده
ای برسانیدن عمر ما تا بصد
و شصت سال و بگردان
مرا دوست قبول کرده شده
در دلهاے انبیا و رسولان
و برسان مرا و بشارت ده
۷/ تا بصد و شصت سال
خالے از بلا و پیرے ۱۲

اَللّٰهُمَّ زَيِّنَّا بِزِينَةِ الرِّجَالِ در رست گوید ودر چپ گوید اَللّٰهُمَّ زَيِّنِ الرِّجَالَ
بِاللِّحْيَةِ وَالنِّسَاءَ بِذَوَائِبِهَا واز جانب رست از طرف بالا وریش شانه دارد و
بهتر اینست که نشسته باشد وبگوید اَللّٰهُمَّ سَرِّحْ لِحْيَتِي وَفَرِّجْنِي مِنَ الْهُمُومِ
وَالْغُمُومِ واز جانب چپ از فرود به بالا یعنی زیر زنخ بسوی خد کشد وسورهٔ
اَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ نیز بخواند بعده هر دو جانبین از فرود وبالاے هر طور که بخواهد شانه
کند وسورهٔ والضحی والم نشرح یکبار وانا اعطینا سه بار بخواند ونیز سه کرت
بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُومٍ لَكَ ودر خمس الاوقات
وهرگاه که وضو سازد شانه کند که در شرح ابو المکارم آورده است که
حضرت رسالت پناه شانه از استخوان سلحواة در دست داشت وبعد از نماز شام
استاده بود وریش را شانه میکرد وگفت اینرا چیزی خوبی هست وبعد از نماز خفتن اگر
وضو جدید کند فبها والا نه شانه را تر کند وریش را شانه کند ثواب بیحد ست ومغفور
گردد ونیز شاید که شانه منکسر نباشد که درویشی آرد وبعد از وضو آفتابه پر کند
برای وضوء دیگر که مستحبست وسر او بپوشد ودر اجتناب الفقر حدیث
نبوی مذکورست که هر آوندی وهر مشکے که سر ودهن او پوشیده وبسته نباشد
شیطان لعاب دهن خود در آن اندازد وهر آفت ودرد که بانکس میرسد سبب آن
لعاب شیطانست ونیز آفتابه شکسته نباشد که درویشی آرد وآفتابه را خاصه برای
خود کردن بدعتست بدان ای عزیز که وضوء ظاهری صلاح مؤمنست لقوله
علیه السلام اَلْوُضُوْءُ صَلَاحُ الْمُؤْمِنِ وسالک را باید که بغیر سلاح نباشد ازینکه وی
همیشه با نفس خود وشیطان محاربه دارد ودر سلسلهٔ چشتیان هر مرید را
مقدم از همه نصائح بدوام وضو فرمایند حتی که اگر از خواب بیدار شود بچیزے
پاک از جنس زمین چون سنگ وکلوخ وسبو وغیر ذلک تیمم بزند وحضرت
شیخ المشایخ والاولیا فرد زمانه سید علی ترمذی که مرشد این فقیر
بود قدس الله سره را خاصیت این بود که هرگاه تعلیم علم تصوف ذاکمش می شد فی الحال

وضوی جدید میکرد و میگفت کہ اَلْوُضُوْءُ عَلَی الْوُضُوْءِ کَالنُّوْرِ عَلَی النُّوْرِ و آن
مشکلات را حل میکرد از برکت وضو و چون کسی در دوام وضو باشد باطنش
همیشہ بحق مشغول و حاضر باشد و در نظر آسمانیان همچون ستارہ روشن مینماید
چنانکہ اہل زمین آرزوی ستارگان دارند ایشان نیز آرزوی آنکس دارند پس وضوء
باطنی گویا کہ نتیجۂ وضوءِ ظاہر ست بدانکہ در اجتناب الفقر آوردہ است کہ بعد از
وضو روی را بدامن و آستین پاک نکند کہ درویشی ہر دو جہانست باید کہ دستارچہ
را با خود نگہدارد تا بدان روی پاک کند در خبر ست کہ فردای روز قیامت
اگر بدی کسی بمانند کوہہا باشد دستارچہ را بطرف نیکی بنہد آن پلۂ بدی ہمہ بالا
شود و باید کہ بدستارچہ غیر روی را پاک نکند کہ محبت میان ایشان منقطع شود
حتی کہ اگر بحلال خود مجامعت کند ہر یک بہ لتہ جداگانہ اندام خود را پاک سازند والاّ
عداوت میان ایشان میخیزد و شرّ مے افتد و چون وضوی ظاہری را بجا آوردی
باید کہ باطن را از غش و کدورات دنیاوی و از عقد و عجب و کینۂ خلق و از ہر چہ
ماسوی اللہ است پاک دارد چنانکہ شیخ شبلی گفتہ است ہر گاہ کہ میل دنیاوی
بخاطر رسد وضوء جدید لازم میشود و اگر میل عقبے بخاطر رسد غسل جدید لازم
میشود پس ہر دو را بجا مے آرم و غسل ازینجہت لازم مے آید کہ در
عقبے خطر شش چیز ست چنانکہ در بنی اسرائیل پنجسال باران
نبارید حتے کہ برگ درختان و بیخ گیاہ را بمواشی میدادند و ہر روز مہتر
موسے علیہ الصلوۃ والسلام را باستسقا بیرون مے بردند روزے
بخدای خود مناجات کرد کہ خداوندا مرا فضیحت کردی زیرا کہ مدت پنج سالست
کہ دعا میکنم بدرگاہ تو مستجاب نمیشود بے واسطہ ندا شنید کہ تو در میان
خلق مے باشی کہ خوردن و پوشیدن ایشان ہمہ ناموجہات ست در
بیابان برو و مردے سیاہ باشد سر و پای برہنہ و ژندہ پوش و موی
سر او تافتہ باشد و نام او برقست او را بگو کہ دعا کند مستجاب شود

ف طہارت بالائے طہارت مانند نور ست بالا نور ۱۲

ف پاک کردن رو بعد وضو بدامن و آستین درویشی ہر دو جہان ست ۱۲

ف اشتراک در رومال موجب عداوت ست ۱۲

چون مهتر موسے علیه السلام در بیابان رفت آدمی موصوف را یافت و نامش را
پرسید گفت نام من برق است گفت طلب باران کن که حکم است همدران جا
استاده شد و گفت بطریق ناز که باد از حکم شما بیرون رفت که ابر را پراگنده میکند
و یا خزانهٔ رحمت تو خالی شد و یا گناهگاران را درین جهان عذاب نتوانی کرد که درین
جهان هیکنی چون همه بر جاست زود باش باران بکن همدران ساعت چنان
باران باریدن گرفت که بلندی و پستی همه را هموار کرد و بفرمان خدا ے
در یک روز گیاهها تا ساق آمدند مهتر موسے علیه السلام گفت خداوندا شمارا
چه خاصه بندگانند فرمان شد که خاص نیستند اگرچه دوازده سال در بیابان رفته
و از خلق علاقه بریده و بمن پیوسته است امّا در باطن کدورت و چرک دارد که
لائق خواصی من نیست که روزے در گرما سخت خرقه را باز کرد و شمال را بر سینهٔ خود گرفت
زیرا که در سینه که خیمهٔ محبّت من زده باشد از غیر و نفع دنیا خبر نباشد پس وضو
باطن بسبب این سکینه پیغمبر گفته است که اَلْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ و نیز فرموده است که حسد
و کینه و ریا عمل ظاهری را چون آتش گیاه خشک را میسوزاند در خبر است که
ذلّت آدم از نفس و شهوت بود آمرزیده شد و لغزش ملعون از کبر و حسد
بود آمرزیده نشد پس چون عمل را به نیت بسته اند بغیر نیت عمل را قبول نفرموده اند
لِقَوْلِهٖ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللّٰهَ یَنْظُرُ اِلٰی نِیَّاتِکُمْ وَلَا یَنْظُرُ اَعْمَالِکُمْ که نسا عمل باشد
که خاصّةً للّٰه نباشد الا بریا و نمایش خلق پس عمل با ریا بمذهب امام اعظم رح کفر است
که اَلرِّیَاءُ مِنَ الْکُفْرِ و عمل او عند الناس عمل بنماید و عند الله باطل پس هر نیت
که غیر الله است فاسد کنندهٔ وضوء او شد ای عزیز چون وضوء باطنی را دانستی
و میدانی باید که حکایتے چند از اولیاء الله نیز بشنو که در خبر است که اَلْاَوْلِیَاءُ
جُنُوْدُ اللّٰهِ و نیز فرموده است که عِنْدَ تَذْکِرَةِ الْاَوْلِیَاءِ نُزُوْلُ الرَّحْمَةِ و در نوشتن این
حکایتها غرض آنست که فرزند فقیر التماس آن دارد که احوال و اقوال اولیاء الله
را قریب هر عمل بتوان آورد تا مگر از فضیلت و رتبت ایشان اثر بر دل

او

۱۰۲

توبه علما حب نیستها است اگر نیت کار نیک بکند اجر نیکی یابد و اگر نیت کار بد بکند اجر بدے یابد ۱۲ می نگرد بر نیتهای شمایان ۱۲ و نمیگرد با عمال شمایان ۱۲ ریا بعض کفر است اولیا لشکرهاے خدا تعالی است ۱۲ وقت یاد کردن اولیاء الله می باشد

نزول سمت درون حیث خدا

اوشود چنانکه در تذکرة الاولیا است هر که در هر روز دو حکایت از اقوال و احوال
اولیاء الله مذکور سازد بی شک و بی شبه بمراتب ولایت برسد و ولی ایشان گردد
که من احب شیئا اکثر ذکره منقول است که در پیش بی بی رابعه بصری کسی نشسته
بود و بسیار بسیار دنیا را بد میگفت و ذلیل میدانست بی بی گفت ای شیخ چرا این قدر
دنیا را دوست میداری کسی گفت که بی بی او دشنام میدهد بی بی گفت که ازین
حدیث خبر نداری که من احب شیئا اکثر ذکره پس کثرت ذکر گویا که کثرت دوستی
است و بی بی رابعه عدویه از نیها میگفتند که بغیر الله دشمنی داشت روزی
او را پرسیدند که خدای را دوست میداری گفت آری پس گفتند
که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدوستی او مستغرق است
که از دشمنی کسی خبر ندارم پس کم اتفاقی بچیزی دشمنی باشد و نیز
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که بدو میگفت ای رابعه
مرا دوست میداری بی بی گفت هر آن دل که در دوستی شما نیست ترقیه باد امادلم
چنان دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد در روزی از روی مکاشفه
بهشت را دید خوشحال شد هاتفی برو آواز داد که ای رابعه نگفته بودی که بغیر
شما هر دو سرای راضی نشوم و بدیدن بهشت دل شاد شدی رابعه را از هیبت
تب لرزه در وجود آمد روزی امام حسن بصری رض پیش او رفت دید که هارون
رشید خلیفه چهار هزار دینار آورده بود و پیش در او استاده بود و او را
رخصت نمیداد چون امام را دید منت کرد و تضرع نمود که مگر بگفته شما فتوح را قبول
کند چون امام در صومعه در آمد گفت خلیفه از مال تصدق آورده پیش
در استاده است اگر قبول شود بی بی گفت بمن درکار نیست باید که تصرف
فقرا کند که مرا روزی بمشاهده بهشت دل شاد شده بود خطاب عتاب
بر سرم آمد این پنج ماه است که از آن هیبت افتاده ام و گفته اند که هم از آن
هیبت بتپ لرزه رسید روزی بی بی گفت که خداوندا هر چه نصیب من است از دین

دنیا کافرا نزا بده وهر چه از آن بهشتست مر مؤمنان را بده مرا درین دنیا درد ده ودر
آن دیدار تقلست که سلطان العارفین ابراهیم ادهم قدس سره چارده
سال در راه کعبه میرفت بهر قدم رکعتین میکرد تا بمکة الله رسید وبی بی رابعه در
آخر قافله بود چون سلطان ابراهیم رسید مکه را بر جا نیافت متحیر شد از بالا هاتفی
آواز کرد که در آخر قافله مستوره ایست که مکه بزیارت او رفته ست چون مکه
پیش بی بی رسید پشت داد وگفت مرا صاحب خانه میباید چون برگشته بخانه
رسید در خاطرش آمد که حرمت مکة الله بر من فرض بود نکردم وعده کرد که به پهلوی روم
پا بر زمین دراز میکشید وباز مے استاد ودو رکعت نماز میکرد همچنان محنت کشیده
بمدت هفت سال از بصره بمکه رسید چون بر عرفات برآمد گفت خداوندا عشقم تمام
کن هاتفی ندا کرد که عشق خشکسالی ست که هیچ گیاهی در و نروید چون بطرف
آسمان نگاه کرد دریاهاے خون دید گفت خداوندا اینچه دریاهاست ندا آمد که این خون
عاشقان منست که خون ریخته رفته اند گفت ادنے ترین مقام ایشان بمن بنما
درآن زمان بد وحیض رسید ندا آمد که کمترین منزل در راه عشق اینست که
مدت هفت سال از براے دوستئ من بزیارت گلرخے آید وزیارت آن
گلرخ روزیش نگردانم واو محنت خود را درمیان نه آرد که من چیزے کرده ام
گریان شده بازگشت وگفت ای واے بر بے نصیبئ من چون کعبه بمن آمد
قبول نه کردم وچون من آمدم لائقش نشدم واز کرامت او گفته اند که شبے
مشائخان کبار در صومعه او جمع شده بودند وچراغ نبود بانگشت خنصر خود
فف زد آتش درو افروخت وبمانند چراغ درگرفته بود آورده اند که روزے
بمکه میرفت کسی گفت بی بی پشت مرکب شما زخمیست توشه چگونه خواهد برد
گفت ببین چون آن شخص تفحص کرد فردا دید که آن بار برابر پشت آن مرکب
بهوا میرفت آورده اند که همدرآن سفر از غائت بیطاقتی مرکب
لغزان شده بافتاد هیچکس حاجت نکرد وے نیز همراه مرکب در

بیابان ماند چون قافله بمکه رسید او را در مکه یافتند با مرکبش بهم گفتندش ترا چه
کس آورد گفت کسی که مرکب غلطانده بود و روزی ده درویش بزیارت در صومعهٔ
او رفتند پیش او دو نان جوی بود در پیش آورد ناگاه سائلی بر در رسید و یا الله کرد
از پیش ایشان گرفت بسایل داد ایشان متحیر شدند و دم نمی کشیدند که کنیزکے
از در درآمد طبق پر نعمت در دست داشت و پیش بی بی آورد بی بی چون سرپوش
برداشت و دید که در و نان و حلواست آن نانها را بشمرد که هژده نان نسبت
برگستانده بر کنیزک داد چون آن کنیزک در خانه رسید بی بی اش پرسید
چرا گفت رابعهٔ گوید که غلط کردهٔ گفت چرا گفت که چند نان است گفت هژده
نان است گفت دو نان دیگر بیز و ببر که من بیست نان نذر کرده ام چون
بیست نان برد کنیزک معذرت کرد که من غلط کرده بودم دو نان مانده بود
پیش هر یک درویش دو نان و مقدارے حلوا نهاد بعد از فراغ طعام
گفتندش که چرا در اول مرتبه این نان باز فرستادی گفت مرا نذر بیست
نان نذر کرده بود گفتند از کجا دانستی گفت چون شما ده کس بودید و دو
نان بخدائی خود سودا کردم که یکے را بده درین جهان وعده کرده است و
هفتصد در آنجهان پس ده نان مراد رینجهان دست بدست بداد تا
بمهمانان بدهیم که مهمان گرسنه نروند چون کنیزک هژده نان آورد
دانستم که وعدهٔ حق دروغ نیست اما کنیزک غلط کرده باشد برگشته
دادم کما قال الله تعالی مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهٗ عَشْرُ اَمْثَالِهَا
آورده اند که امام حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی پیش او
رفتند بی بی گفت که چیزے از عشق بگوئید ایشان گفتند که شما را سخن
ما خوش نمی آید خود بگوئید گفت بارے چیزی گوئید امام گفت لَمْ یَصْدِقْ
فِیْ دَعْوَاهُ مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلٰی ضَرْبِ مَوْلَاهُ گفت از سخن شما بوئی منی
می آید مالک گفت لَمْ یَصْدِقْ فِیْ دَعْوَاهُ مَنْ لَمْ یَشْکُرْ عَلٰی ضَرْبِ مَوْلَاهُ

گفت شما در کوچه دیگر رفته اید شقیق گفت لَمْ یَصْدُقْ فِی دَعْوَاهُ مَنْ لَمْ یَتَلَذَّذْ
عَلٰی ضَرْبِ مَوْلَاهُ گفت شما نیز طریقه او نیافته اید گفتندش که یا لی لی شما عنایت
فرمائید گفت لَمْ یَصْدُقْ فِی دَعْوَاهُمْ مَنْ لَمْ یَنْسَ اَلَمَ الضَّرْبِ فِی مُشَاهَدَةِ مَوْلَاهُمْ وگفت
که بتصدیق قول من کلام الٰہی ناطق است و آن آنست که چون زنان مصر در پیش زلیخا
رفتند و ملامت کردندش زلیخا بدست هر یکی یک ترنج و کارد داد و گفت وقتی که
بشما امر کنم بخورید و یوسف را فرمود تا جامه خوب پوشیده و آراسته برآید چون یوسف
برآمد گفت بخورید هر یکی چون روی یوسف دیدند کاردها از ترنج غلط کرده بدست
سیزدند و میگفتند کما قال الله تعالٰی فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
وَقُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَرًا إِنْ هٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ پس
چون بمشاهده مخلوق زنان مصر از الم دست خبر نبودند کسے که بر عشق خالق عاشق باشد
او چگونه از خود خبر داشته باشد آورده اند که خون حیض نیز از ایشان پیدا شد
پس غرق خون شدند و بیہوش افتادند پس در مشاهده خالق چگونه کسے از خود
خبر داشته باشد نقلست که وقتے در مصر باران نمیشد و همه اهل آن
ولایت پیش ذو النون رفتند گفتند یا شیخ طلب باران کن شیخ بیست
روز از مصر بیرون رفت چون برگشته آمد دید که باران شده و مرغزارها
سبز شده و هر کس معمور شده مردمان پیش او رفتند و گفتند که ما از شما طلب باران
کرده بودیم شما کجا رفته بودید شیخ گفت در حدیث خوانده ام که اکثر اوقات باران بسبب
بدکاران گرفته میشود پس از خود بدکارتر در میان مردمان کسے را ندیدم بیرون رفتم
و بر شما باران بارید ای عزیز سخن از وضو بود اما کلام اولیاء الله در خاطر
بسیار بسیار دلکش بود انداختیم پس وضوی باطن پاک داشتن دل و نیت
است و دل را از هفت چیز که آنرا شش نقش گویند پاک توان کرد که طهارت باطنی
است اول از حرص که قناعت در وزاید دوم هوا که خوف و رجا در وزاید سوم کینه که حلم
در وزاید چهارم حسد که شفقت خلق در وزاید پنجم کبر که تواضع در وزاید ششم ایذا یعنی آزار

١٠٦

کردن کہ کم آزاری درونزاید وکم آزار را عارف گویند و عارف کسی است کہ خودرا
از ہمہ کس فروتر داند ہفتم کذب یعنی دروغ گفتن کہ راستی درونزاید چون این ہفت
نامرضیات را دور کردی و ہفت مرضیات را در وجا دادی پس دل تو پر نور
گردد و مرا یاد حق را مہیا شود و کدورت ماسوی اللہ را بسوزاند و حق را بحق مشاہدہ
کند او درمیان نہ اما وضوے فرض از برائے پنج وقت نماز و براے نماز جنازہ
وتلاوت قرآن اگر از روے مصحف میخواند و براے سجدۂ تلاوت
لِقَولِهٖ عَلَيهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ مَنْ سَجَدَ بِغَيْرِ الْوُضُوْءِ فَقَدْ كَفَرَ وضوے
مستحب چون تلاوت قرآن بے مصحف و براے زیارت مشائخان و خوردن طعام
کہ گفتہ اند چون از استراحت خانہ بیرون آید باید کہ تا وضو نکند بغیر وضو
و تیمم بطرف آفتاب و ماہتاب و ستارگان ننگرد و ایضاً بروے مادر
و پدر و پیر و استاذ ننگرد و چیزے کہ از نام خدا و آیت کلام اللہ کہ در وقت
خلا از خود دور کردہ بود بدست نگیرد بے غلاف تا وضو نکند و یا تیمم نزند کہ وضو براے
مس مصحف فرض است و در مسواک نیز مبالغہ کردن مستحب است چنانکہ بی بی
عائشہ صدیقہ رضؓ روایت کردہ است کہ حضرت رسالت پناہ در ہر شب یازدہ کرت
مسواک زدے و چندان مبالغہ کردی کہ بدندان مبارک او می ترسیدم گفتم مبالغہ براے
چیست گفت یا عائشہ در مسواک بیست خصلت محمودہ است یکی از آن کہ این است
کہ بیخ دندان محکم میشود و چرک دندان ببرد و بد بوی دندان ببرد و دندان سفید
کند و روشنائی چشم را پیدا کند و بلغم را کم کند و بر دشمنان دینی و دنیاوی ظفر یابد
و از خواب نشستہ و از براے خواب و از خندہ قہقہہ کہ بیرون نماز باشد و بعد از
غیبت و شعر کہ در و ذکر زلف و خال باشد و از جملہ سخنان لایعنی وضو کردن نیز
مستحب است بدانکہ ناقص وضوی ظاہری نیز ہر دہ چیز است و مجموع او درین حرف نیست
بغمومس کنجرذق حمیبدخق عبارت از ب بول است پس در وقت
حاجت بول را آہستہ رہا کند تا رشحہ بدو نرسد و نیز بول را در سوراخ موش و غیرہ

ف ذکر خواص مسواک کہ بیست اند

ف ذکر نواقض وضو کہ شمردہ ۱۵ ند

تحقیق آن است کہ بغیر از طہارت ... سجدہ کردن کفر است ...

ذلک نکند که اگر مار یا کژدم بیرون آید زحمت رساند والا نه که دیو و پری اکثر ایشان
در سوراخ و شگاف میباشند اگر با بول تر شوند مضرت بد و رسانند و بعد از
فراغ ذکر خود را انداو تا احلیل بدوشد و پائی چپ را بر راست و راست را بر چپ نهد
و به پیچد خود را و همچون عوام الناس روی بخلق دست در ایزار ندارد و از زنان در
آنحال دور تر باشد که مکروهست و مکروه ترین مکروهست که کسی دست در ایزار دارد
و با کسی سخن کند و عبارت از غ غائط ست و عبارت از میم منی ست و
منی وقتی شکننده مر وضو ست که بشهوت بناشد چنانکه از گرسنگی و زحمت
و بعضی گفته اند که منی هرگز بغیر شهوت بناشد مگر وقتیکه او را بزور گرفته
باشند و پشتارهٔ بار گران بر سر او باشد و کسی از عقب بچوب زند و از آن هیبت
منی آید آن بی شهوت باشد اما اصح قول اولست و عبارت از واو ودیست
و ودی چیز سفید ست که بعد از خروج بول بر آید و صورت این مسئله
وقتی ظاهر شود که کسی را سلس بول باشد زیرا که او معذور ست و طهارت
معذور بخروج وقت ناقض میشود پس هرگاه که قبل از خروج وقت دران بول و
ودی ظاهر شود ناقض طهارت او باشد و طهارت او بدخول وقت ناقض نشود
چنانکه پیش از ظهر وضو ساخت و ظهر داخل شد وضوء او نشکند و عبارت
از میم دوم مذی ست و آن آب سیاهست که در وقت ملاعبت بزن و بنظر
نیز فرود می آید و عبارت از س سنگریزه که مردانرا از راه بول می آید
و برابر سنگریزه زنان را استحاضه است و عبارت از ک کرم ست که از
پس افتد تا اگر از راه بول افتد ناقض وضو نباشد و عبارت از ب باد که از
دبر باشد اما اگر از قبل باشد ناقض وضو نباشد مگر گنده بوئی باشد و یا دو
راه زن یک شده باشد و عبارت از خ خواب بدانکه خواب بهر حال شکنندهٔ
وضو نیست اما اگر تکیه زده باشد بیک سرین و یا خفته باشد اندک و
بسیار شکنندهٔ وضو میباشد زیرا که توهم باد رفتن باشد و الا نه مجرد

خواب شکننده نیست تا اگر زانو وسرین بزمین محکم داشته باشد وافتاد از غلبهٔ
خواب پس بیدار شد درین راه پیش از انکه پهلوی او بزمین نرسیده باشد نمیشکند
واگر بعد از افتادن بزمین بیدار شود میشکند وعبارت از ر ریم ست که
بطبع وقوت خود بیرون آید واز سر جراحت بسوی اندامیکه پاک کرده میشود
در وضوء یا در غسل بگذرد واگر بر سر جراحت استاده باشد و بجامه و یا بدست بر داشته
شود وضو نشکند ونیز اگر دانه پخته باشد وبران انگشت نهد وریم بیرون آید اگر
مادام که انگشت برو نهاده است بیرون می آید ووقتیکه انگشت باز دارد بیرون
نمی آید پس برینطریق هر چند برآید شکننده وضو نباشد و در زمانے که
این فقیر در قدمبوسی حضرت مرشد محقق پیر دستگیر شیخ المشائخ والاولیا
معدن الاسرار مفضل الاخیار سیادت پناه میر سید علی ترمذی بود روزے بر
جوئبارے رسیدیم حضرت شیخ وضوء جدید نمود وجود متوجه نماز شدیم بپائش
دانه بود واو را بزور شپلیدیم ریم برآمد از فقیر پرسید چگونه است گفتم وضو
برجاست گفت اگر وضو جدید کنم گفتم مخیرید حضرت شیخ تا شط نهر رفت باز
برگشت که مبادا خلاف شریعت کرده باشم باز بطرف آب رفت وهکذا چند
کرت تا آب میرفت باز می آمد آخر گفت دو رکعت تحیت وضو نکنم تا از بدعت
دور باشم زیرا که آورده اند هر که وضو کند وتحیت وضو نگذارد باز وضو را جدید
کند بدعتست بعده گفت که پیغمبر فرموده است اَلْوُضُوْءُ عَلَی الْوُضُوْءِ کَالنُّوْرِ
عَلَی النُّوْرِ پس نور بر نور زیادت کند وعبارت از ز زرداب ست وحکم او
چون حکم ریمست اما اگر چشم کسے پخته باشد واز وآب زرد میرود نیز ناقض باشد
واین اکثر وقوعها ست وَالنَّاسُ عَنْهَا غَافِلُوْنَ وعبارت از ق قی پر دهن باشد
اگرچه آب تلخ یا طعام باشد واما اگر خون بسته باشد نیز حکم قی پر دهن باشد واگر خون
باریک باب دهن غالب نه آید نشکند واگر خون بر آب غالب بود وضو بشکند
واگر برابر ست از برائے احتیاط وضو میتوان کرد واگر خون در

چشم آمد و بیرون نه برآمد وضو نشکند زیرا که اندرون چشم را در غسل و وضو شستن
فرض نیست و اگر در سر چوب خلال دندان خون ظاهر شود و دیگر پیدا نشود وضو
نشکند آورده اند که چهار اولیاء الله در مجالسی باهم نشسته بودند شنیدند
که حاجبان هارون رشید میگردند و میگویند که یکی ازین اولیاء الله را قاضی
میسازیم چون چنان شنیدند ایشان هر چهار در میان خود مشورت کردند که ما
هر یک بیک حال شویم یکی دیوانه شد و دیوانگی در پیش گرفت و یکی خود را مرده ساخت
و یکی گریخت امام اعظم رح هنوز بر جایی بود که ایشان رسیدند آن مرده را برداشتند دیدند که
مرده افتاده است باز ماندند و امام اعظم رح و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه
گفت که مرده را ببرید و دفن کنید و دیوانه را پرسید که بیا قضا را قبول کن دیوانه گفت
پادشاه همه شتران شما کجا رفته اند و علی هذا پادشاه یکی میگفت دیوانه دگر میگفت
او را نیز ماندند و امام المسلمین را گفتند که قضا را قبول کن حضرت امام گفت که خواین
شما مرا قبول نخواهند کرد زیرا که من بنده زاده ام در دل گفت که بندهٔ خدایم ایشان
گفتند که بهر حال مقبول داریم باز امام المسلمین گفت که دروغ گفتم من بنده زاده نه ام
بلکه نسب ثابت ام و دروغ گوی را قضا نشاید پادشاه او را پنج دره زد و گفت که
بعد ازین هیچ مسئله شرعیه نگیند روزی دختر امام خلال دندان میکرد و در سر چوب خون
آمد گفت یا بابا وضوی من شکست یا نه گفت مرا پادشاه منع کرده است از راه خود پرسی
این سخن بگوش پادشاه رسانیدند بر پادشاه بغایتی دشوار آمد و گفت یا امام المسلمین
اگر شما شرع را بیان نکنید شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم خراب خواهد شد
امام گفت امر شما فرض بود بجا آوردم و حالا چون امر کردید آن شکننده وضو
نبود اگر در عقب او خون دیگر پیدا شد او را پرسید که چرا قضا را قبول نکردی
گفت در روایتی خوانده ام که فردای قیامت سه علم نصب شوند یکی از
شیطان دویم از پادشاه عادل سویم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
پس قاضی راشی و بی علم و حکم کننده به ریا زیر علم شیطان باشد

و قاضی که بحکم کتاب و سنت و کتب فقه حکم کرده باشد در زیر علم بادشاه عادل باشند
و آن عالم که با عمل است و قضا نمیکند در زیر علم حضرت رسالت پناه باشند
پس من احتراز از علم شیطان و علم بادشاه کردم و علم حضرت اختیار کردم و
پرسیدندش که امام شما را چنان حالت دیدیم که گویا زخم دُره بشما نمیرسید هیچ بطرف دُره
نگاه نمیکرد دید گفت مادرے داشتم در دلم آمد که مبادا از حالم خبر شود و ناشکری کند
و کلمه کفر از وجود او صادر شود پس بغم او بودم و از ان دُره خبر نشدم و امام هم
از زخم آن دُره وفات یافت ملایم این سخن آنکه آورده اند که بزرگوارے را
حجاج بن یوسف حکم کرد که پیش شیران انداختندش و شیروان هر چند شیر را
در خشم و غضب مے آورد شیر بغیر از بو کردن او را او گزند آسیب نمیرساند حجاج متحیر شد
و او را بخواند و بعد از ان پرسیدند که شما بطرف شیران نگاه هم نکردید چرا گفت در خاطرم
آمد که لعاب شیران بجسدم میرسد پلید است یا نے و علما درین مسئله چه خواهند فرمود درین
اندیشه رفتم و از خود خبر نداشتم و آنکه خود را دیوانه کرده بود همیشه بر نے سوار میگشت
گفته اند که یکی از جوانان وعده کرده بود که تا هفتاد و یک کس را نپرسم زن نکنم
آنجوان هفتاد کس را پرسیده بود وعده کرد که یکی مانده است هر که فردا ازین
دروازه در آید از آنکس خواهم پرسید پس فردا کسے که از دروازه در آمد گویند که
آن دیوانه بود بر نے سوار آمد جوان هم گفت که ازین دیوانه چه پرسم باز گفت که وعده
کرده ام پرسیدش که اے دیوانه زن چگونه باید کرد گفت باش تا اسپ را بربندم بعد
از ان گفت مرأة لك ومرأة عليك ومرأة لا لك ولا عليك باز بر آن نے سوار شد و
گریخت این کس در عقبش رفت و گفت نزدیک من بیا که اسپ ترا بلکد زند باز جوان
گفت که بیان کنید که چگونه اند دیوانه گفت آنکه مر ترا است بکر است که شوهر دیگر
ندیده باشد و آنکه بر تو است و هم از دیگری آن زن بیوه است که از شوهر اول فرزند دارد که
اگر خوشدل باشد از تو و الا نه اول را در خاطر آرد و آنکه نه از تو و نه از غیر آن زن بیوه و
عقیمه است و آن جوان دانست که سخنش دانشمندانه و خود دش دیوانه است این چگونه باشد

باز در عقبش رفت و گفت که احوال خود باز گو گفت که من فلان کسی بودم که از ترس خدا قضا را قبول نکردم و از ترس بادشاه خود را دیوانه و چنان ساختم و عبارت از م سوئم مباشرت فاحشه چون مرد و زن هر دو بهم اندام را مساس کنند بلا اظهار تری و بے دخول نیز ناقض وضو باشد و عبارت از م چهارم مستی چون شراب و بنگ و بوزه بخورد و حد مستی آنست که در رفتار او جنبش پیدا شود و درین زمانه فتوے برین نیز داده اند که طلاق بحی واقعست و عبارت از ب دوم بیهوشے چنانکه از خود خبر نباشد و اگر کسی رگ گردن کسی را بگیرد و بیهوش شود نیز ناقض وضو باشد و یا جنبی باشد و بیهوش شود و یا در حالت درویشانه باشد و بیهوش شود نیز ناقض وضو باشد و عبارت از د دیوانگی و عبارت از خ دوئم خون و بیان او در بیان سے گفته شده است و عبارت از ق دوم قهقهه خنده در نماز یکه ذات الرکوع والسجود باشد پس اگر در نماز جنازه بخندد تباه نشود وضوی او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو نشکند زیرا که خنده گناهست و کودک تا عاقل و بالغ نباشد گناه او بر و نوشته نمیشود و در عمدة الاخبار آورده است که چهار خنده تباه کنندهٔ وضو نیست یکی از کودک دوم در نماز جنازه سوئم اگر در نماز خواب برد و خنده کرد چهارم هر آن وضو که در جنب غسل حاصل باشد نیز بخنده نشکند و خنده بر شش نوعست اول استبراق و آن چون روی و پیشانی بدرخشد و دندان نماید آن خندهٔ انبیاست دوم استکشاف و آن چون دندان بنماید و آواز نباشد آن خندهٔ اولیاست برین هر دو نماز نشکند و وضو هم نشکند سیوم تبسم ست و آن چون دل او بلرزد آواز نیاید این نیز شکننده وضوء نماز نیست چهارم ضحکست و آن چون خود بشنود و غیر نشنود پس تبسم خندهٔ مومنان خفیست و ضحک خندهٔ عامهٔ مومنان و این شکنندهٔ نمازست بغیر وضو پنجم قهقه و آن چون قاف دهنی ظاهر کند چنانکه خود شنود و غیره نیز و این خندهٔ عاصیانست ششم استغراق و آن

مسئلہ در بیان خنده و اقسام او و حکم هر یک ۱۲

چون تمام بدن بلرزد و آن خندهٔ کافرانست درین هردو هم نماز شکند و هم
وضو و خندهٔ قهقهه بیرون نماز در سلک زنا شمرده اند احتراز باید کرد که گناه
کبیره است و ابوذر غفاری گفت رضی الله عنه که من عجب میدانم از کسانیکه خندهٔ قهقهه
میکنند و ده فزع در پیشست که از هیچ یک نگذشته است و هر فعلیکه از دست
و زبان آید میکنند و نمیدانند که کرام کاتبین ازو غافل نه اند و خانها و کاخهاء بزرگ
راست میکنند و نمیدانند که منزل ایشان گورست در خبرست که در بنی اسرائیل
اولیائی بود که خانه راست میکرد منجمی از قوم دانیال پیغمبر بدو گذشت و منجم
را گفت که ببین عمر من چند سالست منجم گفت عمر شما سه صد سال باشد
ولی الله دست از گل برداشت و راهی شد منجم گفتش چرا گفت عمر سه صد
سال در زیر آسمان خواهم گذرانید و آورده اند که مهتر عیسی علیه السلام
تمامی عمر در بیابان گذرانیده بود و بخلق نه آمیخت روزی در بیابان خفته بود و سنگی
را در زیر سر نهاده بود شیطان از پایش گرفت تا بیدار شد گفت ای ملعون از من چه
میخواهی گفت اینکه شما گفته بود دید که من تارک دنیا ام گفت ای ملعون در پیش من از دنیا
چیست گفت این سنگ از دنیاست مهتر عیسیٰؑ آن سنگرا از زیر سر خود انداخت و بازوی
خود را در زیر سر نهاد در خبرست که مومن را هرچند که از دنیا افزاید در ونش نقصان شود و در
تنبیه ابو اللیث است که پیغمبر گفت صلعم که خداوند تبارک و تعالے بغیر واسطه مرا گفته است که دوستانم را
سه نشانست به تن بیماری و سرانجام کار دنیا او را بیش نکنم و دلش غمناک دارم و دشمنانم
را نیز سه نشانست بتن تندرست و کار دنیا وی او با سرانجام و دلش بیغم و نیز در خبر
ست که حضرت گفت علیه السلام که خداوند تعالی بر من وحی کرد که دوستان خود را چنان
از دنیا نگاه دارم چون شما بیماران خود را از آب و نیز فرموده است علیه السلام
اَلدُّنْيَا شَيْنٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَزَيْنٌ عِنْدَ النَّاسِ وَالْفَقْرُ زَيْنٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَشَيْنٌ عِنْدَ
النَّاسِ حضرت جبرئیل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقیر را نیم روزی پیش از
توانگران که زر بدامن افشانند به بهشت رسند و آن نیم روز پانصد ساله باشد

ف: خندهٔ قهقهه بیرون نماز در سلک زنا شمرده اند ۱۲

ط: دنیا عیب است نزدیک خدا تعالی و نیکو است نزدیک بنی آدم و افلاس و ناداری نیکو است نزد خدا تعالی و عیب است نزدیک بنی آدم ۱۲

ف: دوستان خدا را و دشمنانش را سه نشانست ۱۲

مسئلہ در بیان واجب شدن غسل

حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم چنان بجست از خوشی کہ دستار مبارکش
بآسمان رسید وگفت کہ من فقیرم و برادرم سلیمان توانگر بپانصد سال پیش از و
بہشت رسم اسیے عزیز چنانچہ تطہیر از نجاست فرض بود تطہیر از خباثت نیز
فرض است و در **صلوۃ تاچینی آوردہ است** کہ غسل از شش چیز لازم شو
اوّل انزال منی بشہوت و جہندگی در خواب و بیداری **دوم** غائب شدن حشفہ
بغیر انزال و در مردہ و بہائم اگر انزال نشود بدخول حشفہ لازم نیاید **سیوم**
از انقطاع حیض کہ اقل او سہ شبانہ روز است و اکثر او دہ شبانہ روز است
و اگر سہ شبان روز بمقدار تحریمہ نماز نقص شود استحاضہ باشد و اگر از دہ رو
زیادہ شد نیز استحاضہ باشد **و در فوز النجات آوردہ است**

طہارت در میان دو خون خون است ۱۲

مسئلہ در بیان حیض و طہر متخلل

کہ اَلطُّھْرُ الْمُتَخَلِّلُ بَیْنَ الدَّمَیْنِ دَمٌ بدین نوع است کہ اگر زنی یک روز خون دید
یک روز طہر و سیوم روز تمام خون دید پس حیض باشد و اگر یک روز خون دید
و سہ روز طہر باز یک روز خون دید ہر پنج حیض باشد و اگر یک روز خون د
و پنج روز طہر باز یک روز اندک و بیش خون دید ہمہ حیض است کہ حیض او ہفت
روز شد و اگر یک روز خون دید و ہشت روز طہر باز یک روز خون دید
ہمہ حیض باشد و شاید کہ این مدت حیض باشد پس معنی فَالطُّھْرُ الْمُتَخَلِّلُ بَیْنَ
الدَّمَیْنِ دَمٌ این است و باید کہ اگر مدت حیض او سہ روز باشد پس اگر
متخلل شد روز سیوم باید کہ تمامہ خون باشد و الا حیض نباشد مگر اینکہ آخرین
روز اہتمام خون باشد تا غروب این ہنگام نیز حیض باشد و در دیگر روز
اگر اندک دید و یا بسیار حیض باشد و اقل طہر میان دو حیض پانزدہ
روز است و اکثر او را حدی نیست مگر در ایام استمرار و آن چنانست کہ اگ
دہ روز حیض دید و منقطع نشد تا دہ روز دیگر آن دہ روز حیض باشد و د
استحاضہ پنج روز طہر دید پس این پانزدہ روز در میان حکم پاکی دارد و اگر بعد
از حیض دوازدہ روز طہر دید و سہ روز خون این نیز حکم پاکے دار

حیض و نفاس

واگر دوازده روز طهر دید و پنج روز خون این نیز حکم پاکی دارد که حیض کم از سه روز نیست واگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون با پانزده روز طهر باشد وآن سه روز حیض و استمرار آن باشد اگر در ابتدای استمرار شده ده روز از هر ماه حیض شمرد و بیست روز پاکی واگر معتده است ایام معروفه خود را نگهدارد که در ده اول یا آخر یا اوسط است واگر ایام خود را گم کرد نداند که چند بود و در کدام ده بود برای هر پنج اوقات غسل کند واز فرائض قراءة که سه آیت بوده باشد زیاده نخواند و روزه را تمام ماه دارد و بیست دیگر و قضا کند و بروایتی ده روز قضا کند واگر یک کرت خون دید و شش ماه ندید بعده خون استمرار شد وآن عادت معروفه را فراموش کرد پس عدت او نه ده ماه و سه ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یکساعت کم و ساعت کم از جهة آنکه مدت حمل او شش ماه است پس طهر او شش ماه است پس طهر او یکساعت کم باشد و چهارم بعد از منقطع شدن نفاس و آن خون است که بعد از زادن فرزند آید و خونی که در حالت زادن پیش از بیرون شدن تمام ولد می آید استحاضه است و استاذ فقیر جمال الحق والدین را پرسیده شد که استحاضه گفتن این خون چه قید است گفت که هیچ فرض از و ساقط نشده است و نزدیکی شوهر با و رواست واگر سر فرزند ظاهر شد سر او در دیگ بدارد و یا چقر در زمین بکاود و گرنه به پهلو خفته نماز ادا کند و نفاس توأمین از اول است تا اگر یک روز برآید و بعد از چهل روز دیگر برآید اگر خون برود رواست که وطی بکند و نماز بگذارد و روزه بدارد و اقل نفاس را حدی نیست و اکثر او چهل شبانه روز است چون پاک شود وطی کند و ادای فرائض نیز کند و در فوائد النجات آورده است که اگر از فرزند اول تا چهل روز منتظر شود مستحب است واگر زنی عادت معروفه در نفاس کم از چهل روز چون سی مثلاً داشت یک کرت از و زیاده شد واگر در چهل استاد فبها والا نه تا زده روز نه

راقضا کند وحیض نیز ہمین حکم دارد اگر در چہل استاد من بعد عادت او چہل باشد
واگر در چہل نہ استاد آن دہ روز استحاضہ باشد کہ در حالت حیض و نفاس شاید کہ در
اوقات صلوٰۃ وضو سازد و روبقبلہ نشیند وہفتاد بار بگوید استغفر اللہ ثواب
ہفتاد نماز در دیوان او بنویسند ودرین حالین وراءِ زیر ناف از بوسہ ولمس منع
نیست وشاید کہ ایزار پوشیدہ ہمراہ شوہر خود خواب کند وزن را درین دو حال از
خود جدا نکند ہیچون رسوم کافران پنجم غسل کہ کثر وقوعہا والناس عنہا غافلون
اگر کسی خواب دید وتری ندید غسل واجب نشود واگر خواب دید وتری یافت
ولذت یاد دارد غسل واجب شود اگرچہ بول باشد واگر خواب دید ویاد ندارد لٰکن
اگر منی یابد غسل واجب شود واگر چیزی دیگر یابد وجب نشود وبعضی گفتہ اند
اگر در حالت خواب انتشار آلت نشدہ بود غسل واجب شود زیرا کہ مگر بلذت
آن انتشار پیدا شدہ باشد والا لا مسئلہ در کفائت الاسلام آوردہ است
کہ عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت ہر کہ شب ستانہ بخورد ومست بخسپد
پس دیو بچگان با وہمان کار کنند کہ با زن خود کسی میکند باید کہ علی الصباح غسل
کند وبنماز حاضر شود والا نہ از جنابت بیرون نیامدہ باشد وششم را نادر گو شد
وآن گم شدن ایامست کمام بیت ہر زنے را کہ گم شود ایام * غسل باید بہر
نماز مدام * پس جملہ غسلہا سیزدہ وجہ شد شش فریضۂ مذکور وچہار سنت
اول برائی نماز جمعہ بہ روز جمعہ آوردہ اند کہ اگر بعد از غسل جمعہ وضو کرد
غسل را باز اعادہ کند کہ پیغمبر علیہ السلام گفت زیر عرش زندہ سرے را دیدم کہ
اورا صد ہزار سر بود ودر ہر سرے صد ہزار روئی داشت ودر ہر روئی صد
ہزار دہن داشت ودر ہر دہن صد ہزار زبان داشت وبا ہر زبان بصد ہزار لغت
خدائرا تسبیح وتہلیل میگفت یاران گفتند یا رسول اللہ ثواب آن کرا باشد
گفت مر کسی را باشد کہ در روز جمعہ برائی نماز جمعہ غسل کند ودر مسجد حاضر شود
وبگوید سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَ

لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ ثواب آن زنده سر وآن فرشتگان مر آن
کسے را باشد دُوُیم غسل عیدین یا در آخر شب کند حین صبح صادق و یا حین ضحی
و بعد از غسل خود را معطر کند و جامهای خوب بپوشد وآورده اند هر که هر دم
مسجد را روز عیدین و غیرها معطر سازد پس روز قیامت در تمامی عرصات بوئے
خوش او پریشان شود تا در مشام هر یک برسد سِیُوم روز عرفه که مر حاجیان
راست چهارم حین احرام بستن حاجیان و دیگر غسل میت واجبست که اگر مردے
بمیرد و مردمان نباشند زن او را باید که غسل او را دهد زیرا که زن هنوز مدت چهار
ماه و ده روز با و تعلق دارد و اگر زن بمیرد و زنان نباشند مرد را نباید که زن
خود را بشوید زیرا که او را بزن بعد از وفات هیچ تعلقی نیست اگر دران حال نکاح
دیگر کند روا باشد بلکه چون زن را در قبر نهند باید که پدر آن زن و برادر آن و
غیر ذلک از اقربا او را در قبر نهند و شوهرش او را دست نکند و اگر مرد و زن
هر دو را در یک قبر نهند و دفن کنند باید که پیشتر مرد را نهند و روبسوئے قبله
کنند و در میان ایشان پلوان باریک از خاک بگیرند پس از و زن بگیرند و بنهند
و اگر مرد در میان زنان که زن او نباشد مرد و یا زن در میان آن مردان که زن
آنان نباشند مرد باید که از زنان زن صالحه و از مردان مرد صالح آنانرا غسل
دهد و سر و دستها را به پارهٔ لته بپیچد و بر زمین زند و به نیت تیمم بر موضع تیمم
بکشد زیرا که مرده را تا غسل و تیمم نکنند نماز جنازه برو روا نباشد و کافر چون در
حالت جنابت ایمان آرد غسل او نیز واجبست و مستحبست چون کافر در غیر حالت
جنابت ایمان آرد و یا کودکے بالغ شود و اگر کودک باحتلام و غیره بلوغت خود
شناخت باید که یک نماز پیش ازان که ادا کرده است قضا کند آورده اند
که شخصی از امام جعفر صادق رض پرسید که غسل طریقت چیست گفت
نصیحت پیر بجا آوردن هر پیر که نصیحت استقامت و مستقیم بودن
بر شریعت نکند و بمرید شرائع نه آموزاند او ضال و مضلست هر مریدی

پاکیست خدا را او مطلق حمدم خداست و نیست هیچ
معبود برحق مگر هست آن معبود برحق که الله
نام دارد و خدا تعالیٰ بلند ترست از هر چیز و
نیست هیچ گردیدن از گناه و هیچ توانائی و
توفیق بر کار خیر مگر هست بتوفیق و امداد
خدا که بلند و بزرگ است ۱۲

کہ نصیحت پیر بجا نہ آرد و بمراد پیر نرود و بمراد خود طلبد گویا کہ جنب در طریقت
است و در انیس العاشقین آوردہ است ہر شخصے کہ مرید خود
را اول بار بداشتن روزہ ایام بیض و بگذاردن نماز اوابین و بہ نماز تہجد و در خمس الاوقات
بحضور مسجد و اعراض از نہی نصیحت نکند او ضال و مضل است چون مرید
در اشیاء مستقیم شد و مراد خود را بمراد پیر سپرد بعدہ او را خلوت دہد اگر داند
کہ او را از تجلیات شیطان نگاہ خواہم کرد کہ اکثر جہال در خلوت دیو
و پری مے بینند و متابعت ایشان میکنند و کافر میشوند و بعضے دعوی سبع
اطوار میکنند و ندانند کہ سبع اطوار چیست اگر ذات گویند یا صفات کفر محض
است چنانکہ سید علی ہمدانی در اوراد خود آوردہ است یَا مَنْ تَقَدَّسَتْ
عَنِ الْاَشْبَاہِ ذَاتُہٗ وَتَنَزَّہَتْ عَنْ مُشَابَہَۃِ الْاَمْثَالِ صِفَاتُہٗ زیرا کہ ہر گز ذات
و صفات از مشابہت دور نیستند و بعد از خلوت اگر داند کہ حرارت ذکر را تحمل تواند
کرد ذکر اسم دہد اے عزیز محققان ہرگاہ کہ بمراد خود آیند و مراد حق را فراموش
کنندہ خود را جنب دانند کہ مراد محقق بشرک سد راہ اوست چنانکہ آوردہ اند
کہ امام احمد خضرویہ در حالت نزع نوشتہ در پیش بایزید فرستاد و دران نوشتہ
بود کہ اگر آسمان و زمین از روئین شدی کہ از و قطرہ باران نیامدے و از
زمین گیاہ نروئیدے و تمام عالم عیال من بودے پس توکل من بحق چنان است
کہ ذرہ اندوہ در خاطرم نیامدے حضرت بایزید گفت کہ مشرک اید از انکہ تا این
غایت ہنوز در بند نفس خود ماندہ اید ایشان باز نوشتہ فرستادند کہ شما را چہ
حالت است حضرت بایزید بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نوشتہ فرستاد چون خواجہ احمد
خضرویہ دید جان بحق تسلیم کرد و در تفسیر ملا یعقوب است کہ آنچہ در ہمہ
کتب نزول از روے معنی در قرآن است و آنچہ در قرآن است در سورہ فاتحہ است
و آنچہ در فاتحہ است در بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و آنچہ در و است در باست حدیث قدسی
بِیْ کَانَ مَا کَانَ وَبِیْ یَکُوْنُ مَا یَکُوْنُ و ایضاً گفتہ اند کہ بِالْبَاءِ ظَہَرَ الْوُجُوْدُ

ف اے آنکہ ذات کہ پاک است از مانند آن ذات او و بیزار است از شبیہ بودن بمثال صفات او ۱۲

ف خاص بما بود آنچہ بود و خاص بما بیخ از ما بباشد آنچہ بباشد ۱۲

ف سبب باران و روئیدن نشدی ۱۲

یعنی حق تعالی اضافت ماسوی الله را به هستی خود کرد که مقام واحدیت را حرف
با گفت وازان چنانکه حق تنزل است بارادت وحدت و مرتبهای مذکور را تا
مراتب ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا که این زمان جمله ممکن در کنار دایگان آسمان و
صفات اند پس سالک که اضافت بخود کند و خود را بخود متوکل گوید مشرک حقیقت
است بر سر سخن باز آییم که در وقت خلوت جمله آدابهای بجا آوردن خود را از مشارکت
دیو دور دارد تا فرزند بے ادب نزاید که اول تلقین کند منکوحه را که هیچ سخن
درمیان نگوییم که ملعون تشویم و نام خدا را بر زبان آرد یعنی بسم الله الرحمن الرحیم
بوقت دخول **و در تفسیر** خوانده ام که این دعا نیز بخواند اللهم جنبنا وجنب الشیطان
ممن رزقتنا واول بدست راست پای چپ او را در زیر بغل بهد وبدست
چپ پای راست او را در گردن آرد و باز بدست راست پای چپ در گردن آرد
واگر دران حالت لبش بدهان گیرد چنان از گناه پاک شود گویا که الحال از مادر
زاده است وچون جدا شود رو بروے ساعتی در کنار گرفته خواب کند که در
خبر است که بعد از مجامعت اگر پشت بزن آرد از جهت خاطر زن آسمان بلرزه
شود واز حق حکم جوید که یارب فرمان ده تا برو افتم **و نیز در حضور** آفتاب
وماهتاب وستارگان وچراغ و باطلاع کس نکند تا گفته اند اگر غسل در جائے
کند که او را نه بینند ویا آواز غرغره او شنوند گویا که آنکس را بحلال خود شریک
کرده باشد و باید که در حالت مجامعت اسم یا مصور در باطن گوید تا که فرزند جمال
وشایسته زاید **و آورده اند** که آب در وضو یک و نیم من باید و من دو رطل
است و هر رطل بیست بهلولی و در غسل یک صاع است و صاع چهار من
است پس در وضو به نیم من استنجا کند و به نیم من دست و روے شوید و به نیم
من پاے را شوید واگر مسح موزه باشد یک من کافی است واگر مسح نباشد
و استنجا کند نیز یک و نیم من کافی است و در غسل به نیم من استنجا و به نیم من دست
و روے شوید و دو نیم من بالا بر تمام اندام روان کند اول بر کتف راست

ط ای خدا یا دور دار ما را و دور دار شیطان را ازان چیزی که روزی کردی ما را یعنی از اولاد ۱۲

مسئله در بیان دخول با زن

مسئله در بیان استعمال آب که در غسل و وضو چند باید تا خوب تر باشد ۱۲

بعده بر کتف چپ بعده بر سر واگر جائی گرد آمدن آب باشد از انجا یکسو شود وبدان
نیم من باقی پائی بشوید واگر بر تخته وسنگ باشد شاید که تقدیم غسل رجلین کند واگر در
حالت اضطراب وسرما باشد باید که آب در دهن ودر بینی کند وبی ترتیب در آب در آید
ودر شرح اوراد شیخ شیوخ آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
فرمود مر اصحاب را که آب در غسل چهار من بست اصحاب گفتند یا رسول الله اگر کسی درشت
اندام وبزرگ اعضا باشد چه کند حضرت گفت او را نیز همین چهار من بست اصحاب
مبالغه نمودند که یا رسول الله بعضی کسان بغایت درشت وعظیم اندام میباشند
ایشانرا چگونه چار من بس باشد حضرت اعراض کرد که فرمان حق بر من همین آمده است دیگر
شما دانید حکایت آورده اند که رسول علیه السلام را پرسیدند که اسراف در آب هست
یا نه گفت هست اگرچه در کنارهٔ جوی روان باشی وآنچه در ناحق گفته بیت ور تو
ای خواجه بر لب جوئی ∗ نیست اسراف هرچه میشوئی ∗ یعنی اگر سه کرت دستها
بغایتے پرکرد وبر اندام انداز دباکے نیست اما اگر زیاده از سه کرت انداز دآن
اسراف است واسراف در لغت گذرانیدن چیزیست از حد خود ومسرف اگرچه عبادت
کند اما شایان دوستئ خدا نباشد چنانکه بغیر زاد وراحله وامن طریق کسی را
نیست که عزم بیت الله کند ویا بغیر جماعت ولشکر وشوکت خود را به نیت غازیگری
بکافران کشد گویا که خود را خود کشته باشد وهر که خود را بخود کشد بوئی بهشت نیابد
لقوله تعالی وَلَا تُلْقُوا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ نقلست که روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با جمع اصحاب نشسته بود که جنازهٔ شهیدی میگذرانیدند
حضرت صلعم گفت هر که دوزخی را درین جهان خواهد که به بیند باین کس نظر کند
یاران متحیر شدند که این مرد صالح را چگونه دوزخی میتوان گفت ایشان همچنین متحیر
بودند که کسی از احوال او خبر آورد وگفت آری اینکس زخمی یافته بود واز جهت
کثرت درد والم خود را کشت وچنانچه در اکثر احادیث واقع میشود که کشندهٔ
خود بوئی بهشت نیابد چنان گفته اند که بائع بشر وکسیکه خاک

خورد وکسیکه یکمشت از عشر نگاهدارد وکسیکه لواطت کند این تاویل دارد
که آورده اند که اگر حلال دانند کافر شوند والا عاصی پس این عاصی بوئی بهشت
نیابد وآن چنانست که چون مدت پنجاه هزار سال در عرصات بیکپای استاده باشند
هفتاد هزار سال راه بوی بهشت از ایشان دور میرود وبرهر که برسد از غایة
خوشبوی آن پنجاه هزار سال برآنکس چون یکساعت بگذرد وبرین طائفه مذکوره
نرسد ونیز باید که مال دنیاوی را در نامرضیات ونامشروعات صرف نکند
که اسرافست چنانکه حضرت گفت بعضی از امتان من باشند که جنت را بده
درم که برضا وفرمودهٔ حق باشد نه خرند ودوزخ را بصد وبیست هزار درم
بخرند که نافرمودهٔ حقست یاران گفتند یارسول الله کدام اند گفت آنکه بریا و
فسق وفجور ونام ننگ میدهند حتی که آورده اند که اگر چند نفر باخود
اتفاق کنند که نوبت بنوبت هر یکے مهمانی کنیم اینچنین نیز منهی ونامشروعست
آورده اند که خاک خور را در زمرهٔ خمر خواران حساب کرده اند ودر اکل و
شرب نیز اسرافست که تا طعام وشراب در جوف باشد باید که بایستد
واز طعام دست بازدارد واگر بالاے سیری طعام وشراب خورد
بحرام خوار شمرده اند بعضی مشائخان گفته اند در هر روز یکبار باید
خورد واما اگر از دو کرت زیاده خورد اسرافست کما قال الله تعالی
كُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ونیز
حضرت صلعم گفته است اگر آب را بیک نفس خورد بهتر آنست که قے کند
پس چون آب را برلب می نهد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بگوید وچون باز
دارد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ گوید باز تسمیه گوید حتے سه کرت وباید که
کار وضو وغسل چون مرد وزن را ناچارست دانستن او فرض عینست بیاموزد
ودر فتاوے سراجی آورده است اگر زنے از براے
دانستن مسئله خود بیرون آید شوهر را ولایتے منع نیست ودر دانستن

او شرم نکند تا در عرصهٔ عرصات شرمسار نشود چنانکه آورده اند که روزے
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نشسته بود که پیره زنے آمد و بر کنارهٔ مسجد رسید
و دست را بر بیرون لب زد و یک انگشت را درون برد حضرت انگشتان را بر
بیرون لب خود مالید او رفت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله این چه بود گفت که
این را رموز گویند پیره زن از من سوال کرد که در استنجا زن انگشتان خود را درون
فرج برد یا بیرون من گفتم بیرون **منقول است** که حضرت علی مرتضی
کرم الله تعالی وجهه قوت بسیار داشت چنانکه چهل بار در یک شب غسل میکرد
و اگر در اوان صحبت آذان را می شنود می استاد و زن رحمت می یافت بی بی
زهرا رضی الله عنها پیش پدر رفت و گفت یا رسول الله اگر کسے جعبه پر از تیر دارد و
بر هدف می اندازد هر یکے را جدا جدا باز بیارد و یا همه را یکبار حضرت گفت
یک یار بیارد و این رموز بر صحبت است یعنی یک بار غسل کند و باز گفت
اگر کشتی در دریا میرود و ملاح آذان بشنود کشتی را از جریان استاده کند
یا بماند بر هیئت خود حضرت گفت اگر بر کنارهٔ دریا است بایستد و اگر داخل دریا
است برود بعد ازان مرتضی علی یک غسل میکرد و در وقت اذان استاده نمی شد
و باید که غسل و وضو را تاخیر نکند زیرا که همه انفاس حیات آدمی محسوب اند نه که
کدام وقت حساب نفس تمام و منقطع شود و اگر در چنین موت بر وضوء و غسل باشد
از دوستان حق بود که اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ **و در خبر است** که اگر در شب با وضو
بخسپد ارواح او را فرشتگان زیر عرش برند و بخدای تبارک و تعالے روح را سجده
کنانند و بایشان نزول رحمت شود و بوقت بیداری روح را باز می آرند و
اگر بیوضو و غسل خفته باشد ارواحش را بالا راه ندهند **پس اے عزیز**
بحیات اعتقاد نباید کرد و با وضو و غسل باید بود که حرز هر دو جهانی است حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اصحاب را پرسیدند که شما را بر حیات خود اعتماد
است ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت که من چون نماز بامداد ادا کنم

مسئله حضرت علی در یک شب تا چهل بار غسل میکرد

۱۲۲

امیدم نباشد که ظهر را ادا کنم یا نه و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که من چون نماز
پیشین ادا کنم تا دیگر امید ندارم و ذی النورین رضی الله عنه گفت که من از عصر
تا مغرب توقع ندارم و مرتضی علی رضی الله عنه گفت که من از مغرب تا عشا
امید ندارم رسول صلی الله علیه وسلم گفت که ای یاران من که بجانب راست
سلام دهم تا جانب چپ امید ندارم چنانکه برادرم سلیمان عصا را بر زیر سینه گرفته
استاده بود و خواست که بنشیند هم در قیام جان را بحق تسلیم کرد و مدت هزار
سال مرده استاده بود و لعبده ابلیس لعین خاک را بر تخت زرین او پاشید
تا عصا را او را خاک رساند و بر آن راه کرمک چوب خوار رفتند و عصا را خوردند
و مهتر جبرائیل او را خوابانید تا این زمان حلها پوشیده و انگشتری در دست
خفته است و از هر طرف تخت دیوان و پریان استاده اند و می پندارند
که مهتر سلیمان در خواب رفته است مگر الحال بیدار خواهد شد و ما یان منتظر باشیم
که مگر ما یان را خدمت فرماید اگر هم ایشان بدانند که مهتر سلیمان ع م مرده
است جمله دیوان و پریان با و میان نزاع کنند و تمام عالم را بدی و خرابی
رسانند **و چون** مهتر عیسی صلوة الله علیه بر آبی بی مریم گرده بریان میکرد
وی بخت که هر دو افطار کنیم گرده هنوز باقی ماند که بی بی مریم جان را بحق تسلیم
کرد **و آورده اند** که روزی مهتر جبرئیل علیه السلام مر مهتر سلیمان علیه السلام
را خبر داد که درین هفت روز عاصف وزیر را عنکبوت بخورد و او بمر مهتر سلیمان ع
زجاجه را بمقدار وسع خانه راست کرد که در وی جای بول و غائط و اکل و شرب
بود و عاصف را دران زجاجه درون کرده سر پوش کرد که راه سوزن هم نباشد
و زنش درین روزها پاسبان او بود در روز هفتم عنکبوت آمد و بطرف شیشه میدوید
و آن زن از هیبت شوهر چوبکی در دست پس او میدوید و میزد بیک ناگاه شیشه
از زخم آن چوب که در دست او بود شکسته شد و عنکبوت اندرون در آمد و زنش
فریاد کرد که عاصف را خورد چون شیشه را شکستند او را مرده دیدند و بلا هم این

بیان حال حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که او مرده است و دیوان و پریان نمیدانستند ۱۲

و بیان مردن عاصف [illegible]

قصهٔ بلعم باعور

آورده اند که وقتی مهتر موسیٰ علیه السلام قوم خودرا از فرعون خلاص میکرد خواست که بروم برود ولشکر او در تیه بود چون رومیان شنیدند جمله کلانتران و سرهنگان پیش بلعم باعور که صوفی وقت اوشان بود آمدند و گفتند که پیش ازین خدمت شما نمیکردیم الحال بخدمت شما کوشیم اما باید که شما دعا کنید که مهتر موسیٰ در روم نیاید او گفت که من در حق پیغمبر خدا دعای بد نکنم هرچند تضرع وزاری کردند قبول نکرد ایشان غمگین شده در جائی خود رفتند و گریه میکردند زنان ایشان خودرا آراسته کردند و از دُر و لعل و جواهر طبقها پر کردند و نعمتهائی گوناگون گرفتند و در پیش زن او رفتند فتوحات دادند و جامهائی خوب پوشانیدند و نعمت خورانیدند و الحاح کردند که شوهر از زن ناچار میباشد شما را باید که بشوهر خود بگوئید که دعا کند آن زن جامهائے خوب پوشیده و خودرا آراسته در پیش شوهر شد شوهرش متحیر شد که این چه فتنه باشد چون نزدیک رفت واقعه باز نمود و آنچه بمکر زنانست از مالیدن اندام و دست اندازی وغیر ذلک آغاز کرد چون بر شیخ اشتها غالب شد دست انداخت زن منع کرد و بیرون رفت باز آمد و گفت باید که دعا کنید شیخ باز ابا نمود علیٰ هذا القیاس چندکرت بیرون و اندرون میشد و میگفت اگر این بد باشد بعد از دعا توبه باید کرد شیخ ناچار شده قبول کرد و عهد کردند و مجامعت کردند بعد از غسل در صومعه رفته دعا کرد دعائیش قبول شد مهتر موسیٰ ع‍م هفتاد روز از تیه کوچ میکرد شبانگاه باز همانجا میبود مناجات کرد که خداوندا این چه کارست جبرئیل ع‍م آمد و گفت که در حق تو بلعم باعور دعا کرده است و اجابت شده است و شما را باید که الحال در تیه حصار راست کنید و اینجا باشید مهتر موسیٰ ع‍م در حق او دعا کرد که خداوندا نتیجهٔ ایمان ازو بستان پس حصاری راست کردند چون نوبت بمهتر داؤد ع‍م رسید روز شنبه جمعهٔ ایشان بود و حکم بود که در روز شنبه ماهی نگیرند و مال دنیای را زیاده از یک روز ذخیره نکنند و در روز شنبه چندان ماهی مے آمدند که

روی آب ماهی میگرفتند و بعضی بد بختان روز شنبه ماهی گرفته در آنجا در آب نگاه میکردند و روز دیگر می آوردند و در بازار میفروختند و ذخیره میکردند چون چهل سال برین گذشت از جمله شش لکه خانه دوازده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر شدند زیرا که میگفتند اگر او پیغمبر بودی بنافرمانی بران بلای میرسید و انکار نبوت او کفر بود و مهتر داؤد علیه السلام آن دوازده هزار خانه را بیرون حصار آورد که زنان و کودکان و مسلمانان ایشان را دیده کافر شوند **ازینجاست** که حضرت صلی الله علیه وسلم منع کرده است که مسلمانان با مشرکان و کافران در یک دهی نباشند تا زن و فرزندان کافر نشوند و بعد از امضاء مدتی حضرت داؤد و سلیمان علیهما السلام همه آن مسلمانان نیز کافر شدند و بادشاه ایشان دعوی خدائی میکرد و هفتصد سال در ایشان موت پیدا نشد و کسی نمرد و پیغمبری حانظ نام بر ایشان مبعوث شد و دعوتش را قبول نکردند و از حصار بیرون کردندش و یک کس امت او بود و بر سر کوه میبود و مدت سه صد سال او را ایذا میرسانیدند روزی آن یک کس که امت او بود گفت که اگر در حق ایشان دعائی بد کنید چه سود حانظه گفت از جهة خاطر شما سه صد سال گذشته است چون صد سال دیگر بگذرد دعا کنم در آنشب هفتاد کس از کلانتران شهر بمردند علی الصباح چون بیدار میکردند بیدار نمیشدند واقعه را ببادشاه نمودند بادشاه فرمود تا بر آن آتش اندازند و گوشت ایشان را بانبور کشند هیچ بیدار نمیشدند و بعد از سه روز بوئے بد از ایشان می آمد فرمود تا در آب انداختندش بعد از آن در هر ساعت مردم میمردند بادشاه نیز ترسید فرمود تا کوشکے راست کنند که او را چهار در بود و در هر در سه هزار جوانان ناوک انداز و تیر انداز را نشاندند و درون کوشک گنبد راست کردند از زر و یک ساله نفقه با خود اندرون برد و گنجی نیز اندرون برد که مقدار سر سوزن راه نگذاشت در وقت سحر مهتر عزرائیل علیه السلام با هیبت تمام خود را با و نمود

ف
پیغمبر منع کرده است
زیستن مسلمانان با کافران

وگفت کیستی گفت منم عزرائیل گفت زائراً آمدی ام قابضاً گفت برای قبض آمده ام
گفت امروز بگذار فردا همدرین وقت بیا پس عزرائیل قبول کرد چراکه آن روز از
عمر او مانده بود چون او غائب شد بیرون آمد وجوانان را بدگفت وهیبت تمام کرد
که شما غافل بودید که او آمده بود وشما نگشتید ایشان گفتند که مایان تیر وتفنگ
وناوک در دست گرفته استاده بودیم که هیچ از جای نه جنبیده ایم گفت
حاضر باشید فردا درینوقت خواهد آمد البته بکشید وباز درون رفت روز دیگر
نیز پروا گذاشتند وچون روز دوم جان او اندرون وجانهای آن دوازده هزار
کس بیرون قبض شد وهیچ جا از مرگ خلاصی نیافت کما قال الله تعالیٰ ایْنَمَا تَكُونُوا
يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ بعد ازان دریای عمان
برایشان برآمد وهمه حصار تیه را فرو گرفت وکنگره های حصار تا این زمان غایب
اند وهر کشتی که بدانجا میرسد ضرر میباید ومیشکند وآنچه باقی ماندند بگریختند و
بجا لنطه پیغمبر ایمان آوردند تا بلا از ایشان دفع شد وآنچه مقرر شد که پیغمبر داود علیه
الصلوة والسلام با دوازده هزار خانه بیرون آمده بود وآن باقی نیز ببلا گرفتار شدند
چنانکه بعد از سه روز علی الصباح چون برخواستند هیچ آوازی از شهر نمی آمد
چون درون شهر تیه رفتند دیدند که همه بوزنه گشته بودند ویک بدیگری می
شناختند اما سخن کردن نمی توانستند وبعد از سه روز آب وطعام نخوردند مردند
وباران بارید همه را برده در دریا انداختند چنانکه در تفسیر کابل آورده است
درحق اصحاب السبت كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ومعلوم باد که آنچه مسخ میشدند
از امم ماضی عمر ایشان اکثر از سه روز نمی بود ودر روز قیامت کافر را بصورت
خوک آرد برای عذاب وآنچه مومن بودند کفارت گناه ایشان باشد باز بصورت
خود آرند برای راحت وآنچه عوام الناس میگویند که این صورتهای مسوخ ازان
مانده است ویا این مال قارون است محض دروغ است زیرا که صورت مسخ و
مال او در زمین بغت ونیز حضرت سلیمان گفت چنانکه با وزیر هارون بنگر باموسی دریا بار

نقد ره اجنّت
تا بیند آم قابضاً
معناه آیا آمده زیارت
کننده یا قبض کننده
روح ۱۲
هر کجا باشید خواهد
دریابد شمارا مرگ اگرچه
باشید شمایان در حصارها
محکم ۱۲ تفسیر حسینی
این آیت در پاره پنجم در
ربع ثانی از سوره نساء
واقع است ۱۲

بباشید بوزینگان
خوار شده و رانده شده
این تفسیر حسینی
بعنوان تفسیر حسینی است
این آیت در پاره اول
در ربع ثانی از سوره
بقره واقع است ۱۲

میرفت و تختی دید بسے عظیم که تن او از زر سرخ و برگهای او از نقره و بریک تخت
زرین استاده بود که هر طرف آن تخت مکلل بزر و جواهر بود و بران بساطها از نور
گسترانیده بود که استر آن بساطها از استبرق بود هارون گفت که ساعتی درین تخت
بیا بیایم مهتر موسے گفت ندانم مگر ملک غیری باشد نخواهم رفت مهتر هارون نشنید
و بالایش بر آمد و چسپید مهتر عزرائیل جانش قبض کرد و آن تخت بهوا رفت مهتر
موسی علیه السلام چون در خانه آمد واقعه باز نمود همچنین گفته او را قبول نکرد و تهمتش
کردند که از جهت میراث او را کشت روز دوم چون علی الصباح برخاستند دیدند که
آن تخت موصوفه در میان شهر استاده است و مهتر هارون بر و خفته تمامی عالم
شهر بدیدند باز تخت بهوا رفت و از چشم ایشان غائب شد اسے عزیز
اعتبار بحیات نباید کرد و دل از دنیا باید برید که دنیا جای باشش نیست و خوو
و غسل را آخرین میتوان دانست که بدست دیگران میسر شدن نامعلوم است
چنانکه شاه قاسم فرماید رباعی این دم که در رکاب توام جان سپاریست ٭
ترسم که مرگ امان ندهد تا دمی دگر ٭ هر بار من که مُردم صد جان دگر برم ٭
احسان کن تو ان کردن اعجاز مسیحا را ٭ پس مراد از موت مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا
است چون خود را از ان روسے که واجب تصرف تو نبود داده است لاف خودبینی
تصرف و طلاطم لجهٔ وحدت که اسمار اضافی اند در دهن نهنگ الوهیت عاجز و
مغلوب بینی پس خود را زنده مدان که زندگی عارضی است و نادر است اَلنَّادِرُ
کَالْمَعْدُوْمِ پس در سهر مراقبه که خود را چنین دانستی گویا که صد مرتبه از ولایت اولیای
بدست آوردی که نبوت اشتهار است و ولایت استتار پس ازین جهت است
که پیغمبر علیه السلام گفت وَلَایَتِیْ اَفْضَلُ مِنْ نُبُوَّتِیْ یعنی نبوت من بخلق پرداختن است و
ولایت من بحق پیوستن است ازین که گفت صلی الله علیه و سلم اَنَا اَقَلُّ مِنْ رَبِّیْ بِسَنَتَیْنِ اَیْ
بِصِفَتَیْنِ اَیْ هُوَ الْقَدِیْمُ وَاَنَا الْحَادِثُ وَهُوَ الْقَادِرُ وَاَنَا الْعَاجِزُ و سالکان را
باین دو اسمار اضافی خود را باید سپردن یکے قابض که اسمار جلالیه است

وما هادث اسم واو فا ور است وما عاجز اسم ۱۲

دوم باسط که اضافتش بجمالست پس هرچه در عالم ظاهری بروصادر میشود جمله
مضرات از قابض وجمله منفعات از باسط داند وخود را درمیان نداند پس اورا
مراتب حاصلشود که اگرچه نبوت افضلست لاشبهه ولامحال اما شوق ولایت
چیزی دیگرست ایشان دانند که دانند آورده اند که جریر رضی الله عنه با
نفری چند از اصحاب رضوان الله علیهم میرفت شاعر عرب گفت که خاصیت
محبوب منست که اگر مرده درکنار گیرد زنده شود جریر فریاد برآورد که آن محبوب
منست که مرده را زنده کند فی الحال هردو رگ شهرگ او بریده شد وبرزمین افتاد
وخون بیحد ازو میرفت یکی از اصحاب هردو شهرگ او گرفت وپنبه درو نهاد و
برخاست وروان شد ومرتبه انبیا بچهل وچهار مرتبه افضل از مرتبهٔ اولیاست که
او را معجزه باشد واینرا کرامت اما الانوار از روی شوق واشتهار گفت که احسان توان
کردن اعجاز مسیحارانه از روی فضل چنانکه روزی امام جعفر صادق رض جامهٔ
ابریشمی پوشیده میرفت دکانداری در خاطر اندیشید که خاندان رسول الله را
باین جامه چه حاجتست امام الاولیا گفت کسیکه یک کرت بمیرد جامهٔ ابریشمی آنجهان
مراورا اباحست ومنکه هر روز صد بار میمیرم چرا لازم نیست وودست دکاندار
گرفت ودر آستین برد که پلاس درشت در استر داشت که دست دکاندار را
خراشید وگفت ؎ هذا الحق وهذا الخلق بیت می ناب وحدت کسے

نوش کرد * که دنیا وعقبی فراموش کرد * ووضوی اولیاء الله فراموش کردن ما
سوی الله است تا آنکه ازخود نیز خبر نباشد وآورده اند که در ایام ماضیه دیوانهٔ
بود که هرچه از ماکولات دیدی بیگرفتی ومیخوردی وهرچه بردهنش کمے آمدی
میگفتی اهل شریعت اورا نه پسندیدند که سخن نامشروع بسیار ازو صادر شدی
عالمان فرمودند تا تنور را گرم کردند واورا در واندختند وسرپوش برآن
نهادند وجوانان طالب حق رفتند وتفحص کردند دیدند که سلامت نشسته
است بجانب ایشان دید چندین گفت که ایشان هم چیزے کردند آن

آن ہر دو مشورت گردند کہ شان خدمتست وسی سال در خدمت بودند او
ہمیشہ بیخود بود بعد از سی سال از سکر بخود آمد بایشان گفت کہ شمارا مقصود
چیست گفتند دیدار چنان بیہوش و مدہوش رفت کہ بدتر از اول شد بعدہ
دہ سال دیگر در خدمت او بودند باز بہوش آمد گفت دیدار از گمشدہ گانست
واز انحال بدتر شد وآن جوانان دست از خدمت باز داشتند آوردہ
اند کہ خواجہ کرک دیوانہ بود کہ بدختر بنگ فروش عاشق شدہ بود اما در
آن مجاز بعین حقیقت رسیدہ بود واز خود بریدہ وبدوست پیوستہ بود
واز خود وماسوے اللہ بیخبر واز حق باخبر روزے اولیاء اللہ
در پیش او استادہ بود واو بنگ رست میکرد وقدح پُر کرد وپیش آن
ولی ماند کہ زود باش این را بخور او از ترس دیوانہ شدن در گریبان خود
بریخت وزود در خانہ آمد وجامہ را بکنیزک داد کہ زود بشوے کنیزک
جامہ را باہتمام بشست اما نقطۂ از اثر خمر باقی ماند کہ زائل نمیشد وآن را
بدہن بیگزید آن چرک از جامہ رفت واز حلق آن کنیزک درگذشت
چندان علوم واسرار ظاہری وباطنی بدو دست داد کہ یکے از دوستان
حق گشت چون بخانہ آمد بحالتِ[ع] دیگر بود صاحبش پرسید کہ حالت چگونہ
مینماید واقعہ را باز نمود کہ از برکت آن یک نقطۂ بنگے یافتم آن ولی
دویدہ باز آمد ودر پیشش استاد وگفت ای برادر نصیب ہر کہ بود ببرد
پس کسے گمان فاسد نکند کہ از دست ہر ناقصے وناتمامے منہیات
باید قبول کرد کہ این طائفہ را لباس دگر گونست چنانکہ طبیب حاذق
اگر کسے را زہر قاتل خوراند باید خورد کہ ایشان نیز طبیبان حاذق حقیقتند
کہ بہر کرشمہ وجلوہ کس را بحق میرسانند چنانکہ خواجہ حافظ شیرازی
قدس اللہ سرہ العزیز میفرماید بیت بمی سجادہ رنگین کن گرت پیر
مغان گوید ✤ کہ سالک بیخبر نبود زراہ ورسم منزلہا ✤ وایضاً

ع یعنی آن کنیزک بحالِ دیگر بود ۱۲

آورده اند که روزے جوانے بخدمت جنید بغدادی آمد و گفت اے خواجه حکایت
میکنم و نمایش عمل میکنم اما از بخت بد چیزے در پیش شما میگویم اینکه مدت چہل سال
است قائم اللیل و صائم الدہر و قارے قرآن و چہل حج و چہل چله کشیدم
اما ہیچ از احوال و حال اولیاء الله معائنه نمی شود شیخ امر کرد که امروز ہیچ مکن
جوان فرض ادا کرد و خفت آنچه مقصود او بود دید علی الصباح چون باز بخدمتش آمد
گفت دیدی گفت دیدم جنید گفت چه گفت گفت جنید را بگو که ہان راه زن
چرا راه زدی که طالبان مرا از استقامت بسوے کشف و کرامت راہنمونی
میکنی زیرا که درگاه مرا ایشان استقامت است نه کشف و کرامت جنید گفت عمل تو
سد راه تو بود چون از پندار عمل گذشتی بحق پیوستی و ایضاً آورده اند
که روزے شیخ بہاؤالدین ذکریا قریشی قدس سره خرقه خود را بخواجه کرک
فرستاد خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کس را فرستاد
که خرقه را بده خواجه او را در زیر دیگ نگی سوخته بود اما باز در آن آتش میکرد
چون کس رسید و از و طلب کرد دست در دیگدان کرد خرقه را بر آورد و
بر ہم زد از و غبار بر آمد و بر آنکس برگشته داد تا بشیخ بدہد و این رباعی
را بزبان شرح داد **رباعی** کرک بپوشید گہی خرقه ہا ٭ وز مو تراشید گہی
ذره ٭ خرقه چه پوشی چه تراشی ز سر ٭ این دو دکان است ازین درگذر ٭
ایضاً دیوانه زنی را پرسیدند که چرا نماز را نمیکنی گفت من ہمیشه در نمازم و
بہیچ اشتہای ہر دو جہانی وضو را شکسته ام و علامتے از نماز دائم من بعد از
دفن در قبر معلوم شود آورده اند که بعد از وفات چون او را در تابوت نہادند
خواجه کرک رسید گفت ای زن رفتی این مقام را ماندی سر بر آورد و گفت
نروم کرک گفت برو برو و بعد از دفن چون بپہلوی راست رو بقبله نہادند دیدند
که سرش بجانب قبله و پایش بجانب شرق برگشته بود و الحال در ہر ماه مجاوران
قبر او را راست میکنند باز ہمچنان میگردد و پیر دستگیر این فقیر را گفت

که من زیارت قبرش را کردم که بطرف هندست وایضاً دیوانه بود که خود را
برهنه میکرد و در مسجد بول و غایط میکرد روزی نشسته بود عالمی گفتش
که خود را بپوش گفت خاموش باش که پسر ترا اکشتم کسی خبر آورد که
حضرتم پسر شما مرد گفت رَضِينَا بِقَضَائِكَ وَصَبَرْنَا بِبَلَائِكَ عالم باز گفتش
که خود را بپوش باز گفت پسر دیگر شما را اکشتم باز کسی خبر آورد از وفات پسر
هکذا آن عالم را سه پسر بودند هر سه مردند و آن عالم باز گفتش خود را بپوش گفت
ملا هر سه پسر ترا زنده کردم کسی خبر آورد که پسران شما هر سه زنده شدند وایضاً
وقتی بیست کس از مجذوبان در ولایت ماوراء النهر پیدا شدند که هر چه از
ماکولات میدیدند از حلال و حرام میخوردند و هرچه بزبان شان می آمد میگفتند عالمان
حکم کردند تا جامهها از ایشان برگیرند هیچ نگفتند و چند چوب و سنگ زدند هیچ التفات
نکردند گفتند گوشهای ایشان ببرید هیچ یکی التفات به برندهٔ گوش نکردند مگر یک
کس او را از ایشان جدا کردند و دیگران را مانده دادند مسئله آورده اند
که مسواک هر چند خورد باشد استعمال کنند اما چون برابر انگشت شهادت
ماند باید که او را به لته پیچیده دفن کنند که در روز قیامت در عرصهٔ عرصات درخت
عظیم گردد بفرمان الله تعالی که او را و اقربا او را از گرما به روز قیامت در زیر
سایهٔ خود گیرد بعد ازین باید دانکه در وصیت نامه امام اعظم رحمة الله علیه آورده اند
که هر که خاک را در حق طهارت چون آب نداند کافر گردد زیرا که هر دو بآیت کلام
الله ثابت شده اند کما قال الله تعالی وَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا مَاءً فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْدًا طَيِّبًا
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلتَّيَمُّمُ طَهُوْرُ الْمُسْلِمِ وَلَوْ اِلٰى عَشْرِ حِجَجٍ × و این تیمم مر بی وضو و
جنب و حائضه و نفاسه را یکسان است و آنرا چهار فرض است فرض اول دو ضرب
است یکی برای روی دوم برای هر دو دست و سیوم نیت و چهارم خاک پاک
و چهار چیز سنت است انگشتان در وقت ضرب کشاده دارد و علی جانبها
و استقبال و استدبار یعنی دست را بر زمین نهد و پیش و پس برده بعده بردارد و بفشاند

اگرچه دران گرد نباشد و استیعاب در تیمم شرطست و در فتاوی سراجی آورده است الاستیعاب شرط فی التیمم هو المختار خلافا لما ذکره القاضی الامام صدر الاسلام ولو ترک تخلیل الاصابع لا یجزیه کذا اذا لم یحرک الخاتم پس آنچه در نام حق آورده است قول بعضی باشد و تیمم محدث و جنب را فرقی نکرده اند بلکه همه یکسانند تا کسے ظن نبرد که جنب را در خاک غلطیدنست چنانکه آورده اند روزی حضرت رسالت پناه با جمع اصحاب در بیابان رفته بود و آب نیافت فرمود تا تیمم زنند عمار نام اصحاب بود خود را در خاک انداخت حضرت فرمود یا عمار اضرت حمارا اما یکفیک الوجه والذراعان یعنی اے عمار آنچه تو کردی فعل حمارست زیرا که بسنده بود شمارا مسح روے و دو دست و اما این تنبیه ست و نیت در وضو و غسل فرض نیست پس اگر کسے در آب افتاد و یا باران بر و بارید که تمام اندام او تر شد جائز باشد از غسل و وضو اگر آب در دهن و بینی کند و اگر تیمم برای خواندن قرآن و یا زیارت بزرگان و یا برای نماز جنازه و یا در مسجد جنب شد و از برای بیرون آمدن از مسجد تیمم کرد باین تیمم نماز روا نباشد تا خاص نیت برائی نماز نکند و خاک پاک اگر جای پلید شود و سه روز آفتاب بر و بر آید اگرچه در سایه باشد آفتاب نه بیند در حق نماز پاکست و در حق تیمم پلید زیرا که در کلام الله در باب تیمم خاک پاک یاد کرده است و بیک تیمم از فرضها و نفلها هر چند که گذارد روا باشد و تیمم وقتی رواست که اگر یک میل از آب دور باشد و میل چهار هزار گزست بگز جریب که هفت مشت باشد بقول اصح تا اگر کم ازین باشد روا نیست باید که نماز را فوت کند چون بآب رسد قضا کند الا بعذر ضعف و بیماری که بوضو و غسل رنج افزاید پس درین هنگام نیز تیمم کند و اگر بیم دده و یا دشمن و یا سرما سخت باشد که بیم جدا شدن اندام باشد و یا چاه بے رسن باشد و یا ثمن آب ندارد اگرچه آب موجودست یا نزدیکست تیمم روا باشد و اگر مسافری آب دارد اما از

ترس نفس خود که از تشنگی هلاک خواهم شد او نیز تیمم کند و برای نماز جنازه غیر
ولی و امام را اداء و بناء روا است و از برائی نماز عید اداء روا نیست و بناء روا است
که این دو نماز خلیفه ندارند و از برائی جمعه اداء و بناء روا نیست زیرا که او خلیفه
دارد که ظهر است و مسایل چند که از جهت شریعت آب حوض در محلش نه آوردم الحال
بشنو بدانکه آب استاده هر چند اندک باشد و یقین شود که پلیدی در و نیست و کسے
وضو و استنجا و غسل بطریق عوام الناس نکرده است باید که چندانکه کسی از کاسه
بدست گیرد و در جای دیگر استعمال کند روا است تا آب مستعمل بدو نرسد و اگر آب حوض
عشر اً فی عشر باشد حکم جاری دارد اگر چه نجاست در و افتاده باشد مگر که تغیر کند یکی از
اوصاف ثلثه او را که طعم و لون و ریح او باشد دیگر آنکه مقصود از ده در ده آنست
که تمامی نفس آب صد گز شود تا اگر مربع باشد چهار گوشه او در ده باشد تا چهل شود و با
هر گزی تا ده تا دهی دیگر ده شود تا صد گز حاصل آید اگر مدور باشد باید که گرداگرد
آب سی و شش باشد تا صد تمام شود و اگر مطول باشد باید که طولاً بیست و پنج
گز باشد و عرض او چهار گز باشد تا صد تمام شود و قس علی هذا پس بدانکه عمق او
اعتبار دیگر ندارد مگر اینکه گفته اند چون آب بغرفه گیرد باز همان زمین را
آب میگیرد و شتاب کافیست و بدانکه آب چاه پاکست در حق وضو
و غسل و شرب و آورده اند که اکثر عمر امام محمد رحمه الله بر سر چاه
گذشته بود پس از ینجهت امامان در حق چاه فتوے بقول او قبول کرده اند
و سخن او معتبر گفته اند بلکه در جمله اشربه چنانکه در تحریم خمر و بوزه و
بنگے نیز فتوے بقول اوست و در مسایل حیض و نفاس فتوے
بقول امام ابو حفص کبیر است پس اگر چاه بر سر راه باشد که کودکان بدست
آب او گیرند و بخورند پلید نشود مگر بدست و پائے ایشان نجاست حقیقی
باشد تا اگر جنب پای در آب چاه در آورد پلید نشود و احتراز قول عوام
الناس که ایشان میگویند تا رسن را و دلو را نا شسته اندازد آب پلید شود

یعنی ده در ده باشد

مسئله
در بیان آب ده در ده و چاه

زیراکه در عرف رسن و دلو پلید نمیباشد و آنچه در وقت نزع آب لازم شود تا بمقداری
که باشد پس به نزع دلو آخرین دلو و رسن و چاه هر همه پاک شوند و اگر چاه چشمه دار
باشد و استخراج جمله آب او لازم شده باشد و ممکن نمیشود پس باید دانست که فتوی
بقول امام محمد رح است که دویست دلو باید کشید بدلوی که یک صاع درو گنجد
و دلو اصغر و اکبر را بدلو صاع حساب کنند

فصل چهارم در بیان نماز

کما قال الله تعالی وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ای صلوتکم وانما
یُسمّی الصَّلٰوةُ بِالْاِيمَانِ لِاَنَّهٗ عَلَامَةُ الْاِیمَانِ پس معلوم باد که نماز عین ایمان
نیست بلکه علامت ایمانست و اهل کتاب را عین ایمان بود و شان نزول آیت
آنست که هفده ماه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بعد از پیغمبری بجانب بیت المقدس که
قبله یهودان و ترسایان بود نماز میگذاردند و چون این آیت آمد فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط روی بجانب مکه آور و بیت المقدس منسوخ شد و بعضی
اصحاب در وقت نزول آیت حاضر نبودند و بغزا رفته بودند چون برگشتند و
مطلع احوال شدند غمگین گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب
بیت المقدس کرده ایم چه باشد این آیت مذکور در شان نماز ایشان نازل
شد و وجه تسمیه نماز بایمان این بود که یهودان نماز را ایمان میگفتند پس چون بیت
المقدس منسوخ شد مجوسیان مفرح شدند که محمد روی بقبله ما آورد و یهودان
غمگین پس چون میان هر دو طایفه کفار اختلاف شد از برای سرزنش ایشان
این آیت آمد وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ یعنی قبله مشرق و مغرب
هر دو از آن خدای است پس هر کجا که بامر خدای روی آرید همان امر خدا ایست و
و شایان لقا و نعیم شوید **و بدانکه** امر را وجه گفت زیراکه امر کردن بکسی بغیر جهت
یعنی روی آوردن نمیشود تا اول کسی بکسی روی آرد بعد از ان امر کند که فلان
کار بکن و کسی گوید که صفت روی آوردن بچیزی خدا را نشاید زیراکه روی
آوردن بچیزی بر دو نوع است حقیقی و حکمی پس حقیقی در حیوانات است و

وحکمی در اوصاف باریتعالی پس معلوم باد که وجه امر را گفته اند نه روے را چنانکه بعضی
صوفیان شیطان سیرت و آدم صورت گویند که بهر جانب و در هر جا با هر کس رو بخدای
است و هر جا خدا است محض کفر است زیرا که جا را نسبت کردن بخدا محض کفر
است بدان ای عزیز که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که
مثال صلوة خمسه مثل پنج جوی هستند که در خانه هر کسی برود و آن کس هر روز پنج
کرت دران جویهاے غسل کند پس هیچ اثر چرک بر بدن آنکس نماند پس همچنین بفضلے
صلوة خمسه اگر کما حقه نماز است از رکوع و سجود و قیام و قرات وغیر ذلک بجا آرد
هیچ اثر گناه صغیره در دفتر او نماند چنانکه آورده اند که روزی یکے
از اصحاب در پیش امیر المومنین عمر فاروق آمد در ایام خلافت او میگریست امیر
گفت که گریه چیست گفت یا امیر گناهے از من در وجود آمد گفت چگونه گفت روغن
در بازار میفروختم زنے صاحب جمال بر من آمد و گفت روغن بخریم گفتم این روغن
لایق شما نیست اگر بدکان من آئی روغن خوب بشما فروشم چون بدکان خود
آوردمش اندرون بردم و بوسه کردمش زن گفت از خدا نمی ترسی از هیبت خدا
میگریم امیر المومنین عمر گفت که وقت خفتن بیا چون امیر خفتن ادا کرد و وعظ
آغاز کرد آنکس فریاد بر آورد و گفت یا امیر مشکلم بکشاے امیر گفت که نماز
پیشین و عصر و مغرب و خفتن را عقب من ادا کردی گفت آری امیر گفت
قَالَ اللهُ تعالیٰ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بدانکه تو از گناه صغیره آزاد شدی
قَالَ علیه السلام اَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعْدَ التَّوْحِيْدِ مِنَ الصَّلٰوةِ
پس اگر خلاص شود از حساب نماز خدا شود که بروے بنده چون در حساب نماز درست آید
دیگر حسابها بر تو آسان کنم والا همه حسابها بر تو دشوار کنم ای عزیز پیغمبر گفته است که نماز نیاز بنده است
باید که بحضور دل باین ده خاصیت دانسته ادا کند تا نماز بنده ـــــــــــــــــــ
قبول افتد و الا هر دو دور شود و معنی آن ده خاصیت درین ده حرف است
سنت و واجب و فرض مراد از سنت سنتے و کاهلی در نماز نکند که کار منافقان

بنده در روز قیامت بعد از ایمان نماز است ۱۲

خواص نماز ده است

ست کما قال الله تعالی فَوَیْلٌ لِّلْمُصَلِّیْنَ الَّذِیْنَ هُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُوْنَ الَّذِیْنَ
هُمْ یُرَآءُوْنَ وَیَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ یعنی وائی مرکسی را که فراموش کند نماز را یعنی بگذارند
نماز را از وقت خویش و تنها بسبکی گذارند و در روی خلق ثقیل پس ریا کرده باشند
وَالرِّیَاءُ مِنَ الْکُفْرِ را دانسته اند و مراد از ن سرهای نفس ست که هفتند چون
ریا و غیرت و کینه و حرص و هوا و آرزو باید که هر همه را در نماز ببرند یعنی در خاطر نه
آرند تا قبول شود و مراد از ت از غیر خدا توبه کند و خدا را چنان پرستد گویا که
حق را می بیند و الا حق او را می بیند و مراد از و ویل ست یعنی در دوزخ چاهها اند
که چهل هزار سال راه عمق دارند و از خون و زرداب عاصیان پرند و وعید برای
مصلیان غافلست پس مصلی را باید که در نماز آن چاهها را در خاطر آرد
تا غافل نباشد و مراد از الف الله را شناسد که کارساز بندگانست
از عدم در وجود آورد و قابل شهود گردد و مراد از ج آنکه جهد و کوشش
تمام در نماز و عبادت خدا کند که بندهٔ مکلف فاعل مختار ست و مراد از ب
بدی و خلاف بالنفس کردن که در خبر ست بهر دشمنی که نیکی کنی بصلح آید الا
نفس که هرچند در حق او نیکی کنی بخلاف پیش آید لقوله علیه السلام شَرُّ
النَّفْسِ اَشَدُّ مِنْ شَرِّ الشَّیْطَانِ و مراد از ف دل را از ماسوی الله فارغ کند
و چون تکبیر تحریمه حرام کنندهٔ هر فعل ظاهر نیست همچنان هر خطرهٔ ماسوی الله حرام
داند و مراد از ر راحت گرفتنست بیاد خدا چون نماز یاد خدا ایست پس نیاز
او رحمت و مراد از ضاد ضائع کردن نماز ست یعنی نماز را ضائع نکند و
نماز وقتی ضائع میشود که در اول نیت نماز مقارن تکبیر یا متصل و یا
منفصل بجائی نیارد که فلان نماز ست و مقتدی گوید که خلف امام ست و در
آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجا نه آرد ضائع کرده باشد نماز را که رسول
علیه السلام فرموده است هر که این ده خاصیت در دل نه آرد و نداند منافق
ست اگرچه نماز میگذارد دوزخی ست پس ای عزیز باید که در نماز

جد وجهد بسیار بکنی که در روز قیامت از جهتِ نماز درماندگی وسختی بسیار ست

کما قال الله تعالی كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ

يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ در خبر

ست که مَنْ لَا صَلٰوةَ لَهٗ لَا زَكٰوةَ لَهٗ چون در شب معراج حضرت رسالت پناه از

رب العزة پرسید که یارب در قرآن هفتصد جای نماز با زکوة یاد کردی وجهش چه باشد

از آنکه یک جائی نیز کافی بودند شنید که ای محمد برائی بندگان خود و امت تو هیچ

عملی بهتر ازین ندیدم تا شایان درگاه من باشد ازینجهت تکرار کردم واز جهت

یکی نماز که کسی بعمدا ترک کند شش هزار وپانصد سال در دوزخ محبوس

گردد اما اگر جمع را ببینی وتمیز نتوانی کرد میان مسلم وکافر ببین که هرکه نماز کند

آن مسلمست وهرکه نماز نگذارد کافرست لقوله علیه السلام لَا فَرْقَ بَيْنَ

بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْكَافِرِ إِلَّا بِالصَّلٰوةِ امّا بترک نماز کافر وقتی شود که مستحل ترک

باشد چنانچه اگر در معرکهٔ مقتولان بیابی که تمیز میان مسلم وکافر نمیشود باید که ببیند

اگر سبلت پست کرده باشد مسلمست واگر دراز باشد کافرست واز جهة

مانع زکوة در روز قیامت مال اورا از زر ونقره تخته ها سازند وبروی آتش

گرم کنند وروی وپهلوی وپشت اورا بدان تخته ها داغ کنند

کما قال الله تعالی إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ

بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ

وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمٰى عَلَيْهَا

فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوٰى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هٰذَا مَا

كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ؛ ودر مفتاح

الجنان آورده است که اگر یک درهم از زکوة در خانهٔ غنی مانده

باشد وبیست فرسخ ودوازده گروه فقیر از گرسنگی بمیرد آن غنی بخون

وی شریک باشد ودر حق مواشی آورده اند که اگر زکوة از

مواشی تنگ شده باشد فردای قیامت در روزی که پنجاه هزار سال باشد غنی را
بران زمین گرم خسپانند و مواشی بروی حغل بندند تا آنکه مواشی آخرین چون بگذرد
مواشی اول باز بر سرش بر بدو او را زیر سم و لگد خستخاش سازند و مواشی
بمقدار کوهی کلان شده باشد **و در خبر است** که چند نفر نگان مسلمانانند
والا کافرانند **اول** مانع زکوة لقوله علیه السلام مَن لا زکوٰة له لا صلوٰة له **دوم**
اکل الربوا **سیوم** آنکه بزن خود لواطت کند **چهارم** ساعی که کسی را ناحق بامیر
و حاکم گرفتار کنید **پنجم** کسی که سلاح بدار حرب فروشد **ششم** آنکه بکسی
دعوی داشته باشد و بقضای قاضی نه ایستد بلکه برسوم جهال مائل باشد
هفتم مدمن خمر که همیشه در خانه خمر نگاه دارد **هشتم** باج گیرنده که از مالک نصاب
و غیر نصاب بی تفحص چیزی بگیرد **نهم** باغی که بادشاه اسلام ازو ناخشنود
باشد **دهم** تارک صلوة عمداً و از جهت خوردن یک روزه نه لکه سال در
دوزخ محبوس گردد **و بدانکه** روزه را سه فرض است اول نیت دوم وقت
او از صبح صادق تا غروب آفتاب شناختن **سیوم** خود را از جماع و ماکولات
و مشروبات و هر چه غذا آرد و بدای شود نگهداشتن **و بدانکه** در روزه سه
شادی است یکی در وقت شکستن روزه و آن وقت اجابت دعاست
دوم جنه است از آتش دوزخ سیوم جزای او لقای باریتعالی است باید
که افطار صوم بعد از غروب که آفتاب نماید بکند **و در معرفة المذاهب** آورده
است که دوازده فریق روافض متفق برین اند که افطار وقتی بکنند که آسمان از
ستارگان پر شود و نماز مغرب نیز دران وقت ادا کنند پس تشبیه بافعال
ایشان نباید کرد و مقبولی او موقوف بدو چیز است اول بصدقه و ادا کردن
فطر و فطر واجب است بر کسی که مالک قدر نصاب باشد و مال نامی شرط نیست
چنانکه اگر کسی را دو شمشیر و دو ترکش و دو کمان و دو کتاب و دو خانه و دو سرای
باشد یکی را برای استعمال ماند و دیگری را در حساب جمع در آرد تا اگر تمامی

حغل بالکسر سرگین فیل و بالفتح ابر بیا آسید موج و دیوث دور کردن و کمی از زمین کشیدن و سرگین انداختن فیل و گوشت دور کردن از استخوان و انداختن بچه را و زود پریدن مرغ ۱۲
سه شخص مع الاختصار ۵۲ زکوة او را نه انکس کی نباشد نماز او را نیست قبول ۱۲

در بیان صدقه فطر که واجب است ۱۲

بیان صاع و من و بهلولی

مال بقدر دویست درم رسد صدقه فطر برو لازم شود پس صدقه فطر او اگند از
جهت بنده و آزاد و کودک و از هر کسے نیم صاع از گندم و نیم صاع دو من و مِن
چهل بهلولی و دو من هشتاد بهلولی میشود و از جو چهار من و هر که صدقه فطر را منع کند برابر هر دانه مار و کزدم
در گور او پیدا شوند دویم تراویح بیست رکعت بده سلام و با جماعت گذاردن
سنت است و نیز ختم قرآن در وی سنت است باید که در هر رکعت ده آیت چون
سورهٔ والضحی بخواند تا ختم حاصل شود و در انیس الواعظین آورده است
که اگر کسے از سورهٔ فیل تا آخر قرآن بخواند سنت را بجا نیاورده باشد و فردای
قیامت ماخوذ شود و اگر جمعے از اهل قبله بترک تراویح متفق شوند بادشاه
اسلام را باید که همان دیهه را تباز د و تاراج کند بدان ای عزیز که چون وقت
نماز در آید با اعتقاد درست ظاهر و باطن را از ماسوی الله پاک کن و غیر از الله
چیزی را در دل راه مده چنانکه شیخ شیخ المشایخ والاولیا رئیس سالکان غواص زبان
کهف امان شیخ عثمان هارونی قدس سره و پیر قطب الاقطاب شیخ جامی سرلعف
زندوسی هر دو روایت کرده اند که هر امامی که بداند که در یقین زید است و در یار
عمر و نماز او نزد سالکان جوے نیرزد لقوله علیه السلام الصلوٰة معراج
المؤمنین من لا صلوٰة له لا معراج له چون نماز که معراج باطنی مصلی
است و زینه پایه است بقرب حق پس بحضور تمام باید کرد و خود در امراتب و معیت
او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در معراج
ظاهری از حجابات نور گذشت آوازے شنید که یا محمد این است خدا تو در نماز
است یعنی در سبوح و قدوس است و این را صفات سلبی گویند که پروانه عقل
و وهم و خیال را درین پر بسوزد پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون بالای
عرش رسید و در باطن او قطره از جزیات الوهیت و می و حدت بچکید و او را از شعور
مجرے در ربود اول هفتاد هزار مراتب نورهای کبود آسمان رنگ و نامحدود
که آن را سالکان پرده هاے نفس گویند از ین در گذشت چون

نماز زنان و بادیان و مردان
است اگر سه بار ... بناشند نماز
و در اینجا ... بادیان اولی ۱۲

۱۲۹

بیان کیفیت معراج رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم ۱۲

از تن بدل شد مراتب مذکور دید و چون از دل بجدا رسید که محل اخذ معرفتست
هفتاد هزار پرده های عقیق رنگ که آنرا مراتب قلبی گویند دید چون از فواد بسر شد
هفتاد هزار پرده های سرخ بغائت صاف دید و سر مراتبی هست میان فواد و روح
چون از سر بروح شد هفتاد هزار پرده های زرد دید چون از روح بخفی شد هفتاد
هزار پرده های سفید دید و چون از خفا باخفا رسید هفتاد هزار پرده های سبز دید و
ازینجا از نفی وجود خبر بود و چون از اخفاء بفردانیت صرف گذر کرد هفتاد هزار
پرده های سیاه در پیش بود که آنجا نشان نبوت و شعور انانیت و اشارات خالقیت
مخلوقیت مضمحل شد پس سبوح قدوس این معنی دارد که عبادت و اشارت را
در وراه نیست یعنی سرور انبیا و برهان اصفیا و تاج اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم را چون اشارت شد که قربت حق کسی تصور بتشخیص نکند و قربت جسم بجع
کفر محضست بلکه قربت بمراتبست نه بجسم و حضرت بمراتب و پرده های مذکور که
معراج باطنی بود بعد از معراج ظاهری وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ یعنی چون در
افق املاک رسید به تشخص مبارک خویش گویا که تشخص او بالای عرش منع شد
از سر جسمیه بهمه سر بمراتب مذکور که نفس و دل و فواد و سر و روح و خفی و اخفاست
و سیر مع الله گرد این پرده ها را اطلاق بذات و صفات حق نتوان کرد که این را
عالمی نور و حجاب گویند اگر میان سالک مسلوک و نور محمدی و غیر ذلک من کلامهم
گویند و هر پرده ازین پرده ها چون هفتاد هزار مقدار این جهانست از روی نمایش
در افق املاک یعنی در جائیکه خارج از کثیفات نمایش دارند هر پرده چون هفتاد
هزار برابر این دنیا مینماید اما چون از روئے شمول ایشان کسے نظر کند که در کل
ایشان امتیاز و اتحاد ندارند پس نا متناهی اند زیرا که آنچه اولیاء الله را مینماید در عین
عالمی کثیفات مینماید نه خارج از کثیفات و معلوم باد که چنانکه ذات و صفات
باری نامتناهی و نامحدود و محیط جمله ممکنات بغیر اتصال و انفصالست این پردها
نیز همچنانست و بمراتب اطوارات حق تنزل کرده و یک بدیگرے نیز آمیزش

ندارند پس ای عزیز اول چون مستقبل قبله شوی شاید که بقبله آب
دهن نه اندازی که در شرح مشارق آورده است که دران ساعت
روئی بخدا آوردن ست یعنی به امر او پس گویا که بوجه حق آب دهن انداخته باشی
واگر آب دهن بسیار گردد بر کتف چپ بر گردو اندازکه شیطان از عقب
وسوسه میکند پس گویا که بروئی شیطان انداخته باشی و چون اِنِّیْ وَجَّهْتُ
وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَّمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ
گوئی تحقیق چنان بدانی که باطن را از ماسوے اللہ شستم و معراج باطنی
را باحق در پیوستم و دل را از غیر حق عاری باید کرد که تا معراج دلت بحق باشد
که بمراتب کسان برسی که سر را از غیر اللہ خالی کرده اند و بحق و بمراتب باطنی پیوسته
اند و دست برداشتن تحریمه اشارت بدانست که ماسوی را پس پشت انداختم و
چون دست را زیر ناف نهی اَللّٰہُ اَکْبَرُ گوئی زیرا که اگر در اوان دست برداشتن
گوئی پس نقیض نیت دل شود گویا که اللہ را پس پشت انداخته باشی و چون
در اوان دست نهادن گوئی گویا که ثبوت اللہ کرده باشی و نفی ماسوے اللہ
و باید که با حضور تام باشی چنانکه سالک محقق خود را درمیان کعبه وحدت که
مولود ذات محمد ست داند والا چون عوام الناس خود را بجهت کعبه که مولود
ذات محمد ست داند و خواجه فرید الدین عراقی در معنی این حدیث فرموده
است و تاویل نموده که اِحْدٰی رَکْعَةٍ مَعَ الْمِسْوَاکِ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِیْنَ رَکْعَاتٍ
بِغَیْرِ مِسْوَاکٍ پس او گفت که یک رکعت برائی حق او که تو درمیان نه باشی
افضلست از هفتاد رکعت که بخودی خود برائی او ادا کنی و بدانکه نیت
شرعی مقررست بسه نوع اول متصل آنکه تکبیر با نیت پیوسته باشد که فلان
نمازست دویم مفصل آنکه نیت کند بعده شے منافی نماز درمیان
نه آرد و تکبیر گوید سیوم مقارن آنکه نیت با تحریمه باهم مطابق
باشد

۲۴ بعض کتب بجای عقب... [illegible]

۲۵ پس سالکان کعبه حقیقت ... [illegible]

این آیت در پاره هشتم و در ربع رابع از سوره انعام واقعست ۱۲

چون خاتم در اصبع و اگر نیت محققان که مبادوے اوست ندانی باری خود را در فہم
کلمہ کہ در صلوٰة آید بگمار کہ ہر یک چہ معنے دارد میخواستم کہ از جمیع کلمات از تکبیر
تا سلام فہم سخن گویم اما چون در کتاب **ارشاد المریدین** آورده بودم سکوت
کردم و باید کہ بعد از افتتاح شروع در قراءت کنی و خود را در مقاب حساب گا
حاضر دانی و قرارت یک بیک حساب با حق دانی و چون قرارت را غلط خوانی
گویا کہ حساب را غلط کرده باشی **و در رسالہ** شیخ المشائخ قطب الاقطاب
قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس اللہ سره العزیز گفتہ است کہ اگر غیر المغضوب
را بذال معجمہ خواند گوسفندان را گفتہ باشد و اگر بظا گوید پالان اشتران را
گفتہ باشد پس بہر دو تقدیر نماز فاسد شود **و در ترغیب الصلوٰة**
آورده است کہ اگر در اللہم صل بسین گوید نمازش تباه شود زیرا کہ التسل
کشیدن را گویند و خوف کفر است و در قنوت اگر نثنی بسین گوید نمازش
تباه شود زیرا کہ ثنا معنے ثنا است و بسین معنے فراموشی است و اگر بجاے
ثم سم گوید نماز فاسد شود کہ ثم براے تعقیب است و سم سوفار را گویند و در
محافت قرارت بحدے خواند کہ خود بشنود کہ قرارت و طلاق و عتاق و
و استثنا تا خود نشنود معتبر نیست و واقعہ نشنوند پس چون قرارت کار صعب
ترین نماز است پارهٔ از مخارج و طریق قرارت کلام اللہ بقدر امکان خود با تمام
فرزند عبد الکریم اصلح اللہ شانہ بیان کنم بدانکہ خلیل ابن احمد قدس اللہ سره
العزیز مخارج حروف را شش بیان کرده اند و ہمزه از بن حلق قریب بسینہ
وه قریب بحلق بالاتر از ہمزه و عین فروتر از مری و ح بالای مری
بالاتر از ح و خ نزدیک کام این شش را حروف حلقی گویند **و در تجوید** آورده
است کہ مخصوص در فاتحہ اگر کسے ہا را بجا تبدیل دہد و یا بر عکس نمازش فاسد
و در اذان سلیے لا الٰہ الا اللہ چنان گوید کہ حلق خبر نشود و الا کفر گفتہ اند و ح
را بتمام حلق نگوید **و در تذکرة الاولیاء** آورده است کہ روزے حبیب عجمی قدس اللہ

مسئلہ اگر غیر المغضوب را بذال یا بظا خواند نماز تباه شود

در بیان مخارج و تعلیم قرآن و تجوید قرارت ۱۲

لـ بہ ہمزہ خواند...
اوقات ... جل جلالہ ۱۲

سنۃ العزیز امامت میکرد و آن زمان امام حسن بصری رضی الله عنه از جانب روم رسید و اقتدا کرد حبیب عجمی الحمد را الهمد گفت امام از آن نماز و شروع برگشت و تنها نماز گذارد در روزی امام را وجد درویشان پیدا آمد و گفت یا رب نزدیکی خود بمن نمای هاتفی برو آواز داد که نزدیکی من یافته بودی و ترک دادی امام گفت یا رب کدام بود گفت نماز خلف حبیب گذاردن زیرا که دل او از کدورات بشریت مصفی شده بود و خود را بخود بما پیوسته بود چنانکه در مناقب آورده اند که هر گاه که کلام الله خوانده میشد حبیب را شوق و وجد پیدا می شد میگفتندش که عجم را چه شوق کلام الله که خواندن نمیدانند گفت لِسَانِیْ عَجَمِیٌّ وَقَلْبِیْ عَرَبِیٌّ و معلوم باد که این حکایت متفق علیه نیست زیرا که اگر جایز بودے امام نماز بجماعت را ترک ندادی و این حالت درویشان است که تعلق به باطنه دارد و نادر می افتد و گفته اند که اَلنَّادِرُ کَالْمَعْدُوْمِ اما عامه خلق را فتوے برین است که ادای حروف فرض است چنانکه اگر در اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ تشدید بگذارد نمازش فاسد شود و آورده اند که شبے قاضی حمادالدین ناگوری امام شد و شیخ قطب عالم قطب الدین اوشی و معین الدین حسن سنجری و بهاؤالدین ذکریا قریشی قدس الله سرهم اقتدا کردند و همه بیک پای استادند تا نیم شب قاضی قرآن را دریک رکعت ختم کرد و جمله سجده های تلاوت و سجده هاے نماز بجا آوردند بعده بر پای چپ استادند و در رکعت دوم نیز ختم قرآن کردند بطریق اول و بعد از فراغ مناجات کردند که خداوندا چنانکه حق شناخت تست و حق عبادت تست بجا نه آوردیم هاتفی آواز کرد که ای محبان کماحقه عبادت پرستیدید و کماحقه معرفت شناختید شما را و شما را بخشیدم شما را و متابعان شما را نیز بخشیدم نقلست که روزے قاضی شهاب الدین ناگوری وفات یافت و او را دفن کردند منکر و نکیر در پیش او آمدند و سوال کردند که مَنْ رَّبُّکَ قاضی گفت این کدام مَن است چون فرشتگان را علم نحو و علم حقیقت نیست درماندند

ف زبان من عجمی است اما دل من عربی است ۱۲

ف [illegible] ۱۲

ف خاص [illegible] عامه [illegible] ۱۲

ف [illegible] ۱۲

وبرگشتند ومناجات کردند که خداوندا بندهٔ شما چنین میپرسد خطاب و عتاب از حق
برایشان شد که بروید وجواب گوئید زیراکه چندین هزار بندگان من که میپرسید
جواب میگویند وشما یک بندهٔ مارا جواب نمیتوانید گفت چون تضرع و زاری
کردند حکم شد که بگذارید وپیش او نروید نقلست که روزی قاضی حامد الدین
ناگوری قدس سره را باشاگرد خود شیخ قطب الدین بختیار اوشی چشتی مباحثه
شد که در آخر کلمهٔ شهادت عبده ورسوله مطلقست شیخ قطب الدین گفت
نیست وبادشاه زمانه مرید شیخ قطب الدین بود نیز حاضر بود چون در کتب
دیدند حق بجانب قاضی بود اما شیخ لوح محفوظ را نمود که در و طا مطلق نبود
قاضی قبول نکرد وگفت هذا ریا کرد واز جهت شما طا را در حال دور کرد زیراکه
در کتب دروغ واقع نشده است بادشاه اعراض کرد که عجب ازین قاضی که لوح
محفوظ را قبول ندارد قاضی را صفت جلالیة اثر کرد وچون شیر شرزه بغرید و
غضب تیز اثرش کرد چون برق بدرخشید وبپا خاست وشیخ کفش او
راست کرد ودر عقب او دویدن گرفت قاضی روی در بیابان نهاد تا آب در
پیش آمد همراه کفش در آب رفت وچون برآمد شیخ قطب الدین دامن اورا بالا
گرفت ودامن خودش به آب ترکرد وبگرد آلوده ماند چون مسافتی پیش رفت قاضی
گفت دست از دامنم بدار که تخت بادشاه را نگونسار کردم شیخ گفت بادشاه
فدائی سر تو باد بر فقیر رحم کن گفت شما نیز بعد از هفت روز خواهید رفت گفت
عمرم فدائی تو باد بر ایمان من نظر کن بعد ازان قاضی گفت که ایمان تو در
امان حق باشد چون شیخ بخانه آمد بادشاه را مرده یافت وبعد از هفت
روز شیخ نیز وفات یافت وغرض ازین حکائت اینکه تا هر کس را لازمست
که عین تلاوت در شد و مد و مطلق فهم تام کند پس مخرج ق و ک در بن
کام هر دو را لهتے گوئند ولهت بن کام را گوئند ج و ش و ی میان
زبان شجری گوئند وض معجمه و ل را حافی گوئند و حافی کناره یعنے

کنارهٔ زبان را بدندان ضرس جانب چپ برساند ویازده حروف بر سر زبان
تعلق دارند ذ معجمه ث وظ این را شویه گویند بعنی بمعونت دندانهاے
زیرین وط وت بمعونت دندانهای علیا اینرا نطعیه گویند وص وس وز
بمعونت سر زبان ومیانهٔ دندان واین را سالیه گویند وسالیه نیز سر زبان باشد
ودو حروف ازان ذ ون بمعونت سر زبان وبن دندان علیا وایرا ذلقیه گویند
وذلق تیزی دوکرانه زبان باشد وازلب پنج حروف خیزد ف والف وب
وم و و وایرا شفویه گویند واین شش مخرج بسه مجری باز آید مجری حلق و
مجری دهان ومجری لب و بدانکه اگر مخرج ومعنی هر دو حرف یک باشد اگر
تبدیل کند نمازش روا باشد واگر مخرج هر دو یک باشد ومعنی جداگانه نمازش
فاسد شود چنانکه الله الصمد را سمد گوید ویا صراط را سراط گوید که هر دو لفظ
معنی بے نیاز وراه دارد پس نمازش روا باشد واگر لست علیهم بمصیطر مسیطر
گوید نماز فاسد شود زیراکه مخرج ومعنی هر دو یکی نیست وهر دو برگماشته شده را
گویند قال علیه السّلام مَنْ قَرَءَ الْقُرْاٰنَ عَلٰی رَاْیِہٖ فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَہٗ مِنَ النَّارِ
پس باید که کلام الله را در پیش استادی باید خواند که او نیز پیش استادی خوانده
باشد زیراکه اگر کسے صد ذلة القاری بخواند نمیتواند که کلام الله را ترتیب دهد
وآورده اند که حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم در هر سالی یگان
کرت بر مهتر جبرائیل میخواند ودران سال که وفات میکرد سه کرت خوانده بود
پس قرآن را بالحان مطربان وقاریان خود روکه غیر مد را مد کشند برائے
تحسین صوت نباید خواند که خوف کفر ست واما باید که مزین بزینت اظهار و
اخفا وادغام ومد وشد وتفخیم وترقیق وقلقله وغنه باشد لقوله تعالے
وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِیْلًا ای زَیِّنُوا الْقُرْاٰنَ زِیْنَةً پس اظهار وآن شش حرف ست
که نون ساکن وتنوین را اظهار کند نون ساکن که ما بعد او یکی از حروف
حلق آید مجموعه او اخم هعه اظهار کند چون الا انت هذا امن عین

ومن حیث ومن غل النعمت علیهم ومن خوف و نظائر نون و تنوین سواء علیهم عذ
الیم ورغدا حیث شتمامحکمات من واجر عظیم وحروف ادغام که مجمع او یرملون است
عمرون ادغام باغنه وغنه آوازی باریک را گویند و م و ل ادغام بے غنه
نظیر نون ساکن بے غنه چون بعد او م ل آید چنانکه من ربهم من لدنه و با غنه چون
بعد او چهار حرف مذکور آید چون من وراء و من نعمة و من یقول و ادغام باغنه مقدا
مد پیدا آرند تا حسن و جمال کلمه ظهور یابد چون ان شاء الله ان الله نظیر نون تنوین
بے غنه چون هدی للمتقین و من ثمرة رزقا و نظائر تنوین باغنه ازواجا یتربصن ورعد
وبرق وسورة نظیر و آیة بکان و حروف اخفا پانزده اند و چون
مابعد از نون ساکن و تنوین یکے ازیشان آید نون را اخفا باید کرد و اخفا
باغنه ادا کنند حروف این است ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف
ق ک نظیر نون ساکن انفسهم من قبل ان کنتم فمن ثقلت من جاء من جون
الله من ذا الذی ان نعاجه من شر من سبیل من قبل من ضل ان طلقتم
من طهیر و نظیر تنوین چون دکا دکا صفا صفا قوم یجهلون ورزقا کریم و بدانکه
در عم یتساءلون و در عما و مما نون ساکن است ادغام باغنه باید کرد و هر جا که بعد از
نون ساکن و تنوین حرف با آید قلب بر میم باید کرد باغنه چون من بعد بصیر بما
یعملون بدانکه هر جا که بعد از میم ساکن چون هم و کم و لم حروف آید اظهار باید
کرد و دیگر همه جا اخفا است چون الله یستهزئ بهم و یمدهم و ترمیهم بحجارة یمدهم فی طغیانهم
و بدانکه دال ساکن در هشت جا ادغام باید کرد در ت چون قد تبین و در
دال چون قد دخلوا و در جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله و در
شین چون قد شغفها حبا و در صاد چون قد صدق و در طا چون قد ظلم و در ذال
چون قد ذهب و بدانکه در دال و در ذال و در ظ ادغام شود چون اذ ظلموا و اذ ذهب
و در جیم چون اذ جعل و تا در تانیث در دال و در ط و ت ادغام کنند چون اجیبت
دعوتکما فامنت طائفة و طا ساکن در ت ادغام کنند چون بسطت و ان

مسئلہ بیان اوقاف قرآن

فرطتم و لام بل و هل و قل در لام و را ادغام کنند چون بل رفعه الله و بل لکم و بل لکم و قل
ربی و هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند اول آن ساکن دوم متحرک اول را در دوم
ادغام کنند چون یدرککم الموت و اینما یوجهه و من یکرههن و ما لم تسطع علیه و من فوقهم
محیط مگر در محلی که حرف اول آن ساکن و حرف علت باشد چون الذی یوسوس
والذی یکذب و در کلمهٔ الم نخلقکم قاف در کاف ادغام شود بالاتفاق فقط و ث در ت
ادغام کنند اگر ث ساکن باشد چون کم لبثت قال و را ار مفتوح و مرفوع را تفخیم
باید خواند یعنی پر باید خواند و نیز اگر ما قبل او مفتوح و مرفوع باشد و او ساکن باشد تفخیم
باید خواند چون ربنا و ربکم خبیر خیر و الم تر کیف و کنت ترابا و نظیر را ساکن چون
ارجلکم و قرآنا عربیا و اگر را مکسور و یا ساکن ما قبل او مکسور باشد ترقیق
باید خواند چون عسر یسرا و ساکن چون فرعون و ارجعی مگر آنکه بعد را حرف
استعلا واقع شود و آن طا و صاد و قاف است چون قرطاس و مرصاد و فرقة
لفظ الله اگر ما قبل او مفتوح و یا مضموم باشد تفخیم باشد چون و الله و کان الله
ان الله و اگر ما قبل او مکسور باشد ترقیق باید خواند چون الحمد لله و بسم الله و هر جا که
در آیت و وقف منون و غیر منون قاری رسد اگر ما بعد ایشان الفی ساکن نباشد
اگر با حرکت رفع بود اشمام کند و اگر کسره باشد روم کند چنانکه نستعین و اجر عظیم
اشمام باشارت لب اندکی رفع را بوی دهد چون قل هو الله احد و روم در کسره است
یعنی اظهار حرکت کند و با واز نرم چون مالک یوم الدین و در آیت مفتوح فتح را هیچ طرح
ظاهر نکند و در آیت مجزوم هیچ وجهی نیست نی روم و نی اشمام مگر که انقطاع دم آهستگی
کنند و بعده بیشتر نخواند چنانکه فحدث و تواباً و احد

بیان وقوف منزل

م لازم است و نگذشتن از و کفر است و آن در قرآن نود جا است ط مطلق
است گذشتن از و مطلق روا نیست نه جائز است و مستوی بین طرفین است
اما وقف اولی و وصل مجوز هر دو جهت مساوی و محبت صلے علامت رخصت
است گذشتن از و اولی ق علامت قیل یعنی اختلاف قراء ه براے

آیتست ومعلوم باد که وقف نفس کشیدنست امانه چنانکه ساکن شود بلکه چون
طرفة العین نفس کشد وباز قراءة کند وبدانکه حروف قلقله پنجند وبروائتی شش اند
وقلقله بطریق روم اظهار کردن حرکت راگویند اما البته اظهار کند اول بٓ چون وَ
التَّرَائِبْ دوم جٓ چون بهیج سیوم دٓ چون ویوم الوعد چهارم طٓ چون فی لوح
محفوظ پنجم قٓ چون من علق ودر ضٓ اختلاف وقلقله در کسره میباشد درحالت
وقفی چون بٓ طٓ جٓ طٓ وٓ طٓ ظٓ طٓ قٓ طٓ ضٓ طٓ وبعد ازین معلوم باد
که جمله مدات بر هفت وجه اند اول مد منفصل چون ماقبل همزه یکی از حروف مد آید و
حرکت ماقبل آن حرف علت موافق مد کنند چنانکه قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِمَآ اُنْزِلَ و
بِمَآ اُنْزِلَ و فِیْٓ اَنْفُسِکُمْ ومد متصل چون یَشَآءُ و مَاسَوَآء و جِیْٓءَ و
متصل آنرا گویند که حرف مد وهمزه در یک کلمه باشند کما مر ومد مشدد واین
را ضروری نیز گویند چون وَلَا الضَّآلِّیْنَ و حَآجَّ اِبْرَاهِیْمَ و لَا تُحَآضُّوْنِ و
تُحَآجُّوْنِّیْ چنانکه پرنده در هوا باشد وباهستگی بزمین فرود آید چنان نفس را
بالا برد و فرود آرد چون وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ و مُدْهَآمَّتٰنِ و نَضَّاخَتٰنِ و ضَآرٍّ
وشاید که این مد ضروری بغیر از باب افیلال نیامده باشد وَلَا الضَّآلِّیْنَ
دوم مد ست یکی ضروری دوم از برائی وقف آیت ودر حالت وقف آیت چون
نزدیک طرف اخیر حرف علت ساکن واقع شود نیز باید کرد چون نَسْتَعِیْنُ
والْمُؤْمِنِیْنَ . واُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ ومد تهجی که در اول سورت از مقطعات
واقع میشود اگر در لفظ او حرف علت آید چون الٓمٓ وصٓ وقٓ ونٓ و
اگر در لفظ او حرف علت نباشد مد نکند نحو طٰ ودر عین کهیعص وحم عسق
دو وجه است هم مد وهم قصر ومد ضمیری چون مابعد ضمیری همزه باشد وماقبل او
ساکن نباشد چون مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗٓ اِلَّا بِاِذْنِهٖ واگر ماقبل او ساکن باشد مد نباید کرد
چون انا انزلناه وعنه و فیه اگر مابعد ایشان همزه آید مد نباید کرد ومد مبدل آنرا
گویند که بدل از همزه ویا از تنوین باشد درحال وقف چنانکه اٰمَنُوْا و اٰمَنَّا و بِنَآءً

وَسَوَآءٌ و در بعض اقاویل چون دو حرف علت بهم آیند نیز مد کنند چون اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اما اندک مد کنند و مد منفصل و متصل چهار الفی اند و مد ساکن سه الفی و مد مبدل همزه یک الفی و مد تهجی باتفاق سه الفی ست و مد آئت و وقف باتفاق قراء سه الفی ست و در فواید المسلمین و در فتاوی غرائب آورده است که در آخر آئت که وقف میشود به بینیم که آخر برائی مدحست یا برائی ذم اگر از برائی مدحست و فرحست شاید که نفس نکشد و تکبیر رکوع گوید و اگر نفس کشد نمازش فاسد شود و کافر گردد چون كُفُوًا اَحَدٌ و مُؤْمِنِیْنَ و صَالِحِیْنَ و فَادْخُلِیْ فِیْ عِبَادِیْ وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ و اگر آخر سورت برائی ذم باشد شاید که نفس کشد بعده تکبیر رکوع آغاز کند و اگر دم نکشد نمازش فاسد شود و او کافر گردد چنانکه وَالْکٰفِرُوْنَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ و کَافِرِیْنَ و ظَالِمِیْنَ و مُشْرِکِیْنَ علی هذا القیاس آئت وعد تعلق بمدح دارد چون فَمَنْ کَانَ یَرْجُوْا لِقَآءَ رَبِّهٖ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَّلَا یُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖۤ اَحَدًا و قوله تعالی وَاٰخِرُ دَعْوٰىهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ و آئت وعید تعلق بذم دارد چون وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ اُعِدَّتْ لِلْکٰفِرِیْنَ و ایضًا فِیْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ وَمَاۤ اَدْرٰىكَ مَا هِیَهْ نَارٌ حَامِیَةٌ وَفِیْ صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی و علی هذا القیاس و در اعراب نیز تصحیح بخواند زیرا که اگر اعراب از جائی خود تغیر کند و معنی او نیز تغیر شود کافر گردد لقوله تعالی وَقَتَلَ دَاوٗدُ جَالُوْتَ اگر داود که فاعلست بفتح خواند و جالوت که مفعولست برفع خواند نمازش فاسد شود و کافر گردد و در كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ کنت بفتح تاء فوقانیه و یا ظَلَمْتُ نَفْسِیْ بفتح تاء فوقانیه گوید و یا خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بضم نون گوید نمازش فاسد شود و کافر گردد و اگر ما بینهما الرحمان را بکسر و یا ضم خواند رواست بدانکه حروف مشدد سیزده اند چون یکے از الف لام ایشان ما بعد الف لام در میان میماند و مذکور نمیشوند چون تّ دّ ذّ رّ زّ سّ شّ صّ ضّ طّ ظّ لّ نّ چون اَلتَّآئِبُوْنَ اِنَّ الَّذِیْنَ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی

ف: آخر سورة اگر مدح باشد
اتصال بالبسمله اکبر کند
و اگر ذم باشد در اتصال
وقف کند فرست ۱۲
فتاوی غرائب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلزَّوَالُ کہ اَلسَّلَامُ اَلشَّکُوْرُ اَلصَّبْرُ وَاَلضَّالِّيْنَ
اَلطَّيِّبِيْنَ اَلطَّاهِرِيْنَ وَاللَّيْلِ وَالنَّاسِ و بعد ازین معلوم باد که نماز را چهار رکن
است قیام و قرارت و رکوع و سجود و اما قرارت رکن اصلی نیست که از مقتدی
بردارد و آن ثلثه دیگر برداشته نشود و نیز در نماز سه گانی و چهارگانی مکرر نمیشود و
این را رکن منفصل میگویند و تکبیر اول را نه متصل و نه منفصل میگویند از جهت اختلاف او
در داخل صلوة و خارج صلوة تا اگر در عین تکبیر خنده قهقه کند وضو نشکند و قعدهٔ
آخره را رکن متصل گویند اما **در عمدة الاسلام** آورده است که تکبیر اول
و قعدهٔ آخیره فرض اند اما رکن نیستند و ترتیب را رکن اتحادی گویند چون رکوع
در هر رکعت یکبار ادا بجای خود باید کرد تا اگر قراءة را فراموش کرد بر رکوع آمد
یاد ش آمد باز گردد قرارت تمام کند و رکوع بار دیگر کند و اگر از رکوع بسجود آمد عمداً او
خطاً نمازش فاسد شود و در همه نماز آنچه یکبار میشود ترتیب او نیز فرض است
چون تکبیر اول تا اگر تکبیر در اوان قیام نگفت و تکبیر گویان بر رکوع آمد نمازش
درست نباشد و قعده آخر نیز ترتیب او فرض است تا اگر از جاے خود تغیر
دهد و بر رکعت زاید شروع کند اگر آن زاید را تا برداشتن سر از سجدهٔ اول قید
قید نکرده است باز گردد و قعده بجا آرد و الا نمازش فاسد شود و قراءة را از حق
داند چنانکه مالک دینار را گفته اند که اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ را تا صد و بیشتر
میگفت گفتندش که تکرار برای چیست گفت که صیغه مخاطب است تا دل بحضور
مطلق مشغول نشود چگونه گذارم **و آورده اند** که بزرگوارے بود مالِکِ یَوْمِ
الدِّیْن را مَلِکِ یَوْمِ الدِّیْن گفت بحذف الف در ان شب حضرت رسالت پناه
صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دید که روی از وے گردانیده بود گفت یا رسول الله
اعراض برای چیست گفت هر که در نماز سخنے قرآن میداند برابر هر حرف که ذکر
میکند از برای او کوشکی در بهشت پیدا میشود و هزار نیکی در دیوان اعمال او نوشته
میشود و تو هزار نیکی و هزار کوشکی از اعمال خود کم کرده **و امام اعظم** رح ابو حنیفه

بیان چهار رکن نماز

خنده قهقه در عین تکبیر اوست ناقض وضو نیست ۱۲

کوفی رحمة الله علیه گفته است که قراءة ختم قرآن را در ده روز تمام باید کرد تا در هر
کلمه قاری را پند و عبرت حاصل شود و در نماز عبرت گرفتن لازم داند که راز بحق
است **آورده اند** که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز بامداد سوره اَلْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ
بخواند تا بجای رسید که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه بیهوش شده افتاد چهل روز بیهوش
شده افتاده بود چون بهوش آمد گفتندش که یا صدیق حال چه بود گفت چون
خطاب بود که بگیرید و زنجیر در گردن اندازید و آتش دوزخ بدو رسانید پنداشتم که مگر
زنجیر در گردنم کردند و بآتش انداختند **وایضاً** امام حسن بصری رضی الله عنه را گفته اند
که در نماز بامداد سوره یا ایها المزمل بخواند چون باینجا رسید که وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ
عَذَابًا اَلِیْمًا آب در دهن در حلقش بایستاد که فرود و بالا نمی‌رفت سه روز بیهوش افتاده بود
چون بهوش آمد گفتند که چه حال بود گفت چون وعید بود که میوهٔ دوزخ در دهن
کنند هزار سال در گلو استاده باشد که فرود و بالا نرود چون بشکم رسد روده‌ها پیش
بزمین افتد باز بر آید عذاب بر وی پنداشتم که در دهن من کردند گلوی من گرفته شد
آب دهن فرو نمی‌رفت چون قرارت را تمام کردی گویا که از جایگاه قیامت
فارغ شدی و از گرانی بار سر فرود کرده برکوع آئی که **امام اعظم** گفته
است که رکوع را چنان کند تا سر سرین او برابر باشد تا اگر قدح آب پر کرده بر
پشت او نهند نه ریزد و اگر همچنان نکند خوف از زوال ایمان است و چون بقومه
رود سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد در قیام تمام کند و باید که بجزم ها گوید و بوقف نگوید که
آن مذهب امام شافعی است زیرا که او وقف بتفصیل الکلمتین و بقول ربنا لک الحمد گوید **و چنانچه**
بعضی عوام در قومه بعد از حمده نفس بشکنند و بسجده میروند بزه گاری بسیار است
و بعضی گفته اند که خوف کفر است و باید که الله اکبر را در سجده تمام کند و بعد
از آرام در رود در جلسه تمام کند و از سجدهٔ دوم چنان برخیزد گویا که در زیر پیشانی
او انگشت سرخ بود و در رکعت دوم برین نسق **آورده اند** که
در آن روز که حکم شد با آدم علیه السلام سجده بکنید اول هتر اسرافیل ع م

۱۵۱

مسئله در بیان سجده کردن و رکوع و سمع الله گفتن ۱۲

کرد و در متابعت او همه فرشتگان سجده کردند بحکم قوله تعالی وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِکَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِیْسَ اَبٰی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ مگر ابلیس نکرد و بعضی فرشتگان متابعت ابلیس کردند چون مهتر اسرافیل سر از سجده بر آورد تمام کلام الله در پیشانی او ثابت شده بود و ابلیس را دید که تمام رویش سیاه شده بود و آن فرشتگان که متابعت او کرده بودند همه بآتش قهاری سوخته بودند مهتر اسرافیل بار دوم سجده شکر و توفیق بجا آورد ازینجهت بر ما دو سجده فرض شد و معلوم باد که سجده اول عبادت و آخر عبادتست اول آنکه چون حکم اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ شد مومنان بلے گفتند و کافران هیچ نگفتند در آنساعت تجلی ذاتیه بر ایشان شد و امر سجده شد باز مومنان سجده کردند و کافران نکردند و در ان روز بعضے مومنان تاسف خوردند که کاشکے سجده نکرده بودمی الحال از مومنان بزائند و کافر میشوند و بعضے کافران بر نکردن سجده تاسف کردند الحال از کافران مے زائند و مسلمان میشوند و آخر آنکه چون در عرصات قیامت خلق اولین و آخرین جمع شوند و دوزخ را نزدیک کشند و بنمائند و همه را حکم سجده شود که سجده کنید خلاص شوید و هر که نکند هلاک شود آورده اند کسیکه سبلت دراز داشته باشد و قصر نکند در آن روز سبلت او نیزهٔ آهنین شود و او را بسجده کردن نماند و پیشانی او بزمین نرسد و هر که در نماز رکوع و سجود خوب بجا نه آرد در آنروز سیخهائی آهنین بر پشت ایشان زنند تا بزمین رسند و ایشانرا قدرت سجده حاصل نشود پس ای عزیز بشنو که سجده سریست از اسرار الٰهی لقوله علیه السلام لا کبر فی سجدة و اگر در حقیقت پنداشت انانیت ست میشاید که ساجد و مسجود یکے داند بلکه عین مسجود داند بلا مساجد هر که بغیر از حلول و اتحاد از اسرار معیت او اطلاع یابد از سر هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ خبر باشد و ایضاً فقیر را حاصلست که از مرشد کامل رسیده است که تا این سجده بجا نه آرد خود را در سلک بی نمازان

می شمارد و چون بقعدہ رسد پندارد کہ خدمت حق را بجا آوردم و برمن حکم شد
کہ بنشین زیرا کہ در طلوع شموس آوردہ است کہ چون بادشاہ کسی را بنوازد و خطاب
قعود بدہد میکند و بعد از ان زبان تحیت بکشاید و خود را بمعراج باطنی داند و آوردہ
اند کہ چون حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرگاہ کبریا رسید آواز
آمد کہ یا احمد بنشین و بعد از قعود زبان تحیت بکشاد و آوردہ اند کہ قبل
ازان در امم ماضیہ قعدہ نبود بلکہ در قیام اتمام صلوٰۃ میکردند چون حضرت رسالت
پناہ را حکم قعود شد برما فرض کردند بعد ازین معلوم باد کہ نماز بر چہار نوع است فرض و
واجب و سنت و مستحب و فرض ہفدہ رکعت است و سنت مؤکدہ دوازدہ رکعت است
و واجب سہ رکعت و مستحب لا الی نہایۃ و در معراجنامہ عربیہ
دیدم کہ چون حضرت رسالت پناہ در بیت المقدس رسید ارواحان جمیع انبیاء
بحضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم پیشوا آمدند جبرئیل ؑ گفت یا رسول اللہ برای
یگانگی حقتعالی یک رکعت نماز بگذار پس حضرت تحریمہ بست و جملہ انبیا اقتدا
کردند چون آن رکعت تمام کرد مہتر میکائیل با ہفتاد ہزار ملائکہ نازل شد مہتر
جبرائیل گفت یا محمد یک رکعت نیز باین تحریمہ بگذار حضرت باستاد مہتر
میکائیل اقتدا کرد بعد مہتر اسرافیل با ہفتاد ہزار ملائکہ نازل شد باز مہتر جبرئیل
گفت کہ یا محمد ؐ نیز یک رکعت دیگر بگذار باز حضرت استاد مہتر اسرافیل
اقتدا کرد چون قرارت در رکعت ثالث تمام کرد مہتر عزرائیل با ملائکہ بیشمار
رسید باز مہتر جبرائیل گفت کہ تکبیر برآور و دعاء قنوت بخوان حضرت ہمچنان کرد
وآن نماز برما واجب شد و دعاء قنوت اینست اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِيْنُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ
وَنُؤْمِنُ بِكَ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ وَنُثْنِيْ عَلَيْكَ الْخَيْرَ وَنَشْكُرُكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَ
نَخْلَعُ وَنَتْرُكُ مَنْ يَّفْجُرُكَ اَللّٰهُمَّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَلَكَ نُصَلِّيْ وَنَسْجُدُ وَاِلَيْكَ
نَسْعٰى وَنَحْفِدُ وَنَرْجُوْا رَحْمَتَكَ وَنَخْشٰى عَذَابَكَ اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكُفَّارِ مُلْحِقٌ
وایزا بچہار دہ واو خواندن افضلست زیرا کہ ما بعد ہر وا و دعاے علیحدہ است

و در **شرح مختصر آورده است** هر که عالم بقنوت نباشد نمازش درست نباشد و گواهی او قبول ندارند و اگر این را ندانسته باشد سه کرت یا رب یا رب یا رب گوید بنابر ضرورت و اگر آیت رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّ فِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ بخواند بهتر از قول ثانی باشد و آن نکنند چنانکه عوام الناس سه کرت سورهٔ اخلاص خوانند زیرا که قرائت بے محل لازم می آید و واجب را ترک داده باشند پس ترک واجب حرام و فعل حرام در نماز آوردن مصلی آثم شود و نمازش نقصان شود و بسجدهٔ سهو نمازش راست نشود که سجدهٔ سهو از سهو و خطا لازم آید نه از عمداً و بعد از فراغ وتر سر بسجده نهد و پنج بار سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ بگوید و سر بردارد و آیت الکرسی بخواند و سجدهٔ دوم کند پنج بار بخواند در **دستور القضاة آورده است** که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بی بی فاطمہ را گفت که این وظیفه بهتر است شمار از هزار رکعت نماز و هزار ختم قرآن و هزار برده آزاد کردن و هزار اسپ بغازیان دادن فی سبیل الله و هزار گرسنه را طعام دادن و هزار برهنه را جامه دادن و **بدانکه** نماز جنازه فرض کفایه است تا اگر اهل قریه بجا نه آرند ایشان آثم شوند و تا ۳ روز راه مردم بر دیگران فرض گردد چنانکه غزا بکافران که نزدیکان بجا نه آرند ایشان آثم شوند و تا ۳ روز راه مردم بیایند و جنگ کنند و فرض کفایت او این است که تمام اهل قریه بجا آرند و اگر بعضی بکنند و بعضے نکنند آن ناکنندگان بزه گار نشوند و نیت ادا نیست نیت کردم تا ادا کنم چهار تکبیر نماز جنازه فرض کفایت حمد و ثنا مر خدائے را و درود مر محمد مصطفی صلعم را ثواب چهار تکبیر این نو مرده را روے آوردم بجهت خانه کعبه که کعبه مومنان است الله اکبر و مقتدی را شاید که لفظ اقتدیت بگوید و بعد ازین بخواند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالٰى جَدُّكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَآ اِلٰهَ غَيْرُكَ باز تکبیر گوید بلا رفع یدین و بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَسَلَّمْتَ وَبَارَكْتَ

ای پروردگار ما بده ما را در دنیا نعمت و در آخرت نعمت و نگهدار ما را از عذاب دوزخ ۱۲

پاره دوم در رکوع ... واقع است ۱۲

در بیان سر نهادن بسجده بعد از فراغ وتر ۱۲

آیة الکرسی در پاره سوم در رکوع ... یا ایها الذین آمنوا ...

مسئله در بیان نماز جنازه ...

وَرَحِمْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ ۰ باز تکبیر گوید و
بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَیِّنَا وَمَیِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَذَکَرِنَا وَاُنْثَانَا وَصَغِیْرِنَا
وَکَبِیْرِنَا اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحْیَیْتَهٗ مِنَّا فَاَحْیِهٖ عَلَی الْاِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّیْتَهٗ مِنَّا فَتَوَفَّهٗ عَلَی الْاِیْمَانِ
واگر پسر نابالغ باشد بعد از تکبیر چہارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فَرَطًا وَاجْعَلْهُ لَنَا
اَجْرًا وَذُخْرًا وَاجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا وَّمُشَفَّعًا واگر دختر نابالغ باشد ضمیر را تانیث
بیارد چون لفتح الهاء بخواند باز تکبیر گوید و باید کہ بعد از تکبیر آیت ربنا آتنا بخواند
وسلام بگرداند **مسئلہ** اگر کسے عالم باین ادعیہ نباشد شاید کہ بعد از ثنا پس ہر
تکبیر سورۂ فاتحہ بخواند کافی است زیرا کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
در اکثر اوقات ہمچنان کردے واگر صد کس و یا بیشتر را واندکے بہ یک نوبت
صلوۃ جنازہ بگذارد روا باشد **آوردہ اند** ہر قدم کہ برائے نماز جنازہ ادا کردن
بردارد ثواب یک حج در نامہ اعمال او بنویسند واگر صد کس بر نماز جنازہ حاضر
شوند اگرچہ آن میت مستحق عذاب باشد او را حق تعالیٰ بکرم خویش بہ بخشد و
ذنوب او را عفو کند واگر صد نباشد پنجاہ را نیز ہمین حکم است **و در مفتاح
الجنان** آوردہ است کہ مر ولی میت را لازم است کہ اگر پنجاہ کس در دیہہ پیدا
نشوند از دیہہ دیگر طلب کردہ بیارد و سہ صف شوند تا اگر ہفت کس باشند
سہ کس برابر امام بایستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس باز خلف آن
دو بایستد تا ثواب مذکور بیابند و مردمان دیہہ را لازم است کہ ہمگی حاضر شوند
والا از عہدۂ فرضیت بیرون نیایدہ باشند زیرا کہ فرض کفایہ بودن او لطریقی
است کہ اگر اہل یک دیہہ بجا آرند از دیہہ ہای دیگر ساقط میشود و باید کہ نماز جنازہ
را تکرار نکنند کہ تکرار ممنوع است مگر بغیر ولی ادا کردہ باشند ولی را حق اعادہ
است **و آوردہ اند** کہ تکرار نماز جنازہ خاصۂ حضرت رسالت پناہ بود صلی اللہ
علیہ وسلم اول کرت نماز جنازہ یاران کردند و امام ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بود و باز
آدم صفی اللہ جامہ ابریشم از بہشت آورد و تن مبارک حضرت را بدو بپیچید

وبابا آدم امام شد وہمہ ارواحان پیغمبران اقتدا کردند ونماز جنازہ گذاردند و
کرت سوم مہتر جبرائیل امام شد وہمہ فرشتگان آسمان وروئی زمین اقتدا
کردند ونماز جنازہ گذاردند بعدازان ازہر دیہہ کہ مردم می آمدند نماز جنازہ میگذاردند
وآوردہ اند کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم راہفت کفن بود از حریر
ونقلست از عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ کہ او گفت چونکہ حضرت
رسالت پناہ را در لحد نہادم وکفن را از روئی مبارکش باز کردم دیدم کہ لبانش
میجنبیدند گوش خود را بدو نہادم ونزدیک بردم وشنیدم کہ امتی امتی
میگفت **وآوردہ اند** کہ نماز جنازہ بر بابا آدم صفی اللہ مہتر جبرائیل بجا آورد
ودر سراندیپ نہادو بدانکہ **در خبرست** کہ چون مصلی سومن نماز را چنانچہ
ہست بجا آرد مع جمیع ارکان وشرائط آوردہ اند کہ آن نماز را در جامۂ سفید
بپیچند ودر زیر عرش برند وسر بسجدہ نہند وبی آرامی کنند وبگردند از حق تعالیٰ
خطاب آید کہ ساکن شو گوید کہ ساکن نشوم تا آن مصلی را آمرزیدہ نگردانی
وعزیز نکنی چنانکہ مارا عزیز کردہ است امر شود کہ آمرزیدمش پس آن نماز
دعا میکند در حق آن مصلی کہ اَعَزَّكَ اللّٰہُ کَمَا اَعَزَّتَنِیْ وَحَفِظَكَ اللّٰہُ کَمَا
حَفِظْتَنِیْ وچون نماز را چنانچہ ہست بجا نہ آرد اورا در جامۂ سیاہ بپیچند و
چون بالا رود اورا راہ ندہند باز گردد وبر روئی آن مصلی افتد ہمچنان چند کرت بالا
رود وبرگردد وبعد ازان ہمیشہ بدعاء بد یاد کند وگوید ضَیَّعَكَ اللّٰہُ کَمَا
ضَیَّعْتَنِیْ بدانکہ آوردہ ہست کہ در تحت عرش مرغیست سفید رنگ کہ پایہائی او
در بحر الحیوٰۃ نیست وبحر الحیوان نام دریائیست در بالائی ہفتم آسمان کہ برابر ہفت آسمان
وہفت زمین ہست **آوردہ اند** کہ آب باران نیز ازان دریا می آید بطریق جوئے
فرشتگان از انجا می آرند وابر را بطریق سوراخ غربال راست میکنند ودرین ابر نقطہ
شدہ میریزد کہ ہیچ نقطہ بنقطۂ دیگر آمیزش نیابد بقدرت اللہ تعالیٰ آوردہ اند اگر
بقدرت خدا نبودی وہمچنان آمدی از ہفتم زمین بگذشتی از بعد مسافت او در زیر

عرش ستونیست از نور کہ بیخ او در تحت الثری ست و آن مرغ سینہ خود را بران ستون
نہادہ است و ناخن شتالنگ آن مرغ ہنوز بآب نرسیدہ از جہۃ کلانی او در روز و شب
ہفتاد کرت باران مشک و عنبر بران مرغ میبارد و چون وقت نماز شود آن مرغ بالہای
خود را می افشاند و آن مشک و عنبر از وی ریزد و بدرخت طوبیٰ میرسد و برگہای درخت
طوبیٰ چون گوشہای فیل ہستند و در میان آن برگہا چون سر و دہن آدمی نقش راست
میشوند و از ان ثنای حق می آید پس در آن وقت ثناہا از ان برگ و از جملہ ملکوت
میخیزد کہ بندگان بنماز مشغول اند پس بندہ را شاید کہ نماز را کما حقہ بجا آرد تا در
نظر ملکوت شرمندہ نشود و باید کہ نماز را بجماعت ادا کند و در مسجد بجا آرد چنانکہ
در خبر ست مَنْ شَذَّ شُذَّ فِي النَّارِ یعنی کسیکہ تنہا گذارد نماز را تنہا رود
بدوزخ و در شرح مشارق آوردہ است کہ اگر کسے نباشد شاید کہ
زن و یا کودک و کنیزک را تعلیم بکناند کہ وضو کند و از و دور ایستادہ باشند
تا ازین وعید خلاص یابد و در ترغیب الصلوۃ آوردہ است
کہ اگر عبادت تمام اولاد آدم را بجا آرد و نماز را جدا ادا کند جائی او در دوزخ ست
آوردہ اند ہر کہ یک نماز تنہا بگذارد چون چہل ہزار کرت با منکر و نکیر سوال
کند اینمقدار عذاب باو برسد کہ یک سوال ایشان چہ دشواری دارد چنانچہ
امیر المؤمنین عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ گفت کہ من ایشانرا دیدم کہ سرہای
ایشان مثل کوہ ہند و روہای ایشان سیاہ تر از شب تار و آواز ایشان
بمانند آواز رعد و دندانہائی ایشان مانند برق و چشمان سرخ کہ شرارۂ آتشین
از چشمان و دندان ایشان میریزند و گرزہا بدست گرفتہ کہ اگر تمام عالم باہم شوند
یک گرز ایشان بالا کردہ نمیتوانند و امیر المؤمنین عمر فاروق گفت یا رسول اللہ
احوال مومنان چہ باشد در ہنگام سوال حضرت فرمود کہ بغیر عنایت اللہ کاری
نیست و معلوم باد اگر نماز خلف فاجر بکند از وعید جماعت خلاص شود اما آن مقدار
ثواب نیابد کہ خلف متقی موعود ست زیرا کہ پیغمبر فرمودہ ہست کسے کہ خلف متقی

اداکند پس گویا که خلف پیغمبران اداکرده باشد و مقتدی اگر یک کس باشد بدست
راست امام ایستد و اگر زیادت بران باشد بهر دو دست بایستد و باید که کوشش
بطرف راست کند که اگر یک کس در یسار باشد و دیگران همه در یمین روا باشد زیراکه
اول رحمت بر امام نازل میشود و بعده بر کسانی که طرف دست راست امام استاده
باشند و بعده بر کسانیکه بطرف دست چپ اند **و در خبر است** که روزی یکی از اصحاب
بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله اگر کسی چهار وقت نماز خلف
امام اداکند و خفتن تنها اداکند حال او چگونه باشد حضرت گفت هو فی النار همچنین
سه کرت سوال کرد حضرت میگفت هو فی النار بدانکه در وقت نماز با فتن
باشد که سنت موکده است **واعلم** ان السنة هو ارسال العلاقة من تحت العمامة
مما یلی القفاء من جانب الایسر ومن قوله تعالی هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف
من الملئکة مسومین ط وهو من النبی علیه السلام من سنة الهدی ومن فضله
قال علیه الصلوة والسلام رکعتان معها افضل من سبعین رکعة بدونها وانه
علیه السلام ارسلها فی جمیع الاحوال الی حالة السیر وهی ثلثة انواع قبضة
وقبضتین وقبضات حتی الصدر الاول لضعیف الایمان والثانی المتوسط
الایمان والثالث لکامل الایمان کالامر بالمعروف والنهی عن المنکر والفضائل
فی حقها کثیرة لکن لو بسطنا فیما سبق الانوار وههنا فنقول من شرح المشکوة فنقول
من شرح المسمی بالطیبی عن جابر بن جبیر قال سمعت عن استاذی اسامة رض
وهو قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم لف العمامة علی اربعة اوجه بلا علاقة
سفل او علو وبعلاقة بین سفل وعلو وبعدم العلاقة فبین ان یرید الصلوة وقراءة
القرآن سفل وان یرید القراءة علوا وان یرید احکام الشرع فبکلیهما وان یرید السیر
والصید بعدهما جامع الغرائب من مصنفات الامام محمد بن حسن الشیبانی ×
قال النبی علیه السلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعات بغیر عمامة
وگفته اند در دستار بستن ده سنت است اول آنکه سفید خالص بندد و فوطه

ف
درباره چهارم در رکوع و ... معذورست نماز ... ۱۲

مسئله
در بیان دستار بستن ...

[illegible]

بستن بدعت است دوم دستار دراز باید نه عریضه جهت آنکه بهر عقده ثواب یابد سیوم آنکه بزرگ باید تا کفن شود **والیضاً** اگر در حیات بپوشد دفع گرما و سرما کند **و در ترغیب الصلوة** است که دستار حضرت رسالتپناه صلی الله علیه وسلم درمیان هفته می بست و هر روز هفت گز بود و آنکه در جمعه و عیدی می بست دوازده گز بود پس دستار که کمتر از هفت گز بود داو از سنت نکند چهارم آنکه با طهارت بندد و پنجم روبه بقبله بندد ششم در هر عقده صلوة فرستد بر محمد علیه الصلوة والسلام هفتم استاده بندد **و در خبر است** که ان موجبات الفقر تکویر العمامة جالساً هشتم هرجا که خواهد که ویران کند وا از سر بندد باید که عقده عقده کشاید چنانکه بسته بود و دریک بار بر زمین نه اندازد و نهم آنکه در آئینه بعد از بستن و یا در آب بیند و راست بسازد و دهم با فش بندد و در طیبی و در شرح مشکوة مذکور است که فش ماندن از سنتهای موکده است و در ترک او وعید بسیار واقع است هٰذِهِ الْمَسَائِلُ مَذْکُوْرَةٌ فِیْ تُحْفَةِ الْاَخْبَارِ مِنْ مُصَنَّفَاتِ الْاِمَامِ الْغَزَالِیْ رح قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلْبَسُوْا مِنْ ثِیَابِکُمُ الْبِیْضَ وَکَفِّنُوْا فِیْهَا مَوْتَاکُمْ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ بَیْضَاءَ وَاِنَّ اَحَبَّ الثِّیَابِ اِلَی اللّٰهِ تَعَالٰی اَلْبِیْضُ فَلْیَلْبَسُوْا اَحْیَاؤُکُمْ وَکَفِّنُوْا مَوْتَاکُمْ وچون وضع دستار از برای این است که تا کفن شود سفید بودن درست است اگرچه یک بار سیاه نیز منقول است و دستار بستن سنت است و فضیلت او بسیار است **فضیلت مسجد** بدانکه پیغمبر فرموده است علیه السلام هرکه پیوسته در مسجد ادا کند نماز را یک از ستمابه ثبوت ایمان او گواهی دهید قَالَ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَلْمُؤْمِنُ فِی الْمَسْجِدِ کَالسَّمَکِ فِی الْبَحْرِ وَالْمُنَافِقُ فِی الْمَسْجِدِ کَالطَّیْرِ فِی الْقَفَسِ چنانکه مکه الله همیشه در عصمت الله اهل او همچنین جا اهل مسجد آن همیشه در عصمت الله باشند حتی که چون دجال لعین و یاجوج و ماجوج بیایند هرکه در مکه الله و در مسجد داخل شود خلاص شود **والیضاً** هرکه عدس سیاه در خانه داشته باشد آن نیز خلاص شود از آنجهت عدس سیاه را در کفن

له ابن ملک این بیان کرده است و در تحفه مسیحی است تحفة الاخبار از تصنیفات امام غزالی است و مشکوة است ... علیه افضل الصلوة ... علیه ... سفید ... سفید کرده ... علیه افضل الصلوة

بدانکه ... سفید و ... جامه ... سفید است ... مردگان خود را ۱۲

مسئله در بیان نماز مومن در مسجد مانند ماهی در دریا و منافق در مسجد مانند جانور در قفس ۱۲

اندافتن ثواب بسیارست مرمیت را در عوارف المعارف ست که
چون حکم باری شد که آدم را پیدا کنم او دوستان باشد و من دوست او باشم
مهتر جبرائیل و میکائیل را فرستاد که تا از زمین خاک برگیرید از نفس مکة الله
آواز برآمد که شمارا بخدا سوگندست که از من خاک نگیرید چون بازگشتند حکم
شد که چرا نگرفتید گفتند که یارب از امر شما سوگند بشما دشوار پنداشتم نگرفتم با
مهتر اسرافیل را فرستاد او نیز همچنان بازگشت باز مهتر عزرائیل را فرستاد
و زمین باز سوگند بخدا دادش قبول نکرد و گفت خاموش باش که من نخواهم گذاشت
و آورده اند که پوست روئی گرفت و جمع کرد آدم را از آن آدم گویند که
ادیم پوست را گویند چون مهتر عزرائیل بدرگاه حق آمد حکم شد که چرا گرفتی گفت
از سوگند شما امر شمارا محکم دانستم و گرفتم حکم باری برو شد که چون نارحمی کرد
قابض ارواح بندگان که ازین آفرینیم تو باشی و چون بابا آدم را آفریدند
سر او در مکه بود و پای او در طائف که همگی سه صد فرسنگ بود و در عین
همانجا که الحال مکہ است تودهٔ خاک باقی ماند و آن توده را بکه می نامیدند
الحال بارا بمیم بدل کردند مکه شد و آورده اند آنچه او آواز میکر
و سوگند بملائکه میداد خاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود
سوگند از جهت این میداد که ازین خاک بندگان پیدا شوند و ایشان
بیفرمانی کنند خدائی را و مستحق عذاب شوند و چون بابا آدم از بهشت
برآمد در نماز روی خود بجانب همان توده میکرد تا زمان ابراهیم خلیل الله
بعد از ان مهتر ابراهیم مکة الله را برانجا راست کرد و بعد از ان در بنی اسرائیل
مهتر داؤد بیت المقدس راست کرد و در زمان طوفان نوح علیه السلام
آن تودهٔ خاک در تمام عالم پریشان شد و آن خاک حضرت رسالت پنا
نیز از آنجا بمدینه آمد تا روضهٔ مبارکش در مدینه شد و در انجا که بابا آدم محراب
راست کرده بود و آن محراب را بچهارم آسمان بردند الحال در آنجا در چها

آسمان ازان کعبہ را ساختہ اند کہ یک دانہ مروارید ست و او را بیت المعمور نامند
و آنہ کعبہ فرشتگانست کہ ہر روز ہفتاد ہزار صف ملائکہ بطواف میرسند ہر
صفی ہفتاد ہزار فرشتہ میباشد کہ تا قیامت ہیچ فرشتہ نوبت دیگر نیاید و آن
خاک باقی در تمام عالم پراگندہ شد تا ہر جاکہ مسجد رست میشود آن خاک در ہمان
جاست و آوردہ اند کہ در روز قیامت مکۃ اللہ بمانند کشتی کہ تمام عالم حاجیان
در و گنجند و از پلصراط درگذرند و مسجد نیز ہمچنان شود و تمام اہل مسجد در و
گنجند و از پلصراط درگذرند و در اجتناب الفقراء آوردہ است کہ چون
کسے در بیابان رود پس در وقت نماز باید کہ مسجدے رست کند و در و
نماز گذارد و چون رست کند ہفتاد ہزار فرشتگان در و قیام می نمائند و عبادت
اللہ میکنند و تا روز قیامت ہمانجا میباشند و مغفرت آن شخص از اللہ
تعالی میخواہند و چون رست بکند شاید کہ زیادہ از پنج سنگ باشد زیرا کہ
پنج سنگ و یا کمتر طریق بت پرستان میشود و در مفتاح الجنان
آوردہ است کہ شخصی عاصی و فاجر بود اما خاصیت داشت کہ چون جائی
خوب میدیدے در آنجا مسجد رست میکرد و بعد از وفات او را بدوزخ
بردند دید کہ آن سنگہا ہمہ جمع شدند و درہائے دوزخ را گرفتہ بودند و
او را نمی ماندند و حکم شد کہ برگشتاندہ بہ بہشت برید وایضاً آوردہ
اند کہ چون حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم در معراج
باسمان چہارم رسید فرشتہ دید کہ یک پر او در زمین نے گنجید
و چشمان او بمثل ستارۂ آسمان بود و چندان گریستہ بود و می گریست
کہ از ہر چشم او جوئی روان میبود چون حضرت رسید و سلام گفت
او را ہیچ خبر نبود از جہت اشتغال او گریہ مہتر جبرائیل خبر کردش کہ محمد
آخر الزمان بتو سلام کرد بعد ازان جواب سلام داد حضرت پرسید کہ گریہ چرا ست
گفت ہر چہ حق آفریدہ است و می آفریند حساب او بمن حوالہ کردہ است

وحساب او میدهم اما چند چیز را هرگز حساب نمیتوانم کرد یکی ثواب کسی که بعد از
نماز ده بار درود بر محمد صلعم فرستد دوم ثواب کسیکه از ده مهمان زیاده در خانه
او آیند سیوم آنکه در نماز خلف امام ده یازده مقتدی استاده باشند ثواب
آن امام وآن مقتدیان نمیتوانم در حساب آورد وجائی دیگر آورده اند که خصوصاً
در نماز خفتن چهار کس غیر از امام همین حکم دارد ومعلوم باد که چنانکه مکة الله از هفتم
آسمان درگذشته است مسجد نیز همچنان تا آنکه آورده اند که اگر کسی داخل مسجد
باشد واز درون مسجد آب دهن اندازد وتا بیرون رود روا نباشد اگرچه بیرون
افتد زیراکه این هوا نیز حکم مسجد دارد پس باید که بکنارهٔ مسجد ایستد وآب دهن اندازد
که ادب مسجد ومکة الله را نگهداشتن لازم دانند تا آنکه آب دهن جانب قبله وجانب
دست راست وجانب آسمان انداختن گویا که جانب رحمن جل جلاله انداخته باشد و
اگر جانب دست چپ ودر زیر پائی وپس پشت اندازد گویا که بر روئی شیطان
انداخته باشد **ودر ترغیب الصلوة منقولست** که در مسجد بر
بوریا مصلی افگندن مکروهست یکی آنکه بی ادبیست ودیگر آنکه سجده کردن بر
چیزی که متصل بزمین باشد افضلست چنانکه سجده کردن بر زمین افضلست
از همه سجده ها **حکایت** موافق این بشنو آورده اند که در زمانهٔ ماضی
بادشاهی بود یوسف نام چون وفات یافت دو پسر خلف او ماندند یکے
حجاج نام دوم منهاج جمله ارکان دولت پسندیدند که میان ایشان قرعه
اندازیم تا بر هر که بر آید بادشاهی از وبود وهر دو را گفتند که شما نیت خود
راست کنید که تا در بادشاهی چه خواهید کرد منهاج در نیت گرفت که اگر بادشاه
شوم عدل واحسان وشفقت ورحم بر مسکینان ومدرسهٔ عالمان و
خضوع وتواضع خواهم کرد وحجاج در نیت گرفت که اگر بادشاه شوم تمام سیدان
واکابران اهل دین را بکشم وخرابی عالم کنم بعد از ان ارکان دولت دو سنگ
گرفتند یکے سیاه ویکی سفید ودر آوند آب انداختند گفتند هر دو شما

دست انداز ید بدست هرکه سفید آمد بادشاهی او رسهت آورده اند که چند کرت
اند اختند هر کرت سنگ سفید بدست حجاج می آمد پس ناچار شدند او را بادشاه گرفتند
در ایام سلطنت چندان ظلم کردی که اگر کسی نزدیک او نشستی اثر ظلم بر وی شدی
و نود و نه هزار اولیاء الله را کشته بود که اکثر ایشان سیدان بودند خصوصًا
روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه را طلبیدن گرفت و جلاد را گفت که چون
امام جعفر صادق اندرون درآید من دستار را از سرش بگیرم و تو از قفا گردنش
بزن چون امام داخل شد حجاج کرسی زرین خود در پیش امام انداخت و جلاد را
از شمشیر زدن منع کرد بعد ازان از وی پرسید که شما حکم کشتن کرده بودید این
قدر تعظیم من برای چه بود حجاج گفت چون داخل شدی ثعبانے دیدم دهان
باز کرده گفت اگر امام را بکشی ترا فرو خواهم برد و بار دیگر هزار و دو دویست
سیّد انرا جمع کرد و کشتن فرمود چون هزار کشته شدند غباری پیدا شد که
هیچ احدی دیگری را نمیدید و آن دو دویست کس بجانب روم رفتند تا چهار روز
غباری بود بعد ازان خبر ایشان رسید که بجانب روم رفتند حجاج بدبخت
رومیانرا گفت که ایشان را اگر بمن فرستادید فبها والا نه شمایان را خراب
خواهم ساخت پس رومیان بخود اندیشه کردند که اگر اولاد رسول صلعم را برای کشتن
بدهیم فردای قیامت بحضور رسول ع چه جواب خواهیم داد و در ولائت روم دو دویست
کس دزدان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قایل شوید بسیّدی
و بروید که شمایانرا حجاج طلبیده است و عیال شمارا اینمقدار زر بدهیم که هفت
پشت بخورند والا نه شمارا بنام دزدان کرده بکشیم و عیال شمارا بکشیم ناچار
شده بیچارگان قبول کردند پس ایشانرا راهی کردند چون ایشان در
دل خود فکر کردند که یارب العالمین مایان بعوض اولاد رسول صلی الله علیه وسلم
خود را بقتل دادیم که فردا از شفاعت رسول محروم نمانیم بدرگاه حقتعالی دعائی
بیچارگی ایشان قبول شد یک روزه راه در میان مانده بود که خبر آمد که

حجاج درجہنم شد ومر ایشان از طفیل رسول اللہ واز اولاد امجاد خلاص شدند
بازگشتہ بولائت خود آمدند و دست بوسی وتعظیم میکردند کہ سید انند نعوذ
باللہ منہا چگونہ خودرا السیّدی قرار دادہ بودند وبدعتہارا اظہار کردند از برائے
حاصلات دنیاوی فریب ساختند واقوال بقاء رفض ازآنہا صادر شدند
آوردہ اند کہ الحال اکثر مردمان کہ خودرا سید میگیرند وخودرا برفض میکشند
وسبّ اصحاب میکنند وخمر خوردن وزنا کردن بخود حلال میدانند و
سبلت راست نمیکنند وہمراہ علم وعلماء دین کہ ثبوت شریعتست دشمنی
میکنند وخودرا شاہ خوانند ومیر نامند ایشان اولاد ہمان دزد انند وصحیح
النسب نیستند بلکہ نسب خودرا تبدیل کردہ اند وپیغمبر فرمودہ است کہ ایشان
بوی بہشت نیابند لقولہ علیہ السلام مَنْ بَدَّلَ اٰبَاءَہٗ بِغَیْرِ اٰبَائِہٖ فَالْجَنَّۃُ
عَلَیْہِ حَرَامٌ **ایضاً** روزی امام حسن بصری را برائی کشتن طلبید کسان او
رفتند امام حسن رض گریختن گرفت ودر صومعۂ خود درآمد چون ایشان رسیدند
حبیب عجمی کہ مرید امام بود برروی صومعہ استادہ بود گفتند امام چہ شد حبیب
گفت کہ درون صومعست چون درآمدند ہرچند گردیدند امام را نیافتند برگشتہ
رفتند چون امام برآمد از حبیب پرسید کہ دیوانہ چرا مرا نمودی حبیب گفت یا امام این
برکت راستی بود کہ خلاص شدی والا نمیدانم کہ چہ میشد **الغرض** چون حجاج
بمرد درخواب دیدندش بمانند مشکی پر از آب افتادہ بود گفتند کہ خدا با شما چہ
کرد گفت مرا بیامرزید گفتند چرا گفت بدو خاصیت یکی آنکہ ہرگز بغیر از خاک
سجدہ نمیکردم حتے اگر درکشتی می بودمی ویا برزلیچہ میفرمودم کہ خاک را در
سجدہ گاہِ من اندازید ودیگر آنکہ سنت نماز دیگر را فوت نکردہ بودم وآن
سنت دیگر چہار رکعتست بیک فاتحہ ویک اخلاص **مسئلہ** اگر زمین
پلید باشد وجامہ بر او اندازد ودلق کردہ اگر از طرف بالا اثر نکردہ ہست نماز
روا ہست واگر جامہ یکطرف پلید ویکطرف پاک باشد اگر پیوستہ نباشد چنانکہ

قبا باید که همان طرف پلیدی بزمین کند وطرف پاک بالا کند **وبدانکه** اگر جامه
در زمین اندازد برائی نماز چنان کند که گردن او را زیر قدم کند و دامنش را بسجده گاه
برد وهمچنان پوست حیوان را در زیر قدم اندازد واگر کله همراه باشد یا نه باشد
بهر طریق سرِ پوست حیوان را در زیر قدم اندازد وطرف ذنب را جانب قبله
کند **مسئله** اِذَا صَلّٰی فِیْ جِلْدِ الْحَیْوَانِ فَشَرْطٌ اَنْ یَجْعَلَ رَقَبَتَهٗ تَحْتَ قَدَمَیْهِ
فَاِنْ لَمْ یَجْعَلْ لَا یَجُوْزُ صَلٰوتُهٗ در مضمرات است **مسئله** بدانکه پنج بناء مسلمانی
بر دو گونه است بعضی بالفعلند وبعضی بالقوتند بالقوة چون حج وزکوة و
بالفعل چون نماز وکلمه وروزه پس اگر خواجه غلام را گوید که بر تو کار من فرضست
وکار حق را باید گذاشت ویا غلام گوید که کار خواجه بر من فرضست وکار حق نیست کافر
گردند زیرا نچه فرض خدا را آنچه بالقوتست تا مستحق آن نگردد لازم نشود وآنچه بالفعلست
لازم ست پس هر کس از آزاد وبنده ومرد وزن بر همه فرض عینست وفرض
عین آنست که هرگز از کسی ساقط نشود خوش گفت آنچه گفت **بیت**
طاعت اوست فرض عین شده ⁂ بر همه خلق همچو دین شده ⁂ **مسئله**
در بیان اوقات خمس صلوة اول وقت صلوة فجر طلوع فجر دومی
ست وآن سفیدی ست در افق آسمان از جانب مشرق لقوله علیه السلام
لَا یَغُرَّنَّکُمْ اَذَانَ بِلَالٍ وآن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوة والسلام
دو اذان بودی در شب اوّل اذان بلال میگفت برائی انتباه خلق تا اکل و
شرب کنند در رمضان ویا تهجد کنند وغفلت نور زند در سائر ایام ودر وقت
بامداد اذان ابن مکتوم می بود پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که باذان
بلال فریفته مشوید که آن هنوز شب ست واول وقت نماز پیشین نزدیک
برگشتن آفتابست وآخر وقت او دو چندان گشتن سائهٔ هر چیزسے را
جز سائهٔ اصلی که جبرئیل علیه السلام امامتی رسول دو باره کرده است در اول
روز نزدیک برگشتن آفتاب بود ودر آخر روز نزدیک دو چندان بودن

سایهٔ هر چیزی بود جز سایهٔ اصلی وآول وقت عصر بیرون رفتن ظهرست
وآخر او غروب آفتابست واول وقت نماز مغرب غروب آفتابست وتوقف
میان غروب ومغرب چندان کند که کسی سه رکعت نماز بجا آرد حتی که اگر کسی شروع
کرده باشد در نماز دیگر وآفتاب غروب شد واویک رکعت کرده باشد وسه رکعت
مانده است نمازش فاسد شود زیراکه بعد غروب این مقدار وقت بحساب عصرست
وآخر وقت مغرب غائب شدن شفقست بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه وآن شفق
سفیدیست در کنارهٔ آسمان واول وقت عشا از غائب شدن شفقست وآخر
وآخر وقت او تا طلوع فجر ثانی که آنرا صبح صادق گویند بدانکه اصعب ترین اوقات
در حق معرفت وقت ظهرست زیراکه تعلق بحسابات شهور دارد پس شمهٔ
ازان بیان کنم انشاء الله تعالے چنان وچنان

اسد بهادرون	سنبله اسو	میزان کتک	عقرب مگهر	قوس پوه	جدی ماه
شه	ثه	سه	سه	طه	سرطان ساون
دلو پهاگن	حوت چیتر	حمل بیاکه	ثور جیٹه	جوزا هاڑ	

بدان ای عزیز که این مقدار دانستن از حسابات فرض عینست
تا هر کسیکه بداند وقت نماز را شناخته باشد زیراکه شناختن وقت یکی از
فرض عین نمازست بدانکه این دائرہ تمثال کوه قاف دارد زیراکه کوه قاف گرد
بجست ازین زمین وآفتاب بر آسمان میرود واین شب سایهٔ اوست
ودر زمستان آفتاب بکنارهٔ آسمان میرود زود میگذرد ودر تابستان در
وسطی آسمان میرود روز کلان میشود ودر کنارهٔ کوه قاف زود برگشته می آید
شب خرد میشود ودر زمستان از کوه قاف دورتر میرود شب کلان می
شود آورده اند که هفت طبق زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در
بیابانست واین آسمان در نظر آسمان ثانی چون حلقه در بیابانست از کلانی
و هکذا تا هفتم آسمان وباز بالائی هفتم آسمان دریائیست که آنرا بحر الحیوان

نامند هفت برابر آسمان و زمینهاست و اینهمه که مذکور ند در نظر کرسی چون
حلقهٔ دربیابانست از کلانی او و باز کرسی در نظر عرش چون حلقه دربیابانست

ذکر عرش و کرسی وبهشت لقوله علیه السلام اَرْضُ الْجَنَّةِ كُرْسِيٌّ وَسَقْفُهَا
عَرْشُ الرَّحْمَانِ وکرسی از زر سرخست و در و مرغزارهاست که هر روز مرغزار برابر
این دنیا کلان میشود و دران مرغزار براقها اند که هفت برابر این زمین در زیر یک
سم ایشان میشود و عرش را شصت هزار پائی ست و از یکپای او تا پائی دیگر
چهار هزار ساله راهست و در هر پائی او هفتاد هزار میدانست از میدانی تا بمیدان
دیگر هفتاد هزار ساله راهست و در هر میدان هزار بستان اند نورانی و در هر بوستان
هفتاد هزار شهرستان و در هر شهر هفتاد هزار سرائیست و در هر سرائی هفتاد هزار
خانه است و در هر خانه هفتاد هزار زاویه است و در هر زاویه هفتاد هزار تخت و در هر
تخت هفتاد هزار حوراند **آورده اند** که چون عرش عظیم از خدائی عز و جل
آفرید با او یهم فرشته را بیافرید که سر او بالائی عرش و پائی او در تحت الثری
آن فرشته بحضرت عز و جل التماس کرد که ربنا فرمانم ده که تا گرد عرش عظیم بگردم حق سبحانه
وتعالی فرمان داد که بگرد گردیدن عرش گرد و آن فرشته همیشه گرداگرد عرش
تا روز قیامت میگردد و در هر قدم ده هزار ساله راهست که منقطع میکند تا ابدالآباد
از انتهائی عرش خبر نشود و از ان جایگاه که راهی شده است باز همانجا نرسد

وپیغمبر علیه السلام فرموده است که حَوْلَ الْعَرْشِ مَنَابِرُ مِنَ النُّوْرِ وَفِيْهَا
خَلْقٌ مِنَ النُّوْرِ که همه چیزهائی ایشان نورانی باشد و آن منابر از انبیا و شهیدان
نباشند بلکه انبیا و شهیدان نیز آرزو برند بآن منزلها یاران گفتند یا رسول الله
از که باشند گفت آن کسی را باشد که خاصةً لِلّٰهِ خدمت عالمان کرده باشد
و همیشه در صحبت ایشان باشد صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم
الغرض گرداگرد زمین کوهیست قاف نام پنج مقدار این زمین بالای سر
اوست و سر او نزدیک بعضی متصل آسمانست اما اهل دیده گفته اند

۱م ترجمه: زمین جنت کرسی بهشت و سقف او عرش رحمان است ۱۲

۲م ترجمه: گرداگرد عرش منبرهاست از نور و در آنها خلقیست پیدا شده از نور ۱۲

که درمیان او و آسمان فرجه هست وگرداگرد آن کوه ماری پیچیده است و مقدار
یک شبر ذنب خود را در دهن گرفته است **وآورده اند** که چون عالمی
در جهان وفات یابد چهل روز فرشتگان جامه های سیاه پوشیده
می آیند و ماتم میکنند که خرابی دین پیدا خواهد شد و تمام حیوانات روئی زمین از
وفات او خبر میشوند و اندوهگین میشوند حتی که آن مار را نیز خبر میشود از هیبت
همان ذنب خود را میخورد و باز زور کرده مقدار شبر دیگر بدهن میکند
ازین جهتست که زمین خرد میشود و ولایتهای بعید بیکدیگر نزدیک میشوند
ورای کوه قاف زمین ست کثیف مقدار ده هزار برابر این دنیا که برو یاجوج و
ماجوج می باشند و ایشان از اولاد یافث اند و هر یکی از ایشان نمیرد
تا اولاد ایشان چهار هزار پیدا نشوند و خوردنی ایشان مار میباشد چون سال
قحط باشد بر سر ایشان یک مار می بارد و چون فراخی شود دو مار و همه ایشان
کافرند که بوئی بهشت نیابند و قد ایشان بعضی از هر بلندی بلند و بعضی سه گز
بلند و یک و نیم گز صدر دارند و صد من سنگ را صد گز دور می اندازند و بعضی بقدر
یک شبر و پوشاک ایشان گوش ایشانست یک گوش را در ته می اندازند و
یک گوش بالائی خود میپوشند و تمام وجود ایشان بمانند خوکست و دران
هوا هشتاد زمین سفید اند که آنرا هوا گویند و لطیف اند و فرشتگان بران چند اند
که اگر سوزن از آسمان بیاید راه نیابد از کثرت ایشان و همگی ایشان لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ گویند و ورای ایشان هفتاد هزار زمین از نقره خام است
و هفتاد هزار از طلا و هفتاد هزار از مشک سفید و هفتاد هزار از مشک سیاه
و هفتاد هزار پرده کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زر سرخ
خالص و هفتاد هزار زرد و هفتاد هزار سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار
سیاه بعده پیغامبر علیه السلام گفت که املاک حق نامتناهیست اگر
بیان کنم زهره ها بترقد و ورای ایشان جلال و جمال حقست که بیان نتوان کرد

قال الله تعالیٰ قُلْ لَوْکَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِکَلِمَاتِ رَبِّیْ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّیْ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ مَدَدًا ۝ واین آسمان دنیا از همه زمینها گذشته است وآفتاب صد وشصت برابر این دنیاست والحال بر آسمان چهارم ست وپانصد گوشه دارد وهر گوشه پانصد زمام دارد ودر هر زمام پانصد فرشته موکلند که او را بگردن میکشند وبسرعتی میگردانند **آورده اند** اگر اسپ تازی در دوانیدن از زمین پائی بگیرد آفتاب هزار ساله راه دور میرود چنانکه حضرت رسالتپناه روزی وقت پیشین از مهتر جبرئیل ع م پرسید که هست یا نه جبرئیل گفت لا ونعم حضرت گفت واقعه باز گو گفت که چون گفتم لا هزار ساله را بگذشت وقت شد بعد از آن نعم گفتم **آورده اند** که در زمستان از آن جهت سرما میشود که بجهت شمال دریا ها بسیارند وبعد ازین معلوم باد که نماز فجر را اول وقت تاخیر میتوان کرد ثواب بسیارست حتی که **آورده اند** که چندان تاخیر کند که میان طلوع شمس وفجر صد آیت خوانده شود واین بطریقیست که در نماز پنجاه آیت بخواند و نمازش فاسد شود تجدید وضو کند وتا باز پنجاه آیت خوانده شود لقوله علیه السلام اَسْفِرُوْا بِالْفَجْرِ فَاِنَّهٗ اَعْظَمُ الْاَجْرِ ودر نماز پیشین وعصر تعجیل افضلست تا بخلاف ادا شود ودر اختلاف امامان وصاحبان نیفتد ودر نماز مغرب تعجیل بکند **آورده** اند که روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نماز مغرب ادا کرد واز مسجد برآمد ستاره دید یک برده را کفارت آزاد کرد وگفت که تاخیر کردم لقوله علیه السلام لَا یَزَالُ الْعَبْدُ بِالْخَیْرِ مَا لَمْ یُصَلِّ الْمَغْرِبَ بِاشْتِبَاكِ النُّجُوْمِ ودوازده فریق روافض متفقند براینکه نماز شام را تاخیر کنند وافطار را بطلوع نجوم کنند پس سنی را باید که خلاف ایشان کند **ودر فتاوی نوادر آورده است** هر که نماز را از وقت خود تغیر دهد عذاب سی وشش برابر زنا در نامه اعمال او نویسند ودر نماز خفتن تاخیر تا ثلث لیل اولی بود وپیغامبر فرمود که اگر بر دهقانان دشوار نبودی فرمودمی تا خفتن را بثلث لیل ادا کردندی والا جائز نباشد وماهتاب را

مسئله — در بیان کسوف و خسوف

گفته اند که نود و نه حصه ازین دنیا کلانست و در آسمان چهارمست و او را
نیز بر گردون میکشند **و آورده اند** که فرشتگان بغائت سرعت میکنند
در کشیدن آفتاب و مهتاب حتی که در آسمان چهارم دریاها اند گاه گاهے
گردون کجشده در آب می افتد هر چه مقدار از ایشان در آب میرسد تاریک
میشوند و خسوف و کسوف می نامند و آن نیست که بعضی عوام الناس میگویند
که آنها از کثرت معصیت خلق و یا وفات بزرگی گرفته میشوند زیرا که ایشان
جمادات اند و از نیک و بد خبر ندارند **چنانکه آورده اند** که چون ابراهیم ؑ فرزند
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود وفات شد در آن روز آفتاب
گرفته شد بعضی گمان بردند که مگر از وفات ابراهیم چنین شد حضرت ؐ فرمود که
نه چنانست که آفتاب و مهتاب بوفات کسی گرفته شوند و آن فرشتگان هیچ از شتاب
و کشش استاده نشوند تا آنکه باز بحکم باریتعالی رست گردند **و معلوم باد**

مسئله — در بیان شهور شمسی و قمری

که شهور بعضی قمری اند و بعضی شمسیند و قمری بعضی سی روز باشند و بعضی
یک کم از سی و شهور شمسی نیز دوازده اند و سال بحساب شهور شمسی یازده روز
از حساب شهور قمری کلانست چنانکه در نصاب صبیان گفته است **بیت**
لا و لا لب لا و لا لا شش مه است ✽ لل کط و کط لل شهور کوته است
حمل ثور سرطان اسد جوزا سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
و بشنو که در زیر این زمین همه بادست و برائی قوم عاد چون از سر سوزن ازان
باد آمده بود که همهٔ ایشانرا زیر و زبر ساخت و در روز قیامت آن باد بر می آید و
با دیکه از صور باشد نیز همراه میشود و این عالم را خراب خواهد کرد و این زمین
پانصد ساله راه درازی دارد و پانصد ساله راه پهنائی دارد **و قصهٔ**

قصهٔ عادیان

عادیان آنست که ایشان کافر بودند و از هر بلندی بلند بودند حتے که
یکی از آن طرف کوه میرفت و دیگر اینطرف کوه میرفت و هر دو بهم سخن میکردند
در میان ایشان هود پیغمبر مبعوث شد و اینقوم را دعوت میکرد قبول نکردند

پیغمبر فرمود که ای کمبختان شما از بت پرستی باز گردید والا شما را ہلاک خواہد کرد ایشان پرسیدند که ہلاکی ما یان بچه خواہد شد ہود علیه السلام گفت شما را باد ہلاک خواہد کرد آن سگان بعقل در کوهها رفتند و بر سر آن کوهها دیوارها مهیا کردند بغائت کلان وگفتند که ازین دیوارها باد نگذرد روزی جمع شده به پیش ہود آمدند که باران نمیشود اگر شما پیغمبر ہستید باران از خدائے خود بخواہید و ابر پیدا کنید ہود علیه السلام گفت ابر چگونه پیدا شود گفتند ابر سیاه باشد درانزمان بحکم باریتعالی ابر سیاه پیدا شد مقدار سر سوزن ازان باد بیرون آمد که ہمه ایشانرا برہم زد **آورده اند** که یک بدیگری دست میگرفتند ومی استادند وسنگ وچوب وخاک بالائ ایشان می پاشید ودر زیر سنگ میشدند ودر زیر زمین دوم خلق خدائ اند که قامت ایشان بمانند قامت گوسفندست وسرہائ ایشان بمانند سر آدمی ست **آورده اند** که از ہر حیوان یک نشانی در ایشان ہست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که آدمی زادند گفت نه بلکه در روز قیامت فانی شوند والحال یکے از ایشان عاصی نشده است از ترس سنگہائ گرم دوزخ که در زمین چہارمست وآن سنگہا را کبرویه نامند اگر یک ازان سنگہا درین جہان آید ہمه کوهہائے روئ زمین چون موم بگدازند وآب از روانش خود بایستد ودر زمین پنجم ماران دوزخند ودر زمین ششم کژدمان دوزخند بمقدار شتران کلان ودر زمین ہفتم تحتِ شیطانست وشیطان را گفته اند که یک اندام او نرست ویک اندام او ماده چون یک اندام را بر دیگر اندام میزند بهر زدنی او ده نفر زائند وتحت اورا سجین نامند وآن سجین سنگیست که برابر این دنیاست ومیان کاواک وبالائ او سنگ دیگر بطرح سرپوش برو نهاده اند وارواح رباخواران درانجا بندست واین ہفت زمین بدست یک فرشته است که آن فرشته ہفت برابر آسمان وزمینست وپائ او در ہوا مانده بود

مسئله
در بیان شیطان مردود
یک اندام او نر است و
یک ماده ... ۱۲

بفرمان حق از بهشت یک تخته آورده شد از یاقوت سرخ که هفت برابر آن فرشته
زمین و آسمان کلانی دارد و آن فرشته پای بر و نهاده و آن تخته بر پشت گاو یست
از بهشت که کلانی او را خدا داده اند و چهار سر و هشت شاخ دارد و این تخته از بند
گردن او تا سر وے رسیده است **آورده اند** که روزے شیطان رفت
و بدو وسوسه کرد که چه بار را بر پشت گرفتهٔ انداز تا خلاص شوی چون عزم کرد
که اندازم پشه بحکم خدا تعالی آمد و در دماغ او در آمد و به نیش زد هفتاد سال
بیهوش افتاده بود چون بهوش آمد زود تر نگریست که مگر عالم خراب شده باشد
اما چون همه بر جاء بودند خطاب حضرت عزت بر و آمد که اینقدر املاک من بچه چیز
استاده اند که تو گمان فاسد بخود بردی که مگر املاک خدا را من گرفته ام پس چون
این فکر شیطان را بخود راه دادهٔ جزای تو آنست که فردا در روز قیامت برائے بندگان
خود ترا ذبح کنم **آورده اند** که از ترس آن خطاب هیچگاه چشم بر چشم نزده است
و آن گاو بر ریگ نمناکست که آنرا ثری گویند هفت برابر گاو کلانست و آن
ریگ بر پشت ماهیست و آن ماهی ازان ریگ خبر ندارد **چنین آورده اند**
که روزی مهتر عیسی علیه السلام گفت که یارب آن ماهی بمن بنما، حکم شد که برو
نزدیک کوه قاف آنجا غاریست که آب تمام جهان در آنجا جمع میشود و در درون
غار سنگیست برابر این دنیا و از آتش دوزخ چون سر سوزن بدو تاب میرسد
و این دریا های دنیا همه بران سنگ میرسند و چنان تافته است که کسی بر تابهٔ تافته
قطرهٔ آب اندازد بلکه زود تر از و خشک میشوند و اگر این آب نبودی تمام عالم از تاب
آن سنگ میسوختی و چون مهتر عیسیٰؑ بدانجا رسید ماهی دید که از تیر تیز تر میرفت
و یکموی او سه روز میگذشت اما چون نگه کرد همه روز ها یک چشم او نگذشته
بود بعد ازان مهتر عیسیٰؑ گفت که آمنا آن ماهی همین ست از حضرت عزت
ندا شنید که لا بل اینطور ماهیان هفتاد هزار ایشان یک لقمهٔ آن ماهی خواهد شد
و آن ماهی در دریاست که آن دریا ازان ماهی خبر ندارد و آن دریا را اپشه در بر

در بیان گاو که جهان را بر پشت او داشته اند ۱۲

در بیان ماهی که به چه قدر کلانست ۱۲

گرفته است و در زیر آن پشه تاریکیست که انتهاء او خدا داند و در زیر آن تاریکی
دریاست که ده هزار برابر این دنیاست که عرض و طول و عمق او برابر ست و در
زیر آن زمینست سفید رنگ که از کفِ نوست هنوز همواره ترست و در روز قیامت
همان زمین را بیارند تا این مخلوقات در و گنجد و در زیر آن زمین نیز دریائیست که در
زیر آن باز زمینست و علی هذا القیاس هفت دریاست و هفت زمین **آورده**
اند که دران زمینها مخلوقاتند که حسابات آنها خدا داند که سوزن دران زمین نگنجد
وعبد الله انصاری رضی الله عنه از حضرت پرسید که آدمی
زادند حضرت گفت از آفریدن آدم خبر ندارند **وایضاً** گفت که شیطان
بایشان حرکت میکند گفت لا بلکه از خلقت شیطان خبر ندارند **الغرض** سال
تمام بران مردمان دوازده روز میباشد یعنی سی روز اینجهان یک روز آن
مخلوقات میشود بحکمت الٰهی و در زیر آن زمینها دریائیست که ده هزار برابر این
دنیاست و عرض و طول و عمق او برابر ست و آن دریا را حمیم نامند که از خون و
ریم و زرداب عاصیانست و سخت جوشیده است وارواحان خون کنندگان
بناحق دران دریاست **آورده اند** که در روز قیامت نشانهٔ هر طائفه جدا
باشد اما چهار طائفه را نشانها برابر باشد اول زنا کنندگان و اصیل فروشان
و خمر خواران و کسیکه بمزدوری مزدور ناحقی کند هژده روز راه چرم ایشان
درشت باشد و در میان هر دو کتف ایشان چون مانند کشتی جاهائی ماران
و کژدمان باشد و لبهائی ایشان چون جبل احد کلان باشد و پیشانی چندان
کلان شود که سه روزه راه اسپ تازی دوان دوان بران رود و سرهائی
رباخواران چون کوهها کلان شوند که طاقت استادن نداشته باشند
بلکه بر سر خود بایستند و پایها بالا کنند و مانع زکوة را و کسی را که در تجارت
مالِ خود را بکذب ستائش کند شکمهائی ایشان چون کوهها کلان باشند
و پر از ماران و کژدمان **نقلست** که یکی از اصحاب روزی اشتر فروخت

بسہ صد درم چون این خبر بہشام کہ یکی از اصحاب بود رسید در عقب آن شتر دویدن گرفت چون رسید گفت اشتر را برائی کشتن خریدی یا برائی بار گفت برای بار گفت ازبار نیست زیرا کہ سم او سوراخ دارد چون آن تاجر رد مبیعہ کرد کہ بر بائع صد درم کم کرد بد و صد درم خرید صاحب شتر در پیش ہشام رفت و شکائت کرد کہ چرا صد درم مرا نقصان کردی ہشام گفت کہ من خود را و شمارا و اہل قریہ را از عذاب خدائی خلاص گردانیدم زیرا کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ چون مبیعہ عیبناک باشد و صاحبِ مال آن عیب را بتاجر ننماید و مطلع نکند عاصی شود و از ہر کہ از اہل قریہ بدان خبر باشد و خبر نکند ہمہ ایشان عاصی شوند پس من متابعت کردم **الغرض** در روز قیامت برائی این طائفہ ہائی مذکور و برائی کفار و برائی جملہ عاصیان و جانی کہ بے توبہ مردہ باشند پیالہ ہا ازان دریا بیارند و چون در پیش آرند از سختی و گرمی آن زرد آب گوشت روئ ایشان ریزد و در آنساعت از برائی عذاب آن گوشت باز بروید و چون فرو کشند تمامی گوشت و پوست ایشان بریزند و باز بروئند و بخلاف این بدبختان در عرصات مرمتقیان را و تائبان را و جملہ صلاح کاران را پیالہ ہائے از بہشت بیارند کہ از مشک خوشبوتر باشد و از برف سفید تر و از مسکہ نرم تر چون فرو کشند آن پنجاہ ہزار سال چون یکساعت بر ایشان بگذرد و در زیر آن دریا زمینیست از برف و ژالہ و کلانی او را گفتہ اند کہ دہ ہزار سال کبوتر تیز رو بیکدم از طرف تا طرف دیگر برسد کہ اگر آن زمین نبودی جملہ املاک از گرمی دوزخ بسوختے و در زیر آن سرپوش دوزخست کہ طول و عرض و عمق او خدا داند و در زیر آن ہفت دوزخست کہ اول ایشان جحیم نامست و دوم جہنم و سیوم لظی و چہارم سقر و پنجم سعیر و ششم زمہریر و ہفتم ہاویہ کہ ہمہ دوزخیان بدان گرم میشوند و در ہاویہ منافقان و برہمنان و کسیکہ سوگند بخدا بکذب کند و رافضی و کسانیکہ دین حق را تبدیل دہندہ باشد و در زیر ایشان ہفتاد ہزار پردہ ہای کبود ند کہ ہر پردہ

درینجا دوزخها که هفتند ۱۲

ہفتاد ہزار برابر این دنیاست و در زیر ایشان ہفتاد ہزار پردہ ہائی عقیق رنگ
اند علی ہذا المقدار در زیر ایشان ہفتاد ہزار پردہ ہائی سرخ خالص اند علی ہذا المقدار
در زیر ایشان ہفتاد ہزار پردہ ہائی زرد اند علی ہذا المقدار و در زیر ایشان ہفتاد ہزار
پردہ ہائی سیاہ اند علی ہذا المقدار و بعد ازان حضرت رسالت پناہ فرمود کہ جلال
و جمال حقست کہ در حصر نہ آید و نہ در بیان آید و بلپصراط را گفتہ اند کہ بر پشت مارے
ست و آن مار دوزخست و نام او یلیخاست و در تمام سال دو نفس میکشد
چون باد در بینی راست اورود گرمی باشد و تابستان میشود و چون از بینی چپ رود
سردی باشد و زمستان میشود و معلوم باد کہ آفتاب درین جہان بحکمت
الٰہی یکسان نمیتابد چنانکہ آوردہ اند کہ بطرف شمال ولائتیست کہ نماز
عشا بر ایشان نمی باشد زیرا کہ چون بامدادا دا کنند و ظہر و عصر و مغرب باز صبح
می دمد و نام آن ولائت سباست و مردمان آن ولائت بغائت ظریف اند
و بطرف یمن شہریست کہ بلبغان نامند کہ در تمام سال چہل روز بر ایشان
نماز عشائی باشد زیرا کہ ظرف نماز وقتست پس بعدم وقت عدم نماز لازم
آید و بطرف مشرق ولائتیست کہ ششماہ در آنجا شب میباشد و ششماہ
روز کہ اصل ہمہ دریا ہا از آنجا راہی شدہ است و ہمہ ولائت پر از برفست
حتی کہ آوردہ اند ہر زندہ سری از حیوانات کہ در آنجا رسد برف میشود
و در ششماہ تابستان چون آفتاب در میان آسمان میباشد بران ولائت روز
میباشد و برف میگدازد و دریا ہا کلان میشوند و ششماہ زمستان چون
آفتاب بر کنارۂ آسمان رود بر آن ولائت شب باشد و برف میبارد بدانکہ
حکم نماز ساقط گردانیدن اوست از ذمہ خواہ باداء خواہ بقضاء یعنی اگر در وقت
آوردہ شود ادا شود و اگر بعد از وقت آوردہ شود قضا شود پس مؤمن متقی را
باید کہ اوقات نگہدارد و اما آنچہ معلق بوقت نیستند در آن شتاب تمام باید
کرد زیرا کہ ہر نفس کہ بر می آید گویا کہ یک سنگ از دیوار عمر تو خراب گردد و ہر شب

در بیان مار کہ در دوزخ بر پشت اوست ۱۲

در بیان آن مردم کہ نماز عشا نیست بر او شان ۱۲

در بیان ولائتی کہ ششماہ بر ایشان روز است و ششماہ شب است ۱۲

وهر شب که می آید میگوید که من فردائی قیامت گواه توام هرچه از عبادت میکنی بکن و
هر روز نیز همچنان میگوید وهر قدم که گرفته میشود گویا که بجانب قبر میشود چنانکه
بزرگواری را گفته اند که درون خانه قبری را کاویده بود علی الصباح غسل میکرد و ژنده
می پوشید و دران خواب میکرد و میگفت یارب امروز مهلتم ده که توشهٔ اینجا
بیارم تمامی روز و شب بعبادت الله صرف میکرد و میگفت که ای بدن کاهلی مکن که
فردا ترا نخواهد ماند همذا در تمام عمر چنان میکرد **حکائت بایزید بسطامی**
در رسالهٔ خود آورده است که بلبلی در باغ آشیان داشت و در ایام بهار عمر خود را
بخوشی و خرمی و بذوق و شوق گل میگذرانید اما چون باد خزان دست تظلم دراز کرد
و تمامی باغ را بی برگ و گل ساخت و آشیان از انجا خراب شد و در زیر آن درخت
خانه مورچه بود که در تمام ایام صیف توشه در زمین جمع کرده بود و در زمستان بفراغت
شد و از خانه بیرون نمی آمد بلبل ناچار شده در پیش آن مورچه رفت و سوال کرد
که ای یار قدیم مدت مدید در ینجا بهم گذرانیده ام الحال چون کم خرچم چیزے بمن بده
تا غذا کنم مورچه گفت ای بلبل بیعقل به بهار غره نمیتوان شد زیرا که باد خزان در
پیش است و نمیگذرد و بهار بجز می خود میگذرد باید که سوسن چنان زیرکی کند که
آن مورچه کرده بود که خزان آخرت در پیش است **وایضا حکائت** طائم
این گفته اند که غلام بخدمت خواجه چست بود چون خواجه را برو رحم آمد او را آزاد
کرد و پارهٔ زر بدو داد پس غلام راه کعبة الله گرفت چون در کشتی در آمد بقدرت الهی
کشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره بیرون آمد چون چند روز
در آنجا ماند بغائت گرسنگی و تشنگی کشیده ناگاه دید از طرفی جمع سواران پیدا
شدند و او را لباس محبوب پوشانیدند و طعام و شراب خورانیدندش و بر اسپ
سوار کردند و راهی ساختند پس در شهری رسیدند بغائتی آبادان و زیبا تخت
نقش و آراسته و او را بر تخت نشاندند و چند هزار لشکر بیعدد و چوبداران و
غلامان پیش او استادند غلام بغایتی متحیر شد گاهی گفتی که مرده ام و بدین درجه

رسیده ام وگاهی گفتی که خواب دیده ام فی الجمله از ایشان سوال کرد که اینچه حالتست گفتند که شمارا بادشاه ساختیم وشما بیدارید ومُرده نه اید ومعلوم شما باد که خاصیت مایان چنانست که چون یکسال بگذرد در ولائت ما جائیست که هرگز از تری آب نشان ندیده هست ونه سایه ونه درخت دارد وبادشاه خودرا برده درانجا اندازیم می میرد پس مایان قریب دریا میگردیم هر که از بنی آدم خواه مرد خواه زن میابیم اورا بادشاه میکنیم غلام گفت که مرا نیز خواهید انداخت گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند اگر گوئی تمام مردم خودرا الحال درآب اندازیم وخلاف امر شما نکنیم غلام گفت بروید وآن جائے را بمن بنمائید رفتند چون آن جائی را بغائتی صعبناک دید غلام مرد حکیم بود فرمود تا درانجا عمارتها وسرائها وخانه ها راست کردند ودرختان ازینجا مے بردند ودرانجا نهال میکردند حتی که از خانه های ایشان غله میبرد ودران خانه ها مے انداخت ایشان ببادشاهی او دلگیر شدند وآن موسم را نگاه میداشتند چون آن وقت شد غلام را برده درانجا ماندند وایشان برگشتند چون آمدند دیدند که درین ولائت هیچ خوشی وخرّمی نمانده بود بلکه همه خراب وویران بود باز ناچار شدند ونزدیک آن غلام رفتند ودرانجا اورا ببادشاهی قبول کردند ودرانجا می باشیدند پس همین مثالست کار دنیا وآخرت لقوله علیه السلام اَلدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْاٰخِرَةِ پس بدان ای عزیز که تقریب الله ویافتن نجات اخروی حاصل نشود مگر بجای آوردن اوامر وبازدیاد نوافل کما قال حدیث قدسی لَا یَزَالُ الْعَبْدُ یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ ومعلوم باد که بعد از ایمان افضلترین عبادتها نماز ست لقوله علیه السلام اَلصَّلٰوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ مَنْ لَا صَلٰوةَ لَهٗ لَا مِعْرَاجَ لَهٗ پس افضلترین درمیان سائر نوافل نوافل نماز ست الحال سخن چند از نوافل نماز وروزه بیان کنم تا هر مومن را فائده حاصل شود باید که هر نماز نفل وروزه نفل کسیکه بجامی آرد نیّت

مسئله دربیان نماز نفل وروزه

ترجمه دنیا کشتگاه آخرتست ۱۲

نیت آن تکمیلًا للفرایض کند واگر خیر وصدقه بدہد نیت نقصان زکوة کند تا مگر
در فروض او نقص شده باشد باین درست شود و معلوم باد که نماز نفل را بقیام
ادا کردن دو چندان ثوابست که در قعود ادا کند واگر نه مربع نیز رواست
وقراءت خواندن در نوافل در ہمه رکعات فرضست بعد ازین نوافل نماز وروزه
وادعیات که اوراد فقیرست واز کتبہای رواسخ گرفته است چون منبع الانوار و
مفتاح الجنان واوراد شیخ الشیوخ وجنت الفردوس وغیر ذلک من الاحادیث
النبویة درین کتاب خواہد آورد آورده اند اول بعد از طلوع صبح صادق باید
که بغیر وضو بکار دنیاوی مشغول نشود که گفته اند ہر که بغیر وضو بکار دنیا وے
اشتغال نماید بعد از طلوع صبح صادق در روز قیامت ہمان کار او را باتش دوزخ
گرم کند وبدو نزدیک کند واو را بدان بسوزاند واز کلام دنیاوی نیز احتراز کند
وسنت نماز فجر را باید که در خانه ادا کند واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ نُوْرًا
فِیْ قَلْبِیْ وَنُوْرًا فِیْ صَدْرِیْ وَنُوْرًا فِیْ لِسَانِیْ وَنُوْرًا فِیْ رَاْسِیْ وَنُوْرًا
فِیْ مُخِّیْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ نُوْرًا یَا صَاحِبَ النُّوْرِ فَاغْفِرْلِیْ ذُنُوْبِیْ وَاَعْتِقْنِیْ
مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ آورده اند که اوراد چشتیان
اینست که سورهٔ یا ایہا المزمل بخواند ثواب بسیارست وہفت بار سورهٔ
اذا جاء نصر الله بخواند ونظر بکوهہا کند آن کوهہا فردای قیامت در پلهٔ
نیکی او انداخته شوند ویازده کرت این بخواند یَا حَبِیْبَ الْفُقَرَآءِ یَا اَنِیْسَ
الْغُرَبَاءِ وَیَا مُعِیْنَ الضُّعَفَآءِ وَیَا دَلِیْلَ الْمُتَحَیِّرِیْنَ یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ یَا حَنَّانُ
یَا مَنَّانُ یَا بَدِیْعَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
ثواب بسیارست ونیز اگر این دعای مذکوره را بر پارهٔ خاک از قبر بدمد
وبران قبر اندازد ہیچ عذاب بران گور نماند اگرچه مستحق عذاب باشد
وبیست کرت این بخواند یَا قَیُّوْمُ فَلَا یَفُوْتُ شَیْءٌ مِّنْ عِلْمِهٖ وَلَا یَؤُدُهٗ
وخاصیت این اسم مذکور اینست که بر ہفت سنگ یگان

بار بخواند و در آب اندازد فی الحال گم کردهٔ خویش بیابد و اگر بعد از صبح صادق بیست
و پنج کرت بخواند ثواب بسیار است و چون بجانب مسجد برود برای ادای فرض فجر
در راه آیت الکرسی بخواند و سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهٖ اَسْتَغْفِرُ اللهَ صد بار بخواند و
ایضا صد کرة اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِیْمَ الَّذِیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ
اِلَیْهِ وَاَسْاَلُهُ التَّوْبَةَ و هفتاد کرت وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوْهَا اِنَّ اللهَ
غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ بخواند حقتعالی فرزندان او را محتاج کسی نکند و صد بار یَا بَصِیْرُ بخواند
و صد بار یَا سَمِیْعُ بخواند و چهل بار یَا عَزِیْزُ بخواند که حساب هیچ نعمت از و حقتعالے
نخواهد و اگر صد بار بخواند عزیز هر دو سرای گردد و چهل و یکبار یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ یَا
حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ اَنْ تُحْیِیَ
قَلْبِیْ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ یَا اَللهُ یَا اَللهُ یَا اَللهُ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ
و پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که خانه های خود را پر نور کنید یاران گفتند
یا رسول الله چگونه باشد گفت بدو چیز یکی سنت بامداد در خانه ادا کنند و فرض در
مسجد و دیگر فرض عشا در مسجد و وتر در خانه **آورده اند** هر که وضو کرده بجانب
مسجد راهی شود ثواب حج قبول را برابر هر قدم میابد و ثواب مهاجران بیابد و
بعد از ادای فجر اگر امام باشد روی بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد روی
بسمت قبله نشیند زیرا که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که بعد از ادای
فجر روی بقبله نشیند و باوراد و تسبیح و تهلیل مشغول شود تا بر آمدن آفتاب
خدائتعالی ده کار بر او آسان کند اول در دنیا وام دار نگردد دوم در دل جمله مومنان
و خلائق دوست گردد سوم تلخی جان کندن بر او آسان شود چهارم سوال منکر و نکیر را
نیکو جواب دهد پنجم از قبر او روضهٔ بهشت شود ششم از گرمایهٔ قیامت در سایهٔ عرش نجات یابد هفتم نامهٔ
اعمال او بدست راست او دهند هشتم از پل صراط چون برق جهنده بگذرد نهم بنعیم بهشت بحساب
برساند دهم دیدار بیچون خود روزی گرداند **و در فواید بکری** و مفتاح الجنان و جنت
الفردوس آورده است که هر که هفت کرت بعد از نماز فجر بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوی قبله نشیند بعد از فجر ۱۲ ف

لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ هفت کار او بحقتعالی درست میشود اول تاریک
گور بروی آسان شود و ماران و کژدمان بروی اثر نکنند در قبر و هفت در از شرمند
دوزخ بروی بیند و حساب قیامت بروی آسان شود و کتاب اعمال او بدست
راست دهند و بر پلصراط چون برق بگذرد و نیز درین دنیا محتاج کس نگردد و دست
بردارد و این مناجات بخواند الٰهی ملکا بادشاها این عاصی و جافی را با همه مسلما
با ایمان داری و با ایمان بری و از شرمندگی در خلق اولین و آخرین در زیر پناه خ
نگهداری و بجماعت محمد علیه السلام حاضر گردانی و غائب نگردانی و بدیدار بیچون و بیچ
خود مشرف گردانی و از پلصراط باسانی بگذرانی و بهشت خویش را کرامت گردا
و سکرات الموت و تلخی جان کندن و تاریکی گور و سوال منکر و نکیر آسان گردانی الٰهی م
بادشاها در انزمان که ملک الموت قصد جان ما کند و ابلیس لعین قصد ایمان ما کند ایما
مارا و پدر و مادر و همه مسلمانانرا از غارت مردود در زیر پناه خود نگهداری الٰهی از جو
خلاصیت ده و دیدار بی منت ده و شوق بشارت ده و رضا با قلت ده و تنم بی علـ
غازیانرا فتح و نصرت ده و کافرانرا مغلوبی و هلاکت ده و حاجیانرا سلامت ده
عالمانرا علم و آخرت ده و عاصیانرا مغفرت ده و زنانرا شرم و عافیت ده و رنجورانـ
صحت ده و زندگانرا سنت ده و مردگانرا آمرزش و مغفرت ده رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ
يَا اِلٰهَ الْعٰلَمِيْنَ وَيَا خَيْرَ النَّاصِرِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

مسئله

بعد ازین اگر کسی ورد و اوراد داشته باشد و اجازت از شیخ خود داشته باشـ
بکند زیرا که بی اجازت شیخ خود اگر کسی روزهٔ نفل و نماز نفل ادا کند روا نباشـ
ثواب نیابد و در **تفسیر ملا یعقوب کابلی** آورده است که روزـ
مریدان شیخ نجم الدین کبری بحضور شیخ رسید ند شیخ گفت مر خادمان را که آ
خوردن بیارید مگر یاران تشنه ماندند یکی ازان میان گفت که حضرتم من روزه دا
شیخ گفت که بی اجازت مرشد روزه نیست روزهٔ نوافل را افطار کرد و از سلسـ
چشتیان و سلسلهٔ شطاری باین فقیر چند ورد و اوراد رسیده است

ای پروردگار یا ایمان خاص تر هست ثنا ای غذای عاشقین و ای بخشنده گناهکاران بحسب رحمت توای رحیم ترا زهمه رحم کنندگان ۱۳

بیان ورد و اخوند جیو

بیان کنم اول سه کرت اَستَغفِرُ اللّٰہَ الَّذِی لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ الحَیُّ القَیُّومُ وَاَتُوبُ اِلَیہِ وَاَسئَلُہُ التَّوبَۃَ بگوید بعده سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار لا اله الا الله بعده حلقه شده نشینند و اسم الله را بر زبان رانند تا بر امدن آفتاب بعده سوره یٰسٓ بخواند بعده سوره کافرون و اخلاص و معوذتین هر یک سه گان بار بخواند و سورهٔ والفجر ولیال عشر بخواند و از سلسلهٔ کبرویه از سید علی همدانی مرشد محقق بخواجه اسحاق قتلانی و از و بسید السادات سید احمد نوربخش و از و بفرزند خود سید یوسف نور و از و بفرزند خود سید السادات شیخ المشایخ و الاولیا قطب الاقطاب فرد زمانه سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله داو را د بسید علی همدانی رسیده بود و از و باین فقیر مصنف رساله رسیده است تا اگر کسی اجازت این سلسله یافته باشد بعد از فجر بدو مشغول شود و این اوراد از هزار و چهار صد مرشد گرفته است یعنی ورد یکی را جمع ساخته مجمل کرده است و امیر سید علی همدانی گفته است که چون این را جمع کردم بطواف مکه و زیارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از چادر خود این ورد کشیده بمن داد چون بیدار شدم در دستم بود و در روایت دیگر آورده است که لاابلی چون از ولایت خود بر آمد بسبب آنکه آورده اند که امیر هرگز روئی بمشرق نمی نشست بلکه همیشه روئی بقبله می بود روزی خلیفه زمان اورا دعوت کرد دعوتش اجابت نمود خلیفه خود آمد و در پیش او بنشست امیر روئی از قبله گردانید خلیفه گفت هرگز روئی از قبله نمیگردانید فی الحال چرا گفت از روئی شما روئی گشتاندم خلیفه گفت از ولایت من بدر شو امیر گفت بوقت ظهر خواهم بولایت تو ظهر (پشت) نمود چون وقت ظهر شد بوقت پیشین امیر راهی شد همدران روز بزیارت قبر بابا آدم صلوات الله علیه رسید و در زیارت قبر بابا آدم گفته اند که فی الحال خجلی و رشتی کسی پیدا میشود زیرا که

در انجا زمین شگاف میکنند و دست در آن می نهند اگر مردی خوب باشد طلا بدست او
میرسد و اگر زشت باشد آهن بدست او میرسد چون امیر در انجا رسید در خواب شد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که این اوراد را از چادر خود
کشیده بدو داد و گفت ای فرزند هر که این را بخواند ثواب اولیا بیابد و هر که باخلاص
تمام اینرا بشنود ثواب انبیاء یابد اگر در هر لفظ او نظر کند عبرت گیرد چون امام بیدار شد
در دست یافت و ازان طرف بکشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از انجا با جمع
اصحاب راهی شد در ولائت پشت رسید مدتی چند در انجا متمکن بود که دران ولایت
برحمت حق از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود چون اینخبر بولائت ماورالنهر رسید
مریدان انجای او آمدند و او را کشیدند میخواستند که ببرند میان مردم این ولائت و
آن لشکر نزاع شد آن لشکریان ظفر یافتند بعده امام در خواب نمودش که اندرون من
درینجا دفن کنید و قالب من در آن ولائت برید همچنان کردند چون روز دیگر دیدند
هیچ اثر زخم وشق بر و نبود چون بولائت بلخ رسیدند مریدان بلخی او نزاع کردند باز
آن لشکر ظفر یافتند امام در خواب نمودش که مراد همین جا دفن کنید دفن کردند چون
روز شد دیدند که بر سر تابوت نهاده بود و از انجا بولایت خود بردندش **معلوم باد**
که تسبیحات بانگشتان حساب کردن افضلست و آن نیست که بتمام انگشتان
حساب کند که آن رسم یهود هست و تسبیحات پیغمبر ما آنست که بسه انگشت میکند
و بدو انگشت حساب نمیکند یعنی بخنصر و بنصر و وسطی میکند و بانگشت شهادت و
ابهام حساب نمیکند و آن چنانست که اول خنصر در کف دست کج کند و بنهد بعده
بنصر بنهد بعده وسطی بنهد باز اول خنصر بردارد و باز بنصر بردارد و باز بنصر بنهد
و وسطی بردارد باز بنصر و خنصر بنهد و بردارد و هفت میشود باز بنصر بنهد خنصر
بردارد باز وسطی بنهد باز خنصر بنهد تا ده شود و این هنگام انگشت سبابه بر
ابهام نهد یعنی بر سر ابهام نهد که این موضع ده است و چون علی هذا الحساب
ده دیگر زیاده شود سبابه را بر بن ناخن ابهام نهد تا بیست شود چون ده

دیگر زیاده شود سر انگشت ابهام در اول بند انگشت سبابه بنهد تا سی شود و
بازده دیگر بر بند دویم نهد تا چهل شود بعده سر انگشت ابهام در بند انگشت خنصر
نهد تا پنجاه شود بعده باطن راس سبابه بر ظاهر راس ابهام نهد تا شصت شود بعده
سر انگشت ابهام را بر بن سبابه نهد تا هفتاد شود بعده باز سر سبابه در بن
ناخن ابهام نهد که اول در حساب بیست بود الحال هشتاد شود بعده سبابه را
در اول بند ابهام نهد تا نود شود بعده سر سبابه در بن ابهام نهد تا صد شود علی
هذا المثال بانگشت ثلثه نزدیک نهادن غیر برداشتن ایشان آما در اول برداشتن
رفع خنصر چهار و رفع بنصر پنج میشود و این در حسا بست و در سائر کرات نیست
مگر باز حساب ده دیگر شروع کند و همچنان هر کرت ده حساب کند و بگرداند تا ده در
ده صد شود و این تسبیحات بچیزیکه از چوب کردن وغیره گرفته باشد و در ایام
رسول الله نبود و نیز نزدیک امام شافعی روانیست اما نزدیک علماء رواست که این را
بدعت حسنه گویند **آورده اند** که جنید بغدادی رح از دست خود دمنی انداخت
یکی از صاحبدلان پرسیدش که ظاهر را باید انداخت و بر باطن باید مشغول شد
گفت من از برکت این ظاهر بباطن رسیدم ازینجهت دوست دارمش بعد از
ادای بامداد ده گان یَا رَزَّاقُ بخواند و بطرف مشرق بدمد **آورده اند** که
حقتعالی ازآنجهت رزق دهندش که اورا ازو هیچ خبر نباشد و دست راست در
سینه نهد و هفتاد بار اَلْعَلِیْمُ الَّذِیْ یَعْلَمُ السِّرَّ وَالْاَخْفٰی بگوید هرچه بشنود
یادش شود و صد کرت اسم یَا فَتَّاحُ دست راست بر سینه نهاده بخواند هرچند
کند ذهن باشد سینه اش روشن گردد و بعده مسبعات عشر بخواند کَمَا
سَنَذْکُرُہٗ انشاء الله تعالی فی الادعیات صد بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ
الْحَقُّ الْمُبِیْنُ بعده صد بار اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّبَارِكْ وَ
سَلِّمْ عَلَیْهِ و بعده صد بار سورهٔ اخلاص بخواند بعده صد بار عَالِمُ الْغَیْبِ
وَالشَّهَادَةِ بخواند باطن او چنان منور شود که هرچه بشنود یادش

یادش آید وہفتاد بار لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وپنجاه بار اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ حَالٍ حساب جملہ نعمتہای بروآسان شود وصد بار یَا رَحْمٰنُ
وصد بار یَا رَحِيْمُ بخواند وشک وحسد وکینہ از دل او برود باهیچکس عداوتش نماند
وصد بار یَا وَارِثُ بخواند وصد بار یَا وَهَّابُ وصد بار اسم اَلْبَارِئُ اگر بخواند آورده
اند که از ہفت روز بیشتر او را در قبر نماند وبقالب ہمراه در آسمان برند باید که
عقب ہر نماز بخواند وبعده از سلسلہ سهروردی که باین فقیر رسیده ہست سه
ہزار بار اسم الله بخواند واگر در عقب ہر نماز سه ہزار کرت اسم الله بخواند تا پانزده
ہزار شود او را آسمانیان ذاکر اکبر گویند وبعده بعد از برآمدن تمام آفتاب نماز
اشراق کند دو رکعت در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنج کرت اخلاص بخواند بعده نماز
شکر روز بر ہمین تقریر بعده دو رکعت شکر الله ہمین تقریر ادا کند یعنی بیک
بار فاتحہ پنج کرت اخلاص بعده دو رکعت نماز استخاره ادا کند در رکعت اول
بعد از فاتحہ یگان بار سورهٔ کافرون بخواند دوئم بعد از فاتحہ سه کرت اخلاص
بخواند ودعاء اوراد وادعیات خواہم بیان کرد انشاء الله تعالی بعده دو رکعت
نماز استخابه بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ سه کرت اخلاص **در عوارف
المعارف** آورده ہست که در یک رکعت اول این نماز سورهٔ واقعه تمام
کند ودر رکعت دوم سورهٔ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى الَّذِيْ ادا کند بعده دو
رکعت حقوق والدین ادا کند **آورده اند** که ہر چند پدر ومادر را رنجانیده باشد
خوشنود شوند وہر چند گنہگار باشد آمرزیده شود در رکعت اول بعد از
فاتحہ یگان بار سورهٔ آیة الکرسی بخواند وسه گان اخلاص ودر رکعت ثانی
علی ہذا القیاس وہفت کرت این دعا اَللّٰهُمَّ يَا لَطِيْفُ اُلْطُفْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ
بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
نکتہ در سبب نزول این دعا گفته اند که روزی خطاب وعتاب حضرت
عزت بر موسیٰ شد که ای موسیٰ در حضرت من سخنان دلاور نمیتوان گفت

که من قهار و جبارم مهتر موسیٰ پیغمبر گفت یا رب من که کلیم شما باشم مرا هم ترسی هست در
درگاه شما خطاب حضرت عزت شد که ای موسیٰ مانند شما کلیم را چندان ترس ست که
کسی در شب تاریک رود و اسباب جنگ نداشته باشد و همراه هم نداشته باشد
و هفتاد جائیکه شیران آدمی خوار راه او گرفته باشند حال او چگونه باشد مهتر موسیٰ
سوال کرد که یا رب مانند من کلیم را جان کندن چگونه باشد خطاب شد که ای موسیٰ
مانند شما کلیم را چنان بود که کسی گوسفند زنده را از پوست بکشد و باز برویاند
و باز بکشد همذا تا هفت کرت برویید و بکشد مهتر موسیٰ از هول آن خطاب
چندان گریست که سینهٔ مبارکش گویا که ترقیدن گرفت و بعد از ان خطاب
حضرت عزت رسید که ای موسیٰ هر که این دعای مذکور بخواند جان کندنِ او
چنان آسان کنم که چون کودک پستان مادر در دهن گرفته باشد و در خواب
رود بعد از ان پانصد کرت یَا ظَاهِرُ بخواند و صد کرت یَا بَاطِنُ بعده چهار
رکعت نماز بگذارد که ثواب او از حد و عد بیرونست در رکعت اول بعد از
فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص هفت بار باز در دوم بعد از فاتحه وَالشَّمْسِ وَ
ضُحٰیهَا یکبار و چون از قعدهٔ اولی برخیزد در ثالث و رابع بعد از فاتحه یگان
کرت آیة الکرسی بخواند و سه کرت اخلاص بعده نماز هفته بگذارد و اگر روز یکشنبه
باشد چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه اٰمَنَ الرَّسُوْلُ تا آخر
یکبار بخواند بعده صد بار این تسبیح بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْجَلِیْلُ
یَا عَزِیْزُ یَا جَلِیْلُ و در روز دوشنبه دو رکعت اخلاص و معوذتین سه گان بار
بعد از سلام این تسبیح بگوید صد بار اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الْاُمِّیِّ و در
روز سه شنبه دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ سه گان بار و
بعد از سلام هفت بار سورهٔ فاتحه خواند و باز دو رکعت و در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام صد بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ خَالِصًا مُخْلِصًا
و در روز چهارشنبه دوازده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین

سه گان بار و بعد از سلام صد بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و در روز
پنجشنبه دو رکعت بعد از فاتحه کافرون پنجگان بار و اخلاص ده گان بار و صد بار بعد
از سلام این تسبیح بخواند سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و در روز جمعه اول نماز اعرابی ادا کند
و آن چنان بود که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود هر که پنج جمعه بمسجد
جامع حاضر نشود کافر گردد اعرابی دران میان حاضر بود گفت یا رسول الله فقیر
بغایتی دور ست از مسجد پیغمبر خدا فرمودش هر که بعد از اشراق روز جمعه این نماز
بکند اول دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه سورة فلق یکبار و در دوم بعد
از فاتحه سورة خناس یکبار و بعد از سلام هفت بار سورۂ فاتحه بخواند بعده
هشت رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اِذَا جَآءَ یکبار و اخلاص بیست
و پنجبار و بعد از سلام هفتاد بار لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ
پس حضرت علیه السلام فرمود که گذارندۂ این نماز نمیرد تا جای خود در بهشت نبیند
و بباید بمقدار ثواب مقتدیان و امامان که نماز جمعه ادا میکنند او را اعطا کرده
شود آورده اند که چون ثواب این نماز حضرت رسالت پناه صلعم بجد و بعد
فرمود جمله صحابه چنان خوشحال شدند و شتران و گوسفندان و متاع دنیاوی
که داشته بودند اکثر بآن اعرابی دادند که از سوال شما مایان را نعمتی عظیم بدست
آمد و خبر شدیم و بعد ازین نماز چهار رکعت حفظ ایمان بیک سلام ادا کند
در هر رکعتی بعد از فاتحه یازده بار اخلاص بخواند و بعد از سلام صد بار لَاحَوْلَ وَ
لَاقُوَّةَ تا آخر بخواند بهیچ گناه زوال ایمان نشود و بعده چهار رکعت
خوشنودی خصمان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در دوم قُلْ
یَا اَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ سه بار و اخلاص یازده بار و در سیوم بعد از فاتحه اَلْهٰکُمُ
التَّکَاثُر سه بار و اخلاص پانزده بار و در چهارم بعد از فاتحه آیت الکرسی سه
بار و اخلاص بیست و پنجبار بعد از سلام لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ

درباره بعضهم در رکوع و نوما واقع شده هست ۱۲

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ بجملہ خصمان و وام داران او را خدا تعالی خوشنود گرداند و در رکعت دیگر بگذارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ سورۃ والناس بیست و پنج بار بخواند دیدار بیچون و بیچگون حقتعالی روزی او کند و بعد از سلام ہفتاد کرت این تسبیح بخواند لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ تا آخر و در روز شنبہ دو رکعت نماز بگذارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ سورۃ الکافرون یکبار و اخلاص سہ بار و بعد از سلام سہ بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ ، مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ ، و بعد ازین نماز ہای ہفتہ نماز ضحی ادا کند کہ اندک او دو رکعتست و در ہر رکعتے بعد از فاتحہ اخلاص چار کرت بخواند و آوردہ اند کہ اگر در چار رکعت اول بعد از فاتحہ آیت الکرسی یکبار و اخلاص سہ بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحہ اَلَمْ نَشْرَحْ یکبار و اخلاص سہ بار و اگر چہار رکعت آخرین در رکعت اول بعد از فاتحہ وَالشَّمْسِ وَضُحٰهَا یکبار و در دویم بعد از فاتحہ وَاللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى یکبار و در سیوم بعد از فاتحہ وَالضُّحٰى یکبار و در چہارم بعد از فاتحہ اَلَمْ نَشْرَحْ یکبار پیغمبر فرمودہ است کہ ہرگز او را و فرزندان و عیال او را حقتعالی محتاج کس نگرداند و معلوم باد کہ اگر کسی در سفر باشد دو رکعت ازین ضحی لازمست کہ ادا کند و ترک نکند زیرا کہ آوردہ اند کہ چون صاحب این وظیفہ ترک کند بمانند شتر بچہ در عقب او فریاد میکند و حضرت رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مر موسی اشعری را کہ اگر بتمامہ نمیتوانی باری چہار رکعت نماز ادا باید کرد در رکعت اول قُلْ يٰاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ یکبار و در رکعت دوم اخلاص یکبار و در رکعت سیوم فلق یکبار و در رکعت چہارم والناس یکبار و بعد از سلام این سورتہای مذکورہ بخواند تا خلاف جہودان کردہ باشد زیرا کہ ایشان نماز ضحی را روا نمیدارند و بعد از سلام سر بر زمین نہد و ہفت کرت یَا تَوَّابُ بگوید و مناجات بدرگاہ حقتعالی کند و بخواند آنچہ میخواہد و تسبیحات بعد او صد بار

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِيْ وَارْحَمْنِيْ وَعَافِنِيْ وَتُبْ اِلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ

بعدہ صد بار بگوید یَا حَامِدُ یَا فَاطِرُ یَا عَلِيُّ یَا مُحْسِنُ یَا اِحْسَانُ

هرچه بشنود فراموش نکند وقوة حافظه بیگران حاصلشود وهرکه هرروز چهل ویکبار
أَرَأَيْتَ الَّذِي بخواند سرخروی هردوجهان گردد واورا وفرزندان اورا احتیاج محتاج
کسی نکند واگر ازبرای حاجت دوجهانی چهل ویکبار یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ اَنْ تَقْضِیَ
حَاجَتِیْ وَاَغْنِنِیْ عَنْ مَنْ سِوَاكَ بخواند برآورده خیر گردد وبعدازین طالب حق را
باید که همیشه درپاس انفاس خود باشد تا اگر یکزمان ازحق غافل شد نامهٔ وفاتِ
او درتمام ملکوت غیر جن وانس پراگنده شود که فلان طالب وفات یافت
چنانکه آورده اند که روزی دوجوانان همدل قصد زیارتِ امام حسن
نوری کردند یکی ازان دوکس عالم بود بجمیع السنهٔ حیوانات چون ایشان
نزدیک شهر او رسیدند دوگر به بهم سخن میکردند که امروز امام حسن نوری در
عالم نماند یکی ازانجوانان که بجمیع السنه عالم بود دیگری را خبر کرد که واقعه چنین است
هردو متحیر شدند بعدازان گفتند که زیارت قبرش بکنیم چون بنزدیک خانهٔ
امام رسیدند امام زنده از خانه برآمد تاکه هردو نیک متحیر شدند امام پرسید که حیرانی
چراست گفتند که واقع چنینست امام فریاد برآورد وگفت که پیغمبر فرموده است کُلُّ نَفْسٍ
اِذَا خَرَجَ بِغَیْرِ ذِکْرِ اللّٰہِ فَھُوَ مَیِّتٌ من امروز ساعتی غافل بودم تا آوازهٔ وفات
من درتمام ملکوت پراگنده شد وراه صحرا را درپیش گرفت چون دربیابان رسید
بغائتی تشنه شد برسرچاهی رسید گفت اگر رسن ودلو بودی آب میکشیدم
اندرین بود که آهوان رسیدند امام ازسر چاه دور شد که تا آهوان چه کنند چون آهوان
بکنارهٔ چاه رسیدند آب چاه بیکبارگی بالا شد همه ایشان آب سیر خوردند
بعدازان چون امام رسید که آب خورد آب بیکبارگی فرورفت امام گفت
یارب به آهوان آب میدهی وبه بندهٔ صادق خود نمیدهی هاتفی آواز داد که تو امید
بدلو ورسن کردهٔ وایشان امید بمن کرده بودند ازهول آن خطاب امام را
تشنگی فراموش شد وسر دربیابان نهاد جوان را دید وآن جوان چون به
نزدیکش رسید گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا حسن نوری امام بعدازجواب

گفت چه دانی که من حسن نامم و نام پدر من نور ليست گفت آنها که خود را بتصرف
حق سپرده اند از همه چیز با خبر ند و نه چون تو که توکل بر من و دلو کردهٔ بعد از ان
آنجوان گفت که طریق ملازمت ما و شما میدانی که غرض چیست گفت لا گفت
من خواهیم مُرد و مرا دفن باید کرد گفت از غیب بگیتوان گفت جوان طهارت کرد
و سر بر زمین نهاد و وفات شد چون او را دفن کرد و لبسر قبرش نشست و دعا خواندن
گرفت جوان خنده کرد امام گفت زنده کسی در گور نشود و مرده آواز نکند جوان
گفت که ای امام نشنیدهٔ که اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا یَمُوْتُوْنَ وَلٰکِنْ یَنْقُلُوْنَ
مِنْ دَارٍ اِلٰی دَارٍ و هر که هر روز صد بار یا قَهَّارُ گوید دل او از محبت دنیا سرد
شود و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد بار یا رَافِعُ گوید درجهٔ او بلند شود و باید
که بعد از زوال وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو ادا کند و چهار رکعت
نماز زوال ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص و اگر نتواند ده با اخلاص
والا بسه بار اخلاص بجای آرد و صد بار یَا مَالِکُ گوید و در مسجد رود و بنشیند
و برخیزد تحیت مسجد ادا کند کَمَا ذَکَرْنَا فِیْ فَضْلِ الْاِیْمَانِ و بعد ازین چهار
رکعت سنت ظهر ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه سورة الکافرون بخواند و در
دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص و در سیوم بعد از فاتحه فلق و در چهارم بعد از فاتحه
سورة والناس و بعد از سلام صد کرت بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ الْعَظِیْمَ الَّذِیْ لَا اِلٰہَ
اِلَّا ھُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْہِ وَاَسْئَلُہُ التَّوْبَۃَ آورده اند که
اسباب دنیا وی چنان بدو توجه نمائند که اگر او گریزد خلاص نشود باید که میان
سنت و فرض ظهر و بامداد سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و
بیک سخن و بدو سخن و بیک لقمه و بدو لقمه و بیک دو شرب نشکند و
در ثلثه و زیاده بشکند و بعد از ان از ادای فریضه دو رکعت سنت ادا کند
آورده اند هر که بعد از ادای فریضه سه کرت کلمهٔ طیبه بگوید ثواب بسیار است
و امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنه را پرسیدند که یا امیر چه ثواب باشد گفت

فائدہ: جو شخص یا قہار ہر روز صد بار پڑھے اور بعد نماز ظہر استغفار ... اولیاء اللہ ...

سنت ظہر ... سنن زوال ...

در بیان نقل چهار رکعت ... معاش دنیاوی

هر که یک کرت گوید جان کندن او چون جان کندن دوستان حق باشد واگر دو کرت بخواند بمانند جان کندن خلیلان باشد اگر سه کرت بخواند هر فکر ما سوی الله که بر خاطر او گذشته باشد آنرا عفو فرماید و مهتر عزرائیل را بچشم نبیند وخواندن آیة الکرسی بعد از ادائی فریضه نیز همین حکم دارد و دست بردارد رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَّفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ و باید که در حالت دعا کردن دست برداشته باشد والّا بد عتست و در اخبار الملوک آورده است که در حالهٔ دعا دست برابر ابروی خود بالاتر نگیرد که مگر عوام الناس ظن برند که خدا تعالی بالاست باید که برابر سینه بردارد و بر زانو نیز ننهد که شیطان پائی خود را بر آن دست او نهد و از رحمت حق محروم گردد و معلوم باد که در میان فرض ظهر و سنتش و خفتن و سنتش دعا کردن واجب ست لقوله تعالی فَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَاِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ و آنچه بعضی گفته اند که

در پارهٔ آخر در سورهٔ الم نشرح لک واقعست

میان فرض و سنت دعا نمیتوان کردن فاما آن قول صحیح نیست و دو رکعت سنت اخیره را باید که در رکعت اول بعد از فاتحه بفلق تمام کند و دوئمش را به والناس ادا کند وچون از ادای فریضه خلاص شود باید که از آنجا یکسو شود و سنت و نوافل ادا کند و آورده اند که دو چیز است مکروهات نماز ست یکی آنکه در نماز بامداد چون امام استاده باشد و در صف یکی ادای سنت کند و دیگر آنکه چون امام از نماز فارغ شود و نوافل را در آنجا ادا کند وچون یکسو شود اورا لازمست که از آنجا یکسو شود و نوافل ادا کند وچون فارغ شود اول دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و بعد ازین دو رکعتی دیگر ست که آنرا نیز حفظ ایمان گویند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ تا قَرِیْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ بخواند و در رکعت دویم اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ تا بِعِبَادَةِ رَبِّهٖۤ اَحَدًا بخواند و بعد از سلام سر بر زمین نهد و سه کرت

در پارهٔ هشتم رکوع ان ربکم واقعست

یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِیْثُ اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِیْ عَلَی الْاِیْمَانِ ایمان او از غارت کردن شیطان مردود در حفظ و امان حق باشد و بعد

ترجمہ ای پروردگار ہمارے دے ہمکو دنیا میں توفیق بجا لانے نیکی اور آخرت میں نیکی اور بچا ہمکو عذاب دوزخ ۱۲ م

ترجمہ پس جب فارغ ہو تو نماز سے پس محنت کر تبلیغ رسالت میں اور طرف پروردگار اپنے کی رغبت کر ۱۲

ترجمہ تحقیق پروردگار تمہارا اللہ ہے جس نے پیدا کیا آسمانوں اور زمین کو ۱۲ م

ترجمہ ای زندہ و ای قائم رکھنے والے بسبب رحمت تیری کے طلب فریاد رسی کرتا ہوں خدایا ثابت رکھ مجھکو اوپر ایمان ۱۲ م

ازین دو رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت
نماز خضر بگذارد و این را نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا آرد او را وصال حق روزی
کنند و مهتر خضر علیه السلام را مشاهده کند در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه خواند از قرآن
بخواند اما افضل آنست که از سورهٔ فیل تا آخر قرآن در هر رکعت یگان سوره بخواند
و بعد از سلام دست بردارد و دعای بدرقهٔ ایمان بخواند اینست لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
اَللّٰهُمَّ لَا شَرِيْكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ لَكَ لَا شَرِيْكَ
لَكَ وَاَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ بِاَنِّيْ نَشْهَدُ اَنَّكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ
لَا شَرِيْكَ لَكَ وَاَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ
وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ كُفُوًا اَحَدٌ ط اِنَّكَ اَنْتَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرّٰحِمِيْنَ و بعد ازین تسبیحات نماز پیشین خواندن گیرد آورده اند که حضرت
بی بی فاطمهؓ در خانهٔ خود دست بآسیا نهاده بود و بدان غلهٔ خوردنی بدست خود آرد
میکرد از کثرت استعمال دستهائی او آبله شده بودند زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم کار را مناصفه کرده بود میان ایشان آنچه تعلق باندرون خانه داشتی بی بی زهرے
بجا آوردی و آنچه بیرون خانه بودے آنرا مرتضی علی کرم الله وجهه بجامی آوردی روزی بخدمت
حضرت رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود را نمود حضرت فرمود که من وردی را بشما
آموزانم که از خزائن دارین بهتر باشد بی بی در طلب شد گفت اول اینکه بعد هر پنج وقت
نماز سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيْرٌ ط ایزا بگوئی تا هر که ورد کند اگر گناه او بعدد نجوم سموات و ریگ بیابان و برگ درختان باشد
آمرزیده شود و دعای اخیره گفته اند که اگر در بامدادان و شبانگاه ده کرت بگوید برابر ثواب
او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت درود گوید و صد
کرت اخلاص و صد کرت يَا عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ و صد کرت يَا رَحْمٰنُ و صد کرت
يَا رَحِيْمُ و صد کرت يَا بَارِئُ و اینها را عقب هر نماز بگوید و یگان کرت سورهٔ

اِنَّا فَتَحْنَا بخواند ویگان کرت سورهٔ نوح را بخواند و هر که بعد از نماز ظهر سه کرت این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ قَبْلَ کُلِّ اَحَدٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَعْدَ کُلِّ اَحَدٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ ثواب مهتر ابراهیم و مهتر اسماعیل و مهتر اسحاق صلوٰت الله علیهم بیابد و بعد ازین پاس انفاس کند آورده اند که در تحت معنی هر کلمه از نماز و تسبیحات لفظ الله را اراده داشته باشد تا خفتن و بعد از خفتن تا صبح صادق در تحت معنی هر کلمه آهی آهی اراده دارد تا ده کرت گفته شود آورده اند هر که ده هزار کرت آهی آهی گوید کشف او را حاصل شود و چون وقت نماز دیگر در آید باید که اول چهار رکعت نماز سنت عصر بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ وَالْعَصْرِ چهار کرت و در رکعت دوم سه کرت و در سیوم دو کرت و در چهارم یک کرت و هر که نماز سنت عصر را بجا آرد بهیچ گناه زوال ایمان او نشود و در روز عرصات که پنجاه هزار سال بیا باشد و بغیر از سایهٔ عرش سایهٔ دیگر نماند او را در تحت سایهٔ عرش دارند و اگر چهار رکعت نتواند دو رکعت البته بخواند و هر چه خواهد بخواند و بعد از ادای فریضه سورهٔ عَمَّ یَتَسَآءَلُوْنَ بخواند اگر یک کرت بخواند سوال منکر و نکیر بر و آسان شود و اگر پنج کرت بخواند محبت خدا روزی اش گردد و سورهٔ وَالنّٰزِعٰتِ نیز بخواند که او را در زیر سایهٔ عرش دارند و تسبیحات مذکور بعد ازین بخواند و بعد از ان صد کرت بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَّاَتُوْبُ اِلَیْهِ وَاَسْئَلُهُ التَّوْبَةَ و هر که بعد از عصر تا غروب کلام دنیاوی نکند و بذکر و فکر مشغول شود هر حاجتی که داشته باشد بر آورده شود و اینرا صبح عاشقان گویند خاصیت بعد از عصر روز جمعه رو بقبله تا غروب آفتاب بنشیند و این اسما را تکرار کند یَا اَللّٰهُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیْمُ و سخن نگوید البته حاجت او بر آورده خیر گردد آورده اند که روزی جمعی اصحاب در پیش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شدند و پرسیدند از آنچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که در جمعه یکساعتست اگر کسی آنرا بیابد ثواب روز جمعه و شب جمعه در آن ساعتست پس یافته باشد امیر المؤمنین گفت که بی بی فاطمه زهرا یافته است چون اصحاب در پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو کرت یافته بودند و من یک

یک کرت پردهٔ ایشان نگهداشتم و ایشان پردهٔ من دریدند و آن ساعت میان عصر و غروبست و نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از هر نماز سه کرت بگوید اَستَغفِرُ اللّٰهَ رَبِّی مِن کُلِّ ذَنبٍ تا آخر آمرزیده شود همه گناه او و قبولیت نماز او چون قبولیت نماز من باشد و چون فریضهٔ نماز شام ادا کند و سنتش را بتمام رساند رکعت اولش را بسورهٔ کافرون بعد از فاتحه در دوم اخلاص باید که پیوسته بدین سنت اقدام نماید بعده نماز اوابین بگذارد که اکثر او بیست رکعاتست بیکفاتحه و یک اخلاص و اقل او شش رکعاتست در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و اوابین نام دروازهٔ بهشت ست تا هر که این نماز را ادا کند بران در در آید و آن در باز شود و تا مصلیان این نماز پیش نشوند و بعد ازین دو رکعت نماز نور بخوانند بعد از فاتحه شش آیت از سورهٔ انعام بخوانند در رکعت اول بعد از فاتحه بخوانند اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالاَرضَ تا مَا کَانُوا بِهٖ یَستَهزِءُونَ ۱ و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیت بخوانند اَلَم یَرَوا کَم اَهلَکنَا مِن قَبلِهِم الی فَحَاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنهُم مَا کَانُوا بِهٖ یَستَهزِءُونَ ۲ پیغمبر فرموده است که گذارندهٔ این نماز شفاعت من بیابد اگرچه قاتل اولاد من باشد آورده اند که یزید بدبخت همین تفکر بخود برد که اولاد او را بکشم و همین نماز را ادا کنم چون از نماز شام فارغ میشد خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن تفکر در سر برو مسلط میکرد تا نماز شام میگذشت و بعد ازین دو رکعت نماز بروج بخوانند در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ وَالسَّمَآءِ ذَاتِ البُرُوجِ بخوانند و در دوئی سورهٔ الطَّارِقِ بخوانند این را نیز نماز نور گویند و مصلی این را ثواب مذکور باشد و نیز دو رکعت دیگر نماز نور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده کرت بخوانند آورده اند که چون مصلی این نماز روز محشر برانگیخته شود روی او چون ماه شب چهاردهم تابان باشد و خلق اولین و آخرین در نظارهٔ او شوند و همه پندارند که ولی الله هست و یا شهید ست و یا نبی ست و از همه در گذرد و در زیر سایهٔ عرش ایستد و بیواسطه کلام حق شنود که این دوست منست زیرا که مصلی فلان

درپارهٔ هفتم در رکوع الحمد لله الذی واقع ست در اول سورهٔ انعام ۱۲

مسئلہ در بیان حفظ ایمان ۱۲

نمازست وبعدازین دورکعت شکر شب در رکعت اول بعداز فاتحہ سورۃ الکافرون
پنجاہ بار ودر رکعت دوم بعداز فاتحہ اخلاص پنجاہ بار مصلی این نماز از پنج تاریکی خلاصی یابد اول تاریکی
ایمان در وقت نزع یعنی ایمان او سلب نشود دوم از تاریکی گور در وقت سوال منکر ونکیر سوم از تاریکی
عرصات در وقت نامہ خواندن چہارم از تاریکی میزان یعنی میزان نیکی او سبک نشود پنجم از تاریکی پلصراط در
وقت گذشتن ازو وبعدازین دورکعت حفظ ایمان در ہر رکعت بعداز فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و
سورہ اِنَّا اَعْطَیْنٰا یازدہ کرت وایضًا دورکعت دیگر حفظ ایمان در رکعت اول بعداز فاتحہ اخلاص
ہفت بار وفلق یکبار ودر رکعت دوم بعداز فاتحہ اخلاص ہفت بار وسورۂ والناس یکبار وبعداز سلام
سر بسجدہ نہد وسہ بار بگوید یَاحَیُّ یَاقَیُّوْمُ ثَبِّتْنِیْ عَلَی الْاِیْمَانِ ؕ ہیچ گناہ زوال ایمان او نشود وبعد
ازان دورکعت بہ نیت اوابین وازجہۃ برآمدن حاجات دوجہانی بگذارد در رکعت اول بعداز فاتحہ
پنج بار این آیت بخواند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا تا آخر بخواند ودر رکعت دوم بعداز فاتحہ پنجبار
این آیت را بخواند رَبِّ قَدْ اٰتَیْتَنِیْ مِنَ الْمُلْکِ تا بِالصّٰلِحِیْنَ ؕ بخواند وایضًا پنجبار
کلمۂ تمجید بخواند وبعدازین این دعا بخواند اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اِیْمَانًا دَائِمًا وَیَقِیْنًا صَادِقًا
وَعَمَلًا خَالِصًا وَوَلَدًا صَالِحًا وَلِقَآءَکَ بِلَا حِجَابٍ وَجَنَّتَکَ بِلَا حِسَابٍ فَاللّٰہُ غَنِیٌّ عَنِ
الْعٰلَمِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ ؕ وبعدازین دورکعت ایضًا بہ نیت اوابین بخواند در ہر رکعت
بعداز فاتحہ آیت الکرسی یکبار وآیۃ اَلَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا تا آخر سَرِیْعُ الْحِسَابِ بخواند
وچہار بار سورۂ اخلاص ومعوذتین یگان بار وثواب این نماز را گفتہ اند کہ از حد بیرونست
از آن در قلم نہ آوردم وبعدازین دورکعت حقوق والدین در ہر رکعت بعداز فاتحہ اخلاص
سہ بار آوردہ اند کہ مادر وپدرش آمرزیدہ شوند وہرچند گنہگار باشند وحقہائے
ایشان برجا شود ہرچند کہ رنجانیدہ باشد وبعدازین دورکعت نماز خوشنودی جملہ
مشائخان در ہر رکعت بعداز فاتحہ اخلاص ہفت کرت آوردہ اند کہ در روز قیامت
شفاعت جملہ مشائخان دریابد وجملہ ازوی خوشنود شوند وبعدازین دورکعت
ہدیۂ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بخواند در ہر رکعت بعداز فاتحہ اخلاص
ہفت کرت بخواند آوردہ اند کہ در عرصات قیامت حضرت رسالت

مسئلہ در بیان نماز خوشنودی جملہ مشائخان ۱۲

پناه صلی الله علیه وسلم چنانچه کسی گمشدهٔ خود را بطلبد او را از میان مردمان طلبیده بکشد و بعد ازین دو رکعت نماز هفته در شب شنبه بعد از فاتحه اخلاص یکبار و در شب یکشنبه بعد از فاتحه اخلاص دو بار و در شب دوشنبه بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب سه‌شنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و در شب چهارشنبه بعد از فاتحه اخلاص پنجبار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه اخلاص شش بار و در جمعه هفت بار **آورده اند** که مصلی این نماز در هر شب ازین شبها که بمیرد این نماز شفیع او شود و از جملهٔ هولهائی قبر او را خلاص کند و بعد ازین دو رکعت هدیه منکر و نکیر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار سوال منکر و نکیر حقتعالی بروی آسان کند و بعد ازین دو رکعت سراج القبر بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین سه گان بار و بروائت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص شش بار و بعد از سلام دست بردارد و سه کرت بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلٰوتِیْ سِرَاجًا فِیْ قَبْرِیْ وَفِیْ قَبْرِ وَالِدَیَّ یَا اَللّٰهُ **و نیز شیخ المشایخ** حضرت محی الدین شیخ عبدالقادر گیلانی قدس الله سره العزیز فرموده است هر که در میان شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه قُلْ یٰاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ یازده بار و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخواند روز قیامت من شفیع او باشم و اگر بعد از نماز مذکور یازده بار درود و یازده گام بجانب عراق زند و در انجا بایستد و یازده کرت درود بگوید و یازده بار یا الله بگوید و یکبار گوید الٰهی بحرمت شیخ میران محی الدین عبد القادر جیلانی و بحرمت غوث محی الدین عبدالقادر جیلانی الٰهی بحرمت شاه محی الدین عبدالقادر جیلانی الٰهی بحرمت این اسماء مکرم و معظم حاجت من برآورده خیر گردانی بِمَنِّکَ وَکَمَالِ کَرَمِکَ بِالنَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَآلِهِ الْاَمْجَادِ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ هر مقصود و حاجت که داشته باشد اگر برآورده خیر نگردد فردائی قیامت چنگ وی در دامن من باشد و این نماز ثانی بطریق مذکور مقید بوقت نیست بل فی کل حین جائز ست اما در حواشی ابوالمکارم دیدم که این گام زدن ممنوع ست و بعد از آن یک رکعت بیک فاتحه بعد از سلام سر بر زمین نهد هفتاد بار گوید

مسئله — دربیان نماز هفته ۱۲

مسئله — دربیان هدیه منکر و نکیر و سراج القبر ۱۲

اللهم ترجمه — ای خدا بگردان نماز مرا مشعل در قبر من و در قبر مادر و پدر یا خدا ۱۲

حَمْدُنٗ سِعَتِيْ فِرَحْتُ برائی حاجت آزموده است دیگر چهار رکعت شپلیدن
گور دو کرت من عند الله نازل شده است **آورده اند** که چون مادر امیر المؤمنین
مرتضی علی کرم الله وجهه وفات یافت ونام او نیز فاطمه بود برسول خدا ایمان آورده
بود حضرت مصطفی را ایشان پرورش کرده بودند چون او را در گور نهادند حضرت
قمیص خود را بدو پوشانیدش وبیکدست بیکطرفش گرفت ودست دیگر بدیگر طرف
ساعتی برین بود چون دست بالا کرد یاران گفتند یا رسول الله دستها را برای
چه گرفتید گفت بشما معلوم بوده باشد که چون آدمی را در گور نهند اول از هر طرف
از زمین زور میکند واو را چون نیشکر در جواز می پیچد وبعد ازان عذابهائی دیگر
بیاید خواه مسلم باشد خواه کافر ودستهای خود را گرفتم تا او را ببخشید
یاران چنان گریستند که گویا زهره های ایشان ترقیدن گرفت در آن زمان جبرئیل ؑ
بحکم رب الجلیل جل جلاله در آمد واین نماز را آورد وگفت یا رسول الله ﷺ هر که این نماز را بگذارد
از شپلیدن گور خلاص شود وکرت دیگر آنکه چون سعد بن عبد الله وفات یافت
حضرت میگفت مر یاران را که بر سر انگشتان پای روید وآهسته روید تا فرشتگان
را زیر پای خود نکنید زیرا که بسیار نازل شده اند چون او را در گور نهادند رنگ
روی مبارک حضرت تغیر گشت وگریه کرد یاران گفتند یا رسول الله چرا گفت
اگر کسے از شپلیدن گور خلاصی یافتی سعد بودی یاران چندان گریستند
که شرح نتوان کرد باز همین نازل شد پس یاران گفتند یا رسول الله سبب چه بود
مر عذاب او را گفت با اہل خویش بدگو، وتلخگو، بود ازان واسطه **آورده**
اند هر که مر کنیزک وغیره را دشنام دهد که چندان کس شما را وطی کرده است اگر
راست گوید فبها والا بهر سخن او را هشتاد تازیانه بزنند وموافق این **حکائت**
آورده اند که چون معاویه وفات یافت چندان فرشتگان منزل
شدند که گرد وغبار در زمین پیدا شد از کثرت ایشان یاران همه سلاح را گرفتند
که مگر لشکر کفار آمده است حضرت فرمود که لشکر نیست بلکه فرشتگانند

بزیارت معاویہ آمدند یاران گفتند یا رسول اللہ چہ فضیلت داشت گفت سورۂ
اخلاص اکثر میخواند در ہمہ حال وترک نمیکرد ونماز اینست در رکعت اول ہفتاد کرت
اخلاص بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحہ شصت کرت اخلاص بخواند و در رکعت
سیوم چہل کرت و در رکعت چہارم بیست کرت اخلاص بخواند آوردہ اند ہر
کہ بعد از نماز شام سورۃ واقعہ بخواند ہرگز درماندہ نشود چنانکہ آوردہ
اند کہ چون حضرت امیر المؤمنین عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ رحلت میکرد
دختران بسیار داشت کسی گفت بدختران خود وصیت ہیچ نمیکنی گفت من کردہ
ام وآن آنست کہ چون کسے عقب نماز شام سورۂ واقعہ بخواند ہرگز در دنیا
فقیر و درماندہ نشود ذکر نماز وتسبیح نماز شام باید کہ بعد از ہر خمس صلوۃ سی وسہ
بار سبحان اللہ وسی وسہ بار الحمد للہ وسی وسہ بار اللہ اکبر بگوید ویک بار
لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَاشَرِیْکَ لَہٗ لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ وَھُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْرٌ بخواند واین تسبیح پانچ گنج از آن گویند کہ بی بی فاطمہؓ چند کرت شکائت
سختی دنیوی پیش حضرت کرد وہر کرت این میفرمود کہ بعد نماز این را بخوان کہ ترا
بہتر ست از جملہ خزائن دنیا وصد بار کلمہ طیبہ بخوان وصد بار درود بفرست وصد
بار اخلاص بخوان وصد بار یَا رَحْمٰنُ وصد بار یَا رَحِیْمُ واین نامہارا ہر کہ بعد از ہر
نماز صد کرت بخواند کینۂ او برود وہفتاد بار بگوید سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَ
لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ
اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وصد بار عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّہَادَۃِ ومعلوم باد کہ
اینقدر تسبیحات عقب ہر نماز میتوان گفت آوردہ اند کہ روزی مہتر موسیٰؑ
از حضرت رب العزت سوال کرد کہ یا رب من در توریت خواندہ ام کہ قومے از
آدمیان باشند کہ چون چشمان بپوشند در بہشت در آئند ایشان را از امت
من گردان خطاب آمد کہ لا بلکہ ایشان از امت محمد مصطفی باشند مہتر موسےؑ
گفت یا رب چہ خاصیت داشتہ باشند گفت بعد از نماز شام نوافل بگذارند

وقت عشا داخل شود و خاصیت دیگر در شب تاریک در مسجد هرچند سختی باشد بروند یا موسی چون چشمان بپوشند و از مردم غائب شوند ایشانرا در حوران بهشت در آرم بعد ازین نمازهای هفته ادا کنند در شب یکشنبه چهار رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گاران بار بعد از سلام هفت کرت بگوید^{له} اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِیْمَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ وَاَسْئَلُهُ التَّوْبَةَ واین را سید استغفار گویند و باید که هر کاتب این را بخطی کلان نویسد تا مشهور شود و در شب دوشنبه دو رکعت ادا کنند در هر رکعت بعد از فاتحه الکافرون و فلق و الناس هر یکے را پانزده بار بخواند بعد از سلام پانزده بار آیة الکرسی بخواند و ثواب این نماز مذکوره **در خبر آورده اند** که ثواب این نماز اگر دریاها مداد گردند و کاه و درخت قلم گردند و جمله انس و جن نویسنده گردند هرگز تمام نشود و در شب سه شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و در شب چهارشنبه چهار رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار و در شب پنجشنبه هشت رکعت بچهار سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده گان بار و بعد از سلام صد کرت بگوید^{مه} لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ **و نیز** دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین پنجگان بار و بعد از سلام پانزده بار درود و پانزده بار اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ وَاَسْئَلُهُ التَّوْبَةَ **آورده اند** که گذارندهٔ این نماز را بمقدار هر حرفیکه ذکر کرده است در آن نماز گناه او یک یک کم شود و ثواب او یک یک نوشته شود و مادر و پدر او اگر زنده باشند خوشنود شوند و در دنیا مزاحم نشوند اگر مرده باشند فرشتگان بعید دبیایند و با هر یکے طبقهای نور باشند و بر قبر وی بیفشانند و جمله اهل مقبره خوشنود شوند و در شب جمعه دو رکعت بنیت آسانی سوال منکر و نکیر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی

مسئلہ در بیان نماز هفته ۱۲

له معنی این دعا بالا گذشته است ۱۲

مه معنی این دعا هم بالا گذشته است ۱۲

یکبار وَاِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ سہ بار و نیز دو رکعت بدین نیت مذکور در ہر رکعت بعد
از فاتحہ اخلاص صدبار و بعد ازین دو رکعت دیگر بارواح مادر و پدر و یا ہر نو مُردہ کہ باشد
در رکعتی اول بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی پنجبار و در رکعت دوم آیت الکرسی و کافرون
واخلاص و معوذتین یگان بار و بعد از سلام سر بر زمین ہند و سہ کرت بگوید سلہ
وَاللّٰهُ غَالِبٌ فَوْقَ عِبَادِهٖ و ثواب این را بدان مُردہ بخشد در حال او را حقتعالی
خوشنود گرداند و دو رکعت دیگر را گفتہ اند کہ اگر ما بین مغرب و عشا بخواند در شب
جمعہ ازین جہان نرود تا جائے خود را در بہشت نہ بیند در رکعت اول بعد از
فاتحہ آیت الکرسی یکبار و اخلاص بیست و پنجبار و در رکعت دوم بعد از فاتحہ
کافرون یکبار و اخلاص بیست و پنجبار و بعد از سلام ہفتاد بار لَاحَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ بخواند دیگر دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحہ
ہفتاد بار اخلاص بخواند و بعد از سلام ہفتاد بار سید الاستغفار بخواند حضرت
فرمودہ است اگر مصلی این نماز تمام امت من از اللہ تعالی بشفاعت خواہد خدا تعالی
بدو بخشد و دو رکعت دیگر در ہر رکعت بعد از فاتحہ رَبَّنَا آتِنَا تا آخر بخواند ہفتاد بار
و بعد از سلام صدبار اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِيْ مِنَ النَّارِ يَا مُجِيْرُ گوید پیغمبر فرمودہ است
کہ برابر ہر حرفے کہ ذکر کردہ است ثواب یک حج در نامۂ اعمال او نوشتہ شود
و دو رکعت دیگر بعد از فاتحہ آیت الکرسی پانزدہ بار و بعد از سلام سہ صد بار
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِ نِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ حضرت رسالت پناہ را در خواب بیند و
ایضًا اگر بغیر این نماز ہمین درود مذکور در شب جمعہ ہزار بار بخواند حضرت
را بخواب بیند و اگر کسے از برائے برآمدن حاجات در شب جمعہ سہ صد
بار بخواند حاجت او برآوردہ خیر گردد و دو رکعت دیگر در ہر رکعت بعد از
فاتحہ اخلاص ہزار بار و اگر این نماز بعد از غسل کند حضرت را در خواب بیند
و مغیرہ ابن شعبہ گفتہ است کہ ہر کہ در شب جمعہ این دعا را
چہل و یکبار بخواند ہر حاجتے کہ داشتہ باشد تا جمعہ آئندہ دیگر درست آید

واگر درست نه آید بر من لعنت گوید نعوذ بالله منها دعاء اینست سُبْحَانَ الْقَدِيْمِ
الَّذِي لَمْ يَزَلْ سُبْحَانَ الْعَلِيْمِ الَّذِي لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ الْجَوَادِ الَّذِي لَا يَبْخَلُ
سُبْحَانَ الْحَلِيْمِ الَّذِي لَا يَعْجَلُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ نیز اکثر مشائخان گفته
اند هر که دم درویشی زند و این دعاء مذکور نداند لقمه فقر برو حرام باشد و ایضاً
دو رکعت برائی حاجت دینی و دنیاوی مجربست آورده اند که امام یوسف سیستانی
علیه الرحمة گفته است که من این نماز را بنیت علم میکردم هفتاد شاگردان من بدرجه
دانشمندی رسیدند و اکثر مشائخان آزموده اند اینست در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
ده بار و تسبیحات رکوع و سجود هفتگان بار و بعد از سلام سر بر زمین نهد ده بار گوید
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ و ده بار رَبَّنَا اٰتِنَا فِي
الدُّنْيَا الی آخر بخواند و حاجت بخدا تعالی عرضه کند بر آورده خیر گردد و دو رکعت
پیش از و برائی کفایت جمله قضا از حضرت رسالت پناه صلعم منقولست که قضاهای
چهل پشت او یعنی پدر و کلان پدر و هر چند که بالا رود تا چهل پدر او بر جای شوند در
رکعت اول بعد از فاتحه کافرون هژده بار در دوم بعد از فاتحه اخلاص هژده بار معلوم
باد که اینهمه اوراد در شب جمعه است و در شب شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار رکعت بیکسلام در رکعت اول بعد از فاتحه
کافرون یکبار در دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار در سیوم بعد از فاتحه فلق یکبار در رکعت
چهارم بعد از فاتحه والناس یکبار و چون خفتن در اید اول چهار رکعت سنت نماز
خفتن که ثواب او را بیحد و بیعد گفته اند از ان در قلم نیاوردیم که درین مختصر نگنجد بلکه از
قیام اللیل نیز از بعضی افضل گفته اند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی
بخواند و بعد از آیت الکرسی این آیتها متصل بدو نیز بخواند لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّيْنِ تا هُمْ
فِيْهَا خَالِدُوْنَ و اَلَمْ تَرَ تا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ و در رکعت
دوم بعد از فاتحه آمَنَ الرَّسُوْلُ تا آخر بخواند و در سیوم آخر سوره حشر بخواند
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ تا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ بخواند

و بدانکه آورده اند که هر که تشدید مصوّر بگزارد کافر گردد و نمازش تباه شود
و بعد از ادائی فرض عشا دو رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه فلق یکبار و
در دوم بعد از فاتحه والناس یکبار بعده چهار رکعت سنت بنیت قیام اللیل و نماز
حاجات نیز گویند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و در رکعت دوم بعد از
فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار و بعد از تشهد رکعت سوم چون اول و رکعت چهارم
چون ثانی واگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار بخواند نیز رواست و بعد از
سلام بیست کرت یاکریم بگوید و سر بسجده نهد و سه کرت این دعا بخواند سُبْحَانَ
الْقَدِيْمِ الَّذِيْ لَمْ يَزَلْ سُبْحَانَ الْعَلِيْمِ الَّذِيْ لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ الْجَوَادِ الَّذِيْ
لَا يَبْخَلُ سُبْحَانَ الْحَلِيْمِ الَّذِيْ لَا يَعْجَلُ و حاجت خواهد و عرضه کند بر آورده شود
و نیز چهار رکعت برائی قیام اللیل و حاجت در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون
یکبار و در رکعت دوم بعد از اخلاص یکبار و در سیوم بعد از فاتحه فلق یکبار و در چهارم
بعد از فاتحه والناس یکبار و سر بسجده نهد صد بار یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ
اَسْتَغِيْثُ حاجت خود عرضه کند مجرب است که بر آورده خیر گردد و بعده دو
رکعت بارواح امّ المومنین عائشه رضی الله تعالی عنها در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عائشه رضی الله تعالی عنها از حضرت
رسالت پناه صلے الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله من فرزند ندارم چگونه
باشد فرمود هر که این نماز ادا کند او از فرزندان شما باشد و او را فردائی قیامت
بتو بخشد و ایضا دو رکعت نقصان و تقصیر نماز در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار بخواند جمله تقصیرات او بر جا شود و کمال پذیرد و دو رکعت
دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آمَنَ الرَّسُوْلُ یکبار و اخلاص پانزده بار و
در رکعت دوم بعد از فاتحه آخر سورهٔ کهف از اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
تا آخر و اخلاص پانزده بار و این را نیز حفظ ایمان گویند و این چهار رکعت
نماز سعادت آورده اند که در هر شب ادا کنند و الّا در هفته و الّا در هر ماه

والاّ در هر سال والاّ در تمام عمر که مرا و را کافی ست و اگر این نماز را بعد از هفت
وضوء ادا کند یعنی وضوء کند و تحیت وضوء بگزارد و باز وضوء کند و باز تحیت
وضوء بکند هکذا هفت کرت هر حاجتی که داشته باشد بیشک روا گردد امّا
باید در جائی کند که کسی او را نه بیند و فقیر در هر شب این را ترک نمیکند در رکعت اول
بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بعد از فاتحه بیست بار و در سوم بعد از فاتحه
سی بار و در چهارم بعد از فاتحه چهل بار و بعد از سلام پنجاه و یک بار صلوة
فرستد و پنجاه و یک بار سید الاستغفار گوید کما ذکرنا فی هذا الفصل
و پنجاه و یک بار وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ط بخواند و سر بسجده
نهد و هفتاد بار یَا وَهَّابُ گوید و اگر سر برهنه کند افضل ست و یکبار گوید
اَللّٰهُمَّ اَسْعِدْنِيْ سَعَادَةَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِيْنَ

ذکر تسبیح نماز خفتن - آورده اند که بعد از نماز عشا
سورة تَبَارَكَ الَّذِيْ بِيَدِهِ الْمُلْكُ بخواند چون در گور نهندش منکر از و
سوال کند و نکیر او را منع کند که این شخص سورت تبارک الذی عقب نماز عشا
میخواند نمیتوان پرسید و شاید که سورة فاتحه نیز یکبار بخواند و شش آیه از
اوّل کلام الله تا وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ و آیة الکرسی تا خَالِدُوْنَ و اٰمَنَ الرَّسُوْلُ
و آیة شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تا سَرِيْعُ الْحِسَابِ و بعده قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ
الْمُلْكِ تا بِغَيْرِ حِسَابٍ و این در سورت آل عمران ست و شاید که اینقدار
از کلام الله عقب هر نماز بخواند و ایضاً شاید که در عقب هر خمس صلوة
این آیتها بخواند که ثواب ایشان از حد و عد بیرون است و در قلم تحریر و
زبان تقریر نگنجد فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِيْنَ تُمْسُوْنَ وَحِيْنَ تُصْبِحُوْنَ ط تا
رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ بخواند و در خفتن شاید که بعد از پنج گنج صد بار کلمهٔ تمجید
و صد بار درود و صد بار اخلاص و غیر هذا من المذکورین بخواند ـــــ
و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

مسئله در بیان نماز هفت وضوء

ترجمه ای خدا ما را نیکبخت و نیکبخت گردان مرا به رحمت تو در دنیا و آخرت ۱۲

ترجمه ... است خدا ... نیست ... معبود ... ۱۲

ترجمه ... یا الهی یا مالک ... ملک و سلطنت ... بادشاهی ... الی آخره ... و در سروع ... بیست و ... الله ... ۱۲ واقع است

ترجمه ... مراد از نماز ... و هنگامی که بامداد در آئید ۱۲ تفسیر حسینی

با امیر المؤمنین مرتضی علی کرّم اللہ وجہہ گفت کہ یا علی تا ختم قرآن نکنی و طواف خانۂ کعبہ نکنی و مہمانی جملہ پیغمبران بجا نیاری و بجملہ کافران و شیاطین غزا نکنی و جملۂ امت من از حق تعالی نخواہی و ہزار رکعت نماز ادا نکنی ترا لازم و واجب است کہ بخوابگاہ نروی آوردہ اند کہ مرتضی علی بغایتی عاجز شد و گفت کہ یا رسول اللہ فقیر را این قدر امکان از کجا باشد حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ من بیان کنم اول چہار کرت فاتحہ خوانی ثواب حج یابی و چون دوازدہ کرت اخلاص بخوانی ختم قرآن کردہ باشی و چون دہ کرت کلمۂ تمجید بخوانی بجملہ کافران و شیاطین غزا کردہ باشی و چون دہ کرت درود بخوانی جملہ پیغمبران را مہمان کردہ باشی و چون دہ کرت اَللّٰہُمَّ اَجِرْنَا مِنَ النَّارِ گوئی تمام امت من از خدائی تعالی خواستہ باشی و چون دہ کرت سُبْحَانَ اللّٰہِ الْمُقْتَدِرِ لِمَا یَشَاءُ بِقُدْرَتِہٖ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیْدُ بِعِزَّتِہٖ بخوانی ہزار رکعت نماز گزاردہ باشی آوردہ اند کہ یکے از زنان نیکوکار بخود قسم یاد کردہ گفت کہ شوہر نگیرم مگر کسے را کہ ہر شب ہزار رکعت نماز بگزارد دران میان جوانی گفت کہ من میگزارم بعد از عقد چون نکاح کرد جوان بغیر از فریضہ نوافل بجا نمی آورد زن گفت چرا عہد را بوفا کردی گفت بوفا نکردہ ام بلکہ ہر شب میگزارم کہ در حدیث صحیح خواندہ ام کہ این آیت مذکورہ را کسی کہ ہر شب خواند ثواب ہزار رکعت نماز میباید و ایضا شاید کہ ہفت بار گوید حَسْبِیَ اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ و دہ کرت آیۃ الکرسی بخواند و دہ کرت اخلاص بخواند و علی ہذا القیاس شاید کہ نزدیک بامداد نیز این را بخواند آوردہ اند کہ از جملہ بلاہا و آفتہا و از شر ظالمان و از فتنۂ آخر زمان ایمن باشد **وایضا** در بامداد و شبانگاہ شاید کہ ہفت بار گوید یَا مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ بحق اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ ہر حاجتے کہ داشتہ باشد بر آوردہ خیر گردد گویا کہ او را بدوزخ کاری نیست **وایضا** از برائی کفایت مرادات ہر دو جہانی

۱ ترجمہ پاکی میگویم پاکی خدائی کہ اندازہ کنندہ است آنرا کہ مرضاتش باشد بقدرت کاملہ خود بسیار کار کنندہ است آنرا کہ ارادہ آن دارد بعزت خود ۱۲ ۲ ترجمہ بس است مرا خدای تعالی آنکہ ہیچ معبود سزای بندگی نیست مگر وی خداوند ۴ عرش بزرگ است ۱۲

تفسیر حسینی

ف

پارۂ یازدہم در رکوع یا ایہا الذین آمنوا قاتلوا الذین واقع شدہ است ۱۲

ھفت بار بخواند یَا اَللّٰہُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیْمُ یَا غَفُوْرُ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ
یَا سُلْطَانُ یَا سُبْحَانُ یَا دَیَّانُ یَا شَکُوْرُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ بِرَحْمَتِكَ
یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ **و دیگر** بعد از نماز شام شاید که پیش از آنکه بکسی سخن بکند
ھفت بار گوید اَللّٰھُمَّ اَجِرْنِیْ مِنَ النَّارِ اگر دران شب بمیرد از آتش دوزخ خلاص
یابد و اگر در روز گوید و دران روز بمیرد نیز خلاصی یابد و شاید که میان مغرب و
عشا خواب نکند **آورده اند** که در دوزخ آبی اند بغایت سیاه و بد بوی که اگر
قطرۀ از آن آب در دنیا آید تمامی دریاهای عالم بد بوی و تلخ شوند تا هر که از آن دریاها
بچشد بمیرد و آن آب نصیب کسے باشد که میان مغرب و عشا خواب کند
و ایضا فرشتگان بعد از عشا دفترهای او را از نیک و بد بآسمان می برند و
عرضه کنند پس چون کسی درین حالت خواب کند آن فرشتگان گویند
بلعنت خدا باشی و میان بهشت و دوزخ معلق گردی چنانکه ما یان را معلق
ساختی برخیز و عشا ادا کن تا ما یان نیز راهی شویم **و ایضا** حضرت رسالت
پناه صلے اللہ علیه وسلم فرموده است هر که درین حالت خواب کند آتش دوزخ
بمقدار یک گز بنزدیک آدمی رسد در زمین اما چون حکم خدا این نیست میگردد
آورده اند که دو جوانان ازین حدیث انکار نمودند و در خواب رفتند و چون
بیدار شدند گفتند که یک گز زمین را در زیر خود بکاویم تا به بینیم آورده اند که چون
یکسر گز زمین بشگافتند آتش چنان شعله زد که هر دو ایشان سوخته و گداخته
ناچیز گشتند **و دو رکعت** نماز بعد از قیام اللیل و این را نیز نماز حاجات
گویند و اگر در شب قدر بگزارد ثواب شب قدر بیابد و باید که هر
شب را شب قدر داند و بگزارد در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص ھفت
بار و در رکعت ثانی چون در اول ادا کند و چون کسے در خواب میرود شاید
که بطهارت باشد و الّا شاید که تجدید وضو بکند و الّا تیمم را البته
ترک نکند و بعد از تحیت وضو به بستر رود و سه کرت بگوید

ع معنی زردو اصلا ازین
همان ظاهر است ۱۲

أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَأَتُوْبُ إِلَيْهِ وپیغمبر علیه السلام
فرموده است هر که این سید استغفار درین حالت بخواند آمرزیده شود
وگناه او اگرچه بمانند کفِ دریا وبشمارهٔ ریگ عالج وبشمار ورق درختان
وبشمارهٔ روزهای وشبهای دنیا بوده باشد و عالج نام ولایت است
که ریگ دران بسیار است وشاید که نزدیک بالین خود بایستد و آمَنَ
الرَّسُوْلُ بخواند وچون بربسترِ خود بنشیند اخلاص وفلق والناس را سه گان بار
بخواند وبر دستهای خود بدمد وبمالد براندامِ خود از حرکت شیطان خلاص
باشد وباید که بر پهلوی راست خواب کند وروی بقبله دارد واگر زن
باشد پشت بقبله خواب بر پهلوی چپ وچون سر بالین برد سورهٔ
کافرون آغاز دو لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ را در نهادن تمام کند وچون سر
ببالین نهد دست راست بر سینه نهد وصد بار اَلْبَاعِثُ گوید دل او زنده
باشد واگر باوضو خفته باشد زودتر بیدار خواهد شد آورده اند که
چون بندهٔ مومن باوضو خسپد ارواح او را فرشتگان بالا برند در
تحت عرش سجده میکند ودر وقت بیداری برگشته باز می آرند فامّا چون
بیوضو خسپد ارواح او را بالا راه ندهند بلکه پایان فرستندش وباید
که پگاه تر بخیزد ونماز تهجد ادا کند وباز در خواب رود که پیغمبر فرموده است
صلی الله علیه وسلم اَلصَّلٰوةُ بَيْنَ النَّوْمَيْنِ واگر قوت این ندارد پیش
پیش از طلوع صبح صادق بخیزد وپیغمبر فرموده است صلی الله علیه وسلم که اگر
بمقدار دوشیدن بز از صبح صادق کسی پیشتر برخیزد نیز افضل است و
چون کسی از خوابگاه میخیزد باید که به پهلوی راست بگردد وبعد ازان بنشیند
وبر دیوار خانه ویا کوزه ویا بستر تیمم زند وبگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ أَحْيَانَا بَعْدَ
مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ الْبَعْثُ وَإِلَيْهِ النُّشُوْرُ رَضِيْنَا بِاللهِ تَعَالٰى رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ
دِيْنًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَرَسُوْلًا
ورده کرست

مسئله در بیان ثواب سحر برخاستن

ترجمه حمد مر خدای راست که زنده نماید ما را از پس آنکه بمیراند ما را و بسوی اوست برانگیختن و بسوی اوست زنده شدن در روز رستخیز راضی هستیم همه یاران اهل اسلام بخدای تعالی از روی پروردگاری و به اسلام از دین خود و به محمد صلی الله علیه وسلم از جهت نبوت و رسالت او

اَعُوْذُ بِاللّٰہِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و ده کرت کلمهٔ طیبه
گوید آورده اند که آدمی را سیصد و شصت رگ در دل اند و بر هر رگ
ده ده شیاطین آویخته است پس چون علی الصباح کسی کلمهٔ طیبه و شهادت گو
و سه کرت تجید و سه کرت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنْ اَنْ اُشْرِكَ بِكَ شَیْئًا وَّاَنَا اَعْ
بِهٖ وَاَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهٖ تُبْتُ عَنْهُ وَرَجَعْتُ عَنْهُ وَاَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّ
رَّسُوْلُ اللّٰهِ و سه کرت سید استغفار گوید و سه کرت رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَ
وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ و سه کرت رَبِّ اِنِّیْ ظَلَ
نَفْسِیْ فَاغْفِرْ لِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ **و در مفتاح الجنان آو**
است که در خبر است از حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ و س
که حق تعالی میگوید که قریب و نزدیکتر بمن از آنکس نیست که در سجده همی
آیت مذکور بخواند و ایضا هفت کرت گوید رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهٗ وَ
لِلظّٰلِمِیْنَ مِنْ اَنْصَارٍ رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیًا یُّنَادِیْ لِلْاِیْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْ
فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَیِّاٰتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّ
وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلٰی رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَ
آورده اند هر که این آیتها دران حالت بخواند هرگز فرزندان او را حق
تعالی محتاج کسی نکند و آیت آخرین ایشان اگر کسی در اوقات تکرا
کند فردای قیامت بهیچ گناه ماخوذ نشود این آیتها در سورهٔ آل عمران ا
نزدیک سورهٔ نساء و یک کرت بگوید رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَّثَبِّتْ اَقْدَا
وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ و یکبار رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْ
سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَءُوْ
رَّحِیْمٌ و سه کرت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِ
فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا صَغِیْرَهَا وَكَبِیْرَهَا سِرًّا وَّعَلَانِیَ

۲۵ ترجمه ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی و نگهدار ثابت قدمهای ما از لغزش و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان ۱۲ حسینی
عصر گناهان ما یعنی خرد باشد یا بزرگ پوشیده باشد یا آشکارا ظاهر باشد یا باطن ۱۲ حسینی

ظَاهِرًا وَّ بَاطِنًا بعده بگوید الٰهی بحرمت توبه و استغفار محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بحرمت
توبه و استغفار مهتر آدم علیه السلام سه کرت گوید صلوة الله علی آدم علیه السلام
آورده اند هرکه هر روز سه کرت صلوة بر آدم ع فرستد هیچ گناه در وجود او نماند و بحرمت
توبه و استغفار مهتر موسی علیه السلام و بحرمت توبه و استغفار مهتر داود علیه السلام و بحرمت
توبه و استغفار مهتر ایوب علیه السلام الٰهی بحرمت توبه و استغفار جمیع انبیا و رسل توبه و
استغفار این عاصی و جافی قبول کنی و سه کرت گوید رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ
الْعَلِيْمُ الٰهی بحرمت آنکه زلت و لغزش انبیاء عفو فرمودی گناهان صغیره و کبیره این عاصی و
جافی عفو فرمای و سه کرت گوید وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ الٰهی بحرمت انبیاء و رسل آنکه به زلت و لغزش نگرفتی این عاصی و
جافی را بگناه صغیره و کبیره نگیری و سه کرت گوید رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا
رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهٗ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ
وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ و سه کرت گوید
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مَحْبُوْبًا فِيْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَبَلِّغْ عُمْرِيْ اِلٰى مِائَةٍ عِشْرِيْنَ سَنَةٍ مِنْ غَيْرِ
فَاقَةٍ وَّهَرَمٍ و اگر ده کرت گوید افضل باشد و پنج کرت همان دعای مذکور که در
فصل وضو عقب این دعا گفته ام بخواند وَاَعْبُدُ رَبَّكَ وَاَنَّ عِيْسٰى عَبْدُ اللّٰهِ وَابْنُ
اَمَتِهٖ كَلِمَةٌ وَاَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ پس چون از
جای برخیزد اول کفش را بیفشاند تا مار و کژدم در و نباشد چون روان شود اول
پای چپ بردارد و سائر آداب او در فصل وضو گفته ام و چون از در برآید بگوید اَللّٰهُمَّ
اعْصِمْنِيْ فِيْ دِيْنِيْ وَدُنْيَايَ وَالْاٰخِرَةِ و چون از وضو فارغ شود در حال تحیت وضو بگزارد
در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در رکعت ثانی چون اول بعد از آن دو رکعت دیگر در
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنجبار و چون از وی فارغ شود هزار کرت گوید یَا بَدِيْعَ الْعَجَائِبِ
و هزار و یک کرت یَا رَبِّ یَا رَبِّ و چهل کرت یَا کَرِیْمُ و سر بر زمین نهد و این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ يَا خَالِقَ النُّوْرِ نه خفته نه مشغول این غم کنی از دل ما دور و بحرمت

آن پیری که درون غار ہست و پاشنہ پائش در دہن مار ہست لبشب و روز مشغول بطاع

جبّار ہست بحرمتِ یَا اَللّٰہُ یَا اَللّٰہُ یَا اَللّٰہُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیْمُ یَا رَحِیْمُ یَا رَ

بِحَقِّ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ آوردہ اند کہ مصلیٔ این نما

و خوانندۂ این دعا ہر حاجتی کہ داشتہ باشد بر آوردہ گردد و بعد ازان دو رکعت دوگانہ بگزار

و ثواب او را در جنت الفردوس باید دید کہ از حد و عد بیرون ہست و از غایت در گذشتہ ہست

در رکعت اول بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و کافرون چہار بار و در دوم بعد از فاتحہ اخلاص

بار آوردہ اند کہ چون حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ثواب این ہجد گفت

یاران گفتند یا رسول اللہ اگر فوت شود چہ باید کرد گفت کہ سنت نماز فجر را بدین طریق گزا

ہمان ثواب روزیش گردد و بعدہ دوازدہ رکعت نماز تہجد بگزارد اما سبک دست بگز

و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یکبار و بعد از ہر رکعتین درود گویند کہ مراقبہ و

ذکر و فکر نیز بکند و بدانکہ در نماز تہجد اقاویل بسیار ہست و بعضے در رکعت

اول بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و در دوم آمَنَ الرَّسُوْلُ یکبار و در بعضے در ہر رکعت

بعد از فاتحہ اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ یکبار و اگر چہار رکعت بیک سلام میکند پس در ہر رکعت

بعد از فاتحہ اخلاص سہ بار بخواند و اگر خواہد در رکعت اول بعد از فاتحہ یکبار اخلاص در دوم دو

اخلاص در سوم سہ بار اخلاص ہکذا تا دوازدہم رکعت دوازدہ بار اخلاص شود و اگر خو

بدوازدہ رَبَّنَا مذکور بگزارد و در رکعت اول بعد از فاتحہ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ

السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ در دوم رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَۃً وَّفِی الْاٰخِرَۃِ حَسَنَۃً وَّقِنَا

عَذَابَ النَّارِ و در سیوم رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ ہَدَیْتَنَا وَہَبْ لَنَا

مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَۃً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَہَّابُ و در چہارم رَبَّنَا اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ

لِیَوْمٍ لَّا رَیْبَ فِیْہِ اِنَّ اللّٰہَ لَا یُخْلِفُ الْمِیْعَادَ و ہر آنکہ این آیت ہمیشہ بخواند

ہر روز یکبار بخواند ہمیشہ ملاقاتش با صالحان باشد و در پنجم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا

الی آخرہ بخواند و در ششم رَبَّنَا اٰمَنَّا بِمَا اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ فَاكْتُبْنَا

مَعَ الشّٰہِدِیْنَ و در چہار رکعت دیگر ہمان چہار رَبَّنَا مذکور کہ در آخر سورۂ

در پارۂ سوم در رکوع و اذ قالت الملٰئکۃ واقع است ۱۲

۱ ترجمہ

۲ ترجمہ

۳ ترجمہ

عمران است گفته ام و در رکعت دیگر همان ربنا مذکور که بعد از ایشان گفته ام و بدانکه
نماز تهجد را ثواب از حد بیرون است اما گفته اند که چون مصلی این نماز سر از
لحد بردارد در روز حشر دوازده کس برابر این دوازده رکعت در پیش او
استاده باشند چهار پیغمبران مرسل اول آدم صفی الله دوم ابراهیم خلیل الله ع
سیوم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و چهار فرشته مقرب
اول ایشان جبرئیل ع دوم مهتر میکائیل ع سیوم مهتر اسرافیل ع چهارم مهتر عزرائیل ع صلوات
الله علیهم اجمعین و چهار خلفای راشدین اول ایشان چون ابوبکر صدیق ابن ابی قحافه
دوم عمر بن خطاب سیوم عثمان چهارم علی بن ابی طالب رضوان الله تعالے
علیهم اجمعین و برکت شرافت دیدار ایشان از جمله هولهای قیامت خلاص
یابد و به بهشت برسد آورده اند که جنید بغدادی قدس سره را در خواب
یک کسی دید پرسید که چه چیز بشما نفع کرد گفت نمازی که در شب میکردم
و بدانکه نماز تهجد بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرض بود
و بر امت نفل اما بر طالبی که دم از طالبی و سالکی زند او را واجب ست و در
ترک آثم بلکه آورده اند که کسی که وردی از اوراد خود را بیعذر ترک دهد از
شومیت او آن ولایت تمام خراب گردد و الا اهل آن قریه و الا آن خانه و
الا خودش مطلق ضرر یابد چنانکه شیخنا شیخ الاسلام والمسلمین شیخ
سیّد ترمیذی قدس سره روزی از جانب مسجد وقت صبحی برخاست و بجانب
خانهٔ خود میرفت و فرزندش میان مصطفی قدس سره با او همراه بود و مصلے
او بر دست گرفته میرفت چون حضرت شیخ در تنگنائی رسید بحکم الٰهی میان
دو گاو دست جنگی افتاد تا که یکی را زبون کرده پیش راند و بر شیخ چنان
زدش که تمام روی و پیشانی و بینیٔ شیخ جراحت شد چون حضرت بخانه
آمد یادش آمد و فریاد بر آورد که من دانستم که امروز بر من بلا خواهد رسید
چون میان مصطفی پرسیدش که چه بود گفت ای جان پدر

ف دوازده کس سوای حضرت صلی الله علیه وسلم همراه ایشان اند سیزده بشوند

مسئله در بیان آنکه ورد خود را ترک کنم

بدانکه من امشب از سبب نابیداری نماز تهجد را فوت کردم تا بچنین حال رسیدم و
ایضاً مادر این فقیر سقی الله ثراها و جعل الجنة مثواها را خاصیت این بود که دائم
المدام میگفت یارب فرزندانم را بسیرت نیک دار و الّا عمر شان کوتاه کن
و در کتبها نیز همچنان نوشته دیدم که مادر و پدر در حق فرزند چنان دعا کند پس
معلوم شد که آنچه برکت هر دو جهانی باین فقیر رسیده است از دعای مادر است
روزی علی الصباح چون بر رویش نگاه کردم دیدم که چشم راست او کبود محض بود
پرسیدم که ای مادر مشفق حال چیست گفت ای جان پدر چون معلوم شما است
که پدر من مردی زاهد و سحرخیز بود از ایام طفولیت که بنماز استادم با او همراه گردیده
نماز تهجد میگزاردم تا این زمان ترک بغیر عذر نکردم اما درین شب دخترک شما را در
بغل داشتم چون بوقت سحر میخواستم که برخیزم گریه کرد آهسته آهسته او را قرار
میکردم و چشمان را می غنودم درین حالت انگشتی را دیدم و شخصی را ندیدم که
آمد و در چشمانم زد که چشمت بر آید چه می پوشی برخیز که بعد از چهار سال وفات
خواهی یافت چون دران سال چهارم وفات شد همان چشمش هنوز کبود
بود و بعد از نماز تهجد سر بر زمین نهد و صد و پانزده بار یا صمد گوید حشر او با صدیقان
باشد و صد بار گوید سُبْحَانَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَبِحَمْدِهٖ اَسْتَغْفِرُ اللهَ
رَبِّي مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَّاَتُوْبُ اِلَيْهِ و صد بار اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ وَاَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ و صد بار کلمهٔ طیبه و بعد
ازان دو رکعت نماز دیگر صلوة العاشقین در رکعت اول بعد از تکبیر ثنا تا لا اله غیرک
بگوید و به پنج دم الله الله بگوید هر چند که تواند و بعد از تعوذ و تسمیه فاتحه بخواند و بعد
از فاتحه پنجبار اخلاص بعده ۳ دم الله الله بگوید که تکلیف تمام بکند در
نفس گرفتن و در رکوع بعد از تسبیح رکوع ۳ دم الله الله گوید و بقومه آید ۳ دم
الله الله گوید و بسجده رود و بعد از تسبیح سجده ۳ دم الله الله گوید و بجلسه آید
۳ دم الله الله گوید و در سجدهٔ دوم بعد از تسبیح ۳ دم الله الله

صلوة العاشقين

گوید و در رکعت دوم قبل از فاتحه به پنج دم الله الله گوید و الباقی کالاولی و بعد از
سلام سر بسجده نهد و این رباعی را بخواند رباعی عشق تو رفیق راز من باد
زخمهٔ تو چنگ نواز من باد؛ از سرمهٔ عشق تو سرمه ده مرا؛ این سرمه مراده و مرا
نواز من باد؛ باید که چند کرت این را تکرار کند و محبت حق جوید و در اوان این نماز
خود را و ماسوی الله را در فردانیت او مستغرق و اسیر داند و با وے و برائے او
گذارد و بعد ازین چهار رکعت نماز محبین بگزارد در رکعت اول بعد از فاتحه صد بار
یا الله و در دوم بعد از فاتحه صد بار یا رحمن و در سیوم بعد از فاتحه صد بار یا رحیم و در
چهارم بعد از فاتحه صد بار یا وَدُودُ و بعد از سلام این درود بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَصَلِّ عَلٰی جَمِيْعِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ
وَعَلٰی مَلٰئِكَتِكَ الْمُقَرَّبِيْنَ وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ وَعَلٰی اَهْلِ طَاعَتِكَ اَجْمَعِيْنَ وَارْحَمْنَا
مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهٖ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّكَ
و این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مُحِبًّا لَّكَ وَاَمِتْنِيْ مُحِبًّا
لَّكَ وَاحْشُرْنِيْ تَحْتَ اَقْدَامِ اَحِبَّائِكَ وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی عَلٰی خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ
اَجْمَعِيْنَ و این نماز اگر بعد از عشا برائی حاجات بگزارد آزموده است و
بدانکه این دو نماز مقید بوقت نه اند اما چون عادت فقیر بود که درین حالت
میکرد بیان کردم و بعد از نماز محبین نیز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ حُبَّكَ وَ
حُبَّ مَنْ اَحَبَّكَ وَحُبَّ مُتَابَعَةِ اَحِبَّائِكَ و نیز صباحاً و مساءً این دعا را
تکرار کند دعا این است اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَّارْزُقْنَا اتِّبَاعَهٗ وَاَرِنَا الْبَاطِلَ
بَاطِلًا وَّارْزُقْنَا اجْتِنَابَهٗ آورده اند که حضرت رسالت پناه ﷺ این دعای مذکوره
را بسیار تکرار میکرد بدان ای عزیز که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی
علیه وسلم همیشه در حقیقت بود و باطل را برو کار نبود مگر اینکه هر چه ماسوی الله
است باطل است پس حضرت از ماسوی الله او اجتناب طلب میکرد تا به لِيْ
مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِيْ فِيْهَا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَّلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ همیشه باشد و ازینجا در اوان

استغراق گفتی اَرِنَا الْاَشْیَاءَ کَمَا هِیَ یعنے چنانکه تو توئی و قیام ایشان بتو هست و هرچه
هست هستے تو ست مرا بنمائی و نیز بگوید اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ حَلَالًا طَیِّبًا وَّاسْتَعْمِلْنِیْ
عَمَلًا صَالِحًا بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ و بعد ازین بدانکه در شرح مشارق
آورده است که عابدان را باعتباه وثاق است وتر را بعد از تهجد ادا میکنند و عارفانرا
بحیات اعتمادی نیست در اول شب میکنند آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم وتر را سه کرت میکرد اول بعد از عشا در مسجد میکرد و بعده در
خانه میکرد و بعده در آخر شب بعد از تهجد میکرد چون در اول شب بعد از وتر فارغ شود
باید که دو رکعت نشسته بگزارد که آنرا تکمیلاً للوتر گویند در رکعت اول بعد از فاتحه
اذا زلزلت الارض یکبار و در دوم الهکم التکاثر یکبار و نیز در رکعت دیگر در رکعت
اول بعد از فاتحه آیت الذین تا سریع الحساب و در رکعت دوم بعد از فاتحه رَبَّنَا
اٰمَنَّا بِمَا اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِیْنَ آورده اند هر که
در پاره سیوم در رکوع واذ قالت الملائکة واقع است ۱۲
در شب هزار بار یا الله گوید آمرزیده شود و اگر دو هزار بار گوید مرد صالح گردد و اگر
سه هزار بار گوید واصل حق گردد و ایضاً شیخ شهاب الدین قدس
سره گفته است هر که سه هزار یا الله گوید هر حاجتے که داشته باشد بر آورده
گردد و نیز هر که بعد از هر نمازے هزار کرت بگوید استغفر الله هر حاجتے که داشته
باشد بر آورده گردد و ذکر هر نمازهائی که او را دفقیر اند و مقید بوقت نیستند بل
فی کل حین والساعات از روز و شب میتوان بجا آورد و افضل این است
که در شب ادا کند اول چهار رکعت نماز ذاکرین در هر رکعت بعد از فاتحه
آیت الکرسی پنجبار و از شهد الله تا سریع الحساب نه بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ سی صد
بار در رکوع بعد از تشهد لا اله الا الله چهل بار و بعد از تسمیع و تحمید در قومه نیز چهل بار
و در سجده بعد از تسبیح نیز چهلبار و در جلسه نیز چهلبار و در سجده دوم بعد
از تسبیح نیز چهلبار و مصلی این نماز را شایان است که دست از خود و ماسوے
الله بشوید و آنرا برائے او ادا کند و از رحمت بود خود را نجات دهد و نداند

سے معلوم کنید ما را از اشیاء حقائق همی باشند آن اشیاء در واقع با آن حال ۱۲
سے ترجمه ای خدا رزق دهید ما را حلال لذیذ و عمل ما را عمل نیک ۱۲
سے ترجمه ای پروردگار ما ایمان آوردیم بانچه فرود فرستادی بعیسی یعنی انجیل و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی علیه السلام پس

۲۱۲

ترجمه مرتبه بنویس با ما از اهل الیقین
ترجمه بیست و پنج سه صد و بیست واجب الوجود ذات واحد بالکثرات ۱۲

مسئله در بیان ثواب لفظ الله رفیق

ادا کنند و ادا کرده شده برائی او مگر یک در لا اِلٰہ نفی کل دانند و در الا اللہ اثبات
چیزے کنند متکلمان گفته اند که لامعبود الا اللہ و صوفیان گفته اند که لا موجود الا
اللہ و دیگر چہار رکعت نماز کن فیکون از برائی مهمات دینی و دنیاوی در رکعت اول
بعد از فاتحه وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْٓ اِلَی اللّٰهِ صد بار و در رکعت ثانی بعد از فاتحه اَلَآ اِلَی اللّٰهِ تَصِیْرُ
الْاُمُوْرُ صد بار و در سیوم بعد از فاتحه نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیْبٌ صد بار و در چہارم
بعد از فاتحه اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِیْنًا صد بار و بعد از سلام غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَیْكَ
الْمَصِیْرُ صد بار و سر بر زمین نهد و صد بار استغفر اللہ گوید و حاجت خود عرضه کند بر
آورده شود بحکم باریتعالی چہار رکعت نماز حاجات و در هر رکعت سورهٔ فاتحه چہل و
یکبار و اخلاص یکبار بعد از سلام خدِّ راست بر زمین نهد و چہل و یکبار گوید یا حیّ یا قیوم
باز خدِّ چپ بر زمین نهد چہل و یکبار گوید وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوْمِ و حاجت خود را
عرضه کند و دیگر چہار رکعت نماز اگر حاجت دنیاوی داشته باشد در روز ادا کند
و اگر حاجت دینی داشته باشد در شب ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
بیست بار تا آخر و تسبیح رکوع سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ بیست بار و در سجده سبحان
ربی الاعلی و بحمده بیست بار و بعد از سلام بیست بار اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ غَافِرُ الذُّنُوْبِ وَسَاتِرُ الْعُیُوْبِ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ
سَیِّئَاتِ اَعْمَالِنَا و سر بر زمین نهد حاجت عرضه کند بر آورده گردد و دیگر چہار
رکعت نماز استغفار که کفایت گناهان صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از فاتحه
رَبَّنَا ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ هفت بار و ده
بار انه غفور رحیم و بعد از تسبیح رکوع نیز ده بار انه غفور رحیم و بعد از تحمید و تسبیح در
قومه نیز ده بار گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در جلسه نیز ده بار و بعد از
سلام بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ وَاَسْاَلُهُ
التَّوْبَةَ صد بار و سر بر زمین نهد و ده بار گوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْٓ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ
رَبِّیْ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهٗ عَمَدًا اَوْ خَطَاً سِرًّا اَوْ عَلَانِیَةً وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ مِنَ الذَّنْبِ

الَّذِي اَعْلَمُ وَمِنَ الذَّنْبِ الَّذِي لَا اَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ وَغَفَّارُ الذُّنُوْبِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ **و در خبر است** که حضرت رسالت
پناه صلی اللہ علیہ وسلم فرموده مر یاران را که نماز را می باید که بانند ما گزارید
و بحضور دل ادا کنید و الّا نه درست نه افتد یاران گفتند یا رسول اللہ بانند
نماز شما نماز مایان چگونه باشد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که هر که بعد از هر نماز
این دعائی مذکور را بخواند نماز او چون نماز من باشد در قبولیت و دیگر چهار رکعت
نماز عبهر و عبهر بوستان افروز را گویند پس **آورده اند** که چون مصلی این نماز
بمیرد فرشتگان طبقهائی نور بالوان نعمتها در دست گرفته بر گور او حاضر شوند
و گل و ریحان و در و جواهر و مشک جنت بر گور او پاشند تا که از برکت او تمام اهل مقبره
خوشبوئی شوند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و ده بار کلمهٔ تمجید و
و بعد از ان در رکوع و سجود و قومه و جلسه چون نماز استغفار ده کرت کلمهٔ تمجید
بگوید و چون در قعدهٔ اخیره تشهد تمام کند سر بر زمین نهد و ده بار سورهٔ فاتحه و
ده بار انا انزلناه تا آخر و سی و سه بار کلمهٔ تمجید بخواند و سر بردارد و یکبار درود
گوید و سلام دهد و دیگر چهار رکعت نماز تسبیح در رکعت اول بعد از ثنا تا الاله غیرک
پانزده کرت کلمهٔ تمجید گوید بعده تعوذ و تسمیه گوید فاتحه بخواند و اخلاص یکبار و بروایتی
ده بار بخواند بازده بار کلمهٔ تمجید گوید پس بعد از ان چون عبهر در رکوع و سجود و قومه
و جلسه تمجید گفته باشد ده بار و هر همه سیصد تسبیح یعنے تمجید می شود
و بعد از تشهد اخیره و درود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ تَوْفِيْقَ اَهْلِ
الْهُدٰى وَاَعْمَالَ اَهْلِ الْيَقِيْنِ وَمُنَاصَحَةَ اَهْلِ التَّوْبَةِ وَعَزْمَ اَهْلِ الصَّبْرِ وَ
جِدَّ اَهْلِ الْخَشْيَةِ وَطَلَبَ اَهْلِ الرَّغْبَةِ وَتَعَبُّدَ اَهْلِ الْوَرَعِ وَعِرْفَانَ اَهْلِ الْعِلْمِ
حَتّٰى اَخَافَكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ مَخَافَةً تَحْجُزُنِيْ عَنْ مَعَاصِيْكَ حَتّٰى اَعْمَلَ
بِطَاعَتِكَ عَمَلًا اَسْتَحِقُّ رِضَاءَكَ حَتّٰى اُنَاصِحَكَ فِي التَّوْبَةِ خَوْفًا مِّنْكَ وَحَتّٰى
اُخْلِصَ لَكَ النَّصِيْحَةَ حُبًّا لَّكَ وَحَتّٰى اَتَوَكَّلَ عَلَيْكَ فِيْ اُمُوْرِ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ

سُبْحَانَ خَالِقِ النُّوْرِ بعده سلام دهد و بعد از سلام یکبار سُبْحَانَ ذِی الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوْتِ سُبْحَانَ ذِی الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْهَیْبَةِ وَالْجَلَالِ وَالْجَمَالِ وَالْكَمَالِ وَالْبَقَاءِ وَالثَّنَاءِ وَالضِّیَاءِ وَالْآلَاءِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْكِبْرِیَاءِ وَالْجَبَرُوْتِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْحَیِّ الَّذِیْ لَا یَنَامُ وَلَا یَمُوْتُ سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوْحِ آورده اند که بر مومن لازم است که این نماز در هر شب ادا کند و الّا در هفته و الّا در هر ماه و الّا در هر سال و الّا در تمام عمر بجا آرد که حق تعالی از برکت این نماز او را و مادر و پدر او را و اولاد او را آمرزیده گرداند و از آتش دوزخ نجات یابند و دیگر چهار رکعت نماز نرگس گشتی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه گفت که چون آرزو بدیدار خیر البشر میکنم در حال این نماز را بجا می آرم حضرت رسالت پناه را در خواب می بینم و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت که از حضرت پرسیدم یا رسول الله چون از دیدار شریف شما محروم بمانم بچه چیز آسایم و دلاسائے ما بچه شود فرمود چون آرزوئے دیدار من کنید این نماز در حال ادا کنید مرا بخواب بینید در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ انا انزلناه ده بار و کلمهٔ تمجید تا اکبر یازده بار چون سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ در رکوع رود بعد از تسبیح رکوع تمام تمجید ده بار و بعد از تسمیع و تحمید در قومه تمجید تا اکبر سه بار و در هر دو سجده پنجبار تسبیح سبحان ربی الاعلی و پنجبار تمجید تا اکبر و دیگر رکعات علی هذا القیاس و بعد از سلام ده بار سورهٔ فاتحه و ده بار سورهٔ انا انزلناه بخواند و سی و سه بار تمجید تا اکبر بعده یکبار این درود بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِ نِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ خَیْرِ اللهِ مُحَمَّدٍ عَنَّا مَا هُوَ اَهْلُهٗ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ و دیگر چهار رکعت نماز درود و معلوم باشد که نماز درود تمامه بنماز تسبیح می ماند اما در آنجا کلمهٔ تمجید میگفت و درین نماز این درود بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَنَبِیِّكَ وَحَبِیْبِكَ وَرَسُوْلِكَ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ و باید که در هر شب ادا کند و الّا در شب جمعه البته ادا کند که بغایت ثواب است و در خبر است که چون

بندهٔ مومن درود فرستد در سائر ایام مهتر جبرئیل ع همین خبر اورا بحضرت رسالت
پناه صلعم میرساند اگر بنده لائق باشد حضرت نیز میگوید که رحمت خدا بروی باد
چون از زبان مبارک رسول الله صلعم بر کسی رحمت آید بآتش دوزخ نسوزد امّا
چون در شب جمعه بگوید ١٠٠ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللهِ حضرت
بگوش می شنود و برو رحمت می فرستد دیگر نماز حاجات آزموده است در هر رکعت
فاتحه چهار بار بعده اذا جاء ٣ بار و اخلاص نیز ٣ بار و درود و بروایت دیگر
خوانده ام که یکبار فاتحه و ١٠ بار اذا جاء و یک بار اخلاص و تسبیح رکوع و سجود
هفت بار گوید و این فقیر روزی برای حاجتی کرده بود بقول اول در حال برآمد
بعده دعای نور بخواند و اسناد دعای بزرگوار روزی حضرت رسالت
پناه مر جبرئیل ع را گفت که یا اخی جبرئیل چنانکه هیئت و صورت تست بمن بنمای
صورت خود را جبرئیل ع گفت یا رسول الله در بیابان بدر شو چون حضرت در بیابان
رفت مهتر جبرئیل ع هر دو بال خود را پریشان کرد از مشرق تا بمغرب رسیدند
حضرت بیهوش افتاد چون بهوش آمد گفت یا اخی از شما کسی کلان تر باشد
گفت از من مهتر میکائیل کلانتر است زیرا که اورا هفتصد پر هست و هر پر او چون
تمام جبرئیل کلانی دارد و مهتر جبرئیل گفت که اگر من بهمین هیکل که مراهست هزار
سال در بینی او بپرم از طرف تا طرف دیگر او را خبر نشود حضرت فرمود یا اخی
از مهتر میکائیل کسی کلان تر باشد گفت از و مهتر اسرافیل کلان هست که هفتصد
پر دارد و هر پر او چون تمام میکائیل هست اگر مهتر میکائیل بعظمت خود در گوش
مهتر اسرافیل در رود هرگز از طرفی تا طرفی دیگر نرسد و اورا خبر نشود
حضرت فرمود از مهتر اسرافیل کسی کلان باشد گفت مهتر عزرائیل چنانکه
مذکور بالای یکدیگر واز و عرش خدای کلان هست که شصت هزار پایه دارد
واز پای تا پای دیگر چهل هزار ساله راه هست روزی از حضرت رب العالمین
مهتر اسرافیل سوال کرد که یا رب اگر عرش خود را بمن بنمائی در حال

ترجمه
درود و سلام باد بر تو ای رسول خدای جل جلاله

مسئله
در بیان دعای نور

خطاب حضرت عزت بروشد که برو ببین آورده اند که هفت هزار سال بیک
نفس پرید اما پرهائش کهنه و شکسته شده افتادند باز التماس کرد پرهائش نو
دمیدند باز هفت هزار سال پرید باز پرهائش افتادند باز التماس کرد باز پرهائش نو
دمیدند باز هفت هزار سال پرید پرهائش افتادند باز التماس کرد باز پرهائش نو دمیدند
میخواست که باز بپرد خطاب حضرت عزت بروشد که ببین که چند سال پریدهٔ گفت
هر همه بیست و یک هزار سال گفت پس ببین که چند بالا رفتهٔ چون نگاه کرد تا
ساق نرسیده بود پس خطاب حضرت عزت در رسید که ای اسرافیل
تو باین عظمت در مدت بیست و یکهزار سال پریدی اما چند کرت پرهائی تو افتادند
و تا ساق او نرسیدی پس بر ما فوق او تا ابد الآباد نرسی الحال لائق تو این است
که فرود روی پس اسرافیل عاجز شده باز گشت حضرت رسالت پناه گفت یا اخی
جبرائیل از عرش چیزے کلانتر است گفت یا رسول الله چون عرش بعظمت
خود بنازید خداوند تبارک و تعالی مارے پیدا کرد دهن باز کرد که عرش درمیان
دهان او چون سپند دانه می نمود خدائی تبارک و تعالے این اسماء
بدو نمود از هیبت این اسمائی معظم یکطرف دهان او بالا و یکطرف پایان ماند و
خشک شد و عرش چون سپند دانه در کام او می نمود و فضلیت این دعا
بسیار است اما مختصر کرده شد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا

نُوْرُ تَنَوَّرْتَ بِالنُّوْرِ وَالنُّوْرُ فِيْ نُوْرِ نُوْرِكَ يَا نُوْرُ اللّٰهُمَّ يَا عَزِيْزُ تَعَزَّزْتَ بِالْعِزَّةِ
وَالْعِزَّةُ فِيْ عِزَّةِ عِزِّكَ يَا عَزِيْزُ اللّٰهُمَّ يَا جَلِيْلُ تَجَلَّلْتَ بِالْجَلَالِ وَالْجَلَالُ
فِيْ جَلَالِ جَلَالِكَ يَا جَلِيْلُ اللّٰهُمَّ يَا جَمِيْلُ تَجَمَّلْتَ بِالْجَمَالِ وَالْجَمَالُ
فِيْ جَمَالِ جَمَالِكَ يَا جَمِيْلُ اللّٰهُمَّ يَا وَاحِدُ تَوَحَّدْتَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَالْوَحْدَانِيَّةُ
فِيْ وَحْدَانِيَّةِ وَحْدَانِيَّتِكَ يَا وَاحِدُ اللّٰهُمَّ يَا فَرْدُ تَفَرَّدْتَ بِالْفَرْدَانِيَّةِ
وَالْفَرْدَانِيَّةُ فِيْ فَرْدَانِيَّةِ فَرْدَانِيَّتِكَ يَا فَرْدُ اللّٰهُمَّ يَا عَلِيْمُ تَعَلَّمْتَ بِالْعِلْمِ
وَالْعِلْمُ فِيْ عِلْمِ عِلْمِكَ يَا عَلِيْمُ اللّٰهُمَّ يَا رَفِيْعُ تَرَفَّعْتَ بِالرِّفْعَةِ وَالرِّفْعَةُ

فی رفعة رفعتك یا رفیع اللهم یا حفیظ تحفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ
حفظك یا حفیظ اللهم یا واصل توصلت بالوصل والوصل فی وصل
وصلك یا واصل اللهم یا فاعل تفعلت بالفعل والفعل فی فعل فعلك
یا فاعل اللهم یا فارض تفرضت بالفرض والفرض فی فرض فرضك یا فارض
اللهم یا حلیم تحلمت بالحلم والحلم فی حلم حلمك یا حلیم اللهم یا عظیم تعظمت
بالعظمة والعظمة فی عظمة عظمتك یا عظیم اللهم یا مالك تملكت بالملك
والملك فی ملك ملكك یا مالك اللهم یا قدوس تقدست بالقدس والقدس
فی قدس قدسك یا قدوس اللهم یا رحمن ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمة
رحمتك یا رحمن اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمة رحمتك
یا رحیم اللهم یا حنان تحننت بالحنان والحنان فی حنان حنانك یا
حنان اللهم یا منان تمننت بالمنان والمنان فی منان منانك یا منان
یا لا اله الا انت علیك توکلت والیه انیب وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد
واله واصحابه اجمعین ودر اوان خواندن این دعا دست برداشته باشد

مسئله نماز حاجات

وچون تمام کند سر بر زمین نهد وحاجت خواهد روا گردد بفرمان الله تعالی وچهار
رکعت دیگر نماز حاجت در رکعت اول بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله تا آخر
سیزده بار ودر دوم بعد از فاتحه اذا جاء تا آخر یازده بار ودر سیوم بعد از
فاتحه اذا جاء تا آخر نه بار ودر چهارم اذا جاء تا آخر هفت بار وبعد از تشهد درود
چهل ویکبار اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد وبارك وسلم علیه
وچهل ویکبار حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
وبجانب راست سلام دهد وسر بر زمین نهد چهل ویکبار یا ذا الجلال
والاکرام وده بار یا صمد وده بار یا احد گوید وسر بردارد وبجانب
چپ سلام دهد وحاجت عرض کند برآورده شود بحکم الله تعالی
ودیگر چهار رکعت نماز حاجات آورده اند که حدیث

حضرت قدسی حقتعالی چنان فرموده ست که اگر حاجت مصلے این نماز بر آورده نکنم پس
آفریننده او نباشم پس بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی ۳ بار و در
دوم ۳ بار فاتحه متصل با تسمیه و ۳ بار اخلاص و معوّذتین یگان بار و رکعت
سیوم چون اول رکعت و چهارم چون ثانی و چهار رکعت دیگر در هر رکعت بعد از
فاتحه آیة الکرسی یکبار و اذا جاء یکبار و اخلاص ده بار و بعد از سلام ۳ کرت درود بگوید
و سر بر زمین نهد و حاجت عرض کند روا گردد بحکم الله تعالی بدان اے
عزیز که این نماز ها را در شب بجا آوردن بهتر باشد زیرا که شب برائے غفلت اکثر
مردم است پس بر قصد غافلان شاید که بیدار باشی و بخواب اعتماد نکنی لقوله
عَلَیْهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ اَلنَّوْمُ اَخُ الْمَوْتِ چنانکه آورده اند در کفایت و لدان
که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیا می آید و ندا میکند که کیست که درینوقت
از من حاجت خواهد تا روا کنمش و کیست که فریاد خود بمن آرد و بدرگاه من آید تا قبول
کنمش آورده اند که چون کسی از صبح صادق پیشتر بیدار شود و برخیزد برحمت
مستغرق میشود و چون تا صبح بیدار نشود میگوید علیک لعنتی یعنی لعنت من
بر تو باد و چشمان تو همیشه خواب آلوده باد و خواب تو از چشمان تو نرود اکنون حل
این معنی کنم که حق تعالی خود در آسمان می آید بدانکه حق تعالی از مکان و از جهت و
جانب و رفتن و آمدن منزه ست و گوینده این ندا فرشتگان ست امّا چون بحکم
او میگویند اضافت بدو میکنند امّا اهل حقیقت را جواب دیگر میگویم چنانکه می فرماید
فرد همچی گرد سوالے که بگو حق بکجا ست ؛ گفتم آخر همچی در همه جامی بینم ؛ یعنی
ازینجهت که وجود نامنه و قیامنا به و هرچه ماسوے الله اگرچه ممکن نامند لاممکن ست
در نظر تحقیق پس جائے را منید انم مگر او زیرا که غیر و جائے و سوے جز نامے بیش
نیست چنانکه گفته اند بیت کجا غیر کو غیر کو نقش غیر ؛ سوے الله والله ما فی
الوجود ؛ و چون باحاطت با همه شیونات محیط است که وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
مُحِیْطٌ پس گوینده و شنونده و بیننده و ندا کننده و گفتن و شنیدن

خواب برادر مرگ است ۱۲ ترجمه

همچی بفتحتین دیوانه ۱۲ شمس اللغات

ترجمه خدائی تعالی بر هر چیزے محیط و فرا رسنده ست ۱۲ حسینی

در بارهٔ بیست و پنجم در رکوع و لقد آتینا موسی الکتاب واقعشده ست ۱۲

و شنیدن و دیدن و نداکردن نمیداند مگر او که خود بخود میگوید و می شنود
و می بیند و ندا می کند اما این کار سربازان است هر کسی را درین دخل نیست
مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند **بیت** اگر زکوه فرو افتد آسیا سنگی
نه عارف است که از جای سنگ برخیزد ؛ زیرا که لغزاننده و آرنده این سنگ نیست
مگر حق پس هرچه از حق آید راضی باشد و الّا دعوی عارفی نکند الحال نمازها را بیان
میکنیم که در هفته ادا کرده می شود اول در روز جمعه بعد از ظهر چهار رکعت در
هر رکعت ده کرت فاتحه و کافرون و فلق و الناس نیز ده گان بار و بعد از
سلام هفتاد بار استغفار خواند و هفتاد بار درود و هفتاد بار لَاحَوْلَ وَ
لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و ثواب این نماز بغایتے بسیار است و
آنچه در نظر فقیر آمده است در شان این نماز مقدار هشت ورق حدیث نبوی
صلی الله علیه وسلم وارد است که درین مختصر نگنجد و پیش از ظهر چهار رکعت نماز
قضای عمری و نیت چنان کند نیت کردم تا ادا کنم چهار رکعت نماز کفایتے نمازها که از
من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و انا
اعطینا تا آخر پانزده بار **آورده اند** که بعد از وفات در میان صحابه رض اختلاف
شد بعضے گفتند که از حضرت چنان شنوده ایم که بیست ساله قضا نماز او
برجای شوند و بعضے گفتند که چهل ساله قضاے او برجاے شوند بی بی فاطمه زهرا
رضی الله تعالے عنها گفت که من از حضرت چنان شنوده ام که چهل ساله قضای
برجاے شود پس پرسیدیم یا رسول الله اگر این مقدار از وی فوت نشده باشد
گفت از پدر و مادر او برجاے شوند و تسبیح نماز جمعه بخواند یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ
اَسْئَلُكَ اَنْ تَقْضِیَ حَاجَتِیْ وَاَغْنِنِیْ عَمَّنْ سِوَاكَ صد بار بخواند و براے
کفایت مهمات هر دو جهان صد بار بگوید سَبِّبْ لَنَا سَبَبًا یَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ
وَافْتَحْ لَنَا بَابًا یَا مُفَتِّحَ الْاَبْوَابِ و در شب جمعه باید که این دعای مذکور
بخواند و در **ترغیب الصلوة** آورده است که اگر کسے را نمازها بسیار فوت

مسئله در بیان نمازهای هفته

مسئله نماز قضای عمری

فوت شده باشد در روز جمعه بعد از نماز ظهر دوازده رکعات نماز بگزارد بشش سلام وبعد از فاتحه در هر رکعت اخلاص پانزده بار کفایت همه نماز هائی او شود وایضا در خبر است که عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسید که اگر کسی را نماز ها بسیار فوت شده باشد چکند حضرت گفت باید که در روز دوشنبه نیت روزه کند بوقت ضحی ودر بیابان رود غسل بکند ودو رکعت تحیت وضو بگزارد وپنجاه رکعت نماز بگزارد ودر هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار باید که همه را رکعتین بگزارد تا بیست وپنج سلام شود ایضا آورده اند که شخصی بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله گناهان بحد دارم چه باید کرد حضرت فرمود توبه کن گفت یا حضرت گناهان من بغایت بسیار اند حضرت هر چند میگفت توبه کن وی همان گفتی که گناه بحد دارم بعد ازان حضرت گفت که در بیابان برو غسل کن ودو رکعت تحیت وضو بگزار وهر چند کرت که توانی از ده تا بیست یا بیشتر کلمهٔ طیبه تکرار کن وتوبه کن از گناهان گذشته وآینده وچون در خانه بیائی چیزی تصدق کن همه گناهان تو بفرمان خدائی تعالی آمرزیده شوند ودر نظر آمده است که پیغمبران ماضی که پیش از حضرت رسالت پناه بودند هر روز امت ایشان در پیش ایشان می شد که در کتابها دیدم که در شبهائی دنیا یک شب است که در وهمه گناهان اولین وآخرین بخشیده میشوند اگر کسی دران شب بطاعت الله تعالی می باشد ایشان می گفتند که آن شب از مایان پوشیده است وآن شب به پیغمبری که بعد از ما می آید که نام او محمد علیه السلام باشد بدو خواهد نمود زیرا که گناهان امت او بسیار باشند تا دران شب آمرزیده شوند چون محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم مبعوث شد اصحاب در پیش او شدند وگفتند که آنشب را بایان نمائی که کدام است دران زمان مهتر جبرئیل علیه السلام از رب الجلیل در رسید وگفت یا رسول الله خدای تعالی بشما تحفهٔ درود لطیف الورود فرستاد بعد ازان آنکه مژده وخوشی باد شمارا

مسئله

در بیان شب که دران شب گناهان همه بخشیده میشوند وآن شب بیست وسیوم ماه شوال است ونیز بیست وسیوم ماه رمضان شریف است

وامت شمارا که آن شب را لیلة السرائر نامند و آن شب بیست وسیوم ماه شوال است هر که از امت شما دران شب دوصد رکعت نماز بگزارد بصد سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار یا رسول الله برابر هر حرفے که مصلی این نماز درین نماز یاد کرده است نیکی او نوشته شود و برابر ایشان بدے او دور شود و برابر ایشان برائی او کوشکے در بهشت مهیا کنند و اگر جانور چون شتر و گاؤ و گوسپند و مرغ ذبح کنند برابر هر موئی که بران جانور است چندان نیکے او نوشته شود و چندان بدی او دور شود و چندان کوشکے برائی او در جنت بنا کنند و اگر غلۂ ناپخته را تصدق کند نیز علی هذا القیاس ثواب دارد و اگر دران شب سورۂ روم و سورت عنکبوت بخواند خوانده و شنونده را آتش دوزخ کار نباشد و نیز این سورتها را اگر در شب بیست وسیوم ماه رمضان بخواند نیز همین حکم دارد و در رسالۂ شیخ نور قطب عالم دیده ام هر که در هفته این نماز بخواند هر حاجتے که داشته باشد در خواب بیند باید که در شب ادا کند پیش از آن که خواب کند شش رکعت نماز در رکعت اول والشمس هفت بار و در دوم واللیل اذا یغشی هفت بار و در سیوم والضحی هفت بار و در چهارم هفت بار الم نشرح و در پنجم والتین هفت بار و در ششم انا انزلناه هفت بار و بعده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ یَا رَبَّ اِبْرَاهِیْمَ وَمُوْسٰی وَرَبَّ اِسْحَاقَ وَیَعْقُوْبَ وَاَنْتَ یَا رَبَّ مُنْزِلَ الصُّحُفِ وَ مُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیْلِ وَالزَّبُوْرِ وَالْفُرْقَانِ اَرِنِیْ فِیْ مَنَامِیْ هٰذِهِ اللَّیْلَةِ اَمْرًا کَا اَنْتَ بِهٖ اَعْلَمُ ذکر نمازهائی که بعضے شبها و روزهائی بزرگ ادا کرده میشود اول شب قدر بدانکه شب قدر را ازین جهت قدر گفته اند که هر چه دران سالها میشود از زائیدن و مردن کل مخلوقات و افعال ایشان در آن شب مقدر میکنند و فرشتگان آسمان و زمین بتمامه در آن شب در مکه معظمه جمع میشوند و آن کسان را از حق آمرزش میخواهند که دران شب بطاعت و تصدق و غیر ذلک من عبادات الله مشغول باشند و در خبر است که حضرت

مسئلہ در بیان نماز فرموده شیخ نور قطب عالم برائی مطلب دیدن خواب

ترجمہ یا الٰہی من پروردگار ابراہیم و موسی علیہما الصلوٰۃ والسلام و پروردگار اسحاق و یعقوب علیہما الصلوٰۃ والسلام و تو ای پروردگار نازل کنندہ صحیفہا و نازل کنندہ توریت و انجیل و زبور و فرقان بنما مرا در خواب امشب آن چیزی که تو بآن داناتری

مسئلہ در بیان شب قدر

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسی تمامی دنیا را پر کند از طلا و نقره و همه را در راه
حق بدهد بهتر ازان این باشد که اگر در آن شب سه کرت انا انزلناه تا آخر بخواند قال الله تعالی
لیلة القدر خیر من الف شهر آورده اند که چون از حضرت عزت خطاب
چنان آمد که آن شب بهتر ست از هزار ماه پس معلوم شد که طاعت و تصدق در وی نیز بهتر باشد
از طاعت و تصدق هزار ماه و آورده اند که اگر کسی در هر ماه هزار حله و یا هزار اشتر
و یا هزار گاو و یا هزار گوسفند و یا هزار مرغ و یا هزار نان و غیر ذلک من متاع الدنیا بهدیه
بدهد و یا در هر ماه هزار رکعت نماز بگزارد پس بهتر ازان این باشد که درین شب یک چیزی
ازین چیزهای مذکور بدهد و یا یک رکعت نماز بگزارد و منقول ست از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم که سه شب در سه ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در رجب و شب برات
در شعبان و شب قدر در رمضان پس بندهٔ مومن را شاید که در هر شب از شبهای
ازین ماهها چیزی تصدق و عبادت بکند تا اگر شب قدر را یافته شد و یا شب برات و یا
شب معراج را یافته باشد و فضیلت این شب از انست که اول کلام الله درو نازل شده
است بر حضرت رسول علیه السلام و انس بن مالک رض و عبد الله بن مسعود رض چنان گفته اند
که مایان خادمان حضرت رسالت پناه بودیم و در ماه رمضان او را می دیدیم که بعد از گذشتن
نوزده روز حضرت رسالت پناه در همه شبها بیدار می بود و بخوابگاه نمی رفت تا بیست
و نهم روز اتفاق همه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر ان است که شب قدر بیست
و هفتم باشد و درین شب دوازده رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
ده بار و اخلاص ده بار و بروایتی بیست رکعت و بروایتی صد رکعت همه بقرارت
مذکور و اگر همه در یک شب دشوار شود پس باید که درین شبها که از نوزده تا بیست
و نهم ست چند چند رکعت ادا کنند ذکر شب و روز عید فطر و عید بکسر عین چیزی را
گویند که کسی را از اندیشهٔ آفات و بلیات باز دارد و آیضا لشکر مسلمانان را نیز عید
گویند و مهمانی را نیز عید گویند و فطر ازان جهت گویند که صائمان ماه شریف را درو
افطار می شود و آن چنان بود که در امم ماضیه سی و پنجبار درین زمین هم درین

ترجمه: شب قدر بهتر است از هزار ماه این آیت در پارهٔ آخر در سوره انا انزلناه واقع شده است ۱۲

مسئله در بیان عید فطر

روز عید فطر بر ایشان قیامت صغری شده است و بروایتی پنجاه بار چون طوفانِ
نوح و مسخ قوم و غیر ذالک من آیاتهم پس چون محمدِ آخر زمان صلوات الله علیه مبعوث شد آن
غم و اندوه از برکت او بر طرف شد زیرا که جهودان و ترسایان تا این زمان که این شب و این
روز بیاید در بیست شب و روز در گریه و زاری و تضرع می باشند که مگر باز مبادا بلا بر ایشان
نازل شود پس مهتر جبرئیل آمد که یا رسول الله حقتعالی تحفهٔ درود میفرستد بعد از ان مژده
آنکه غم و اندوه را من از امت تو بلکه از برکتِ امّتِ تو از تمام عالم برگرفتم پس ترا شاید که بر
خلاف ایشان درین روز و شب شادی و طرب نمائی و باید که شما و امتان شما
درین روز چیزی تصدق بکنند تا از شرّ این روز خلاصی یابند و آنرا صدقهٔ فطر
گویند و در شبِ عیدِ فطر دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار
و در دوم بعد از فاتحه اخلاص صد بار و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
بخواند و این دو نماز باید که در شب عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و در شب عید اضحی نیز بگذارد
و در روز عید فطر نیز غسل کند و خوشبوئی بر بدن بمالد و جامهٔ نو و پاکیزه بپوشد و اگر نو
موجود نباشد شسته بپوشد و غسل کرده بپوشد اوّل صدقه دهد بعد از ان بعیدگاه رود
و در شرح مختصر ابو علی رود باری دیده ام که نماز جمعه را بغیر از امام یعنی بادشاه
و امرا کسی را نشاید از روستایان و صحرا نشینان که ادا کنند اما اگر نماز عید را
مردانِ روستایان باتفاق جماعتی ادا کنند روا باشد زیرا که نفل است و
لهذا از جهت او تیمم زدن روا است که خلیفه ندارد و باید که پیش از نماز عید نوافل کند
از جهت وضو و اشراق و غیر ذالک زیرا که مکروه است و نماز هر دو عیدین دو رکعت است
در هر دو رکعت نه تکبیر باید بقولِ اصح نزدیک ابی حنیفه یک تکبیر تحریمه و دو تکبیر رکوع و شش
زائده و آن چنان است که بعد از تکبیرِ اول دست را لقان دارد و زیر ناف ببندد
و ثنا تا غیرک بخواند باز دست بردارد و تکبیر گوید دست لقان کند باز بردارد و
تکبیر گوید همچنان تا سه کرت و بعد از تکبیر سیوم دستها را از زیر ناف بندد و تعوّذ و
تسمیه بخواند و فاتحه با سوره بخواند پنجم تکبیر رکوع است بگوید در هر رکعت

مسئله در بیانِ نماز عیدین و تکبیرات آن

دوم اول ابتدا، فاتحه با سورت کند و بعد از تمام قرأت دست بردارد و دست را آن دار و همچنان تا سه تکبیر گوید و تکبیر نهم تکبیر رکوع است بگوید پس بمذهب ابیحنیفه نماز هر دو عیدین برین طریق ست و تکبیرات تشریق از بامداد عید فطر تا عصر او عقب هر نماز گوید در راه برائے عیدگاه رفتن نیز تکبیر تشریق گفته باشد و تکبیر تشریق در اضحی از بامداد روز عرفه تا عصر روز نحر بقول امام اعظم بگوید تا هشت نماز شود و در روز عید فطر دو رکعت نماز دیگر بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا سه بار و اگر کسے را فوت قربانی نباشد در روز اضحی باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب قربانی بیابد و نیز در هر دو عید چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی الذی و در دوم بعد از فاتحه والشمس و در سیوم بعد از فاتحه واللیل و در چهارم بعد از فاتحه والضحی و اگر این سورتها را نداند باید که در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده بار بخواند و چهار رکعت نماز خوشنودی خصمان که در روز جمعه گفته شده باید که در هر دو عیدین و هفتم ماه ذی الحجه و ترویه که هشتم اوست و عرفه که نهم اوست و در آخر جمعهٔ ماه رمضان وقت چاشت بگذارد هر چند که خصمان بسیار داشته باشد خوشنود شوند قصهٔ عید اضحی و آن آنست که بابا آدم علیه السلام در بهشت به نعمتهائی گوناگون پرورده شده روزی در پیش او حوری پرید بابا آدم چون او را دید از شوق محبت او مست شد و در عقب او دوید هر چند بابا آدم بدو بیشتر می شد او از وی می گریخت تا که بابا آدم بغایتی دلگیر شده افتاد و در خواب شد آورده اند که امنا حوا از پهلوئی چپ او پیدا شد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته دید گفت مَن اَنتِ یعنی کیستی تو گفت اَنا حَوّاک یعنی حوائی توام بابا آدم خواست تا دست بدو اندازد درین بود مهتر جبرائیل آمد که بغیر نکاح دست درازی نمی باید کرد خدائی عز و جل بخودی خود بے کام و بے زبان نکاح او را ببست و فرمود الکبریاء ردائی والعظمة ازاری والخلق کلهم عبیدی

مسئله در بیان قصهٔ عید اضحی

وَاَمَائِی اَشْهَدُوْا یَامَلٰٓئِکَتِیْ سُکَّانُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنِّیْ قَدْ تَزَوَّجْتُ
آدَمَ بَدِیْعَ فِطْرَتِیْ وَحَوَّآ اَمَتِیْ عَلٰی صِدَاقِ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِیْ
وَرَسُوْلِیْ یَآ اٰدَمُ وَحَوَّا اُسْکُنَا جَنَّتِیْ وَکُلَا مِنْ ثَمَرَتِیْ وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ
الشَّجَرَةَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا وَرَحْمَتِیْ واین روایت در دستور القضاة آورده
است وکذا فی التفسیر الدرر وعمدة الابرار پس چون عقد میان ایشان بسته شد
فرشتگان تمام بهشت جمع شدند وطبقهائی از بهشت پر از گل وریحان ودر وجواهر
آوروند وبر ایشان جمع شدند وپاشیدند وشادی کردند پس از حق تبارک وتعالی
ندا شنید که یَا اٰدَمُ هٰذَا عَبْدُكَ وَعَبِیْدُ اَوْلَادِكَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وبعد
از مدتهائی مدید چون حکم خدا شد که ایشانرا از بهشت بکشند دران زمان ابلیس رفت
ودر زیر کرسی استاد ودران زمان ابلیس را قوت آن بود که بآسمانها میرفت و
الحال بعد از تولد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر آسمان نمیتواند برآمد چون ابلیس
در انجا استاد گریه آغاز کرد طاؤس بر کنگرهٔ بهشت نشسته بود چون دید گفت چه شخصی
وگریه برائی چیست ابلیس گفت که من شنیده ام که حکم خدا برین است که شما را
ومار را وآدم وامنا حوا را از بهشت میکشند گفت چه باید کرد ابلیس گفت اگر مرا کسی در
بهشت در آورد من کاری کنم که شما را نکشند طاؤس غمگین شده رفت واین قصهٔ
را بمار گفت مار گفت که من او را میتوانم در آورد مار آمد وابلیس را گفت که در دهن
من درآی اما چشمان را باز مکن که ترسیده شوی وزحمت یابی آورده اند
که ابلیس نصیحت او را قبول نکرد وچشم باز کرد تاریکی بغایت دشوار دید ترسید چون
عادت حیوانیت است آب منی شیطان در وافتاد آورده اند که چون شیطان
ومار از بهشت برآمدند مار درین زمان غمایت کرد همان آب منی شیطان بیرون
افتاد واز و درخت بنج روئید ازین جهت حرامست که آب منی شیطان است
چون شیطان در بهشت درآمد در پیش امنا حوا شد وگفت ای بی بی حکم خدا
برین است که شما را وبا آدم را ومار را وطاؤس را از بهشت بیرون کشند اما

آنچه من گویم اگر قبول کنی شمارا نکشند امنا حوا گفت بگو پس شیطان گفت اگر
ازین درخت که در دهلیز شما است بخورید شمارا بیرون نکشند و آن درخت گندم
بود چون اماحوا دست بر و انداخت درخت خود را بالا گرفت حتی که امنا حوا از جا برخواست
درخت هنوز بالاتر شد امنا حوا دست انداخت پنج دانه برید امّا در هنگام دست
انداختن او دو دست او تا آرنج و پای او تا شتالنگ و سر او تا فرق منکشف شد
ازینجهت است که این اندامهارا در وضو شستن فرض کرده اند چون بابا آدم
آمد از سبیل بهشت امنا حوا بدو نمود بابا آدم دلیل کرد که مگر این درخت که در دهلیز
من است این حرام است و ندانست که این از نفی جنس است و بعضی گفته اند که
فراموش کرد ازینجهت است که او را انسان نامیدند که مشتق از نسیان است
و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خورد و دو دانه امنا حوا در حال حله های
بهشت از ایشان ببریدند و هردو برهنه محض ماندند حتی که اگر نزدیک خانه و درخت
میرفتند آن نیز از ایشان میگریختند ناگاه عیب انسانی که غایط باشد از ایشان
پیدا شد گرفتند و در بغل و شرمگاه خود پنهان میکردند ازینجهت موی زشت
برین جایگاه پیدا شدند و چون بدرخت انجیر پناه گرفتند انجیر برگ خودش داد
امّا پنج برگ بود سه امنا حوا پوشید و دو بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت
بر انجیر شد که این مقدار درختان بهشت بایشان برگ ندادند تو چرا دادی انجیر
گفت یا رب آری همچنان است اما من همان سخن قدیم شمارا یاد داشتم که شما گفته بودید
که در زمین دوستی را بیافرینم و او را خلیفه خود خوانم از جهت دوستی شما دادم
پس خطاب حضرت عزت در رسید که بارکت فیک که من در میان تو استخوان را
پیدا نکنم و هر مومن که از شما بخورد او دوست من است آول در بهشت چهار نفر بودند
و بوقت برآمدن پنج نفر شدند اول شیطان برآمد بعده مار بعده طاؤس
بعده امنا حوا بعده بابا آدم پس حکم باریتعالی شد بر مار که برو تو دشمن فرزندان آدم
باشی و ایشان دشمنان تو باشند و طاؤس را نیز همچنان گفت پس میان

مسئله
اشارت باندامها که شستن او در وضو فرض شد ۱۲

برکت نهادم در ... ۱۲

بابا آدم و اماحوا فرقت افتاد بابا آدم نه صد سال در سراندیب روی بر خاک نهاد
افتاده بود که هرگز درین مدت بالا نشده بود آورده اند که روزی دو کنجشکان
بر وگذر کردند آب چشمانش چون دو جوئی...... روان شده بود آن کنجشکان ازان
آب خوردند بایکدیگر گفتند که چه خوش آبی و چه خوش بوئی و لطیف ست بابا آدم
گفت یارب کار بنده را چنان کردی که کنجشکان باحوال فقیر میخندند در حال مهتر
جبرئیل آمد و گفت ای آدم کنجشکان دروغ نمیگویند بلکه شما نعیم جنت خورده اید
آب چشم تو ازان خوشبوی ست دران حالت سر بالا کرد وقت صبح صادق بود
چون نظرش بعرش رسید در و نوشته دید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ
بابا آدم گفت یارب این چه نامست که متصل بنام شما نوشته ست گفت این
نام یکی از اولاد شماست که اگر او نمی بود شما را پیدا نمیکردم و پنجاه و دو پشت
پس از تو بیاید بابا آدم گفت یارب بحرمت آن نام خطائی مرا بیامرز خطاب برو شد
که شفیع نیک آوردی جرم ترا بخشیدم وجود بابا آدم درست سیاه بود اما سه
روزه داشت از ایام بیض چون اول روزه داشت سیوم حصه وجود او سفید شد
و در روزه دوم دو حصه و بروزه سیوم تمام وجود نیک سفید شد ازین جهت
ایام بیض خوانند و چون از سراندیپ بعرفات آمد اماحوا را یافت خوشحال شد
ازین جهت آنموضع را عرفات گویند فرشتگان طبقهائی پر از در و جواهر و گل و ریحان
آوردند و بر ایشان پاشیدند و گفتند هٰذَا عِيْدُكَ وَعِيْدُ اَوْلَادِكَ اِلٰى يَوْمِ
الدِّيْنِ یعنی تا قیامت پس عید اضحی ازان پس مانده است درین حکایت قول
اباحتیان است که ایشان گویند دنیا بمانند گلزار ست و زنان بمانند گل هر که خواهد
گل را بوید زیرا که چون یک بابا آدم و یک اماحوا بود که خاص برائی او آفریده شده
بود نیز بی نکاح زن نکرد پس بدان اگر شهری باشد باید که بعد از ادائی نماز ضحی
قربانی بکند و اگر روستائی باشد هر وقت که خواهد بکند و باید که اضحیه را بدست
خود ذبح کند و منقول است از بی بی فاطمه زهری رضی اللّٰه تعالی عنها

مسئله در بیان وجه تسمیه ایام بیض و عرفات

عجیب

که حضرت رسالت پناه چون قربانی میکرد تمام اهل وعیال خود را حاضر میکرد ومیگفت
هر که این خون را ببیند آمرزیده شود آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم یکروز در قربانی صد شتر را خابانیده بود شصت وچهار را حضرت بدست خود
ذبح کرد ومابقی را مرتضی علی ذبح کرد حضرت رسالت پناه دو جانور قربانی میکرد
یکی از برائی خود ویکی از برائی امت خود ومی گفت بهترین امتان آنکس است که دو جانور
قربانی بکند یکی برائی خود ویکی برائی مردمان واضحیه را باید که ۳ روز بعد از عید نیز
میتوان ذبح کرد اما اگر خریده بود وذبح نکرد تا گذشتن ایام بعد ازان همین را الفقیران تصدق
کنند والا قیمتش تصدق کنند آورده اند که اگر کسے مالک نصاب شود وزکواة
ومال او تلف شود بتمامه ذکواة از زمه او ساقط شود اگر مالک نصاب قادر شده
بود وصدقه وقربانی نکرده بود از زمهٔ او ساقط نشود ذکر عاشوره که دهم
ماه محرم است باید که تمام شب را بذکر وفکر زنده دارد وخواب غفلت نه
ورزد ودر شب میباید که لیس را سه کرت بخواند یکی در اول شب باز در میانهٔ شب
وآخر شب وچون روز شود در وقت ضحی غسل کند وبعد از تحیت وضو چهار رکعت نماز
بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحهٔ دوازده بار اخلاص بارواح امام حسن وامام حسین
شیخ سفیان ثوری گفت که من این نماز را در حق ایشان ادا کرده بودم ایشان
را در خواب دیدم که روئی از من بگشتاندند گفتم که یا امیرزاده گان گناه من چیست
گفتند شمارا بر مایان حقی است که شمارا به بهشت بریم از حق شما شرم داریم ومعلوم باد
که این ده روزهٔ ماه محرم بر امم ماضیه فرض بود وبر ما نفل وروز عاشوره حضرت
فرمود که روزه دارید که درین روز آهوان نیز به بچگان خود شیر نمیدهند واگر یک
روز عاشوره تنهائی بدارد باید که یا نهم روز نیز روزه دارد که ثواب بسیار است
وآن نیست که بعضے روافض میگویند که این ده روز روزه است از جهت جنگ وجدل
بودن صحابه است باید که بموافقت ایشان ما نیز گرسنه باشیم وبدانکه نوحه
داشتن درین نه روز که نی شب طعام خورد ونه روز عادت روافض است

مسئله
دربیان نماز عاشوره

مسئله
روزه صایم الدهر آخر روز ذی الحجه و اول روز محرم

و در روز عاشورا چشم سیاه کردن نیز سنت است تا خلاف روافض شود که ایشان
میگویند که یزید چشمان خود را بخون امیر حسین سرخ کرده بود این محض دروغ است
و میباید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشد و روزه دار باشد که ماه محرم را
ببیند اول روز محرم را نیز روزه دارد و آورده اند که این کس ثواب صایم الدهر
یابد باید که سال گذشته او را هم بروزه نویسند و آینده را هم بروزه نویسند که
که درین دو روز دو سال تفرقه حاصل شود و در سال تمام ششم روزه است که هر
یک را ثواب صد هزار ساله بنویسند یک از آن روزها بیست و دوم ماه محرم است که اول حضرت
رسالت پناه در آن روز امامت میکرد و آورده اند که مهتر جبرئیل آمد و در پیش حضرت
استاد و امامت کرد و گفت هرچه من کنم همان روش بکنید پس حضرت مر قوم را
گفت که خلف من بایستید و هرچه من بکنم همان روش بکنید زیرا که قوم مهتر جبرئیل
را نمی دیدند معلوم باد که جبرئیل امام نبود بلکه معلم بود و الا نماز قوم بدو امام جایز
نبودے ذکر صفر بدانکه صفر او را ازین جهت گویند که همه انبیا را درین
ماه زحمت میرسید و رنگ ایشان زرد میشد و چون ماه صفر در آید شب اول

مسئله
بیان ماه صفر

او یکهزار بلائی نازل میگردد و در دوم دو هزار و در سیوم سه هزار و در چهارم
چهار هزار و در پنجم پنج هزار و در ششم شش هزار پس باید که در اول شب شش رکعت
نماز بگذارد به دو سلام اول چهار رکعت بیک سلام و باز دو رکعت بیک سلام در هر رکعت
بعد از سلام فاتحه و اخلاص سه بار بخواند و منقول است که روزے حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را درهمین ماه صفر وجد پیدا شد و آرزو کرد
که اگر از جانب حق رخصت میشود که از دار الفنا بدار البقا هر دم تا دیدار بیچون
و بیچگون او را ببینیم در آن زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
خدائے تعالی گفت که رحلت شما در ماه ربیع الاول باشد حضرت خوشحال شد
و گفت هر که آن ماه را بمن بنماید من او را مژده بهشت دهم و آن ثواب تا این
زمان باقی است هر که آن ماه را اول ببیند ثواب یابد و هر که در روز دوازدهم

ماه ربیع الاول چهار رکعت نماز بجا میتوان آورد در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ۳ بار که وفات حضرت رسالت پناه دران روز شده بود **ذکر ماه رجب** ورجب در لغت خدایرا گویند چون اول ماه به بینداین دعا بگوید اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا الرَّجَبُ وَالشَّعْبَانَ وَبَلِّغْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ ودر شب اول بیست رکعت نماز بگذارد ودر هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار پس چون حضرت رسالت پناه ثواب این نماز را بغایت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم که این نماز را همیشه ادا کنم حضرت فرمود این خاصهٔ این ماه است والا باید که در اول شب هر ماه میتوان بگذارد سلمان همچنان کرد قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اَدْرَكَ الرَّجَبَ فَاغْتَسَلَ فِي اَوَّلِهِ وَاَوْسَطِهِ وَاٰخِرِهِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ **وایضا** در ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد وده رکعت در اول روز بعد غسل در هر رکعتی بعد از فاتحه کافرون یکبار واخلاص ۳ بار بخواند بعده این تسبیح بخواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذُو الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ وده رکعت روز پانزدهم بگذارد وبعد از غسل بقرات مذکور بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ تا قدیر اِلٰهًا وَاحِدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ودر روز آخرین بعد از غسل نیز ده رکعت بگذارد بقرات مذکور وبعده بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ تا قدیر وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدِ نِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ودر جمعهٔ اول ماه رجب که آنرا لیلة الرغائب گویند باید که تمام شب را زنده دارد **وایضا آورده اند** که دران شب تمامی ملائکه آسمانها وزمینها بر مکه مبارکه جمع میشوند وآمرزش آنکسان از خدا میخواهند که دران شب بیداری میکنند وبطاعت عبادت حق مشغول باشند ودر تمام ماه رجب شب معراج پوشیده است باید که همه شبها را زنده دارد وبطاعت

وعبادت حق مشغول باشد اما اتفاق برانست که شب بیست و هفتم ماه رجب است
و یک نشانهٔ او آن باشد که آفتاب دران روز بوقت برآمدن شعله و شعاع نداشته
باشد و نماز در لیلة الرغائب دو رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنجبار
و بعد ازین بدانکه درین سه ماه چون رجب و شعبان و رمضان این اوراد در بامداد و
شبانگاه بخواند اول سه کرت فاتحه و سه کرت اخلاص و سه بار سورة الفلق و سه
کرت سورة والناس و سه کرت کافرون و سه بار آیة الکرسی و سه کرت

سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ و سه کرت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَعَلٰى كُلِّ
مَلَكٍ وَنَبِيٍّ و سه کرت اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ كَمَا رَبَّيَانِيْ و سه کرت
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و چهار صد کرت کلمهٔ
استغفر الله تکرار کند و ثواب این از حد و عد بیرون است اما باید که در هر بامداد
و هر عصر خوانده باشد **وایضا** هر که در ماه رجب سه هزار بار این دعا بخواند
اَسْتَغْفِرُ اللهَ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ + مِنْ جَمِيْعِ الذُّنُوْبِ وَالْاٰثَامِ + حضرت
عزت قسم بخدائی خود یاد کرده است که آنکس را اگر نه آمرزم آفرینندهٔ او نباشم و باید
که در هر روز صد بار بگوید سه هزار حاصل میشود **وایضا** در رجب هفتاد هزار بار
این دعا بخواند استغفر الله و جمال محبوبی گویندهٔ این دعا نیز آمرزیده گردد

ذکر ماه شعبان و شعبان در لغت شاه زدن را گویند یکی آنکه جمله گناهان او
در وشاخ میزند و دیگر آنکه جمله نیکیهائی او در وشاخ میزند یعنی پیدا میشود در اول
شب شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پانزده بار
اخلاص بخواند **آورده اند** که عطا کند خدایتعالی او را ثواب دوازده هزار شهیدان
و بنویسانند مر او را ثواب دوازده هزار سال عبادت و بیرون آید از گناهان کلی
که الحال از مادر زائیده باشد تا هشتاد روز برو هیچ گناه ننویسند و در شب

مسئله در بیان علامت شناختن شب معراج
مسئله در بیان ماه شعبان

ترجمه
ای خدا پاکست و ستایش خدا را و نیست معبودی سوای خدا و خدا بزرگ است و نیست طاقت از گناه و قوت بر طاعت مگر بتوفیق خدا بزرگ و برتر
ترجمه
بر محمد صلی الله علیه وسلم و بر آل او و بر هر ملک و نبی
ترجمه
ای خدا ببخشید مرا و مادر و پدر مرا چنانکه تربیت کرده است هر دو مرا
ترجمه
ای خدا بیامرز مرا و مادر و پدر مرا و مومنان و مومنات را
ترجمه
آمرزش میخواهم از خدای صاحب بزرگی و بخشش از همه گناهان

پانزدہم شعبان کہ آنرا برات گویند و برات در لغت بیزاری را گویند تا ہر کہ حرمت این شب را بکند بنماز و وضوء وصدقہ وغیر ذلک من عبادۃ اللہ تعالی او از آتش دوزخ نجات یابد و برات بمعنی نجات است و بعضی مردم دران شب چراغہا و مشعلہا افروزند عین بدعۃ است واین روایت در انیس الواعظین مذکور است زیرا کہ پیغمبر فرمودہ است علیہ السلام کُلُّ بِدْعَةٍ مُحْدَثٌ وَكُلُّ مُحْدَثٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ وشاید کہ درین شب برنج بخورد باجغرات ہمراہ کہ ثواب بسیار است واگر عسل با این جغرات آمیز دیک لذتی از لذات بہشت یابد و درین شب سہ غسل بکند یک در اول شب ویک میانہ شب ویک آخر شب چنان از گناہان پاک شدہ برآید گویا کہ الحال از مادر زائیدہ وسورۂ یٰس را نیز سہ کرت بخواند علی ہذا المثال وصد رکعت نماز بگذارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص سہ بار و در روز برات در وقت ضحی غسل بکند وسی رکعت نماز بہ پانزدہ سلام ادا کند در ہر رکعت بعد از فاتحہ سہ بار اخلاص واین نماز در پانزدہم ماہ رمضان نیز ادا کند و در ماہ شعبان ہر روز صد کرت گفتہ باشد این دعا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ

ذکر ماہ رمضان

و در عرب رمضان چیز تافتہ را گویند چون سنگ وغیرہ پس آنچہ بر سنگ تافتہ وآہن تافتہ بیفتد بسوزد وہمچنان این ماہ گناہان روزہ داران را بسوزاند و درین ماہ دروازہای بہشت کشادہ شوند ودروازہائی دوزخ بستہ شوند واز مقبرہائی مسلمانان عذاب برداشتہ میشود وچون وقت نماز شام میشود مہتر جبرئیل شراب طہور وآب بہشت را بہ پیش حضرت رسالت پناہ محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم می آرد کہ بنوش حضرت میگوید کہ امتان من تشنہ اند من چون بخورم جبرئیل گوید کہ شما بخورید وپس خوردہ شما را بردہ در شربت امتان شما اندازم تا ایشان بشربت روزہ افطار کنند پس ہر کرا نصیب از ان پس خوردۂ حضرت شود بیشک آمرزیدہ گردد واز ظلمت گناہان خلاص گردد

دین خود را اگرچہ مکروہ دیدہ میدارند این طور را مشرکان ۱۲

مسئلہ در بیان ماہ رمضان

واگر در ماه رمضان دو رکعت نماز ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه انا فتحنا
بخواند تا سال دیگر آن کس را نگاهبان حق تعالی باشد و بعد از نماز ده بار انا انزلناه
بخواند و ده بار درود فرستد حق تعالی حساب بروی آسان کند و در تحفة
المذکورین آورده است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند
که خواجه کائنات علیه افضل الصلوة فرموده است هر که بگذارد دو رکعت نماز
در هر شب ماه رمضان بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار حضرت
فرمود بدان خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده است به پیغمبری هر که بگذارد
این نماز را بفرستد حق تعالی بسوئی او بهر رکعتی از آن هفت صد فرشته که بنویسند
برائی او حسنات و دور دارند از و سیئات و برآرند برائے او درجات و
بنا کنند برائی او شهرهائی و قصرهائی در بهشت یاران بطریق تعجب گفتند
این قدر بیابد فرمود آری و جز این هم بیابد بهر رکعتی هفتاد حج پذیرفته
و این نماز را بامامت میگذارند بعد از تراویح اما در قرآن خوانی آمده است
که امامت جائز نباشد و در دستور القضاة آورده است
که میتوان بامامت کرد زیرا که حضرت رسالت پناه فرمود مر عبد الله مسعود
را این نماز را خلف امام بکن آورده اند که در روز قیامت ماه رمضان
صورتی پیدا کند و در زیر عرش بسجده افتد فرمان حق برو شود که ای ماه رمضان
چه میخواهی گوید یا رب صائمان من بسیار محنت کشیده اند و طاقت دوزخ
ندارند ایشان را از دوزخ نجات ده حکم باریتعالی شود که نجات دادم صائمان
ترا بعد از آن گوید تشنه اند شراب طهور را بنوشانندش باز گوید گرسنه اند طعام
بهشت بخورانندش بعد از آن گوید برهنه اند حلهائی بهشت بپوشانندش
از آن گوید پیاده اند براقهائی بهشت پیش ایشان بیارند و سوار کنندش
گوید یا رب دیدار پیچون تو میخواهند گوید خوش که من دیدار خود را
کرده ام برایشان بعد از آن راضی شده سر بردارد **مسئله** در

دربیان نماز عاشوره

القضات آورده است که اگر مصلی در نماز نفل سهو شود سجدهٔ سهو بروی لازم
گردد ذکر چند نمازی که محلش از یاد رفته بود الحال بیان کنیم و در عشرهٔ
مبشره آمده است هر که بگذارد در شب عاشوره دو رکعت نماز در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص سه بار و بعد از فراغ سبحان الله تا عظیم هفتاد بار بگوید پر گرداند
حق تعالی گور او را از نور تا نفخ صور و نیز گفته اند هر که بگذارد شب عاشوره چهار
رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی و اخلاص و معوذتین دوگان بار بخواند
بعد از فراغ صد بار اخلاص بخواند بنا فرماید خدائی عز و جل او را در بهشت هزار در هزار
شهری و در هر شهری هزار در هزار کوشکی و در هر کوشکی هزار در هزار خانه و در هر خانه
هزار در هزار تخت و بر هر تخت هزار در هزار فرش و بر هر فرشے حور عین نشسته باشد
و مراد از هزار در هزار ضرب است یعنی هزار کرت هزار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گفت که پیغمبر علیه الصلواة والسلام فرمود هر که بگذارد شب عاشوره دوازده رکعت
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار ثواب بسیار است **وایضا** نماز های لیلة
الرغائب و آن جمعهٔ اول شب از رجب و ثواب آن در اوراد مذکور است که اول شب
پنجشنبه ماه رجب را حسن وقت گوئید و دران شب تصدق و خیرات بغایت
نیکو است و در روز پنجشنبه روزه دارد و بعد از نماز شام جمعهٔ اول که آنرا لیلة
الرغائب گوئید دوازده رکعت به شش سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد
از فاتحه انا انزلناه سه بار و اخلاص دوازده بار بعد از فراغ هفتاد بار بگوید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰی اٰلِهٖ پس سجده کند و بعده هفتاد بار
بگوید و سجود سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ
بعده سر بردارد هفتاد بار بگوید رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ
فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ بار دوم باز سجده کند باز هفتاد بار سُبُّوْحٌ
قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ بگوید بعده این دعا در نماز
سنت بامداد بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ نُوْرًا فِيْ قَلْبِيْ وَنُوْرًا فِيْ سَمْعِيْ وَنُوْرًا فِيْ بَصَرِيْ

وَنُوْرًا فِيْ سِرِّيْ وَنُوْرًا فِيْ بَشَرِيْ وَنُوْرًا فِيْ لَحْمِيْ وَنُوْرًا فِيْ دَمِيْ وَنُوْرًا فِيْ عِظَامِيْ
وَنُوْرًا فِيْ بَيْنَ يَدَيْ وَنُوْرًا خَلْفِيْ وَنُوْرًا عَنْ يَمِيْنِيْ وَنُوْرًا عَنْ شِمَالِيْ
وَنُوْرًا مِّنْ فَوْقِيْ وَنُوْرًا فِيْ تَحْتِيْ اَللّٰهُمَّ زِدْنِيْ نُوْرًا وَاَعْطِنِيْ نُوْرًا وَاجْعَلْ لِّيْ

نُوْرًا اِنَّكَ اَنْتَ صَاحِبُ النُّوْرِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وحاجت خواہد بیشک برآید بفرمان اللہ تعالی **ایضا** و را اوراد **مذکورست** کہ قبل از افطار روز پنجشنبہ باید کہ دو رکعت نماز بگذارد و در ہر رکعتی بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی و معوذتین یگان بار ثواب بسیارست **در بیابان** شب استفتاح در تحفہ شامی مذکورست ہر کہ شب پانزدہم رجب بیست رکعات نماز بگذارد و بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یکبار چندان ثوابست کہ در تحریر نگنجد و در برابر ہر رکعت ثواب بی بی مریم و عیسی صلوات اللہ علیہ یابد و از گناہان پاک شود و در بیابان نماز شب معراج **در تحفۃ المذکورین مذکورست** ہر کہ بگذارد شب بیست و ہفتم ماہ رجب شش رکعت در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص ہفت بار و از خدای تعالی حاجت خواہد بر آوردہ شود و ثواب بیست حج یابد و ثواب عتق سی وسہ بردہ بیابد و گویا بمانند کوہ زر صدقہ دادہ باشد و در روز قیامت با امان حق تعالی باشد **و در تحفہ شامی آمدہ ست** کہ رسول علیہ السلام شب معراج برابر انبیاء علیہم السلام دو رکعت نماز گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحہ الم ترکیف تا آخر و در دوم لایلاف تا آخر خواند پس ہر کہ این نماز بگذارد ثواب انبیاء یابد کہ در تحریر و تقریر نگنجد **و در تحفۃ المذکورین** آمدہ ست کہ پیغمبر علیہ السلام فرمود ہر کہ بگذارد در روز عرفہ دو رکعت نماز و بخواند بعد از فاتحہ ہر چہ خواہد حق تعالی حاجت او را روا کند و روز قیامت او را نجات دہد و در اوراد مذکورست کہ ہمدرین شب چہار رکعت نماز بگذارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و بعد از فراغ کلمۂ تمجید بخواند ثواب بسیارست و در شب عید اضحی **در ریاحین مذکورست** ابوہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ گفت

که پیغمبر علیه السلام فرمود هر که بگذارد شب عید اضحی دوازده رکعت نماز در هر رکعتی
بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص پنجبار بیرون آید از گناهان چون مار
از پوست و نبویسانند برائی او هفتاد ساله عبادت و بنا فرماید مر او را در جنت
الفردوس هزار شهرے و در هر شهرے هزار خانه و روا گرداند خدا تعالی
او را هزار حاجت و ثواب نماز زوال که در اول نوافل گفته ام باید در **تحفة الاخبار**
مذکور است که عطائی کند خدا مر او را بهر موئی که در تن او ست قصری در بهشت از
مروارید سفید و از دنیا بیرون نرود تا جائی خود در بهشت نه بیند **ذکر احکام**
سفر اول چون کسی عزم سفر کند باید که چهار رکعت نماز بگذارد و بعد از تحیت وضوء
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و بعد از سلام صد بار درود فرستد
و سر بر زمین نهد و دعاء طیر بخواند و این دعاء طیر را امام اعظم رضی الله تعالی
عنه در هر شب میخواند و خواننده این دعاء را ثواب همان مرغ روزی شود
و ستذکره فی ادعیات و چون بسفر رود اهل بیت را بحق تعالی سپارد حق
تعالی تا آمدن او اهل بیت او را سلامت دارد **حکایت** چنان آورده اند
که شخصی عزم سفر کرد چون روان شد زن او حامله بود گفت حمل ترا بخدا سپرده ام
چون از سفر باز آمد زن خود را مرده یافت گفت بار خدایا پیغمبر شما دروغ نگفته
بود که هر که اهل بیت را بخدا سپارد سلامت یابد زن من وفات شد چگونه
است هاتفی برو آواز داد که آری پیغمبر دروغ نفرموده است شما حمل را بخدا سپرده بودید
نه زن را برو گور او را شگاف کن چون آن شخص گور را شگاف کرد زنش مرده
و فرزندش زنده بود و شیر میخورد و چون پائی در رکاب نهد سوره کافرون اخلاص
و فلق و الناس را بخواند و بجانب یمین بدمد باز بخواند بجانب شمال بدمد
باز بخواند بجانب مشرق بدمد باز بخواند بجانب مغرب بدمد **حکایت** آورده اند
که سوداگری هر شب همین چهار سورت میخواند و بچهار جانب میدمید یکی شب
فراموش کرد همدران شب دزدان برو تاختند و مالش را بغنیمت بردند

در بیان احکام سفر

وهمان سالار را گفتند که ای سالار کاروان شمارا چه قدرت بود که در هر شب
در هر مرحله منزل و قلعه راست میکردی بیادش آمد گفت آری بدبختی من امشب
همان اوراد فراموش کردم که قلعهٔ من همان بود و چون کس در سفر رود باید که تنها نرود
و دو کس نیز نرود که ثالث ایشان شیطان میباشد باید که سه کس برود که رابع ایشان
حق تعالی است و باید که درمیان دو مسافر و سه و بیشتر یکی را بادشاه کنند و حکومت
او را قبول کنند حکایت آورده اند که روزی شیخ معین الدین سنجری چشتی
قدس الله سره العزیز با شیخ عثمان هارونی که مرشد او بود در سفر بودند شیخ عثمان
هارونی گفت که حدیث نبوی چنین است که دو کس در سفر روند یکی را بادشاهی قبول
کنند شیخ معین الدین گفت شما بادشاه باشید و من خادم جای مصلا و آفتابه
او را گرفت و راهی شد چون شب شد باران باریدن گرفت شیخ هارونی در خواب
رفت و شیخ معین الدین چادر خود را بر سرش گرفت و استاد چون علی الصباح
شیخ هارونی بیدار شد حال چنان دید گفت شمارا چه بود که در تمام شب محنت
کشیدید گفت خدمت بادشاه را چنان میتوان بجا آورد شیخ دعا کردش در
حال صاحب باطن و علوم اولین و آخرین شد و مسافر را باید که در سفر جائی
مصلا و آفتابه و مقراض و استره بخود همراه داشته باشد و مسافر را باید که
در سفر نیک محضر و نیک خاصیت و حسن الظن بوده باشد تا به نیت نیک خود
نگاهداشته حقتعالی شود چنانکه آن سوداگر را که حسن الظن بآن دزد کرده بود
و برویت نعمتهائی بهشت مشرف شد و آن چنان بود حکایت کرده اند
که در زمانهٔ ماضی دزدی بود بدزدی مشهور که تمام آن ولایت از بدی او بجان
رسیده بودند شبی بدزدی میرفت گذرش بمقصورهٔ بیوه زنی افتاد که خود
بعبادت الله تعالی مشغول بود فرزندانش بگریه و فریاد که ای مادر از گرسنگی
مردیم و این شب شب سیوم است که ما یان گرسنه ایم بیوه زن گفت ای جان مادر
فردا انشاء الله تعالی در بازار بگردم اگر جائی مردار یابم بیارم برائی شما بدهم

والادروزه وفقر کرده بیارم چیزی را چون دزد این سخن شنید آتش شفقت
در دلش اثر کرد که عاجزه باین عجز عبادت تبارک و تعالی میکند و من بوجود این
قوت عصیان میکنم اما چون درخانه چیزی ندارم فاما جائی دزدی کرده بیارم و باین
بیوه زن بدهم در حال رفت و درخانهٔ جهودی در آمد اول چیزی اندک آرد را گرفته
زود تر آمد و درخانهٔ آن بیوه زن رفت بیوه زن گفت کیستی گفت فقیر نذر شما
چیزی آورده است پس آرد را بدو داد و در پیشش توبه کشید که من بعد دزدی
نکنم اما فکری یکدشت که زر آن جهود را نیز بیارم و باین بیوه زن بدهم و آن جهود
آگاه شده بود که دزد چیزی نبرده است باز خواهد آمد نشسته بود چون دزد آمد فی الحال
گرفتندش و کشتند و در دریا انداختند قضارا چون دزد در دریا بود ناگاه دریا
او را بر کنارهٔ انداختندش ناگاه کاروانی دران ناحیه بود فرود آمد سالار کاروان
مردی پارسا بود نماز جنازه بجا آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ
نمود و دور تر رفت سالار کاروان گفت که صیرفی من یعنی همیان من همراه
مرده در گور دفن کرده شد همراه یک نفر برگشته آمد گورش را شگاف کردند
او را نیافتند اما بجانب مغرب روزنے شده بود دران قبر سالار گفت من درین
روزن درروم نفر منعش کرد منع نشد چون سر در روزن کرد سر او بر ولایتی
بر آمد و آن دزد را بر تختهائی بهشت که مکلل بزر و یاقوت بود نشسته دید و مغنی
و سرودیان در پیشش نشسته و یک حور عین در پهلویش نشسته و کاسهٔ
شراب بر دست چون سالار را دید گفت مرحبا خوش آمدی بیا و این امانت خود را
بگیر همیان را بدو داد و گفت بر و سالار گفت قصهٔ خود را بگو که بچه سبب بدین درجه
رسیدی دزد گفت روزها بر شما بسیار خواهد گذشت سالار گفت اندک بگو
در حال اندک چه دیر میشود دزد قصهٔ حال خود را از اول و آخر بگفت چون سالار
برخاست دزد گفت برائی چه میروی دنیا اندک مانده است سالار گفت درین
ساعت در آمدم چه گذشته باشد دزد گفت اگر قدح را نوشیده میبودی

هرگز بیرون نرفتی چون سالار برآمد نه اسپ و نه لفر بود و دران ولایت همه ویرانی
وخرابی پیدا شده بود سالار ازان برآمد و چون مردمان را میدید از کاروان
میپرسید که کاروان فلانکس بکجا رفت هیچکس خبر نداد چون در شهر رسید
پرسید که کاروان فلانکس بکجا رفت گفتند اے مرد درین ولایت الحال
راه گذر کاروان نیست و آن فلان سالار را شنیده بودم که در قبر در
رفته بود و بیرون نیامد گفت آن سالار منم چون عالمان حساب کردند سیصد
و نه سال گذشته بود و چون مسافر از سفر باز آید باید که روز بیاید و بخانه و در
شب نه آید و بهتر آنست که اول بمسجد رود و بعد ازان بخانه رود و چون در خانه
برسد اهل بیت را سلام دهد والضیا چون عروس را در خانه آرد باید که
پایهائی عروس را بشوید و آن آب را در چهار گوشهٔ بفشاند از و برکت و افزونی
دران خانه پیدا شود و باید که پیش از خواب رفتن طهارت بکند و یکطرف چادر
او بر زمین انداز د و دیگر طرف بر سر عروس باشد و بران تحیت وضو بگذارد
بعد ازان در خواب رود و بعد ازین معلوم باد ای فرزند که نماز هائی نفل و دعا و اوراد
بسیار هست اگر زیاده میخواهی در دیگر کتابها به بین اما این مقدار چون ورد
و اوراد فقیر بود بالتماس شما در تحریر آوردم و زیادت از اوراد خود ننوشتم
زیرا که آورده اند هر کارے که ناصح و واعظ خود نکنند آن وعظ و نصیحت او
بکسی دیگر استقامت پیدا نمی کند کقول الشاعر آمُرُكَ الخَيْرَ لٰكِنْ مَا ائْتَمَرْتُ بِهِ
وَمَا اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِمِ ؛ آورده اند که روزے زنے
کودک خود را در پیش امام یوسف آورد و گفت یا امام فرزند من شکر میخورد
و از بسیاری شکر خوردن زحمت پیدا کرده هست در حق او دعا بکن
تا دلش ازان برگردد امام گفت که بعد از یک هفته او را در پیش من آور
چون بعد از هفته آورد دل کودک ازان برگشت یاران گفتند یا امام
روز اول چرا دعا نکردید گفت دران روز ها من نیز شکر می خوردم

مسئلہ عروس نو

ترجمہ مسئلہ

لغات البیت
الخیر ما لہ عاقبۃ محمودۃ و
الاستقامۃ ہی الاعتدال
وعدم الاعوجاج وذلک
یکون بفعل المامورات
وترک المنہیات

دعای من در و اثر نمیکرد الحال چون از شکم من برآمد دعای من قبول شد
بدان ایعزیز در رسالهٔ شیخ فریدالدین عطار قدس سرهٗ خوانده ام که شب و روز
خلیفه یکدیگر اند در حکم حتی که اگر اوراد شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد
اگر روز فوت شود در شب میتوان بجا اورد و باید که در وقت بیدار شدن از خواب
وقت صبحدم و در وقت رفتن در خواب وقت خفتن سر کلام خود را کلمهٔ طیبه و
غیره من الادعیات بگنی آورده اند چون کسے از خواب بیدار شود و زبان
خود بکلمه و دعا گویا دارد و درست روز بغفلت باشد باز بوقت
خفتن اسم الله بر زبان راند آنچه در میان است همه آمرزیده شود
و اگر اوّل و آخر سخن زشت باشد همه ادعیات قبول نشود و اختلاف
دران است که اگر در اوراد زیاده و کم شود بقول امام شافعی هرچه شود
قبول شود و بقول امام ابوحنیفه رضی الله عنه باید که ازان ماموره کم نکند
و نه زیاده زیرا که اوراد بمثال آنست که کسے به کسے گنجینه نشان دهد که
در فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه است پس اگر آن کس بعین
همان سنگ را از جاے بیجاے کند گنجینه بیابد و الا محروم ماند و اگر در
نماز زیاده و کم شود باید که سجدهٔ سهو بجا آرد ذکر سجدهٔ سهو بدان العزیز
که سجدهٔ سهو در نماز بسیار جاے واقع میشود امّا عوام را ازین معنے خبر نیست
و در قدوری آورده است که سجدهٔ سهو واجب میشود بزیاده کردن
در نماز چیزے را و یا به نقصان کردن در نماز چیزے را پس زیادت بر پنج
اسم مسمے است تقدیم رکن تاخیر رکن تکرار رکن تاخیر واجب قراءة فی محل و نقصان
را یک نام است چون ترک واجب پس بوجود این اشیاء اگر بسهو واقع شود سجدهٔ سهو
بیارد و اگر بعمد بکند سجدهٔ سهو لازم نگردد و نماز درست باشد امّا بنقصان اگر
بار دیگر ادا کند نمازش روا باشد اوّل بیان تقدیم رکن چون تکبیر تحریمه گویان
برکوع آید باز گردد تحریمهٔ او باطل شد زیرا که وقت تحریمه قیام است

مسئله
در بیان سجدهٔ سهو

فصل
اول تقدیم رکن
بیان

مسئله در بیان تاخیر رکن

اما اگر تحریمه بست در حال قیام و قرارت فراموش کرد برکوع آمد باید که برگردد و قراة
بخواند و رکوع بار دوم کند و سجده سهو بیارد و اگر رکوع را ترک آرد و بسهو و بسجود رود
نمازش فاسد شود زیراکه ترتیب او فرض است بیان تاخیر رکن چون قرارت تمام
کند و بمقدار سه بار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد ازان برکوع آید سجده سهو آرد و علی
هذا المقدار اگر از رکوع بالا شد و در قومه رفت و تاخیر کرد نیز سجده سهو آرد و علی
هذا المقدار اگر در جلسه تاخیر کند سجده سهو آرد و در قعده اول اگر اللّٰهم صل گفت سجده
سهو لازم نیاید و اگر اللّٰهم صل علی محمد و علی آل محمد گفت سجده سهو لازم شود که تاخیر رکن
حاصل میشود و چون از سجده اخیره باز گردد سجده دوم بجا آرد بقیام رود و اگر دالته
رود و درین میان قرارت خواند اگر بفراموشی بخواند سجده سهو آرد و اگر عمداً
کند نمازش نقصان پذیرد بیان تکرار رکن چون رکوع را دو کرت کند سجده
سجده سهو لازم آید و اگر سجود را مکرر کند نیز سهو واجب آید بیان تاخیر واجب
چون بعد از ثنا و تعوذ بخواند اما بمقدار گفتن سه تسبیح تاخیر کند بعد ازان فاتحه
بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و سوره تکلمت کند نیز سجده سهو لازم
آید و اگر تکرار کند فاتحه را بی تفصیل اگر در دو رکعت اول است سجده سهو لازم
شود که واجب یکبار خواندن است و اگر در دو رکعت آخر تکرار کند لازم نیاید زیراکه
مخیر است میان خواندن و ناخواندن و یا با تفصیل خواند در رکعتین اولین چون فاتحه
خواند و ضم سوره کرد باز فاتحه خواند و ضم سوره کرد سجده سهو لازم نیاید زیراکه گویا
طول قرارت کرده باشد و در تاخیر سلام چون قعده اخیره تمام کند و سلام زود تر ندهد
سجده سهو لازم آید و اگر قعده اخیر تمام کند و برخیزد پندارد که مگر قعده اول است تا رکعت
دوم را به سجده مقید نکرده است بنشیند و سلام دهد و سجده سهو آرد و اگر مقید کرد
بسجده باید که یک رکعت دیگر هم بکند که دو رکعت نفل شود و آن چهار را اول
فرض و سجده سهو آرد و اگر در قعده اخیره نشیند و برخیزد اگر رکعت دیگر را مقید
نکرده است بنشیند و قعده تمام کند و سجده سهو آرد که تاخیر رکن شده است

مسئله در بیان تکرار رکن

مسئلہ در بیان قراءت بی محل

مسئلہ

در بیان ترک واجب

ترک دعاء قنوت

اگر قید کرد بسجدہ باید کہ یک رکعت دیگر ہم بگذارد تا ہمہ نفل شوند و فرض از سر
گیرد بیان قراءت بی محل چون بجائے تشہد فاتحہ خواند و یا بجائے قنوت
سورۃ خواند چون اخلاص وغیرہ ذلک و اگر تشہد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند
سجدہ سہو لازم نیاید زیرا کہ جای دعاست گویا کہ دعا را دراز کردہ باشد اما چون تشہد
را بجای فاتحہ خواند اگر در رکعت اول بخواندہ سجدہ سہو لازم نیاید کہ در و محل ثناست
پس این را ہم ثنا گفتہ باشد و اگر در رکعت دوم بخواند سجدہ سہو لازم آید زیرا کہ
در و محل دعا نیست و اگر در رکعت سیوم وچہارم بخواند سجدہ سہو لازم
نیاید زیرا کہ مصلے دران دو رکعت مخیر است اِنْ شَاءَ قَرَءَ وَاِنْ شَاءَ سَكَتَ
در بیان ترک واجب چون دو رکعت اول نخواند و در آخرین بخواند سجدہ سہو
لازم آید زیرا کہ قرارت در دوے اول واجب بود بدانکہ قرارت فاتحہ ہم فرض است و
ہم واجب و فرض بدآن معنے کہ سورۃ قرآن است و واجب بدان معنے کہ واجب است کہ
از تمام قرآن او را بخواند چنانکہ تکبیر تحریمہ را فرض آنست کہ شروع کند بیک نام از نام
ہاے خدائتعالےچون اللہ اجل و اللہ اعظم وغیر ذلک اما واجب آن است کہ اللہ اکبر
گوید کہ لفظ تکبیر واجب است پس اگر ترک کند فاتحہ را و چیزی دیگر بخواند و یا لفظ تکبیر را
و اسم دیگر بگوید سجدہ سہو لازم شود و اگر فاتحہ بیش از سورۃ نخواند نیز سجدہ سہو لازم شود و اگر
ضم نکند سورۃ بدو نیز سجدہ سہو لازم شود و اگر ترک آرد قعدہ اول را نیز سجدہ سہو لازم شود
و اگر فراموش کرد و نزدیک بقعود است بنشیند و سجدہ سہو آرد و اگر نزدیک بقیام است باید کہ
نہ نشیند و اگر نشستہ است ہم سجدہ سہو لازم میشود و اگر نہ نشستہ است ہم سجدہ سہو لازم
میشود و بترک تشہد در قعدہ اوّل یا در ہر دو قعدہ نیز سجدہ سہو لازم مے
شود و در تعدیل ارکان اختلاف است چون در رکوع وسجود ارام نگیرد
بقول امام اعظم رحمہ اللہ سجدہ سہو لازم نمیشود و بقول امام محمد رحمہ اللہ لازم
میشود و بقول امام ابو یوسف و شافعی رحمہما اللہ نماز را از سر گیرد کہ تعدیل بقول
ایشان فرض است مسئلہ بترک دعاء قنوت در وتر سجدہ سہو لازم نشود و در

ترک بلند خواندن امام در سه نماز سجدۂ سهو لازم میشود و امّا منفرد مخیر است و نیز
در ترک آهسته خواندن امام در دو نماز سجدۂ سهو لازم میشود مر امام را و مقتدی را و سهو
مقتدی لازم کنندۂ سهو نیست نه بر امام و نه بر وے بدانکه در تحفة
الاسلام آورده است اگر کسے را در قعدۂ اوّل شک شود که قعدۂ
اوّل است یا آخر یا گوید آخر است باز گوید اول است پس گویا که مثال بمقدار
ثلث تسبیح شد سجدۂ سهو لازم شود و در ترک تکبیرات عیدین از زوائد در رکوع
اختلاف است امّا اصح آنست که سجدۂ سهو لازم نشود از جهت بسیاری
مردمان و رسیدن محنت بامام و بایشان بدان ایعزیز اگر ازین بیست و هشت
صور که بر هر یک از ایشان سجدۂ سهو لازم میشود یکی در نماز صادر شود یا همه
بیاید برائے همه همین دو سجدۂ کافی است چنانکه کفارت رمضان اگر یک روزه
را افطار کرده است عمدًا یا همه را ایک کفارت لازم میشود و معلوم باد که سجده
سهو از نماز است تا اگر در عین همین دو سجدۂ کسے بدو اقتدا کند آنکس مقتدی
گردد قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْاِنْسَانُ مُرَكَّبٌ مِنَ الْخَطَاءِ وَالنِّسْيَانِ
پس اگر کسے را در نماز نسیانی و سهوے واقع شود نماز او نقصان شود باید که آن نقصان
را بهمین دو سجدۂ بر بندد و ازینجهت سجده را جبر نقصان گویند و جبر بربستن را گویند
چنانکه جبیرہ شکسته بسته را گویند و حق را نیز جبروت گویند و جبروت آنرا گویند
که لاممکن را ممکن گرداند اگر معلومات قدیمهٔ حق بود امّا در مقام احدیت چون
سائر صفات عین ذات یگانه اند پس لاممکن اند و از آن جا رجبر کرده به ممکنیت
روی نمود پس جبروت نام یافت و چون مصلی از نماز فارغ شود دست بردارد و آنچه
داند از حاجات دینی و ایمانی بخواهد خاصیت آدمی آنست که از و چیزی خواهی
سخت گوید و خاصیت حق آنست که از و چیزی نخواهی قهر کند وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَاَنْتُمُ
الْفُقَرَاءُ گفته اند که دعاءان مفروضتان دُعَاءٌ لِلْاِيْمَانِ وَدُعَاءٌ لِلسُّلْطَانِ
…….. واین مناجات را اکثر بخواند که دوازده اولیاء الله این را از عربی

ف عمل نبی ... است ... فال است ... افطار ۱۲

ع عمد الله تعالی غنی است و شمایان فقیران هستید ۱۲

ع دو دعا بی فرض کرده شده است یکی دعا برای حفظ ایمان و دیگر دعا برای بادشاه عادل ۱۲

مسئله در بیان دعای مفروضتان

بفارسی آورده است چون بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و معروف کرخی وغیر ذلک من ابناء جنسهم و ثواب این از حد و عد بیرون است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الٰهی مَلِکا پادشاها برضاء رحمت ما را نگر خداوندا ظاهر و باطن ما را در رضای خویش جمع دار الٰهی تفرقه و پریشانی و سرگردانی از راه ما دار از راه جمیع مسلمانان دور گردان عفو و عافیت قرین وقت ما گردان الٰهی سعادت و رغبت سابق و قائد ما گردان الٰهی ما را بما بگذار ما را از شر ما نگهدار هرچه به بنده بخشی دینی و برضاء خویش قرین بخشی الٰهی ما را از یاد خود معزول نکنی و بقهر خود مقهور مکن و بغیر خود مشغول مکن اگر بپرسی حجت ندارم اگر بگیری طاقت ندارم و اگر ببخشی طاعت ندارم از بنده خطا و ذلت از تو عطا و رحمت ای قدیم لم یزل العزیز لی بدل اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْنَا وَاَصْلِحْ فَسَادَ اَقْوَالِنَا وَاَصْلِحْ فَسَادَ اَفْعَالِنَا وَاَصْلِحْ فَسَادَ اَعْمَالِنَا وَاَصْلِحْ فَسَادَ قُلُوْبِنَا وَاَصْلِحْ فَسَادَ صُدُوْرِنَا وَاَصْلِحْ فَسَادَ وِلَايَةِ اُمُوْرِنَا وَاَصْلِحْ فَسَادًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ يَا مُصْلِحُ يَا مُصْلِحَ الصَّالِحِيْنَ الْمُخْلِصِيْنَ وَيَا خَيْرَ النَّاصِرِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ یعنی دعا کردن مغز عبادتست آورده اند که چون بندهٔ مومن دو رکعت نماز بگذارد و از حق تعالی حاجت نخواهد حق تعالی را غضب در کار شود و بیفرماید تا همان نماز او را بر روے او زنند که مرا غنی و خود را فقیر ندانسته است و در لباب الاخبار آورده است که پیغمبر علیه السلام فرمود که حقتعالی وحی کرد بسوی من که یا محمد هر آن بندهٔ مومن که از حاجت انسانی استنجا نکند مرا جفا کرده باشد و اگر استنجا کند و وضو نکند نیز جفا کرده باشد و اگر وضو کند دو رکعت نماز نکند مرا جفا کرده باشد و اگر نماز کند و دعا نکند و حاجت نخواهد مرا جفا کرده باشد و اگر حاجت بخواهد و مادر و پدر را و دران یاد نکند مرا جفا کرده باشد پس چون همه چیزها بجا آرد اگر من او را و مادر و پدر او را نه آمرزم و حاجتش روا نکنم من جفا کرده باشم اور ابعد ازین بدان ای فرزند که کلمهٔ طیبه عقب هر نماز گفتن سنت رسول است و بعضی مردم

مسئله در بیان نقل پس از وضو که البته بکنند ۱۲

منع میکنند امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ است کہ وَیْلٌ کُلُّ الْوَیْلِ لَهُمْ وَلِمَنْ
تَبِعَهُمْ کہ ایشان روافض اند وَفِي شَامِلِ الْبَيْهَقِيِّ سُئِلَ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
عَنِ الَّذِيْنَ يَمْنَعُوْنَ عَنِ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ بَعْدَ اَدَاءِ الْمَكْتُوْبَةِ فَقَالَ هُمُ الرَّوَافِضُ
لِاَنَّ فِي هٰذَا شِرْكٌ لِاَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ كَانَ يَجْهَرُ مَعَ الصَّحَابَةِ
بِالْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ بَعْدَ اَدَاءِ الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوْبَةِ مُتَّصِلًا اَمَّا بَعْدَ اَدَاءِ الدُّعَاءِ فَهُوَ ضَعِيْفٌ
وَفِي بُسْتَانِ النَّوَازِلِ فِي بَابِ الْاَذْكَارِ اَيْضًا كَذٰلِكَ وَفِي شَرْحِ الْكَرْخِيِّ مَنْ قَالَ
لَا اِلٰهَ ثُمَّ تَنَفَّسَ بِغَيْرِ عُذْرٍ ثُمَّ قَالَ اِلَّا اللّٰهُ يُصِيْرُ كَافِرًا اَيْضًا
فِي مُفِيْدِ الْمُسْتَفِيْدِ امّا ایمعنی را در تحفۃ الفقہ چنان گفتہ است کہ اگر لا الٰہ
مطلق نگوید کافر شود و الا کافر نمیتوان گفت وَفِي شَرْحِ النَّوَازِلِ الْبُرْهَانِيِّ
مِنْ بَابِ الْاَذْكَارِ سُئِلَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَقُوْلُ الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ
بَعْدَ اَدَاءِ الْمَكْتُوْبَةِ مُتَّصِلَةً قَالَ بِمَرَّةٍ يَغْفِرُ اللّٰهُ ذُنُوْبَهُ وَبِمَرَّةٍ ثَانِيَةٍ
اَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى ثَوَابَ الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبِمَرَّةٍ ثَالِثَةٍ اَعْطَاهُ اللّٰهُ
ثَوَابَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَفِي فَتَاوٰى الْخَانِيَةِ مَنْ قَالَ الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ
بَعْدَ اَدَاءِ الْمَكْتُوْبَةِ فِي الرِّوَايَةِ يَكْفُرُ وَفِي رِوَايَةٍ لَا يَكْفُرُ وَلٰكِنْ يَأْثَمُ
هٰذَا اخْتِلَافُ اللِّسَانِ وَفِي فَتَاوٰى الْعِبْرَانِيِّ فِي هٰذِهِ الرِّوَايَةِ مُخَالَفَةُ
الْاُصُوْلِ وَالْفُرُوْعِ وَلَا يَقْبَلُهُ اَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ لِاَنَّ هٰذِهِ الْكَلِمَةَ لَوْ قَالَ
لَهَا كَافِرٌ يَصِيْرُ مُسْلِمًا فَكَيْفَ يَصِيْرُ الْمُسْلِمُ كَافِرًا بِهٰذِهِ الْكَلِمَةِ واز تفسیر محیط
نقلست کہ روزے رسول صلی اللہ علیہ وسلم یاران را فرمود کہ نماز نیاز است اگر بہ
حضور دل ادا کردہ شود قبول افتد و الا مردود باشد لِقَوْلِهٖ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا صَلٰوةَ اِلَّا
بِالْقِرَاءَةِ وَلَا صَلٰوةَ اِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَلَا صَلٰوةَ اِلَّا بِالْجَمَاعَةِ وَلَا صَلٰوةَ اِلَّا بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ
فَسَاَلَ اَبُوْ بَكْرٍ وَعَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا فَكَيْفَ حَالُ اُمَّتِكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَا يَقْبَلُ الصَّلٰوةَ عِنْدَ اللّٰهِ وَلَا يُوْصَلُ اِلَى اللّٰهِ اَبَدًا صَلٰوةُ اَحَدٍ مِنْ اُمَّتِيْ اِلَّا اَنْ يُؤَدِّيَهٗ
بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ اَوْ قَالَ بَعْدَ الْفَرِيْضَةِ الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ بِالتَّسْمِيَةِ مُتَّصِلَةً عُفِيَ عَنْهُ مَا مَضٰى

جو وصیت ہو نماز بغیر احضور دل پس سوال کرد حضرت ابو بکر و حضرت علی رضی اللہ عنہ کہ چگونہ باشد حال امت تو یعنی فرستادہ پروردگار پس —

فِي قَلْبِهٖ بِغَيْرِ الْحَقِّ قَبِلَ اللّٰهُ صَلٰوتَهٗ كَصَلٰوتِي اَوْحَي اللّٰهُ تَعَالٰى اِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ لَا اَقْبَلُ

الصَّلٰوةَ لِاَحَدٍ اِلَّا مَنْ قَالَ بَعْدَ كُلِّ فَرِيْضَةٍ كَلِمَةَ التَّقْوٰى بِالتَّسْمِيَةِ مُتَّصِلَةً قَبْلَ

السُّنَّةِ اَيْضًا حَاكِيًا عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى يَا مُحَمَّدُ لَا قَوْلِي وَلَا اَمْرِي اِلَيْكَ اِلَّا بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ كَا

الْاِسْلَامِ وَالْاِيْمَانِ وَالصَّلٰوةِ وَالصَّوْمِ وَالذَّبْحِ وَالطَّاعَاتِ وَالْعِبَادَاتِ وَالتَّعْلِيْمِ وَالتَّلْقِيْنِ وَلَوْ

قَالَ بِالْاِبْتِدَاءِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُنَّ ثَبَتَ الْاِيْمَانُ وَالْاِسْلَامُ پس امام اعظم فرمو د رضی اللہ عنہ دانا و آگاہ باشید کہ بی تسمیہ ہمہ طاعات و عبادات روا نیست عند اللہ و رواست عند الناس پس شخصے استادہ شد و گفت یا امام المسلمین کہ بعضے از طالبان و علماء میگویند کہ بعد از نماز کلمۂ طیبہ نگوئید و دلیل ایشان آنست کہ ہر کہ نماز را ادا کند از گناہان پاک گردد پس بگفتن کلمہ چہ حاجت کہ کلمہ گفتن در آغاز اسلام فرض است در اول بار نہ در ہر بار پس یک عبادت نماز است کلمہ را برائے چہ میگویند مگر چیزے شرک افتادہ باشد ونماز چہ شرکست کہ کلمہ گویند و بسم اللہ الرحمن الرحیم ثبوت وحدانیت و ایمان است ہر گاہ کہ بعد از ثبوت نفی کند کافر گردد یا امام ما بعد از نماز کلمہ گوئیم یا نہ و بر سر کلمہ بسم اللہ گوئیم یا نہ ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ با قہر سخت گفت ای مرد اگر تو بگفتۂ ایشان عمل کردۂ تو نیز کافر شدۂ زیرا نچہ ایشان کافر شدہ اند و از امر خدا و رسول خدا بیرون شدہ اند پس برو شیطان گشتہ اند تو از سر مسلمان شو و توبہ بکن کہ کلمہ گفتن در شب و روز فرض است غیر معین و بعد از فریضہ فرض عین است لقولہ تعالٰی وَاَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى و بسم اللہ گفتن بر سر کلمہ فرض حکمی است و کلمۂ تقوی سر ایمان است و بسم اللہ بر سر کلمہ ہر وقت جان ایمان است لقولہ تعالٰی وَاذْكُرْ رَّبَّكَ كَثِيْرًا وَّسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ و معنے تسبیح نماز است و از اسم بسم اللہ ہر عبادت کہ با بسم اللہ است قبول افتد بی شک و بی بسم اللہ در شک است و معنے کلمہ با بسم اللہ این است کہ نیست خدائے الموجود مگر معبود بحق و محمد فرستادہ اوست و با بسم اللہ متصل اینست کہ آغاز کردم اسلام و ایمان را بنام خدائے کہ انعام او عام است مؤمنان و کافران و جمیع خلائق را درین جہان و بسیار بخشایندہ است در آنجہان مؤمنان را نہ کافرانرا و نیست خدائے

این ایت در پارہ بست و ششم در رکوع نقد رضی اللہ است ۱۲

قل اللہ کنتم است ۱۲ این در پارہ سیوم در رکوع

شایان عبادت مگر خدای معبود که اوست رحمن و رحیم و در قرآن هزار و چند جای
اوّل اثبات بعده نفی است چون اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اللّٰهُ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ و
الرَّحِيْمُ و آنچه گفته بودند که نماز عبادتست و کلمه نیز عبادت چون بگذاردن نماز
پاک شود عبادت کلمه قبول افتد لقوله علیه السلام اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا
الطَّيِّبَ **مسائل شتی** بدانکه در عوارف المعارف آورده است که حضرت
رسالت پناه فرموده است صلی الله علیه وسلم چون بیافتد هر یکی از شما را
حاجتی پس بگذارید دو رکعت نماز را در رکعت اوّل بعد از فاتحه قُلْ یٰٓاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ
یکبار و در رکعت دوم اخلاص ۳ بار بعد از فراغ این دعا را بخواند بیشک
بر آورده گردد و دعای استخاره این است اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَخِيْرُكَ بِعِلْمِكَ وَاَسْتَقْدِرُكَ
بِقُدْرَتِكَ وَاَسْاَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيْمِ فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ
وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ تَعْلَمُ اِنْ كَانَ هٰذَا الْاَمْرُ باید که آن حاجت
را بعینه بیاد خَيْرٌ لِّيْ فِيْ دِيْنِيْ وَمَعَاشِيْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِيْ فَاقْدِرْهُ لِيْ ثُمَّ بَارِكْ لِيْ
الْخَيْرَ حَيْثُ ثُمَّ لِتَرْضَی بِهِ و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی روایت
کرده که جابر گفت رضی الله عنه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم این دعای استخاره
بما یاران چنان تعلیم میکرد چنانکه کسی سورهٔ قرآن را بکسی تعلیم کناند تا در زیر و زبر و ضمه
کسی غلط نخواند **ذکر احوال مرده** بدانکه مرده را در لحد میتوان نهاد که امام اعظم
ابو حنیفه رح فرموده است اَللَّحْدُ لَنَا وَالشَّقُّ لِغَيْرِنَا و لحد آنست که بطرف
قبله یک جانب گور را پاره کنند و شق آنست که گور را در میان پاره کنند که آنرا
اسامی گویند پس بقول امام اعظم رح لحد میتوان کرد که سامی بقول امام شافعی رح
است و چون مرده را در قبر نهد باید که اوّل رویش برهنه کند و کفن دور کند تا قبر خود
را به بیند بعد از ان بپوشد و روی حضرت رسالت پناه را عبد الله بن عباس برهنه
کرده بود گفت چون باز کردم لبان مبارکش می جنبید چون گوش خود را
نزدیکش بردم امتی امتی میگفت و دستهای مرده بر سینه نهد بلکه دراز گذ

ای یار خدایا بتحقیق
من طلب جز تو نیستم وز تو
بعلم تو و طلب قدرت تو
سیستم از تو بقدرت یابی
و سوال سیستم از تو امید این
عالم الغیبی ای سیستم نو فادر
بیستی ای دانا عاجز بیستم
و تو عالم بیستی و جاهل
بیستم و خاص تو و دانا تری
برامور غایبه از ما بایان
ای باری خدایا تو میدانی
اگر اینکار خیر بیاشد مرا در
دین و دنیای من و انجام کار من
مسئلہ دعای استخاره
روان ... پس
این کار را مرا آسان کن
و برکت ده
و اگر این کار بد باشد مرا
سر بر کردن کار پیدا کن
هر جا که باشد از بهر آن
انکه راضی شوی

کشند و تمام و مرده را به پهلوی راست بگردانند و اگر آیتی از کلام الله بخوانند و بر خاک بدمد و در لحد اندازد هر ذره ازان خاک چراغ نورانی شود و قبر او کشاده گردد و چون او را دفن کنند باید که اوّل بطرف سرش بنشینند و سوره یٰسٓ بخوانند و بطرف پای نشسته سوره تبارک الذی بخوانند اگرچه مستحق عذاب باشد آمرزیده گردد منقول است هر که این درود را یکبار بخواند از عذاب مرده آمرزیده گردد و اگر دو کرت بخواند تمام اهل مقبره آمرزیده گردد و اگر ۳ سه کرت گوید هر چند مردگان که بعد ازان بمیرند و دران مقبره دفن کنند همه آمرزیده شوند و اگر از جهت مادر و پدر بخواند بیست بار هر چند ناخشنود باشند خوشنود باشند و هر چند گناهگار باشند آمرزیده شوند درود این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الصَّلٰوةُ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الْبَرَكَاتُ وَصَلِّ عَلٰى اِسْمِ مُحَمَّدٍ فِي الْاَسْمَاءِ وَصَلِّ عَلٰى رُوْحِ مُحَمَّدٍ فِي الْاَرْوَاحِ وَصَلِّ عَلٰى نَفْسِ مُحَمَّدٍ فِي الْاَنْفَاسِ وَصَلِّ عَلٰى قَبْرِ مُحَمَّدٍ فِي الْقُبُوْرِ وَصَلِّ عَلٰى تُرْبَتِ مُحَمَّدٍ فِي التُّرَابِ وَصَلِّ عَلٰى رَوْضَةِ مُحَمَّدٍ فِي الرِّيَاضِ وَصَلِّ عَلٰى نُوْرِ مُحَمَّدٍ فِي الْاَنْوَارِ وَصَلِّ عَلٰى جَسَدِ مُحَمَّدٍ فِي الْاَجْسَادِ وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ

فضل در سوره فاتحه اینست که چهار رکعت بخواند و در اخلاص دوازده بار که ثواب بسیار است و ده کرت بسم الله الرحمن الرحیم بخواند آورده اند که روزے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر مقبره گذشت و دران مقبره یک کس را بغایت عذاب سخت بود حضرت رسالت پناه غمگین شد مهتر جبرائیل عم آمد و گفت که یا حضرت ده کرت بسم الله الرحمن الرحیم بخوان چون حضرت صلعم خواند در حال عذاب از قبر او گرفته شد و فی الحال ده حور در پیش او نشستند حضرت مر آن حوران را پرسید که شما کیانید گفتند ما یان از برکت تسمیه شما آمده ایم تا روز قیامت با او همراه ایم و در عرصات و بر پلصراط نیز همراه ایم و چون از پلصراط در گذرد او را به چشمه رحیق بشویانیم و بموهای خویش او را بیفشانیم و ازان موی ها یان که قطرهٔ آب بچکد از قطره حورے پیدا شود آن همه از وے باشند

مسئله در بیان فضیلت بسم الله

والیضاً حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بی بی خدیجه را بخواب وید وگفت از جهت شما چه عمل بکنم گفت بسم الله الرحمن الرحیم بسیار بخوان وده بار کلمهٔ طیبه بگوید بر سر قبر بهتر است آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه را چنان حکم بود که چون کسے می مرد میفرمود تا تمام قرابات وعزیزان او جمع شوند واز جهت آن مرده صد هزار کلمهٔ طیبه بخوانند که هیچ سختی از سختیهاے آن جهان برو سخت نماند بلکه همه آسان شوند ۔ آورده اند هر که این دعا را یک کرت بخواند تمام اهل مقبره از عذاب نجات یابند وتمام قبرها پر نور گردند وثواب گوئینده گفته اند که برابر هر حرفے که ذکر کند چندان نیکی او نوشته شود وچندان بدی او دور شود وچندان کوشک براے او در بهشت بنا شوند واگر کسے در راه رونده باشد فاتحه نخواند واز جهت شتاب رفتن همین دعا خواند بسند ست دعا هینست لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ اَبَدًا ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ واگر در راه بغایتی شتاب باشد بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ کافیست وهر بار چون کسی بر قبر کسی گذرد اگر اندک خاک ازان قبر بگیرد وبر آن بخواند یَا حَبِیْبُ الْفُقَرَاءِ یَا اَنِیْسَ الْغُرَبَاءِ یَا مُعِیْنَ الضُّعَفَاءِ یَا دَلِیْلَ الْمُتَحَیِّرِیْنَ یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا بَدِیْعَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وآن خاک را باز بران قبر باشد اهل آن مقبره را حق تعالی بیامرزد وهمه قبرها پر نور گردند واگر انگشت شهادت را برابر ناف میت بر قبر او نهد وسه کرت بگوید اَللّٰهُمَّ لَا تُعَذِّبْ هٰذَا الْمَیِّتَ بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ ایضاً عذاب او برداشته شود واگر سورهٔ یٰس را در حال نزع جان بخواند برابر هر حرف نیکی میت نوشته شود وبرابر حرف بدی او دور شود چون میت را دفن کنند ومردم برگردند یکے بالیشان ومیت را تلقین دهد و بدانکه تلقین دادن میت را مستحب است بقول امام اعظم رضی الله عنه وَفِی الْاِبْرَاهِیْمِ الشَّاهِیِّ وَفِیْ خَزَائِنِ الْجَلَالِیِّ وَفِیْ اَوْرَادِ الزَّاهِدِ الصَّغَارِ فِیْ كِتَابِهِ التَّلْخِیْصِ یَنْبَغِیْ اَنْ یُلَقِّنَ الْمَیِّتَ عَلٰی مَذْهَبِ الْاِمَامِ الْاَعْظَمِ اَبُوْ حَنِیْفَةَ رض فَمَنْ لَّمْ یُلَقِّنْ فَهُوَ عَلٰی مَذْهَبِ الْاِعْتِزَالِ وَبِیَادِ

ذٰلِكَ فِي التَّلْخِيْصِ وَكَيْفِيَّةُ التَّلْقِيْنِ هٰذَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ يَا عَبْدَ اللّٰهِ اَوْ اَمَتَ اللّٰهِ هٰذَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ
وَهٰذَا بَيْتُ الْوَحْدَةِ وَهٰذَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ وَهٰذَا بَيْتُ الْحَيْرَةِ وَالنَّدَامَةِ هٰذَا اَوَّلُ مَنْزِلٍ
مِنْ مَنَازِلِ الْاٰخِرَةِ وَاٰخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْيَا فَاِذَا اَتَاكَ الْمَلَكَانِ الْكَرِيْمَانِ
الْمَخْلُوْقَانِ الْمَامُوْرَانِ لَا يَنْفَعَانِكَ وَلَا يَضُرَّانِكَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ فَيَسْاَلَانِكَ عَنْ
رَبِّكَ وَعَنْ نَبِيِّكَ وَعَنْ دِيْنِكَ وَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ وَقُلْ لَهُمَا اللّٰهُ رَبِّيْ وَمُحَمَّدٌ
نَبِيِّيْ وَالْاِسْلَامُ دِيْنِيْ وَالْقُرْاٰنُ اِمَامِيْ وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِيْ وَالْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَانِيْ وَ
اَنَا اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ اِيْمَانًا بِرَبِّهٖ وَاعْتِرَافًا بِوَحْدَانِيَّتِهٖ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ وَنَبِيُّهٗ وَصَفِيُّهٗ اَرْسَلَهٗ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَهٗ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ **واین روایت در انیس الاتقیاء**
مسطور ست و چون مرده را دفن کنند و در خانه بیایند همدران روز باید که چیزی
تصدق از جهت او بکنند که مطلق رسید نیست و بدو میرسد و خلاف معتزله را که ایشان
قبول ندارند تصدق را قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَا لَيْلٌ اَشَدُّ عَلَى الْمَيِّتِ مِنَ اللَّيْلِ
الْاَوَّلِ يَنْبَغِيْ لِاَوْلِيَائِهٖ اَنْ يَّتَصَدَّقُوْا فِيْ ذٰلِكَ اَوْ يُصَلُّوْا رَكْعَتَيْنِ بِاِذْ وَاحِدٍ وَيَقْرَءُ
فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَاٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَسُوْرَةَ اَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ وَحْدَانًا وَعَشَرَ
مَرَّاتٍ سُوْرَةَ الْاِخْلَاصِ فَاِذَا فَرَغَ مِنَ الصَّلٰوةِ صَلّٰى عَلَيَّ سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَيَقْرَءُ هٰذِهِ
الدُّعَاءَ اَللّٰهُمَّ صَلَّيْنَا هٰذِهِ الصَّلٰوةَ وَاَنْتَ تَعْلَمُ وَنُرِيْدُ اَنْ اَبْعَثُ ثَوَابَهَا اِلٰى رُوْحِهٖ
بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ بَعَثَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ سَاعَةٍ اَلْفَ مَلَكٍ فِيْ قَبْرِهٖ وَبِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ
نُوْرٌ وَهَدِيَّةٌ لِاَجْلِ ذٰلِكَ الْمَيِّتِ صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ منقولست که روزی پسر سفیان
ثوری قدس الله سره بجانب بازار برخاست تا خربوزه خریده بارواح پدر خود بدهد تمام بازار
گشت نیافت اما پوست خربوزه در بازار افتاده یافت همانرا گرفت در پیش خر انداخت همدران
شب پدر خود را در خواب دید که بر تخت نشسته خربوزهٔ بهشت میخورد گفت بابا از
کجا میخوری گفت آنچه شما تصدق کرده بودید اجر آن بمن رسید چون بیدار شد

دالسنت کہ ہمان پوست بکار شد ایضاً اوردہ اندکہ دو جوانان درزیر
سایۂ بلندی کہ آنرا جریر گویند نشستہ بودند ناگاہ بقدرت الٰہی جریر برایشان
افتاد امابایشان ہیچ زحمتی نرسید ہردو درمیان جریر بسلامت ماندند
وہیچ طرف راہ نیافتند تابدر شوند آوردہ اندکہ بعدازیک سالے بیرون شدند
وآیشانرا مردمان مردہ میداشتند اماچون حکمت الٰہی شد ہمان جریر را
آب شگاف کرد ایشان روے آفتاب را دیدند برآمدند چون بخانہ
رسیدند مردمان نیک متحیر ماندند کہ چہ چیز شمارامی پرورد گفتند حصہ یکی خوردنی
می آمد درہروقت میخوردیم چون تفحص کردندزن آن یک کس ہمیشہ ازجہت
اوتصدق میداد حکایت آوردہ اندکہ پیرہ زنے بخدمت رسول ؐ
آمد وگفت دیرشدہ است کہ دختر من وفات یافتہ واورا بخواب نمی بینم۔
رسول ؐ فرمود درشب جمعہ چہار رکعت نماز بگذار ودر رکعت اول بعداز
فاتحہ والشمس یکبار ودر رکعت دوم واللیل ودر رکعت سیوم والضحی ودر
رکعت چہارم الم نشرح بعداز فاتحہ یکان بار واگربنداند درہر رکعت بعداز فاتحہ
اخلاص چہار بار وچون نماز بگذاری سربسجدہ بنہ ودرود بگو وبخوابگاہ رو و
نیز درود بگو آوردہ اندکہ علی الصباح آن پیرہ زن گریہ کنان بدرگاہ
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم حاضر شد وگفت یارسول خدا دختر خود را بدہ
نوع عذاب گرفتار دیدم وگفتہ است تازنان امت جمع شوند من بگویم
اول بگونسار درآتش میسوخت گفتم چرا گفت ازموجب خوازنمازی کہ رکوع
وسجود بجائے نمی آوردم دوم آتش دوزخ برسروے افتادہ بود گفتم چرا گفت
ہمیشہ سرخود را برہنہ میداشتم وبنامحرمان موے مرا میدیدند سیوم
سیخہاے آتشین ازیک گوش میزدند ازدیگر گوش می برآمد گفتم چرا گفت
سخن چینی میکردم یعنے سخن یکے بدیگرے میرساندم وپیغمبر فرمودہ است اَلْقَتَّاتُ
لَایَدْخُلُ الْجَنَّةَ یعنے نا عذاب نشود داخل نشود چہارم ہردوچشم

سخن چین داخل نشود جنت را ام

اورا میل آتشین میکشیدند گفتم چرا گفت نامحرمان را نظر میکردم پنجم
روی اورا آبلہ ہاے سیاہ دیدم گفتم چرا گفت روی خودرا بیار الستمی وآز
نامحرمان نپوشیدمی ششم بانبور آتشین دولب اورا می بریدند وزبانش
از پس پشت کشیدند گفتم چرا گفت شوہر را بد میگفتم وآزار میرسانیدم ہفتم
بزنجیرہاے آتشین بستہ وبعمودہاے آتشین بر سرش میزدند گفتم چرا گفت
مال شوہر را بے دستوری او بیجا میدادم ہشتم دومار سیاہ دیدم
در پستان او آویختہ ومیگزیدند گفتم چرا گفت پستان خودرا بی دستوری شوہر
بکودکان بیگانہ میدادم نہم شکم او چون طبل برآمدہ بود وازو آواز مے
برآمد گفتم چرا گفت حرام خوردہ بودم وآن آن بود کہ شکم من سیر بود خوردنی
دیگر میخوردم برای فربہی دہم بندہاے آتشین بر پای او نہادہ کہ نمے
توانست جنبیدن گفتم چرا گفت بے دستوری شوہر از خانہ بیرون می آمدم ومرا
گناہ ای مادر رسول خدا را بگو کہ زنان را ازین خصلتہا آگاہی کنند کہ دیگران
ترک کنند وشوہر مرا بگوے تا مرا بحل کند چون پیرہ زن این بگفت چند کس
بیہوش شدند ورسول صلے اللہ علیہ وسلم از آن جوان بحل خواست جوان نداد کہ
مرا بسیار رنجانیدہ است رسول عم فرمود اگر شفاعت من امید داری آن فقیرہ را
بحل کن جوان بحل کرد شب دوم در خواب دید بر تخت ہاے بہشت نشستہ
وتاج مرصع بر سر نہادہ مادر را درکنار گرفت وگفت سلام بر رسول اللہ صلے اللہ علیہ
وسلم برسان وگفت چون چشم مبارک پر آب کرد سیلے آمد وعذاب مرا تخفیف کرد و
چون شوہر مرا بحل کرد باین درجہ رسیدم ودر اجتناب الفقر آوردہ
است کہ حضرت عم نمازہا را بہ شب در روشنی میگذارد وچون نماز را تمام میکرد
چراغ را میکشت آوردہ اند کہ ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام خواب دید کہ
پسر را بکش بہتر اسمعیل عم گفت این جزاے خواب ماست اگر خواب نمیکردمی
چرا ہمین طور میدیدمی ذکر صائمان بدانکہ در حدیث صحیح وارد شدہ است

که پیغمبر فرموده است صلے الله علیه هر که در گرماے سخت یک روزه بدارد او را بگرمای دوزخ
گزاری نباشد و در انیس الواعظین مذکور است هر پیر و مرشد که مرید خود را اول
باداکردن نماز فرائض بجماعت و باز بودن از مناهی و باداکردن نماز اوابین و بروزه
داشتن ایام بیض نفرماید او ضال و مضل است و اگر داند که قبول نکند او را مرید نگیرد و الا
در گناه مرید شریک است و در رساله امام جعفر صادق رضی الله
عنه مذکور است که عمل طریقت پند پیر بجا آوردن است هر مرید که پند پیر را بجاے
نیارد در طریقت جنب است و بعد ازان نصیحت مذکور اگر داند که مرید لائق است
او را خلوت دهد و در خلوت هر کسی داخل نشود که پیغمبر فرموده است اَلْخَلْوَةُ هِدَايَةٌ
وَالْخَلْوَةُ ضَلَالَةٌ واگر بعد از خلوت داند که مرید حرارت ذکر را تواند نگهداشت
بعد ازان ذکر بدهد و این درویش علے هذا الطریق استقامت دارد اول ایام بیض را
نگاهدارد و ایام بیض را ازان بیض گویند که بابا آدم علیه السلام چون هر سه روزه نگاهداشت
تمام وجود مبارکش مانند بیضه سفید شد پس همچنان نگاهدارنده این روزه ها از گناه چون
بیضه از موی پاک شود و در مفتاح الجنان آورده است که سیزدهم را بیست هزار ساله
عبادت را ثواب است و چهاردهم را ثواب سی هزار ساله عبادت است
و پانزدهم را ثواب چهل هزار ساله عبادت است و در عرصات چون پنجاه هزار سال
مردمان بیک پاے استاده شوند روزه داران ایام بیض و استغفار گویان
وقت سحر بر اشتران بهشت سوار استاده باشند و در اول ماه رجب اگر تا
هفت روز روزه دارد هفت دوزخ برو حرام شود و بداشتن هشت روزه هشت بهشت
برو مباح گردد و حضرت رسالت پناه فرمود صلے الله علیه وسلم که درین ماه رجب و شعبان
هر روزه را ثواب هزار ساله مینویسند سلمان فارسی گفت یا رسول الله من هر دو ماه را
تمام نگهدارم حضرت فرمود شما را قوت آن نیست اما باید که سه روزه از اول ایشان و سه
روزه درمیان ایشان و سه روزه در آخر ایشان نگاهداری تا ثواب همه روزه ها روزی
تو گردد و در ایام بیض اگر قوت روزه داشتن ندارد باید که درین سه روزه بجاے

مسئله ثواب روزه ایام بیض

ملہ یعنی خلوت پیر با مرید لائق رهنمائی است و خلوت پیر با مرید نالائق گمراهی است ۱۲

او چہار رکعت نماز گذارد بعد از ظہر و در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و اخلاص
بیست بنجبار ثواب او را گفتہ اند کہ ہنوز از جاے برخاستہ نباشد کہ آمرزیدہ گردد و اگر ہم
روزہ دارد و ہم نماز را ادا کند افضل باشد و در **مفتاح الجنان آوردہ است**
کہ اگر کسے آیۃ الکرسی نداند باید کہ بجائے آیۃ الکرسی سہ کرت اخلاص بخواند در ہر نمازے
کہ باشد بعد ازین **بدانکہ** در سال تمام **شش** روزہ است کہ روزہ داشتن ہر یک
ایشان را ثواب صد ہزار سالہ است اوّل ہفتم ماہ رجب کہ اوّل مہتر جبرائیل بر محمد صلی اللہ
علیہ وسلم در آن روز نازل شدہ بود و **قصّۂ** او آنست کہ حضرت رسالت پناہ با دختران
بی بی حلیمہ وغیرہ در ویرانہا و خانہاے ویران گوسفندان میچرانیدند مہتر جبرائیل و میکائیل
علیہما السلام ہر دو بصورت دو جوانان در رسیدند در دست مہتر جبرئیل کارد بود و
بدست مہتر میکائیل طشت بہشت پر از آب بہشت بود حضرت رسالت پناہ را راستان
خوابانیدند و سینہ اش پارہ کردند و دلش را کشیدند دل را نیز پارہ کردند و اندرون آن
دل را با آن آب شستند اما درون دل یک قطرہ سیاہ ماند بہیچ نوع شستہ نمیشد
آوردہ اند کہ آن رشک زنان بود زیرا کہ از جانب زنان ہرگز دلش آرام نمی بود
چنانکہ روزے حضرت رسالت پناہ از جاے بیامد چون بہ نزدیک دروازۂ سراے
رسید غلام از سراے بیرون شد حضرت فرمود کجا بودی گفت اشتر می بستم
حضرت بشتاب در آمد و در پیش ہر زن خود شد کہ فلان غلام بچہ کار آمدہ بود
گفتند کہ ما خبر نداریم باز دلش آرام نکرد باز پس غلام بیرون رفت پرسید
کہ اشتر بکدام خانہ و بچہ رسن بستہ گفت در فلان خانہ و فلان ریسمان حضرت در
آمد و نشانی را بتحقیق یافت دلش ارام شد و دختران بی بی حلیمہ چون این را دیدند
گریختہ در پیش مادر شدند بی بی حلیمہ بحال پیشش رفت او را نشستہ یافت چون
نگاہ کرد بر سینۂ مبارکش نقش سرخ بود و حال خود را بدو نمود و غیر ازین چند معجزۂ
دیگر بی بی حلیمہ از و دیدہ بود چنانکہ **آوردہ اند** کہ بی بی حلیمہ شیر نداشت چون او را
گرفت چندان شیر پیدا شد کہ ہفت کودک دیگر را ہم شیر مبارک او بس میشد

مسئلہ
در بیان حضرت خیر البشر علیہ السلام

وچون اورا بخانه خود ببرد یوسف کاهن برسر راه نشسته بود گفت که محمد آخر الزمان
همین کودک است ایضاً بی بی حلیمه یک بز بود چون اورا درخانه آورد از برکت
او صد بز شدند و ایضاً یک اشتر بود درخانهٔ او از برکت او صد شتر شدند
ورشک دیگر از ممر زنان آنکه شبی از حضرت رسالت پناه بکوچ همراه میرفت بی بی
عائشه بر شتر سوار بود اشتر از راه برگشت از فاطمه جدا ماند حضرت ع چون
تفحص کرد بی بی را ندید پس برگشت که ازان طرف یک نفر حضرت صلی الله علیه
وسلم بود مهار اشتر بی بی را گرفته آمد منافقان بدبخت بدان سبب چند گوئے
سگ میخوردند در حق بی بی عائشه حضرت ازان تهمت کردن ایشان بغائتے
غمگین شد بیست آیت از حق تعالے آمد در شان پاکی بی بی عائشه که هیچ زن
پیغمبران هرگز زناکار نبوده اما حضرت رسالت پناه را گاه گاهی در خاطرش
می آمد که کلام الله بیشک برحق است و راست است ولی یک نام خدا
ستار است مگر ستاری او میکند آورده اند که روزے رسالت پناه
با آنکس همراه براے خرما رفتند و آنکس را فرمود تا بر درخت سوار شود خرما را
بیفکند چون رسم عرب است که ازار ندارند بلکه لنگ زده بود ناگاه باد
پیدا شد خرما بباد افتاد حضرت گفت فرود آے چون حضرت بالا دیدند
بیک ناگاه چادر را که لنگ او بود باد برداشت آلت و ذکر او را نبود حضرت رسالت
پناه متحیر شد جبرائیل از رب الجلیل در رسید که یا محمد من بعلم قدیم خود ازین تهمت خبر داشتم
ازان آلت ذکر اورا پیدا نکردم تا دل شما آرام گیرد دوم روزهٔ بیست و هفتم روز
رجب که معراج حضرت ع دران بود یعنی در شب آنروز سوئم هژدهم ذی الحجه
که سنگ اول براے عمارت مکه دران روز نهاده اند چهارم بیست و دوم
ماه محرم که اول امامت حضرت درآن روز بود پنجم دوازدهم ربیع الاول که حضرت
رسالت پناه صلعم دران روز از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و اگر در شب
دوازدهم تصدق و خیر کند بهتر باشد ششم هفدهم جمادی الآخر که مولود حضرت

دران روز بود وگفته اند که مولود او در هفدهم ربیع الاول بود شش روز از اول ماه شوال بعد از روز عید فطر اگر کسے نگهدارد ثواب صایم الدهر یابد و هر که صایم الدهر باشد او را در قبر نمانند بلکه بصورت همراه بالا برند و دیگر اگر نه روز از اول ماه ذی الحجه نگاهدارد حضرت رسالت پناه فرموده است که او را با آتش دوزخ کاری نیست و اگر همه را نگاه نکند باز هفتم و هشتم و نهم را البته نگاهدارد و ایضا **آورده اند** که اگر روز نحر تا ضحی روزه دارد ثواب هزار ساله عبادت می یابد **در بیان روزه هاے ممنوع** بدانکه در تمام سال پنج روزه داشتن ممنوع است دو روز عیدین و سه روز بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند وگفته اند که اگر کسے ایام بیض را نگاهدارد پس سیزدهم عید اضحی را نگاه کند محسوب بعید است و اگر درین روزهاے ممنوع کسے نیت روزه کند برو لازم است که افطار بکند اما قضاء او را بیتوان نگاهداشت که به نیت کردن برو لازم شده بود و اگر کسے نذر کند صوم تمام سال را صوم برو لازم شود و این پنج روز را افطار کند باز قضا نگاهدارد **مسئله** اگر کسے نذر کند که تمام سال شمسی را روزه نگهدارد و حال آنکه او بسبان قمری یعنی دوازده ماه روزه داشت پس دوازده روز دیگر نیز برو لازم است که نگاهدارد زیرا که سال شمسی ده روز از سال قمری کلان است **و در تفسیر مدارک آورده است** که روزه صمت در زمان مهتر عیسی علیه السلام بود اما الحال منسوخ شده است پس معلوم میشود که الحال روزه صمت و روزه نیروز و مهرجان که هر دو عیدین کافرانست کسے نگاه ندارد اگر بمتابعت ایشان نگاهدارد کافر گردد و اگر از برای حاجت نگهدارد عاصی گردد **ایضا** بعضے جهال در روز هفدهم روزه نگهدارند و بوقت برآمدن ماهتاب افطار میکنند مکروه است زیرا که افطار را از وقت شام گذرانیدن مکروه است و اگر گویند که پیش از برآمدن ماهتاب بشکنم حاجت ما روا نشود این شرک محض است و اگر به پیش ماهتاب سجده کنند کافر گردند و روزه داشتن روز شک مکروه است اما در **فتاوی قرآن خوانی آورده است** که عاصی گردد لقوله علیه الصلوة والسلام مَنْ صَامَ يَوْمَ الشَّكِّ فَقَدْ عَصَى و روزه شک بیست و نهم شعبان است و

اگر در شب او دیده شود فبها والا افطار کند زیرا که روزه داشتن در ان روز مکروه است و بدعت پس در هر عبادت که بدعت پیدا شود ترک آن اولی تر است و دیگر در روز دوشنبه و پنجشنبه دفتر نیکی و بدی بندگان بر حضرت عزت عرضه میکنند پس باید که درین دو روز بروزه باشد و هر که روز جمعه روزه دارد آتش دوزخ برو حرام گردد و ثواب بغایتی بسیار است و یک روزه تنها داشتن مکروه است باید که دو روز روزه دارد تا از خلاف برآید آورده اند که زنے صائم الدهر هرگز روزه افطار نمیکرد چون وفات یافت او را در قبر نهادند دران زمان تجلی نور پیدا شد و چشمان همه مردم خیره شدند چون تجلی قرار شد آن زن را در قبر نیافتند نیک متحیر شدند ناگاه هاتفی بر ایشان آواز کرد که این زن کار خدا را پیوسته میکرد و هر که کار خدا را پیوسته میکند او را در قبر نخواهد ماند **فصل در بیان دعیات** منقول است از ائمهٔ سلف رحمهم الله که اکثر ایشان از برا دراداکردن حاجات دینی و دنیاوی دعوات بود که ببرکت آن حاجت برآورده میشد اول هشت کرت فاتحه و صد بار درود و هفتاد و نه بار الم نشرح تا آخر و هزار و یکبار اخلاص باز هشت کرت فاتحه و صد بار درود و این فقیر در هر شب میکند از جهت آنکه گفته اند هر که هر شب هزار بار اخلاص بخواند خدای تعالی را در خواب بیند بدان امید میکنم دیگر هر کرا دشمن صعب در پیش آید باید که این دعا را رو برو او بخواند و یا بر آن جهت خواند که دشمن اوست در حال خراب شود آورده اند که مهتر موسی علیه السلام را چون دشمن در پیش می آمد این دعا را روبروی او میخواند در حال زمین شگاف میشد و او را فرو میبرد دعا این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَاِلَيْكَ الْمُشْتَكٰى وَبِكَ الْمُسْتَعَانُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ دیگر برای حاجات دینی و دنیاوی فاتحه را در هفته بدین ترتیب بخواند در روز یکشنبه هفتاد بار بخواند و در روز دوشنبه شصت بار و در روز سه شنبه پنجاه بار و در روز چهارشنبه چهل بار و در روز پنجشنبه سی بار و در روز جمعه بیست بار و در روز شنبه ده بار بخواند بیشک حاجتش

مسئله در بیان ادعیات که مجرب است

[illegible]

برآورده گردد وایضا آورده اند که فردائے قیامت مهتر جبرائیل عم براق در دست
گرفته بیاید و فریاد کند کجاست آنکسے که در عمر خود یازده بار این دعا گفته است اَللّٰهُمَّ
رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ تا او را برین براق سوار کنم و در پیش محمد مصطفٰے
برش دیگر هر که این دعا را بخواند و بجانب آسمان نگرد حقتعالے بنظر رحمت بد و نگرد دعا ر
اینست اَشْهَدُ اَنَّ لَكَ رَبًّا وَخَالِقًا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ دیگر هر کرا در چشم باشد
باید که این افسون را بر خاکستر بخواند و خاکستر را بر گرد اگرد چشم خود بمالد دفع شود
افسون اینست تربت نتو دیگر حضرت امام اعظم رضی الله عنه میفرماید هر که این دعا را
عقب هر نماز ده کرت بخواند جمله علم اولین و آخرین بدو روشن شود و من این
علم را از برکت این دعا یافته ام اینست اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِيْنُكَ عَلٰى طَاعَتِكَ
و دیگر آورده اند که سلطان سکندر ذوالقرنین چون بادشاه تمام عالم شد تمام
عالمان زمانه را جمع کرد که برائے من چیزے پیدا کنید که مرا احتیاج قلعه نباشد آورده اند
که همه عالمان متفق شدند برین اسماء که هر که این اسماء را هر روز هفت بار بخواند او را
احتیاج بقلعه نباشد و حق تعالے فرمان میدهد هشتاد هزار فرشتگان را تا چهل هزار او را در
روز نگاهدارد و چهل هزار در شب بعد ازان ذوالقرنین قلعه رست نمیکرد صَبْرًا صَبًّا
اَبْرَصًا سَعْرَصًا دیگر هر کرا دیده تاریک شود هر روز این دعا را بخواند چشمان او
روشن شوند دعا این است يَا قَرِيْبُ يَا مُجِيْبُ يَا سَمِيْعَ الدُّعَاءِ يَا لَطِيْفًا لِّمَا
يَشَاءُ اِحْفَظْ عَلٰى بَصَرِيْ دیگر هر که بوقت سحر یازده کرت این دعا بخواند و نظر بسوے
آسمان کند الله تعالے بنظر رحمت برو نگرد دعا این است اَللّٰهُ اَللّٰهُ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ الْقَائِمُ
عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ دیگر هر که وقت سحر یازده کرت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ
بِكَ مِنْ ضِيْقِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ در دنیا به نیستی و همه آفات دنیاوی فراهم
نشود و در آخرت از عذاب سرمدی خلاصی یابد دیگر هر که هر بامداد پانزده بار این
اسماء بگوید حاجتش برآورده گردد يَا اِلٰهَ الْاٰلِهَةِ الرَّفِيْعَ جَلَالُهٗ دیگر اگر
کسے را دشمن صعب پیدا شود هزار غلوله آرد بمقدار حبه کند و بر هر غلوله

یکبار بخواند یا ملیؒ و آن آرد را در پیش مرغان انداز د در حال دشمنان ہلاک شوند دیگر
اگر ہر روز بست کرت بگوید اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِيْ فِي الْمَوْتِ وَفِيْمَا بَعْدَ الْمَوْتِ اِلٰهِيْ هَوِّنْ عَلَيْنَا
سَكَرَاتِ الْمَوْتِ مہتر عزرائیل را بچشم خود نہ بیند و تلخی جان کندن نہ چشد چنانکہ طفل پستان مادر را
در دہن گرفتہ در خواب رود و اگر ہر روز ایں دعا را بیست و پنجبار بخواند ثواب شہیدان
یابد آوردہ اند کہ روزے حضرت رسالت پناہ صلعم مراتب شہیدان در پیش بی بی
عائشہ بیان میکرد بی بی گفت برابر ثواب ایشان ثواب کسے باشد حضرت فرمود
آرے ثواب کسے کہ در روز و شب بیست و پنجبار موت را یاد کند دیگر ہر کہ ہر روز
بیست و پنجبار ایں دعا را بخواند ثواب تمام اولاد آدم را یافتہ باشد دعا اینست
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ كَمَا رَبَّيَانِيْ صَغِيْرًا وَّكَبِيْرًا وَلِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ونیز باید
کہ در آخر قعدہ بعد تشہد و بعد درود خواندہ باشد ہمیں دعا خواند کو ثر او دیگر اگر در قعدۂ
آخر بعد درود ایں دعا بخواند ہیچ ظالم را بر و دسترس نباشد اینست رَبِّ اِنِّيْ ظَلَمْتُ
نَفْسِيْ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ فَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ فَاِنَّهٗ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ
ظُلْمًا كَثِيْرًا دیگر ہر کرا حاجت واقع شود پیغمبر فرمودہ است علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ در مقبرۂ
مسلمانان رود و روئے بمشرق و پشت بمغرب بنشیند و فاتحہ خواند و حاجت خواہد بیشک
برآوردہ گردد و آنچہ بعضے مردمان خوردنی را ہمراہ میت برائے گور کنندگان میبرند بعضے
گفتہ اند کہ جائز باشد از جہت عموم البلوے و اگر شیرینی بکنند بارواح کسے ثواب
یابد اما باید کہ در خانہ بفقیران تصدق کند و در مقبرہ بردن مکروہ باشد بلکہ جائز
نباشد و اثم گردد دیگر ہر کہ را حاجت واقع شود باید کہ ایں اسماء را استفیع آرد حاجتش
برآوردہ گردد و دعائش مستجاب شود و ہر کرا مہمی در پیش آید بروح ایشان نذر کند
حاجت او بر آید آوردہ اند کہ چون خاتون جنت بی بی فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا
وفات مییافت بامیر المؤمنین مرتضے علی کرم اللہ وجہہ وصیت کرد کہ غیر مادر و
پدر و حسن و حسین و حضرت شما کسے دیگر مرا ندیدہ است باید کہ بدست خود

مرا غسل دہید و این امر خاص برائے بی بی فاطمہ بود زیرا کہ شوہر را نشاید کہ زن خود
را بشوید کہ شوہر بعد از وفات زن اجنبی و بیگانہ شد و ازین سبب حال زن دیگر را میتواند
گرفت اما اگر کسے دیگر نباشد زن را باید کہ شوہر خود را بشوید کہ چہار ماہ و دہ روز تعلق
بدو دارد مرتضی رض غسل داد و حوران بہشتی حریر بہشت آوردند و دران کفن کردند
و چہار فرشتہ مقرب آمدند و جنازہ اش پوشیدہ و حائل درمیان کردہ مرتضی علی
امامت کرد و حسن و حسین رضی اللہ عنہما با جمیع ملائک اقتدا کردند و قبرش را فرشتگان
کافتند و دفن کردند و صحاب رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین ہمہ گلہ و شکایت
کردند در پیش مرتضی کہ چرا ما یان را حضور نکردید تا از یادگار رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بجلی میخواستیم مرتضی رض گفت او وصیت برین کردہ بود کہ قامتم کسے
ندیدہ است قبرم نیز کسے نہ بیند گفتند بارے قبر مبارکش بنمائے تا زیارت کنیم
چون رفتند شش قبر دیگر در انجا شدہ بود نشناختند از قبر بی بی فاطمہ
مرتضی علی آواز شنید کہ قبر مرا بکسے منمائے مرتضی علی پرسید کہ این
شش قبر دیگر کیانند بی بی فرمود کہ این شش عورتان را خدائے عز و
جل مرتبہ ابدالی دادہ بود اینہا دعا کردہ بودند کہ ما یان را بجوار بی بی فاطمہ
برسان دعاء ایشان مستجاب شد اسامی ایشان این است فاطمہ عائشہ
رقیہ حلیمہ غانہ و ریحانہ نیز گویند یعنی غانہ و ریحان ہم میگویند و این در
انیس الواعظین مسطور است دیگر ہر کہ این اسما را ہر روز بخواند ۳۰ کرت جملہ
حاجات دینی و دنیاوی بر آوردہ گردد ۴ يَا مَنْ هُوَ دُنُوُّ عِلْمِهٖ وَعَلِيًّا عُلُوُّهٗ
وَقَرِيبًا ذَاتُهٗ يَا مَنْ عِلْمُهٗ دَانٍ وَعُلُوُّهٗ عَالٍ وَذَاتُهٗ قَرِيبٌ دیگر
ہر کہ ہر روز این اسما را ۳۰ بار بخواند مرتبہ او بلند شود ۵ يَا قَرِيبُ الْمُتَعَالِ
فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عُلُوُّ ارْتِفَاعِهٖ دیگر ہر کرا زحمت و بیماری برسد
این را باعتقاد کرت بخواند شفا یابد دعا این است ۶ الْمَجِيدُ الَّذِي مَجَّدَ
نَفْسَهٗ تَمْجِيدًا دیگر اگر بیمار صد کرت بگوید یَا سَلَامُ شفا یابد

۵ [illegible] متعال بالا [illegible] بلندی بزرگی [illegible] ۱۲

۶ او آن بزرگوار است کہ بزرگوار ساختہ است خود را بجود و بزرگوار ساختہ ۱۲

مسئلہ ۵ در بیان دعا که بر بیمار خواندن حضرت عیسی علیه السلام ۱۲

دیگر هر که بر بیمار دست راست بنهد و بیست بار بگوید صَلَوٰةُ اللّٰهِ عَلٰی عِیْسٰی السَّلَام شفا یابد آورده اند که بر پیغمبری از پیغمبران خدای هر روز سه کرت صلواة فرستد فردای قیامت همان پیغمبر شفیع او شود دیگر هر که وقت بامداد یکبار بخواند جمله قضاهای او برجا میشوند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عَرَّفَنَا مَعْرِفَتَهٗ وَلَمْ يَتْرُكْ عَمِيَ الْقَلْبِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَنِيْ مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يَجْعَلْنِيْ مِنْ اُمَّةِ سَائِرِ الْاَنْبِيَاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ سَتَرَ عَلٰى عُيُوْبِيْ وَلَمْ يَفْضَحْنِيْ عَلٰى رُؤُسِ الْخَلَائِقِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَ الرِّزْقَ فِيْ يَدِهٖ وَلَا يَجْعَلْهُ بِيَدِ غَيْرِهٖ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ آورده اند که روزی امام حسن بصری رضي الله عنه از گنجشک شنید که این اسمارا بر زبان خود راند بعد ازان سی سال ازو فراموش شد بعد از سی سال بیادش آمد میخواست تا باز بخواند دران زمان هاتف بر سرش آواز داد که بار دیگر نگوئی زیرا که همان ثواب شمارا تا این زمان فرشتگان مینویسند هنوز تمام نشده است و درمانده شده اند از نوشتن او این است یَاهُوْ یَاهُوْ یَامَنْ لَيْسَ لَهٗ اِلَّا هُوَ دیگر هر که هر روز یک بار بگوید توفیق ذکر الله بیابد و خاطرش از ماسوای الله خالی گردد اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِيْ عَنِ الشَّكِّ وَالرِّيَاءِ وَزَيِّنْ لِسَانِيْ بِالذِّكْرِ وَالثَّنَاءِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر هر که هر روز سه کرت این دعا بخواند تمام کار او خدا تعالے بکند وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌۢ بِالْعِبَادِ دیگر در روز پنجشنبه روزه دارد و در شب جمعه وضو جدید بکند و تحیت وضو بگذارد و در بستر خواب رود بر پهلوی راست و این اسمارا تکرار کند حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب بیند یَا كَرِيْمُ الْعَفُوُّ ذُو الْعَدْلِ اَنْتَ الَّذِيْ مَلَاْءَ كُلَّ شَيْءٍ بِعَدْلِهٖ دیگر اگر کودک گریه کند باید که این اسمارا نوشته در گهواره بندد و اگر کسی نوشته با خود نگهدارد هیچ تیر و شمشیر برو کار نکند و این فقیر وقتی نوشته بکسی داده بود چون در معرکه شده شانزده تیر از سپر او درگذشت اما بوجودش هیچ اثر نکرد دعا این است یا مشیخ مشیخینا فتلامون دیگر اگر مستوره بول کردن نتواند بیارد ریسمان کودک نارسیده و تافته و بر آن سوره

عه ثنا است و حمد از آنکه نصیب کرده است مایان را معرفت خود و نگذاشته است ما را نابینا دل ثنا است مر خدا را که گردانیده است ما را از پیروان محمد صلی الله علیه وسلم و نگردانیده است ما را از پیروان باقی انبیا ثنا است مر خدا را که پوشیده کرده عیوب ما و رسوا نکرده است ما را بر سرهای پیش عالم ثنا است مر خدا را که گردانیده است رزق بقدرت خود و نگردانیده است در قدرت غیر ۱۲

مسئله در بیان آنکه حضرت را بخواب ببیند

عه ای بار خدایا پاک کن دل ما از شک و ریا کاری و زینت ده زبان ما بذکر و ثنای ۱۲

عه سپرده ام کار خود را به خدا بتحقیق خدا بینا است باحوال بندگان ۱۲

عه ای کریم صاحب عفو و صاحب عدل خاص تو خداوندی که پر کرده است هر چیز را بعدل خود ۱۲

اخلاص بخواند وبدمد وگره کند وهکذا هفت گره کند وبر پایۀ ستور بندد کشاده
گردد دیگر گفته اند اگر کسے صد زنا کرده باشد این دعا را یکبار بخواند وبر خود
بدمد آمرزیده گردد بفرمان خدا تعالیٰ دعا این ست بِسْمِ اللّٰهِ يَا سَتَّارُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا
جَبَّارُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا قَهَّارُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا عَزِيْزُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا اَوَّلُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا اٰخِرُ
بِسْمِ اللّٰهِ يَا ظَاهِرُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا بَاطِنُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا رَبِّ بِسْمِ اللّٰهِ يَا خَالِقُ بِسْمِ اللّٰهِ
يَا رَازِقُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا رَحْمٰنُ بِسْمِ اللّٰهِ يَا رَحِيْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ وَلَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر هر که در تمام عمر یکبار
این درود بخواند بیشک به بهشت برسد این ست اَللّٰهُمَّ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِيْ وَبَيْنَ حَبِيْبِكَ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر هر که این
نامهای بزرگوار را در پیش خود نگهدارد هیچ دشمن بر وظفر نیابد و هیچ جادو بر و کار نکند
و هیچ دیو و پری بدو آسیب نرساند و هیچ زهر بر و کار نکند و از دنیا بے ایمان نرود الٰهی
بحرمت عیسیٰ روح الله الٰهی بحرمت موسیٰ کلیم الله الٰهی بحرمت ابراهیم خلیل الله الٰهی بحرمت
محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برائے دفع تپ بنویسد و در گلو بندد
دفع شود بفرمان الله تعالیٰ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ هٰذَا كِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ
وَمِنْ عَبْدِهٖ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْهَاشِمِيِّ اِلَى الْحُمّٰى اُلِفَ حَرُّهَا مِنْ حَمِيْمٍ
وَبَرْدُهَا مِنْ زَمْهَرِيْرٍ فَاِذَا جَآءَ كِتَابِيْ هٰذَا فَاخْرُجِيْ مِنْ جَسَدِ فلان بن فلان
وَلَا تَاْكُلِيْ لَحْمَهٗ وَلَا تَشْرَبِيْ دَمَهٗ حَسْبِيَ اللّٰهُ حَسْبِيَ اللّٰهُ دیگر برائے دفع تپ لرزه
باید که بر برگ بید بنویسد و صاحب تپ را بلیساند مجرب ست يَا نَجِيْثًا يَا شَعُوْثًا يَا شَعَايِتًا بِرَحْمَتِكَ
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر برائے کاهلی نماز باید که نوشته در گلوی آنکس بندد اَللّٰهُمَّ يَا غَافِرَ
الذَّنْبِ وَقَابِلَ التَّوْبِ شَدِيْدِ الْعِقَابِ ذِی الطَّوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ
الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ در آخر او بنویسد بستم کاهلی فلان بن فلان بستم مسئله
در خبر صحیح وارد ست که اگر کسے صائم نوافل باشد و او را دعوت کند
رفیق او و یا حاضر شود بر ضیافت رفیق اگر داند که اگر افطار نکند رفیق رنجیده

شود میتوان افطار کرد حتی که اگر حال جانبین مهمانی باشد و معلوم نسازد
و افطار کند ثواب شصت هزار صوم یابد و اگر معلوم سازد و افطار کند ثواب
چهل صوم یابد و چون قضا این صوم بجائے آرد ثواب هزار ساله یابد و اگر
معلوم کند و افطار نکند ثواب یکروزه یابد بلکه عاصی شود که دل برادر مومن رنجاید
است و اگر داند که با فطار کردن او مفرح نشود بهتر آنست که افطار کردن نباید و نشا
و در اجتناب الفقر آورده است که اگر کسے بر ضیافت حاضر شود
و میداند که صاحب خانه بخوردن او نا رضی ست اما بطریق جهال کشش میکند
اگر این کس حاضر آمده صایم نباشد باید که بگوید که روزه دارم و باین گذب آثم
نشود چنانکه آورده اند که روزے حضرت رسالت پناه را یکی از صحاب
دعوت نموده بود چون حضرت اجابت نمود یاران دیگر بے دعوت بسیار حاضر
شدند و آن صاحب خانه مرغ و نان حاضرانه داشت ولیکن دلگیر شد حضرت
این حدیث فرمود که هر که ناخوانده برود شکم او را از جبال آتش پر کنند و خبال خون
و ریم عاصیان را گویند ایضا روزے امیر المومنین عمر رض را کسے دعوت نموده
بود حاضر شد دستهائے مبارک را بشست و چون طبق در پیش نهاد امیر گفت
بسم الله یعنے پیش آئید همه دست انداختند اما چون ضیافت خاص برائے امیر المومنین
عمر بود دست خود را بر داشت و منع شد گفتند چرا فرمود شما بخورید من روزه
دارم مسئله در آداب ضیافت گفته اند که اگر مهمان در خانه کسے حاضر
شود خدمت مهمان کردن بهتر باشد از نماز نفل ادا کردن فرموده اند که اگر
مهمان تا ۳ روز در خانه او باشد خدمت او بجا آرد و نوافل ترک دهد و اگر
بیشتر از ۳ روز ماند بعد از آن نوافل ادا کند که این زمان او را از اهل بیت
شمرده اند چنانکه آورده اند که وحی شد بسوئے ابراهیم خلیل الله که ای خلیل
تو یاد که مهمانان خود را و مهمانان ما را کرامت بکنی خلیل الله عرضه نمود که یا رب
مهمان ما کیست و مهمان شما کیست حکم شد که مهمان شما آنکه او را دعوت

ع در بیان حکایت مهتر ابراهیم خلیل الله ضیافت

نمائی و مهمان ها آنکه بی دعوت تو حاضر شوند چون مهمان خود را خدمت بکنی درجهٔ بهشت روزی گردانمت و چون مهمان مرا خدمت کنی دیدار دهمت آورده اند که روزے کافری بضیافت مهتر ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا خلیل الله گرسنه ام خلیل گفت خوردنی من لایق کافران نیست کافر برگشت دران زمان خطاب عتاب رب الجلیل بر خلیل وارد شد که ای ابراهیم مدت هفتاد سال است که من این کافر را پروردم که هیچ وقت او را از دربار خود نراندم و چون برائے قوت روزینه پیش تو آمد زجرش کردی خلیل الله در عقب آن کافر دوید و او را بیاورد و خدمت بسیار کرد گفت حال چیست که مرا اینمقدار کرامت میکنی و اول رانده بودی خلیل گفت که چون ترا راندم عتاب حضرت عزت بر من چنان شد کافر گفت

ع در بیان خلیل الله

پس وائے بر من که از جهت اینچنین دشمنی که من باشم بر اینچنین خلیل که تو باشی عتاب در رسد ایمان را عرضه کن در حال مسلمان شد و ایضا آورده اند که روزے ابراهیم خلیل الله ع م ضیافت کرده بود جماعتے از جهودان حاضر شدند خلیل الله خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل الله اینمقدار خدمت برائے چیست گفت روزے از جهت یک کافری چنان عتاب بر من شده بود از ان میترسم چون طعام خوردند خلیل گفت بارے یک سجده بجهت خدائے من بکنید چون سجده کردند خلیل دست برداشت که یا آله العالمین سرها را بفرمان من فرود آوردند و قلوب ایشان بدست تو هست چون سر برداشتند همه مسلمان شدند ایضا آورده اند که روزے مرتضی رضی الله عنه در راه میرفت از جهودے سفید ریش درگذشت چون به پیش حضرت رسید گفت حضرتم مسئله میپرسیدم فاما فراموش شد گفت در راه خطائے از تو در وجود آمده باشد مرتضی علی گفت از جهودے درگذشتم حضرت فرمود برو خاطرش بدست آر مرتضی آمد و کرامتش نمود جهود گفت مسلمان را چه کرامت جهود هست واقعه باز نمود جهود در حال مسلمان شد و ایضا آورده اند که ابراهیم خلیل الله هرگز بے مهمان

افطار نمیکرد سه روز در خانهٔ او مهمان نیامد هر گز سه روز افطار نکرد روز سیوم
مهمان آمد افطار کرد اما بعمل خود متعجب بود که مانند من کسی نکرده باشد دران
زمان مهتر جبرائیل علیه السلام آمد که چون این خطره را بخود راه دادی برو بندگان
خدای را ببین چون سر در بیابان نهاد بدرویشی رسید که در غاری نشسته بود
و عبادت الله میکرد درویش گفت مرحبا که وقت افطار من ست تا بشما همراه
افطار کنم و این روز چهلم روز است که من روزه دارم در حال دو نان پیدا شدند
یکی را خود خورد و یکی را بخلیل داد و چون از انجا بر آمد درویش دیگر یافت
که عبادت الله میکرد گفت مرحبا که وقت افطار من ست تا همراه تو افطار
بکنم و امروز شصت روز ست که روزه دارم در آنجا گیاهی بود خوشبوئی هر دو
ازان خوردند چون اول را پرسیده بود که از شما زاهد تر در عالم باشد او بدین
شخص فرستاده بود این را نیز پرسید این گفت که پیشتر برو دیگری را یافت
او نیز گفت مرحبا که افطار کنیم و این روز نود روز ست که من روزه دارم دران
زمان رمهٔ آهوان میگذشت یکی ازان را فرمود که بیا آمد و گفت بسمل شو بسمل شد
گفت بریان شو بریان شد گفت در خوان شو در خوان شد گفت در پیش
من بیا آمد هر دو ازان خوردند باز گفت برو آهوی مرده زنده شد و رفت
خلیل گفت چون مستجاب الدعوات مینمائی در حق من نیز دعا بکن آنکس گفت
که چهل سال ست که دعا من قبول نمیشود خلیل گفت اینچنین کرامت را چه گوئی
گفت آری یک دعا من مدت چهل سال است که مستجاب نمیشود و آن آنست
که روزی در بیابان میگذشتم پانصد رمهٔ دیدم که هر رمهٔ را با پانصد شبان نگاه
میداشتند و بدست هر شبانی چوب زرین بود و عقب هر شبان پانصد سگ
می بودند و بگردن هر سگ حلقهٔ زرین آویخته بود گفتم که مال از که باشد گفتند از
ابراهیم خلیل الله ست عجب مانده شدم که این طور کس چگونه خلیل باشد
و او را من بینم ای ابراهیم گفت که دعای تو مستجاب شد و آن منم گفت پس یک

زمان باش دو رکعت نماز ادا کرد و سر بزمین نهاد و وفات یافت آلتهائے کافتن زمین از غیب پیدا شد قبرش کافتند و او را دفن کردند در ان زمان ابراهیم خلیل الله از اعمال خود پشیمان شد اے عزیز معلوم باد که این قصه را کسے گمان نبرد که عابدان از پیغمبران بهتر بودند کافر شود زیرا که هر انبیا از همه اولیا چهل و دو مرتبه افضل ست چنانکه اویس قرنی را تعریف بسیار میکنند کس توهم نکند که اویس قرنی از خلفاء راشدین فضل داشت آورده اند که حق تعالے وحی کرد بسوئے مهتر موسی علیه السلام که ای موسے چند چیز را من در چند چیز نهاده ام و مردمان بیجائے طلب کنند نیابند اوّل بزرگی را در تواضع نهاده ام و اگر کسے در کبر طلب کند نیابد دوم توانگری در قناعت نهاده ام اگر کسے در حرص طلب کند نیابد سیوم علم در طلب و شکم خالی نهادم اگر کسے در بے طلبی و شکم سیر طلب کند نیابد چهارم قبول ادعیات را در پرهیزگاری و لقمهٔ حلال نهاده ام اگر کسے بغیر این طلب کند نیابد دیگر این دعا را بعد از صبح صادق بخواند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ اُرْزُقْنَا مِنْ خَيْرِ الصَّبَاحِ وَخَيْرِ الْمَسَاءِ وَخَيْرِ الْقَضَاءِ وَخَيْرِ الْقَدَرِ وَخَيْرِ مَا جَرٰى بِهِ الْقَلَمُ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ الصَّبَاحِ وَمِنْ شَرِّ الْمَسَاءِ وَمِنْ شَرِّ الْقَضَاءِ وَمِنْ شَرِّ الْقَدَرِ وَمِنْ شَرِّ مَا جَرٰى بِهِ الْقَلَمُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ عَيْشًا بِلَا بَلَاءٍ وَدَلِيْلًا بِلَا هَوَاءٍ وَرِزْقًا بِلَا عَنَاءٍ وَعَمَلًا بِلَا خَطَاءٍ وَجَنَّةً بِلَا حِسَابٍ وَدَعْوَةً بِلَا حِجَابٍ اَللّٰهُمَّ نَجِّنَا مِنَ النَّارِ سَالِمِيْنَ وَاَدْخِلْنَا الْجَنَّةَ اٰمِنِيْنَ وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِيْنَ وَاَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِيْنَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ كَمَا رَبَّيَانِيْ صَغِيْرًا وَاغْفِرْ لِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر اگر کسے را جزام و برص باشد باید که این دعا چهل روز بر رو بخواند هر روز هفتاد بار بخواند اَلْمَجِيْدُ الَّذِيْ مَجَّدَ نَفْسَهٗ تَمْجِيْدًا و نیز اگر چهار روز میان فرض سنت بامداد هر روز چهل و یکبار فاتحه بر جزام و برص بخواند دفع شود دیگر الفاظ مبارک سیّد السادات شیخ المشائخ فرد زمانه مرشد محقق شیخ علی بن قنبر علی قدس سره

این آیت اذن کرده شده است که بروغن تلخ هفت کرت بخوان وبدم وصاحب
جزام وبرص وبیس هفت روز آنرا بوجود خود بمالد دفع شود بفرمان رب العزت آیت
این ست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَآءِ بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ وَّفَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُوْنًا فَالْتَقَى
الْمَآءُ عَلٰۤى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ اِنَّاۤ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيْحًا صَرْصَرًا فِيْ يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ
كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ وَمَاۤ اَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَآءِ مِنْ مَّآءٍ فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
وَبَثَّ فِيْهَا مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ وَّتَصْرِيْفِ الرِّيٰحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ
يَّعْقِلُوْنَ بِرَحْمَتِكَ يَاۤ اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر ازبرای دفع جمله انواع دانه که بروجود آدمی پیدا
شود این بخواند وبدمد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ يَا سَامِعَ النِّعَمِ يَا دَافِعَ النِّقَمِ عَلِيْمِ
جَمِيْعِ الْاُمَمِ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ اِدْفَعْ كُلَّ بَلَاءٍ وَّاٰفَةٍ وَّعَاهَةٍ وَّلَا اِثْمَ مَنْ لَّا يَخْشِيْكَ ٭
فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَيَّانُ يَا سُبْحَانُ
يَا سُبْحَانُ بِسْمِ اللهِ اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ اَنْتَ لَا تَكْبَرُ قدمات محمد صلعم
فَمَتْ يَا نَارُ يَا دُنْبُلُ بِجَمِيْعِ الْاَوْجَاعِ وَالْاَسْوَاعِ وَالْاَدْوَاءِ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ وَصَلَّى اللهُ
عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَاۤ اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر هرروز یکبار بخواند
ازجمله آفات وبلیات دوران خلاصی یابد اینست الٰهی بحرمت ابوبکر الصدیق وخلافت
او وبحرمت عدل عمر وصلابت او وبحرمت حیاء عثمان وسخاوت او وبحرمت علم علی
وشجاعت او وبحرمت سخاوت حسن ورتبت او وبحرمت شهادت حسین وغربت
او ادفع عنی کل همّ وغمّ وبلاء دیگر باید که برای ضرر دوجهانی هرروز یک بار
بخواند يَا حَافِظَ النُّوْحِ فِي الْمَآءِ وَاِبْرَاهِيْمَ فِي النَّارِ وَيُوْسُفَ فِي الْبِئْرِ وَيُوْنُسَ فِي الْيَمِّ
وَمُحَمَّدٍ صلعم فِي الْغَارِ احْفَظْنِيْ مِنْ جَمِيْعِ الْبَلَاءِ كَمَا حَفِظْتَهُمْ بِحَقِّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ
بِرَحْمَتِكَ يَاۤ اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر باید که صباح ومساء بگوید این را که ثواب بسیار است
واگر میان فرض وسنت بامداد پنجبار بگوید هر حاجتی که داشته باشد برآورده گردد
اَللهُ اَللهُ اَللهُ اَللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ اَللهُ اَللهُ اَللهُ اَللهُ اَللهُ الْاَحَدُ الصَّمَدُ بِحَقِّ نَبِيٍّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَحْمَتِكَ يَاۤ اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ٭ ونیز ۳ بار بگوید برای حاجت يَا عَلِيْمُ

مِنْ كُلِّ عَلِيْمٍ وَيَا قَدِيْمُ مِنْ كُلِّ قَدِيْمٍ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ودیگر

برائے حاجت دوازدہ ہزار بار بخواند يَا قَوِيُّ يَا وَلِيُّ يَا مَلِيُّ يَا وَفِيُّ يَا غَنِيُّ اَغْنِنِيْ +

حکایت آوردہ اند کہ فرشتہ ایست از فرشتگان خدا کہ او را دہ لک سر است و در ہر سر دہ لک روئے و در ہر روئے دہ لک دہن و در ہر دہن دہ لک زبان و در ہر زبان بلفظ دیگر تسبیح میگوید مر خدائے عزوجل را روزے آن فرشتہ بدرگاہ حق التماس کرد کہ یا رب مانند من بندہ شما باشد کہ از من بیشتر عبادت تو بجا مے آرد فرمان رب العزت شد کہ مردے از فرزندان آدم علیہ السلام آفریدہ ام کہ او بمانند شما بلکہ بیشتر از شما عبادت میکند فرشتہ دستوری خواست تا زیارتش بکنم فرمان شد کہ برو چون فرود آمد دہقانے دید گفت ای دہقان من میخواہم کہ درین شب با تو ہمراہ باشم دہقان گفت ہرچند خواہی باش چون شب شد طعام پیشش آورد فرشتہ گفت من نذر کردہ ام کہ ۳ روز طعام نخورم ہمچنین تا ۳ روز در آنجا می بود چون تحقیق کرد آنکس بجز فرائض دیگر چیزے بجا نیاورد اما بعد از نماز بامداد ساعتے می نشست باز بدہقانی میرفت فرشتہ بعد از سویم روز سوال کرد کہ شما بعد از نماز بامداد چہ میخوانید گفت این دعا را دہ کرت میخوانم دعا این است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۳ سُبْحَانَ اللّٰهِ اَضْعَافَ مَا سَبَّحَ وَيُسَبِّحُ جَمِيْعُ خَلْقِهٖ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضٰى وَكَمَا يَنْبَغِيْ لِكَرَمِ وَجْهِ رَبِّنَا وَعِزِّ جَلَالِهٖ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَضْعَافَ مَا حَمِدَهٗ وَيَحْمَدُهٗ جَمِيْعُ خَلْقِهٖ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضٰى وَكَمَا يَنْبَغِيْ لِكَرَمِ وَجْهِ رَبِّنَا وَعِزِّ جَلَالِهٖ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَضْعَافَ مَا هَلَّلَهٗ وَيُهَلِّلُهٗ جَمِيْعُ خَلْقِهٖ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضٰى وَكَمَا يَنْبَغِيْ لِكَرَمِ وَجْهِ رَبِّنَا وَعِزِّ جَلَالِهٖ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَضْعَافَ مَا كَبَّرَهٗ وَيُكَبِّرُهٗ جَمِيْعُ خَلْقِهٖ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضٰى وَكَمَا يَنْبَغِيْ لِكَرَمِ وَجْهِ رَبِّنَا وَعِزِّ جَلَالِهٖ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ اَضْعَافَ مَا مَجَّدَهٗ وَيُمَجِّدُهٗ جَمِيْعُ خَلْقِهٖ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضٰى وَكَمَا يَنْبَغِيْ لِكَرَمِ وَجْهِ رَبِّنَا وَعِزِّ جَلَالِهٖ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

ہر کہ بخواند این اسما را پس بنویسانند خدا تعالے برائے او ثواب عبادت ہشتاد سالہ

و دیگر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه در مسجد حرام نشسته بود شیطان را نیز
در انجا استاده دید حضرت رسالت پناه فرمود ای بدبخت این جا تو نیست برای چه استاده
شیطان گفت ای سرور کائنات من بدبخت نبوده ام زیرا که دعای گنجینه حق تعالی بیاد من هست که
از برکت آن به بهشت خواهم رفت حضرت رسالت پناه بغایت متحیر شد در آنزمان مهتر جبرائیل از
رب الجلیل در رسید گفت یا محمد علیه السلام شیطان راست میگوید باید که همان دعا را از وی بیاموزند تا
پیش از وفات او که هنوز سی سال مانده باشد این دعا فراموش خواهم کرد تا بشومیت
لعنت بدوزخ رود دعا معظم و مکرم اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَآ اِلٰهَ الْبَشَرِ وَيَا عَظِيْمَ
الْخَطَرِ وَيَا سَرِيْعَ الظَّفَرِ وَيَا مَعْرُوْفَ الْاَثَرِ وَيَا عَزِيْزَ الْمَنِّ وَيَا مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ بِحَقِّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ **دیگر** هر که این استغفار را هر روز ۳ کرت
بخواند حق تعالی او را و مادر و پدر او را آمرزیده گرداند اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِيْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ اَسْتَعِيْنُهُ وَاَسْتَغْفِرُهُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ **دیگر** هر که بعد از
هر فریضه یکبار این آیة بخواند ثواب بیست ساله عبادت بیابد وَقُلْ رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ
وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ **اسناد سبع اسماء الله** در خبر است که حضرت رسالت پناه صلعم
مرتضی علی را فرمود که یا علی مر الله تعالی را هفت نام است در گنج عرش که تسبیح
فرشتگان آسمان و زمین و حاملان عرش است و هر آن بنده موحد که این نامها بخواند
او را بیست پنج چیز کرامت شود اول از آفتها و بلاهای دینی و دنیاوی امان یابد دوم
در نظر بزرگان عزیز شود سیوم مطیع حق تعالی باشد چهارم بخت و دولت بدو روی
دارد پنجم در حرب کافران منصور باشد ششم در صف مردان سرخروئی باشد هفتم از
بلای ناگهان و از بیم سلطان و از بیم دشمنان و از تیغ بران و از تیر پران و از آتش
سوزان و از آب روان و از آسیب دیوان و پریان و از گناهان صغیره و کبیره
و از صحبت بدان و از حرکت همنشینان بد و از شر ظالمان باری تعالی خواننده و نگاهدارنده
این اسماء نگاهدارد هشتم دعای او مستجاب گرداند نهم مهمات او آسان
گردد دهم مناجات نمیرد یازدهم گور بروی روضه بهشت گردد دوازدهم

له ای خدای همه آدم و ای بسیار بزرگوار و ای کشاینده فتح و نصرت و ای ظاهر نشانه و ای غالب الاحسان و ای خداوند روز قیامت ببخش ما را ببرکت کلام تو که ایاک نعبد و ایاک نستعین ۱۲

۴ [illegible]

سوال منکر ونکیر بروی آسان گردد سیزدہم بانیکان برانگیزد چہاردہم نامۂ اعمال بدست راست او دہند پانزدہم عذاب دوزخ بروی آسان گرداند شانزدہم ثواب چہار پیغمبران مرسل یابد ہفدہم از لقاء آن نازنین قاب قوسین محروم نماند ہژدہم روز قیامت روی او چون ماہ شب چہاردہم تابان باشد نوزدہم او را شراباً طہورا بخوراند بیستم ثواب چہل شہیدان وچہل علمای فاضل یابد بیست ویکم فرشتگان شرافت دہند بیست ودوم ہفتاد فرشته با طبقہای پر نور وحلہا که بر سر ہر حلہ این نامہا نوشته باشد در قبر او نازل شوند بیست وسیوم بر پلصراط چون برق بگذرد بیست وچہارم ثواب فرشتگان مقرب یابد بیست وپنجم ہشت در بہشت بروی گشاده گردد تا ہر دری که خواہد در آید یا علی اگر بیمار بخواند ویا برخود بدارد شفا یابد اگر بر کوه دمد از جای بجنبد واگر با عتقاد بر یستی بخواند دفع شود واگر غازی بخواند وبرخود بدمد اگر ہفتاد شبانروز با کافران جنگ کند یک تار موی او بقدرت الٰہی کم نشود واگر فضیلت این بتمامی نوشته شود زاہدان وعابدان دستہا از زہد باز دارند وبخواندن این مشغول شوند یا علی ہر که در عمر خود یکبار بخواند جملہ گناہان صغیره وکبیره او بیامرزد یا علی اگر گیاہی روی زمین قلم گردند وبرگ درختان کاغذ وہمه آدمیان وپریان بنوشتن ثواب این نامہا مشغول گردند تمام نخواہند کرد حضرت رسالت پناه بدینجا رسید ابوبکر صدیق رض برپا خاست وگفت یا رسول اللہ جان من فدای تو باد مرتضی علی را بفرما تا این را بنویسد وبصحابه وصیت کند تا بخواندن ونوشتن این اسما تقصیر نورزند ایضاً چون از جہان فانی رحلت نماید با او در گور نہند که استخوان او برہنه نشود وبند از بندہا جدا نشوند ومشعلہای نور بدان گور فرود آید وصیت چنین کرد محمد مصطفی صلی اللہ مر مرتضی علی را ہر که شک آرد کافر گردد واسناد این اسما بسیار است اما مختصر کرده شد اسم اوّل باید که در آغاز ہر اسم بسم اللہ الرحمن الرحیم اَللّٰهُمَّ یَا جَلِیْلُ تَجَلَّلْتَ بِالْجَلَالِ وَالْجَلَالُ فِیْ جَلَالِ جَلَالِکَ یَا جَلِیْلُ یَا دَائِمَ الْمَقْبُوْلِ[1] وَیَا مُنْعِمَ الْمَنْصُوْرِ یَا مَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ یَا اَحْکَمَ الْحَاکِمِیْنَ اسم ثانی اَللّٰهُمَّ یَا لَطِیْفُ بِاَوْصَافِ

یاری کرده شده ۱۲

[1] مقبول کرده شده ۱۲

كَمَالِهِ بِاللَّطَائِفِ وَاللَّطَافَةُ فِي لَطَافَةِ لَطَافَتِكَ يَا لَطِيفُ اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا اُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسٰى
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِيْ اِلَى الْحَقِّ وَاِلٰى طَرِيْقٍ مُسْتَقِيْمٍ يَا خَيْرَ الرَّازِقِيْنَ برحمتك يا ارحم الراحمين
اسم ثالث اَللّٰهُمَّ يَا سَمِيْعَ الْبُرْهَانِ وَلَقَدْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُوْنَ الْقُرْاٰنَ
تَسَمَّعْتَ بِالسَّمْعِ وَالسَّمْعُ فِيْ سَمْعِ سَمْعِكَ يَا سَمِيْعُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اٰمَنُوْا
بِمَا نُزِّلَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَهُوَ حَقُّ الْيَقِيْنِ يَا اَحْسَنَ الْخٰلِقِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ
اسم رابع اَللّٰهُمَّ يَا مُعِزَّ مِنَ الْمُذِلِّ يَا عَلِيْمُ الْعَظِيْمُ تَعَظَّمْتَ بِالْعَظَمَةِ وَالْعَظَمَةُ
فِيْ عَظَمَةِ عَظَمَتِكَ يَا عَظِيْمُ اِنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاسْتَغْفِرْ لِيْ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللّٰهُ
يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ وَيَا خَيْرَ النَّاصِرِيْنَ **اسم خامس** اَللّٰهُمَّ يَا رَحِيْمُ
تَرَحَّمْتَ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّحْمَةُ فِيْ رَحْمَةِ رَحْمَتِكَ يَا رَحِيْمُ يَا حَفِيْظُ تَحَفَّظْتَ بِالْحِفْظِ وَ
الْحِفْظُ فِيْ حِفْظِ حِفْظِكَ يَا حَفِيْظَ الصَّادِقِيْنَ يَا مُنْعِمَ الْحَافِظِيْنَ **اسم سادس**
اَللّٰهُمَّ يَا كَرِيْمُ تَكَرَّمْتَ بِالْكَرَامَةِ وَالْكَرَامَةُ فِيْ كَرَامَةِ كَرَامَتِكَ يَا كَرِيْمُ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ يَا اَصْدَقَ الصَّادِقِيْنَ **اسم سابع**
يَا غَفُوْرُ تَغَفَّرْتَ بِالْمَغْفِرَةِ وَالْمَغْفِرَةُ فِيْ مَغْفِرَةِ مَغْفِرَتِكَ يَا غَفُوْرُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ
يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ كُفُوًا اَحَدٌ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ **دیگر دعای بزرگوار**
بهر نیت که بخواند حق تعالیٰ جمله حاجات و مهمات دینی و دنیاوی بکفایت رساند
و رزق او فراخ گردد و عاقبت بخیر گردد و دشمنان مقهور گردند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ وَالْمُلْكِ الْقَدِيْمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ يَا مُرْسِلَ الرِّيَاحِ وَيَا ذَا الْجُوْدِ
وَالسَّمَاحِ يَا اَللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيْمُ يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا فَرْدُ يَا وِتْرُ يَا ذَا
الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اِرْحَمْ ذِلَّتِيْ وَانْفِرَادِيْ وَخُضُوْعِيْ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَضَرُّعِيْ اِلَيْكَ سَهِّلْ
عَلٰى كُلِّ عَسِيْرٍ وَامْنَعْ عَنِّيْ شَرَّ كُلِّ ظَالِمٍ مِّنْ اٰفَةٍ وَّعَاهَةٍ وَّمَرَضٍ وَّشِدَّةٍ وَّبَلَاءٍ يَا سُبُّوْحُ
يَا قُدُّوْسُ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ **دیگر برای برآمدن حاجات** از خواجه امام
حماد الدین یونس سجاوندی قدس سره روایت کرده اند هر کرا مهمی پیش آید این دعا را
بنویسد و در آب روان اندازد اگر دران هفته غرض او حاصل نشود فردای قیامت

چنگ او و در دامن من باشد اینست بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الملک الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی الجلیل مسّنی
الضر وانت ارحم الراحمین دیگر هر که بعد از نماز بامداد صد کرت این دعا بخواند و در میان
خواندن سخن نگوید اسباب دینی و دنیاوی او را حق تعالی بسازد این است یا مسبب الاسباب
یا مفتح الابواب ویا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین
توکلت علیک وفوضت امری الیک لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ٭ دیگر
آورده اند که امام اعظم کوفی رحمه الله صد هزار کرت خدا را در خواب دید امّا میگفت یارب
وجه نزدیکی خود را بمن بنمای در هزار کرت همین جواب شنید که بگوی
سبحان الله الازلی الازل سبحان الله الابدی الابد سبحان الله الواحد الاحد سبحان الله
الفرد الصمد سبحان الله الذی رافع السموات بغیر عمد سبحان الله الذی لم یتخذ صاحبة ولا
ولدا سبحان الله الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد دیگر دعای عهد نامه
آورده اند هر که در قبر با خود همراه نهد منکر و نکیر چون نوشته را به بینند بگردند و او را
نپرسند باید که عهد نامه حضرت رسالت پناه با خود دارد و ثواب بسیار است در جای
دیگر نظر کنی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا
انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک
ان تکلنی الیها تقربنی من الشر وتباعدنی من الخیر فانی لا اثق الا برحمتک فاجعل
لی عندک عهدا حتی توفیته الی یوم القیمة فانک لا تخلف المیعاد
یا الله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه
محمد وآله اجمعین دیگر دعای حبیبه را ثواب بسیار است اگر سند او
هر دعا را بیان کنم درین مختصر نگنجد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بارک علینا وادفع
عنا بلاءنا یا رؤف لبیک وارحم لبیک واشفع لبیک وان الله یبعث من فی
القبور جمیعا لبیک وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

مسئلہ

دیگر ہر کہ این دعا را ہر روز سہ کرت بخواند و بر خود بدمد اگر چہ تقدیر اجلش رسیدہ باشد بحکم اللہ تعالے عمر او زیادہ گردد و اگر بر بیمار چہار کرت بخواند شفا یابد دعا اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُ قَدِيْمٌ اَزَلِيٌّ يُزِيْلُ الْعِلَلَ وَهُوَ قَدِيْمٌ اَزَلِيٌّ بِالْاَزَلِيَّةِ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ دیگر ہر کہ این دعا را ہزار بار برائے حاجات بخواند بر آوردہ گردد سُبْحَانَ اللّٰهِ الْقَادِرِ وَالْقَاهِرِ وَالْكَافِيْ مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ دیگر چون ماہ نو بہ بیند یازدہ کرت این دعا بخواند اَلْبَاسِطُ و بر سر انگشتان دستہا بدمد و انگشتان را بر چشمان بنہد رزق حلالش از ان جانب کشادہ گردد کہ او را خبر نباشد از ان وسطہ **وایضاً** چون ماہ نو بہ بیند باید کہ چہار کرت فاتحہ و چہار کرت سورۃ قدر دہ کرت در و دہ بار اخلاص بخواند تا ثواب جزیل یابد و آن ماہ بخوشحالی بکذرد **دیگر** برائے حاجت باید کہ در وقت سحر دوازدہ کرت اَلْبَاسِطُ و یازدہ کرت یَا رَحِيْمُ بخواند و یکبار یا رحیم بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ بخواند بر آوردہ گردد **دیگر** برائے حاجات این اسما را بدین ترتیب ترتیب بخواند بر آوردہ گردد اول ہشت کرت يَا اَللّٰهُ و ہژدہ کرت يَا جَلِيْلُ و ہژدہ کرت يَا رَفِيْعُ و ہشت کرت يَا جَلَالُ و ہشت کرت يَا مَتِيْنُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ **دیگر** برائے مہمات ہر دو جہانی این دعا را یکبار بخواند کفایت شود و اگر کسے را جزام و برص و پیس باشد باید کہ این دعا را ہفت کرت بر پارہ آب نا خواندہ و در افتابہ سرخ کہ نو باشد اندازد و آن آب را آنکس ہفت روز نوشیدہ باشد ہر علت کہ داشتہ باشد دفع گردد اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاسِعُ الرَّحِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ بِحَقِّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ دیگر در روز مجالس آوردہ است کہ وقتے ملاحان کشتی را در دریائی عمان میراندند

ناگاه از اندرون دریا آوازے بر آمد که کیست آنکه صد درم بمن دهد تا او را چیزے بیاموزانم که مرا او را در هر دو جهان بسنده و کافی باشد بکذا چند کرت این آواز صادر میشد جوانے متوکل از ان میان برخاست و صد درم در همیانی داشت در آب انداخت باز آن آواز صادر شد و گفت بگوی بسم الله الرحمن الرحیم بیاموز آنچه من میگویم

وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى

اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهٖ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۚ چون آموخت اهل کشتی در ان زمان او را ملامت کردن گرفتند همدرین بودند که باد مخالف وزید وکشتی را بشکست و آن جوان بر یک تخته ماند باد آن تخته را بجزیره برد و آن جزیره بر آمده میگشت دید که دخترے از جنس آدمیان نیز گرسنه و تشنه دران جزیره نشسته است کیفیت حال دختر پرسید که چگونه بدینجا رسیده دختر گفت پدر من مردے سوداگر و بازرگان بود و مرا بغایت دوست میداشت تا که بسفر مرا همراه میبرد و این سیوم روز است که کشتی شکست و مرا باد درینجا رسانید و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت درین روزها بدین نواحی هیچ کشتی را گذار هست یا نه گفت آری کشتیها درین نواحی گذرها هست چنانچه چند کشتی آمدند چون میخواستم که فریاد کنم درمیان ما و کشتی کوه کلان پیدا میشد تا کشتی دور میرفت و من نمیدیدم هر دو دران محل صدف جمع میکردند و بدان مشغول میشدند تا تسلی دل خود میکردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد کردند باز همان کوه پیدا شد چون این آیت بخواند بمجرد خواندن کوه ناچیز شد و باد کشتی را بجزیرهٔ ایشان نزدیک آورد چون فریاد کردند ملاحان هر دو ایشان را سوار کردند و همان صدف را که برائے بازی جمع کرده بودند با خود همراه گرفتند چون بخشکی بیرون آمدند هر دو بولایت بصره رجوع کردند که وطن آن دختر در انجا بود چون در شهر شدند تمام شهر پر آشوب و غوغا بود پرسید که حال چیست گفتند سردار این شهر بازرگانی میکرد و دخترے داشت در سفر همراه خود میبرد در دریائے

بازگذار دلیل خدا تعالی رسنده است او را در کفایت مهمات بدرستیکه خدا تعالی رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی انچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود بدرستیکه گردانیده است خدا تعالی و پیدا کرده است برای هر چیز از فقر و غنا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پیش و پس نشود ۱۲ حسینی شریف

عمان که کشتی بشکست وآن دخترش غرق شد وآنکس بریک تخته مانده بخانه رسید
جوان گفت آن دختر رامن آورده ام درحال خبر بباز رگان رسانیدند مادر وپدرش
ازغایت فرحت پاے برہنه بیرون دویدند دختر رابخانه بردند وآن جوان رانیز جائے
معین کرده بنشاندند وبانواع نعمت می پروردند ومنتش بجای می آوردند چون روزے
چندین بگذشت مادر وپدرش بدین متفق شدند که دختر ازجوان چگونه خلاص
یافته باشد الحال نکاح کرده بدو سپاریم چون مادر از دختر کیفیت احوال پرسید
دختر قسم بخدائے یاد کرد که اے مادر ازین جوان پارساتر درعالم ندیده ام که بهر
زمان جز خواهر گفتن نام من بزبان نمیراند چون این شنیدند اعتقاد ایشان
بغایت محکم تر شد هردو را بنکاح یکدیگر ساختند روزے درپرده زن وشوهر با
یکدیگر نشسته بودند وبدان صدف بازی میکردند گفتند که صدف را بشکنیم وبه بینیم که
گرمان درمیان ایشان چگونه میباشند چون بشکستند درهریک چندان گوهر شب چراغ
بودند که تمام خانه پرنور شد وهریک تمام عالم را قیمت داشت بسبب این آیت بدین
درجه رسید واگر کسے را مهمی پیش آید ۳ کرت درود و ۳ بار تمجید و ۳ کرت
این آیت را بخواند وبآسمان بدمد بیشک حاجت او برآید مجرب است دیگر آورده
اند که گوشت وپوست حافظ قرآن هرگز نریزد واستخوان هم نریزد اما اگر تمام
کلام الله یاد نداشته باشد باید که سوره یوسف را البته یاد باید کرد که نیز حکم او
اینست که استخوان وگوشت وپوست او نریزند ودیگر این را گفته اند که هرکه این
آیت را یاد کند عذابش نباشد آورده اند که بزرگے را مریدے بود وفات
یافت بعضے ازان جماعت گفتند که ندانم حال او چه باشد شیخ گفت فلان کس از
نیکبختان است او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی شیخ گفت درحدیث
صحیح دیده ام که حافظ این آیت را عذاب نباشد واین درآخر سوره عمران است
ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشٰى طَآئِفَةً مِّنْكُمْ وَطَآئِفَةٌ
تا بِذَاتِ الصُّدُوْرِ دیگر هرکه این آیت را یاد کند ثواب بسیار است آیت

این است لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ مَا قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا دیگر درین آیت
چندان پیغمبران مرسل ذکر کرده اند هر که این آیت را بارها بخواند بعث او با پیغمبران
مذکورین باشد آیت این است وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ تا إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ دیگر بعد از عید فطر تا عید اضحی باید که در وقت بامداد سورهٔ فجر یگان بار
خوانده باشد ثواب بسیار است اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد تا همه اهل بهشت را
ثواب حاصل شود دیگر دربیان افسونهای سرخ باد در خبر است که روزی
حضرت رسالت پناه فرمود که افسون حرام است یکے ازان برخاست که یا رسول
الله من افسون مار گزیده میدانم ترک کنم حضرت فرمود اِنِ اسْتَطَاعَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ
أَنْ يَّنْفَعَ أَخَاهُ فَلْيَفْعَلْ یعنے اینقدر که نفع برادر مسلم شود بکنید پس در نتیجه
الانوار آورده است که سرخ باد دو هزار نوع میباشد هزار ش را هیچ دارو
نیست و هزارش را این افسون درکار است که مشائخان کبار گفته اند که
بیشک دفع گردد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ سَلَامٌ عَلٰى مُوسٰى وَهَارُونَ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِيْنَ اخرج باذن الرحمٰن یا سرخ باد اخرج باذن
الرحمٰن یا سیاه باد اخرج باذن الرحمٰن یا سفید باد اخرج باذن الرحمٰن یا زرد باد
اخرج باذن الرحمٰن یا سبز باد اخرج باذن الرحمٰن یا خام باد اخرج باذن الرحمٰن یا پلید
باد اخرج باذن الرحمٰن یا هفت رنگ باد اخرج باذن الرحمٰن یا همه بادها بحق
وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظّٰلِمِيْنَ إِلَّا خَسَارًا
و بحرمت جلاله و جماله و اعز کبریائه اخرج باذن الرحمٰن و بحرمت توریت موسی و انجیل
عیسی و زبور داؤد و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و بحرمت طٰهٰ و یٰس
دفع شو بفرمان خدا تعالیٰ و بحرمت لا اله الا الله محمد رسول الله بحق اعوذ بکلمات
الله التامات من شر کل ما خلق ومن شر هامة ومن شر کل عین و لامة بحق
اهیا شراهیا اذونی اخیاوث یا غافر یا غفور یا غفار دفع شو بفرمان
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ایضاً افسون دیگر برائے

سرخ باد و اگر سر درد باشد نیز باید که بر پارچه سندهی که کسے آنرا گزیده نباشد و بندے نگرفته باشد بخواند و بدمد و آن سندهی را آتش کرده در آب اندازد و آن آب را از چادر بکشد و در بینی اندازد درد دفع شود و بسبز چیاد در خمس اوقات بخواند این است ابر سرخ بیاید آب سرخ بباریدگیاه سرخ بروئید بز سرخ بیاید گیاه سرخ را بچرید قصاب سرخ بیاید کارد سرخ را بیاورد گلوے سرخ بز را ببرید این سرخ باد آن سرخ باد همه بادها دفع شوند بحرمت زبور داؤد و توریت موسے و انجیل عیسی و فرقان محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین ایضاً افسون از برائے سرخ باد در خمس اوقات بخواند دفع گردد

بسم الله کم بلا بسم الله کمتر بلا بسم الله شافی بسم الله کافی سرخ باد سوخته شود باد هر باد هفتاد و دو فریق باد بیرون شوی بیرون شوی باز نشوی بحق سلیمان پیغمبر ابن داؤد علیهما السلام برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر آورده اند که روزے حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بر کنارهٔ آبے رسید چون مدت مسح منقضی شده بود موزه کشید و دران جایگاه طهارت جدید ساخت و عبد الله بن مسعود با او همراه بود ناگاه زاغی از هوا فرود آمد و موزهٔ مبارک را بمنقار گرفت و بالا برد از میان موزه مارے افتاد عبد الله گفت یا رسول الله اگر این زاغ موزه را بالا نمی گرفت مار باندام مبارک شما گستاخی میکرد حضرت فرمود نمیکرد زیرا که مرا جبرائیل گفته است که هر که هر روز سه بار این دعا بخواند هیچ مار و کژدم و شیر و پلنگ وغیر ذالک بدو زحمت نرساند دعا اینست اَللّٰهُمَّ اِنِّیْٓ اَعُوْذُبِكَ مِنْ شَرِّ مَنْ یَّمْشِیْ عَلٰی بَطْنِهٖ وَمِنْ شَرِّ مَنْ یَّمْشِیْ عَلٰی رِجْلَیْنِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ یَّمْشِیْ عَلٰٓی اَرْبَعٍ اِنَّ اللّٰهَ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ **دیگر آورده اند** که در خانهٔ شخصے آتش افتاد تمام کتب خانه او بسوخت بلکه کلام الله نیز بسوخت مگر یک سطر بران این آیت نوشته بود ماند **آورده اند** که خواننده و نگاهدارنده بلکه بنظر بینندهٔ این آیت حق تعالی از جمله آفات و بلیات نگاهدارد آیت اینست نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیْبٌ فَاللّٰهُ خَیْرٌ حَافِظًا وَّهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ **دیگر آورده اند** برائے حاجات دو جهانی بخواند

برآورده شود این ست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِلٰهِيْ بِحُرْمَتِ طٰهٰ وَمَنْ تَلَاهَا اِلٰهِيْ بِحُرْمَتِ يٰسٓ وَمَنْ قَرَاَهَا اِلٰهِيْ بِحُرْمَتِ مَكَّةَ وَمَنْ بَنَاهَا برحمتك يا ارحم الراحمين **دیگر آورده اند** که دوزخ را نوزده دروازه اند هر که باخلاص بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ این نوزده حروف میشود حق تعالی به برکت این نوزده حروف آن نوزده دروازهٔ دوزخ بر وے به بندد واگر بعد از تسمیه اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ بگوید شیطان چون رمه از گرگ از ظاهر و باطن او بگریزد **دیگر** آورده اند که در لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ همه حروف بے نقط هستند پس گوینده این کلمه را باخلاص هیچ گناهے مانند نقطه در وجود نماند **دیگر** دعاے حفظ ایمان بر هر بندهٔ مومن لازم است که یاد کنند و بعضے گفته اند که هر که این را یاد ندارد خوف کفر ست این ست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاسِعُ الرَّحِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ ط **دیگر** هر که هر روز بخواند از دنیا با ایمان رود اَللّٰهُمَّ يَا وَلِيَّ الْاِسْلَامِ وَاَهْلِهٖ مَسِّكْنَا بِالْاِيْمَانِ حَتّٰى نَلْقَاكَ بِهٖ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ **دیگر** هر که این درود یکبار بخواند ثواب یک لک درود بیابد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْمَخْلُوْقَاتِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ اَشْعَارِ الْمَوْجُوْدَاتِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ سَوَاكِنِ الْاَرَضِيْنَ وَالسَّمٰوَاتِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ حُرُوْفِ اللَّوْحِ وَالدَّعْوَاتِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ الْمَعْدُوْدَاتِ وَالْمَعْلُوْمَاتِ مِنْ اَوَّلِ اَزَلِهٖ وَاَوْسَطِ حَشْرِهٖ وَاٰخِرِ بَقَائِهٖ وَاٰلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ **دیگر** هر را کار بسته شود باید که این اسم مکرر بخواند يَا فَتَّاحُ آن کار فی الحال کشاده گردد **دیگر** هر که این درود را یک بار بخواند ثواب هزار درود بیابد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَا اَحَاطَ بِهٖ عِلْمُكَ وَمَا جَرٰى بِهٖ قَلَمُكَ وَمَا نَفَذَتْ بِهٖ قُدْرَتُكَ وَمَشِيْئَتُكَ **دیگر** افسون دانه ایست که در حلق پیدا میشود که آنرا بلفظ هندی گلتهی گویند و از دهن آنکس بغایت بد بوئے می آید باید که نی کاواک را بگیرد و یک طرف آن نی در دهن خود بگیرد و یک طرف آن در دهن بیمار نهد و این افسون بخواند دران بدمد صحت شود افسون هندی

مسئله در بیان درود بزرگ

ای خدایا رحمت فرست بر محمد صلعم بمقدار آن چیز که احاطه کرده از او علم تو و بمقدار آنچیز که جاری است بران قلم تو و بمقدار آنچیز که جاری است بران قدرت و اراده تو ۱۲

مسئله این افسون هندو از برائے دفع دانه که در حلق پیدا شود و بد بوئے ظاهر شود جرب است ۱۲

این ست سکل سراهن تسکا چوٹ تسکا کوئی تنر بوجھی لوٹ سگن ھاداکرسی بھوٹ
جہادیاوٗ سر پر پھوٹ دمل گلتھی جاؤ سوٹ تسکے اوپر پڑہ پڑہ پھوٹ دیگر این
افسون بلفظ ہندوی را خاصیت بغایت بسیار ست چنانکہ اگر ژالہ ببارد باید کہ
خاکستر را در غربال اندازد و این افسون را بران بخواند و آنرا از غربال بکشد در
ژالہ اندازد دفع شود و از برائے جملہ دانہ ہا کافیست کہ حساب آن دانہ ہا در حصر
نیاید و این افسون از گفتار شیخ یحیی منیر ست بدین طریق بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم
افسون شیخ یحیی منیرے قدس سرہ اماسات سمند نوکراہ بارہ دلس چودہ
بھوت اھسس سات دندت تیس گردیو تا چوراسی سرش جوکنی ھشت
کالی ناگ ھرسی سکت چھپن دیودان بھون پلید راکھن جان بنان کیتا کر اولا
لکا وادینا وا اموند کو دپت پیت سرب اگ کرھکند پاکا قہر کا وجوت قھری
دتھورے کدی بنتای نہر ووا کنمو را کنکھورے بہا تبا تنبل لوت کوت دہریا
کوت پیر پیدن بیک منتر بیک صاحب کنجانے دھائی انکا دکس ایانتر بجر تاب
سر سرابا جل بھوند تھومی بلا گے جابجر اک بجر کوا دبجر موند دس دیوا ردکت رحت
رکت رحت دکت پت پنچی تا بسیح منتریان بکیا وان دکن پکن پال چام ماس لہو
ھد کو ھبا کلی منکریت اوت کنت جدجر کونت ت ت مرنت الت بیدانہی اوپرہ برنت
دوھائی سلیمان بن دوک دھائی جن ھس جوراند جومید جن سجر سرجاہ
جاہ یاف جن پرس سادات دہرم ک پاچاسد سیجرکو وک سکت شیخ یحیی
کی بھگت بھید کس مہی بہت کال ھنس نریلی راھی سمندرے ستر بنک
سات بھس بجے نریس ھوے سر یرہ **وایضاً** اگر کسے را باد اثر کردہ باشد نیز بران عضو
بدمد ویا سر درد باشد ویا کسے را مار گزیدہ باشد ویا شکم درد باشد ویا درد گوش و دندان
باشد ویا راکھس دل آدمی را کشیدہ باشد بران کس بخواند دلش باز آید و برائے ہمہ
علتہا بخواند این افسون مذکور را ہمہ علتہا دفع شوند دیگر اگر کسے را مار بگزد
وافسون خوان نزدیک نباشد باز زہر سر او بدان جائے گزیدہ آرد باید کہ بالا تر

بالاتر از ان این افسون را بر خاک بخواند و بند دہد یعنے آنخاک را بر گرداگرد آن عضو بمالد زہر ازان نگذرد لوہ سنکر بجر مونکر اکردین کھاوجو سنک جوکجوسی باسکھراو لینودھول دھفیو بندا برھندا سری کل سرپری ترھند سرے انبرت کند میرے نھانک نھاینی دیس وبرین نوع افسونہا بلفظ ہندوی بسیار است اما از انکہ کسے خواندن این نمیتواند و دشوار می آید ترک دادم و این افسونہائے مذکور بغایتی مجرب بودند ازینجہت مذکور شدند کہ مگر بعضے عالمسان ھند بخوانند و نفع اکثر مسلمانان حاصل شود دیگر بزرگوارے فرمودہ ہر کہ این دعاء علی الصباح بعد از نماز بامداد ۳ کرت بخواند اگر عمر او صد و بیست سال نشود فردائے قیامت جنگ او در دامن من باشد دعا اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بِعِزَّتِكَ وَقُدْرَتِكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بِحَقِّكَ وَرَحْمَتِكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَرِّجْ هَمِّيْ وَغَمِّيْ دیگر ہر کہ بعد از نماز بامداد یکبار این دعاء بخواند ہمہ قضاء او گذشتہ بر جاے شود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهٗ مُؤْمِنُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهٗ عَابِدُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ دیگر باید کہ این دعا را پیوستہ عقیب ہر نماز بخواند مستجاب گردد و حشر او باین طایفہ گردد کہ ذکر میشود دعا اینست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ دِيْنَنَا دِيْنَ النَّبِيِّيْنَ وَاِيْمَانَنَا اِيْمَانَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِسْلَامَنَا اِسْلَامَ الْمُسْلِمِيْنَ وَصَلٰوتَنَا صَلٰوةَ الْخَاشِعِيْنَ وَرُكُوْعَنَا رُكُوْعَ الْمُتَوَاضِعِيْنَ وَسُجُوْدَنَا سُجُوْدَ الْخَائِفِيْنَ وَتَشَهُّدَنَا تَشَهُّدَ الْمَلٰٓئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَنِيَّاتِنَا نِيَّاتِ الْفَائِزِيْنَ وَاَعْمَالَنَا اَعْمَالَ الصّٰلِحِيْنَ وَذُنُوْبَنَا ذُنُوْبَ الْمُسْتَغْفِرِيْنَ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَّهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ دیگر دعاء طیر و ایجاد او از مراتب احدیت و ایجاد سائر ممکنات قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى يَخْلُقُ مَا يَشَاۗءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ كَانَ اللّٰهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهٗ شَيْءٌ وَهُوَ الْاٰنَ كَمَا كَانَ

و در تنبیه ابو اللیث سمرقندی آورده است که صدیق رضی الله
عنه و قیل علی رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سوال کرد یا رسول الله
أَیْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ إِيجَادِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ قَالَ عم كَانَ فِي الْعَمَاءِ لَا تَحْتَهُ
وَلَا فَوْقَهُ هَوَاءٌ اِخْتَلَفُوا فِي الْعَمَاءِ بعضے گفته اند که عما کوری را گویند یعنے عقل و فهم
از کنه آن حقیقت بجز کوری نصیبی ندارند لِقَوْلِهٖ عم مَا تَعَلَّمَ تَعَقَّلْ وَمَا لَمْ تَعْلَمْ تَكَلَّ
و این قول قریب بتجانست که عامهٔ خلق در ضلالت نیفتند و صوفیان گفته اند که
عما وندان وسحاب ابر را گویند اما مراد از ابر باریک است که اندک قرص آفتاب
را بپوشد و آن مراتب را وحدت یعنے چون جلال و جمال هردو بهم مصادمت داشتند
جمال بطریق وحدت که حقایق ایمانی گویند مراجعت نمود و جلال و جمال نام
جمالیت بطریق احدیت که آنرا بحت وسازج وصرف و غیب الغیوب و ازل
الازال نامند می ربود از آن رو که واجب تعالی ازل الازل و قدیم الاقدام است
تا یقین وحدت همدرین بود پس چون جمله اسما و صفات قدیم اند جمله بحبت و میل
وحدت نزول کردند که احدیت را ذات صرف و سازج گویند که جمله اسما اگرچه قدیم
اند اما در استقبالش فقد بوده اند ازین عراقی فرماید بیت بحق آنکه تو نامے
نداری ⁖ بهر نامے که خواهی سر برآری ⁖ و وحدت را ذات باقتضا صفات
وحقایق ایمان نامند که در اینجا مصراع ثانی عمل بائید یعنے بهر نامے که خواهی سر
برآری ⁖ چنانکه در تفسیر جواهر افغانی آورده است التصادیت الْجَلَالُ
وَالْجَمَالُ بِتُوَلُّا حَقِيقَةُ الْإِيمَانِ و وحدت تجلی اول و مجمل است و از وحدت جمله اسما
وصفات تنزل بمراتب واحدیت کردند که آنرا تجلی ثانی و مفصل گویند یعنے هر اسم
اقتضا بمقتضائے خود کرد چنانکه خالق مخلوق است که بیتوان آفرینش کرد و رب
بمربوبیت که متقیان پروردگار و مومن با ایمان و هادی هدایت و غیر ذلک من
صفات الباری که وحدت حقیقهٔ ایمان است و ازین اراده ایمان و مومن که المؤمن
مرات المؤمن ازین مراست و ازینجاست که حضرت رسالت پناه فرمود اِتَّقُوا مِن

فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله مراد ازین نور است و نور دیدن خود را وغیرے
را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات ما عارضی ست که نباشد از جاے
دانسته شود و معلومات او ثبوتی است اما چون فقد بودند باقتضا آوردند و ازینجا
ست که میگویند که حضرت رسالت پناه از نور خداے ست و بعضے گویند که آن نور
نوریست مخلوق و این قول اهل فقه است و صوفیان در مراتب واحدیت
سه مراتب دیگر را نام میبرند یکی علم و نور و شهود یعنے چنانکه وحدت مراتب اسم
الله که جمله اسماء و صفات تعلق بدو داشت چون بدین مراتب رسید جمله اسماء
متکاثره و متعدده تعلق بعلم دارد و نور شهود ازین وجه نامند که معلومات در مراتب
احدیت معلوم و معدوم بوده اند درین مراتب علم معلوم و مفهوم گشتند
یعنے چنان و چنین میتوان کرد ممکنات را چنانکه عزم در باطن قاصد و نیز
این مراتب را عیان ثابت گویند یعنے اگرچه ثبوت قدیمی بود اما درین مراتب
چنان خود بخود دید و مقید کرد که از ازل تا ابد الآباد پای مور چه ازان کم و بیش
نشود و چون اصل جمله اشیاء ثابت کرد و جمع کرد یعنے از باطن علم بظاهر
علم آورد و جزو کل دریک مراتب معین دید و گرد آنرا توحید و صورخانه وحدت
وحقایق کیانی و غیر ذلک من کلامهم گویند و چون ازان بمراتب کن رسید که
آنرا علم کن فکان گویند و روح سراجی و نکته گویند گویا که کاف تا نون نرسیده
است که هرچه بودنی و شدنی است شدند و میشوند معلوم باد که این شش مراتب مذکور
از احدیت تا روح سراجی هیچ یکے را از دیگرے امتیاز نیست و صفات از ذات
استخراج نمود مگر به تعدد که ذات بلا تعدد و منقطع الاشارات والعبارات و صفات
تعدد دارند از جهت اختلاف تا اثر هر صفت را جدا مینامند و از هیچ صفتی از
صفت دیگر نیز امتیازے ندارد پس چون از عالم باطن بعالم ظهور رسید پرده
آفرید بغایتی سیاه که چون ذات باریتعالی حد و حدودے ندارد که ذات
وصفات باریتعالی محجوب بران است و آنرا سراپرده وحدت نامند و این

ع
پیر بیدار نورست
بیش بین پیش
زیرکی تو بین
پیر از سینه او نظر
بینند و می بینند بس
نور خدا است و دل
او است ۱۲

نیست کہ ذات وصفات جہتے داشتہ باشند کہ بدان پردہ محجوب شدہ اند بلکہ محجوب
بافعال است کہ افعال او تمثیل و صورت دارند و او را مثال و صورت نیست
کہ حجت ذاتہ بصفاتہ و حجت وصفاتہ بافعال ازین ہمراست و این پردہ را
نور تجلے محمدی گویند کہ نور اول نور ذات کہ آنرا نور حقیقت محمدی گویند
و این نور را نور مخلوق محمدی آوردہ اند کہ روزے جبرائیل علیہ السلام
در رسید کہ حضرت رسالت پناہ در خواب بود مہتر جبرائیل از انگشت
بگرفت حضرت بیدار شد گفت یا اخی چہ آوردہ باشی جبرائیل گفت کہ من
بسال از شما کلان بودہ ام مرا اخی نگوئی حضرت رسالت پناہ فرمود
از کجا یاد داری جبرائیل گفت ازان باز یاد دارم کہ ہیچ شئی نام و
نشان بود مگر ستارہ روشن و تابان در عین پردہ سیاہ میدیدم کہ نود ہزار
سال مینمود و نود ہزار سال غایب میشد و من نود ہزار کرت او را دیدہ بودم
حضرت فرمود کہ اگر آن ستارہ را الحال بہ بینی بشناسی جبرائیل گفت آرے
حضرت رسالت پناہ خود را بدان صفت بدو نمود مہتر جبرائیل گفت صدقت
یا رسول اللہ کہ ہمان تو بودی جبرائیل گفت یا رسول اللہ چہ میکردی حضرت فرمود
یا اخی نود ہزار سال در قیام می بودم و نود ہزار سال در سجود در قیام مرا میدیدی
و در سجود غایب میشدم دران سجدہ ہا این دعا میخواندم کہ اسماء بزرگ باریتعالے اند
سُبْحَانَ الْقَدِيْمِ الَّذِيْ لَمْ يَزَلْ سُبْحَانَ الْعَلِيْمِ الَّذِيْ لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ الْجَوَادِ الَّذِيْ
لَا يَبْخَلُ سُبْحَانَ الْحَلِيْمِ الَّذِيْ لَا يَعْجَلُ ا تا نود ہزار سال پیش ازانکہ شما میدیدید
نور مرا ہمچنان مخلوق کردہ بود و درین پردہ دہ ہزار پردہ ہائے سیاہ اند و بعد
ازین دہ ہزار پردہ ہاے سبز آفرید ہمچنان ناتناہی و درین مراتب انتہاے
انبیا است و بعد ازین دہ ہزار پردہ ہائے سفید آفرید ہمچنان ناتناہی و بعد ازین
دہ ہزار پردہ ہاے سفید آفرید ہمچنان ناتناہی و بعد ازین دہ ہزار پردہ ہائے احمر خالص آفرید
ہمچنان ناتناہی و بعد ازین دہ ہزار پردہ ہاے عقیق رنگ آفرید ہمچنان

۱۵ پاک است قدیم آنکہ ہمیشہ باشد پاک است دانا آنکہ چیزے نیست کہ در علم او نباشد پاک است بخشندہ بلا عوض ... بخیل نباشد پاک است بردبار آنکہ شتابی نمیکند در عقوبت و در عذاب کردن گناہکاران ۱۲

ناممتناهی بعد ازین ده هزار پرده هاے کبود آفرید همچنان نامتناهی و میان
آفرید یک پرده تا آفرینش پردهٔ دیگر دوازده لک سال میشود که اَلتَّانِّی مِنَ الرَّحْمٰنِ
وَالتَّعْجِیْلُ مِنَ الشَّیْطَانِ از همین معنی است بعد ازین هیولے آفرید که آنرا عرش کل و عقل
کل و ام الکتاب می نامند و بعده هر شئ که نمود دارد و بود ندارد یعنی لطیفه است که در حس
و لمس نیاید و کلام در انجا ثابت است هر حرف کلام الله بمنزله کوه قاف واقعه شده
و دیده میشود و بعضے گفته اند که لا بل تمام ممکنات در دو دندان سین است و یک
دندان او خالی مانده است و بعد ازان عالم کشفات هشتاد شهر ماند و برابر
این دنیا آفرید و بعد ازان هزار شهر در هر شهرے یک آدم آفرید اما نورے
بودند و خاکی نبودند و آدم سیاه را گویند یعنے هر یکی را پیدا میکرد و بعد از
هزار سال در شهر دیگر آدمی دیگر آفرید تا هشتاد هزار سال شوند و درین
مدت هیچ یکی از ایشان عاصی نبودند پس درین میان یکے از ایشان عاصی
شد غضب الهی در کار شد آن شهرها را با آن آدمیان بهم فانی و مضمحل
ساختند اے فرزند سخن از سرعت و از تعجیل اقوال و احوال از حد
در گذشت و بحکم این حدیث که اَلْاِنْسَانُ مُرَکَّبٌ مِنَ الْخَطَاءِ وَالنِّسْیَانِ حکایت
را فراموش کردم زیرا که اول درین شهر مرغ پیدا کرده بود و بعد از
مرغ هزار سال آدم را آفرید قصهٔ مرغ اینست که حق تعالی چون این شهرها را
آفرید همه را از سپندانه سفید طور ساخت و دران میان مرغی پیدا کرد و حکم باریتعالے
شد که این سپندانه رزق است بعد از تمامی ایشان موت تو باشد آورده اند
که آن مرغ سپندانه را بغایت اندک میخورد و در خوردن او تاخیر تمام
میکرد حتے که بر خوردن هر دانه این دعا میخواند و بعد ازان این دانه را فرو
می برد آورده اند که آن شهرها مملو از سپندانه همه را تمام کرد و یکدانه باقی
ماند آنرا هزار سال در گلوی خود نگاه کرده بود و چون او را هم فرو برد مناجات
کرد که یارب اگر باز همچنان مرا حیات مانی چندان ثنا تو گویم که در حصر نیاید

ف صفات رحمانست و تعجیل از عادات شیطان است

مسئله در بیان آنکه مرغ کرد وعده موت او بسیار دراز بودند

فرمان حضرت عزت شد کہ ای مرغ ہر چند کہ بحیات باقی مانی ازان سبز نگردی و
این عمر تو در حساب و عدد نیاید و لیکن تو مخلوقی و مخلوق را بیش ازین بقا نباشد
و چون جان میداد میگفت کہ ہیہات ہیہات جان کندن چہ سخت است
و بعد ازان ہمان آدمیان مذکور قدران شہرہا می آفرید تباقی کہ بعد از ہزار سال
دیگر را می آفرید و باز بغضب خود مضمحل کردندش دعا طیر نامہ این است کہ حضرت
امام اعظم رضی اللہ عنہ در ہیچ شب ناغہ نمیکرد و ثواب این دعا بغایتی بسیار است
اما مختصر نمودہ شد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ اَنَا عَبْدٌ مِّنْ عِبَادِكَ وَسُؤْلٌ مِّنْ
سُؤَالِكَ وَدَقِيْقٌ مِّنْ اَرِقَّائِكَ وَنَعْتَرِفُ بِمَعْرُوْفِكَ يَرْغَبُ الْخَلَائِقُ اِلَيْكَ كَرَمًا
وَّجُوْدًا فَاَنْتَ مَوْضِعُ السَّائِلِيْنَ وَمُنْتَهَى الرَّاغِبِيْنَ لَا تَاْخُذْنَا بِخَطَائِنَا الْكَبِيْرَةِ
وَلَا تَفْضَحْنَا بِسَرَائِرِنَا الْقَبِيْحَةِ وَاسْتَجِبْ دُعَاءَنَا وَارْحَمْ تَضَرُّعَنَا وَفَاقَتَنَا وَارْحَمْ
لِقِلَّةِ حِسَابِنَا وَجُدْ بِحِلْمِكَ عَلٰى جَهْلِنَا وَبِاِحْسَانِكَ عَلٰى مَا فَاتَنَا وَبِمَعْرِفَتِكَ عَلٰى
قُلُوْبِنَا وَقَدِ اسْتَوْجَبْنَا الْعُقُوْبَةَ مِنْكَ فَقَدْ تَرٰى مَكَانَنَا وَتَسْمَعُ كَلَامَنَا وَلَا يَخْفٰى
عَلَيْكَ شَيْئًا مِّنْ اُمُوْرِنَا نَسْاَلُكَ يَا اَللّٰهُ بِالْقُرْاٰنِ حَرْفًا حَرْفًا وَّاٰيَةً اٰيَةً وَّسُوْرَةً سُوْرَةً وَّ
بِالْكِتَابِ الْمَكْنُوْنِ الَّذِيْ لَا يَمَسُّهٗ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ وَنَسْاَلُكَ بِالتَّوْرٰىةِ وَالْاِنْجِيْلِ وَالزَّبُوْرِ
حَرْفًا حَرْفًا وَّاٰيَةً اٰيَةً وَّسُوْرَةً سُوْرَةً وَّنَسْاَلُكَ بِمَا اَوْجَبْتَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ عَلٰى نَفْسِكَ
اَنْ تُدْرِكَنَا بِرَحْمَتِكَ وَتَجْعَلَنَا فِيْ جِوَارِكَ وَلَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا
بِعَذَابِكَ وَتَجْعَلَ اَمْوَاتَنَا مَرْحُوْمَةً وَّاَعْمَالَنَا زَكِيَّةً مَّقْبُوْلَةً اِنْ كُنْتَ
صَادِقِيْنَ فَاسْتَجِبْ دُعَاءَنَا وَاِنْ لَّمْ نَكُنْ كَذٰلِكَ فَاجْعَلْنَا صَادِقِيْنَ وَاجْعَلْ
كَلَامَنَا خَالِصًا لِّوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ وَزَيِّنَّا بِزِيْنَةِ الْاِسْلَامِ وَاجْعَلْنَا هِدَايَةَ الْمُهْتَدِيْنَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ نَجَاتًا مِّنَ الزَّلَّاتِ وَمِنْ حَرِّ السَّمُوْمِ وَالْفَوْزَ يَوْمَ الْقَضَاءِ وَ
النُّوْرَ يَوْمَ السَّوَادِ وَالْمَغْفِرَةَ يَوْمَ الْحِسَابِ وَالْجَنَّةَ يَوْمَ النَّارِ وَالظِّلَّ يَوْمَ لَا
ظِلَّ اِلَّا ظِلَّ عَرْشِكَ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي الْاَمَانَ مِنْ شَدَائِدِ الْاَهْوَالِ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي
الْاَمَانَ يَوْمَ يَخْرُجُوْنَ اَهْلُ الْقُبُوْرِ وَيَنْفُضُوْنَ التُّرَابَ مِنَ الْهَامِ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي الْاَمَا

اِذَا وُضِعَتِ الْاَعْمَالُ فِیْ كِفَّةِ الْمِیْزَانِ وَیَقُوْلُ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ اُمَّتِیْ قُوْمُوْا قَدْ

دُعِیْتُمْ اِلٰی حِسَابِ الْجَبَّارِ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی الْاَمَانَ اِذَا فُرِقَ بَیْنَ اَهْلِ النِّیْرَانِ اَللّٰهُمَّ

صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّیْتَ وَسَلَّمْتَ وَرَحِمْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَ

عَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ وَصَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِیْنَ وَ

سَلَّمَ تَسْلِیْمًا كَثِیْرًا كَثِیْرًا **فصل** در ایجاد سبع السموات والارضین بدان

ای فرزند کہ چون آن مرغ وآن شہر مستغنی گشتند مدت دوازدہ لکھہ وسیزدہ

ہزار سال ہمچنان در کبریای خود بے نیاز بود باز شیوۂ جمالیت در کار

شد و بایجاد این دنیا آغاز نہاد اول دُرّے را بیافرید وآن دُر سفید بود و در

عین مکۃ اللہ بود حق تعالی بنظر ہیبت بدو نظر کرد از ہیبت اللہ تعالی چون پشتہ

کوہ برآمد و بگداختہ شد و بجوشید ودودے سبز ازان برآمد و بالا رفت وآن

دود بمانند تختہ بہم متصل شد اما بقدرت الٰہی ہفت تختہ شد کہ ہر تختہ پانصد

سالہ راہ پہنائی داشت وآن را ہفت آسمان کردند وآنچہ در وے

ماندہ بود نیز بمانند تختہ بود وآن نیز بقدرت الٰہی ہفت جاے شد و

آن ہفت زمین شد کہ ہر زمین پانصد سالہ راہ درازی دارد و پانصد سالہ راہ پہنائے

دارد و بر بالاے ہفتم آسمان دریاست کہ آنرا بحر الحیوان نامند و درازی او و پہنائی او

برابر ہفت طبق آسمان و زمین است و عرش باریتعالی بر آن آب از حق تعالی آفریدہ

شد و حکم شد مر تمام ملکوت را کہ بردارید ہمہ جمع شدند نتوانستند دران

زمان مورچہ بفرمان ایزد تعالے پیدا شد و حکم برو شد کہ تو بردار مورچہ بدان

درآویخت و گفت بسم اللہ الرحمن الرحیم درحال عرش بالا شد و حاملان عرش

از چہار طرف بر کتف نہادند و برداشتند و حاملان ہر یک دو سر دارد و در تحت

عرش کرسی کہ اَرْضُ الْجَنَّةِ كُرْسِیٌّ وَسَقْفُهَا عَرْشُ الرَّحْمٰنِ واین ہشت بہشت

بر بالای کرسی موجود اند و لوح و قلم نیز بر بالاے کرسی است وآن لوح از یاقوت

سرخ است و قلم از نور است کہ ہزار سالہ راہ پہنائی دارد

وسہ ہزار سالہ راہ درازی دارد واسرافیل نیز بر بالاے کرسی است وصور را
بدہن گرفتہ استادہ ہست وصور را ہفت شاخ است وطول وعرض او بمانند
قلم است ودر وقت نفخ ثانی کہ براے بعث بود ارواحان ہفت قسم کنند در یک
شاخ صور ارواحان انبیا باشند ودر دیگر ارواحان مؤمنان متقی ودر دیگر
ارواحان عاصیان ودر دیگر ارواحان کافران ودر دیگر ارواحان دیوان
وپریان ودر دیگر جملہ مواشی چون خزندہ وپرندہ وبہایم ہر ہمہ را دران شاخہا
جمع کنند وچون نفخ کند ہر ارواحی بقالب خود بشتابد وچون قلم را بیافرید فرمان
حضرت عزت دررسید کہ اُکْتُبْ مَا هُوَ كَائِنٌ آوردہ اند کہ چون قلم تقدیر
الٰہی روان شد از اول تا آخر ہیچ ذرہ نیست کہ ننوشت وچون باحوال امتان
ماضی رسید کہ از شومیت گناہ بعضے در آب غرق شوند وبر بعضے آتش بارد
وبعضے مسخ شود وغیر ذلک من القصص المشہورۃ قلم روان بود اما بر امت
نبینا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم دررسید دید کہ گناہان این امت از امتان ماضی
بسیار بود وندینک متحیر شد کہ یارب در حق این امت چہ خواہی کرد واز غایت ہیبت
ستر قید اما فرمان حضرت عزت برین شد کہ اُكْتُبْ بِأَنَّهُمْ عِبَادٌ مُذْنِبُونَ وَأَنَا الْمَلِكُ
الْغَفُورُ ودرخت طوبی نیز بر بالاے کرسی است وبیخ او در صحن وساحت
وحویلی رسول اللہ است اما ہیچ حویلی در بہشت نباشد کہ شاخ درخت
طوبی دران حویلی نرسیدہ باشد واین چہار جوے کہ یکی از شیر ودیگر از عسل و
دیگر از شراب ودیگر از آب خالص از شگاف بیخ درخت طوبی برآمدہ است
وروزے جبرائیل گفت کہ در شگاف او رفتم دران جا کہ آغاز این جویہا بود دیدم
بسم اللہ الرحمن الرحیم نوشتہ بود واین چہار جوے از سہ میم واز چہارم ہا اللہ روان
بود وطوبی را شصت شاخ کلان است کہ از بیخ جدا شدہ است در شاخ وشاخچہ
دوصد نوع میوہ باشد کہ ہر یک بلون دیگر وطعمہ ہر یک متفاوت باشد
وسدرۃ المنتہی نیز بر بالاے کرسی است وآن درخت کنار ست وبر

ورق او چندان طول دارد که اگر اسپ تازی سه روز بپایی بزند از زیر پایه یک
برگی بیرون نرود و آن مقام جبرائیل است علیه السلام و در مابین کرسی و آن دریا،
بحر الحیوان آسمان است که آنرا فلک اطلس نامند و درمیان آن دریا و کرسی
بیست هزار ساله راه است و مهتر عزرائیل علیه السلام بر آسمان چهارم است و تخته را
در زیر بغل خود گرفته نشسته است که طول و عرض او پانصد ساله راه است
حضرت رسالت پناه در شب معراج ازو پرسید که هنگام موت چگونه خبر می
یابی مهتر عزرائیل گفت که درین قریب من درختیست که آنرا الشجرة الیقین
می نامند تا هر که در دنیا تولد شود او را و رزق او را در برگ این درخت نوشته
میشود و چون اجل این شخص نزدیک برسد آن برگ زرد می شود
بفرشتگان میدهم تا آن برگ را شسته در طعام و شراب آنکس
بدهد که بخورد و بهیچ تداوی صحت نیابد **والیضا** برابری سر
شخصی دو روزن است درین قریب که از یکی اعمال او بر می آید و از دیگری
رزق او در میرود و چون نزدیک بموت شود هر دو بسته میگردند حضرت فرمود
که ارواح را می بینی گفت لا بل دست من ثقالت و گرانی پذیرد و بفرمان
خدا اگر صالح باشد زیر عرش می مانم و اگر بدبخت باشد باسفل السافلین
میفرستم و از چگونگی حال او خبر نمیشوم که خدا تعالی با وی چه میکند **والیضا**
در آسمان چهارم حضرت صلی الله علیه وسلم بمعراج میرفت دید که قطار اشتران میرود
اما اول و آخر آن قطار دیده نمیشد از جبرائیل پرسید که یا اخی این چه
قطار باشد جبرائیل گفت از آن پس که آسمانها و زمینها آفریده شده
اند این قطار میرود و من نیز از آمدن و رفتن او خبر ندارم که از کجا می آیند
و کجا میروند و بر هر شتر دو صندوق بسته بود فرمان رب العزت که یکی ازین
اشتران را بنشانید و یک صندوق را در باز بکنید مهتر جبرائیل و حضرت رسالت
پناه همچنان کردند و درمیان آن صندوق در آمدند هفت عالم بمانند این دنیا دیدند

ہمہ نورانی حضرت فرمود کہ یا اخی بہشت این باشد جبرائیل گفت لا بلکہ این از فردائی
قیامت از برائی امتان تو نگہستہ اند و در بالائی این آسمان دنیا فرشتگان
اند کہ ہمہ از شدت گریہ در سجود افتادہ اند از جہت دیدن اعمال این بندگان
کہ بار خدایا باین بندگان چہ عذاب خواہی کرد اگر گریۂ ایشان را این آدمیان
بشنوند ہمہ را زہرہ بترقد و در میان این زمین و آسمان دریائیست روان
و در میان آن دریا مرغان اند سفید رنگ و بیضہ را بر بالائی دم خود میکنند
و از ان چوزہ بیرون می آید و این چہار دریاہائی دنیا وے از ان اصل دارند
یکے رود نیل و سیحون و جیحون و ہامون بدان اے فرزند اگرچہ از روئی ایجاد
اول سبع السموات بودند بعد از ایشان عرش اما در ارادہ عرش مقدم بود
و سبع السموات طفیل بودند عرش را چنانکہ فرشتگان و دیوان مقدم بودند
اما انسان در ارادہ مقدم بود و سائر چیز طفیل او بودند چنانکہ از طفیل ہیولے
عرش و کرسی و فلک اطلس و سبع السموات و این عالم را عالم علوی نامند و
از روئی سبع ارضین تا ثرے این را سفلی نامند و تا اسفل سافلین کہ
نیران سبع باشند ہمہ سفلی اند و ایضاً چنانکہ انسان از روئی مراتب تعلق
بوحدت دارد و تعلق باسم اللہ دارد پس چنانکہ اللہ اسم ذاتی است کہ مجتمع
جمیع صفات است و خلیفہ اسما صفات است ہمچنین انسان از لوازم اوست و از طفیل
انسان ملک و از طفیل ملک پری و از طفیل پری دیو و شیاطین و از بعد روئے انسان
مؤمن ایجاد کافر و از بعد روئی ایشان سائر حیوانات چون بہائم و خزندہ و پرندہ
و جملہ در تصرفات الٰہی مستغرق اند قال اللہ تعالٰی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِیْ سِتَّةِ
اَیَّامٍ آوردہ اند کہ چون زمین مہیا شد از کثرت آب آرام نمیگرفت کوہ ہا را
بدو آفرید تا میخ او باشند و خَلَقَ الْاَرْضَ فِیْ یَوْمَیْنِ وَھُمَا الْاَحَدُ وَالْاِثْنَیْنِ وَخَلَقَ الْجِبَالَ
یَوْمَ الثُّلٰثَاءِ وَخَلَقَ یَوْمَ الْاَرْبَعَاءِ الشَّجَرَ وَالْمَاءَ وَالْعُمْرَانَ وَالْخَرَابَ وَخَلَقَ یَوْمَ الْخَمِیْسِ
السَّمَاءَ وَخَلَقَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ النُّجُوْمَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالْمَلٰئِکَةَ وَخَلَقَ اٰدَمَ عَلَیْہِ السَّلَا

فِي اٰخِرِ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ بدان ای فرزند که آنچه حق تعالی از برائی ثواب
و عذاب آفریده است چهار طائفه اند فرشته و آدمی و دیو و پری اما از روئی
آفرینش اگرچه انسان مقدم بود در ارادت با آفرینش مؤخر اند تا ختم و انتها وظیفه
کل مسکن و فضل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روئی مراتب مقدم بود اما
در آفرینش مؤخر آمد تا ختم انبیا و اکمل ایشان باشد که بعد از وی کسی را زهره چون
و چرا نباشد پس اول آغاز ایجاد بملائکه کرد چنانکه در حین خلق شدن عرش
حاملان او خلق شدند و در حین خلق کرسی کروبیان خلق شدند آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه در شب معراج میرفت بر ایشان سلام کرد و ایشان
چنان بگفتن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ مشغول بودند که آواز آنحضرت را نشنودند
مهتر جبرائیل گفتش که جواب سلام این شخص را باز گوئید گفتند که این کیست جبرائیل
گفت که این محمد آخر الزمانست که شما کلمهٔ او را میگوئید بعد از ان جواب دادند
و همچنین تا سبع السموات هرچه در ایشان است از فرشتگان آفرید و چون زمین را
مهیا کرد آنچه از وحوش و طیور است در و آفرید اما سیزده سال همچنان افتاده بود
و بعد ازین حکومت بادشاهی زمین را بفرشتگا تحویل نمود که میان سائر
حیوانات حاکمی و عدل بکنند و تخت ایشان بملتان بود و نام ملتان را ایشان بر
نهاده بودند بادشاهی ایشان مدت شانزده لک و بیست و چهار هزار
سال بود و بعد از ایشان بادشاهی زمین را سلب کرده بدیوان و پریان
داد قال الله تعالیٰ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ یعنی چون دوزخ بهم شرارهٔ زد از
سر آتش دو جانور آتشین آفرید یکی را نام مارجه و دیگرے را مارج مارجه صورت پلنگ
داشت و ذنب او چون ذنب کژدم و مارج بصورت گرگ بود و ذنب او چون ذنب
مار مارجه ماده بود و مارج نر بود هر دو مجامعت کردند اول فرزند ایشان که زائید
نام او را ابلیس کردند اما بقدرت الٰهی ابلیس را از ان بیرون کشیدند و چون او
فرد به بالای آمد بهر طبق زمین که میرسید مدت ده هزار سال عبادت الله میکرد

مسئله
آغاز بادشاهی ابو البشر و
این زمین از ملائکه و
دیوان و پریان ۱۲

مسئله
در بیان خلقت جن و ابلیس
که پسر جن است

مسئله
پیدا کردن جن
را از شعلهٔ آتش ۱۲

در هر زمین و چون بدین زمین رسید صوف اشتران را ببرید و نمد ساخت و مدت
ده هزار سال عبادت الله تعالی کرد نام او را ابلیس کردند و بعد از ان او را بر آسمان
بر آوردند چون بهفتم آسمان رسید معلم فرشتگان گشت و در سن میگفت نام او را
عزازیل کردند اما در متابعت او مادرش و پدرش را نیز بدین زمین رسانیدند
پدرش اسیر شد و نام مادرش بارتی گشت و ایشان را هفت پسر دیگر تولد
شدند تا که بادشاهی زمین بایشان شد و چون آن حاکم بدبخت بیفرمانی کرد
و سجده نکرد او را از آسمانها انداختند تا نام او شیطان شد و شیطان انداختن را
گویند و چون پیغامبر ما تولد شد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم او را از رفتن بآسمان
منع کردند نام او رجیم شد زیرا که پیش از پیغامبر ما سیر آسمانها میکرد و سکونت
مدت شانزده لک و سیزده هزار سال بادشاهی دیوان و پریان بود و
تخت ایشان بملتان بود و ایشان نام ملتان را هیگپور کرده بودند
و چون از ایشان سلب کردند بادشاهی زمین را باسپان داد و تخت ایشان
نیز بملتان بود و نام ملتان هنس پور کرده بودند و مدت شش لک و
هشتاد هزار سال بادشاهی اسپان بود و در بادشاهی اسپان آغاز ایجاد
آدم نهاد و خاک او را جمع کرد و درمیان طائف و مکه دراز نهاد و کما قال الله تعالی
خمرت طینة آدم اربعین صباحا پس معلوم باد که وجه شرافت آدم بمسبوقین
مذکورین از ینجا معلوم است که ایشان بمجرد کن شدند و آدم را چهل روز تبانی
آرهی پیدا کرد تا سلسلهٔ یحبهم ویحبونه در و باشد آورده اند که فرشتگان خاک را گل
میکردند شیطان بدبخت در پیش بادشاه اسپان میرفت که ای اسپ
هیچ از احوال خود خبر داری که ازین خاک شخصی پیدا خواهد کرد و این را نسل پیدا
شود که بر نسل تو سواری بکنند و بر همه وحوش و طیور والی باشند و همگی از
دست ایشان بقتل روند و زحمت بینند خیر الحال این گل را خراب بکن در ان
زمان فرمود تا جمیع وحوش و طیور جمع شدند و آن خاک را در زیر پائی خود ها

آوردند و مالیدن گرفتند تا بمانند سفال که از زیر سم ایشان برآید سوخته و تافته
میگشتند و آتش را در بالائی آن سفالها می افروختند تا بغایتے سوخته و ناچیز
میگشتند بکذا ہفتاد بار ہمچنان کردند کما قال اللہ تعالیٰ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ
مِنْ حَمَاٍ و حماء گنده بوئی را گویند و ایضاً قال اللہ تعالیٰ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ
و صلصال گلی را گویند که از میان دو سم جانور برآید و خشک شود یعنی گل
ہمچنان خمیر میشد که گنده بوئی را پیدا میکرد و ایشان چنان مالیدند که مانند صلصال
میگشت آن گل چون ہفتاد کرت چنان کردند فرشتگان بغایتی درمانده شدند و گریه
بنیاد نهادند و چندان گریستند که بآب چشم فرشتگان آن سفال گل شدند
گلی صعب ناک بہایم بعد ازان در آمدن نتوانستند زیرا که اگر درآیند دران
گل درمانند و بیرون آمدن نتوانند بعد ازان حق تعالے بید قدرت
او را مهیا ساخت از گوشت و پوست و استخوان اما روح ہنوز در وی
داخل نبود اوّل شیطان در آن در آمد بعد از مدتی برآمد جمله ملکوت و حوش
و طیور از وی پرسیدند که شیخنا در وی چه چیز دیدی شیطان گفت که او را عالم
صغرے می بینم سائر تن او چون زمین است و بر زمین او موئی است
برابر گیاهی که بر زمین است و سر او مانند آسمان است و چشم و شنوای
و گویائی او چون ستاره گان اند و عرق او چون جویہاروان ندادادندر و
گنبذی دارد ہر چند گردم راه در آمدن نیافتم پس معلوم میشود که آنچه وجه
شرافت او بر ما یان باشد دران گنبذ مخفی است و چون مهیا شد حق تعالی
قطرهٔ از رحمت خود بدو فرستاد و آن قطره را چهار جائی کرد بیک قطره وجود
او را مزین کرد و بقطرهٔ دوم بینائی چشم او را حاصل کرد و بقطرهٔ دیگر او را
عاقل کرد تا حق را بشناسد و آن قطرهٔ دیگر ہمچنان معلق است که بوقت دعای
مؤمنان نازل میشود و چون ارواح به نزدیکش بردند پنداشت که این نیز جائی
بافراحت است مگر درینجا دیدار اللہ تعالے به بینم چون در آمد در و حبس شد

من حماء و ان گل کاتن بوده است از گل سیاه مسنون بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون گلی که در حوض و جوئی باشد ۱۲

بازید آدم علیه السلام را که صلصال است ای گل خشک مانند سفال یعنی اگر دست بروی زنی آواز کند ۱۲

گفت کاشکی بال و پر مرا شکسته بودندی تا بدین جا نمی آمدیم حضرت بابا آدم در
حال از جای بجنبید و بنشست عطسه آمد چون عطسه کرد گفت الحمد لله تعالی گفت
یرحمک ربک فرشتگان گفتند یارب درین مدت مدید ما یان سبوح قدوس تو میگوئیم
یک کرت بما یان رحمت نفرستادی و بروی از اول فطرت رحمت فرمودی فرمان شد
که ای ملائکه کسی که در اول فطرت مرا بشناسد و حمد من گوید بروی چگونه رحمت نکنم و در میان
دو کتف بابا آدم هنوز سوراخی مانده بود جمله ارواحان بنی آدم را ازان سوراخ در بطن
آدم در آوردند تا با ایشان عهد کنند و ایجاد ارواحان بیست هزار سال قبل
از صورت بابا آدم علیه الصلواة والسلام بود و قسمت و نصیب هر شخصی از
خیر و شر پنجاه هزار سال پیش از ایجاد ارواحان بود که الحال بوقت میرسد
و حق تعالی سه عهد کرده است با ارواحان اول عهد استعدادیه که در حدیث
بود که مومن اراده مومنی کرد و مضل اراده ضلالت و عهد دوم در بهشت
گنبدیست حصار القدس نام که مسکن ارواحان مومنان در آنجا باشد که
هنوز نیامده اند الحال نیز در آنست و عهد سیوم در پشت بابا آدم تا او را بر فرزندان
خود شاهد گردانند اما چون در آمدند کافر از مومن و مومن از کافر خاصیت و مجاز گرفتند
تا الحال در مومن کبر و منی و بدی ازان اثر است و در کافر سخاوت و حلیمی و رحمی
ازان اثر مومنان است و چون هر یکی بعد از استخراج بخود و منی مشغول شدند
و در خود دیدند و تعجب کردند گویا که حق را فراموش کردند پس از الله تعالی ندا
آمد الست بربکم قالوا چون در رسید اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
گفت بلی یعنی بلکه هستی خدائی ما یان و در متابعت او جمله انبیا و اولیا و مومنان
اما از گفتن کافران سکوت کردند یعنی هیچ نگفتند دران زمان عهد نامه را نوشت
و در بهشت دری بود سفید رنگ دران نهادند نوشته را و آن دره را از برای
بنای کعبة الله فرود آوردند که الحال آنرا سنگ اسود می نامند بغایتی سفید بود
اما چون دست عاصیان بوی میرسد سیاه شد و طول او هشت ذرعه است به بین

مسئله در بیان خلقت ارواحان و قسمت که از ارواح پنجاه هزار سال پیشتر پیدا شده بود ۱۲

فائده آیا نیستم پروردگار شما ۱۲

مسئله بیان حقیقت حجر اسود

ای فرزند که حق تعالی سرزنش ملائکه چگونه کند فرمود مر ملائکه را که شما خود را از و بهتر
میدانید پس آنچه من در دنیا آفریده ام نامهائی ایشانرا بگوئید که هر چیز چه نام
دارد فرشتگان گفتند سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
پس فرمان الله تعالی شد که ای ملائکه اگر شما میدانید از وبرتر سید تا نامهائی هر چیز را
بشما یان بگوئید و ازین معلوم میشود که فضیلت بعلم و ادب است نه بعبادت که اگر
فضیلت بعلم نبودی بابا آدم را بهتر از ملائکه نکردے که او عالم بود و ایشان عابد پس
فرمان حق تعالی بر آدم شد که ای آدم تو بیاموزان مر ایشانرا کما قال الله تعالی
يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ بابا آدم بر عرفات ایستاد و تمام زمین مانند خردله بر کف
دست بود و نمود نام هر گیاهی و هر جانور را بهر زبان جدا جدا بایشان مینمود و بعد ازان
حکم سجده شد فرشتگان را که آدم بعالمی از شما افضل شد وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ
الْكَافِرِينَ بعد ازان بابا آدم را بر تخت نشاندند و ملائکه برداشتند و به بهشت بردند
و چون قصهٔ بر آمدن از بهشت بالا مسطور است بر آمد و در کوه هائی بلند و جائی
دشوار می باشید شیطان به پیش بادشاه اسپان میرفت و کیفیت احوال گفت
که فرزندان این شخص اولاد تر از برپائی خواهند آورد و الحال چون یک تنها است
او را میباید کشت اسپان تمامی ددگان را چون شیر و پلنگ و سگ جمع میکردند و در
پیش بابا آدم علیه السلام می آمدند تا جنگ کنند بابا آدم هفت فیل مست را قوه داشت
هر سنگ و درخت و چوب که بدست می آمد بر ایشان میزد نزدیک نمیشدند آماده
شب و روز خواب کردن حرام بود روزے از روزهائی همه ددگان اتفاق کردند
و سگ را پیشوا کردند که ای سگ تو دلیرتر ددگانی اول تو بداندیش آویز بعد ازین
مایان از هر طرف برو ریزیم اما چون سگ روئی بابا آدم را دید دُم خود را جنبانید
و بر پایش افتاد بابا آدم دست خود را بر پشت او مالید و گفت که تو پائی بند
فرزندان من باشی لشکر ددگان پریشان شد بعد ازان بابا آدم خواب

میکرد و سگ نگاهبانی میکرد آورده اند که اُمّنا حوّا پانصد کرت و قیل چهارصد
کرت جفت جفت زائیده بود اول قابیل و اقلیمه در یک شکم تولد شدند
و در شکم دیگر هابیل و دمیمه تولد شدند پس حکم باریتعالی بر آن بود که دختر اول
را به پسر دوم و دختر دوم را به پسر اول داده باشید قابیل قبول نکرد که لایق
اقلیمه من همراه زائیده است از من باشد فرمان حق برین نیست بلکه شما
دیا میکنید میان ما و هابیل و اقلیمه بصورت امّنا حوا بود بابا آدم گفت که
هر دو سوگند بخورید و سوگند ایشان آن بود که هر یک از مدعی و مدعا علیه
دو طبق آتشین میکشیدند یکی را بر صفامی نهاد و دیگری را بر مروه کسیکه بر حق میبود
طبق او میسوخت و کسیکه ناحق میبود طبق او ردمیشد و ایشان هر دو برابر
طبق گوسفندان ماندند گوسفند هابیل غائب شد و آن گوسفند را هنگام ذبح
اسماعیل نازل کرد و گوسفند قابیل رد شد قابیل هنوز قبول نکرد و هابیل را
کشت اما بر پشت خود برداشته میگشت روزی دید که دو زاغان از آسمان
فرود آمدند و یکی را کشتند و در خاک دفن کردند ایشان فهم دفن کردن از ان
دانستند و هابیل را دفن کردند و چون بابا آدم بالغایت هرم حاصل شد و گوژه پشت
گشت و از اولاد او چهل هزار خانه شده بودند نماز بامداد ادا میکرد تا بوقت
شام در آنجا افتاده بودی و طفلان درمیان قبرغه و پهلوئی او میدویدند
و بزرگان منع پیش او میشدند و طفلان را منع میکردند و میگفتند یا ابوالبشر خدائی تعالی شما دست
و پائی داده است طفلان را بگیر و از جائی بیجا شو تا ایشان دانند که زنده است
گفت در بهشت از جائی بیجا شدم از شومیت آن بدین جائی رسیدم و اگر درین
دنیا از جائی بیجا شوم مباد اگه باسفل السافلین روم و نور حضرت رسول علیه السلام
در دُرّ سفید در زیر عرش بود روزی جبرائیل آن نور را از ان جا کشید و در پیشانی بابا
آدم ماند و آن دُر از فراق دو پارچه شد پارچهٔ در بیت المعمور افتاد و پارچهٔ دیگر
برنج شد ازینجا پیغمبر علیه الصلواة والسلام فرمود که الْأَذْرَمِنِّيْ یعنی برنج

قصۂ مہدائیل

از من بست امناحوا گفت یا آدم امروز از پیشانی تو چنان نورے می تابد که من هرگز
در ایام جوانی ندیده بودم مهتر جبرائیل دران زمان نازل شد که ای آدم این نور از
محمد آخر الزمان است که در اولاد تو پیدا میشود و او ختم جمله انبیاست بابا آدم گفت
که من و حوا از قوت رفته ایم الحال کار مجامعت از ما یان نمیتواند بجائی آمد جبرائیل
سیبی از جنت بیاورد و نصفے ازان هر یکے بخورد در حال چون خمچهٔ خرما هر دو
را قوت پیدا شد باهم فراهم آمدند و سلوای نام چشمه ایست هر دو
دران غسل کردند باز ازان نور در پیشانی امناحوا مے تابید و بعد از
تولد شیث آن نور در پیشانی شیث می تابید و قیل شیث بالثاء
والنقطتین تولد شد اما جفت نداشت و با او همراه دختر نزاد جفت
او را مهتر جبرائیل علیه السلام حورے بیاورد که نام او لبانه
بود و مهتر جبرائیل گفت مر بابا آدم را تا به شیث عهد کند که او نیز
با فرزند خود عهد کند تا زمان محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلم که هیچ احدی
خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور بخود همراه دارد بنامحرم دست
نه اندازد بابا آدم با شیث همچنان کرد و او با فرزندان تا رسید بزمان محمّد
مصطفی صلی الله علیه وسلم از مهتر شیث اشمول زائید و آن نور در پیشانی
او می تابید و بروایتی نام اشمول انوس است و از وقینان تولد شد که آن
نور در پیشانی او می تابید و از و مهدائیل تولد شد باز ان نور در پیشانی
او می تابید همچنین تا آخر فرزند میرفت و مهدائیل بغایتی خوبصورت مانند امناحوا
بود و یوسف پیغامبر نسبت بصورت امناحوا ازو هم حصه زیبائی داشت و در هنگام
مهدائیل اولاد آدم پانصد لک خانه بودند همه مسلمانان و ایمان به پیغمبرے
مهدائیل میآوردند و در پیش او سجده میکردند و قیل اسم مهدائیل مهائیل و چون
مهدائیل وفات یافت فرزندان او بغایت صغیر بودند شیطان بماتم او آمد
بصورت پیر فرتوت و نوحه آغاز کرد که هیهات هیهات خدا ـــــے

چگونه دوستان خود را بکشد و بمیراند و فرزندانش صغیر بمانند همگی بر و غضب
کردند و سقطس گفتند که اے بدبخت تو مگر شیطانی ندیدی که قینان و شهول
و شیث و آدم همه رفتند ما نیز رفتنی ایم از ان فرشته بصورت فقیر صوف پوش
آمد و سرانجام خانهٔ مهدائیل در پیش گرفت لغایتی که خانه از غم و اندوه دنیاوی
برآمد اما آن نذر و هدیه که در زمان مهدائیل می آمد هنوز روزی مر این کودکان
را گفت که اگر کارے بکنم که باز تمام اولاد آدم در پیش شما بیائید و نذر و هدیه
بیارند شما رضا دارید کودکان از انجا که کودکی ایشان بود گفتند که کرم
کرده باشی سنگی تراشید و بت راست کرد و دستار و جامهٔ مهدائیل در و پوشانید
اول اهل بیت او را به بت سجده کردن فرمود بکند تا تمام ولایت خبر شدند
که مهدائیل زنده شد و چون مردمان در پیش بت مے آمدند شیطان
برقعه بروئیش می نهاد و خود در دهن بت می نشست و سخن میکرد و علم تناسخ
بیان میکرد که آرے من مهدائیل بوده ام اما سخی نبوده ام بدین صورت آمده
ام و بهشت و دوزخ و لعنت نیست اگر عمل نیک میکنید بصورت نیکی انگیخته شوید
و اگر عمل بد بکنید بصورت بدی انگیخته شوید پیش از ان نام ونشان کافری
نبود اما شیطان بدبخت آن پانصد لک خانه همه را کافر گردانید بعد از ان هر یکی
از ایشان بت تراشیده داد که در خانهٔ خود بدو سجده کرده باشید تا حاجت
شمایان روا گردد و چون اخنوخ کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید و
اخنوخ مدرسه ها پیدا کرد از انجا نام او ادریس شد و سلاح حرب نیز او راست کرد و
بکافران نیز او جنگ میکرد و جامهارا نیز اول او راست کرد و پیدا نمود و چون
ادریس بجنت رفت شیطان باز بظاهر پیدا شد و در گوشه بنشست اهل مملکه بدو
رجوع کردند بکند تا تمام اولاد آدم در پیش او شدند و این بدبخت مکار طعام
نمیخورد و شراب نمی آشامید گفتندش که شما را چه حال است که طعام و
شراب نمیخوری شیطان گفت این حالت درویشانست و من درویش

شیث بالکسر نام پیغمبرست
کشف اللغات

بود کام هر که بدین حالت رسد از طعام و شراب باز ماند شما را باید که خانقاه
برائے من راست بکنید و پانصد جوان مرد بمن بدهید تا ایشان را بما قند خود بکنم
ایشان همچنان کردند چون بخانقاه در آمد لعین اسباب ملاهی چون چنگ و رباب
و غیر ذلک پیدا کرد و اعمال آن بجوانان آموخت حتی که بعضے چیز مکاشفات نیز
بدیشان نمود چنانکه حور و قصور و براق و طعام لذیذ و چراغها و باغها و جایها خوب
و بلند و میوها‌ئے گوناگون و تختهائے رفیع بلکه بر تخت دیو را نشانده و میگفت
که این خدائے است ایشان سجده میکردند و همگی بدین نوع کافر شدند
و این احوال درمیان صوفیان جاهل و عامی تا این غایت باقیست زیرا که
جاهلان را در خلوت در آرند و رقص و سماع و سرود کنند بعضے گویند که ذات
خدا دیدیم و بعضے گویند صفات خدا دیدیم و بعضے گویند که حور و باغ دیدیم
پس پرهیز کنید از صوفیان جاهل که از شیطان بدتر اند بلکه خود شیطان
اند که حق تعالی در کلام الله شیطان و جن و انس یاد کرده است قال الله تعالی
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ وچون بعد مدت مدید شیطان از خانقاه بر آمد تمام بر نغمه و
سرود شد و رقص و سماع گشت آن تمام اولاد او کافر شدند و متابع او گشتند و چون
کمل کلان شد آن نور در پیشانی او میتابید و از و نوح نبی الله تولد شد باز آن
نور در پیشانی او می تابید و قبیل نوح بن لامم و لامم بن ملک و ملک ابن کمل و
این پیغامبران بودند از پشت به پشت آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام مبعوث
شد به پیغامبری جبرائیل آمد که الحال نکاح کردن خواهر حرام شد و پیش ازین روا
بود چون نوح دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چندین پیغامبران گذشتند نکاح
خواهر حرام نکردند و شما حرام کردید و هر روز نوح نبی الله را کافران می‌زدند و لعنت
میکردند و میزدند و چون نوح نبی الله آواز میکرد و دعوت مینمود آواز او از مشرق
تا بمغرب میگذشت و کافران پنبه را در گوش می نهادند پس از آن نوح علیه الصلوة
والسلام مناجات بحضرت ذو الجلال کرد که یا رب دشمنان تو مرا بغایت

فائده این آیت در آخر قرآن مجید

مسئله در بیان پیغمبری نوح علیه السلام

هلاک رسانند مهتر جبرائیل دانه را از بهشت آورد و گفت که این را نهال کن
تا کلان شود از و کشتی بساز و تو در کشتی سوار شو و کافران در آب غرق شوند بعد
از سه صد سال درخت کلان شد و آن را پاره پاره کرد یک لک و بیست و چهار
هزار تخته برآمد اما کشتی مهیا نمیشد و بر هر تخته نام پیغامبرے نوشته بود بعد
ازان مهتر جبرائیل از دریاء عمان درختی برآورد و پاره پاره کرد ازان چهار تخته برآمد
و بر هر یکی نام این چهار یار نوشته بود کشتی بدان چهار تخته سر انجام یافت
آورده اند که چهل کس از میان بد و ایمان آورده بودند و چهل کس در کشتی
شدند و از حیوانات از هر چیز یک نر و یک ماده با خود همراه بگرفت چنانکه شیطان
آمد و دست خود را به پیشانی فیل مالید موش از بینی او افتاد و کشتی را سوراخ
کردن گرفت مهتر نوح دست را بر پیشانی شیر کشید عطسه زد و گربه پیدا شد
و در کمین موش نشست کقول الشاعر مصراع گربه را از عطسه شیر آورده +
و چون برآمدند از کشتی همه آدمی زاد مردند مگر سه پسر نوح ماندند و زن مهتر نوح
علیه السلام نیز کافره شد و نوح را آدم ثانی گویند که بعد از آدم علیه السلام
تمام مردمان از نسل نوح اند کقول الشاعر ابو الفرس ابو الترک و
ابو الهند مسمی و آن سام و یافث و حام اند چنین مسطور است که
نوح نبی الله در خواب رفته بود و اندام نهانیش برهنه شد یافث بدید خنده
کرد و حام رسید خاکستر بر و انداخت سام رسید سر در اسقط گفت و
اندامش را پوشید و پدر را بیدار کرد حضرت نوح علیه السلام در حق یافث بدعا
کرد و یافث را هشت پسر بود مهتر جبرائیل شش پسر یافث را در کوه قاف انداخت
و آن دو پسر در دنیا ماندند الحال همه کافران و ترکان اند مگر بعضے غیر ترک
باشند و از اینجاست که در ترکان در هیچ زمانه پیغامبر مبعوث نشده بود
و بعضے گفته اند که هود پیغامبر ترک بود و مهتر نوح بحام فرمود که رویت سیاه
باد روئی او سیاه شد و الحال اولاد او سیاه روے حبشی اند در هند و در باب

سام دعاء خیر کرد که در عالم تمام اولاد او بزرگترین شد و عمر نوح علیه السلام هزار و هفتصد
و پنجاه سال بود و ازو آن نور در گذشت و در پیشانی سام می تابید و ازو
ارخجیل تولد شد آن نور در پیشانی ارخجیل می تابید و ازو شالج تولد شد و آن نور
در پیشانی شالج می تابید و ازو عابد تولد شد و آن نور در پیشانی عابد میتابید
و ازو قالع تولد شد و آن نور در پیشانی قالع می تابید و ازو عومی تولد شد و آن
نور در پیشانی عومی می تابید و ازو اسرع تولد شد و آن نور در پیشانی اسرع میتابید
و ازو ناخور تولد شد و آن نور در پیشانی ناخور می تابید و ازو تارخ تولد شد و آن نور
در پیشانی تارخ می تابید و ازو آذر تولد شد و آن نور در پیشانی آذر می تابید و
ازو ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد و آن نور در پیشانی خلیل می تابید و ازو آن نور در
گذشت و در پیشانی اسماعیل ع م می تابید و ازو در گذشت و در پیشانی قیصار
می تابید آورده اند که ابراهیم ع م را دو پسر بودند یکی اسماعیل دوم اسحاق ع م از اسحاق
نیز دو پسر ماند یکی یعقوب علیه السلام و ثانی عیص و از مهتر یعقوب دوازده پسر ماند
مهتر یوسف و بنیامین از یک مادر بودند و آن ده از مادر دیگر و تا جنگ از نسل مهتر
یوسف و بنیامین اند و درمیان تا جنگ هفتاد هزار اولیا و هفتاد هزار انبیا
مبعوث شد و از آن ده پسران سائر عجم اند و از نسل اسماعیل یکی محمد رسول الله پیغمبری
مبعوث شد و این بنا بر عظمت قدر رسول بود که یک تنها بایشان برابر بلکه افضل
بود و از قیصار قیدار تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار می تابید و ازو حمل تولد
شد و آن نور در پیشانی حمل می تابید و ازو سلیمان تولد شد و آن نور در
پیشانی سلیمان می تابید و ازو نبیب تولد شد و آن نور در پیشانی نبیب میتابید
و ازو مسیع تولد شد و آن نور در پیشانی مسیع می تابید و ازو یسع تولد شد
و آن نور در پیشانی یسع می تابید و ازو اود تولد شد و آن نور در پیشانی او در
می تابید و ازو عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی عدنان مے تابید
و ازو معد تولد شد و آن نور در پیشانی معد مے تابید و ازو نذار تولد

شد و آن نور در پیشانی نذار می تابید و از و الیاس تولد شد و آن نور
در پیشانی الیاس می تابید و از و مدرکت تولد شد و آن نور در پیشانی مدرکت
می تابید و از و خزیمه تولد شد و آن نور در پیشانی خزیمه می تابید و از و کنانه تولد
تولد شد و آن نور در پیشانی کنانه می تابید آورده اند که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم گاه گاهی به کنانه سرفرازی میکرد که من از فرزندان
کنانه ام بغایت مالدار و سخی بود و از و نضر تولد شد و آن نور در پیشانی
نضر می تابید و از و قُصَیّ تولد شد و آن نور در پیشانی قُصَیّ می تابید و از و
مَناف تولد شد و آن نور در پیشانی مناف می تابید و از و ہاشم تولد شد
و آن نور در پیشانی ہاشم می تابید و از و عبد المُطَّلِب تولد شد و آن نور در
پیشانی او می تابید و از و عبد الله تولد شد و آن نور در پیشانی عبد الله می تابید +
حکایت آورده اند که عبد المطلب نذر کرد که اگر مرا ده پسر تولد شود پسر
آخرین را در عمرانی کعبة الله بکشم نه پسر او از یک مادر بودند و عبد الله
از مادر دیگر که صغیر ترین همه پسران بود منخواست تا او را بکشد اما چون
فرزند بود پیش عالمان آن زمانه رفت و کیفیت حال پرسید ایشان گفتند
که در کتابهای ما چنان نوشته است که ده اشتر را نذر کن و بر اشتر و پسر
قرعه انداز تا بر هر که بر آید آنرا ذبح کن عبد المطلب همچنان کرد قرعه بعبد الله برآمد
باز ده اشتر دیگر را برو افزود باز قرعه بر عبد الله بر آمد همچنان تا پانصد اشتر ده ده
می افزود اما چون به پانصد رسید قرعه بر اشتران آمد عبد المطلب قبول نکرد که
چندان کرت بر عبد الله آمد یک کرت بر اشتران بر آمده باشد چه شود همچنان
تا هفتاد کرت دیگر قرعه انداخت بر اشتران بر آمد بعد ازان پانصد اشتر را ذبح
کرد از ینجاست که پیغامبر فرمود علیه السلام اَنَا ابْنُ الذَّبِیحَیْنِ یعنی اسماعیل و عبد الله
که اسماعیل به کبش ہابیل نجات یافت و عبد الله به پانصد شتر بعد ازان چون
حضرت رسالت پناه شفیع روز جزا احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم از

مطلب بضم میم و تشدید طا

رحم مادر بر زمین آمد آن نور او که ودیعت بود نزد یک کافر و مسلمان بدو مسلم شد و گفته اند که از عہد پشت آدم تا عہد عبد اللہ ہیچ احدے نبود که بنا محرم دست اندازی کرده باشد خواه مسلم خواه کافر مرد و زن ہر دو بعصمت الٰہی بودند و ہمگی این انبیاء که جد و بر جد حضرت رسالت پناه بودند نجات از کافران برکت این نور یافتند و معلوم باد که این نور در پیشانی انبیاء بمنزلہ عاریت بود و در پیشانی کافران بمنزلہ ودیعت

قصۂ ولادت حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم

در اثر است که زنان جمع آمده بر ولادت او گواہی میدادند که بمجرد فرود آمدن او چنان نور پیدا شد که ما ایوان خانہائی شام میدیدیم و عبد المطلب گفت چون علی الصباح در آنخانہ میرفتم دیدم که از روزنہا نور می تابد کیفیت پرسیدم گفتند که از ان عبد اللہ پسر زائید درین خانہ این نور از ان اوست و در زمان ولادت حضرت رسالت پناه در روم نوشیروان بادشاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت پناه سرفرازی میکرد که من در زمانہ بادشاه عادل تولد شده ام و نوشیروان را حصاری بود از سر که بمقدار ده رسن دراز بود و ہر رسن چون ده قدم مرد بود در شب ولادت چہارده برج آن حصار بر افتاد و ده میل آوازه آن افتادن دور رفت و دلاوران لشکر چنان ہیبت زده پریشان شدند که یکی بدیگری نه آمیخت و مادر و پدر را از احوال فرزند و فرزند را از احوال ایشان خبر نبود و میخواستند که آتش افروزند اما آتش بمنزلہ آب گشت از روئے سردی که دست در آتش نمیسوخت و آتش بگاه و ہیزم اثرے نکرد و ساه نام دریا بود که درون حصار میرفت تمامی آب آن خشک شد و اندک آب در چقرہا استاده بودند چون کافران دست در آن آب میکردند آب چنان گرم بود که دستہا میسوخت کقول الشاعر کان

بِالنَّارِ مَا بِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ ۞ حَزَنًا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ ضَرَمٍ ۞ و خرم سوزش را میگوئید پس ہمگی عاجز شده در پیش کاہنان رفتند که کیفیت حال پرسند کاہنان گفتند

کی معلم مایان نازل نشد بمیدانم که چه واقعه است و معلّم ایشان شیطان بود زیرکه دران
از منه شیطان امور غیب را بمردمان بیان میکرد کاقران میان پیغمبران
و کاهنان فرق نمیکردند در اول ایجاد شیطان بدبخت تا بهشت گذر کرد که بابا
آدم را از بهشت بیرون کشید اما چون مهتر ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد تا آسمان
چهارم میرفت و چون مهتر عیسی علیه السلام تولد شد تا آسمان دنیا میرفت و می برآمد
و این اطلاع شیاطین بر غیب بر آن است که آنچه در زمین از نیک
و بد ظاهر میشود آوازهٔ آن اول بحاملان عرش میشد بعد از ان بر تمام ملکوت
و این شیاطین از فرشتگان می شنوند و بکاهنان میگویند اما درین زمان
نزدیک آسمان میروند و میان ملکوتیان سخن میکنند اندکی از امور غیب
میشنوند و صد هزار کذب همراه کرده میگوئید بکاهنان و چون حضرت رسالت
پناه تولد شد کاهنان چشم براه ایشان داشتند که شیاطین بیایند تا مایان
را خبر کنند ناگاه چون بجانب آسمان دیدند تمام روی آسمان شعلهٔ آتشین
گرفته بود که شیطان را بالشکر او از آسمان دنبال میکرد و از هفتم زمین گذرانیدندش
بکاهنان هیچ نگفت حتی که نیک متحیر شدند و این شعله از ستارگان بود
و تا این غایت چون دیوان و پریان بر ذمهای خود میشوند و بالا میروند
و هرگاه که نزدیک آسمان میروند از ستاره شعله می خیزد اگر بر ایشان رسد بمانند
خاکستر میگردند و بر زمین می آیند و اگر خلاص شوند صد هزار دروغ حاصل میکنند

قال الله تعالی وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ
وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ و چون روز شد دیدند که مرغان در هوا میگشتند و
میگفتند که ای بدبختان دین شما خراب شد که من بعد تقویم نیاید و محمد آخر زمان
پیدا شد کقول الشاعر مِنْ بَعْدِ مَا أَخْبَرَ الْأَقْوَامَ كَاهِنُهُمْ + بِأَنَّ دِينَهُمُ الْمُعْوَجَّ
لَمْ يَقُمِ + وَالْجِنُّ تَهْتِفُ وَالْأَنْوَارُ سَاطِعَةٌ + وَالْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْنًى وَمِنْ كَلِمِ +
و چون در پیش بتان شدند دیدند که بتان پارچه پارچه افتاده اند و چون هیبت تمام بر

کافران بگذشت بعد ازان یک نوری بتابید که مردمان شام اشتران بصره میدیدند
و نوشیروان عادل دو شتر بار زر به پیش عبد المطلب فرستاد که این
پسر پیغمبر شود من بدست او مسلمان شوم **و در قصص وارد است**
که چون مهتر عیسی نازل شود نوشیروان عادل را و والدین حضرت را و ابو
طالب را و حاتم زر ریز را و والدین خلیل الله را بفاتحه گفتن زنده کند و
ایمان آرند باز بمیرند در حال **و در بوستان ابو اللیث سمرقندی**
وارد است که چون مادر رسول الله حامله شد پدر وی عبد الله بمرد و جد او عبد
المطلب وفات یافت دران زمان که حضرت هشت ساله بود نگاه میکرد او را ابو طالب
پدر علی رضی الله عنه وَاِسْمُ اُمِّهٖ اٰمِنَةُ بِنْتُ وَهَبٍ فَتُوُفِّیَتْ اُمُّهٗ وَهُوَ ابْنُ سِتَّةِ
اَشْهُرٍ وَالظِّئْرُ الَّتِیْ اَرْضَعَتْهُ حَلِیْمَةُ فَاَوْحَی اللّٰهُ تَعَالٰی اِلَیْهِ وَهُوَ ابْنُ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً
فَاَقَامَ بَعْدَ الْوَحْیِ بِمَکَّةَ ثَلٰثَةَ عَشَرَ سَنَةً ثُمَّ هَاجَرَ اِلَی الْمَدِیْنَةِ فَاَقَامَ بِهَا
عَشَرَ سِنِیْنَ فَتُوُفِّیَ وَهُوَ ابْنُ ثَلٰثٍ وَّسِتِّیْنَ سَنَةً و آنچه بخانه آورده بود از زنان
نه زن بود پنج زن او خواسته بود وَجَمِیْعُ مَا تَزَوَّجَ مِنَ النِّسَاءِ اَرْبَعَ عَشَرَ نِسْوَةً
اَوَّلُ امْرَاَةٍ تَزَوَّجَهَا خَدِیْجَةُ بِنْتُ خُوَیْلَدٍ وَهِیَ سَیِّدَةُ النِّسَاءِ وَکَانَتْ اَسْبَقَ النِّسَاءِ
اِسْلَامًا و دیگر زن او سوده بنت زمعة ثم عائشة بنت ابو بکر تزوج هؤلاء الثلثة
بمکة و تزوج بالمدینة حفصه بنت عمر ام سلمه بنت امیه ام حبیبه بنت ابی سفیان
و این شش زن قریشی بودند و جویریه بنت الحارث و صفیه بنت حیی بن اخطب
و زینب بنت جحش و این زن زید بن حارثه بود و یقال لها ام المساکین
لسخاوتها و هی اول نسائه ماتت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و میمونه بنت
الحارث و این خاله ابن عباس بود و زینب بنت خزیمه و امراة من بنی هلال
و امراة من بنی کندة و هی التی طلقها النبی و امراة من بنی کلیب و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم را چهار دختر و سه پسر بودند فاول اولاده القاسم ثم ابنته زینب
ثم ابنه طاهر و این طاهر بعد نزول وحی تولد شد ازان او را طاهر نامند

۵۔ پس اول اولاد قاسم بود بعد ازان دختر او زینب پس ازان پسر او طاهر نام ۱۲

ثُمَّ ابْنَتُهُ اُمُّ كُلْثُومٍ ثُمَّ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ ثُمَّ ابْنَتُهُ رُقَيَّةُ فَهٰؤُلَاءِ كُلُّهُمْ وُلِدُوْا
مِنْ خَدِيْجَةَ ثُمَّ وُلِدَ بِالْمَدِيْنَةِ ابْنُهُ اِبْرَاهِيْمُ مِنْ سُرِّيَّتِهِ يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ
الْقِبْطِيَّةُ وَزَوَّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ اَبِيْطَالِبٍ وَزَوَّجَ رُقَيَّةَ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ
عَفَّانَ فَمَاتَتْ بَعْدَ مَا خَرَجَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَى الْغَزْوَةِ بَدْرٍ فَلَمَّا
رَجَعَ مِنْ بَدْرٍ زَوَّجَهُ اُمَّ كُلْثُومٍ وَلِهٰذَا يُسَمَّى عُثْمَانُ ذِى النُّوْرَيْنِ وَزَوَّجَ زَيْنَبَ
مِنْ اَبِى الْعَاصِ اَبِى الرَّبِيْعِ وَمَاتَ اَوْلَادُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ
قَبْلَهُ اِلَّا فَاطِمَةَ فَاِنَّهَا عَاشَتْ بَعْدَهُ سِتَّةَ اَشْهُرٍ و معلوم باد که اگر پسران حضرت صلی
الله علیه وسلم پیش از وی وفات نشدی قال و قیل مردمان پیدا میشد که این طور پیغمبر را پسران
چگونه پیغمبران نشوند و حال آنکه پیغمبری بعد از وی درست نبود که او ختم انبیا بود ازین جهت
وفات ایشان مقدم شد **آورده اند** که ابوجهل بدبخت و ولید می گفتند که محمد صلی الله
علیه وسلم را پسر نیست بمجرد مردن او دین او خراب خواهد شد و در عرب کسی را که
فرزند نشود او را ابتر گویند و میگفتند که محمد صلی الله علیه وسلم ابتر است از جهت سرزنش
ایشان حقتعالی فرمود اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اِنَّ
شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ یعنی ای محمد بدرستیکه ترا حوض کوثر عطا کردیم در بر تو باد که
نماز از برای پروردگار خود بجا آری و شتران را نحر کنی و بدرستیکه دشمنان تو
ابتر اند **و بروایتی آورده اند** که ابوجهل را اولاد نماند و بروایت دیگر آورده
اند که اگر چه ماند ولیکن نام و نشان ایشان معلوم نیست چنانچه حضرت را
معلوم است که هزار در هزار سیدان در عالم پراگنده اند وَكَانَتْ نِسَاؤُهُ كُلُّهُنَّ
ثَيِّبَاتٍ اِلَّا عَائِشَةَ فَاِنَّهَا بِكْرٌ فَتَزَوَّجَهَا وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِيْنَ وَبَنٰى بِهَا
وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِيْنَ وَكَانَتْ عِنْدَهُ تِسْعًا وَكَانَ فَتْحُ خَيْبَرَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ بِسِتِّ
سِنِيْنَ وَفَتْحُ الْمَكَّةِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ بِثَمَانِ سِنِيْنَ وَكَانَتْ وَفَاتُهُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ
فِى شَهْرِ رَبِيْعِ الْاَوَّلِ وَالتَّارِيْخُ الَّذِىْ تُؤَرِّخُ بِالْكُتُبِ اِلٰى يَوْمِنَا هٰذَا اِنَّمَا هُوَ تَارِيْخُ
الْهِجْرَةِ اَمَرَ بِهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِاَنْ يَجْعَلَ التَّارِيْخَ مِنْ وَقْتِ الْهِجْرَةِ بِمُشَاوَرَةِ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ

صلی اللہ علیہ وسلم **بدانکہ** انسان بر چند نوع اند آنچہ بعذاب و ثواب کار دارند
چہار طائفہ اند ملک و جن و دیو و انس ہر ہمہ را دہ حصہ میتوان کرد آن نہ حصہ
ملک اند و آن یک حصہ این سہ طائفہ اند کہ مذکور اند باز این سہ طائفہ
را دہ حصہ کنند آن نہ حصہ جن اند و آن یک حصہ دیو و انس اند باز این دو را
دہ حصہ کنند آن نہ حصہ دیو اند و یک حصہ انس اند و انس صد و بیست و پنج
نوع اند صد نوع ہمہ بطرف ہند اند و ہمہ بالوان مختلف اند بعضے را ناقو گویند کہ
در سینہ چشم دارند و بعضے را مالج گویند کہ گوش ایشان چون گوش فیل و بعضے
را سنگسار گویند کہ سرہای ایشان چون سر سگ اند و بعضی را دوال پای گویند
یعنے بہر طرف کہ پائے ایشان میرود می جنبند و اختیار دل ندارند و بعضے بمانند
سگ اند و سرہائے ایشان چون مورچہ اند امّا خوردن و شراب ندارند مگر
جماع کہ دائم المدام بجماع گرفتار اند و علی ہذا الالوان و این ہمہ الوان دوزخ
اند و دوازدہ نوع بطرف شمال اند چنانکہ عروس و مجوس و دنیکی و تنگ
چشمان و یہود و ترسا و شمال چون کسے روئی بقبلہ و پشت بمشرق بنشیند
بفتح شین دست راست را گویند و بکسر شین دست چپ و اینجا بفتح شین مراد است
و شش نوع بطرف شمال اند و اینجا بکسر شین مراد ہست کہ ایشانرا
زنگبار و برکات گویند بعضی در جزیرۂ عمّان و بعضے در دریائے
عمّان **آوردہ اند** کہ بادشاہ برکات مدت دوازدہ سال در سفر بود و در
بادشاہی خود میرفت کہ در جہان بغیر از من بادشاہے باشد تا من با او جنگ
کنم بعد از دوازدہ سال امرا و خوانین او عرضہ کردند کہ بغیر از شما بادشاہے
نیست و شش نوع در کوہ قاف اند کہ ایشانرا یاجوج و ماجوج و ترک خورد و ترک خرز
وغیر ذلک گویند و این ہمہ در دوزخ روند کہ بوئی بہشت نیابند و باقی ماند یک نوع
کہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ میگویند و این طائفہ ہفتاد و سہ فرقہ
گشتہ اند و امت مہتر موسیٰ ہفتاد و یک فرقہ بود و امت مہتر عیسیٰ

هفتاد و دو فرقه و یکی ازان میان برحق میبود و امّت محمد رسول الله هفتاد و سه
فرقه اند و یک فرقه ازین طائفه نجات یابند که بر سنت و جماعت باشند و دیگران همه
هلاک گردند و در دوزخ با کافران باقی مانند و این همه بسبب شیخی و درویشی و پیری
و پیشوائی گمراه گشته است **در خبر است** که پیغمبر فرموده است علیه السلام هر که در
آخر زمان بر سنت و جماعت ماند به برابر هر قدمی که در دنیا بر دارد برائی هر کاری
که باشد ثواب یک حج قبول یابد **دیگر** هر که این دعا را بخواند ثواب بغایت بسیار
است یَا اَجْوَدَ الْاَجْوَدِیْنَ وَیَا اَکْرَمَ الْاَکْرَمِیْنَ وَیَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وَیَا غِیَاثَ
الْمُسْتَغِیْثِیْنَ اٰمَنْ خَلَقْنَا اِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ طِیْنٍ لَّازِبٍ یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنِ
اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوْا مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوْا لَا تَنْفُذُوْنَ اِلَّا
بِسُلْطَانٍ فَبِاَیِّ اٰلَاۤءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ یُرْسَلُ عَلَیْکُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَّنُحَاسٌ فَلَا
تَنْتَصِرَانِ **دیگر** برائی کشادن کار بسته این را بخواند یَا مَنْ لَّا یَعْلَمُ الْغَیْبَ اِلَّا هُوَ
یَا مَنْ لَّا یُدَبِّرُ الْاَمْرَ اِلَّا هُوَ یَا مَنْ لَّا یَکْشِفُ الضُّرَّ اِلَّا هُوَ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَ
الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ **دیگر** این دعا را ثواب بغایت بسیار است
یَا کَاشِفَ کُلِّ کُرْبَةٍ وَیَا مُجِیْبَ کُلِّ دَعْوَةٍ وَیَا جَابِرَ کُلِّ کَسِیْرٍ وَیَا مُیَسِّرَ کُلِّ عَسِیْرٍ وَیَا
صَاحِبَ کُلِّ غَرِیْبٍ وَیَا مُوْنِسَ کُلِّ وَحِیْدٍ یَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اِمْنَعْ عَنِّیْ کُلَّ بَلَاءٍ
بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ **دیگر** در بیان مسبعات عشر باید که در دو وقت کرده باشد
اول چون طلوع آفتاب نزدیک شود تا بر آمدن دوم بعد از عصر تا غروب و این را
خضر پیغمبر با ابراهیم تیمی تعلیم کرده است و خضر پیغمبر از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آموخته
بود و ابراهیم را گفت که چون محمد صلی الله علیه وسلم را در خواب بینی از و ثواب بپرس و هر که
مداومت برین کند هر پریشانی که در ذکر دعا بیاید دفع شود و این دعا است
اوّل هفت کرت فاتحه و هفت کرت معوذتین و هفت کرت قل هو الله احد و
هفت کرت قل یا ایها الکافرون و هفت کرت آیت الکرسی و هفت کرت
کلمهٔ تمجید و یک بار عدد ما علم الله و زنة ما علم الله و ملأ ما علم الله و هفت

كرّت اللّهمّ صلّ على محمّد عبدك ونبيّك ورسولك النّبيّ الامّيّ وعلى اله وبارك
وسلّم عليه وهفت كرّت اللّهمّ اغفرلي ولوالديّ ولمن توالدا وارحمهما كما
ربّياني صغيرا اغفر لجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم
والاموات برحمتك يا ارحم الرّاحمين وهفت كرّت اللّهمّ افعل بي وبهم عاجلا و
اجلا في الدّنيا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا ما نحن له اهل انّك انت
غفور حليم جواد كريم ملك برّ رءوف رحيم پيغمبر صلى الله عليه وسلم سوگند
ياد كرده است كه بدان خدائى كه مرا بتحقيق فرستاده است بدرستيكه آن خدا اسے
مى آمرزد گناهان كبيره او راكه از وى در وجود آمده است وزيد فع الله عنه و
غضبه ويامر صاحب الشّمال ان لا يكتب عليه شيئا من السّيّئات الى السّنة
والّذي بعثني ما يعمل بهذا الّا من خلقه الله سعيدا وترک نمى دهد او را اگر
كسے كه آفريده باشد او را شقى من عوارف المعارف وفيه
نقل من احياء العلوم روايت كرده اند كه مهتر حضرت ابراهيم را گفت كه اى ابراهيم
بايد كه دو ركعت نماز بگذارى در ركعت اول بعد از فاتحه قل يا ايها الكافرون هفت بار
و در ركعت دوم بعد از فاتحه اخلاص يكبار و تسبيحات ركوع و سجود نيز هفت بار گفته
باشى و بعد از سلام سر بسجده بنه هفت بار كلمه تمجيد و هفت بار درود بخوان و چون
سر بسجده بردارے يكبار فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون
وله الحمد في السّموات والارض وعشيا تا آخر بخوانى بعد از ان بخواب رو و كلام
دنياوى نكنى و روى بقبله آورده خواب كنى و درود گفته باشى تا در خواب حضرت
رسالت پناه صلى الله عليه وسلم را ببينى ابراهيم تيمى همچنان كرد حضرت را در خواب ديد كه در
آسمان چهارم جمله انبيا و اوليا جمع شده اند و او نيز دران ميان نشست و طعام بهشت با
ايشان خوردن گرفت و در اوان خوردن سوال كرد كه يا رسول الله ثواب مسبعات عشر چه
باشد حضرت فرمود كه من از جبرائيل پرسيدم جبرائيل گفت والله اعلم ثواب او از حد بيرون
است اما تا بشما در خواب خوردنى بهشت نخورد از دنيا رحلت نكنند

چون ابراهیم بیدار شد پوست آن میوه در دهن داشت ولذت او در دهنش بود بعد ازان چهار ماه طعام وشراب دنیاوی نخورد روایت کرده اند که جوانی در بیابان میرفت ناگاه وزدان چند از کمینگاه برخاستند تا او را بکشند هم درین بودند که ده قلندران پیدا شدند ووزدانرا شکست دادند واو را بنزدیک خانه اش رسانند وچون برمیگشتند جوان پرسید که شما کیائید گفتند همان ده دعائیم که تو میخواندی گفت سرهای شما چرا برهنه است گفتند در سر هر دعا بسم الله الرحمن الرحیم نمیگوئی ودعای استخاره این است

مسئله در دعای استخاره

اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَخِیْرُكَ بِعِلْمِكَ وَاَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَاَسْاَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِیْمِ فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ تَعْلَمُ اِنْ كَانَ هٰذَا الْاَمْرُ خَیْرًا لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَمَعَادِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَاقْدِرْهُ لِیْ وَیَسِّرْهُ لِیْ ثُمَّ بَارِكْ لِیْ اَلْخَیْرَ حَیْثُ كَانَ اَرْضِنِیْ بِهٖ بایدکه آن حاجت را بعینه نامد

دیگر آورده اند که مرمرگ را نود ونه جزء است وهر جزء بدتر از کرت پوست کندن گوسفند زنده است هر که این دعا را عقب خمس صلوات بخواند بفرمان الله تعالی ازان ایمن گردد این است اَعْدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلِكُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَلِكُلِّ حَرْبٍ لَازِمٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وَلِكُلِّ ذَنْبٍ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَلِكُلِّ ضِیْقٍ حَسْبِیَ اللّٰهُ وَلِكُلِّ مُصِیْبَةٍ اِنَّا لِلّٰهِ وَلِكُلِّ نِعْمَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا اَصَابَ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَلِكُلِّ رَجَاءٍ اَلشُّكْرُ لِلّٰهِ وَلِكُلِّ اُعْجُوْبَةٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَلِكُلِّ قَضَاءٍ وَقَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ وَلِكُلِّ طَاعَةٍ وَمَعْصِیَةٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَاَقُوْلُ لِكُلِّ رَغْبَةٍ وَرَهْبَةٍ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ

دیگر منقول ست هر که این رباعی را به لفظ ترکی برای هر حاجتی که باشد بخواند بیشک روا گردد رباعی یلدان کجین شمع شبستان ایتکن ثل لحظه وی عالم نی گلستان ایتکن ثل متکلم الشم تشب ترسان ایتکن بر جمی مشکل نی آسان ایتکن دیگر طریق کشتن زهر باید که بوزن مساوی

این ادویہ را بگیرد و ہمہ را آس کند زہر کشتہ شود عاقرقرحا و پیلا مول و مرچ و فلفل دراز و زنجبیل و تتہ کار چون این مجموعہ ہمراہ آس کنند تداوی ہر مرض باشد باید کہ میان دو انگشت یعنی سبابہ و ابہام گرفتہ باشد و قبل از خوردنے بخورد و درین دار و بقول حکیمان و بفرمان خدایتعالی سطلق مریض شفا یابد

باب دوم مشتملبر چہار فصل فصل اول در توبہ اِعْلَمْ بِاَنَّ التَّوْبَۃَ

عَلٰی اَرْبَعَۃِ اَوْجُہٍ تَوْبَۃُ الْعَامِّ وَتَوْبَۃُ الْخَاصِّ وَتَوْبَۃُ خَاصِّ الْخَاصِّ وَتَوْبَۃُ خَاصِّ

الْاَخَصِّ وَتَوْبَۃُ عَامٍّ قال اللہ تعالی یَاَیُّہَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تُوْبُوْآ اِلَی اللّٰہِ تَوْبَۃً نَّصُوْحًا بدانکہ بعضی از قصص گویان گویند کہ نصوحا نام شخصے بود کفن کش و بیت المقدس خانۂ او بود در آن زمان بر مہتر داؤد علیہ السلام جبرئیل آمد کہ در خانۂ این شخص قبلہ گاہ راست کن مہتر داؤد ؑ از و خانہ خریدن خواست نصوحا منع کرد کہ ای پیغمبر خدا تا توبۂ من قبول نشود خانہ را بتو نفروشم توبۂ او بدرگاہ خدایتعالے قبول شد و این آیت در شان او می آرند و در رسالۂ شاہ قاسم بدر الدین کوہی آوردہ است کہ آنکس کافر شود این محض غلط است زیرا کہ اگر در شان او میبود مضاف و مضاف الیہ می بود یعنے توبہ نصوح می بود و حال اینکہ نصوحا ست و این حالست پس معنی چنان می شود ای آنانکہ ایمان آوردہ اید باز گشت کنید بسوئی خدای از کارہائی ناشائستہ و محرمات دران حالتیکہ شما باخلاص باشید و در تفسیر کامل آوردہ ہست کہ یَاَیُّہَا الَّذِیْنَ این ندا ندائی عام ہست بہر سہ طائفہ چون کافر و منافق و مؤمن پس تقدیر چنان می شود کہ یَاَیُّہَا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اٰمِنُوْا یعنے ای کافران بر شما باد کہ بوحدانیت اللہ و برسول اللہ ایمان آرید وَیَاَیُّہَا الْمُنَافِقُوْنَ اَخْلِصُوْا یعنے ای کسانیکہ منافق اید بر شما باد کہ اخلاص کنید در عبادت و ایمان وَیَاَیُّہَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تُوْبُوْا وای آنانکہ ایمان آوردہ اید توبہ کنید از معاصی و علامت توبہ نزدیک بعضے ندامت ہست کہ ہمیشہ از

این آیت در پارۂ بیست و ہشتم در سورۂ تحریمہ

گناهان ماضی نه رسوزش باشد امّا اگر در هر ساعت گناه میکنید و بهر ساعت
توبهٔ بی اخلاص میکنید قبول نشود بلکه استهزا باشد و سبک داشتن گناه باشد
وآن کفرست **و در رسالهٔ شاه قاسم بدر الدین کروری**
مسطورست که اگر بنده در هر روز صد کرت گناه بکند و صد کرت با خلاص
توبه کند چنانکه در دل او باز گشت بگناه نباشد حقتعالی میگوید که قبول کردم توبهٔ این بنده
را که بغیر از من فریادی ندارد و ازینجاست که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اَلتَّائِبُ مِنَ
الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ اَیْ مَنْ كَانَ مُخْلِصًا فِی التَّوْبَةِ فَلَا یَبْقٰی عَلَیْهِ اَثَرُ الذَّنْبِ
آورده اند که در ازمنهٔ ماضی اولیائی بود روزی گناهی ازو در وجود آمد چون
میخواست که توبه کند شیطان بدو وسوسه کرد که ای نفس نافرجام شرم نمیکنی از چنین
خدای که حاضر و ناظرست و تو در حضور او گناه کردی و باز بدو توبه و باز گشت آریے
چون شیخ زمانی درین اندیشه شد هاتفی آواز داد که یَا عَبْدِیْ اَنْتَ لِیْ وَاَنَا لَكَ
یعنے ای بنده من از تو و تو از مائی در حق باز گشت و من از توام در حق اجابت
وقتی که تو بسوی من اجابت و باز گشت آری من دعوتت را اجابت نمایم و این شیطان
است که در باطن تو وسوسه میکند قال الله تعالے قُلْ یٰعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا
عَلٰۤی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِیْعًا اِنَّهٗ هُوَ
الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ یحیی معاذ میگفت کاشکے من از آن بندگان می بودم که حقتعالی اضافت
بخود کرد که یا عبادی گفت و ابو هریره بصری گفتے که ازین شرف شریفتر مایان را
چه باشد که مایان را بدین وجود ملوث گناه گار حق تعالی عبادی گفت **فضیلت**
لا تقنطوا هنوز بر جا باشی گویند که بطرف مغرب دری است که آنرا در توبه گویند و طول او
پانصد ساله راه است و آن همیشه بر عاصیان بازست مگر بعد از بر آمدن آفتاب از
جانب مغرب امّا علامت توبه بقول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر از ان گناه ملمی
نترسد و گریه نکند او تائب نیست و توبه را شش شرطست گناهان ماضی را همیشه
بنزدیک خدائی یاد کند و عذر تقصیرات کند **و در حیرست** که اگر گناه کبیره

ف باز گردنده از گناه مثل آنکسی است که بالکل گناه ندارد و مراد آن تائب است که اخلاصمند باشد و در توبه یعنے از صدق دل توبه کرده باشد پس نماند بر آنکس نشانهٔ گناه ۱۲

ف پارهٔ بیست و چهارم در رکوع الله یتوفی الانفس ۱۲

ف [illegible]

باشد واو همیشه یاد کند نزدیک خدای نه بنزدیک مردمان آن صغیره گردد
واگر صغیره باشد واو فراموش کند شاید که کبیره گردد وآنچه از گناهان درحال
باشد همانرا ترک دهد وآنچه استقبال هست ازان توفیق بر اجتناب آن جوید
قال الله تعالی اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ (توبه کنندگان عبادت کنندگان) بدان ای فرزند که توبه مقدم آمد از عبادت
زیراکه هیچ عبادت قبل از توبه قبول نیست اما بعضے مفسران این را خاص
برائے نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیراکه نوافل چیزیست که
برکسے لازم نیست ولازم میشود بشروع کردن پس اگرچه بوجه احسن
اداکرده شود قبول افتد والا مردود باشد ونفس او بمنزلهٔ زمین
غیر مکروبه که بروا جناس نبات منبت شده باشد وهمچنین
زمین شایان زراعت نباشد تا مکروبه نگرداند وچون مکروبه گرداند
باید که آن نبات لایعنی را ازو برآورد تا بعد ازان صلاحیت زراعت
بکند وآنچه فریضه است بمنزلهٔ دین است ودین از دوست ودشمن بهر تقدیر
قبول میتوان کرد وقبول توبه وقتی باشد که خمس جوارح را ازان نامرضیات
نگاهدارد اول زبان را از شعرے که در وذکر زلف وخط وخال باشد وکذب
وفحش وبنامحرمان سخن کردن واز سخنان لایعنی واز غیبت نگاهدارد
بدانکه غیبت بر چند نوع است اول چنانکه کسے افعال مذمومه داشته
باشد ویا در عبادت تقصیر کند چنانکه در نظر مردم بهتر ادا کند ودر نظر خدائے
گاه خوب کند وگاه نکند واین کس گناه خود را پوشیده میدارد وغیبت کننده
آنرا او در پیش مردمان اظهار بکند ودوم چنانکه کسے در وجود خود عیبے
داشته باشد ویا این کس بصورت ویا بمال ویا به توانائی ویا بجوانی ویا برادران
ازان کس بهتر باشد وآن شئے ناقص او را در میان مردمان ذکر
میکند تا مردم او را باستهزا میگیرند درین صورت گناه غیبت کننده
وشنونده برابر باشد زیراکه این کس بر غیبت سامع رغبت میکند

ق [illegible]

ومنقولست که روزے بی بی عایشه رضی الله عنها در خانه با حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول الله فلان زن راموئے کوتاه است حضرت فرمود نمیتوان گفت که غیبت است باز روز دیگر گفت که یا رسول الله فلان عورت را دهن بغایت دراز است حضرت در حال فرمود که آب از دهن بیند از چون انداخت گوشت خام وخون از دهن او افتاد بی بی عائشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله این چه باشد حضرت فرمود هر که غیبت شخصے میکند گوشت او میخورد آورده اند که دو زنان در عهد رسول الله صایم الدهر بودند روزے از مروت ایشان سخن افتاد حضرت فرمود هیچ فائده ندارد که گوشت خام وخون میخورند روزهٔ ایشان باقی نمیماند یاران تعجب کردند حضرت فرمود در وقت نیم روز قدحی پر آب از پیش ایشان برید تا هر دو ایشان دران آب دهن اندازند چون آب دهن انداختند گوشت خام وخون از دهن ایشان افتاد یاران گفتند یا رسول الله چه واقعه است حضرت فرمود غیبت میکنند وهر که راغیبت میکند گویا که گوشت او میخورد وعلی هذا القیاس دهن را از جمله ماکولات ومشروبات نامرضی نگهدارد واز بهتان وغمزه نگهدارد وبهتان آنرا گویند که آنچه دران کس نباشد این کس بناحق ازو گوید ودر خبر است که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَكَ بِهٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَّشَآءُ وچهار چیز را که غیبت بکنند عذاب نباشد اول آنکه امیر جابر که بادشاه وامیر وحاکم جابر باشد از آنکس اگر کسے غیبت کند غیبت نباشد ودوم اهتمام چنانکه ومصاحبان درمیان خود غم واندوه میکنند برانکه فلان مصاحب ما یان چنین وچنان بدکاری میکند واگر نکردی خوب میشد این نیز غیبت نباشد بلکه غمخواری باشد سیوم چنانکه کسے گناهگار وبدکردار باشد که در اظهار از وبدی در وجود آید آن نیز غیبت نباشد مثل رباخوار ومردارخوار وحرامخوار وشارب خمر وغیر ذالک اینطور غیبت نیست چهارم آنکه کسے مبتدع واهل ضلالت باشد وبدعت خود را مخفی دارد

واظهار

ف بدرستیکه خدا تعالی نمی آمرزد آنرا که شرک آورند ویبامرزد آن گناهی دیگر غیر از شرک بود مر آنکس را که خواهد ۱۲ الفقیر حسینی

ف بهتان آنرا گویند

ف چهار چیز را غیبت نگویند

ف این آیت درباره [illegible] ۱۲

واظہار نمیکند ودگر کس آن بدعت او جاے دیگر ذکر بکند غیبت نباشد بلکہ ثواب
یابد لِقَولِہٖ عَلَیہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ مَنْ اَھَانَ لِاَھلِ البِدْعَۃِ آمَنَہُ اللہُ مِنَ الفَزَعِ الاَکْبَرِ
و در خبر است ہر کہ بعد از غیبت پشیمان شدہ این دعا بخواند ہر دو آمرزیدہ شوند
اَللّٰھُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِمَنِ اغْتَبْنَاہُ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ جوارح دویم آنکہ نظر را از
جملہ نادیدنیہا باز دارد وقَالَ اللہُ تَعَالیٰ قُلْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ یَغُضُّوْا مِنْ اَبْصَارِھِمْ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ
یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِھِنَّ قَالَ عَلَیہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ زِنَا العُیُوْنِ نَظَرٌ وایضاً قَالَ عَلَیہِ السَّلَامُ
النَّظَرُ سَھْمٌ مَسْمُوْمَۃٌ مِنْ سِھَامِ الشَّیْطَانِ جوارح سیوم آنکہ گوش را از جملہ
آوازہاء حرام نگاہدارد چنانکہ آواز زن بیگانہ لِقَولِہٖ عَلَیہِ السَّلَامُ اَصْوَاتُ النِّسَاءِ
لَعْنَۃٌ وآواز نوحہ کہ نوحہ کنندہ وشنوندہ ہر دو بلعنت او مستغرق اند وآواز ملاہی
کہ حرام اتفاقی ہست لقولہ علیہ السلام اَلْمَلَاھِیْ حَرَامٌ وَالْجُلُوْسُ عَلَیْھَا فِسْقٌ وَ
التَّلَذُّذُ بِھَا کُفْرٌ جوارح چہارم آنکہ دست را از گرفتن محرمات نگاہدارد چون
بس زن بیگانہ ویا آلت ملاہی مسطور ست ہر کہ آلت ملاہی را در دست
گیرد چنانستے کہ ذکر سگ را بدست گرفتہ باشد پس بہتر آن باشد کہ دست را
بشوید وعلی ہذا دست را از رنجانیدن خلق نگاہدارد جوارح پنجم آنکہ پای را از رفتن بنا مرضیات
واز درآمدن بہ مجالس چنگ و رباب وسرود نگاہدارد کہ ہر قدم او دریلۂ بدی باشد وبناء
شریعت پنج بناء اند وچون این پنج مذکور را کس نگاہدارد وبدو ہمراہ شود پس
ہمگی دہ چیز شوند واین را کمال شریعت میگویند وایچنین کس را اگر کسے
طریقتے وحقیقتے ومعرفتے گوید روا باشد زیرا کہ طریقت عین شریعت است ومعرفت
عین طریقت وحقیقت عین معرفت کقول الشاعر بیت شریعت را مقدم دار اکنون
طریقت از شریعت نیست بیرون + بدانکہ نفس نیز بر چہار نوع ہست اول
نفس امارہ دوم لوامہ سیوم ملہمہ چہارم مطمئنہ در یاب اے فرزند بایزید بسطامی
قدس سرہ فرمودہ ہست کہ خاصیت ہست در وجود آدمی کہ طبیعت
او بدہ ددکان درندہ میماند پس نفس امارہ آنرا

گویند که هرچه زبان بنده باشد او بدان رجوع میکند چون حسد و حقد و بغض و ریا
و فحش و حرام و زنا و غیر ذلک من الکبائر و همیشه برکسے سستی پیدا میکند پس
لایق این نفس است که هوا را او را همیشه قطع و قمع میتوان کرد کقول الشاعر فَاصْرِفْ
هَوَاهَا وَحَاذِرْ اَنْ تُوَلِّيَهُ + اِنَّ الْهَوٰى مَا تَوَلّٰى يُصْمِ اَوْ يَصِمِ + یعنی بگردان هوای
آن نفس را و حاذر باش تا بر تو والی نشود بدرستیکه اگر هوای والی شود بر تو ترا
هلاک و عیبناک سازد و هر وقتی که نفس را از هوای او منع کردی شیطان از تو دور تر
گردد زیرا که نفس بمنزلهٔ دعوی کننده است و شیطان قاضی هر وقتی که نفس
از تو چیزے طلب کند شیطان گوید میتوان داد که قوت آبادانی تو نفس است
اگر نفس را خراب کنی تو خراب شوی پس از دعوی نفس و از حکومت شیطان
اجتناب تمام حاصل کن کقول الشاعر وَلَا تُطِعْ مِنْهُمَا خَصْمًا وَّلَا حَكَمًا + فَاَنْتَ
تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحَكَمِ + یعنی فرمان برداری مکن خصم را و حاکم را که بدی هر دو ظاهر
است نفس آرزو میکند که طعام و شراب میباید شیطان گوید بده چون کس بدهد نفس
رنج و بیماری آغازد و شیطان میگوید که زبان تو چیزی دیگر میگوید و دل تو بجاے
دیگر یکساعت فراغت و بعد ازان عبادت الله بجا آر هکذا اگر حلال نباشد نفس
طلب حرام کند شیطان حکم بران کند که آرے قوت روح تو است هنوز در توبه
باز است توبه میتوان کشید آورده اند که اکثر درویشان نفس را میدیدند
بعضے بصورت سگ بچه و بعضے بصورت مار بچه و بعضے بصورت شغال بچه
چون از وے میپرسیدند که کیستی میگفت که من نفس توام درویش در حال
سنگ و چوب بید رنگ بر و میکوفت اما هرچند که میزد کلانتر میشد و نمے مرد بعد
از رنج بسیار درویش میپرسید که بدبخت بچه خواهی مرد گفت باین نمیرم بلکه اگر
گفتهٔ مرا قبول نکنی بمیرم و علی هذا مذکور است که شیخ احمد خضرویه در خلوت نشسته
بود که کوس غازیان کوفتن گرفت تا هر که بغزا میرود اسباب را مهیا کند نفس مر
شیخ را گفت که شما را نیز میباید که بغزاے کافران توجه نمائی شیخ گفت ای نفس

تو می پنداری که در خلوت طعام و شراب نمید هم در ان جا نیز نخواهم داد نفس
گفت قبول کردم ولی باید رفت گفت ای نفس در خلوت از مردمان جدائی در اینجا نیز
جدا باشم گفت قبول کردم و علی هذا القیاس هر چند که میگفت نفس قبول میکرد شیخ
عاجز شده از دست نفس فریاد برآورد و از خلوت بیرون دوید و مناجات کرد
که یارب نفس ازین چه میخواهد هاتفی آواز داد که اندرون خلوت بنشین و ازو
بپرس تا بتو راست بگوید نفس گفت یا شیخ دو غرض داشتم اگر شمشیر میزدی و جنگ
خوب میکردی هر کسی تعریف تو میکرد من کلان میشدم و یا اینکه ترا میکشت
من خلاص میشدم زیرا که من هر روز ضد مکر پیدا میکنم و همه را تو قطع میکنی
اگر یک سر تو بریده شود خوب میشود پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس را
ترک دهد لِقَولِهٖ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَلْاَحْمَقُ الَّذِیْ اَتْبَعَ نَفْسَهٗ وَهَوَاهَا
وَطَمِعَ الْمَغْفِرَةَ نفس و شیطان هر دو دزدان اند چون یک دزد را محکم به بندی دزد دیگر
نتواند رسید بدان ای فرزند که اینچنین نفس کشته نشود مگر بتوبه که توبه عام اول
ازین نفس میباید کرد و هر که برین مستقیم نبود سزاوار بهشت گردد قال الله تعالی
وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی نوع دیگر توبه خاص قال
الله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تُوْبُوْا اِلَی اللهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا یعنی توبه و بازگشت
کنید همگی ازینجاست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هر روز هفتاد کرت
توبه میکرد یعنی از جمله حظوظات و لذات نعیم دنیاوی و ایضاً کفش حضرت م
پاره شده بود پاریدگی را دوختن گرفت بعد از دوختن باز پاره کرده ماند که
مبادا خاطر من از حظ دنیا جمع شود و بدین چیز مفرح شوم و ایضاً روزی حضرت
جامه سیاه پوشیده بی بی عایشه گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر
نماید از بر خود کشیده انداخت که این حظ دنیاست و ایضاً روزی حضرت رسالت
پناه در رسید دید که بی بی عایشه پارچه نمد بر جیب خود میدوخت گفت این چه کار است
گفت یا رسول الله شما را جامه دوخته خوش می آید از ان دوختم حضرت

ع احمق آن مرد است که نفس او در پیروی خود دارد و طمع دارد بمغفرت و ذلک امید وار مغفرت مباشد ۱۲

ع نفس و شیطان هر دو دزد اند چون یکی ازو بسته باشد پس بدیگری بهشت آن را رسانیدن ناممکن است ۱۲

ف این آیت درباره آخر در سورة والنازعات ۱۲

ف این آیت درباره بیست و هشتم در سوره تحریم واقع است ۱۲

چندان تبسم کرد که دندان ضرس او نمایان شد و گفت یا حمیر الحال ارواح محمدؐ را
قبض کردی که از لذات دنیاوی او را باز داشتی بدان که توبهٔ عام از حرام است
و توبهٔ خاص از حلال و این را انابه گویند لقوله علیه السلام مَنْ سَرَّهُ ذِی شَرَّ یعنی
کسیکه کم خورد از نصیب خود شَرَّ دَنُوُّمَنْهُ و دفع کرد خواب خود را فَاذْخَرَبِهِ یعنی
بخود بکشد کردهٔ خود را یعنی مصاحبان او بدو رجوع کنند سَادَ قَوْمَہٗ یس بهتر
و سر قوم خود شود و درین هنگام توبه از نفس لوامه بکند و لوامه آنرا گویند
که ملامت آرد بنفس امارهٔ و خودش باربردار شود و درین هنگام نفس
بمنزلهٔ بهایم فرمان بردار میگردد پس نفس اماره از ان عاصیان
است و لوامه از ان مؤمنان مطیع است **نوع دیگر توبهٔ خاص الخاص**
درین هنگام توبه از پندار عبادت است یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا یعنی ای منافقان
از ایمان ریائی اخلاص در دل پیدا بکنید تا شما را نفعی کند و ای مؤمنان از اعمال
ریا بازگشت باخلاص کنید و حظوظ نفسانی شکنید و ای مخلصان اعمال خود را از
عجب و پندار نگاهدارید و امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است که عاصی
بعذر قریب برحمت و مطیع است و مطیع بعجب بعید از رحمت و عاصی است
و طالب را باید که از احوال آدم و شیطان خبردار باشد زیرا که گناه آدم
از شهوت بود آمرزیده شد و گناه ابلیس از عجب و پندار عباوت بود که
خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَّارٍ وَّخَلَقْتَهٗ مِنْ طِیْنٍ وَاَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ تا بلعنت ابدی و عذاب سرمدی
گرفتار شد و خطاب عَلَیْكَ لَعْنَتِیْ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ بر و فرود آمد و درین هنگام
نفس را ملهمه گویند که هرگاه که نفس عجب و پندار عبادت پیدا کند از ان توبه و
استغفار کند کما قال الله تعالیٰ فَاَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَتَقْوٰهَا یعنی طالب را
باید که همیشه در غم و اندوه گناه آن نفس باشد هرگاه که نفس عجب آرد از ان
بتقوی بکشد بلکه کشف و کرامت در خلوت نیز حظ نفس است ازین درگذرد
و در عوارف المعارف مسطور است که هرکه به نیت کشف و کرامت

ف [illegible]

ف [illegible]

در خلوت در آید ہمان نیت او را بہ گمراہی میرساند و شیطان با او دستگیری
کند و این نفس از ان اولیاء اللہ ہست کہ ہمیشہ در غمخواری استقبال میباشد
آوردہ اند کہ مالک دینار یکی از مریدان امام محمد واسع بود و در مناقب امام
محمد واسع گفتہ اند کہ روزے آتش در دہ افتاد تا کہ تمام دہ سوختہ شد امام
نعلین را در پاے کرد و بے تکلف بر سر کوہ بر آمد و بنظارۂ این مردم مشغول شد
و گفت کہ گران باران ہلاک شدند و سبکساران نجات یافتند پس ہمچنان
ہست کار ما و شما و ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات یکے از صاحبان
بخواب دیدش کہ امام محمد واسع در عقب مالک دینار میرفت مالک دینار
را پرسید کہ واقعہ چیست کہ مرشد شما عقب تر و شما بیشتر میروید گفت من
ہمیشہ یک جامہ می پوشیدم و او در یک زمستان دو قمیص بالای یکدیگر
پوشیدہ بود ایضا نوع دیگر تو بخاص الاخص قَالَ قَائِلٌ وُجُوْدُكَ ذَنْبٌ لا
يُقَاسُ بِهَا ذَنْبٌ آخَرُ وَقَالَ الشِّبْلِيُّ كُلُّ اُنَاسٍ يَتُوْبُوْنَ مِنَ الذَّنْبِ وَاَنَا اَتُوْبُ
مِنْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ زیرا کہ لا برائے نفی ہست و نفی برائے شک ہست زیرا کہ نیت
گفتن بدر گاہ جل و علی نیت را عیب ہست ہمین نیت گفتن اثبات می باید
آن نیت در وحدت او اثبات نیست و کلمۂ لا برائے استثنا ست و در استثنا
مستثنی منہ میباید این نیز عیب ہست پس شایان این ہست کہ نے
نفی گوید و نے اثبات بلکہ اللہ را بر زبان راندہ باشد و چون الوہیت
اللہ ہست در کل احوال انبیا نمی دیدند غیر را مگر حق و آنچہ بظاہر گفتہ اند
از برائے عوام الناس گفتہ اند و از برائے او کردہ اند چنانکہ آدم صفی اللہ
از جہت آداب بانی میگفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا و حضرت رسالت پناہ چند
کرت استغفار میگفت از جہت اینکہ عامۂ خلق متابعت ایشان کنند و درین
ہنگام نفس مطمئنہ گویند و این نفس پیغمبران است کہ در کل احوال
نفس ایشان چنان بحق اطمینان گرفتہ بود کہ در فراغت و مشقت

نمی دیدند مگر حق را چنانکہ ذکریا پیغامبر را کافران در پیش انداختہ بودند تا او را
بکشند ذکریا و م درختی دید گفت اے درخت بمن امان دہ درخت دو نیمہ شد
ذکریا دران میان آمد کافران ارہ را بر سر درخت نہادند تا او را دو جائے کنند
خطاب حضرت عزت برو شد کہ چون بغیر از من امان خواستہ حال تو این شد و اگر
آواز کشی مدعی کذاب باشی ازان ہیبت از بریدن وجود خبر نشد زیرا کہ اولیا را
بمراتب خود و انبیا بمراتب خود ہر گاہ کہ در مشاہدہ محبوب از خود خبر داشتہ باشند
آن خبر حجاب اکبر است میان محب و محبوب کہ العلم حجاب الاکبر ازان ست و
وجودک ذنب لا یقاس بہا ذنب نیز عبارت ازانست واللہ اعلم بالصواب

فصل دوم در علامات پیر کامل و ملایم آن بدان اے

فرزند کہ طلب حق در متابعت رسول اللہ ہست لقولہ تعالے قُلْ اِنْ کُنْتُمْ
تُحِبُّوْنَ اللّٰہَ فَاتَّبِعُوْنِیْ پس ہر کہ متابعت رسول اللہ بسبب شیخ زادہ گی و سید
زادہ گی خود را پیر و پیشوا سازد او ضال و مضل ہست کما قال الجنید للشبلی
یا شبلی اذا رأیت صوفیا ولم یکن بین یدیہ تفسیر وعلی یمینہ احادیث و
علی شمالہ کتب الفقہ نعلم انہ شیطان ومناصدہ منہ مکر واستدراج یعنی ہر گاہ
کہ یک از افعال و احوال و اقوال او برخلاف این مذکورین باشد آن صوفی را بہ شیطان
منسوب کردہ اند و ازان اجتناب تمام می باید زیرا کہ پیر و پیشوائے را نشاید کما قال اللہ تعالے
وَاَعْرِضْ عَنِ الْجٰہِلِیْنَ وچہ خوش گفت آنکہ گفت فرد سگے کہ ترشود از بول پاکتر باشد
ازان کسے کہ کند اختلاط با عامی + و در تفسیر منیر این آیت آوردہ ہست
کالْخَنَّاسِ الَّذِیْ یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّۃِ وَالنَّاسِ یعنے شیطان
بر دو نوع ہست شیطان جن مشہور ہست و شیطان انس شیخ جاہل کہ بدی آن در
خفی ہست و بدی این در اظہار پس پیر کامل را اول اعمال و اقوال او بطریق مذکور
سوزون می باید بعد ازان او را لازم ہست کہ از چہار علم آگاہ باشد و بعد ازان
بر جا آوردن این امور پیری او مقید بچہار شرط ہست اگر این شروط در وموجود

باشد

ف چنانچہ شیخ جنید شیخ شبلی را گفت کہ اے شبلی وقتی کہ ببینی صوفی را و حال آنکہ پیش او نبود تفسیر و بر طرف راست او کتب احادیث و بجانب چپ او کتب فقہ بدانکہ این صوفی شیطانست و آنچہ صادر شود از او امور خارقہ کہ و استدراج است ۱۲

ف ... آنکس کہ وسوسہ میکند در سینہا از مردمان از جنیان و آدمیان ۱۲ تفسیر حسینی

پیری را شاید والا دست انابہ یکسے ندہد تا ضال و مضل نگردد اول علم تفسیر و احادیث را بتمامہ دانستہ باشد یعنی آیت ناسخ و منسوخ و معمول بہا از یکدیگر امتیاز میتوان کرد زیرا کہ ایمان آوردن بکلام اللہ فرض است و تمام کلام اللہ معمول من نیست چنانکہ بعضے بدبختان آیت قرآن از الصد حیلہ و توجیہ برائی رواج اقوال خود می آرند و قرارگاہ خود میسازند پس پیر از او دانستہ باشد کہ این آیت در فلان واقعہ نازل شدہ است و این بدان شان است و این معمول بہا است تا مریدان خود را در شک و ریب نیندازد و علم احادیث را نیز ہمچنان دانستہ باشد کہ این حدیث در کتبہائے صحیح یافتہ است و یا ہمین حدیث در کتبہائے صحیح یافتہ نشدہ است زیرا کہ بہر حدیث متابعت نمیتوان کرد و حضرت امام یوسف را دہ ہزار حدیث افترا بیاد بود ہر گہ زبان می جنبانید امام میگفت کہ فلان حدیث افترا است و فلان صحیح است و علی ہذا قاضی شمس الدین از مرشد خود شیخ شرف الدین ابو علی پانی پتی سوال کرد کہ چشتی چرا مرید خود گفت بگوی لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ چِشْتِیْ رَسُوْلُ اللّٰہِ شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ است زیرا کہ چشتی مرد مدقق و عالم بود از وی چگونہ این سخن در وجود آمدہ باشد این را کسے افترا بر و گفتہ باشد و جائی گریز خود کردہ باشد و این دور نیست زیرا کہ بر خدا و رسول خدا نیز میگویند کما قال اللہ تعالیٰ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰہِ کَذِبًا وقال علیہ السلام مَنْ حَدَّثَ بِحَدِیْثٍ مَا اَحْدَثْتُ بِہٖ فَھُوَ اَحَدُ الْکَاذِبِیْنَ

نظم

سرور انبیا چنین فرمود ✽ معنی قول او شنو بغیش ✽ ہر کہ عمدا دروغ بست بمن ✽ جائی خود گو بگیر در آتش ✽

و این ظاہر است کہ اکثر مردمان آیت کلام اللہ را بغیر محل حجت میسازند و آن کفر محض است اگر اعتقاد بدان داشتہ باشد چنانکہ قصۂ نوح بالا گذشت و یا چنانکہ بعضی حشویان در باب تعوید و فال گوئی آیت را می آرند این نیز کفر است و یا بعضی صوفیان جہال این آیت را حجت میسازند فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَہٗ و این را در باب سماع ملاہی می آرند

اگر اعتقاد بران داشته باشند کافر شوند زیراکه شان نزول این آیت بجای دیگر است پس پیر دانا باشد باین قصه تا مریدان او لغزش نیابند دوم علم فقه را بتمامه دانسته باشد حتی که اگر یک مسئله فقه ندانسته باشد شاید که بر خلاف آن مسئله کاری بکند پس هر گاه خلاف شریعت قلیل و کثیر ظاهر شود او را مشائخان کبار در سلک پیران نشمرده اند چنانکه در ازمنهٔ ماضی درویشی بود بکرامت مشهور تا که اگر کور و لنگ و پیس در نظر او گذشتی صحت یافتی بایزید بسطامی با جمع اصحاب بزیارتش روان شد اما چون بر در حجره اش ایستاد آن شیخ از خانه بر آمد و بطرف قبله آب دهن انداخت بایزید بسطامی بدو نگریستی نکرد و از انجا بر گشت یارانش گفتند چرا گفت از ادب شریعت خبر ندارد این همه کرامات او مکر و استدراج است زیراکه پیر تا خود دانا نباشد و خود را نجات ندهد پس مریدان را چگونه بیاگاهاند و نجات دهد قال علیه السلام لِكُلِّ شَيْءٍ عِمَادٌ وَعِمَادُ الدِّينِ فِقْهٌ پس پیر عالم باشد باینکه اگر آیت کلام الله و حدیث نبوی بهم مخالف باشند شاید که عمل باحادیث کند زیراکه ادراک او در کنه حقیقت قرآن نمیرسد کقول الشاعر جَمِيعُ الْعِلْمِ فِي الْقُرْآنِ لَكِنْ ✦ تَقَاصَرَ عَنْهُ أَفْهَامُ الرِّجَالِ ✦ و حضرت رسالت پناه را خود بیان بود و اگر احادیث نبوی و روایت فقه اختلاف شوند عمل بر روایت فقه میتوان کرد زیراکه احادیث نیز اشکال دارد و عقول ما یان از ادراک آن معانی کوتاه است و اماما ماضی که قریب بحضرت بودند قریب برحمت بودند و عالم تر از ما یان بودند عمل بگفتهٔ ایشان میتوان کرد سیوم علم مناظره را نیز دانسته باشد تا عقیدهٔ خود را و عقیدهٔ مریدان را از فساد آن نگاه کند و هر که به بدمذهبی با او بحث و مناظره کند بعلم مناظرهٔ او را رد کند و یا مرید او قولاً و اعتقاداً لغزش یابد بدان باز آرد زیراکه اکثر مریدان بدبخت این زمان چنان بقول پیر اعتقاد دارند که اگر ایشان را کلمهٔ کفر تلقین کنند یقین خواهند کرد

پس پیر را باید کہ اول ایشان را ازین بیاگاہاند کہ اگر من گمراہ شوم شما از
من باز گردید و متابعت من نورزید چنانکہ بایزید بسطامی مریدان خود را
میگفت کہ اگر من سخن ناموافق شرع گویم مرا کشتن دہید و باید کہ مرید نیز بالہام فریفتہ
نشود کہ الحال الہام رواج نیست والہام خاصۂ پیغمبران بود و در عمدۃ
العقاید آوردہ است اَلْاِلْهَامُ لَيْسَ سَبَبًا لِلْمَعْرِفَةِ وَكَذَا تَقْلِيْدُ الشَّيْخِ الْجَاهِلِ واگر
علم نحو و صرف را نداند جملہ علوم ناقص باشند زیراکہ ہر ادعیہ کہ درین زمانہ ما باجابت
مقرون نیست از انست کہ اعراب غلط خواندہ میشود و یا کلام اللہ را میخواند
چند جائی در کلام اللہ باختلاف اعراب کفر لازم میشود چہارم تعاطی
را دانستہ باشد و آن سر نفس و روح را گویند تا ازان نیز خبر باشد
زیراکہ در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مرید آنرا صفات یا ذات
داند کافر شود و یا چون ذات روح را بہ بیند گوید کہ ذات حق را دیدم کافر شود
پیر عالم باین مراتب باشد تا مرید را لغزش ندہد کہ وُصُوْلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْعَبْدِ
وصول بچشم نیست بلکہ وصول مراتب است و حق تعالی ہمچون جسم و جوہر نیست
ضد جسم و جوہر ست کہ وصل و فصل ندارد و ازینجاست کہ وصول چنین بہم
ممکن کہ اَلضِّدَّانِ لَا يَجْتَمِعَانِ و شناسائے او ذات و صفات باشد زیراکہ باری
تعالے جسم نیست کہ وصول او بجسم فہم کردہ باشد بلکہ وصول او بصفات
اوست و صفات او از ذات امتیاز نے ہزار و پس وصول او بی وصل بے فصل
باشد زیراکہ اگر او را امکان وصول گوئی کفر محض است کہ اشارت بدو
در جہت کردہ باشی و اگر وصول او قید در مکان گوئی بدعت کردہ باشی زیراکہ
مکان حادث است و او قدیم و قدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض است
و چون وے جسم باشد وصول او بہ چنین باشد کہ ذات و صفات از یکدیگر امتیازے
ندارند وجہ عدم تسمیہ صفات بعین و غیر از انست کہ او تعدد دارد و ذات بلا العدد
والاخر یکی پیش نیست بدان ای فرزند چون پیری یابی کہ بدین اوصاف

مسئله

مذکوره موصوف باشد پس او را از چهار شروط که بین المشائخ متعارف است
بپرسی اگر بر جائی دارد همه شروط را پس او کامل و مکمل است و اگر یک شرط
ازین شروط نهادند پیشوائی را نشاید شرط اول اینکه بعد از علوم ریاضت بجای
آورده که اَلعِلمُ لِلعَمَلِ کَالنَّهرِ لِلمَاءِ یعنی در بوته آتش مجاهدات نفس را گداختن
و در مصباح نظر حق بین ماسوی الله را سوختن شرط دوم آنکه بعد از ریاضت
در پیش مرشدے رود که او نیز همچنان باشد و تربیت آن در حق این کس بانواع
بوده باشد یعنی بانواع انواع خدمت فرماید و تربیت دهد تا پختگی پیدا کند شرط
سیوم عنایت یعنی چون این کس بنهایت ریاضت و اکثر خدمت بحدے
رسد که عنایت الله برو نازل گردد و آن مرشد باحوال او آگاه شود که این
کس عنایتی گشت که من بعد خود لغزش نیابد و نه کس را لغزنده سازد و
اگر اجازت داده شود مرید را بجائی خواهد رسانید شرط چهارم
اذن پیر کامل است و آن آنست که آن پیر اذن نیز از جائی آورده باشد
دست بدست تا زمان محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم و آن نیست که سیدزاده و یا
شیخ زاده و یا ملازاده کامل و مکمل باشد بل کامل کسے است که از خدمت
اذن حاصل کرده باشد و معلوم باد اے فرزند که بغیر این شروط اربعه
کس پیری را نشاید و آن نقل که در اکثر جا مسطور است مَن لَا شَیخَ لَهُ فَشَیخُهُ
الشَّیطَانُ آن در شان کسے است که خود پیری و پیشوائی کند و اذن از کسی نه آورده
باشد پس اینچنین کس را شیطان گمراه خواهد کرد و اگر مشائخان کبار چون اویس
قرنی وغیر ذلک اگر چه جمیع این جمله شروط بودند از علوم و ریاضت اما چون اذن
شیخ بر ایشان نبود از ایشان خانواده نماند قال الله تعالی فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا
اَنسَابَ بَینَهُم یعنی در روزیکه صور بدمد گفته نشود که فلان سیدزاده و یا فلان
شیخ زاده و یا فلان عارف زاده بیارید بلکه گویند آنچه عمل کرده است
در حساب آرید قال علیه السلام مَن اَبطَاَ بِهِ عَمَلُهُ لَم یُسرِع بِهِ نَسَبُهُ

یعنی هر کرا عمل از دست رفته نسب او را دستگیری نکند خصوصاً درین زمانهٔ
فساد که اکثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجادهٔ پدر و پدر کلان خود نشسته اند و را پیر و
پیشوائی جهال ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس دنیاوی دین خود را
در باخته اند و از جهت ازدیاد رغبت مریدان بعضی میگویند ما دریائیم شما جامه اید چون
جامه بدریا رسد بیشک پاک گردد و هرگاه که گناه در وجود شما آید روی ما دیده پاک شوید
پس هر مریدے که بدین اعتقاد کند کافر گردد و علی هذا القیاس اکثر مشایخان جهال چهار رکن شریعت
را خراب میکنند و بعضی چون بادشاهان بر تخت می نشینند و مریدان بفوج فوج و هجوم در
پیش او میشوند و چون مرید یکے ازین جهال شود سایر پیران زمانه را بدشمنی گیرند و گاهے
از پیری دست بکشند و بمرید دیگر اعتقاد میکنند و ازان خبر ندارند که پیغمبر فرموده است
که هر که یک مسلمانے را منکر شود کافر گردد و ازین خبر ندارند که بایزید بسطامی هفتاد پیر را
خدمت کرده بود و در آخر امام جعفر صادق بدو اذن پیری داد و معلوم باد که
فوج فوج رفتن بدعت است که در هیچ ازمنه چنین نبوده و این اولیاء سلف بعضے
را دوازده و بعضے را بیست نفر مرید میبودند و ازینجا مشائخان سلف گفته اند که
هر پیرے را که خلیفه بسیار باشند نشانی او اعتزال است پس ای فرزند اگر توبه از
گناه خواهی کشید در جائی که دو مسلمانان در نشسته باشند ایشان را بر خود گواه کن
توبهٔ تو قبول شود و حاجت رفتن به پیر ندارد کما قال انتم شهداء الله فی الارض
و اگر عزم آن داری که من نیز پیر شوم پس اول این چهار علم مذکور بدست آر بعد
ازان در خدمت پیر کامل شود چنانکه بایزید بسطامی را پرسیدند که بچه بزرگترین
عارفان شدی که سلطان العارفین نام تو شد گفت آنچه از علوم هست بتمامه خواندم بعد
ازان خود را بخدمت پیران کامل به پروردم تا بمقام عارفی رسیدم و ای فرزند
اگر بدپیش نظر پیر تو به زبان گوئی و چون برگشته آئی آنچه انواع ذنوب و عصیان است
از تو در وجود آید بجز ضلالت حاصل نیاری و بعضے خانقاه راست کنند و
مریدان را در خلوت در آرند که محض عامی جاهل باشند یکی ازان جاهلان گویند

له مراد ازان تکلیف [illegible] بنفس [illegible] ازین و فنا ازان است [illegible] پیرین فرق از استغنا عن [illegible] الاحیا [illegible] صلاح بعض [illegible] والآب للصوات عبید [illegible] ۱۲

حور و قصور و باغہا و درختان گوناگون دیدم و بعضے ازان گویند پیغمبر و چہار یار
و سائر پیغمبران و پیران را دیدم و بعضے گویند کہ صفات حق را دیدم و بعضے گویند ذات
حق را دیدم و از مہتر موسی در گذشتیم او صفات دیدہ بود و ما ذات را دیدم بلکہ
درین زمانہ بعضے سگ سیرتان گوہ میخورند و عامیان جاہل کہ بدتر از کافران اند
باور میکنند کہ ما از مقام محمد مصطفےٰ در گذشتیم و ازین خبر ندارند کہ بہ انبیا چہل و
چہار مرتبہ از اولیا فاضل تر است در جائی کہ انتہائی اولیاست ابتدائی انبیاست
و در جائی کہ ابتدائی محمد رسول اللہ است انتہائے سائر انبیا است
اے فرزند زنہار صد زنہار کہ از مرشدان این زمانہ دور تر باش
تا ایمان خود را بہلاکت ندہی و گمراہ نگردی و عادت این ناقصان انیست
کہ گفتار و کردار برمخالف شرع میکنند و میگویند کہ کمینہ مرید ما بمرتبہ منصور حلاج
رسیدہ است و از احوال منصور خبر ندارند کہ او را بسنگ و چوب میکوفتند بجز
تبسم و خندہ چیزے نمیگفت و اگر ایشان را کسے چیزے گوید کہ افعال شما ناموافق
است بجز قہر و غصہ کارے ندارند و شمشیر را محکم میکنند و میگویند کہ اگر عالمان
کشتہ میشوند دین حق اظہار یابد پس این ہنگام کافران باشند قصۂ منصور
حلاج بشنو کہ نام او حسن بود و نام پدرش منصور بود اما چون حق تعالےٰ را
بدو یاری کرد نام او را نیز منصور کردند آوردہ اند کہ از اول استعداد این
آماد ہشتاد و سالگی در طلب شد روزے گذرش بر مستورہ افتاد کہ المدام بعباد
اللہ مشغول بود چون شب شد دید کہ جامے از غیب پیدا شد و آن مستورہ
نوشیدن گرفت و منصور از عقب فریاد زد کہ فقیر را بے نصیب مکن قطرہ ازان
در کام او انداخت چنان بحالت استغراق رسید و در توحید مستغرق شد کہ ند
مگر حق را و در حال انا الحق گفتن گرفت و بعد ازان پنجاہ سال درین حال بود
و در پنجاہ بہ پنجاہ اقلیم راندہ شدہ بود یعنے از یک اقلیم عالمان او را میراندند
باقلیم دیگر میرفت و چنان اثر توحید پر شدہ بود و سرایت کردہ بود کہ روزی در با

ف
قصۂ منصور حلاج

میگذشت توده پنبه بنظر وید بمحض نظر پنبه جدا میشد و چون چوب خشک خرما را
میدید در حال سبز میشد و خرما پخته شده میریزید و مریدان میخوردند و گاهی
که مریدان گرسنه میشدند دامن او را میکوفتند خرما ازان می بارید بعضی را مریدان
میخوردند و بعضے را توده کرده بر جائی ماندند روزی هشتاد مریدان او بدو همراه بودند
یکی ازان میان گفت که آرزو میداریم که اگر سر گوسفند بریان میبود در حال
بعد دہی شخصے دو نان و یک سر بریان از غیب پیدا شد گفت که من همراه شما
و شما گرسنه باشید و گاهی دست را از کژدم پر کرده میگرفت و ریش را شانه می
کرد و دو سال مجاوری حضرت مکهٔ مبارک کرده بود از شدت گرما پوست و گوشت
او میترقید و از وریم میرفت و آورده اند که او در هیچ مذهب نبود بلکه هر کاری که
در هر چار مذهب گران میبود همان را در عمل می آورد آورده اند که روزے
قاضی زمانه او را سیصد چوب زد از هر چوب آوازی می آمد که لا تخف قاضی همچنان
بر یک قرار میزد خواجه عثمان مکی که مرشد او بود و پدر منکوحهٔ او بود میگفت که من از
منصور بغایتے معتقد تر گشتم که از هر چوب آواز لا تخف میشنید و بدان کرامات
او التفات نمی کرد و همچنان بطریق شرع او را میکوفت روزی جنید بغدادی گفت که
ای منصور ازین سخنان برگرد و الا بر دار خواهی شد گفت وقتی که من بر دار شوم
تو مفتی خواهی شد مسطور است که یک لک اولیاء الله جمع شده بودند
و جملگی فتوے بقتل او دادند دران زمان بادشاه هارون رشید بود و قاضی امام
یوسف ؒ بود او را گرفته در بندیخانه انداختند و دست و پائی او را بزنجیر و چوب محکم
بستند چون در آمد چهار صد کس در بندیخانه بودند گفت ازین خانه برآئید ایشان
گفتند بسته ایم جنبیدن نمیتوانیم چون بنظر غضب دران دید همه آلات آهن گداخته
شدند گفتند راه نیست چهار صد جائی خانه سوراخ شد گفتند باز شناخته بیارند
رنگهائے همه ایشان مختلف شد که هیچکس ایشان را نمی شناخت حتی که در
خانه آمدند بصد هزار علامت و نشانها اهل بیت ایشان را قبول میکردند ایشان

گفتند یا منصور ما یان را خلاص میکنی تو چرا نمیروی گفت شما به شومیت نفس گرفتار
شده اید و من بواسطهٔ محبت از محبت کجا گریزم مدت سه ماه در بندیخانه بو
هر کس را که در بندیخانه میکردند در کل اوقات طبقهاء پر از الوان نعمت می آمدند و
بندیوانان میخوردند اگر حکم کشیدن میشد از جهت فراغت بیرون میکشیدند روزی
صاحب سجن در رسید دید که زنجیرهای آهنین بر جای و منصور رفته واقعه را به بادشا
باز نمود گفتند مگر کذاب بود گریخت بعد چند روز صاحب سجن رفت دید که آن بندیخانه
مضمحل شده است که نه نام دیوار مانده است و نه نشان خانه واقعه را نیز به بادشاه
باز نمود هر چند تفحص کردند بندیخانه را بر جای نیافتند بعد از آن چند روز صاحب
سجن رسید دید که منصور زنجیرهای در دست و پای نشسته است و عمارت نیز
بر جای است ایشان از و پرسیدند که دیوانه روز اول تو کجا بودی و روز دوم
عمارت کجا بود گفت روز اول به پیش خدائی رفته بودم و روز دوم خدا آمده بود از غلبهٔ
تجلی او بندیخانه غائب شده بود و همدران شب چون منصور حلاج در
خواب شد دید که خیمه است و سر آن خیمه قریب بآسمان است و دامن آن خیمه
تمام دنیا را گرفته است اما حضرت ءم در آن خیمه نشسته است گفت یا رسول خدا
این چه خیمه است گفت این خیمه شریعت است گفت در سر این خیمه سوراخ مینماید
چرا است گفت چون مانند تو است من از شریعت بگردد سر این خیمه سوراخ میشود
گفت یا رسول الله این سوراخ بچه پوشیده شود فرمود هر که سر خود را در آن خیمه
پوشیده شود منصور گفت سر من فدائی این باد چون روز شد بایزید بسطامی برو
در آمد و در حال پیش او سجده کرد منصور گفت مَنْ سَجَدَ لِغَيْرِ اللّٰهِ فَقَدْ كَفَرَ
چرا به پیش من سجده کردی بایزید گفت من به پیش تو سجده نکرده ام بلکه
تو آئینه بودی در تو حق را دیدم منصور گفت چرا القتل من فتوی نمیدهی گفت یکی
فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی جمع شده اند کاغذ را از و گرفت و
فتوی بدست خود نوشت که مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ بایزید در پیش الامام شد گفتند چه

حالت است گفت فتوای بخود نوشته واد صد هزار اولیاء الله بیک کرت روان شدند بجز ور وان شدن همه انا الحق میگفتند چون نزدیک بندیخانه رسیدند منصور زنجیرهائی آهنین شکسته بیرون آمد گفت مرغ نبوده ام مرا البته بریدا ورا به تیچاه رسن بستند وهر رسن را دو سر ماندند تا صد کس او را گرفتند و چون نزدیک دار رسید بر همه ریسمان را بگسلانید و بر سر دار نشست پس مریدش پرسید که من چکار کنم گفت همانکه ذره الف من علم الباطن یوادی عمل الثقلین وهی علم فی الحقیقة ومریدش پرسید که حکیم گفت بر نفس خود زور آور باش و الا النفس بر تو زور آوری کند و دیگر کس از وی پرسید که عشق چیست گفت امروز و فردا و پس فردا خواهی وید یعنی امروز بر دارم و فردا ریزه ریزه کنند پس فردا در آب اندازند پس هر که دعوی عشق و عاشقی کند تا بدین حال راضی نشود بقول الشاعر مصراع هلا زخدا ئے چون بسر دار بگویند چون بر دار شد جنید از وی پرسید که هر شب پانصد رکعت نماز میکردی و درین شب هزار رکعت چرا تو خود را بخدائی میپرستی گفت در میان ما و او سریست که شما را بدان اطلاع نیست یعنی برائی ادا میکردم بعد از ان اول دستهائی او را بریدند خنده کرد گفتند چرا گفت برائی مناجات بودند حق مناجات ساقط شد و چون پایش بریدند نیز خنده کرد گفتند چرا گفت که این برائی عبادت بودند حق عبادت ساقط شد و چون زبانش بریدند هم خنده کرد گفتند که چرا گفت برین حق ثنا بود ساقط شد و چون بر وی سنگباران کردند هر سنگ انا الحق میگفت و آن دار انا الحق میگفت و هر قطرهٔ خون که از وی می افتاد صورت انا الحق نوشته میشد و هر اندازهٔ سنگ و نظاره کننده گان نیز انا الحق میگفتند دران حال دستهائی را بر روی مالید گفتند چرا گفت مرده زرد روئے میباشد تا من زرد روئی نباشم و دستها را بر یکدیگر بمالید بمانند طهارت کردن گفتند که چه میکنی گفت رکعتان فی العشق لا یصح وضوءهما الا بدم نفسه و روئے بقبله آورد و الله اکبر گفت جان بحق تسلیم کرد

ف۱ [illegible] ذره از علم [illegible] در میان [illegible] است و علم [illegible] ۱۲

ف۲ و در [illegible] و در [illegible] شعبان بود ۱۲

روز دوم اورا پارچه پارچه کرده در آتش انداختند آتش نیز انا الحق میگفت و نمیسوخت
روز سیوم اورا در آب انداختند دریا بتمام برگشت که مردمانرا هلاک کند اما چون پیش
ازین مرید خودرا آگاه کرده بود که بر من چنان و چنین گذرد و بر تو باد که خرقهٔ مرا و بروی
دریا بری تا عامهٔ حق را مضرت نرسد مریدان خرقه را بروی دریا آوردند دریا بر
گشت و گوشت باقی ماند بعد ازان نماز جنازه اش بجائے آوردند و دفن کردند
بعضے از مشائخان در خواب دیدندش گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفت
اوّل در پیش تو که حاضر شد گفت اوّل شیطان آمد و گفت ای منصور من
نیز دعوی بهتری میکردم و تو دعوی خدائی من مردود و تو مقبول چرا گشتی
گفت ای ملعون تو در شیت دوئی بودی خودرا هم میدیدی و او را هم اما من خودرا ندیدم مگر اورا
گفت کسانیکه ترا میزدند ایشانرا چه حال باشد و کسانیکه شمارا نزدند حال اوشان
چه باشد گفت آنانیکه میزدند اوشان را دو بهره شد یکی از شریعت که شریعت من
کثر بود و دیگر از حقیقت که همگی انا الحق میگفتند و آنانکه نمیزدند ایشانرا یک بهره
شد از حقیقت و از شریعت نشد زیرا که ایشان حقیقت من میدیدند و از شریعت
محروم ماندند پس بدان اے فرزند این بدبختان که خودرا بمنصور حلاج نسبت
میدهند منصور از سر دار سر نتافت و با این زشتی که بر وجود او میرفت آزار
خلقے را نخواست تا بدریا هلاک نشوند و این بدبختانرا اگر کسی یک چوب زند اگر
قوت داشته باشند بمقابلهٔ آن زخم شمشیر کنند و الا دو صد فرسنگ از دور تر
گریزند و منصور بندیان را میکشید و خود بیرون نمیشد و بعضے ازین بدبختان
سرود و ملاهی را حلال دانند و گویند که ما یان عاشقانیم این محض کفر است
لقوله علیه السلام اَلْاَغَانِیْ حَرَامٌ وَالْجُلُوْسُ عَلَیْهَا فِسْقٌ وَالتَّلَذُّذُ بِهَا کُفْرٌ
و ایشان استماع ملاهی روا دارند بلکه رقص کنند و شوریده حال پیدا کنند و گویند
که مارا حال دست داده است و درین میان ایشان را چیزے از غیب مکاشفه
میشود چنانکه بهشت و دوزخ و کرسی و عرش و این همه را طوارات شیطانیت و در

و در شرح مشارق مسطور است که رقص حرام اتفاقی است و در قالع البدعت آورده است که شیطان انگشت خود را در دبر آن کس میکند پس او مست میشود و بمستی شیطان گریه آغاز میکند و نعره میزند و بر زمین می افتد و عامهٔ خلق ایشانرا عاشق میدانند و حرام اتفاقی را حلال میدانند کافر میشوند و بعضے ازین طائفه آلت ملاهی را در میان نه آرند بلکه جوانے امردے را در پیش خود می آرند و یا غزل از امرد و از وی غزل و خوش آوازی میشنوند این نیز حرام اتفاقی است زیراکه اصحاب رسول رفع صوت را بتلاوت قرآن و نزدیک حرب کافران منع میکردند چگونه برین جاهلان بدبخت روا باشد و وجه تحریم این در جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است نظر باید کرد چنانکه مختار الفتاوی و تفسیر کشاف و سائر تفاسیر و تحفة الفقه و بوستان ابو اللیث سمرقندی و غیر ذلک من الکتب المشهورة و در قالع البدعت آورده است که آنچه بعضی صوفیان جاهل در رسالها آورده اند که در پیش حضرت رسالت پناه دف زده اند و حضرت رقص کرده بود این لفظ محض کفر است و افترا و بهتان میگویند بر حضرت زیراکه اگر چادر مبارک حضرت از تن افتادی تا سبع سمٰوات سوخته میشد چنانکه در قصهٔ چهل تن قصهٔ این گفته شود ان شاء الله تعالی و دیگر اگر رقص با حضرت کرده میبود بر ما واجب و یا سنت میشد زیراکه آنچه پیغمبر علیه السلام کرده است از لمس و قبل و یا غیر ذلک بر ما سنت است یا مستحب پس رقص سنت میبود و حال اینکه در کتابهای فقه حرام اتفاقی ست و آنچه در بعضے رساله ها نقل از کشف المحجوبین کرده اند که امام اعظم رح سماع را حلال داشته است شیخ الاسلام لهانوری قدس سره میفرماید که تمام کشف المحجوبین را از اول تا آخر فصل بفصل بلکه کلمه بکلمه و حرف بحرف در تحت نظر آوردم در و ندیدم اگر در و بوده باشد هم دروغ باشد زیراکه در صد هزار کتابهای فقه حرام نوشته اند و اگر در وے حلال باشد آن

ف
در بیان رقص کردن
حرام اتفاقی است

مسئله در بیان قصهٔ چهل تن

مصنف غلط گفته باشد و برخلاف فقیهان مسئلهٔ آورده باشد و آن کذب محض
است و قصهٔ چهل تن این است که ایشان از امت مهتر عیسی بودند بلکه
امت ازین بیشتر نبود آورده اند که روزے مهتر عیسے بر کنارهٔ دریا میگذشت
بیست و نه کس قصاران دران نواحی جامه می شستند چون مهتر عیسی را دیدند تمامه ایمان
آوردند و چون بر کنارهٔ دریاء ثانی بگذشت ده کس قصاران از انجا مسلمان شدند این
همه یک کم چهل کس شدند و یک کس همان بود که چون مهتر عیسے در گهواره سخن
میکرد زنے با پسر در بغل در پیش او ایستاده بود گفت عجب مکر است گر زنان
که پسر را در سخن در آرند و ایشان ساکت نشینند فرزندش در حال گفت
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عِیْسٰی رُوْحُ اللّٰهِ اے مادر من که سحر کرد مادرش گفت چه خوب است
دران ساعت مسلمان شد و آن فرزند را نیز همراه عیسی علیه السلام نهاد با آن همه چهل
کس شدند و در گنبذ و وارسے بودند چون حضرت رسالت پناه در شب معراج
میرفت بدانجاء رسید دران گنبذ را کوفتن گرفت گفتند کیستی گفت منم محمد گفتند
در میان ما منی نمیگنجد جبرائیلش گفت بگوے منم خادم الفقراء چون حضرت چنین
گفت در را باز کردند حضرت در آمد گفتند که چون خادم الفقراء باشی دانه انگور را
بما یان بخش کن جبرائیل حضرت را تعلیم کرد پارهٔ آب را گرفت و آن دانه را دران
آب مالید تا آب شد و آن آب هر یک را ذره ذره چشانید گفتند آمنا خادم الفقراء
بوده بعد از ان یکی از ایشان طاس را در پیش نهادند و رگ دست
کشاد و در حال از هر چهل کس همان رگ کشاده شد و خون همه د
طاس فرو میشد حضرت رسالت پناه را از یگانگی ایشان بغایتی شوق پیدا
شد سر را جنبانید حتی که دستار مبارکش بجانب قفا آمد و نیم سر او برهنه
شد بجرد برهنه شدن تارک سر آن گنبذ بسوخت و مهتر جبرائیل آن دستار
را محکم گرفت نه افتاد و گفت یا رسول الله اگر تمام سر شما برهنه شده میبود تمامی
سموات و عرش و کرسی همه سوختند و این تنبیه است بر آنکه هرگز سر حضرت از

بر

روئی شوق و محبت برهنه نشده بود و نه جامهٔ او بزمین فتاده بود زیراکه رقص کردن و سر برهنه ساختن و جامه را از تن بدر کردن خلاف شرع است و خلاف شرع هرگز از حضرت در وجود نیامده است و آنچه ایشان حجت می آرند که فلان مشایخ رقص و سماع را رواج داشته است ایشان قرار بدان مشائخان میکنند پس ایشان را نیز حجت آن مشائخان میتوان بجای آورد که آن صاحب دلان ندیدند مگر حق را چنانکه بایزید بسطامی را کارد اثر نمیکرد و از آن اولیاء الله منقول است که سماع را چند شروط است اگر تمام بر جای باشند متابعت ما این کنند و الا ضال و مضل باشد شرط اول آنکه همه مجالس اهل علم باشند حتی که مسطور است کسیکه حافظ قرآن نباشد او را مرید نمیتوان گرفت و در عوارف المعارف آورده است مرید وقتی مرید گردد که در بیست سال هیچ گناه او نوشته نشود یعنی هیچ گناه از و در وجود نیاید شرط دوم اینکه همه اهل آن مجالس فانی از خود و باقی بحق باشند و فنائے ایشان وقتی معلوم میشود که هیچ تیغے بر وا اثر نکند و هیچ بغض و کینه در دل ایشان نباشد کقول الشاعر فرد رفت ز مسعود بیگ جمله صفات بشر چونکه همه ذات بود باز همان ذات شد یعنی چنانکه اکل و شرب و اثر تیغ بر و نماند پس این هنگام اهل گردند و یا شیخ کامل در آن میان داشته باشد که او بصفت مذکور موصوف باشد پس ایشان متابعت او میکنند در مذهب درویشان باک ندارد و سیوم شرط اینکه قوال و نغمه گوئی نیز بمانند ایشان باشند که هیچ طمع دنیاوی نداشته باشد و از حظوظ نفسانی خبر نباشد شرط چهارم اینکه همگی ایشان با طهارت باشند که اَلْوُضُوْءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ و بی سلاح شیطان با ایشان کارزار بکند شرط پنجم آنکه در میان ایشان جوانان امرد نباشند شرط ششم آنکه در آن میان زن نباشد و نه در جائی که زنان ایشان را ببینند شرط هفتم آنکه در جائی باشند که در آن ندا شته و در پوشیده باشند بلکه آواز ایشان نیز کسے نشنود

مسئله در بیان کردن سرود و شرایط آن

و این بدبختان در میان جمع مردم از زنان و مردان و صغیر و کبیر بجا می آرند
بلکه زن و مرد و کودک را در رقص میدارند چگونه از ریا خالی باشند و چگونه از ضلالت
نجات یابند شرط هشتم آنکه بردبار و حلیم باشند یعنی اگر کسی بر ایشان و بر افعال ایشان
بدگوید با آن کس خصومت نکنند بلکه گویند ناجائز است و ما یان خود میدانیم که خلاف
شرع است و ما یان را باین اختیاری نیست زیرا که اگر با اہل شریعت دعوے
ولایت کنند خوف کفر است و معلوم نیست که ایشان حجت قوی بیارند مگر در
رساله و بر رساله عمل نیامده است زیرا که بآیت کلام الله و بحدیث رسول الله
عمل کرده نشود و بکتب فقه بوجود اختلاف بنهم کرده شود پس چه جائی آنکه برساله
عمل کرده شود و بکتب فقه نشود و هر که از کتب فقه باز گردد و قرار بر رساله
کند گویا که فقه را منکر شده باشد و منکر فقه کافر و منکر رساله مسلم و در
عوارف المعارف سری سقطی فرموده است که اگر رقص
کنند و شمشیر بروی زنند و را از آن خبر نشود پس این هنگام رقص و سماع
کند شرط نهم آنکه اگر مریدان و یا غیر ایشان از مردمان حالتی او را انکار کنند
پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال ایشان را از احوال خود بیاگاهاند
چنانکه حماد الدین ناگوری را گفته اند که در روم بمنزل مرید خود فرود آمد گفت
ای مرید آنچه لایق حال من است پیدا کن گفت چه باشد گفت آلات ملاهی
گفت درین ولایت عالمان اکابر منع میدارند گفت من دانم حجت ایشان را
مرید در حال از هر گوشه پیدا کرد باین شرط مذکور در گوشه رفتند اما چون
فتنه پوشیده نمی ماند در حال این سخن را عالمان شنودند و به بادشاه زمانه
بردند بادشاه فرمود تا او را بیارند چون رسول آمد برخواست و بهفت قدم روان
شد باز برگشت و بنشست گفت امر بادشاه فرض بود بجائی آوردم و رفتن
پیش بادشاه فرض نیست رسول رفت بادشاه با جمیع عالمان نیز و پیش
آمد همه مردمان ترسیدند عالمان گفتند شما را نشاید که خلاف شرع پیدا کنید

گفت اگرچه خلاف شرع است ولیکن من مرض دارم که بغیر ازین صحت نمی یابم
واین در کتب فقه مشهور که از برائے تداوی حرام حلال گردد اگر طبیب حاذق
فرماید گفتند ما یان از مرض شما خبر نداریم شیخ در حال قوالان را بیرون کشید
و آلات ملاهی را بیک جائی جمع کرده نهاد و بر بالائی ایشان چادر انداخت
از زیر چادر چندان نغمهٔ گوناگون پیدا شد که پادشاه و عالمان جمع بیکبار گرفت
در رقص شدند و بیهوش فتادند از ان حالت که شیخ را بود از وصول و مکاشفه خبر
شدند و چون بهوش آمدند گفتند که این کار خاصهٔ شما باشد و کسی دیگر نکند امّا
همگی غسل کردند که در شریعت جنب شدیم که این خلاف شریعت است شرط دهم
اینکه از هفت مراتب خبر باشد که بدان مانند هفت ترکی جامه می پوشند و ترکی
پارهٔ جامه را گویند و آن چنانست که جامهٔ سفید را می پوشند و بران جامه شش
رنگ جامه را بدوزند اوّل پارچهٔ کبود و کبود مراتب نفس است که در مرتبه
دیگر مرتبه تکلیف کرده کل ما سوی الله را اسیر قدرت داند دوم پارچهٔ عقیق
رنگ بدوزد که این مراتب دل میماند که در هر حال از اکثر دل بر داشته دارد
و نظر بوحدت کند و در چار ناچار پاس انفاس کند کقول الشاعر فنر د هر خیال
غیر حق را در ز دوان ❊ این ریاضت سالکان را فرض دان ❊ پارچهٔ سیوم
سرخ خالص دوزد که این بمراتب فوادی ماند و درین مراتب سالک چار ناچار
سبک بوده باشد زیراکه الصوفی صاحب الوقت که در کل احوال هر چه بیند
همان معلومات قدیم داند که بشور انگیزی عشق نام خیریت یافته است پارچهٔ
چهارم زرد باید و این بمراتب سر میماند که میان روح سراجی و روح انسانیت
و ایضاً درین فواد روح است و آن جامهٔ سفید که تمام وجود او گرفته است
بمراتب روح میماند هرگاه که سالک دران مراتب روح سراجی استغراق یابد علم
لدن بر و کشاده گردد که هر دقیقه بر و فرود آید از مسائل مشکل فی الحال بکشاید
چنانکه امام اعظم میگفت که علم عطاست گاهی باشد گاهی نباشد پس

برشما باد که هریک بقدر امکان خود فتوی و روایت دهید و علم لدن آنرا گویند که
اورا به نزدیک خدائی چنان مراتب پیدا شود که اگر مسئله شرعیه دشوار آید او فی
الحال حل کند یا رچه پنجم سبز میباید و آن بمراتب خفی میماند که کم شدن و ختم انبیا
در آنست پارچه ششم سیاه باید و آن بمراتب اخفا مینماید که کم شدن حضرت
رسالت پناه در آنست که میگفت صلعم سُبْحَانَكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ
عَلَىٰ نَفْسِكَ از ان حالت است شرط یازدهم اینکه ازین اسما خبر باشد و طریق نزول
و عروج او دانسته باشد که هر در وکش که عالم با این مراتب باشد جمله ماسوی الله
را در خود ببیند از طفیل این اسما، زیرا که هر چه هست ازین اسما، خارج نیست یعنی چنانکه
از ازل الازال از مراتب احدیت که آنرا اخفا گویند که این بود و نابود خود
خوش خفته بود بخفی رسید که آنرا مراتب وحدت می نامند و ازان بواحدیت که
آنرا ذات باصفات می گویند و ازان بعلم نور و شهود که آنرا کثرت اسما، و عیان
ثابت و ظهور علم گویند و ازان بتوحید که آنرا مخانه وحدت و حقیقت مختلف اشیای
که مهیا شد برائے ظهور باشد و ازان بمحل کن که آنرا مکتبه و سراجی و غیر ذلک
و ازان بروح انسانی و ازان بسر که میان روح و فواد است و ازان بفواد
که محل اخذ است که آنرا اخفا بنده میگویند و ازان بضمیر که آنرا سر بنده میگویند
و ازان بقلب که درین صفت مؤمنی و کافری می باید و ازان بصدر که دران
جا صفت اسلام مے باید و ازان بتارک و ازان بدماغ و ازان اثر در
جوارح پیدا شود تا در عمل آیند و از دماغ بحواس خمس استعمال می یابد پس هر چه
سمع است الحال به معیت او سمعیت دارد و بصر به معیت بصارت او بصیرت دارد
و کلام به معیت صفتی تکلمی او تکلم دارد پس چون سر و اخفا، در علم او مبرهن است
هر جائیکه علم است بصر است و در جائیکه بصر است سمع است و زندگی کل اشیاء
بزندگی اوست و قیام هر شئے بقیومی اوست و قیام و دوام هر شئی بقیام و
دوامیت اوست پس چون بے سمع و بے بصر و بے علم بی بینی بی بطش و دانستن

ط
یکیست ترا شمرده و گفته نتوانم
ثنا سپاس لائق بجا یاورم
ان ثنای لائق ذات تست
کرد تو نفس خود میگوئی
از جهه او را و فتحه ۱۲

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ شود و چون به پانزده مراتب مذکور سمعیت و بصیرت نزول
یافته بدین طور ظهور ظاهر شده خود جهتی ندارد و بجود و قیام ندارد و سالکان حق ازو
شنوند و ازو بینند و از خود بدر روند و خود را و غیر را ابطال میکنند اگر بدین وجه
سماع کنند روا باشد و درین اشکال نظر کن تا اسماء را فهم کنی و این شکل
مرغ بمنزلهٔ قلب تا در قلب خود این اسماء را گوشه بگوشه چنانکه
نوشته شود به بینی و همه را ازو بینی و خود در میان نه و در گوشهائی
دل بدین ترتیب بگردانی تا مَنِ اعْتَصَمَ بِاللّٰهِ فَقَدْ نَجَا نجات یابی
و اسیر شیطان نگردی و در حالت استغراق باوی نیز از دست
نده مگر خود رفته شود شرط دوازدهم آنکه اینچنین شخص را لازم است
که ذره از فرض و وجوب و سنت ازو در ترک نرود تا اگر ذره از شریعت
بجای نیاورده باشد و او را حال بدین احوال باشد همه مکر ربانی و استدراج
شیطانی بود چنانکه منصور و بایزید بسطامی و غیر ذلک اگرچه سخنان ناموافق
در شریع میکردند اما در حال و غیر حال آداب شریعت را از دست
نمیدادند و در رسالهٔ ابو علی رودباری مسطور است که اگر سالک را این حالت
استغراق دست دهد فرض را ترک دهد یا نه گفت ذره آداب شریعت را از
دست ندهد زیرا که به برکت ظاهر به باطن رسید و دیگر اینکه متابعت حضرت
رسول لازم است اگر از یک کس بر داشته میشد از حضرت رسول لازم میشد و چون ازو
برداشته نشد و او ترک نکرد ما چگونه ترک دهیم که ما یان را بهره از باطن
نمیشد مگر بمتابعت او پس بدان ای فرزند که از درویشان ظالم
و صوفیان جاهل دور مانی تا دست شیطان نگردی و با زمرهٔ عالمان متقی
و پرهیزگار نشینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی چنانکه در خبر صحیح
وارد است روزی شیطان موهای ریش خود کنده و بریده بخدمت رسول
علیه السلام حاضر شد حضرت رسول گفت ای لعین چرا ریش را کندیده

گفت یا رسول الله حق تعالی بر من خطاب کرد که برو در پیش حبیب من آنچه از تو
پرسد بدو راست گوئی ورنه راست گفتن بمن دشوار بود و بنا بر آن پیش رسول آمدم
رسول گفت بگوی اول آنکه دشمن تو کیست شیطان گفت دشمن من توئی و بعد
از تو عالمان امت تواند حضرت از شادی چنان پرید که کلاه مبارکش
با سمان رسید و گفت که دشمنان تو دوستان خدائیتعالی باشند
و دوستان من منجمان و عیب گویان و برهمنان و آنچه معلمان کفر اند و شیطان
گفت آرے در امت تو شیخان جاهل و صوفیان نارسیده که از حقیقت
درویشی و تصوف خبر نداشته باشند چیزے از مکاشفات بر ایشان نمایم و عقیدهٔ
عقاید ایشان تباه کنم حضرت گفت راست بگوئی که با امتان من چه خواهی کرد
گفت متقیانرا در وقت نزع ایمان سلب کنم و اکثر عاصیانرا گفت اے بدبخت
متقیانرا چگونه فریب دهی گفت جاهل باشند بوقت نزع بعضے دیو
و پری را بصورت حور و براق و قصور و بهشت کنم و او را مبارکبادی گویانم آن
جاهل بعمل خود غرّه شود و گوید چنان و چنین می بینم و بعضے را دیو و پری بصورت پیر
و مرشد و عزیزان او میدارم و ایمان درمیان خوف و رجاست خوف از و
کم شود کافر گردد لقوله تعالی فَلَا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُوْنَ وایمان
عاصیانرا بدان سلب کنم که ایشان از غایت گناهان خود در هیبت باشند
من دیو و پری را بصورت مار و کژدم و دوزخ و شراره کنم و امید او منقطع
میشود از رحمت خدا نا امید میشود کافر گردد لقوله تعالی اِنَّهٗ لَا یَایْئَسُ مِنْ
رَّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکٰفِرُوْنَ بدان اے فرزند که شیخ زاده شیخی
را نشاید و سید زاده پیری را نشاید و در شرح مشارق آورده است هر که
شیخ زادگی و سید زادگی پیری کند او ضال و مضل است لهذا هر پیری که
خلیفه بسیار داشته باشد نیز نشانی گمراهی است و مشائخان کبار از و احتراز
نموده اند و حضرت شاه نام خسرو را هزار خلیفه بود از ان ا و ر ا

ت پس ایمن نشوند از مکر خدا مگر گروهی زیانکاران ۱۲

ت هر آینه نومید نشوند از رحمت و فیض خدا مگر گروه ناگرویدگان ۱۲

ف آیت ۹ از پاره نهم در رکوع وما ارسلنا ۱۲

ف [illegible]

مشائخان قبول نمیدارند و یکی از جملهٔ خلیفهای او شیخ نصر الدین بود که تمام ولایت
ماوراء النهر را بهلاکت رسانده و قتل عالمان بجائی آورده بود پس پیری را
کسی شاید که دست بدست تا عهد رسول الله از پیر کامل آورده باشد چنانکه
این فقیر خاکپائی صغیر و کبیر را از سلسله اجازت از حضرت پیر خود رسیده
است و او را از مرشد خود همگی این مشائخان را از هر سلسله بطریق مناجات
در تحریر خواهم آورد تا هر که طالب این سلسله باشد شاید که اسماء شریف ایشان
را بیاد دارد و لمّا در هنگام مضیقت احوال لعبد الله تعالی شفیع آورد حاجتش
مبشیک برآید کما قال علیه الصلوٰة والسلام مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا یُکْثِرُ ذِکْرَهٗ آورده اند
هر که هر روز دو حکایت از اولیاء ماضی مذکور کند و یا بشنود مبشیک بر خاطر
او اثر الٰهی پیدا شود اول شجرهٔ چشتیهٔ اهل بهشت که این فقیر حقیر مسمی
بملا درویزهٔ ننگنهاری از حضرت شیخ المشائخ والاولیای پیشوائی زمانه
شیخ یگانه فرد الزمان بمنزلت عین الانسان حضرت شیخ علی ترمیذی
بن قنبر علی قدس سره آورده است و حضرت شیخنا را بیست لفر دانشمندان
مریدان بودند که بغیر از اهل علم شخصے را مرید نمیگرفت و تلقین ذکر نمیداد
اگرچه عامی محض در خدمت او روزے چند میگذرانید از برکت شیخ چنان
مؤثر میگشت که درین زمانهٔ فساد ذرّه از شریعت مصطفوی تجاوز نمی نمود
و نخواهد نمود انشاء الله الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی
بن قنبر علی قدس سره که باتو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و
المسلمین شیخ سالار ید عطاء الله هیبة الله رومی قدس سره که باتو داشت مناقب
او اینکه عوارف المعارف را چنان شرح فرموده است که کس نتواند
بر داشت و عالمان زمانه در علم فقه او را امام اعظم ثانی میگفتند و در علم نحو
او را شهاب الدین ناگوری میگفتند آورده اند که روزے دانشمندان از
ماوراء النهر در خدمت او حاضر شدند و میان ایشان مباحثه در مسئله افتاد

شیخ خزانچی را فرمود تا فلان کتاب را بیارند و کس برداشته آوردند شیخ در حال بکشاد و انگشت را بر آن سطر نهاد و دانشمندان در حال عذر تقصیرات بجای آوردند و مریدی او اختیار کردند و ایضاً آورده اند که چون همایون پادشاه ولایت هند را تسلیم کرد بعد مدتی لشکر افغانان بد و مقابله نمودند پادشاه از برای استعانت دعاء شیخ بجانب اجمیر متوجه شد وقت ضحی بود که در رسید چون شیخ سر از مراقبه بالا کرد اهل مجلس واقعه را باز نمود که پادشاه زمانه قیامی دارد گفت که چه میخواهد پادشاه گفت ملک میخواهم شیخ در مراقبه شد بکذاشته کرت سر بالا میگرفت و طریق حاجتش نرسید باز در مراقبه شد بعد از مراقبه سیوم دست بر آورد که از برای سلامتی سر پادشاه فاتحه خوانید حضرت همایون بسبب همان دعاء از عدو نجات یافت بعد از نجات از موضع لاهور دو اسپ را بهدیه شیخ فرستاد و ایضاً آورده اند که روزی فرزند ایشان شیخ حسین بهواء فرو بست و جولانی در سیر خرابات بیرون شده بود و دزدان چند از هر طرف بدو ریختند و شمشیر چند بروی زدند اما بوجودش اثر نمیکردند چون در خانه آمد شیخ بر وی بقهر و غضب تمام فرمود و گفت که فقیران را بسواری و سیر چه کار گفت ای پدر طریق اثر ناکردن تیغ چه بود شیخ دست مبارک خود را بدو نمود که کبود شده بود و بازه شیخ را از انجا که عادت درویشانست از اظهار کرامات عار پیدا شد سر بزمین نهاد و از دار الفناء بدار البقاء رحلت نمود الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین صامت قدس سره که با تو داشت و او را از ینجا صامت گویند که در هیچ احوال بغیر لابدی تکلم نمیکرد روزی فرزند صغیرش را بنزد یکش رها کردند تا مگر باین فرزند تکلم کند طفل او را بغایت مزاحمت رسانید چنانکه از ریشش تسبیح او را میگرفت و دید و ملاعبت میکرد شیخ دست را بطرف زمین اشارت کرد فرزند سر را بر ران او نهاد بعد از مدتی چون دیدند طفل جان را

ذکر شیخ بهاء الدین صامت قدس سره

بحق تسلیم کرده بود آورده اند روزے از مریدان او انکار زد و مباحثه کرد که فی زماننا کرامت نیست شیخ گفت هست کِرَامَاتُ الوَلِیِّ فِی دَارِ الدُّنیَا+ لِمَا کَونُ فِیهِم اَهلُ النَّوَالِ+ یعنے کرامات اولیا حق است مرید گفت اگر کسے داشته باشد پیدا کند دریں مبالغهٔ تمام نمود شیخ دو رکعت نماز بعد از تجدید وضو بجای آورد و گفت از جان بهتر هیچ نیست و سر بر زمین نهاد و رحلت نمود الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین سید حامد الدین قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسام الدین قدس سره که با تو داشت و بعد از بیعت ایشان را از خدمت منع میکرد از آن که سادات بوده اند و ادب سیادت او نگاه میکردند اما حضرت سید حامد الدین از مر عدم خدمت بغایت دلگیری بود و از عدم خدمت پیر خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد و جد بلا غایت و جهد بلا نهایت مینمود که مگر وقتی از وقتها به یکان نوع خدمت مشرف شود قضا را شبے حضرت شیخ حسام الدین قدس سره بر بام بود چون میخواست که فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سره خود را در طاقچهٔ زینه پایه پنهان ساخت که اگر پائی مبارک ایشان بر بدن ایشان برسد همدان بود که حضرت پای را بر پشت ایشان نهاد اما چون دانست که آدمیست در حال جست زده فرود آمد گفت کیستی گفت منم فرمود غرض چه بود گفت خدمت دیگر میسر نمیشد این را هم نوعے از خدمت دانستم پس حضرت شیخ حسام الدین قدس سره خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما نجود اندیشید که اگر قمیص خود بدهم در وقت پوشیدن دامن بالائی سر ایشان خواهد آمد و اگر دستار بدهم نیز بر فرق او قرار یابد و این را بے ادبی میدانم که لباس من بر فرق سادات قرار یابد اما بهتر آنست که سراویل خود را بدهم تا وقت پوشیدن در زیر پای ایشان در آید چون حضرت

شیخ حسام الدین سراویل رابدو کشیده وادحضرت سید حامد الدین از انجا
کہ صد چندان آداب مرشدے اورارعایت میداشت سراویل اوراگرفته بر سر
خود بست بعده چون حضرت شیخ حسام الدین دانست که در اخلاص بلند ہمت
است و در خدمت ثابت است شفقت بلانهایت درشان او پیداکرد و مرتبه
او راز الله تعالے درخواست کرد واو را اذن ارشاد داد پس لایق حال طالب
این است که اگرچه سید زاده و شاه زاده و خان زاده باشد خدمت را از دست
ندہد الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نور قطب عالم قدس
سره که با تو داشت در مناقب او آورده اند که وقتی بادشاه زمانه ناگوس
را در تحت حکم آورده در قریب شیخ زنی بیوه بود که خود را در حفظ او محفوظ
میداشت سپاهیان بد و مزاحمت میرسانند و اموال او را بے تکلف
میخورند بیوه زن استعانت بحضرت شیخ برد شیخ در پیش ظالمان شد
که تیمیان را بغایت مظلوم نمیتوان ساخت ظالمان خنده آغاز کردند که قطب از
جائی نمیخیزد شما چگونه آمدید شیخ گفت مگر نخاسته باشم ایشان فی الحال
کس را بمنزلش دوانیدند گفت که در خانه هم نشسته است و در اینجا هم حاضر
است ظالمان ترسیدند و از انجا بیجا شدند و این احوال را ببادشاه نشان
دادند بادشاه را پانصد مردان خواتین بودند فرمود تا پانصد مسجد و پانصد
مهمانے مهیا کنید و بادشاه نیز مسجد و مهمانی تیار کرد و این هزار و دو کس
بیک کرت او را دعوت نمودند در یکساعت در هزار و دو جائی پیدا بود و بر
تخت خود نیز نشسته بود و در بعضی جا خوردنی میخورد و در بعضی جا نماز را امامت میکرد
پس هر که دعوی قطبی کند از چنین طلب کن الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ علاؤ الدین اسعد لهالوزے قدس سره که با تو داشت
الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سراج الدین قدس
سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین

ف در مناقب شیخ نور قطب عالم

ف در مناقب شیخ علاء الدین

بہ شیخ نظام الدین اولیاء احمد و محمد بدوانی قدس سره که با تو داشت وود مناقب
او آورده اند که روزے در تنگنائے میرفت سگ بچگان را افتاده اید
که بیطاقت شده فریاد میکردند گفت مادر ایشان چه شد گفتند که درین شب اورا
دو بخورد گفت فریاد بکنید تا در ایشان را چون فریاد کردند درحال از کوه بیامد و
بران بچگان خود ایستاد ایضا آورده اند که شیخ را پانصد قوال بود که بسرود
برقص و سماع میرفت روزے عالمان زمانہ جمع شدند و شیخ رکن الدین قریشی
را در پیش کردند تا با او مباحثه بکنیم چون شیخ در رسید هر دو باهم مرحبا کردند
و شیخ در رقص شد قوالان را فرموده که چشتی قرار مینما شد قوالان سرود نوختند
چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از دامنش بگرفت و بنشاندش باز برقص
شد همچنان تا شش کرت او را منع کرد چون بکرت هفتم برقص شیخ رکن الدین
روان شد و جمله عالمان متابعت او کردند بعد از ساعتے پرسیدند
که یا شیخ چرا منع کردی گفت من با او چند سخن در باطن کردم که شمارا بدان
اطلاع نشد اما درین شش کرت که میگرفتم در هر کرت باسمان می برآمد
و در کرت هفتم بجائی رسید که مرا در ان مجال نبود آورده اند که چون مفتاح
الجنان با تصنیف می کرد یک مسئله بر مصنف دشوار آمد مرید خود را فرمود
تا فلان وظیفه بر کناره دریا بخوان که خضر علیه الصلواة والسلام ترا نماید و مشکل را
حل بکند مرید همچنان کرد خضر علیه السلام را دید گفت یا نبی الله بار دیگر کجا باشی گفت در
مجلس شیخ نظام الدین خواهی یافت آورده اند که بار دیگر مسئله مشکل افتاد همان
مرید بمجلس شیخ نظام الدین رجوع کرد چون پرسید دید که شیخ برقص بود و مهتر خضر عم
موضع رقص او را دامن پاک میکرد مرید در شک افتاد که شیطان باشد
یا حضرت خضر عم باز گفت که شیطان بصورت پیغمبران نشود و درین اندیشه بود که
خضر عم در پیش او آمد و مشکلش را بیان فرمود مرید گفت یا پیغمبر خدائے
این چه حالت است گفت اگرچه ناموافق شرع میکند اما طالب مخلص است که طلب

باخلاص دارد مرید چون این شنید بیامد و در پیش شیخ نظام الدین ایستاد و بعد
از فراغ شیخ طلب انابه کرد و در طلب شجره شد شیخ گفت که استاد شما
متشرع است شجره مرا قبول نکند اما چون آنکس الحاح بسیار کرد کلاه و شجره بدو
داد چون در پیش استاد شد واقعه باز نمود استاد بدو قهر و غضب تام کرد و فرمود
که شجره را بده و برگشته بده مرید ابا نمود که من شرم دارم بعد ازان هر دو
باهم روان شدند چون رسیدند دیدند که شیخ باز در رقص بود ایشان در مجلس او
استادند چون شیخ بطرف ایشان آمد پیر و استاد و شاگرد او را مصادمت کرد
اما رنگ و روی مریدش بغایت تغیر شد شیخ گفت اگر چیزی بباطن داشته
باشید و الا کار شما بظاهر نیست و حضرت شیخ را گفته اند که چون بنظر تیز بکسی نگاه میکرد
در حال سرش از تن جدا میشد بعد از فراغ مریدان پرسیدند که یا شیخ مایان
چندان تیر باران باطنی کردیم بر ایشان چرا اثر نکرد شیخ گفت که من چندان
تیر طریقت بر ایشان زدم اما جبهٔ شریعت چنان پوشیده بودند که
تیر طریقت در جبهٔ شریعت اثر نمیکرد ایشان شجره را بدو وا دادند
شیخ گفت من چه گفته بودم اما شاگرد شما بیطاقتی کرد و درین حال
من مخیر نه ام اگر مرا بباید بکشید بمجرد این گفتن باز در رقص شد تمام
آن مجلس بیک کرت کارد زدند اما در وی هیچ اثر نه کرد بعد از فراغ معذرت
نمودند ایشان گفتند که اینچنین کار خاصهٔ تو باشد و کس دیگر را نشاید —
مناقب دیگر آورده اند که بادشاه زمانه را در هر وقت پانصد طبق
تصدق می برآمد شیخ را نیز پانصد طبق می برآمد بادشاه را غیرت بکار رفت
که تصدق او بمن برابر و مساوی میباشد آنچه از اموال و املاک بشیخ داده
بود همه را ممانعت نمود اما شیخ بعد ازان دو چندان طبق میکشید بادشاه
چون دید که باین نمی ایستد مریدان او را کار بیگار میگرفت بزور و ستم و
قلعهٔ دهلی آراست میکرد روزی مریدان این واقعه را بشیخ باز گفتند شیخ گفت

این قلعه بر بادشاه حرام است او بمیرد و درین قلعه خران بچرند چون قلعه مهیا
شد و بادشاه بطرف قلعه سوار شد مریدان گفتند که یا شیخ شما چه گفته بودید
شیخ گفت دهلوی دور است هکذا چون بادشاه بدروازه رسید مریدان
تعجیل کردند که یا شیخ در آمد گفت هنوز دور است آورده اند که چون بادشاه
بدروازه می آورد از بالائی دروازه بقدرت الله تعالی سنگ از دیوار جدا شد
چنانکه بر سر بادشاه رسید و مغز او بر آمد الحال تا این زمان هر کرا خر گم میشود در
قلعهٔ دهلوی می یابد الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ فرید
شکر گنج مسعود سلیمان چشتی قدس سره که با تو داشت و در مناقب او آورده
اند که شیخ فرید و بهاء الدین ذکریا هر دو در پیش شیخ شهاب الدین سهروردی شدند
و سید جلال بخاری و شهباز قلندر هر دو نیز همراه بودند اما شیخ فرید را در
دل خطره آمد که شیخ را سینه لغایتی کلان است بمانند زنان چه واقعه باشد
حضرت شیخ شهاب الدین دریافت اما هر چهار را یگان مرغ بداد و گفت این را
در جائی ذبح کنید که کسے نه بیند هر سه کس مرغ را کشتند اما شیخ فرید
برگشته آورد گفت چرا گفت هیچ جائے نیست که او نمی بیند بعد از ان حضرت
شهاب الدین او را فرمود که برو مردان خدا را طلب کن که ترا بمن کاری نیست
و از عهدهٔ تو نخواهم بر آمد شیخ فرید گفت که بارے کسے را بنما فرمود در پیش
قطب عالم شو در طلب او شد چون بنزدیک شهر قطب عالم رسید دید که با
کودکان بازی و لعب میکند و چون بمنزلش آمد دید که بر تخت نشسته است
اما چنان آگاه شد که یکی دران میان کودکان همین شخص بود زیرا که مراتب
قطبان است که در یکساعت بهزار کرشمه بنماید قطب عالم او را بخدمت آفتابه
خود مسلط گردشبے آتش گردن آفتابه از و ناچیز شد و در جائی بلند شمع را
دید که می افروزد در حال بدان جایگاه روان شد دید که دختر صاحب جمال
و سر غنهٔ قوم کلام الله را میخواند آتش طلب کرد ممانعت فرمود گفت

مطلب در مناقب شیخ فرید شیخ

اگر چشم خود را کشیده بمن دهی آتش بدهم شیخ در حال کارد را برگرفت و
چشم مبارک را کشیده بدو داد و آتش را روان کرد بعد از گرم کردن آفتابه
قطب عالم بیرون آمد و طهارت بکرد فرمود فرید چشم تو چه حال دارد گفت حضرت
در و بسته بند گفت بگشائی که باز آمد چون بگشاد آمده بود اما گرهی داشت تا نشانه
مردان گم نشود علی الصباح همان دختر جمله مال و زر را گرفته در پیش قطب عالم شد
شیخ آن اموال را الفقرا التصدق کرد و او را بشیخ فرید تزویج کرد و از ان ارادت
داد بجانب پٹنه فرستاد اما ولایت پٹنه را جیپال جوگی گمراه ساخته
بود و قصه او آن بود که روزے بادشاه پٹنه در شکار شد اما در بیابان
درخت گل لغایتی مصفا دید فرمود تا او را از بیخ بر کشند چون زمین را کاویدند
درخت از خانه بر کشیده بود چون همان خانه را خراب کردند دیدند که جوگی در آن
خانه نشسته است و بیخ آن درخت در کاسه او است بادشاه بدو
معتقد شد جوگی چون بر آمد علم تناسخ را بیان کرد تمام ولایت را گمراه ساخت
چون حضرت شیخ فرید در ان نواحی رسید گوشه را بجو قرار داد و در ان
زمان تمام نظر مردمان بدان جوگی میرفت آورده اند که شخصے را از ان محله ماده
گاو شیر دار نمی استاد و پیش شیخ رفت که اے گوشه نشین دعا کن تا ماده
گاو من شیر دهد شیخ دعا کرد همچنان شد لهذا تا اهل آن محله بدو رجوع کردند چون
شهرت یافت سخن را بپادشاه رسانیدند بادشاه شیخ را دعوت نمود فرید
علیه الرحمة حاضر شد و گفت که اینچنین مسلمانان را شاید که دین محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم را تبدیل دهد بادشاه گفت که جوگی چنان و چنین کرامت
دارد اگر شما بدو برابری کنید از وی برگردیم شیخ فرمود خدا آسان خواهد کرد چون
در رسید شیخ را گفت تو که باشی شیخ فرمود صاحب این ولایت منم جوگے
گفت که مرا با شما کار مسئله و حجت نیست بلکه کار بکرامت است جوگے
بر مصلائی خود بنشست و در هوا شد شیخ هر دو کفش مبارک خود را بالا

انداخ

انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده نمیشد و آن کفش او را بر سر زده باز آورد
بعد ازان شیخ فرید بالا پرید جوگی نیز در عقب او بالا رفت بعد از ساعتی جوگی
فرود آمد بعده شیخ فرود آمد جوگی در اقدام شیخ افتاد و توبه کشید و مسلمان شد
گفتند چرا گفت مرا برکت عمل بود تا این آسمان رفتم و بالا راه ندادند اما او را برکت
عمل و ایمان بود از من درگذشت و در کنگرهٔ بهشت رسید تمام عالم
مسلمان شدند و شیخ الحال در آنجا آسوده است و او را ازین جا شکر گنج
گویند که روزے بارهائے شکر از و میگذشت گفت چیست یکی از همیان
گفت خاک است فرمود خواهد شد بعد از مدتی چون دیدند همه خاک بود باز بران راه
آوردند گفت شیخنا شکر است گفت خواهد شد باز شکر شدند و آورده اند
که روزے بر مقبره نشسته بود و مرید خود را دفن میکرد چون دفن کردند
رنگ روئیش متغیر شد باز برجائے شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت
گنهگار بود عذابش میکردند من بشفاعت استادم هنوز سخن تمام نکرده
بودم که قطب عالم در رسید و او هنوز در کلام بود که شیخ معین الدین در
رسید و او هنوز در کلام بود که آواز نعلین شیخ عثمان هارونی پیدا شد
هاتف بر ملائکه آواز کرد که بنظر دیوانه خواهید سوخت و الا بگریزید یاران گفتند
یا شیخ اگر بد و نمی بخشید فرمود تا حضرت رسالت پناه صلعم همه حاضر میشدند
الحمد لله بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ قطب الاقطاب
قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره که با تو داشت در مناقب او آورده
اند که روزے شیخ فرید شکر گنج در وقت بامداد بعد از سنت فجر در خواب رفت
دران میان احتلام شیخ فرید متحیر شد قطب عالم آستین را در پیش او
داشت شیخ فرید دران میان درآمد ولایتے را دید که جایهائی لطیف و حوضهائے
گوناگون است شیخ فرید دران غسل کرد باز ازان آستین برآمد و فرض بامداد
بجائی آورد و هکذا مناقب هر یک چندانست که در تحریر نیاید اما بعضی را که بیاد

در مناقب قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره

مسئلہ در مناقب حضرت شیخ معین الدین حسن سنجری قدس سرہ

واشتہ بگویم الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی قدس سرہ کہ باتو داشت مناقب او آوردہ اند کہ روزے ہندو راہندوان میسوختند بتمامہ سوخت اما یکدست او ہیچ وجہ نمی سوخت مردم نیک متحیر شدند ناگاہ از جانب قبر شیخ آواز بر آمد کہ این دست را نیز دیک من دفن کنید زیراکہ روزے من در وجد بودم دست را بالا کردم او نیز از برائی موافقت لطعنہ دست را بالا کردہ بود ازان نمیسوزد و مناقب شیخ اگر بتمامہ نویسیم درین مختصر نگنجد الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ عثمان ہارونی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حاجی شریف زندنی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ خواجہ قطب الدین مودود چشتی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین خواجہ قدوۃ الدین ابو محمد چشتی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ ابو اسحاق شامی چشتی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ ناصر الدین چشتی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ ممشاد علو دینورے چشتی قدس سرہ کہ باتو داشت وبدانکہ سلسلۂ چشتیہ از خواجہ ممشاد ارتفاع یافتہ است الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ ابو ہبیرہ بصری قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ ابو حذیفہ مرعشی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ ابراہیم بن ادھم قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ فضیل بن عیاض قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ عبد الواحد بن زید قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجہ امام حسن بصری رضی اللہ عنہ کہ باتو داشت وبدانکہ امام حسن

بصری پسر معتقہ را مہمانی بود روزے در کنار مہمانی بود تشنہ شد آفتابۂ
حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم پر آب برائے طہارت بود ازان آب
بخورد حضرت گفت کہ این آب چہ شد گفت این پسر بخورد حضرت فرمود حسن یعنی
نیکو کرد و گفت بمقدار این آب از من برکت ہر دو جہانے برد چون بزرگ شد
سوداگری میکرد و نام او ابوسعید بود چون حضرت حسن گفت نامش حسن
کردند و مروارید میفروخت او را حسن لولوی میگفتند و رسالے از کنار دریا
بارہای مروارید حاصل کرد و در روم برد و با یک از کلانتران روم آشنائی
داشت بارہا را در خانۂ او نہاد روزی آنکس گفت کہ بادشاہ ما یان
را درین سوز سیر بیابان است اگر میخواہید شما نیز با ما برو ید امام
رفت در بیابان خیمہ دید بغایتے کلان استادہ اول چہار ہزار کنیز کان صاحب
جمال ہر یکی با طبقہای مروارید در دست ازان برگشتند و روان شدند بعد ازان
چہار ہزار سفید ریشان ازان گشت کردند و روان شدند بعد ازان دو ہزار طبیبان
و دبیران ازان خیمہ گشتند و روان شدند بعد ازان دوازدہ ہزار لشکر ازان خیمہ گشتند و
روان شدند بعد ازان بادشاہ با دوازدہ کس خواتین در ان خیمہ در آمد و آن خان
کہ آشنائی او بود او را نیز در آورد بادشاہ گفت ای فرزند اگر بہ کنیزان و زر
و خزائن نجات می یافتی میدادم چنانکہ دیدے و اگر برو دارے
سفید ریشان نجات می یافتی آوردہ بودم و اگر بطبیبی طبیبان نجات
می یافتی آوردہ بودم و اگر بجنگ و حرب نجات می یافتی میکردم و اگر
بزاری ما و خواتین نجات می یافتی آمدہ ام اما کار بخداے است کہ ازین
ہیچ چیز قبول ندارد بعد از بر آمدن امام از آنکس سوال کرد کہ این چہ
کار است گفت بادشاہ را پسر وفات یافتہ است در ہر سال ہمچنان
میکنند امام ہم ازان جائی روان شد گفت کہ بارہا مرا برضائی خدا
تصدق کن کہ اینچنین خدائے قادر کہ ازین چیزہای ہیچ قبول ندارد

چگونہ طلب او را ترک دہم و طالب دنیاوی فانی باشم و از انجا بمکہ رجوع کرد بعد از طواف در طلب علم شد تا امام زمانہ گشت اما چون اصحاب کم شدند و در ہر روز رحلت مینمودند مگر مرتضی علی رضی اللہ عنہ ماندہ بود امام حسن باتفاق صحابہ در پیش مرتضی علی کرم اللہ وجہہ شد و بیعت کردن خواست و گفت کہ حضرت رسول فرمودہ است علیہ السلام اَصْحَابِی کَالنُّجُوْمِ بِاَیِّہِمْ اِقْتَدَیْتُمْ اِہْتَدَیْتُمْ آنچہ تو از حضرت آموختہ باین فقیر تعلیم کن مرتضی فرمود کہ روزے در خدمت رسول اللہ نشستہ بودم حضرت فرمود چشمان مرا بہ بین کہ چگونہ میپوشم چشم پوشید و گفت لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ باز مرا فرمود کہ چشمان بپوش و بگوی گفتم حضرت رسالت پناہ فرمود دریافتی مرتضی علی کرم اللہ وجہہ ہمان روش ہرچہ از ذکر و فکر بود ہمہ تعلیم کرد و تا این زمان ہمان روش در میان صوفیان رسیدست داو را سہ صد کس مرید بودند ہر ہمہ مانند او گشتہ بودند و از ان میان دو کس اجازت داد یکی بعبد الواحد بن زید و دیگر بہ حبیب عجمی ۹ نہ خانوادہ از حبیب عجمی ایجاد شد و پنج خانوادہ از عبد الواحد بن زید و از میان یک مرید امام بغزیدہ بود و اصل نام بن حارث و قصۂ او را در فصل ایمان مذکور کردم باز او را براہ آورد آوردہ اند کہ روزے زنے سر برہنہ میرفت امام گفتش ای زن سر بپوش آن زن از خود خبر شد سر پوشید گفت ای امام من از محبت آدمی چنان مستور عقل بودم کہ سر پوشیدن را فراموش کردہ بودم و تو دعوی محبت خدائی میکنی چگونہ برہنگی سر مرا دیدی امام واقعہ باز پرسید گفت شوہرے دارم کہ در چند سال محنت کشی او کردہ ام اما چنان بمحبت او آشفتہ ام کہ از محنت او خبر ندارم ولیکن درین ایام میخواہد کہ زن دیگر بگیرد و ہرچند میکنم این محبت او را نمیتوانم صبر کرد امام فریاد برآورد کہ این قصہ محجوب من میگیرد و او در کلام مجید خود فرمودہ است عز اسمہ اِنَّ اللّٰہَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِہٖ وَ یَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَآءُ ط آلہی بحرمت راز و نیاز امیر المومنین

علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ کہ با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز سرور کائنات
خلاصۂ موجودات شفیع روز جزا محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم کہ با تو داشت الٰہی
بحرمت ذات مقدس و مطہر خویش کہ مرادات و مشروعات این بیچارہ بر
آوردہ خیر گردانی بِمَنِّكَ وَكَمَالِ كَرَمِكَ مَنْ خَوِيدَمُ فُقَرَاءَكَ فُلَانَ شجرۂ
دیگر از سلسلۂ سہروردیہ کہ تعلق بہ ابو النجیب سہروردی دارد
کہ حضرت شیخنا از و اذن داشت و از و باین فقیر ملا درویزہ ننگنہاری رسید
الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علی ترمذی
کہ با تو داشت بدان ای فرزند کہ ارواح جسمی است لطیفہ کہ تعلق دارد ببدن
انسانی تعلق تصرف و تدبیر و ارواح غیر نفس است و نفس غیر ارواح زیرا
کہ در ہنگام خواب بیرون می رود و نفس برجائی میباشد لقولہ علیہ
الصلوٰۃ والسلام اَلنَّوْمُ اَخُ الْمَوْتِ و در حدیث دیگر در مشارق آوردہ
است کہ اِنَّ اللّٰهَ يَقْبِضُ اَرْوَاحَكُمْ حَيْثُ يَشَاءُ وَيَرُدُّ عَلَيْكُمْ
حَيْثُ يَشَاءُ یعنی قبض میکند در خواب و باز میگرداند در بیداری چنانکہ روزی
این فقیر از حضرت شیخ پرسید کہ بدبختان چہ میگویند کہ ارواح صورت ندارد
حضرت شیخ فرمود کہ محض غلط میگویند و این در اکثر جایہا مسطور است
امّا چون در رحم منزل میشدم ہمہ را یاد میدارم کہ ارواح ما را بمنزلہ
مورچہ پردار بود و مصنف این رسالہ نیز نشانہ گفتہ بود بجا ورخود تصدیق
نکرد کہ لا بل در ان ایام من دختر بودم پس فقیر نیز از انتقام خبر دارد
و برادر فقیر از ان احوال خبر دارد کہ گفت چو من از رحم فرود آمدم
مرا در فلانچیز نہادہ بودند الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ سالار بدہ عطاء اللہ ہبۃ اللہ رومی قدس سرہ کہ با تو داشت الٰہی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ قطب الدین مہاجری قدس سرہ کہ با تو
داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ نظام الدین

مہاجرے قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و
المسلمین شیخ محی الدین محبوبی قدس سرہ کہ باتو داشت الٰہی بحرمت راز
و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سید جلال الحسن الحسینی البخاری قدس
سرہ کہ باتو داشت و پسر سید جلال بخاری اول است کہ این جہانیان
گویند الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ رکن الدین قدس سرہ کہ باتو داشت
نقلست کہ شیخ پانزدہ ماہ در رحم مادر بود بعد از ولادت جد او شیخ
بہاء الدین ذکریا از وے در گوش پرسید کہ اینقدر چرا در رحم دیر ماندی
گفت در ہر ماہ دو سپارہ از کلام اللہ یاد میکردم از ان دیر ماندم و او
از پدر خود اذن آوردہ بود الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و
المسلمین شیخ صدر الدین عارف قدس سرہ کہ باتو داشت و او نیز اذن
از پدر خود آوردہ بود الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ بہاء الدین ذکریا قریشی قدس سرہ کہ باتو داشت و ذکریا نام پدر او
بود منقول است کہ شیخ را حضرت شہاب الدین دعا کردہ بود کہ ہر کہ ترا بہ
بیند و بعد از تو جنازۂ تو بہ بیند و ہر کہ بعد از جنازۂ تو منارۂ ترا بہ بیند یعنی
گنبذ ترا او را بدوزخ کارے نباشد چون این سخن بشیخ فرید شکر گنج رسید
در خاطر گذرانید کہ مرا شیخ قطب عالم است شیخ دعا نکرد قطب عالم دریافت
در حق او دعا کرد کہ ہر کہ مرید تو شود و مرید مرید تو تا روز قیامت ہر کہ
درین سلسلۂ تو اقتدا کند او را از آتش دوزخ خلاصی باشد و شیخ
رکن الدین آوردہ است کہ در شب حق تعالی را در خواب دیدم من ہمچنان بودم
و گفت ہر کہ سہ کرت این را تکرار کند او را بتو بخشیدم از برکت این اسما یعنی
شیخ رکن الدین شیخ صدر الدین و شیخ بہاء الدین باید کہ این سہ کرت
تکرار کند الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ شہاب الدین
سہروردی قدس سرہ کہ باتو داشت منقول است کہ معراج حضرت شد

سال

سال بود امّا چون برگشته آمد جائی خواب هنوز گرم بود و این را طلسمات الٰهی گویند
که بر بعضی یکساعت میباشد و بر بعضی چند سال شیخ شهاب الدین را مریدے
بود مؤذن هر روز در همین التماس میبود که اگر من طلسمات الٰهی را میدیدم روز
جمعه در مسجد دمشق که آنرا معاویه مهیا نموده است در رسید و در زیر آن مسجد
جوئی آب میرفت در حال جامه کشید بعد ازان در آب در آمد چون سر بالا
کرد در ولایتی بیرون شد که نام آن ولایت نمی شناخت همچنان برهنه
بر سر آب نشسته بود ناگاه یکدرویش نیک محضر برو پیش آمد گفت
چه شخصی واقعه باز نمود او را در خانه برد بعد از مدت دختر بدو نکاح کرد
فرزندان چند ازو تولد شدند بعد ازان روزے نیز برائی غسل دران
جایگاه جامه کشید چون در آب در آمد سر بالا کرد دید که باز در همان مسجد دمشق
و جامهائی او همچنان نهاده بود و مردمان هنوز بمسجد حاضر نشده مؤذن جامه
پوشید و در مسجد متحیر شده نشست بعد از آمدن شیخ بمسجد چون نماز ادا کردند
شیخ بدو تبسم کرد که متحیر مباش میخواستی دیدی که آن مقام را بدو معاینه کرد
توشه گرفته روان شد بعد از سه ماه در انجا رسید زن و فرزندان خود را بیاورد
الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ضیاء الدین ابو النجیب
عبد القاهر سهروردی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین وجیه الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ محمد بن عبد الله معروف
بعمویه سهروردی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و
نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ احمد اسود علو دینوری قدس سره
که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ
ممشاد علو دینوری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین شیخ جنید بغدادی قدس سره که با تو داشت

مسئلہ
در بیان مناقب شیخ جنید بغدادی قدس سره

در قالع البدعت شیخ الاسلام لهانوری آورده است
که آنچه بعضی صوفیان گویند که شیخ جنید رقص میکرد و سماع میکرد در است
است اما در آخر عمر تائب شد و توبه کرد آورده اند که شیخ خواهر زاده
حضرت سری سقطی بود و در پنج سالگی نماز میگذارد و اما سر را از دیگ
نها در روزی سری سقطی گفتش که ای پسر را دور تر بیاید نهاد گفت
آری روایت همچنان است اما سر من از مکة الله میگذرد از آن نزدیک می هم روزی
همراه سری سقطی بطواف کعبة الله میرفت در مسجد حرام چهار صد اولیاء الله
را یافتند که همگی در بیان شکر بودند چون سری سقطی را دیدند مفرح شدند
که از وجواب احسن شنویم سری سقطی شارت بجنید کرد که از وی پرسید شیخ
جنید گفت شکر گفتار زبانی نیست بلکه شکر آن بود که چون نعمت منعم را صرف
خود کرد هی پس قوت آنرا در عبادت او صرف کن با نه نعمت دیگر طلب تا شکر
بجا آورده باشی همگی پسندیدند روزی در بازار میگذشت کودکان او را
به سنگ و کلوخ میزدند گفت بسنگ زنید که پای من میشکند و از شکستگی پائی
نمیترسم بلکه از عبادت محروم مانم الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
والمسلمین سری سقطی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ
معروف کرخی قدس سره که با تو داشت منقول است که روزی
سر بمراقبه نشسته بود سر برآورد تبسم کرد باز بمراقبه شد باز سر برآورد در گریه
شد مریدان پرسیدند که چه حال است گفت در هر زمانه چهار هزار مردان غیب
میباشند و غیب آنرا گویند که هیچ ذره از شریعت در افعال و در اقوال تجاوز
نکرده باشند ولیکن از مراتب خود نیز خبر نداشته باشند و نه مردان دیگر خبر
داشته باشند و نزد یکدیگر ای صاحب مراتب باشند و در هر زمانه چهار صد ابدال
میباشند و امام شافعی ابدال بود و مظفر دریار الکسی پرسید که امام شافعی از کیان
است گفت ابدال است و از مالک دینار پرسید که چه حال دارد گفت بعد از و

بماند او کسی نباشد و ابدال آنرا گویند که صاحب مراتب و صاحب علم باشند که از جمله
لعزیدنی خبردار باشد و نیز قیام زمین بایشانست که گفته اند بقولہم لولا الابدال
لخسفت الارض وما فیہا و در ہر زمانه چہل اوتاد میباشند و مراتب ایشان
اعلی است از مراتب که فی کل شئی انتباه دارند و در ہر زمانه چہار نقبا میباشند که
ہر چہار گوشهٔ دنیاوی بر ایشان آبادان میباشد و ایشانرا نقیبان حق گویند
و خاصیت ایشان آنست که ہرچه خواہند شود اگر آفتاب را در شب باز آرند
برگشته باز آید زیرا که وجود ایشان از خود فانی و بحق باقی چنانکه آہن را کسی
بآتش گرم کند تا سرخ شود بعد ازان ہرچه بآتش میسوزند بدان آہن سوخته
میشود از خشک و تر و در ہر زمانه ده نفر نجیب میباشند که ایشان را
نجبا گویند و معنی نجیب در صراح بیان کرده است نجیب پوست
پیراسته و پیوسته را گویند چنانکه میوهٔ چہار مغز پس گویا که پوست اول ایشان شریعت
است و پوست دوم بمنزلهٔ طریقت و مغز بمنزلهٔ حقیقت پس معلوم باد که تا
کسی بشریعت آراسته نباشد بحقیقت نرسد زیرا که ابتداء و انتہاء ہر چیز شریعت
است که متابعت حضرت رسالت پناه است چنانکه اول پوست پیدا میشود
و بعده مغز و ایضا نجیب گرامی شده را گویند و نجبا جماعه و انتخاب
برگزیدن را گویند و معنی نقیب نیز بیان فرموده است نقیب ستوده مردم
در نیکی افعال و اقوال و داننده و مہتر قوم و نقبا جماعه و ایضا نقیب نفسی را
گویند که محمودهٔ صفات باشد چنانکه سگی که بر در صاحب خفته باشد و مردم
را به بانگ کردن نه آزارد او را نیز نقیب گویند و بر دروی بندر را گویند مرد
نیک دانا و نگاه نگذارد با کسی و نقیب در شہر ہا گشتن را گویند و اوتاد
میخ را گویند و ایضا کسی را که ذکر خود را ہمیشه از دست خود ندہد و ابدال دیگر
کردن را گویند قوله تعالی من الخوف امنا یعنی از خوف بسوی امن بر آمد و ایضا

الابدال قوم من الصلحين لا يخلو الدنيا منهم اذا مات واحد بدل الله تعالى

۴ اکثر دیوی و ابدال ازانند ... زمین ... [illegible] ۱۲

۵ ابدال گروهی اند از نیکان که خالی نمیباشد دنیا از ایشان ہرگاه که یکی بمیرد بدل او دیگری [illegible] ۱۲

مکان نیز باخر یعنی چون یکی بمیرد در جای او دیگر را می نشانند و در زمانه یک نفر
قطب میباشد و قطب آنرا گویند که جمله ذرات دنیاوی را چون خسرو ولکعب دانا
باشد و در هر زمانه یک نفر غوث میباشد که از احوال این جمله خبر دارد و ایشان
از مراتب و احوال او خبر ندارند و غوث فریادرس را گویند هرگاه که مراتب قطب
نقصان یابد غوث از حق تعالی میخواهد و نزدیک بعضی محققان پیری و پیشوائی
را نشاید مگر قطب پس شیخ فرمود که هرگاه که یکی از ایشان بمیرد بجای
او دیگری را می نشانند چنانکه غوث بمیرد در جای او قطب را می نشانند و چون
قطب بمیرد بجای او نجیب را می نشانند و چون یکی از نجبا بمیرد در جای او نقیب را
می نشانند و چون یکی از نقبا بمیرد در جای او اوتاد را می نشانند و چون اوتاد
بمیرد در جای او ابدال را می نشانند و چون یکی از ابدال بمیرد در جای او یکی
از مردان غیب را می نشانند و علی هذا القیاس مراتب همچنان از یکی به دیگری میرسد
یعنی چون غوث بمیرد در جای او قطب را نشانند پس جای قطب خالی ماند بعد ازان
یکی از نجبا را بجای قطب میبرد پس نجیب یک کس کم میشود یکی از نقبا را بجای
نجیب میبرد پس نجیب سه کس میشوند یکی از اوتاد را بجای نقیب میبرد و بعضی
بمراتب ایشان میرسد پس اوتاد از چهل یک کم میشود یکی از ابدال را بمراتب
اوتاد میرسانند پس ابدال یک کم میشود از چهار هزار یکی از مردان غیب را بمراتب
او میرسانند پس مردان از چهار هزار یک کم میشود و یکی از عامه خلق را
بمراتب او میرسانند درین زمان یکی از مردان غیب را بمراتب ابدال برد
در خاطر داشتم که مگر مرا بجائی او خواهد برد اما هندوی زنار دار را زنار
برید و بمراتب او رسانید ترسیدم که مبادا آن زنار را در گردن من اندازد
ازان در گریه شدم بدان ای فرزند که شیخ از نجیبان بود و عادت درویشان
است که خود را از هر چیز فرود تر می بینند و در خوف میباشند از آنچنان گفت
درانمیان یکی از مریدان سوال کرد که قطب در کجا وفات یافت گر این او بسیار

مذکورین بمراتب یکدیگر رسیدند گفت قطب در روم بود و هند و در گجرات
بود و من در دکن بوده ام گفت میان روم و گجرات چه مقدار مسافت باشد
گفت سه ماه مرید سوال کرد که از اطراف عالم چون خبر داری ازین سه
مسئله نیز جواب بده که مرد تام و نیم مرد و ناقص کیانند گفت فردا بیا
چون آمد شیخ رحلت نموده بود او متحیر شد اما بسر قبرش رفت فریاد کرد
که ای خواجه آواز بکشید باز گفت ای پسر خواجگی شایان کسی است
که زوال ندارد گفت جواب دیگری میخواهم گفت دیرینه روز نگفتم
که هنوز متحیر بودم اما امروز از حیرت خلاص شدم و مرد تام منم که ایمان را
بسلامت آوردم و نیم مرد توئی که ایمان تو در خطر است
و مرد ناقص کسے است که از هیچ بلاهای قیامت نگذشته و لاف میزند
چنانکه ابوبکر الصدیق رضی الله عنه میگفت من حیرانم بدانکسان که از
اهوال قیامت نگذشته اند و خنده قهقه میکنند یعنی مرد ناقص آنست که
از هولها نگذشته باشد و لاف مشاهده و درویشی و شیخی میزند و بعضی گفته
اند که مرد تام آنست که کار را بکسی اظهار نکند که فلان بکنم اما بمروت خود
او را موجود آرد و مرد نیم آنست که اظهار کند که میکنم و آنرا در وجود آید و
ناقص آنست که اظهار کند که میکنم و لیکن از و در وجود نیاید و شرمنده شود
که اَلْمُنَافِقُ اِذَا وَعَدَ خَلَفَ درین ترکیب مکرر است الهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ داؤد طائی قدس سره که با تو
داشت آورده اند که روزے تشنه شد در صحن شخص در آمد و طلب آب
کرد کنیزک آب آورد و نخورد گفتند چرا گفت بخواجه این کنیزک روزی تعلیم
کتاب کرده بودم مبادا که این باجر آن تعلیم رسد و از ثواب محروم مانم
روزی در گرما سخت عراق تشنه بود مادرش در رسید گفت چرا در
سایه نمی نشستی گفت در عراق ناشائستیها میدیدم دعا کردم

یا شیخ ۴

۵ از منافق چنانکه وعده کنند مخالفت کنند ازان مسئله و مناجات شیخ داؤد طائی قدس سره ۱۲

که خداوندا پایم بستان تا از جمعه و جماعت باز نمانم و این ناشایستها نه بینم بحسال
نمیتوانم جنید و بعضی گفته اند که بوقت آمدن او در مسجد خلق چنان بدو استقبال و توجه
مینمودند که بعضی مر بعضی را زیر پای میکردند شیخ دعا کرد الهی کثرت خلق نوعی از
انواع دنیاوی است مرا ازین کن تا بر ایشان زحم زمین شد دیگر آورده اند
در هر خانه که میبود تا آن خانه خراب نمیشد بخانهٔ دیگر نمیرفت و تا در سرای
یک خانه میبود بسرای دیگر نمیرفت و بازرست نمیکرد گفتند چرا گفتند بخدای عهد
کرده ام که از من در دنیا آبادانی نماند و چون وفات شد خانهٔ آخرینش خراب شد
دیگر آورده اند که روزی هارون رشید و امام یوسف هر دو بخلوت او رفتند
اذن بدخول نکرد مادر او را شفیع آوردند مادر پستان بالا کرد که بحق همان
شیری که از پستان من خورده که ایشان را اذن ده گفت یارب رضای
تو در رضا مادر است والا اذن نمیدادم بعد از دخول چون نصیحت شنیدند وقت
بر آمدن مبلغ زر بدو پیش کرد قبول نکرد گفت من از میراث پدر خانه فروخته ام
و دعا کرده ام که یارب هرگاه که این نفقهٔ حلال من صرف شود روحم قبض کن هارون
رشید از مادرش پرسید که نفقهٔ شیخ کجا باشد گفت در دکان فلان
بقال هارون رشید از آن بقال پرسید که نفقهٔ شیخ چند مانده باشد گفت ده
یا دوازده درم مانده است و هر روز نیم دانگ میخورد خلیفه آنرا حساب کرد
که این مقدار روز عمر او باشد چون روز آخر شد بعد از سلام بامداد پشت بقبله آورد و
گفت که ای یاران داود طائی نماند که من میدانم که دعای او مستجاب باشد چون
کسی را فرستادند مادرش گفت دوش نماز میگذارد و در وقت سحر بعد از وتر
سر بر زمین نهاد وقت بامداد بیدار کردم دیدم که مرغ روحش پریده بود داود از شاگردان
امام اعظم بود رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ حبیب عجمی قدس سره که با تو داشت آورده اند که وی اول حال رباخوار
بود و او را حبیب رباخوار میگفتند مال را بقرض داران میداد و هر چیز که

از و میتافت از هیزم و طعام و شراب و گوشت بر با میگرفت روزی از خانهٔ قرضدار
سر گاؤ بیاورد بر باو از خانهٔ قرضدار دیگر هیزم بر با بیاورد و سر را در دیگ پارچه
پارچه کرده انداخت ناگاه فقیرے از در در آمد و یا الله گفت مر زن خود را فرمود
تا از ان گوشت بدهد زن چون سرپوش باز کرد دید که سر گاؤ تمام مهیا شده
و پوستش بر گسترده است زن بگریخت حبیب پیش آمد دید که همچنان است
فریاد کرد که از خدا شرم نمیکنی چند گرفتار نفس باشی حبیب از ان حال
بیطاقت شده بجانب حسن بصری دوید چون در راه میرفت کودکان از و
بگریختند که از شومیت او ما یان خواهیم سوخت چون توبه کشید در الساعت
صیت و آوازهٔ او در تمام عالم پراگنده شد که حبیب از تائبان و وهلانست
چون از ان طرف برگشته آمد طفلان بدو نزدیک شدند تا سایهٔ او بر ایشان
افتد و برکت او آمرزیده شوند و آن اموال بتمامه بقرضداران بخشید و دران
خانه نیز چیزے نماند روزی زنش فرستاد که جائے مزدوری کرده بیا شیخ
رفت جائے دید که آب و سبزه بغایتی خوش بودند در انجا درست روز عبادت الله
کرد وقت شام بخانه آمد زنش گفت چه کردی گفت وعده کرده است که فردا
بیکجا بدهیم بکذا دو سه روز میرفت و خالی آمد روز چهارم زنش ابنان بدستش
داد که فرزندان تو از گرسنگی مردند باید که امروز خالی نیائی باز دران جا عبادت
الله کرد بوقت شام ابنان را از سنگریزه پر کرده از جهت آنکه دل زن آزرده
نگردد چون بخانه رسید بوی طعامش بمشامش رسید و رنگ و روی خانه
بلباس دیگر دید گفت چه حال است زنش گفت کسی را که تو مزدور شده
چه مرد با مروت بوده است و نیکوکار و نیک محضر و سخی بوده است امروز ما
را با طعام و لباس و بار و زر بار کرده آورد و گفت که حبیب را بگو آنچه تو میکنی ترک
ندهی که من مزد تو هم چنان میدهم حبیب قصهٔ حال باز نمود و چون آن سنگریزه
ریختند همه ذره مروارید بودند و ایضا روزی دزدی را بر سر دار بالا کشیده

مسئله در مناقب حسن بصری رضی الله عنه

دید پایهای وے می بوسید گفتند چرا گفت در طلب خود رفت من در طلب
خود بروم بارخدا الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسن
بصری رضی الله عنه که با تو داشت آورده اند که روزی جوانی بد کار که هیچ از
نیکی از دور وجود دنیا نه بود و بحالت نزع رسید امام بر و حاضر بود و نطق
زبانش بسته بود ناگاه امام تبسم کرد گفتند که چه جای تبسم است گفت این
جوان در خاطر آورد که ای پروردگار انس و جان افعال من بد و اقوال من
زشت خصوصاً درین هنگام جمله اعتقاد باین دارند که فلان بدکردار بدوزخ
رفت و من نیز میدانم که جای من در دوزخ است زیرا که دیده و دانسته بدی
میکردم اگر صفت رحیمی تو در کار شود که گمان برده ام بجائی دیگر ماند و مرا
بجائی دیگر بارے هیچ از رحمت تو کم نشود و الله تعالی بخشید و خطره او را بخشید
از آن تبسم کردم دران شب چهل کس اولیاء الله او را بخواب دیدند که
آمرزیدهٔ حق شده است آورده اند که در قریب شیخ مجوسی آتش پرست
بود روزے بحالت نزع رسید امام بر و حاضر شد گفت اے شمعون چونی
گفت چنانکه داند گفت چنانکه رضاء اوست گفت چونست رضائی او گفت
چنانکه سزاے ماست شیخ گفت که ازین سخن بوئی آشنائی می آید
و شمار اچرا بیگانه مے گردید گفت مرا خاصیت شما مسلمانان بیگانه
کرده است میگوئید که دوزخ هست و گناه میکنید و میگوئید که بهشت است
و تصدقات نمیکنید و میگوئید که دیدار حق است و بغیر او دوستی میکنید امام
گفت بقدر گناه عذاب کرده شویم و ببرکت ایمان بگذریم شمعون گفت
من نیز هفتاد سال عبادت آتش کرده ام مرا نخواهد سوخت امام آتش
طلب کرد و دست در آتش زد هیچ نسوخت گفت تو نیز انداز قبول نکرد گفت
من عبادت الله کرده ام از آتش نمی ترسم و تو عبادت آتش کردهٔ از و میترسے
شمعون گفت ایمان آرم بسه شرط اگر ضامن شوی اول نابودن عذاب

قبر و نجات از دوزخ دوم رسیدن بهبهشت سیوم دیدار باریتعالی امام فرمود قبول
کردم گفت نوشته بمن بده تا با خود در گور برم همچنان کرد شمنون مسلمان
شد چون مرد بعد از دفن کردن امام بغایتے دلگیر شده و از وجه بیرون آمد که بدکار
کرده ام بدرگاه لم یزل ضامنیت نوشته فرستادم از کثرت غم و اندوه در خواب
رفت دیده که شمنون حلهائی پوشیده در بهشت امام متحیر آمد و گفت ای
شمنون چونی گفت چنانکه می بینی فرمود خدائی تعالی با تو چه کرد گفت از برکت
ایمان و ضامنیت شما عذاب قبر نکرد و از دوزخ خلاص شدم و بجنت رسیدم
و وعدهٔ دیدار کرد و تو الحال از ضامنیت خلاص شدی نوشتهٔ خود را بگیر
امام چون بیدار شد نوشته را در دست خود یافت و بطرف دیگر آن
نوشته بود بطریق مذکور که نجاک الله کما نجیتنی من الهم و الغم
الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین امیر المؤمنین مرتضے
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که با تو داشت و درین شجره صوفیان را
همه شیخ مینویسند الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجهٔ کائنات و خلاصهٔ موجودات
زبدهٔ ممکنات شفیع روز جزا حضرت محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم که با تو داشت
الٰهی بحرمت ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروعات
این بیچاره بر آورده خیر گردانی بمنک و کمال کرمک شجرهٔ سیوم از
سلسلهٔ کبرویه از آغاز و بعث و بیان رسول الله کنم تا آخر نهایت قال علیه
السلام کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین بدان ای فرزند که او قبل از
ولادت و بعد از ولادت همیشه پیغمبر بود چنانکه هر سنگ و درخت به و سلام میکرد
از ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام به درخت بازنجان کرده بود
از آن خوردن بازنجان ثواب است اما جبرائیل ع در چهل سالگی بر او نازل شد و پیش از
چهلسالگی همیشه ژنده پوشیده در کوه حرا درون غار میبود که یا ایها المدثر در شان او
است روزے جبرائیل ع بصورت آدمی در آن غار به و در آمد و گفت

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ ۚ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۚ بمجرد گفتن این آیت
لوح قلب او چون لوح محفوظ چون ذرّه از فضائل او بود همه کلام الله از اوّل تا آخر
بیادش شد وبعد ازان بهر حادثه آیت را فرود می آوردند وآنچه حضرت رسالت پناه
یک کرّت از جبرائیل میشنود هرگز او را فراموش نمیکرد لقوله تعالی سَنُقْرِئُكَ
فَلَا تَنْسٰى در شان او است وآنچه در کتب مسطور هست که قرآن در لیلة القدر
نازل شد آن از لوح محفوظ بآسمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را
ببرگ درختان یاقوت نوشته وآن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرائیل ازو
غائب شد حضرت رسالت پناه فرمود که این چه باشد که بیاد من شد مبادا اگر من
شاعر گشتم ازان اندوه خواست تا خود را از کوه اندازد سلطان آواز شنید که
ای محمد از تو نشاید که شاعر گردی موت تو به که شاعری تو حضرت چون نزدیک
بکوه رسید جبرائیل را دید در هوا بصورت اشتر که پائی راست را بر پائی چپ
نهاد و میگفت که یا محمد مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَنْتَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَاَنَا جِبْرَائِيْلُ وَ
هٰذَا عَدُوُّكَ الَّذِيْ اَخْرَجَ اَبَاكَ مِنَ الْجَنَّةِ واین فریاد کننده دشمن تو است
باواز او فریفته مشو بعد ازان حضرت رسالت پناه بطرف خانهٔ خود آمد بی بی خدیجه رض
کبری رضی الله عنها منتظر وحی او بود چون این بشنید گفت صدقت که در پیغمبری
تو هیچ شک نباشد ما یان پیش ازین دانسته بودیم بی بی گفت باش تا نوفل را بپرسیم و نوفل
عم خدیجه بود و عالم زمانه بود که هر سه کتاب مسبوقین را در حفظ داشت خدیجه چون قصهٔ
حال بدو گفت نوفل گفت صدقت که در پیغمبری او شک نباشد اما چون او بگوید که
جبرئیل آمد درانحال تو سر خود را برهنه کن اگر جبرئیل باشد شرم کند و بیرون رود
و اگر شیطان باشد بیرون نرود بی بی چون بخانه رسید مهتر جبرئیل از روزن
خانه در آمد حضرت گفت باز آمد گفت درون ست یا بیرون گفت اندرون ست
بی بی سر را برهنه کرد مهتر جبرئیل لشتاب از خانه بیرون شد گفت چه شد گفت
بیرون شد چون سر بپوشید باز در آمد خدیجه گفت آمنا که تو پیغمبر گشته

ای محمد صلی الله
علیه وسلم فرستاده خدا
تو فرستاده خدا هستی
و من جبرئیل

من نوفل چنان گفته بود بعد ازان چون خدیجه ایمان آورد دران شب هفتاد هزار
سرداران قوم جن آمدند و ایمان آوردند بعد ازان مرتضی علی رضه کودک بود اکثر اوقات
در خانهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میبود روزی چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود
که حضرت با خدیجه هردو نماز ضحی میگزاردند بعد از سلام حضرت مرتضی سوال کرد که این چه
امر است حضرت گفت یا علی من پیغمبر گشتم گفت چند سال است که مایان چشم نبوّت
تو داشتیم راست باشد گفت ایمان بیار گفت باش تا مادر و پدر را بپرسم بروایتی
گویند که مادر را بپرسید امّا اصح آنست که چهار قدم بجانب خانه برداشت باز تفکر
کرد محمد علیه الصلوة والسلام هرگز دروغگوی نبود برگشته ایمان آورد ازانست
که او را در چهارم جا ذکر میکنند و مراتب او سه مراتب از دیگران کم شد روز
سیوم ابو طالب از مادرش سوال کرد و مادر مرتضی نیز فاطمه نام داشت و
بعد از مرتضی او ایمان آورده بود امّا به ابی طالب نمیگفت از ترس که مرتضی علی رضه
کجا باشد گفت ندانم مگر در خانهٔ محمد صلی الله علیه وسلم بوده باشد چون ابو طالب رسید وقت
ضحی بود باز رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز بود بعد از سلام پرسید که ای جگر گوشه این چه امر
است گفت یا عم من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال شد که منتظر وحی تو بودیم
امّا چرا اظهار نمیکنی گفت از فتنه و غوغائی قریش میترسم گفت از مرگ من
شنیدهٔ چه گفت پس ایمان آر گفت اخذت النار علی العار یعنی از جهت ننگ
کافری آتش را قبول دارم لیکن از جهت تو شمشیر بزنم بعد ازان بمرتضی گفت که چه
میکنی گفت پاسبانی میکنم تا کافران نیایند گفت از مرگ ابی طالب مگر شنیدی که از
قریش میترسی ایمان بپیغمبری آور گفت من آورده ام تو نیز آر گفت اخذت النار
علی العار و لیکن شمشیر از برائی شما خواهم زد بعد ازان چون رسم عرب است که در حین
فرح و شادی آواز بلند میکشند ابو طالب آواز کشید مردمان گفتند که در قبیلهٔ عبد
المطلب چه آواز شادی است خبر یافتند که محمد علیه السلام بپیغمبری مبعوث شد ابو جهل و
پدرش و سائر قریش لشکر کشی کردند امّا حضرت صلی الله علیه وسلم را نه او در بودند هرهمه برو

مسئله
دربیان ایمان آوردن
حضرت علی کرم الله تعالی
وجهه ۱۲

ایستادند و هر همه بمنزلهٔ شیران بودند که هیچکس بصدمت ایشان نمی استاد آورده اند که ابو بکر الصدیق رض را در ایام جاهلیت چنان عادت بود که هرگز از زبان او دروغ نمی آمد و تمام عرب بر سخن او استواری داشتند صدیق رض دران زمان کفار را نصیحت داد که ای بدبختان پیش ازین که یک حمزه بود بیخ کفر بر میکند الحال نه شیران غران استاده اند بیخ قریش را خواهند کند غرض اینکه من در پیش او روم اگر او پیغمبر بود خواهم شناخت قریش معقول داشتند قول او را چون ابو بکر الصدیق رض بجانب رسول اللہ می آمد در تنگنائی با حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وسلم پیش آمد حضرت فرمود انا رسول اللہ گفت صدقت صدقت صدقت و ایمان آورد تمام لشکر کفار برهم زد بعضے مسلمانان شدند و بعضی در دشمنی ماندند بعد ازان لشکر امیر المؤمنین عثمان بن عفان و زبیر بن عبد اللہ هر دو طفل نابالغ در سفر بسوداگری رفته بودند چون از سفر باز آمدند اموال دنیاوی چون اسپ و ستور و اشتر و غیر ذلک من نعیم الدنیا هر یک بمقدار کاروانے تحصیل کرده می آوردند ابو بکر الصدیق رض بقدوم ایشان پیشتر شد گفت مژده شما را که محمد علیه السلام به پیغمبری مبعوث شد هر دو بر اشتران سوار بودند و اشتر را انجا بانیدند و از پشت اشتر جستند بفرح و شادی آواز بلند کشیدند اما امیر المؤمنین عثمان فرمود که این اموال من همه تعلق بفقرا دارد در حال فقیران آن اموال را غنیمت کردند و در پیش حضرت شدند و ایمان آوردند پس درین هنگام سه صد و سیزده کس اصحاب پیدا شدند اما در زمین چاه کاویدند و نماز در انجا میکردند از جهت اینکه کافران بر ایشان مکر نکنند زیرا که چون ایشان بنماز می استادند از خود خبر نمی بودند پس درین هنگام اکثر کافران بر ایشان دخل میکردند و میجستند و حکما گفته اند که سه چیز از سه کس هرگز نمیرود اول مکر از کافران دوم ظلم از سپاهی سیوم جهل از افغانان و حضرت نماز بجانب بیت المقدس میکرد و در کعبة اللہ

کافران بتان نهاده بودند روزی ابوجهل در پیش امیر المؤمنین عمرؓ شد و گفت
یا عمر از غم و اندوه محمد بر خاطرم چنان بار نشسته است که شرح نمیتوانم کردن بغیر از
شما پهلوان و معتقد در روی زمین نمی بینم اگر کلمهٔ محمد نعوذ بالله منه خاک در دهن او باد
بیاری صد اشتر سرخ و یک دختر خود بتو بدهم و دختر او صاحب جمال بود امیر المؤمنین
عمر قبول کرد ابوجهل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت بیا سوگند ببتان بخور
که خلاف نخواهی کرد چون در پیش بتان شدند جمله بتان گفتند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ ابوجهل در پائی امیر افتاد که این سخن را در پیش کس مگو روز
دوم نیز شراب خورانید امّا بتان همچنان کلمهٔ طیبه میگفتند که اگر تمام عالم برهم زند یک
سر موئی او نقصان ندید بگذار روز سیوم چون شراب خورانید و مست شد
سوگند بلات و عزی یاد کرد و از انجا شمشیر آهیخت و علم کرده روان شد که
درین زمان کلهٔ محمد را خواهم آورد در راه دو دیده میرفت امّا دو فرشتگان بصورت
گوساله شدند و دو بصورت آدمی همان گوسالها را میگرفتند نمیتوانستند
چون امیر المؤمنین عمر رسید گفتند یا امیر اگر گوساله را گرفته بدهی کرامت کرده باشی
امیر در عقب ایشان دویدن گرفت حتی که بغایتی مانده شد و قوتش از دست رفت
بعد از ان یکی ازان گوساله گفتندش یا عمر تو مارا گرفته نمیتوانی و او را که معصوم حق
است چگونه ضرر خواهی رسانید ازین سخن دل مانده شد امّا از جهت همان عهد
ابوجهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو جوانان رسیدند و غرضش پرسیدند که
عزم تا کجا داری واقعه باز نمود گفتندش ازین عزم برگرد که او معصوم بعصمت الله
است و دین او در تمام عالم پراگنده شد و مادر و خواهر تو نیز مسلمان شدند امیر
گفت مسلمان نباشند گفتندش شما بدست خود مرغ بکشید ایشان بدان دخل کنند
مسلمان شدند والّا کافر باشند امیر چون بخانه رسید مرغ را بشمشیر زد و بخواهر داد که این را
برای خوردن مهیا کن او دست نکرد که این مردار هست در دین محمد علیه السلام شمشیر بر سرش
زد سرش شکست و از کثرت اندوه در خواب شد

مسئله ایمان آوردن حضرت عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه ۱۲

آورده اند که دران زمان حضرت رسالت پناه کلام الله را ورق ورق کرده بمسلمانان میفرستادند مادرش گفت ای دختر همان ورق را بیار تا بخوانیم که تا دین محمد صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند هر دو چون کلام الله آغاز کردند او بیدار شد ایشان هیبت زده گشتند و تغافل ورزیدند امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه گفت که ای خواهر قفل کفر از خزانهٔ دل من دور شد ریسمان در گردنم انداز و در پیش محمد صلی الله علیه وسلم روان کن که در حق او بے ادبی بسیار کرده ام خواهرش گفت یا عمر در سینهٔ پاک او کینه نمی باشد دست بدست گرفته روان شدند آورده اند که امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه چون در قهر می شد زمین از قهر او میترقید کقول الشاعر نظم ابو بکر صدیق شیخ صحاب ؛ کزو بود اسلام را فتح باب ؛ دوم دان تو فاروق را فرق دین ؛ ز قهرش بترقید روی زمین ؛ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همیشه میگفتی که اگر عمر مسلمان شود دین حق اظهار یابد دران زمان مهتر جبرائیل ؑ نازل شد گفت مژده شما را باد یا محمد آنچه میگفتی گفتهٔ تو قبول شد و عمر بمسلمانی آمد حضرت از کثرت فرحت استقبال نمود و معانقت کرد و امیر را بنزدیک خود بنشاند و اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش ازین از شما دشمن تر کسی را ندانستم و الحال از شما دوست تر کسی را ندارم چون ابو جهل منتظر کلهٔ تو است بیا تا از جهت شما کلهٔ او را ببرم دران زمان بیک کرت روان شدند هفتاد کس کافران را کشتند و لشکر کفار شکست یافتند و هزیمت شدند امیر المؤمنین عمر همچنان شمشیر آهیخته در بیت الله آمد و بتان را گفت که نا چیز شوید و کلمهٔ رسول من بگوئید و من نمیتوانم بدست خود شکست در حال ریزه ریزه شدند ناپدید شد بمانند خاک ایشان را بیرون برد و مکة الله را از بتان خالی کردند بعد ازان نمازها را در مسجد میگزاردند و بانگ را بلند کردند القصه ابو جهل بد جهل کس را بجانب بادشاه یمن روان کرد که اگر توجه نمائید فبها و الا دین پدر کلان و پدر شما خراب گردد بادشاه هفتاد هزار سوار

توجه نمود و بر کناره مکة الله فرود آمد حضرت رسالت پناه واصحاب از انجا که خلقت
انسان ست هیبت خوردند مهتر جبرئیل با هفت هزار فرشتگان فرود آمد و بر کتف جبرئیل
نیزه بود که یک کنار او مشرق و شاخ دیگرش بر غرب بود گفت یا رسول الله حق تعالے
میفرماید که یا محمد ابوجهل لشکرهای روی زمین جمع میکند و بنصرت تو لشکرهای آسمان
فرستادم اگر میگوئی دشمنان تو هلاک شوند بشاخهای این نیزه بعضی را بطرف
مشرق وبعضی را بطرف مغرب اندازم و الآمن میدانم که همگی مسلمان خواهند شد
واز تو معجزهٔ شگافتن ماهتاب طلب کنند هنوز ماهتاب را آفریده نبودم که معجزهٔ
تو در و نهاده ام حضرت مفرح شده بادشاه بوقت ضحی رسول الله را طلب کرد
ابوبکر صدیق و عمر خطاب بد و همراه روان شدند و بی بی خدیجه بر در خود ایستاده
بود میگریست ومیگفت که یا اله العالمین محمد را بتو سپرده ام از شکم او آواز برآمد که
محمد معصوم خدا است اگر تمام عالم برهم زند یک سر موی او کسر نکند بعد از آمدن حضرت
بخانه بی بی خدیجه رضی الله عنها از و سوال کرد که این چه آواز بود مهتر جبرئیل ع
گفت ترا دختر باشد نام او فاطمه است که در روز قیامت شفاعت مردان بتو
باشد و شفاعت زنان باو آورده اند که در دنیا سه نور روشنائی
چنان تابیده اند که روشنائی آفتاب را ناچیز کرده اند اول آنکه چون مهتر
ابراهیم خلیل الله بطرف روم میرفت و کافران بد و دخل کردند چون بی بی
سائره را از صندوق کشیدند چنان نور تابید که روشنائی آفتاب را ناچیز
کرد دوم آنکه چون بوقت طلب کردن کافران معجزه را از موسی ع خواستند
او دست بالا کرد سیم آنکه چون حضرت بطرف این بادشاه روان شد از
پیشانی او چنان نور تابید که روشنائی آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت رسالت
پناه را در اکثر جا چنان میشد مسطور است که ابوجهل بادشاه را چنان گفته
بود که در پیش او ایستاده مشو و او را سخن نرم مگوی و او ساحر است خاک در دهن او
تا بر تو سحر نکند نعوذ بالله منها چون روی حضرت را دید گفت این روی خالی

از رحمت و برکت نباشد فی الحال قیام نمود و کرسی زرین را بدو پیش کرد خودش بر
کرسی دیگر بنشست دل ابوجہل بمثل موم گداختہ شد از غم گفت تو محمد آخر الزمانی
گفت آری گفتند پیش از تو ابراہیم بود کہ آتش بر او گلزار شد و مہتر موسیٰ بود کہ عصای
او ہمہ چیزہا را فرو میبرد اول معجزۂ ہمہ انبیا را بیان کرد بعد ازان گفت گفت ترا
نیز معجزہ می باید نمود تا ایمان آریم گفت ہر مشکل بر خدائی آسان است گفت
اول این بگوئی کہ در دل من چیست جبرائیل آمد گفت دخترے دارد بلا موزون
کہ مردم از دمیتر سند او میخواہد تا در حق او دعا بکنی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم ہمچنان تقریر کرد و دعا کرد منقول است کہ چنان صاحب جمال گشت کہ تمام
خانہ از وی تابید بادشاہ گفت معجزۂ دوم اینکہ امروز از ماہ بیست و نہم است و ماہ
غائب است در وقت اظہار ماہ و شگافتن او از تو میخواہم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
قبول کرد گفت بمنزل خویشتن و در خانہ شو چون حضرت روان شد ابوجہل گفت
ای محمد بہ زمین سحر تو میرود ببینیم کہ بر آسمان چگونہ رود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم توقف
کرد تا با وی چیزی گوید ابوبکر الصدیق رضہ منعش کرد کہ با این سگ حاجت سخن نیست چون
وقت شام شد بادشاہ گفت چنان تاریکی پیدا کن کہ کسی ندیدہ باشد بعد ازان
چنان روشنائی پیدا کن کہ کسی ندیدہ باشد از تاریکی دوزخ مقدار آنکہ از سوراخ
سوزن بیرون شد جہان چنان تاریک شد کہ کافران فریاد بر آوردند کہ زہرۂ ما بان
ترقید یا رسول اللہ دفع کن بعد ازان بمقدار سوراخ سوزن نور بہشت بتابید
روشنائی پیدا شد کہ تا مشرق و مغرب دیدہ می شد دیدنیہا بعد ازان گفت
ماہتاب را حاضر کن تا معجزۂ آن از تو میخواہم از طرف مشرق بر آید و تا نیمۂ آسمان
بالا آید بعد ازان فرود آید و ہفت شروط از مکۃ اللہ بگردد و بر تو درود فرستد
بعد ازان ماہتاب دو نیمہ شود نیمہ در جیب تو در آید از آستین تو
بر آید و نیمۂ دیگر از طرف دامن در آید و از جانب جیب تو بر آید بعد ازان
باز بہم متصل شود و بطرف مغرب فرود آید باز از آنجا طلوع شود

وچون به نیمهٔ آسمان رسید چنان کلانی پذیرد یعنی از میان بشگافد که تمام کنارهٔ آسمان را
حلقه گیرد یعنی گرداگرد آسمان بگیرد و آسمان خالی باشد باز یکجا شود و بطرف
مشرق فرود رود ابوجهل لعین خوشحال شد که اینچنین نتواند کرد اما از
جهت سرزنش ابوجهل و بازگشت ملامت بسوی کفار حقتعالی در حال
این معجزه را بسر راند و اظهار یافت تمام کافران شرمنده و متحیر شدند اما بادشاه
گفت ای بدبختان چه سخت دل دارید که این چنین کس را به پیغمبری قبول
نمیکنید هفتاد هزار لشکر تمام مسلمان گشتند ابوجهل گفت ای محمد من
پنداشتم که سحر تو بر زمین روان ست و ندانستم که ساحری تو به از زمین بر
آسمان است بعد ازان مسلمانی روز بروز افزون گرفت اما کافران نیز
هر طرف هجوم کردند حتی که در شهر مکة الله یک بدیگری جنگ میکردند بعده
حکم باری تعالی بدان شد که یا محمد ترا میباید که بطرف یثرب روان شوی
و یثرب قبیح و زشتی را میگویند یعنی جملهٔ عصیان در وپیدا میشد چون از مکة الله
بیرون شد مهتر جبرائیل فرمود که درین نواحی مکة الله سه روز بر جای باش و بر تخت
خود مرتضی علی را بنشان و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار بتو
مکر خواهند کرد حضرت رسالت پناه و ابوبکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیق شبان
خود را فرمود که در فلان غار هر روز شیر را آورده باش چون حضرت با صدیق
در غار شد کافران در پی او شدند اما بحکم الهی عنکبوت بر در آن غار بافنده شد
و کبوتر بر آن در بیضه نهاد و سینهٔ خود را بران مالیدن گرفت تا چوزه بیرون کند
کافران گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بودی بافش خراب میشد و کبوتر
ازان برخاسته میبود ابوبکر الصدیق گفت که پایهای کفار بر سر ما می رسید
یا رسول الله اگر نظر کنند ما را خواهند دید و ما دو کسیم حضرت فرمود ما
دو کس نیستیم بلکه سیوم ما خدا است منقول ست که دران غار هفتاد سوراخ
بود و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب شد ابوبکر صدیق خرقهٔ خود را پاره پاره

کروه دران سوراخها مینهاد تا ازان مار بیرون نیاید و حضرت را زحمت نرساند
ویک سوراخ باقی ماند دران انگشت خود را بنهاد چنانچه مار آمد وانگشت او را گزید
چون حضرت بیدار شد حال چنان دید انگشت او را در دهن گرفت و زهر را بیرون نمود
حضرت فرمود ای بی ادب یار غار مرا چرا گزیدی گفت یا رسول الله مدت ششصد
صد سال هست که من درین غار گذرانیده ام زیرا که در ازمنهٔ ماضی در مکتب خانه
بودم طالب علمی دران صفت شما میکرد و مناجات بدرگاه لم یزل کردم که
محمدؐ را امین بنمای حکم شد که درین غار ساکن باش همه راها گرفت عاجز شده
انگشت او را گزیدم تا شما را ببینم روز سیم حضرت برگشته آمد و بطرف یثرب
روان شد بعد از فتح مدینه و باصلاح آوردن اهل او نام او را مدینه نهادند و
ابوجهل همیشه لشکر کفار جمع میکرد و در مدینه بحضرت رسول الله جنگ میکرد و
بیست و پنج جنگ کرده بعد ازان هفت نفر از سرداران افغانان بحضرت رسولؐ
پیش آمدند حضرت فرمود بیائید ملکان از آنست که افغان را ملک میگویند
چون ایشان اسلام آوردند بتمامهٔ لشکر خود را مسلمان ساختند آورده اند
که در جنگ کفار زنان افغانان میرفتند و تیرها را جمع کرده باصحاب میدادند حضرت
منع نمیکرد در جنگ بست و ششم چون ابوجهل حاضر شد دران روز لشکر
آسمان به نصرت آلهی نازل شد و لشکر افغانان جمع بود آورده اند که سر
از تن کافر جدا میشد و تیغ دیده نمیشد کافران شکست خوردند ابوجهل بگریخت
واین بدبخت را قوت و زور هفت پهلوان بود هیچکس او را گرفته نمیتوانست
مهتر اسرافیل بر پنجه سرش زد بیطاقت شده افتاد چون انسؓ بن مالک در
رسید او را افتاده یافت چند شمشیر زد هیچ بر او اثر نکرد گفت ای انس شمشیر
تو کشته نشوم بلکه شمشیر من بگیر انس چون شمشیرش را گرفت از نیام کشیدن
نتوانست گفت قبضه اش بدست من ده و نیامش بدست خود بکش تا کشیده شود
انس دریافت که بر ما مکر میکند قبضه اش بدست خود گرفت و نیامش به و داد

چون شمشیر بکشید بنیامش بپای زد پای انس را بشکست انس خواست تا او را
بکشد گفت سه سخن مرا بشنو بعد ازان بکش اوّل کلهٔ مرا نزدیک بکتف ببر چون
در پیش رسول الله بری بر زمین سخت بزن تا او بترسد و بگوید که دشمن من ازان
حال درین حال هنوز بیشتر است چون انس کلهٔ او را بیاورد حضرت فرمود ازکه باشد
گفت ازان سگ است پیغمبر گفت شکر الحمد لله که ازین بلا خلاص یافتیم و منقول
است که چون حضرت بطرف مدینه میرفت گنده پیری بیمار بود گفت مرا در چادر
بگیرید و از هجرت رسول الله مرا بی نصیب نسازید تا از مهاجران باشم چون او را
بیرون کشیدند وفات شد در شان او این آیت آمد وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهٖ
مُهَاجِرًا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ بعد از قتل ابوجهل
حضرت را دوازده هزار اصحاب پیدا شدند باز حکم باری شد که بفتح مکة الله بیرون
شود در مکة الله باز کافران بتان را نهاده بودند و بالای بام مکه نیز بتان بودند
و همگی ایشان سه صد بت بودند چون حضرت بولایت مکه در آمد در نواحی او فرود
آمد تا سر انجام کرده بر کافران ریزد پادشاه مکه سفیان نام داشت روزے
به تجسس خود در آمد یک تنها اما اسپی داشت بادپای که بباد برابری میکرد چون از
خانه بر آمد اسپ سرکشی کرد او را قوت منع کردن نبود بجانب رسول الله روان
شد چون اصحاب دیدند سر انجام تیر و کمان کردند تا او را بکشند حضرت منع کرد
چون سفیان نزدیک رسول الله آمد در دل کرد که او را به شمشیر بزنم و بگذرم اما چون
اسپ روی حضرت را دید چنان برجای استاد که پای را از پای نگرفت سفیان فرود آمد
و بحضرت مصافحت کرد حضرت فرمود ایمان بیار گفت می آرم بچند شرط اوّل اینکه
سبب آمدن من بیان کنی که چه بود قصهٔ حال باز نمود که اسپ سرکشی کرد درین قریب
عزم شمشیر کردی اما اسپ یاری نکرد گفت صدقنا دیگر آنکه شب در خانه من چه
کار میکردم گفت دیگچهٔ پر زر تو و مادر تو دفن میکردید که مگر پادشاهی از دست
برد این را قوت خود سازیم گفت صدقنا دیگر آنکه الحال ایمان آرم

ننگ و عار میکنم امّا شرط دیگر آنکه فردا جنگ میکنم اگر ظفر ما یافتیم ہم ایمان آرم و اگر ظفر
تو یافتی ہم ایمان آرم اما باید که آنچه در خانۂ من بیاید و آنچه در مکة الله در آید ہمانرا
امن ده حضرت قبول نمود علی الصباح ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی بچهار ہزار سوار
از شہر در گذشت و دو ہزار سوار بفاروق ہمراه بود و دو ہزار سوار بذی النورین
و دو ہزار سوار بمرتضی علی این ہشت ہزار سوار رو بروئی دشمن روان شدند
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با دو ہزار سوار بمیدان استادند اصحاب ثلثه
چون جنگ کردند قوت کفار بسیار بود ایشانرا اندک شکست دادند اما ابو بکر صدیق
ازان طرف بیکبارگی تاختند کفار را شکست دادند آورده اند که اسپانرا
بمردگان میدوانیدند و زنان کفار بر خانها جمع شده می استادند و مدح و ثنای
حضرت می گفتند و دران مدح بعضے یاد میکردند که حضرت خواہر زادۂ من ست
و یا عم زاده و یا خاله زاده و غیر ذلک من الانساب ما است معلوم باد که
در نواحی مکة الله تیغ کشیدن حرام است اما دران روز حلال شده بود از جہت
ضرورت سلیمان پارس که بالائے بام کعبه می آمد بتان را در زیر می انداخت
و ابو بکر الصدیق او را رامی شکست بعد از فتح برائے جنگ حنین روان شدند
درین ہنگام پانزده ہزار اصحاب بودند و حنین ۳ میل از مکه دور است کقول
الشاعر فَسَلْ حُنَيْناً وَّسَلْ بَدْراً وَّسَلْ اُحُداً ؛ فُصُوْلَ حَتْفٍ لَهُمْ اَدْهٰى مِنَ
الْوَخَمِ ؛ بعد ازین روز بروز و ماه بماه و سال بسال دین حضرت رسالت پناه استکمال
مینمود و در چهل غزا حضرت خود ہمراه بود و دیگران را اصحاب میکردند و در حج
وداع چون حضرت رسالت پناه بر عرفات بر آمد مهتر جبرائیل نازل شد و
این آیت آورد که اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَ
رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْناً حضرت رسالت پناه دانست که نعمت الٰهی
کلام الله بود و چون کلام الله تمام شد عمر من در دنیا نباشد زیرا که من بغیر از
کلام الله یک سخن نگفتم پس نا بودن کلام الله نا بودن سخن من باشد

۱۷ این آیت در پارۂ ششم
در رکوع یا ایها الذین
آمنوا اوفوا واقع است ۱۲
[illegible]
امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم
بر شما نعمت خود را
و پسندیدم برای شما اسلام را دین ۱۲
از تفسیر حسینی

وبنا بودن سخن تا بودن عمر من باشد هفتاد هشتر بجا دران نکه داد که این استان
ضعیف واین عاصیان نحیف که در دنیا و آخرت از اندوه وغم ایشان بیغم نبوده ام
الحال وقت رحلت من هست از جملهٔ اصحاب بلکه از سنگ وچوب بیت الله
غریو وناله بر آمد بعد ازان رخ بمدینه نهاد چون در پراسامت رسید تب محرق
اورا پیدا شد سیصد کس اصحاب را دران محل ذکر وفکر تلقین
میکرد و فرمود اَصْحَابِیْ کَالنُّجُوْمِ بِاَیِّهِمْ اِقْتَدَیْتُمْ اِهْتَدَیْتُمْ کما
قال الله تعالی اِذْ یُبَایِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و معجزه های سرور کائنات صلی الله
علیه وسلم بحدیست که در حصر نه آید بعد ازین **بدان ای فرزند** که افضل ترین
بشر بعد از انبیا و رسل ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه چنانکه حضرت رسالت پناه
میفرماید در شان او که تا طلوع وغروب شمس نیست افضل بشر بعد از انبیا مگر ابو بکر
صدیق رضی الله تعالی عنه زیرا که مرتضی رضی به پر سیدن مادر وپدر چهار قدم بر داشته
بود ازان بچهارم مرتبه ذکر میشود و بعد از ایمان او دین نبوی مخفی بود و
بمجرد دیدن رسول صلی الله علیه وسلم ایمان بیاورده بود و ابو بکر صدیق رضی الله
تعالی عنه مظهر دین بود بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که بمجرد گفتن
رسول که انا رسول الله او تصدیق کرد و بسبب ایمان او اکثر ایمان آوردند
منقول است که چون جبرائیل ع بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
نشسته میبود که اگر اصحاب ثلاثه می آمدند برقرار میبود و چون ابو بکر صدیق رضی
الله تعالی عنه می آمد جبرائیل علیه السلام قیام تام مینمود حضرت رسول صلی
الله صلی الله علیه وسلم از وی پرسید که وجه قیام تو خاصه برائی ابو بکر صدیق چیست
گفت در وقتی که حقتعالی فرمود اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً و فرشتگان
گفتند اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَاءَ من نیز خواستم تا بگویم اما
روح صدیق اکبر بمن باز نمود که مگوی سزائی ایشان آنست که دیدار حقتعالی
نه بینند و تو خواهی دید پس ازان باز او استاذ من است

دیگر آنکه در روز قیامت بر پائی ایستد و بگوید که یارب امت محمد رسول الله را بمن
بخش والّا از جهت ایشان مرا به دوزخ روان کن خطاب حضرت عزّت برو شود که ای
صدیق تو در دنیا جان و مال را از برائی رسول در باخته بودی و الحال نیز جان خود را
از امت او می بازی برو آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشد بتو بخشیدم
آورده اند که ابو بکر صدیق در ایام جاهلیت نیز عبادت الله میکرد و محروم نبود زیرا که
حق تعالی از برائی او فرشته را آفریده بود تا عبادت او را بجائی میکرد مذکور است
که جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله از ابو بکر صدیق بپرس که چهار
چیز در ایام جاهلیت از و در وجود نیامده است و نه بکسی اظهار کرده است حضرت
از و سوال کرد گفت اگر سائل رسول الله نمی بود بدیگر کس نمیگفتم اوّل اینکه
دروغ نگفته بودم زیرا که مرد بدروغ گفتن انگشت نما میشود و دیگر آنکه غمز نکرده
بودم که نیز سبب شهرت است که فلان غماز است سیوم خمر نخورده ام زیرا که
شرف آدمی بعقل است و این زائل کننده عقل بود چهارم آنکه زنا نکرده بودم
زیرا که بخود اندیشیدم که اگر کسی بخواهر و دختر من زنا کند او را چگونه عذاب کنم پس
خواهر و دختر هر کسی را همچنان میدیدم و این چیزها در کافری حرام نبود بلکه من بسبب
عقل از ینها باز مانده بودم و در شرح مشارق مسطور است که
پیغمبر علیه السلام فرمود هر که خدای را دوست میدارد مرا دوست دارد لقوله تعالی
قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ و هر که مرا بدوستی میگیرد بروی لازم است
که ابو بکر صدیق را دوست دارد که خلیفه من است و دوست من است
اگرچه اصحاب همه دوستان من اند امّا ابو بکر دوستر بمن است چنانکه امیر المؤمنین عمر در وقت
خلافت خود گفت مر سائر اصحاب را که ابو بکر صدیق را خلیفه میگفتند که او خلیفه رسول بود
مرا خلیفه خلیفه گوئید و یا بلقب دیگر خواهید ملقب کرد دران زمان عبد الله مسعود
گفتش هَلْ اَنْتَ اَمِیْرُنَا قَالَ نَعَمْ قَالَ هَلْ نَحْنُ مُؤْمِنُوْنَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاَنْتَ اَمِیْرُ
الْمُؤْمِنِیْنَ فَقَبِلَ قَوْلَهٗ عُمَرُ وَ سَائِرُ اَصْحَابِهٖ و آنچه بعضے روافض گویند که مرتضی علی

شمشیر زن بود حضرت رسالت پناه در حق او فرمود که تیغ صدیق زبان اوست که جملهٔ مهاجر و انصار بعد از صدق او ایمان آوردند و آنچه که مرتضی علی اول ایمان آورده بود بعضے دانشمندان گفته اند که ایمان او مظهر دین نشد و صدیق اکبر مستکمل دین شد در زمین و آسمان و گفته اند که اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الرِّجَالِ اَبُوْبَکْرٍ وَ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الصِّبْیَانِ عَلِیٌّ وَ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ النِّسَآءِ خَدِیْجَةُ وَ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ زَیْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الْعَبِیْدِ بِلَالٌ و چون ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ برحمت رب العالمین رحلت نمود امیر المؤمنین عمر فاروق بر خلافت بنشست و او را و چندان علم بود زیرا که یک حصه از حضرت حاصل کرده بود و یک حصه از صدیق حاصل کرده بود بعد از مراتب ابوبکر بر سائر البشر بعد از انبیا مراتب فاروق فضل دارد اگرچه امیر المؤمنین عثمان در ایمان سابق بود اما در حین ایمان ایشان نماز را درون غار میگزاردند و بوقت ایمان فاروق بتان از بیت اللہ بیرون کردند و اذان را باواز بلند خواندند و از جملهٔ عدل او یکی آنست که ابو شحمه که فرزند او بود چگونه بحد رسانید و قصهٔ او مشهورست و او را از انجا فاروق گویند که روزی دو نفر بهم دعوی کرده میرفتند امیر المؤمنین از ایشان پرسید که چه حالتست یکی از ان گفت که این شخص را در پیش حضرت ملزم کردم و او از ان دعوی خود باز نمی ایستد فاروق گفت چرا توقف نمیکنی گفت اگرچه حضرت گفته است اما بار دیگر شما میان ما قضا بکنید گفت خوب بنزدیک بیا چون بنزدیک شد بشمشیر چنان بر سرش زد که مرده بر زمین افتاد و گفت هر که سخن رسول را قبول نکند قضای من اینست و او را از ان فاروق نامیدند که فرق کرد میان حق و باطل و قتل آنکس در شرع روا بود لقوله علیه السلام مَنْ بَدَّلَ دِیْنَهٗ فَاقْتُلُوْهُ هر که درین زمانه سخن قاضی و عالم را قبول نکند کافر گردد و قتل او در شریعت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب شرع را قبول نکند و چون بر خلافت بنشست شخصی را نامزد کرده باهتمامی بکوفه فرستاد آن شخص چون بکوفه رسید بعد چند روز لشکر را مانده تنها بخانه آمد خبر بفاروق رسید که فلان کس

بی لشکر آمد او را طلب کرد گفت چرا گفت من بادشاهی شمارا قبول ندارم از جهت
اینکه دو کار را بر خلاف سنت مطلق کرده یکی آنکه حضرت را میدیدے که چون
مادر پیش او میرفتم از بوریا میخواست که بر پہلوئ او اثر نئے بوریا بودے و تو
بر بالائی بوریا چیزے نرم انداخته بودی گفت والله بالله ثم بالله از ان باز که
من بر رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان آورده ام هرگز بدو چیز ننشسته ام گفت
دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم دو چیز را از قتغ یکجا نخورده بود و تو جغرات و روغن
و برنج را یکجا کرده میخوری گفت قول اول محض دروغ است و قول ثانی گمان است
زیرا که روز پنجشنبه مرا باد اثر کرده بود گفتم روز جمعه خطبه چگونه خواهم خواند
طبیب فرمود که بیضهٔ مرغ را بشکن زردی او را جدا کن و هر دو را نان با نمک بپز
باز هر دو را همراه کرده بخور اثر باد دفع شود همان را کسی روغن و جغرات خیال
کرده است **منقول است** که روزی علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه در پیش
بی بی فاطمه لاف میزد که درین زمانه هیچکس بازوی مرا بقوت نخواهد گرفت
بی بی در دل گذرانید که چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم را استثنا نکرد حتی که این
سخن را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رساند که مرتضی شما را استثنا نکرد حضرت
توقف کرد روزی مرتضی رضی الله عنه از شهر بر آمد چون بر لب جوی آب رسید
شخصی را بغایت مهیب استاده دید گفت چه شخصی و چه خواهی گفت مرتضی علی را
میخواهم گفت منم مرتضی گفت از جوی بگذر ولیکن همان کفش مرا گرفته بیا
مرتضی دو انگشت در و کرد جنبیدن نتوانست مرتضی علی را غضب و قهر
در کار شد فریاد بر آورد و بهر دو دست بالا کرده تا زانو در زمین رفت
اما کفشها را جنبانید پای را از زمین کشید و بجانب خانه روان شد بمسجد
رسید رسول الله صلی الله علیه وسلم را نشسته یافت هیبت زده در پیش او شد گفت
یا رسول الله واقعه چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد دین حق را مبطل گرداند
حضرت گفت یا علی آن شخصی است که قوام دین باوست مرتضی رضی الله تعالی عنه

دانست که حضرت بود دلگیر شده بنشست حضرت فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت
زمین را در نعلین من نهاده بود و تو نعلین را اجتبا نیدی مرتضی ازان مفتخر شده فخر میکرد
بر سائر اصحاب امیر المؤمنین عمر فاروق گفت قوت و نور مردان در قبر معلوم خواهد
شد چون فاروق وفات یافت گفت گرز مرا همراه بنهید بعد از دفن اصحاب
برگشتند و مرتضی برای تلقین بر فرش ایستاد دید که زمین از هر طرف بپیچید
تا او را بشکند و بشیلد امیر چنان زور کرد که از هر طرف سر بر گرفت و از هر دو
جانب پهلو گرفت و از طرف پای را به پای گرفت ساعتی برین بود تا زمین بپائید
باز منکر و نکیر آمدند دور تر ایستادند و گفتند من ربک فاروق گفت من نمی شنوم
نزدیک بیایید اما ایشان گرز را دیده می ترسیدند نزدیکتر نمیشدند امیر گرز را
بگرفت و بنشست تا بر ایشان زند قبر چند فرسنگ کشاده شد و ایشان بگریختند
گفت شما که در تمام عمر در زمین میگردید خدا را نمی شناسید و من بمقدار یک گز
از زمین فرود شدم خدا را فراموش کردم مرتضی چون این را بدید آن شهزادگان را
فرمود تا او را دفن نکنند و در ایام خلافت فاروق در پیش خود کسی را
استاده نمی ماندی خواه آزاد خواه بنده و میگفت که پیغمبر فرموده است
هر که اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد پس گو ببیند شخصی را که او سردار
دنیاوی باشد و شخصی دیگر از جهت دنیا در پیش او استاده باشد
و او نشسته باشد و چون تیر میزد پای برهنه خود میرفت و می آورد چون
فاروق برحمت حق پیوست امیر المؤمنین عثمان بن عفان معدن حیا
بر خلافت نشست و از کثرت حیا هرگز اندام خود را ندیده بود چنانکه روزی
رسول الله با اصحاب ثلثه یک چادر پوشیده نشسته بود خبر یافت که عثمان آمد
در حال جامه طلب کرده بپوشید بی بی عائشه رض ازو پرسید که با اصحاب ثلثه
همچنان بودی و بچین آمدن او جامه چرا پوشیدی فرمود ثلثه همه می شستند
و او از غایت حیا هرگز همچنان نشسته بود ازان پوشیدم و ایضا

وجه شرافت او بر مرتضی آن بود که بمجرد شنیدن خبر نبوت خود را از شتر انداخت
وتمام اموال خود را از فرح بتصدق داد ومرتضی را آورده اند که بعد ایمان
چون پدرش آمد امتحاناً یا اعتقاداً ازو پرسید که من ایمان آرم یا نه پدرش گفت
آری ایمان بر پیغمبری او بیار و دیگر معلوم باد که چنانکه ایشان بمراتب است
مرتبهٔ ایشان ببالای مرتبهٔ یکدیگر است هر که چنان نداند که مرتبهٔ اعلی ایشان
اعلی واسفل ایشان اسفل او کافر است و او را ازان ذو النورین گویند
که مرتضی یک دختر رسول الله آورده بود واو دو دختر رضی الله عنهما آورده اند
ومنقول است که روزی رسول الله را باسی وسه هزار اصحاب ذو
النورین دعوت کرد حضرت اجابت نمود وغلامان را فرمود که قدمهای حضرت را
درین راه در شمار آرید جمله هفتاد قدم شد به برابری هر قدم یک بنده را آزاد
کرد وهمه اصحاب را بالوان نعمت خوشنود کرد ازین هم مرتضی غمگین شد فاطمه زهرا
گفتش یا علی چرا غمگین بوده گفت یک داماد رسول منم ویک داماد عثمان چون او
چنان مهمانی کرد من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول الله را با همه اصحاب او دعوت
نمای گفت در خانه هیچ نیست گفت ترا بنا بودن کاری نیست چون مرتضی
بطرف رسول الله روان شد بی بی سر را برهنه کرد بر سجده افتاد که یا الٰهی مرا از
مرتضی و مرتضی را از رسول الله شرمنده مکن بکفایت ایشان طعام بفرست در حال
خوانی فرود آمد چون مرتضی بخدمت رسول حاضر شد گفت یا رسول الله در خانه
هیچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگوید حضرت با تمامی صحابه اجابت نمود
آن خوان چنان کفایت کرد که از تمامی اصحاب بگذشت جبرائیل فرود آمد که ای محمد
از جهت خاطر علی عثمان نعمت دنیا خورانیده بود و من طعام بهشت خورانیدم قدمها
تو درین راه نیز هفتاد شد چون او غلامان آزاد کرد من به برابر هر قدم هفتاد هزار
عاصیان را آزاد کردم و دیگر بدان ای فرزند که حضرت رسالت پناه را شصت و
سه سال عمر بود و در بیست و سه سال پیغمبری کرده بود پس درین بیست و سه سال

یک سخن را بغیر نزول جبرائیل و بغیر آیت سماویه نگفت و اکثر آیتهای مخصوص در آن وقت بودند که عمل بدان درین زمانه نمی بود و چون جبرائیل آیت می آورد حضرت رسول هژده کاتب را میفرمود تا هژده جای بنویسند بعد از رحلت رسول الله ابوبکر صدیق و فاروق هژده کلام الله را یکجا جمع میکردند و روایت را دران میدیدند و چون بخلافت عثمان آمد هژده را یکجا جمع میکرد آنچه ماحصل بودند از وعد و وعید و حلال و حرام جمع کرد و آنچه مخصوص دران زمانه بودند آنرا همه باتش سوختند و کاغذ را از پوست آهوان بگرفت و این کلام را بران پوست بنوشت و پیش ازین در عهد رسول الله یک مصحف را رسول الله سوخته بود و آن چنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها در عهد رسول الله عبد الرحمن بود چون آیت از رسول می شنود چیزے در آنمیان از خود می در آورد چون تحقیق کردند زیادتی نوشته بود حضرت خواست تا او را بکشد اما گریخته در مسکن عثمان در آمد و عثمان را بشفاعت ایستاده کرد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهٗ فَاقْتُلُوْهُ عبد الرحمن گفت توبه کردم او را بخشید و مصحف را حضرت خود بسوخت چون این خبر بفرزندان ابوبکر صدیق رسید کلانتر از ایشان محمد نام از انجا بیامد و عثمان را از ریش گرفت گفت اگر صدیق اکبر زنده می بود ترا از ریش نمیگرفتی محمد بیهوش شده افتاد بعد ازان گفت که از شما سه خطا واقع شده است ازان گرفتم گفت پس مرتضی علی را درمیان آریم تا درمیان ما و شما منصفت و عدل کند چون مرتضی آمد محمد گفت یکے آنکه در فلان مرحله تو مسافر بودی و نماز را مقیمانه گردی چرا گفت من صاحب لشکر بودم فرمودم تا درین منزل پانزده روز مقیم باشم چون نماز بجا آوردم واقعهٔ دیگر افتاد روان شدیم مرتضی قبول کرد گفت دیگر آنکه پیغمبر فرموده بود که برجای من نه نشینند و شما بر منبر رسول بر آمدید گفت آری بدو دلیل یکے آنکه اول حضرت را یک منبر بود و صدیق را دو شد و فاروق سه کرد اگر من هم منبر راست میکردم مرتضی هم راست میکرد و بعد ازان هر بادشاه منبر راست میکرد پس منبر از مشرق

تا مغرب دراز میکشید و دیگر آنکه من خود را لایق آن هم ندیدم که مرا نیز بوده باشد و دلیل دیگر آنکه حضرت فرموده است که بر جای من کسی نشیند مراد ازان تزویج منکوحهٔ اوست زیرا که زنان پیغمبران بعد از ایشان بر سائر ناس حرام اند مرتضی این را نیز قبول کرد گفت دیگر آنکه مصحفهای سوخته از ین بدتر چه باشد گفت شما خود رسول الله را دیده بودید که مصحف غلط را بدست خود سوخته بود ما یا انکه اصحابیم میدانیم که فلان آیت ناسخ و فلان منسوخ و فلان خاص درین زمانه و فلان عام در کلام ما اگر این مصحفها بعد از ما باشد در دین خلل واقع شود یکے گوید که من در مصحف چنان دیدم و دیگر میگوید که من چنان دیدم و همه مخصوص درین زمانه بودند آنچه فوائد بود گرفتم و آنچه خاص و زوائد بود سوختانیدم مرتضی همه را بوجه احسن قبول کرد محمد ازان پشیمان شد و عذر تقصیر کرده برگشت و آنچه از حلال و حرام درکار هست پانصد آیت باشد و مابقی همه وعد و وعید است کقول الشاعر مثنویات

یا الهی رهنمای دستگیر ۔ شرح این آمد ز تفسیر منیر
ای برادر بشنو از قرآن بیان ۔ تا بگویم شرح هر یک را عیان
جمله قرآن شش هزار آیت کلام ۔ ششصد و شصت و شش آیت دان تمام
یکهزارش امر آمد گوش دار ۔ یکهزارش نهی شد از کردگار
یکهزارش وعده شد بر مومنان ۔ یکهزارش وعده شد بر کافران
مومنان را سر بسر باشد ثواب ۔ کافران را سر بسر باشد عذاب
یکهزارش قصهٔ پیغمبران ۔ یکهزارش عبرتی بر کافران
پانصد آیت ز حلال و از حرام ۔ جمع کرده کردگار اندر کلام
یک صد بهر تسبیح و دعا ۔ تا بدانند اینچنین گفته خدا

آورده اند که مروان حکم نام شخصے بود که بوزیر ذو النورین و به نگین دار امیر یاری و محبت داشت و همیشه درمیان صحابه فتنه انگیزی میکرد روزی خطی نوشت بطرف کفار

فصل در بیان خلافت حضرت علی مرتضی رضی الله عنه

که ازان جانب شما هجوم کنید و از ینطرف من تا فرزندان ابوبکر صدیق را بکشیم و بنگین
عثمان بران خط مهر کرد و بکسی داد که در مسجد ایشان برود و مکر و مکاری کند تا ایشان
او را جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیرد خط را بده که من رسول عثمان ام اما بدی
شما نمیخواستم و ابوبکر صدیق را فرزندان بسیار بودند باز محمد ازانجا لشکر کشید
چون نزدیک آمد ذوالنورین را بقصد غلامان سلاحدار بودند همه مهیا بجنگ
شدند امیر منع کرد و همه را آزاد کرد و گفت مرا بکشتن کاری نیست چون محمد
در رسید امیر کلام الله میخواند و سر بالا نکرد محمد شمشیر کشید و بر گردنش بزد امیر
درین آیت بود که صِبْغَةَ اللّٰهِ چون سرش بر زمین افتاد آن سر بریده
آیت را تمام کرد وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً و او را سه حصه علم بود یکی از رسول صلی الله علیه وسلم
و دو حصه از شیخین رضی الله تعالی عنهما ازان جامع کلام شد و چون ذوالنون برحمت رب
العالمین رحلت کرد امیر المؤمنین و حیدر المسلمین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه بر خلافت بنشست و او را چهار حصه علم بود یک حصه از رسول و سه حصه از ثلثه
و او را ازان حیدر نامند که چون تولد شد اتهانی او را در کنار میگرفت و نگاه میکرد
در اکثر اوقات روزے دست دراز کرد تا بگیرد امیر دست انداخت و دست
او را بناخن کند اهماسنے گفت هذا حیدر و حیدر شیر بچه را گویند و بعد
از انبیا و اصحاب ثلثه افضلترین بشر امیر المؤمنین علی مرتضی بود رضی الله
عنه منقول است که چون بر خلافت بنشست سلمان فارس را
با جمع لشکر بحکومت مکه فرستاد بعد مدتی کسی خبر کرد که سلمان سه پشتارۂ نی را
بر بیت المال خرید و ازان خانه عمارت کرد چون تحقیق کردند او را از سرداری اخراج
نمود و گفت که خانهای کفار اندک مانده بودند که تو بیت المال را تلف میکردے
بعد ازان شخصے دیگر را فرستاد بحکومت مکه از و نیز کسی خبر کردش که او بر دعوتهائے
حاضر میشود که توانگران خوردنے مے خورند و فقیران
استاده مے باشند او را نیز اخراج کرد

روزی در خانهٔ امیر حسن مهمانی فرود آمده بود بعد از نماز شام چون مردم
از مسجد پراگنده شدند آن شخص آخر همه برآمد دید که در گوشهٔ مسجد فقیری ژنده پوش
نشسته است و یک مشت آرد جو در دست دارد و میخورد چون این شخص برآمد بارهٔ
او را داد او گرفته در خانه آورد چون امیر حسن او را انواع نعمت در پیش آورد
واقعه باز نمود که در مسجد چنان فقیرے نشسته است که آرد جو از غربال ناکشیده
میخورد و افطار صوم میکند امیر حسن تبسم کرد که آن خلیفهٔ زمان ست که این همه تعلق
بر بود او و برضای خود ترک داده ست و آن امیر المؤمنین علی ست رضی الله تعالی عنه
و صحابه بیت المال را و اخراج را بر خود حرام گردانیده بودند چنانکه روزی فاروق را
دستش بروغن چراغ چرب بود آنرا بر سر فرزند مالید باز بخاطرش رسید سرش را
بتراشید که مبادا از این نفع گرفته باشم و امیر المومنین مرتضی را از آن باب العلم
میگویند که بعد از امضای ثلثه اعلم اہل زمانه بود و ہیچ بسخن او فہم نمے شد
چنانکه او میگفت که حضرت رسالت پناه چند علوم را بخود همراه برد از جهة آنکه کسی را
نه میدید تا از سخن او فهم داشته باشد و من نیز هزار مسئله از رسول صلی الله علیه وسلم
شنیده ام بکسی نخواهم گفت زیرا که کسی را فهم آن نیست ابو الحسن خرقانی از ملا روم
سوال کرد که منصور ذرهٔ از جام محبت نوشید پیوسته بگفتن انا الحق کوشید
و حضرت رسالت پناه را هر چند بیش میشد بیش طلب میکرد که هل من مزید گفت
چه عجب ست که آوند منصور اصغر ترین آوندها بود و آوند او اکبر ترین آوندها که دریاها
بیک دم فرو می برد بلکه خود دریا بود چنانکه در روز و شب چند هزار دریاها در دریای
عمان میروند تا او نه از آن بزرگ شود و نه از آن خرد شود بعد ازین بدان
که ده نفر از اصحاب را بشارت جنت ست اول ابوبکر صدیق رض دوم عمر فاروق رض
سیوم عثمان ذو النورین رض چهارم علی مرتضی رض پنجم طلحه ششم زبیر هفتم ابو عبیده هشتم
سعد نهم سعید دهم عبد الرحمن و منقول است که هر که رسول الله را بخواب بیند
آتش دوزخ بر وی حرام گردد پس چه شک است در آنانکه او را بصورت

دیده بودند وایمان آورده بودند که ایشان مطلق بهشتی نباشند اما چون بنص ثابت
شده اند سکوت کرده اند آورده اند که چون صدیق مسلمان شد والدین را
گفت که من صدیق اکبرم نزدیک خدای پس مانند مرا چگونه مادر و پدر بد و زخ روند
بیائید مسلمان شوید مادرش از اول مسلمان شد اما پدرش از دگر بخته در خانهٔ دیگر
رسیده در آن خانه در آمد صدیق اکبر بحق مناجات کرد و رسول خدا نیز دعا کرد بعد
ازان چون صدیق بر در آنخانه رسید پدرش قحافه از خانه بیرون شد و بی تکلف
کلمه گفت و مسلمان شد و فاروق را مادر و خواهر مسلمانان بودند و مرتضی را نیز
مادر مسلمان بود و معلوم باد که چون کسے نام پیغمبر ذکر کند درود میتوان
گفت و چون نام اصحاب ذکر کند رضی الله عنه میتوان گفت و چون نام اولیاء
ذکر کند رحمة الله علیه میتوان گفت پس اگر شخصے بر یکس از آل رسول یا اولیاء
درود فرستد منهی بود مثلاً شخصی گوید زین العابدین سامع گوید اللهم صل علی محمد
و علے آل محمد و بارک وسلم علیه تو تهم رفض ست زیرا که درود وقتی روا بود
که نام پیغمبر ذکر شود و این نام پیغمبر ذکر نشد ولهذا آورده اند که اگر
بزاز از برای رواج دادن سودا و یا فقهاء از برای رواج دادن فقه و رغبت خلق
و یا بر آینده بر بلندی درود گوید مکروه ست زیرا که بغیر ذکر پیغمبر درود شایان
نیست و فقهاء آنرا گویند که خوشبوئی را در آتش بسوزاند و یا بر کسی اندازد و بالد
و بدانکه این اصحاب اربعه را نسبت نیز بحضرت رسالت پناه ست و
یزید نیز بایشان نسبت دارد چنانکه ابو بکر صدیق بن قحافه بن عامر بن عمر
بن کعب بن روح بن عبد المناف و عمر بن خطاب بن رقیل بن عبد العزیز
بن روح بن عبد المناف صدیق بن قحافه و عمر بن خطاب در روح یکجا میشوند
و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن ابی امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف
و علی بن ابی طالب بن مطلب بن ہاشم بن عبد المناف و یزید بن معاویه بن ابو سفیان
بن حرب بن عبد الشمس بن عبد المناف و یزید بعثمان در عبد الشمس

یکجا میشوند واز جملهٔ او در ان رسول الله دو مسلمان بودند یکی حمزه که از اول آغاز
مسلمان بود و عباس رض آخر عمر مسلمان شد **منقول است** که چون حمزه را کافران
کشتند او را هفتاد جای کرده بودند و دلش را عبد الله کی نام منافق بود کشید و
بدندان گزید که ازین دل چه بلا دیده ایم گفته اند که حضرت همیشه انگشت را بدندان
میگزید که اگر هفتاد کافر را زنده جدا جدا میکردم دل من قرار میشد مهتر جبرائیل فرود
آمد که حق تعالی زنده را نهی کرده است اگر دل تو قرار نشود مرده را هفتاد جای بکن
چنانکه بی بی عائشه رض افضلترین نسا بود در تسار حضرت صلی الله علیه وسلم بغیر از
بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها و بر بعضی خاصیتهای بی بی فاطمه زهرا رض نیز فضل
داشت و بر زنان فضل او از ان بود که اول دختر صدیق رض بود که او را صدیقه گویند
بلقب پدر و دیگر آنکه دیگر زنان همه بیوه بودند و دیگر عقد نکاح او مهتر جبرائیل ع در شب
معراج بر آسمان چهارم بسته بود **آورده اند** که حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود یا علی
ذکر جلی چنان کن که هر کس ترا بیند دیوانه پندارد تا ترا حضور دست دهد **الحال بیان**
شجرهٔ پیرویه بشنو ای فرزند که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم
مر اصحاب اربعه را تلقین ذکر و فکر داده بود اما چون حضرت صلی الله علیه وسلم رحلت نمود
ابو بکر صدیق رض که چون خلیفهٔ رسول بود با میر المؤمنین فاروق آنچه که از ذکر و فکر میدانست
آموخت و چون صدیق رض رحلت نمود امیر المؤمنین عثمان رض ذکر و فکر از فاروق
آموخت آنچه آموختنی بود چون عثمان رض رحلت نمود مرتضی انابت ذکر و فکر از
ذی النورین آموخت آنچه آموختنی بود و این بنا بر رعایت ادب یکدیگر ایشان
بود که دست بدست برسول الله صلی الله علیه وسلم برسید و چون همه اصحاب رفتند مرتضی رض
تلقین و اجازت را بحسن رض و حسین رض داد و امیر حسین رض اجازت بفرزند خود داد و علی اصغر بلقب
زین العابدین رض داد و او بفرزند خود امام محمد باقر رضی الله عنه و آو بفرزند خود امام جعفر
صادق رضی الله عنه و آز وی دو سلسله پیدا شدند یک اذن با بایزید بسطامی
داد و یک و یک اذن بفرزند خود موسی کاظم قدس سره داد و آو به

برادرزادهٔ خود داد واو بابو علی بن موسی رضا داد واو بشیخ معروف داد قدس سرہ
واو بسری سقطی داد قدس سره واو بجنید بغدادی قدس سرہ واو بابو علی رودباری داد قدس سره
واو بابو علی کاتب داد قدس سره واو بعثمان مغربی داد قدس سره واو بابو القاسم
کرمانی داد قدس سره واو بابو بکر النساج داد قدس سره واو بامام احمد غزالی داد
قدس سره واز وی دو سلسله پیدا شد یکی اذن بخواجه فریدالدین عراقی داده بود
و دیگر بابو النجیب سهروردی داده بود قدس سره داد واو بشیخ عمادالدین یادبوسی داده
قدس سره واو بشیخ نجم الدین کبری قدس سره داد واو بسید علی بن لالا قدس سره
واو بشیخ مجدالدین بغدادی قدس سره واو بشیخ احمد سرفانی قدس سره
واو بشیخ نورالدین عبدالرحمن النسوانی قدس سره واو بعلاؤ الدولة قدس سره
واو بشیخ محمود فرقانی قدس سره واو بشیخ الاسلام والمسلمین علی الثانی
سید علی همدانی قدس سره واو بابو اسحاق ختلانی قدس سره واو بسیدان داده است
بسید احمد نوربخش قدس سره داد واو بفرزند خود یوسف نور داد قدس سره واو بنبیرهٔ
خود یعنی فرزند را فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره واز وی باین خادم
الفقراء والمساکین بندهٔ ناچیز که نیرزد بیک پشیز درویزهٔ ننگنهاری قدس سره
روزی درخدمت شیخ پارهٔ میوه آوردم بمثال قرة قند حضرت شیخ
دانه ازان میخورد و بانگشت وسطی شکم خود را زیر میکرد گفتم شیخنا باین کسی
سیر نمیشود گفت اگرچه سیر نشود اما اشتهای نفس بجانب میوه بسیار است پس هوای
نفس را بر جای آورده باشم حضرت شیخ میفرمود که پیر بمثال غنچهٔ بوستان می باید
که اگر یک غنچه بشکند کس فی الحال دست در دیگر آویزد یعنی کامل العلم بود که مگر مرید او
بلغزد بدلیل واضح راه او را بگیرد و او مرید صاحب علم باشد که دلیل او را نقض دید او
درحال دلیل دیگر بیارد تا بهیچوجه او را حجت و دلیل نماند و تا شخصی از آلایش دنیای
نرسته باشد باید که معرفت الله بیان نکند زیرا که تا غایت نخواهد رساند و گمراهی
خواهد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سره نصیحت لطیف می فرماید

مسئله در بیان ابیات پند و نصیحت از مولوی جامی قدس سره

نخست از کسب دانش بهره ور شو
بود معلوم هر آزاد و بنده
نیابد هیچکس عمری دوباره
چو کسب علم کردی در عمل کوش
چه حاصل زانکه دانی کیمیارا
عمل کز معنی اخلاص عاریست
زکار خام کس سودی ندارد
بکن زین کارخانه باکتب روی
ز دانایان بود این نکته مشهور
بود بی مزد و منت اوستادی
گهی اسرار قرآن باز گوید
درون تیره از میل زخارف
معارف گرچو مو باریک باشد
بکن با صوفیان خام یاری
طریق پخته کاری را ندانند

ز جهل آباد نادانی بدر شو
که نادان مرده و داناست زنده
بعمری رو کزانت نیست چاره
که علم بی عمل زهریست بی نوش
مس خود را نکردی زر سارا
بنزد پخته کاران خامکاریست
چو حلوا خام باشد علت آرد
خیال خویش را ده با کتب خوی
که دانش در کتب داناست در گور
ز دانش بخشدت هر دم گشادی
گه از قول پیمبر راز گوید
زبان بکشائی از جنس معارف
چه حاصل چونکه دل تاریک باشد
که باشد کار خامان خامکاری
بخامی میوه باغت فشانند

چو در دستش نهی دست ارادت
بدست آید ترا گنج سعادت

منه دست تهی از سیم وا زر
بجز در دست پیری پیر پرور

زاصل خویش آن میوه برید
بماند تا قیامت نارسیده

اگر این شجره را کسی بطریق مناجات خواند باید که تا شیخ معروف کرخی شیخ الاسلام گفته باشد و مافوق را امام و مرتضی را امیر و حضرت را خواجه **فصل سیوم**

مسئله در بیان چهار علم

در بیان چهار علم و ملائمات آن بدان ای فرزند که چهار علم بطریق اختصار بیان کرده شد اما آنچه باقی مانده که از دانستن آن لابدست بطریق مختصر بیان کنم تا این مختصر بتطویل نه انجامد اول علم توحید پس نزدیک بعضی اهل تصوف توحید بر پنج نوع است اول توحید ایمان دوم توحید علم سیوم توحید تکلیفی چهارم توحید یقین پنجم توحید عزیزی **بدانک در عمدهٔ او برده است** که ایمان و توحید نزدیک بعضی یکیست و آن بعضی اهل اعتزال اند و وجه صریح

ناگفتن ایشان از برای مشهور بودن قول ایشان ست زیراکه اگر توحید و شناخت خدایتعالی ایمان بودی پس اہل کتاب را ایمان بہتر از ایمان مسلمانان بودی زیراکه ایشان خدا و رسول خدا را میشناسند و ایمان نمی آرند در حق ایشان کلام اللہ تعالی ناطق ست یَعْرِفُوْنَهٗ كَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ و این قول شیخ صحیح ست که مصنف رساله بدین طریق انشا کرده است بلکه ایمان گرویدن ست چنانک در عمدہ آورده است اول چیزی که بر بنده واجبست بعد از بلوغ پیش از جملۂ فریضها شناختن خدا است و ایمان آوردن بدو تا اگر کسے ایمان نه آرد بشناخت مسلمان نشود دوم توحید علمی قال الله تعالی اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَآءُ بدان ای فرزند عالم آن را نگویند که صد ہزار مسئلۂ شرعیه بیاد داشته باشد بلکه عالم آنست که سعی بلیغ کند بجانب خیرات از جہت وعد موعود و باز ماند از معاصی از جہت وعید مذکور که کلام رسول بدان ناطق ست کما قال علیه السلام اَلسَّعْیُ اِلَی الْخَیْرَاتِ دَلِیْلُ الْمَعْرِفَةِ وَالنَّهْیُ عَنِ السَّیِّاٰتِ دَلِیْلُ الْمَعْرِفَةِ و ایضا قال علیه السلام حَرَكَةُ الطَّاعَةِ دَلِیْلُ الْمَعْرِفَةِ كَحَرَكَةِ الْجِسْمِ دَلِیْلُ الْحَیَاتِ یعنی ہر کسی بقدر باور و اعتقاد خود عمل میکند و اگر یقین صحیح داشته باشد پس عمل او ساعت بساعت می افزاید و اگر یقین او ناقص باشد عمل او روز بروز نقص پذیرد قالت الرابعة العدویة اگر آخرت از خاک بودی و حکم او بر بقا می بودی و دنیا از طلا بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را بایستی که باقی را بگرفتی و فانی را ترک دادی که فانی دلبستگی را نشاید و من عجب میدارم این مردمان را که آخرت از طلا و دنیا از خاک و فانی را بسبب آن ترک نمیدہند ابو وسیط نام شخصے بود روزی غلامی را بخرید و گفت ای غلام چه خوری گفت ہر چه خورانی گفت چه پوشی گفت ہر چه پوشانی گفت چه کار کنی گفت ہر چه فرمائی گفت چه خواہی گفت غلامی خود سپردن را گویند و غلام را اختیار نباشد ابو وسیط فریاد بر آورد که من حق را

چنان نشناخته ام و بر زمین افتاد و جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر منیر
در بیان آیت ایاک نعبد و ایاک نستعین آورده است که مومن را دو حال ست یکی بندگی
کردن و بنده شدن بندگی کردن آنرا گویند که عبادت الله را از برای ثواب و ترس از
عذاب بجا آرد و بنده شدن آنرا گویند که راضی باشد یعنی هر چه برو آید از خوب و
زشت زشتش نداند قال علیه السلام اَلنَّاسُ کُلُّهُمْ اَمْوَاتٌ اِلَّا الْعَالِمُوْنَ
وَالْعَالِمُوْنَ کُلُّهُمْ اَمْوَاتٌ اِلَّا الْعَامِلُوْنَ وَالْعَامِلُوْنَ کُلُّهُمْ اَمْوَاتٌ اِلَّا
الْمُخْلِصُوْنَ وَالْمُخْلِصُوْنَ کُلُّهُمْ اَمْوَاتٌ اِلَّا الْمُقَرَّبُوْنَ وَالْمُقَرَّبُوْنَ فِیْ خَطَرٍ عَظِیْمٍ
اگر مقرب یک ذره برضای خود رود از صحن قربت بیرون شود پس ازین خطره مهلکتر چه باشد
سیوم توحید تکلیفی قال الله تعالی وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا
پس اولیاء الله از جهت بشارت این اجتهاد را در عبادت الله بر خود لازم میکنند و در
هر شبی تکلیف تام مینمایند چنانکه نفس را اول از نا مرضیات نگاه دارد بعد ازان هر خطره که
ماسوی الله بوده باشد و هر لذت دنیاوی و کل حظوظ نفسانی را بتکلیف دفع کند بلکه نفی از
وجود نیز بتکلیف میکند تا آندم که خبر به الوهیت در رسد تا تکلیف از و در یابد و در
رباید و آنساعت در نظر ظاهری طرفة العین مینماید اما بر سالک هزار اندر هزار
میگذرد چهارم توحید یقین و آن ضروری را گویند و آن خاصهٔ پیغمبران ست
که از حین خلقت ارواح ایشان تا رحلت اشباح ایشان پیغمبری ازان یقین معزول
نگشته که در ایام طفولیت بلکه در حین ولادت از رسوم کفر اعراض نمودند و برضای
او راضی بودند منقول است که چون حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم تولد شد
دستها بر چشم نهاده تا مادر را نه بیند برهنه و چنانکه خلیل از آتش بجهت کمال الیقین
استبعاد نمی نمود و زکریا از اره سر باز نزد و بکذا حال انبیا علیهم السلام پنجم
توحید عزیزی و آن توحید شیطان و سایر کافران معتدین است که اگرچه شیطان
دعوی معرفت الله میکند و فرعون در اکثر جا گفتی که خدا حق است و بیقین
میدانستند که ما یان خدا را مے شناسیم و از جهت ننگ

کافری از سخن خود باز نمیگشتند آن توحید بر ایشان عزیز بود یعنی دشوار بود
که اگر ایشان به تحقیق خدای را می شناختند هرگز سرکشی نه می نمودند۔
روزی از حضرت شیخ پرسیدم که شیطان را در حقیقت چه گناه بود
گفت لا بلکه در حقیقت گنهگار بود زیرا که چون کاتب عزم کتابت کند
پس الف اقتضای این میکند که من دراز کشیده بلا کسرے واقع شوم
و دل اقتضاء برین میکند که من بهر دو طرف کسری داشته باشم پس اگر کاتب
دال را دراز کشد نام دالیت از و میرود و در حق او ظلم کرده باشد و اگر
الف را کسر کند نام الفیت از و میرود و در حق او نیز ظلم کرده باشد و برین
بدبختان آنچه عزیز تر است تصدیق رسل است ابوجهل را گفته اند
که در دوزخ بانگ و اویلا کند و میگوید که کارهای خدایتعالی همه حق بودند اما محمد
رسول الله نبود نعوذ بالله منه و نمرود لعنه الله گوید همه حق بود اما ابراهیم خلیل الله
نبود دوم علم نماز است بدانکه آنچه در نماز فرض است دانستن آن
نیز فرض است و دانستن سنت نیز سنت است و دانستن واجب نیز
واجب است و دانستن مستحب نیز مستحب است و دانستن مباح نیز مباح
است و نادانستن مکروه نیز مکروه است و نادانستن حرام نیز حرام است
باید که مکروه و حرام را بداند تا بدان نادانستگی دران نیفتد و دانستن مفسد نیز
فرض است زیرا که بسا وقت نماز جهال فاسد شود و ایشان بدان خبیر نباشند
بدان ای فرزند که آنچه در بعض نسخها گویند که هر که احکام و ارکان نماز
نداند کافر است آن بنا بر انکار است یعنی اگر کسی منکر شود کافر گردد و اگر کسی هرگز
نماز نکند و روزه ندارد اما اقرار و تصدیق دارد مسلمان است زیرا که عمل غیر ایمان
است و ایمان غیر عمل و آنچه گفته اند هر که احکام و ارکان ایمان نداند کافر است
راست است زیرا که حکم ایمان میان خوف و رجا بودن است
و آن مر هر کسے از مومنان را است و رکن ایمان دو است

مسئلہ
در بیان اذان

اقرار بزبان و تصدیق بدل و این نیز در مومن موجود ہست الحال بشنو کہ از احکام نماز گفتہ است و آنچہ مابقی باشد در سائر کتب فقہ بیاموز اما از اذان چیزی خواہم گفت کہ از دانستن اذان لابدیست زیرا کہ چند جا در اذان کفر لازم میشود و مؤذن جاہل ازان خبر ندارد **منقول است** کہ ابو وسیط حضرت را در خواب دید حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم او را از دست بگرفت و بر کنار دوزخ رسانید دید کہ دوزخ پر از آدمیان است گفت یا رسول اللہ ایشان کیانند گفت ایشان مؤذنان امت من اند کہ اذان را نادانستہ غلط می گفتند گفت یا رسول اللہ تو از ایشان راضی شوی و شفاعت ایشان خواہی کرد فرمود نی گفت خدا تعالی از ایشان راضی شود فرمود نی **وایضا** گفت کسی کہ در مسجد او اذان غلط گفتہ میشود و او منع نکند بلکہ تمام اہل آن مسجد از شفاعت من محروم مانند نعوذ باللہ منہا وصفت اذان این ہست اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ
اَشْہَدُ اَنْ لَّآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنْ لَّآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ
اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ
حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ

بدان کہ در اذان چند جا کفر لازم میشود کہ اکثر مؤذنان بسبب آن در دوزخ روند و بہ دانستن آن عار کنند و اگر کسی گوید کہ اذان را خوب ندانستہ بسلسلۂ خصومت او را بزنند و اگر ایشان از ثواب و عذاب غلط و صحیح باخبر میبودند ہر اینہ سالی تمام در طلب دانستن او میبودند کہ مؤذن مصحح یعنی صحیح خوان را گفتہ اند کہ ہر چیز از نباتات و حیوانات و جمادات کہ آواز او را می شنوند فردای قیامت بر ایمان او گواہی دہند و دیگر آنکہ در عرصات زیر سایۂ عرش باشد کہ یوم لا ظل الا ظلہ **منقول است** کہ روز جمعہ جملہ ملکوت بر بیت المعمور جمع میشوند و مہتر جبرئیل علیہ السلام اذان میگوید و مہتر اسرافیل ع امامت میکند و سائر ملکوت اقتدا میکنند بعد از فراغ مہتر اسرافیل ع میگوید من ثواب امامت را بامان امت محمد صلعم دادم مہتر جبرئیل ع گوید من ثواب اذان

لطف حَیَّ اسم فعل بمعنی ایت یعنی بیا کذا فی الغیاث بمعناہ بیائید بسوی نماز و بجای فلاح کہ عبارت از مسجد است ۱۲

بموذنان امت محمد صلعم دادم ومقتدیان گویند مایان ثواب اقتدا بمقتدیان امت محمد
صلی الله علیه وسلم دادیم وشاید که مؤذن مرد صالح ومتشرع بوده باشد زیرا که
اذان امر معروفست وامر معروف اثر نمیکند مگر از مرد صالح ودرین زمانهٔ فساد
شاید که کوچه بکوچه بگردد ومرد مانرا دعوت نماید واز برای مقتدیان تحمل تام بکند
حتی که آورده اند که اگر امام در رکوع آید واز پس آواز نعلین کسی را
شنود وآن شخص را نمیداند که کیست مهلت بکند تا او در نماز او شریک شود واگر میداند
که فلانکس ست مهلت نکند که خالی از ریا نباشد وآین روایت در تهذیب مسطورست
وشاید که مؤذن وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از اذان بگوید اعاده لازم شود
وشاید که مؤذن یکی باشد وامام دیگر اما اگر مؤذن وامام یک شخص بود باید که در
وقت اقامت گفتن از موضع امامت دور تر رود وبعد از اقامت بموضع
امامت آید وسنت این است که در وقت صلوة وفلاح روی را بگرداند یمیناً
وشمالاً وانگشتان را در هر دو گوش خود سخت کند یعنی سبّابتین واگر مسجد
روزن داشته باشد سر از روزن بکشد وباید که بلا ترجیع بخواند امّا اگر بغیر
تبدیل کلمه الحان بکند روا است لقوله علیه السلام زَیِّنُوا اَلحانَکُم منقول
است که دختری از اهل ذمه همیشه در آرزوی همین بود که اگر از مادر وپدر خلاصی یابم
مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار بکنم ومسلمان شوم روزی مؤذن بد آواز اذان بگفت
دختر پرسید که این چه باشد کافران گفتند که بهترین کارهای مسلمانان همین است دختر
ازان آرزو مانده شد وبمسلمانی نرسید ومنقول است که در اول آغاز اسلام
از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف شدند که چگونه میتوان خبر کرد و
طلب کرد بعضے گفتند که در وقت نماز علم استاده بکنیم باز گفتند که این رسم
یهود انست نمیتوان کرد بعضے گفتند که شاخ سوراخ کرده میتوان دمید باز
گفتند که این رسم ملحدان است همدران شب امیر المؤمنین عمر با چهل نفر از اصحاب رضی
اذان را در خواب دیدند که همچنان میتوان گفت قصه را بر رسول الله علیه السلام

رساندند حضرت فرمود آری در شب معراج مهتر جبرئیل ع مرا همچنان تعلیم کرده بود
اما در آنزمان افران اندک بود چون غفلت و غافلی درمیان مردمان شائع گشت
عالمان کوفه حیّ علی الصلوة و حیّ علی الفلاح بران افزودند بعد ازان چون شائعتر
گشت الصلوة خیر من النوم بران افزودند و آنچه در اذان مؤذن کافر
میشود این ست اوّل اینکه در آغاز الله اکبر الف را مدّ کشد و یا الف استفهام
در اوّل او بیارد دوم چون اکبر را اکبار گوید که اکبار نام شیطان ست
سیوم اینکه اشهد را مدّ کشد بمدّ ها یعنے اشهاد گوید و یا بحذف الف یعنی
شهد گوید زیراکه صیغۂ ماضی ست و اشهاد گواه گردانیدن را گویند پس معنی چنین
میشود که کسے گواهی داده است و یا شما گواه باشید پس گویا که خود
ازینقول استبعاد می نماید که اشهد صیغۂ متکلم است و یا در اشهد
هاے دو چشم را بجای حلقی تبدیل دهد یعنی اشحد گوید که این از معنے می بر آید پس گویا
که سخن لغو گفته باشد و یا اینکه دو کلمه میشود چنانکه اش خویش را میگویند و حد باز
گردانیدن و مخالفت را گویند کما قال الله تعالے اِنَّ الَّذِیْنَ یُحَآدُّوْنَ اللهَ وَرَسُوْلَہٗ
ای یخالفون پس چنان گفته باشد که خوش مخالفت کنید توحید باری تعالے را
چهارم آنکه لا الٰه الّا الله بے تشدید گوید زیراکه الّا از برای اثبات مابعد و
نفی ما قبل است و بی تشدید بمنزلۂ الی غایت که سرت من البصرة الی الکوفة واقع
میشود پس معنے چنان میشود که نیست الله باطل تا آنکه الٰه حق نیز نیست و از
این صریح تر کفر نمیباشد پنجم اینکه محامد رسول الله گوید زیراکه نام حضرت محمد است
و محمّد کسی را گویند که خصائل پسندیدۂ او بسیار باشد و حمد
ستایش را گویند و محمد بالفتح همچنان ست محمد بکسر المیم الثانی خلاف
ند مه پس اینچنین نام شریف را تغیر داده باشد بنام دیگر و دیگر اینکه محمد ستوده شده
را گویند و محامد ستاینده را گویند نیز معنی تغیر میشود و یا اینکه محمد را مهمد
گوید بهای دو چشم زیراکه مهمد فرومیرانیدن آتش را گویند وایضا جامۂ

مسئله در بیان آنچه در اذان کافر میشود

الم تر الی الذین ... آیه ... در سوره ... در پاره بیست و هشتم واقع است

کهنه وکسی که درراه تیز رود وچیزی خشک را گویند پس معنی بسیار تغیر میشود ششم
اینکه حیّ را بمدّ گویند یعنی حیا گویند که حیا بمعنی شرم میشود ویا بی تشدید زیرا که معنی حی زندگی
است ومعنی حی بی تشدید داشتن چیزے بر پایے چیزی را گویند ودر تمام اذان
سه مداند هر سه در لااله الا الله وبعضی مؤذنان الّا الله را الّا الاح گویند نیز
درین کفر است زیرا که بجای دو چشم حق تعالے را گویند وبجای حلقیه روشنی را
گویند وایضا ناقهٔ گریزنده را گویند ودرینمعنی بغایت تغیر مے یابد بیان
احوال سامع مقرر است که هر که درحین اذان سخن کند درعرصهٔ عرصات حین
خواندن کتابت درمانده شود وهر که درحین اقامت سخن کند در وقت نزع
زبان اوبسته میشود که کلمه گفتن ازو صادر نشود وبعضی گفته اند که این مراد از مؤذن
است نه سامع واگر کسی استبعاد نماید که درحین اذان کسی چگونه تکلم خواهد کرد این
فقیر بچشم خود دیده است که افغانی اذان می گفت ناگاه روندهٔ از اهل آن دیه بروے
بگذشت درمیان اذان برگشت واحوالش پرسید که بکجا میروی وبعد ازان
مابقیهٔ اذان تمام کرد ودر ترغیب الصلوة مذکور است
که اگر سامع رونده باشد بایستد واگر استاده باشد باید که بنشیند واگر نشسته
باشد باید که استاده شود اما همچنین از حالی بحالی گردد تمام گناه او
عفو میشود پس چنانستے که در آن روز از مادر تولد شده است ودرحین
اذان واقامت باید که سامع هر کلمه را بمؤذن موافقت کرده باشد وبعد از تمام شدن
حاجت خواهد ودعا کند بیشک برآید ودرچند جاے دعا بیشک مستجاب
میشود اول حین افطار صوم ودیگر بوقت سحر وسیوم بوقت
باریدن باران چهارم بوقت اضطرار ودرماندگی که دلش رنجه شود از مهمی
که باشد واین لغات مذکورین از صراح استخراج نموده شد وایضا چون
مؤذن بگوید الله اکبر سامع گوید مرحبا مرحبا بالقائلین عدلاً وبالصلوة اهلاً
کَبَّرْتَ کَبِیْرًا وَعَظَّمْتَ عَظِیْمًا سُبْحَانَ اللهِ بُکْرَةً وَّاَصِیْلًا

وچون اشهد ان لا اله الا الله گوید سامع گوید رَضِینا باللهِ تعالیٰ ربًّا و بالاسلام دِیناً و بمحمدٍ نبیًّا و بالقرآنِ اِماماً و بالکعبۃِ قِبلۃً و بالصلوۃِ فریضۃً و بالمؤمنین اِخواناً و بالصدیقِ والفاروقِ وذی النورین والمرتضیٰ ائمۃً رضوان اللهِ تعالیٰ علیہم اجمعین و در اشهد ان لا اله الا الله شاید که ادغام بی غنه گوید یعنی اثر نون پیدا نکند بلکه الف را با تشدید لا زند و چون اشهد انّ محمدا رسول الله گوید سامع هر دو انگشت ابهام را بر هر دو چشم بنهد یعنی ناخن ایشان دیده بردارد و بدان ناخن نظر کند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را عفو کند **و در قران خوانی** مسطور است که این انگشت نهادن سنت است ترک نمیتوان کرد و هر که بجای آرد در عرصهٔ عرصات حضرت رسالت پناه او را چنان طلب کند که کسی گم شدهٔ خود را بطلبد و بگوید قرة عینی بک سیدی و مولائی و یا این گوید که صدق رسول الله و بعضی گفته اند که سنت بابا آدم ع است که روزی آرزوی کرد که اگر جمال محمد آخر الزمان دیدمی چه خوش بودی فرمان حضرت عزت شد که بر هر دو ناخن خود نظر کن چون نظر نمود جمال جهان آرائی حضرت دران دید ناخن را بر چشم نهاد و گفت صدق رسول الله قرة عینی بک سیدی و مولائی و چون حی علی الصلوة گوید سامع گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر حی راهی گوید بهای دو چشمه نیز خوف کفر است زیرا که حی مقرر شده و معنی هی خواندن اشتر لبسوی علف را گویند و چون حی علی الفلاح گوید سامع گوید ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن و چون الصلوة خیر من النوم گوید سامع گوید صدقتَ و بررتَ اللّٰهم نبّهنا عن نومِ الغافلین ولا توفیق الا بالله العلی العظیم و اگر سامع این ادعیات نداند باید که بهر کلمه موافقت کرده باشد کافیست و چون اذان را تمام کند باید که مؤذن و سامع این دعا بخواند حقّاً یقیناً صادقاً خالصاً مخلصاً لا اله الا الله الواحد القهار ربّ السمٰوٰت والارض وما بینهما العزیز الغفار ربَّ هٰذه الدعوۃِ التامۃِ والصلوۃِ القائمۃِ آتِ محمدن الوسیلۃَ والفضیلۃَ والدرجۃَ الرفیعۃَ وابعثہ مقاماً محمودنِ الذی وعدتہ وارزقنا

راضی است بمان بخدا تعالی از روی ربوبیت و باسلام از روی دین و بمحمد صلی الله علیه وسلم از روی نبوت و بقرآن از روی مقتدا بودن و بکعبه از روی قبله بودن و بنماز از حیثیت فرض شدنی و بمومنان از روی برادران بودن و بحضرات صدیق اکبر و عمر فاروق و عثمان و مرتضی علی از روی پیشوائی ایشان

شفاعتہ یوم القیامۃ انک لا تخلف المیعاد و در شرح مشارق مسطور ست
کہ بعدات ہمہ را منصوب خواند و چون موذن قد قامت الصلوٰۃ گوید سامع گوید
اَقَامَہُ اللّٰہُ وَ اَدَامَہَا مَادَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اَللّٰہُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ الشَّیْطَانِ
الَّذِیْ یُوَسْوِسُ فِی الصَّلٰوۃِ سیوم علم روزه و آن نیز بطریق اختصار بیان کرده شد
و اگر بیشتر بران خواهد در کتب فقه به بیند اما آنچه در کفارت او گفته اند کہ کَفَّارَۃُ الصَّوْمِ
کَکَفَّارَۃِ الظِّہَارِ بعضے عوام الناس تشبیہ تام میکنند یعنی چنانکہ در ظہار کس بزن
وطی نمیکند در کفارت صوم نیز نکنند آن محض غلط ہست زیرا کہ در کفارت ظہار
نیز وطی منع نیست مگر از ان زن کہ از و ظہار کرده باشد پس اگر کسی را دو زن
باشد از ان کہ ظہار کرده ہست وطی نکند و بدان زن دیگر حلال ہست و این
تشبیہ برائی آنست کہ کفارات بسیار اند چنانچہ کفارت قتل یمین و ظہار و صوم
پس کفارت کننده یمین مخیر ہست میان اینکہ یا بنده آزاد کند و یا ده درویش را طعام
خوراند و یا جامہ پوشاند کہ اکثر بدن ایشان پوشیده شود و طعام میانگی خوراند کہ
جغرات و برنج باشد و اگر قوت این اشیای ثلاثہ نداشتہ باشد باید کہ سہ روزه بدارد
و چون اضافت کفارت صوم بکفارت ظہار کرد از انست کہ در کفارت قتل بنده
مومن می باید کہ آزاد کند و در ظہار خواه مومن خواه کافر خواه اندک معیوب باشد
رواست پس کفارت صوم در حق کفارت چون کفارت ظہار ہست **علم**
چہارم علم حیض و نفاس و از ان نیز شمہ گفتہ شده ہست اگر اکثر بران خواهد در
کتب فقہ نظر کند و لیکن از صاحبدلان در وجوب این علم گفتار خوش میفرماید کقول
الشاعر **مثنویات** ای ترا دل دلیل نفس نفیس ؛ غم دینت ہمیشہ
بود انیس ؛ گر ندانی کم و زیاده نفاس ؛ اکثرش چہل شبانہ روز شناس ؛
تا بدین علم آشنا نشوی ؛ ای پسر بہ کہ کدخدا نشوی ؛ از سر جاہلی و نادانی ؛
یا درین ره منہ کہ در مانی ؛ و این علم بغایت صعب ترین علوم ہست پس ہر شخصی را
لازم ہست کہ بقدری ازین بداند بعد ازین بدان ای فرزند کہ ہر چہار مذہب

مسئله در بیان کفارات

مسئله در بیان حیض و نفاس

برحق اند و دانستن ایشان فرض ہست و اختلاف درمیان ایشان اختلاف برحمت
ہست نہ اختلاف بعداوت کہ الاختلاف رآحۃ گفتہ اند و حنفی مذہب را نشاید کہ گوید
مرا بشافعی چہ کار ہست زیراکہ در ہنگام ضرورت از مذہبی بمذہبی انتقال کردہ می شود
چنانکہ بحج رفتن پیادہ بمذہب امام حنیفہ روانیست پس عالمان حاجی ماشی را بمذہب
مالک میبرند کہ در مذہب او زکوۃ شرط نیست و چون بعرفات حاضر شد باز بمذہب
ابوحنیفہ رح میگردد وایضًا چون کسی مطلقۂ ثلثہ را حیلہ بکند باید کہ او را از احکام
وارکان ایمان بپرسد اگر بدان عالم باشد باید کہ احکام وارکان نماز بپرسد
تا بی تحلیل نکاح جدید کند واگر ہمان را نیز میداند باید کہ او را در مذہب امام احمد رح
در آرد کہ در مذہب او حق تعالی را بذات وصفات شناختن فرض است
اگر آنرا نمیداند نکاح جدید کند واگر آنرا نیز میداند این ہنگام تحلیل باید
کرد ایضا چون کسے جنس را بغیر جنس از غلہ بفروشد اگر یدًا بید باشد
رواست اگرچہ زیادہ بگیرد ونسیہ روانیست اگر تودۂ گندم درون خانہ
وتودۂ جو بیرون خانہ باشد نیز نسیہ است واگر جنس مع الجنس بفروشد چون
یدا بید باشد رواست ودرین زیادہ گرفتن روانیست اگر نیم سوختہ باشد
چنانکہ اگر کسی مثقال را بمثقال میفروشد اگرچہ در یک مثقال زر بسیار باشد
ویا در یک اندک غش باشد باید کہ برابر بگیرد وزیادہ روانیست پس اگر این را
نسیہ میدہد بقول ابوحنیفہ مطلق روانیست اما متاخران فتوی دادہ اند بر جواز
نسیہ واین مسئلہ را از مذہب امام مالک پسندیدہ اند وایضا چنانکہ
اسپ بقول ابحنیفہ رح روانیست اما بقول شافعی رح رواست واصحاب
ابوحنیفہ رح بنا بر ضرورت فتوی بر حلالیت آن دادہ اند ودر شامل
بیہقی آوردہ است کہ ابوحنیفہ رح قبل از موت خود بسہ روز
از قول خود برگشت وگوشت اسپ را حلال گفت وہمچنین از مذہب
بمذہب انتقال کردہ مے شود بدان ای فرزند کہ دوستی

رحمۃ

مسئلہ
دربیان حیلہ مطلقہ ثلثہ

چهار مذهب چون دوستیٔ چهار یار از دست مده زیرا که شجرهٔ شریفهٔ شریعت بباغبان
ایشان کمال یافت کقول الشاعر بیت ایکه سرو سرفرازی دین حقت راست شد ؛
چار تن هم از ره تحقیق هر یک باغبان ؛ ابو حنیفه رح نامش نعمان بود کقول الشاعر شعر
اَعِدْ ذِکْرَ نُعْمَانٍ لَنَا اِنَّ ذِکْرَهُ ؛ هُوَ الْمِسْکُ مَا کَرَّرْتَهُ یَتَضَوَّعُ ؛
و نام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کوهستانی آورده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است
که از بعد من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من به پیغمبری مبعوث شده نمی بودم
او را پیغمبر میکرد پس اگر شخصی گوید که بکدام دلیل مذهب همچنان بوده میباشد گفته شود که اگر این
آیت را در شان او آورده شود هیچ عجب نیست قال الله تعالی کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَّفَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ زیرا که اصل او ثابت است که در زمین است و فرع او بآسمان است
که او را بصورت همراه بآسمان بردند و ثابت بن زوطی بن مرزبان و چون عمر مرتضی بآخر

مرزبان

رسید ثابت نعمان را در کنار گرفته در پیش او برد مرتضی در حق او دعا کرد و او علم از هفت کس
اصحاب گرفته است یکی از انس بن مالک و عبد الله بن حسن زیرک و عبد الله بن
جزع زبیدی و عبد الله بن ابی اوفی و عبد الله بن ابی اوف و ثالث الاقصع
و جابر بن عبد الله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی زنان صحابه نیز گرفته است
چون عائشه بنت عجوز و ابو حنیفه رح علم را از بیشتر اصحاب گرفته است اما او را
نسبت در فقه بسوی حماد میکنند و او از شاگردان ابراهیم بن یزید بود و او
شاگرد علقمه بود و او از اسود و از شریح قاضی گرفته بود و ایشان هر دو از
فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول صلی الله علیه وسلم قیل مات ابو حنیفه رح
وهو ابن سبعین سنة بتاریخ سنة خمسین و مایة مناقب ابحنیفه کوفی رح روایت
کرده شده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح چون حج وداع کرد در کعبه درآمد و دو رکعت نماز گزارد
درمیان دو ستون در رکعت اول بر پای راست استاده تا نصف قرآن بخواند و
رکوع و سجود کرد و در رکعت ثانی بر پای چپ استاد تا قرآن شریف را ختم
کرد و چون سلام داد بگریست و مناجات کرد و گفت الهی

مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلٰكِنْ عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ فَهَبْ نُقْصَانَ عَمَلِيْ بِكَمَالِ
مَعْرِفَتِيْ فَهَتَفَ هَاتِفٌ مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ يَا اَبَا حَنِيْفَةَ قَدْ عَرَفْتَ وَاَخْلَصْتَ الْمَعْرِفَةَ
وَخَدَمْتَ وَاَحْسَنْتَ الْخِدْمَةَ فَقَدْ غَفَرْنَاكَ وَلِمَنْ تَبِعَكَ وَكَانَ عَلٰى مَذْهَبِكَ اِلٰى
قِيَامِ السَّاعَةِ معناه بالفارسية یعنی ای آلہ ذوالجلال وای بادشاہ باکمال وای موجود
لایزال بپرستید این بندۂ ضعیف واین وجود نحیف ترای ذات لطف اللطیف چنانکہ
حقیقت وسزاواری پرستیدن توہست ولیکن بشناخت تراچنانکہ حق شناختن تو
ہست پس ببخشائی نقصان خدمت را بکمال معرفت بروی ہاتفی آواز داد از گوشۂ
خانہ کہ ای ابوحنیفہ مارا بشناختی وخدمت کردی آمرزیدم تراوکسی راکہ متابعت
توکردہ بود برمذہب تو تاروز قیامت وایضا مسطور ہست کہ روزی مہتر عالم صلی اللہ علیہ
وسلم درمسجد نشستہ بود اعرابی درآمد وکاسۂ خرما بہ پیشش نہاد وگفت از راہ دور درآوردہ
ام چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیمۂ خرما بخورد عبداللہ بن مسعود رض برپائی خاست وگفت
یارسول اللہ دوش خوابی دیدہ ام عجب تعبیر فرمائی گفت چنان دیدم کہ ستارۂ از آسمان بر
زمین فرود آمد از نور آن ستارہ تمام عالم منور شد رسول صلی اللہ علیہ وسلم متفکر شد
مہتر جبرائیل بفرمان رب الجلیل دررسید وگفت ای رسول اوّلین وآخرین وای
سرور دنیا ودین تعبیر خواب ابن مسعود آنست کہ بعد از رحلت تو بدار الفنا
بہشتاد سال وہشت روز مردی بیرون آید از کوفہ کنیت او ابوحنیفہ ہمہ دنیا
را بنور علم او منور کند وسنتہائی ترا بکمال برساند رسول علیہ السلام خوشدل شد
وانس بن مالک را رضی اللہ عنہ پیش خود خواند وقدری از آب دہن خود بر کام او
بیخ بست واورا گفت کہ ترا عمر درازہ خواہد بود وتو ابوحنیفہ را خواہی دید سلام من
بدو رسان وبگو کہ عطائی تحفۂ محمد ترا مبارک باد ونیم خرما کہ در دست داشت در
حریر کرد وبعبداللہ مسعود داد وگفت دست بدست تو این خرما را بکسان دہ تا بابوحنیفہ
برسانند چون رسول علیہ السلام بدار الآخرت خرامید عبداللہ مسعود رض امانت را نگہداشت
تا آخر عمر خود آنگاہ بشاگرد خود علقمہ رضی اللہ تعالی عنہ داد وقصۂ آن بگفت

و چون علقمه را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراهیم نخعی داد و قصهٔ آن بگفت و
چون ابراهیم را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود حمّاد داد و قصهٔ آن بگفت و در ینوقت
ابوحنیفه رح هفت ساله بود و شاگردی حماد میکرد و هشتاد سال عمر او بود و آنچه او
میدانست ابوحنیفه رح در یک سال از وی بیاموخت و حمّاد هر روز آن خرمای
نیم را از صندوق بیرون کردی و بر دست نهادی و گفتی بحرمت عطا دهندهٔ
این خرما که او را بمن نمای روزی ابوحنیفه رح نزدیک او آمد و گفت آن امانت
را بمن ده و کسی آنرا نمیتوانست خورد حماد بوی داد در حال بخورد و حماد سر او را
در کنار گرفت و گفت من میدانم که نیم خرمای رسول الله امانت تو خواهد بود و در
تو میدیدم ترا مبارک باد و قصهٔ خواب عبد الله مسعود با وی بگفت و چون حماد وفات
یافت پدر ابوحنیفه رح که ثابت نام بوده است قصد حج کرد ابوحنیفه را با خود برد
در مکه خیمه دیدند زده و گرد آن خیمه آدمی انبوه در آمده ابوحنیفه رح گفت بدانجای
رفتم پیری را دیدم سالخورده و نورانی گفتم این کیست گفتند انس بن مالک رض است
در آمدم و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز آشنا می آید
و مرا گفت از کجا می آئی گفتم از کوفه گفت کنیت تو چیست گفتم ابوحنیفه انس بن مالک گفت
رضی الله عنه ابروان مرا بگیرید و بالا کنید تا من او را به بینم که صاحب
مذهب بزرگست آنگاه مرا گفت نزدیک من آی تا امانتی که دارم تسلیم تو کنم
چون نزدیک او رفتم قدری آب دهن در دهن من کرد و گفت این آب دهن
مصطفی است صلی الله علیه وسلم چون آن آب دهن خوردم حلاوت عظیم
یافتم انس بن مالک رض گفت اکنون چون آب دهن مصطفی علیه الصلوة والسلام
خوردی خود را چگونه می بینی نشان آن با من بگوی ابوحنیفه رح بر پای خاست و
زبان برگشاد و گفت ای انس این ساعت خود را چنان همی بینم که اگر انواع
حکمت و انواع علوم در هر یک دانایان روی زمین جمع شوند و هر یک از
من هزار مسئله بامتحان به پرسند بتوفیق حق تعالی

آنهمه را جوابهای باصواب ما بگویم واز هیچکس نمیترسم واندیشه نمیکنم واز همه
زیاده ام ومذهب من بهمه آفاق برسد و دیگر در مناقب او خوانده ام که جمعی از
جهودان ببغداد آمدند از وی سوالات کردند واز جملهٔ سوالات یکی این بود که در عالم
شهریست وآن شهر شصت[۶۰] محله دارد وسی[۳۰] محله از وی روشن است وسی محله
تاریک ودران سی محلهٔ تاریک یک محله بهتر از هزار شهر است آن شهر کدام است
وآن محله کدام جواب فرمود که آن شهر ماه رمضان ست که سی محله روز روشن
است وسی محلهٔ او شب تاریک وآن یک محلهٔ تاریک که بهتر از هزار شهر است
شب قدر است که لیلة القدر خیر من الف شهر چون این بیان کرد
بسیار از جهودان مسلمان شدند دیگر در فوائد ظهریه آورده است
که روزی شخصے بمسجد درآمد وسوال کرد که چه میگوئید درحق مردی که میگوید که
از بهشت امید نمیدارم واز آتش دوزخ نمیترسم ومرده وخون میخورم و
بدانچه ندیده ام گواهی میدهم واز خدا نمیترسم وزن را نکاح نمیکنم وصحبت
کردن باوی حلال میدارم ونماز بارکوع وسجود نمیگزارم وفتنه را دوست
میدارم وحق را دشمن میدارم واز رحمت خدا میگریزم وجهود وترسا را
راستگوی میدارم واز جنابت غسل نمیکنم امام رحمه الله تعالی فرمود
ای یاران درمسئله امتحان چه میگوئید گفتند که این شخص کافر باشد امام
اعظم گفت ای یاران این شخص مسلمان باشد وتبسم کرد وگفت آنچه گفته است
راست است از بهشت امید نمیدارم واز آتش دوزخ نمیترسم از خدا امید میدارد
واز وی میترسد آنچه مرده وخون میخورد گوشت ماهی وسپرز وجگر میخورد
وآنچه گفته است بدانچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی کلمهٔ شهادت میگوید
وخدا را جل جلاله ورسول خدا را ندیده است وآنچه گفته که از خدا نمیترسم
یعنی ظلم نمیکنم وآنچه میگوید که زن را نکاح نمیکنم وصحبت باوی حلال
میدانم یعنی کنیزکی داشته باشد وآنچه گفته است که فتنه را دوست

میدارم یعنے فرزند و مال را دوست میدارد و آنچه گفته است که حق را دشمن میدارم مرگ را گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدائ تعالی میگریزم باران را گفته است و آنچه گفته است که جهود و ترسا را راستگو میدارم یعنی درین قول وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصٰرٰى عَلٰى شَيْءٍ وَّقَالَتِ النَّصٰرٰى لَيْسَتِ الْيَهُوْدُ عَلٰى شَيْءٍ و آنچه گفته است از جنابت غسل نمیکنم یعنے تیمم میکند وقتی که آب نباشد و دیگر از مقامات او رحمة الله علیه آنست که روزے جهودے باو همراه شد جهود را گفت چرا بدین محمد در نه آئی گفت یا امام مسلمانان من گرسنه ام اگر دین محمد حق است دعا کن تا خوانے از آسمان فرود آید و هر دو از ان طعام سیر بخوریم آنگاه بدین محمد در آئیم برین جمله عهد کردند ابو حنیفه رحمة الله علیه دو رکعت نماز گزارد و روئ بزمین نهاد و گفت یا رب مرا در پیش این بیگانه خجل مگردان خوانے فرود آمد جهود گفت سر بر آر که کارت بر آمد و طعام سیر خوردند امام گفت بعهد خود وفا کن و ایمان بیار گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعا کنم اگر مثل تو نتوانم که خوان فرود آورم مسلمان شوم و اگر نه نشوم و جهود دانا بود هر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم و هر دو دست خود بجائ دستهائ او نهاد و گفت یا رب بحق این امام که همچنان خوانی فرست آراسته در حال خوانی دیگر فرود آمد ابو حنیفه متحیر شد جهود گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم یکے آنکه تو نمودی و دیگر اینکه من نمودم هم ترا شفیع آوردم تا کارم بر آمد در حال مسلمان شد و دیگر آنکه از مقامات او این است که چهل سال شب نخفت و بوضوئ نماز خفتن نماز بامداد گزارد و سه صد و هشتاد هزار مسئله را جواب فرموده است و چهار مسئله را جواب در توقف داشته است اوّل مسئلهٔ دهر است دوم خنثیٰ مشکل سیوم مسئلهٔ محل اطفال کافران است که در بهشت باشند یا در دوزخ زیرا که عمل صالح ندارند که گوئیم بهشت روند و عمل بدے ندارند که گوئیم بدوزخ پس توقف کردن بهتر باشد چهارم

ف: آیت نازل در پاره اول ... وقالت الیهود ... گفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی از ... و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی از دین ۱۲ تفسیر حسینی

وقتِ ختنہ کردن زیرا کہ اگر گویم بخوردگی ختنہ کنند نارسیدہ را سبب درد
رسانیدن باشم واگر گویم بہ بزرگی ختنہ کنند عورتِ او را دیدن روا نیست کہ
ناظر و منظور ہر دو لعنت اللہ میباشند و بعضے علما گفتہ اند کہ ختنہ در خوردہ گی
باید کرد اما موئی لب را زدن در مسلمانے ثواب زیادہ از ختنہ کردن است و
علامتِ مسلمانی است و دیگر از فضل و بزرگی امام اعظم آنست کہ چہار ہزار
شاگردان را بدرجۂ فتوی رسانید **ایضاً و زمی** از بدبختان آن زمانہ یکی از
اصحاب امام مباحثہ کرد کہ امام قہر داشتہ باشد اصحاب گفت نداشتہ باشد
آن بدبخت گفت پس من بامتحان بروم رفت بنزدیک دروازۂ امام و در کوفتن
گرفت کہ امام را بیا گا ہانید تا بیرون آید چون بیرون شد گفت ترا نطلبیدہ ام باز
درون رفت ہکذا تا سہ کرت بیرون شد بعد ازان گفت کہ من طلبیدہ ام ترا مسئلہ
پرسیدنے دارم گفت اینکہ مزۂ پلیدئ آدم چگونہ است امام فرمود چون در
شکم بود ترش باشد و چون بیرون آید تلخ گردد گفت یا امام تو ازان چشیدہ
نعوذ باللہ من ہذا القول الشدید امام گفت لا بل در روایت چنان دیدہ ام بعد
ازان گفت یا امام من شنیدہ ام کہ تو مادرے داری فرمود آری بغایت
صاحب حسن ہست کہ روئی او چنان زیبائی دارد و پائی او چنان و دستِ او
چنان و موئی او چنان و دندان و لب و دہن او چنان زیبائی دارد حتی کہ آن بدبخت
اندام نہانے را نیز یاد کرد کہ چنانست امام فرمود ہر چہ ہست آفریدۂ خدا است
گفت غرض اینکہ من میخواہم تا بنکاح خود در آرم امام فرمود حاکم نفس است
باش تا او را بپرسم چون برگشت سر آن بدبخت از تن جدا شد و بر زمین
افتاد ہمہ عالم متحیر شدند گفتند یا امام این چہ بود فرمود تیغ صبر من گردن
بزد **ایضاً آوردہ اند** کہ در قریب او جہودے متوطن بود ہر روز صحن خانۂ
خود را میرفت و آن رفتہ را در صحن امام می انداخت امام از انجا میگرفت
و بیرون میکرد روزے امام محمد بادشاہ زادہ بود و در مدرسہ نشستہ

بود که آن جهود آن روفته را باز در صحن امام انداخت امام محمد علیه الرحمة سقطش
گفت و قهر و غضب تام نمود خواست تا او را تعزیر کند اما چون امام ابو حنیفه
رضی الله عنه ازان خبر یافت گفت ای فرزند بمدت هفتاد سال است که او
همچنان میکند و من تحمل میکنم زیرا که حق همسایه همچنان است و شما در یک روز دل او را
رنجه نمودید چون جهود ازان احوال خبر شد در حال مسلمانی را قبول کرد و ایضا
آورده اند که قریب او دخترے بود مستوره که بغیر از شب در روز بیرون
نمیشد اما در هر شب که بیرون میشد بر بام امام ستون استاده میدید و نمیدانست
که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را ندید از
پدر خود سوال کرد که در ایام امام ستون می بود اما درین شب نیست چه شده
باشد پدرش گفت ای جان پدر آن ستون دین بود افتاد یعنی امام اعظم رح
بود که هر شب نماز میگزارد دیگر از مناقب او اینکه در ماه رمضان شصت و یک
کرت قرآن میخواند یک کرت در روز میخواند و یک بار در شب میخواند و یک کرت
در تراویح ختم میکرد و دیگر اینکه هرگز باسمان و آفتاب نیز نظر نمیکرد و میگفت
که تاسف ازان عمر گذشته که بآفتاب و آسمان تیز نگریستم روایت
ندیده بودم که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالیٰ علیه وسلم هرگز بآفتاب و آسمان نمی نگریست
زیرا که هر دو مونث معنوی اند و آسمان مزین است بزینت کواکب و دیگر
آنکه از مناقب او این است در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم فرموده است هر که سراویل خود را بنا محرم نکشاده باشد اگر عورت بدرد
زه گرفتار شود همان شخصے از روزن خانه در نظر دارد فی الحال خلاص شود پس
امام را حق تعالی چنان پاک آفریده که نظرش بنا محرم نمی افتاد چون عورت
را درد زه میشد او را از روزن خانه می دید خلاصی می یافت و دیگر آورده
اند که روزے در راه میگذشت طفل دران راه میرفت با او همراه شد امام
گفت ای طفل پای را محکم بنه و واقف باش که راه خلیس است تا نه افتے

مسئلہ در بیان مذہب و مناقب امام شافعی رحمہ اللہ تعالیٰ ۱۲

طفل گفت اے امام اگر من بفتیم باز برخیزم تو واقف باش کہ اگر بیفتی سائر مردم
بر تو افتند و زیر خواہی شد و ہمہ مردم ہلاک شوند امام دانست کہ طفل داناست
زیرا کہ پیغمبر فرمودہ است ذَلَّ عَالِمٍ ضَلَّ عَالَمٌ یعنی لغزیدن عالم گمراہی را
سبب است تا تمام عالم گمراہ شود پس امام در گریہ شد و چون ماتم زدہ
با صحاب خود پیش آمد کیفیت احوال پرسیدند باز نمود امام گفت بر شما باد کہ
ہر یکے بقدر علم و دانش خود علم بیان کنید و فتوے دہید کہ راہ شریعت راہ
سخت است و دور و دراز است بعد ازان اختلاف پیدا شد **دوم** مذہب امام
شافعی رحمۃ اللہ علیہ فہو ابن عبد اللہ بن محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن
شافعی بن شاہب بن عبید بن یزید بن ہاشم بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن عبد
المناف وولد بقوبہ من ست وخمسین ومائۃ وعاش اربعۃ وخمسین ومات یوم الجمعۃ
ودفن بمصر رحمۃ اللہ علیہ وانہ قد اخذ العلم من مالک بن انس ومحمد بن الحسن
وبشر بن عباس واصحابہ یصفون الی مسلم بن خالد بن مسلم الزنجی عن خلف بن
ایوب واللہ تعالی جعل العلم بعد نبیہ فی اصحابہ ثم بعدہم فی التابعین ثم بعدہم
فی ابی حنیفۃ رح واصحابہ من شاء فلیرض ومن شاء فلیسخط **منقول است**
کہ حضرت امام شافعی رح چنان ذاکر بود کہ در ہیچ احوال سر از جنبانیدن قرار نمیکرد
روزے حجام سلت او رالست میکرد گفت یا امام سر را باز دار تا لبہائی تو بریدہ
نشوند گفت لب بریدہ بہ کہ ذکر خدائی فراموش کردہ **آوردہ اند** کہ مدت سہ سال
در رحم مادر بود در حالت ولادت مادرش قریب نزع شد زیرا کہ طفل سہ سالہ
دندانش روئیدہ بود آما دران زمان امام اعظم رح از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود
جنازۂ او را از روزن خانہ بمادرش بنمائیدند در حال خلاص شد ازان شافعی نامیدند
کہ بشفاعت ابو حنیفہ رح تولد شد **مناقب دیگر امام شافعی** **آوردہ اند** کہ امام
احمد حنبل رح را سہ لک احادیث نبوی بیاد بود آما در اکثر اوقات در پیش امام شافعی رح
میرفت و مسئلہ سوال میکرد و امام احمد رح پیر بود و امام شافعی رح ہنوز طفل بود

اصحاب امام احمدؒ ننگ و عار کردند و گفتند یا امام شمارا سه لک احادیث در یاد است
در پیش این کودک برائی چه میروید گفت بخدا نست ای اصحاب آنچه میدانم یوسف
مسئله میدانم او مغز آن مسئله میداند و دیگر اورده اند که روایت امام شافعیؒ را
چرا در جایها متصل بروایت امام اعظمؒ می آرند و روایت امام مالکؒ و امام احمدؒ را گاه گاه
می آرند گفته اند که مادر امام شافعیؒ بغایت صاحب جمال بود و در ایام جوانی بیوه شده خواست
تا امام یوسفؒ را شوهر کند چون امام را از کار خیر عار نبود روزی امام شافعیؒ خود با امام یوسفؒ
گفت که مادرم چنان اختیار دارد امام یوسفؒ خود اگر او را میدیدم بهتر میبود از روزن خانه
بدو نمود امام یوسفؒ قبول کرد چون تزویج کرده بدو سپرد دران شب امام شافعیؒ
دعا کرد که یارب این شب را کلان کن اورده اند که آن شب دوازده ساله
شد اما بر سائر مردمان یکشب بود امام شافعیؒ در کتب خانه امام اعظمؒ در آمد
و کتب امام اعظمؒ در پیش امام یوسفؒ بود و کتب را مطالعه کرد در هر روایت که
مخالفت میدانست مخالفت انداخت ازان مشهور عالم گشت دیگر

مسئله در مناقب امام مالکؒ

آنکه بعد از امام ابوحنیفهؒ بود و در اطراف عالم میگشت مردم را بمذهب خود می آورد

سیوم مذهب امام مالک رحمة الله علیه و او ابن انس بود و انس بن مالک

اورده اند دیگر آنکه انس در ایام طفلی مدت هشت سال در عیال رسول بود ازان مفتی
اصحاب گشته است انس گفت روزے در زیر درخت خرما افتاده یافتم
ازان میخوردم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در رسید گفتم یا رسول الله ازان خرما
بخورم یا نه حضرت صلی الله علیه وسلم تبسم کرد و دست مبارک بر شکم من نهاد
گفت اشبع بطنک یعنی سیر کن شکم خود را که بدین ماخوذ نشوی از درخت میفشان
تا مان میفگنی و بخوری و ایضا روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار می آمد و بی بی
فاطمہ چنانکه عادت طفلان است هر دو استقبال نمودیم حضرتؐ مرا پس پشت سوار
و بی بی فاطمهؓ را در پیش خود بگرفت

مسئله در بیان امام احمد حنبل رحمة الله تعالی

چهارم مذهب امام احمد بن حنبلؒ اورده
است که امام احمدؒ مردی گوشه نشین بود که بغیر از ضرورت بیرون نمی شد بدان

ای فرزند که هر چهار مذهب را برحق دانی و در حقیقت ایشان شک نیاری حتی که اگر شخص
از یک مذهب منکر شود کافر گردد و گفته اند که شرع را چهار رکن است همین
چهار مذهب اند هر که ازین خارج است خوارج است پس بدان که
ایمان بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه ایمان مجمل بسنده است که گوید قبول کردم دین
مسلمانی را و آنچه در ویست و بیزارم از کفر و کافری و آنچه در ویست و گفته اند که
اَلاِیمَانُ اِقرَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَصدِیقٌ بِالقَلبِ وَالاِعتِقَادُ بِالجَنَانِ جنان میانه
دل را گویند زیرا که او هرگز از جائے خود تغیر نمی یابد و آنچه گفته اند که اصل
تصدیق است و آن تصدیق مختص بجنان است چنانکه اگر بر زبان و دل سخن
ناشائسته بگذرد تا جنان او برجای باشد کافر نگردد و قلب گردنده را گویند
یعنی در اکثر اوقات بر دل اندیشهٔ ناموافق می آید اما با درے جنان اندیشه
را دخل نمیدهد اما کافران را همان اصل که جنان باشد نیست اگر بر دل ایشان اندیشه
مسلمانی آید چون اصل نیست غلط میشود و ایمان بقول شافعی ع اقرار باللسان و
تصدیق بالقلب و اعتقاد بالجنان و عمل بالارکان است که بقول او نماز جنازهٔ
بے نماز درست نمیدارند اما عالمان متاخران او و اصحاب او فتوی بر جواز جنازه
کرده اند تا سنت و جماعت خلاف نشود والله اعلم **فصل چهارم** در ذکر
قال الله تعالی فَاذکُرُوا اللهَ قِیَامًا وَّقُعُودًا وَّعَلٰی جُنُوبِهِم اگرچه این آیت در شان
نماز است در حین حرب اما کلام الله اصل است بهر طرف که عالمان راسخ میکشند
معنۓ او میرود مگر وقتی که معنیٔ او محض غلط کنند این هنگام توهم کفر است کقول
الشاعر **شعر** جَمِیعُ العِلمِ فِی القُرآنِ لٰکِن ÷ تَقَاصَرَ عَنهُ اَفهَامُ الرِّجَالِ ÷
قال الله تعالی الخَنَّاسِ الَّذِی یُوَسوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ **و در تفسیر منیر**
در شان این آیت آورده است که خناس نام شیطان است که سر قلب آدمی را در
دهن خود گرفته است و می مکد از ان لعاب پلید او در دل مومن جمله انواع معاصی می فز
اما چون الله تعالی را بر زبان راند خناس از وی بگریزد پس چون ذکر

نام الله سبب نجات از دیو است و بر هر بندهٔ مومن لازم است که نام شریف را فراموش نکند اما خاصهٔ کسے که دم از شیخی و سالکی زند برو فرض است که نام شریف الله را در هر نفس فراموش نکند که كُلُّ نَفَسٍ اِذَا خَرَجَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ فَهُوَ مَيِّتٌ زیرا که چون نام شریف را فراموش کند شیطان انواع معاصی و بدی و کینه و حرص و هوا در دل او فرود می آرد پس از مراتب مشائخان پس افگنده باشد بسبب این معاصی قال الله تعالی مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِىْ ای عن القران فَاِنَّ لَهٗ مَعِيْشَةً ضَنْكًا ای ضَيِّقًا وَعَنْ اَبِىْ جُبَيْرٍ اَىْ نَسْلُبُهُ الْقِنَاعَةَ حَتّٰى لَا يَشْبَعُ فَمَعَ الدِّيْنِ التَّسْلِيْمُ وَالْقِنَاعَةُ وَالتَّوَكُّلُ فَيَكُوْنُ حَيٰوتُهٗ طَيِّبَةً وَمَعَ الْاِعْرَاضِ الْحِرْصُ وَالشُّحُّ فَعَيْشُهٗ ضَنْكٌ وَحَالُهٗ مُظْلِمَةٌ كَمَا قَالَ بَعْضُ الْمُتَصَوِّفَةِ لَا يَعْرِضُ اَحَدٌ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهٖ اِلَّا اُظْلِمَ عَلَيْهِ وَقْتُهٗ وَتُشَوَّشَ عَلَيْهِ رِزْقُهٗ **و در تفسیر مدارک** من عینه التشویش شوریده شدن پس ازین جا معلوم میشود که اگر صاحب ذکر ذکر را ترک دهد از رزق محروم ماند و از احوال مشائخان باز ماند پس سالکی را نشاید و ایضا قال الله تعالی وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيْتَ یعنے چون طرفة العین ذکر از سالک و طالب فراموش شود در حال بدان طرفه تاسف خورد و بیاد آرد و تکلیف کننده باشد در یاد کردن ذکر بعد ازین بدان که ذکر نیز بر چهار نوع است اوّل ذکر عام دوم ذکر خاص سیوم ذکر خاص الخاص چہارم ذکر خاص الاخص اوّل ذکر عام و آن موافقت شرع را گویند کما قال الله تعالی فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ **و در تفسیر حسینی** در معنی این آیت آورده است که هر قیامی و هر قعودی و هر حرکتی و هر نظرے و هر قدمی که موافق شرع جاری باشد همه ذکر خدا است زیرا که اگر او خدای را فراموش کرده می بود پس خلاف شرع ازو در وجود می آمد و چون خلاف نمی آید پس گویا که در هیچ احوال فراموش نکرده است پس مومن اگر تلاوت قرآن کند و یا صوم دارد و یا نماز گزارد و یا از نهی باز ماند گویا که همیشه در ذکر هست زیرا که او حق شناس است که خلاف امر او نمیکند قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ حَرَكَةُ الطَّاعَةِ دَلِيْلُ الْمَعْرِفَةِ كَحَرَكَةِ الْجِسْمِ دَلِيْلُ الْحَيٰوةِ دوم ذکر خاص و آنکه

طائفه مشغول بطلب لذتِ دنیا و مراتب اند کما قال الله تعالی وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا
لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا پس ایشان اول شریعت را مستقیم میدارند بعد ازان هر لذت
دنیاوی چون مال و فرزند بدو پیش می آید تکلیف کرده ازان میگذرند کما قال الله تعالی
اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِیْنَةُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَالْبَاقِیَاتُ الصّٰلِحٰتُ الآیة زیرا که ایشان هر حظوظ نفسانی
و دنیاوی را گویا که فراموش کرده اند زیرا که اگر باین جمیع علایق دارند حضور را نشاید
پس ذکر که بغیر حضور باشد فائده و نتیجه ندهد کما قال الله تعالی وَاذْکُرْ رَّبَّکَ اِذَا نَسِیْتَ
یعنی ذاکر باش حق را چون فراموش بکنی ماسوی الله را و الّا ذاکری را نشائی و ذاکر
آنرا گویند که ظاهر و باطن او در ذکر مساوی باشند چنانکه شیخ الاسلام والمسلمین حضرت
شیخ علی ترمذی قدس سره میگفت که ذِکْرُ اللِّسَانِ بِغَیْرِ ذِکْرِ الْقَلْبِ لَقْلَقَةٌ
وَذِکْرُ الْقَلْبِ بِغَیْرِ حُضُوْرِ الرَّبِّ وَسْوَسَةٌ اگرچه ذکر لسانی را ثواب بسیار است
چنانکه منقول است که مردگان میگویند اگر باز خدا تعالی ما را زندگی میداد در تمام
عمر اگر یک کرت کلمه الله را میگفتیم بسنده بود اما در مذهب صاحبدلان تا دل ذکر
را بجود مسلّم و لازم نگیرد نتیجه ندهد و باز گفته اند که اگر نه هزار کرت ذکر را بزبان گوید
و یک کرت بدل ثواب این افضل است و آنکه دایم حضور اند ذکر قلب را
بی حضور چیزی نمیدارند زیرا که آنچه نتیجه و مقصود باشد حاصل نشود پس
صاحبدلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول ندارند و ایضاً
شیخ میگفت که در ایام جوانی در ولایت هند در طلب علم بودم در نواحی مانگپور شیخ
سیلو نام مدرس و محقق یافتم تا کافیه و هدایه و وقایه در پیش او گذراندم
بعد ازان شیخ را ذاکر دیدم خواستم تا از و تلقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات
نکرد گفت من از مردست انابت بدادن بسیار استبعاد مینمایم زیرا که درین
راه خطرهای عظیم است ما هم پیری دارم بیا تا ترا در پیش او برم شیخ فرمود
که بعد ازان مرا بشیخ سالار بده سپارید تا بدین درجه رسیدم و از مرتبهٔ شیخ سیلو
میگفت که چنان ذاکر بود روزی بر بام نشسته بود ذکر برو غلبه شد و از بام

افتاد اما بوجودش هیچ زحمت نرسید و ایضا فرمود اگر درس میگفت و یا خواب میکرد همیشه
انگشتان ثلثه بطریق تسبیح می جنبید روزی در بیان مسائل بود و بخلق امر معروف
میگفت یکی از همنشینانش اندیشه کرد که الحال شیخ غافل باشد در حال گفت که من غافل نیستم مرید
خجل شد و ایضا روزی در خواب بود باز مرید اندیشید که مگر غافل باشد باز شیخ گفت
غافل نیستم سیوم ذکر خاص الخاص بدانکه در بدن آدمی سه چیز را سه نوع رزق مقدر
است چنانکه نفس را اکل و شرب سر را مشاهده و قلب را ذکر پس چون طالب بکمال استغراق
رسد نفس از اکل و شرب و سر از مشاهده و قلب از ذکر باز میماند که واذکر ربک اذا نسیت
و در مذهب ایشان ای نَسِیْتَ الْاَکْلَ وَالشُّرْبَ وَالْمُشَاهَدَةَ وَالذِّکْرَ
پس این هنگام بحقیقت مذکور رسیده باشی و الا مهجوری ذاکری حضور را نشاید و
چون ناگاه ازین مراتب باز آید تکلیف کرده باز نه همانرا جوید و فقیر را برادری بود در
زمستان سخت عرق عرق میگشت از احوالش پرسیدم که هر گاه چگونه بدست
می آید ای برادر نشنیده که الصوفی صاحب الوقت این مراتب بتکلیف من است
اگر تمام عمر درو باشم چهارم ذکر خاص الاخص و این ذکر را حد و نهایت نمیباشد و
این گم شدن از خود است **بیت** تو در و گم شو که توحید آن بود ؛ گم شدن گم کن که
تفرید آن بود ؛ واذکر ربک اذا نسیت در مذهب ایشان این تا خطابیه است یعنی
چون فراموش کنی تو نفس خود را پس این هنگام ذاکر و مذکور نباشد مگر واجب تعالی که
اِذَا انْکَسَرَتِ السَّفِیْنَۃُ یَرْکَبُہُ الْبَحْرُ که او را بحر بر داشته است منقول است
که مجنون در عشق لیلی منتهی شد روزی لیلی را بر و گذری افتاد گاهی سرش را در
کنار میگرفت و گاهی پایش را میمالید و گاهی دستهایش را پیش میکشید بکذا تا او را
بسیار از حالی بحالی بگردانید مجنون تو کیستی که مرا تشویش میدهی گفت منم لیلی
گفت لیلی کیست گفت معشوقهٔ مجنون گفت کیست مجنون گفت توئی گفت من
خود لیلی شده ام مجنون و لیلی را نمیدانم پس این هنگام که العلم حجاب الاکبر است ازین
شان برخاست که علم دانشش انانیست را گویند **بعد ازین**

مسئله در بیان ذکر خاص الخاص

مسئله در بیان ذکر خاص الاخص

م دقیقه سیوم ... شود سر رشتهٔ سوا ... و دریا ...

ای فرزند که اسمائی حق تعالی آنچه بر پیغمبر ما نازل شده اند جملگی نود و نہ اند و حضرت
رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم ہمانرا باصحاب بطریق ذکر و فکر تلقین کرده بود بعد از
اصحاب مشائخان کبار در ہر اسمی کہ نتیجہ می یافتند ہمانرا پیش میگرفتند و بدان
روش می ماندند از ان چہارده خانواده موجود شد و این مشائخان کبار اسمی را
برائی نتیجۂ خود تخصیص کرده اند امّا اشتراک ہم دارند در ہمہ اسما کہ ہمہ را بذکر
میگویند تا صافیت دل حاصل شود خصوصًا لا الٰہ الّا اللہ در ہمہ سلسلہ مشترک
است کہ از آغاز حال مرید را تلقین میکنند از جہت بسیاری برکت او بدان ای
فرزند کہ اول مرید را از جملہ معاصی باز دارد و از معروفات در آرد بعد ازان اگر مرید را
از تجلیات شیطانی باز خواہی کرد و نگاه خواہی داشت و مرید نیز مشروع باشد
او را بخلوت در آرد چون از احوالات خلوت نجات یافت بعد ازان کہ قوت حرارت
ذکر دارد او را ذکر دہد و معلوم باد ای فرزند کہ ذکر امانت است و دُر است و
دُر را در دہان ہر سگ نمیتوان انداخت وَلَا تَطْرَحُوا الدُّرَّ فِي أَفْوَاهِ الْكِلَابِ
زنہار صد زنہار کہ ذکر خاص است و عام نیست بہر کس نمیتوان داد کہ طاقت ذکر
نخواہد آورد و آیات سماویہ برین جملہ ناطق است کہ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا
و باید کہ ذکر را در گوشۂ تاریک کہ ہیچکس نباشد باید داد و سخن تصوّف را نیز در جائی
بگو کہ ہیچ مخلوقی نشود منقول است کہ عبد اللہ شطاری مریکی را از مریدان خود
ذکر تلقین میکرد امّا دران جائی اسپ استاده بود از تلقین باز ماند و گفت این نیز
حیوان است مبادا کہ طاقت شنودن ذکر نیارد فریاد بر آورد و ایضا روزی
این فقیر در قدمبوسی شیخ المشائخ والاولیا سیّد السادات میان سیّد علی
ترمذی در بیابان میرفت سخن از تصوف افتاد شیخ دہن مبارک را بگوش فقیر
نزدیک رساند و مقصود باز گفت اگرچہ دران میان جز من و او شخصی نبود امّا ادب
مشائخان بجای می آورد و مرشد فقیر آنچہ ذکر داده بود بزبان خود تنج پاشش نفر
از دانشمندان کہ کمینۂ ایشان این فقیر است و الّا مر سائر مریدان

ف: میفگنید دُر را در زبان سگان ۱۲

ع: را از کس ... امانتہا بسوی اہل آن ۱۲

ف: آیت ہذا در پارۂ پنجم در رکوع الم تر الی الذین ۱۲

را برائی تلقین این فقیر را اذن میداد هر چند ممانعت مینمودیم قبول نکرد و میگفت که قبول گردن امر مرشد واجب ہست و بعد از وفات اذن مصلی و سجاده بغیر از فقیر بدیگر کس نکرد و فرزندان را نیز اذن نداد که قوت آن نداشته بر خلاف این زمانهٔ فساد که چون پدر بگذرد پسر پیشوائی جهان میگردد و چنانکه بادشاهی از پدر به پسر میماند محض ضلالت ہست و ذکر نیز بر خلاف این طائفه میتوان بمرید تلقین کرد زیرا که بمجرد رسیدن جاہل به پسر ناقص که بمیراث نشسته باشد بمرید تلقین ذکر میکنند و بیش ہر جائی آوردن آداب مشائخان اورا مرید و ذکر میگویند و او ہنوز در معاصی مستغرق زمزمه و حالت اوراد تمام پراگنده میکنند و از ان خبر ندارند که در عوارف المعارف آورده است مرید آنرا گویند که تا بیست سال کراماً کاتبین ہیچ ذرّه گناه اورا ننویسند و الّا مریدے را نشاید بعد از ان چون بکسے تلقین ذکر کند اوّل نیت و اراده بر کلمه بد و بیاموز و ریا را بد و بنمای که فلان خطرهٔ ریا است و فلان صفا است و فلان تجلی رحمان است و فلان شیطان است الحال چون فقیر معروف بسلسلهٔ چشتیه است سخن چندی که از حضرت شیخ در رسیده است بیان خواہم کرد امّا بدان شرط که ہیچ احدے بغیر از تلقین کامل دروخوضی ننماید و الّا گمراه گردد و نیز بدین شرط که این کلمات را بدست شخصے و شیخے و ہر عالمی که از احوال این حال نادان باشد نمیتوان داد حضرت خواجه حافظ درین بیت خوش میفرماید بیت بیا تا در میٔ صافیت راز از دہر بنمایم ؎ بشرط آنکه ننمائی بکج طبعان دل کورش ؎ زیرا که ایشان درین مراتب چون طفل شیر خوارند اوّل مرید را بفرمائی تا سه روز روزه دارد و درین روز یک لک کلمهٔ استغفر الله تکرار کند بعد از ان غسل و یا وضوئی جدید کرده در پیش آید امّا شرط این ہست که غسل بکند شرط دوم روی بقبله مرید را بنشاند یا مربع یا بدو زانو و بہتر آنست که مربع بنشیند و رگی پائی چپ بانگشتان سبابه و ابہام بگیرد و دست چپ را بر دست راست بنہد یعنی

مسئله
در بیان آداب ذکر و اوراد [illegible]

دست راست را بر ران راست بنهد باطن انگشت ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام
راست بنهد و باطن انگشتان اربعه چپ را بر ظاهر انگشتان اربعهٔ راست بنهد شرط
سیوم چشمان را پوشیده دارد و این پوشیدنی پوشیدنی دل است از ماسوی اللّٰه که
دل را از حرص و هوا و کینه و حسد و حقد و بغض خالی دارد شرط چهارم اینکه مرید را جزم
باشد و یقین محض بدانکه این ذکریست که مرشد من دست بدست از اصحاب و اصحاب از
رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم آورده است و من متابع ایشان میروم تا مگر بشرف ایشان در
باطنی و وصالت برسم که در هیچ احوال ازین برنگردم شرط پنجم آنکه لا را از پستان چپ
آغاز دو در کتف راست های آنه تمام بکند و از انجا بغزدم و بنفس کشیدن برگردد
الا آغاز دو های اللّٰه را بر پستان چپ برساند و دم را در ینجا بکشد شرط ششم اینکه فهم در معنی
و اراده دارد چون لَا مَقْصُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ لَا مَطْلُوْبَ اِلَّا اللّٰهُ شرط هفتم اینکه معلوم باد که خواطر
باطنی نیز پنج اند هر پنج را بسه چیز بر بندد اوّل اینکه دل را بگویائی زبان حواله کند که بغیر از
بسم اللّٰه چیزی در نگیرد و در دل و زبان نیارد دوم اینکه آنچه دل را خطرهٔ ماسوی اللّٰه
و اندیشهٔ غیریت پیدا شود آنرا باراده ذکر دفع کند یعنی فهم بمعنی آن کلمهٔ مذکور بگمارد
تا خود را اسیر آن معنی سازد سیوم اینکه دل را مشاهده حاصل میشود اگر تجلّی رحمانیه است
نیز دران اوان ذکر را از دست ندهد اگر ملک و ملکوت چون بهشت و دوزخ باشد
ازان نیز برگردد که آن سدّ راه او اند که بدان سبب امتحان بنده است از باز ماندن
ذکر باید که ترک ندهد و اگر شیطانی و دنیاویست صورت مرشد را در دل گذراند
تا همان دفع شوند و بمدد شیخ نور ذکر در باطن او بیفزاید شرط هشتم اینکه ذکر را
در شب و روز چار نا چار آورده باشد خصوصاً بعد از خمس صلوة البته
میتوان ذکر جلی کرد که صافیّت دل و محو شدن نام و ننگ در طلب خدای حاصل میشود
حضرت شیخنا را مریدی بود که در قیام و قعود و مشی و اقدام و رکوب سر را می جنبانید
گاه جلی گاه خفی چون پیک اجل در رسید شنیدم که جان میداد و میگفت که
بغیر از دو چیز در دنیا آرزو نماندم یکی اینکه اگر درین حالت بلقای

شریف حضرت شیخ مشرف میشدم چه خوش بودے تاسف برین مهجوری میخورم دیگر آنکه حیف
ازان عمر ماضی کہ بی ذکر وفکر گذرانیده ام چون شرائط ذکر دانستی باید غسل هر وقت نکنی که
آن محض برائی تلقین بود امّا بقیه شرائط را ذاکر در هیچ حال ترک ندهد واگر آب برائے
وضو موجود نباشد تیمم کند وچون ذکر را خواهد بزید داوّل بفرماید تا ۳ کرّت بگوید

أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ وَاَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ
و ۳ کرّت درود امّا درود را صد بار مکرر کند بهتر باشد ویکبار

يَا جَلِيْلُ مِنْ كُلِّ جَلِيْلٍ وَيَا عَزِيْزُ مِنْ كُلِّ عَزِيْزٍ وَيَا قَدِيْمُ مِنْ كُلِّ قَدِيْمٍ خَلِّصْنَا
مِنَ النَّارِ و ۳ کرّت کلمۂ طیبه بعد ازان بطریق مذکور لا اله الا الله بیاموزانند
امّا اوّل پیر چشمان بپوشد تا مرید او را نه بیند و ذکر آغازد بعد
ازان مرید چشمان بپوشد وآغاز کند تا طریق را دانسته باشد وچون
ذاکر خواهد که ذکر این کلمات مذکور را مکرر کند واگر بعد از خمس صلوة ذکر میکند
باید که بعد پنج گنج ذکر جلی آغازد پنج گنج را چنان بکند اول سی و ۳ کرّت
سبحان الله وسی و ۳ بار الحمد لله وسی و ۳ بار الله اکبر وسی و ۳
بار استغفر الله بعد ازان لا اله الا الله را آغازد بدان ای فرزند که آنچه
بعضے عالمان ظاهر میگویند که درین نفی کدام الله مقصود دارید اگر نفی اله باطل
دارید کذب لازم آید لانهم موجودون واگر نفی الله مطلق دارید کفر لازم آید لان خالق
الخلق موجود واگر نفی الله حق دارید استثناء الشی من نفسه لازم آید جواب آنکه اگر
نفی الله حق داریم استثناء الشی من نفسه لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس است
چنانکه گوید که نیست در سرائی جنس انسان مگر زید وتناقض نیز لازم نمیشود زیرا که
اوّل بودن زید دران دیدیم بعد ازان چون غیر او هیچ احدے نبود جنس را نفی فرمودیم
باز او را مؤخر آن آوردیم تا فائدۂ حصر دهد ودر نفی الله مطلق کفر محض است و
واین خود مظهر است واگر نفی اله باطل کند نیز کذب لازم نه آید زیرا که ایشان
مستحق است نیستند ودر مملکت او تصرف ندارند پس

گو یا کہ نیستند امّا در نظر محققان لاموجود الا اللہ مراد ہست یعنے ہر وجودی کہ جز او
خیال کنی آن نیست کہ او نیست ہر چہ ہست ہستی اوست مگر نیست کہ آن نیست
پس چون وجود سوائی او باطل بلکہ معدوم است وجود اللہ باطل چگونہ موجود باشد
زیرا کہ وجود ایشان از خود نیست کما قال اللہ تعالی بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ
فَيَدْمَغُهُ یعنی میزنم حقیقت را بر باطل پس میشکنم او را در جائی کہ حقیقت موجود
شود باطلیت نابود گردد پس نیست موجود مگر حق واگر شخصی گوید کہ اللہ را مطلق نفی
میکنم بقول صوفیہ نیز کفر لازم نمیشود زیرا کہ تاویل دارد و در تفسیر فاتحہ
آوردہ است کہ اَلْاِلٰهُ مِنْ اَسْمَاءِ الْاَجْنَاسِ كَالرَّجُلِ وَالْفَرَسِ اِسْمٌ يَقَعُ عَلَى كُلِّ
مَعْبُودٍ بِحَقٍّ اَوْ بَاطِلٍ پس مقصود ذاکر نیست کہ چون اللہ اجتماع دارد میان حق
و باطل پس من مطلق کلمہ او را نفی میکنم تا کلمہ اللہ اثبات یابد کہ بہیچ احدے
شرکیت ندارد و ایضا صوفیان گفتہ اند کہ كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنِ اللّٰهِ فَهُوَ الْمُهْلِكُ
پس غیر انداز تا از اللہ خلاص یابی وَاَمَّا اللّٰهُ مُخْتَصٌّ بِالْمَعْبُودِ بِالْحَقِّ لَمْ يُطْلَقْ عَلٰى
غَيْرِهٖ اما اگر جواب ماحضر دہی کہ خود را از طلاطم این امواج بحر نجات دہی گوئی کہ
ما نفی ہیچ یکے مر اندار یم بلکہ میگوئیم لا آلہ مستحق بالعبادۃ الا اللہ بدانکہ لا کلمہ نفی
است و آلہ اسم منفی است یعنے نفی کردہ شدہ و لا حرف استثنا و مستثنے منہ محذوفست
و آن نزدیک اہل شریعت معبود است یعنے نیست چنین معبود بحق مگر ذاتیکہ نام
آن ذات اللہ است و در نفی سہ چیز لازم است نفی و نافی و منفی حرف لا نفی
است و آلہ اسم منفی است و نافی گوئندہ این کلمہ است و در اثبات نیز سہ
چیز است اثبات و مثبت و ثابت اثبات لفظ الا است و ثابت ذات باریتعالی
است و مثبت گوئندہ این کلمہ است و نزدیک طائفہ صوفیہ الا بمعنے غیر است
یعنے نیست جنس معبود بحق غیر خدا از روئی ذات و صفات چنانکہ میفرماید لَوْ كَانَ
فِيهِمَا اٰلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا و نزدیک اہل طریقت مستثنی منہ موجود است کہ
اثبات دو موجود نزدیک ایشان کفر است و شرک است و نزدیک اہل حقیقت

مستثنے منہ محبوب است زیراکہ نزدیک ایشان اثبات دو محبوب کفر و شرک است
لِي مَعَ اللهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِي فِيْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ شاہد حال است و نزدیک
اہل معرفت مستثنے مطلوبست اثبات دو مطلوب نزدیک ایشان شرک است یعنی لا الٰہ
معبود لنا ولا الٰہ موجود لنا ولا الٰہ محبوب لنا ولا الٰہ مطلوب لنا الا الفرد الذی
علمہ اللہ وھو الجامع لجمیع الصّفات الکامل المنزّہ عن النقصان والزوال الخالق
للبریّات المکوّن للکائنات امّا در بال فقیر میرسد کہ نافی و مثبت خود اوست کما قال
اللہ تعالیٰ شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وایضاً قال اللہ تعالیٰ إِنَّمَا اللهُ إِلٰهٌ وَّاحِدٌ و گفتہ اند کہ
اللہ تعالیٰ ہم شاہد اواست و ہم مشہود زیراکہ او خود بخود گفت من یگانہ ام بعدہ عباد
متابعت او نافی کردہ اند تا مشہود شد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیز ہم شاہد است و ہم مشہود
پس چون نافی و مثبت اوست در اوان ذکر خود را نہ بینی و در نفی خودی بی تکلیف کنی
تا تجلّی مقصودیت در رسد و ترا از تو بربایدو خود بخود گوید کما قال اللہ تعالیٰ وَ
اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ یعنی وَاذْكُرْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْمَوْتُ کما قال علیہ
السّلام مُوْتُوْا قَبْلَ أَنْ تَمُوْتُوْا تا بموت حکمی بمیری و از میان برآئی و او را باو بگذاری
کما قال علیہ السّلام فی حقّ الصّدّیق مَنْ أَرَادَ أَنْ يَّنْظُرَ إِلَى الْمَيِّتِ فِي وَجْهِ الْأَرْضِ
فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ قُحَافَةَ زیراکہ او از خود رفتہ بود و بدوست پیوستہ الغرض چون
ذکر در گفتن لا الٰہ الا اللہ در ماندہ شود بایستد و سہ کرت کلمہ طیبہ تمام کند باز
پیوستہ بدان الا اللہ آغاز د تا آنکہ استطاعت داشتہ باشد در نفی و اثبات ارادہ
دل اگر دانا باین احوال باشد لا موجود الا اللہ دارد و در آنجا اگر فہم نداشتہ باشد
ارادہ انت المقصود دارد و الا خود را در دہن نہنگ اثبات ندارد پس ارادہ انت
الموجود دارد بعدہ متصل بدین شوق کلمہ اللہ را بر زبان راند بدان ای فرزند
کہ اللہ آنرا گویند کہ از عدم وجود کند و آن وجود را قابل شہود کند و ایضاً کارساز
را گویند یعنی چون اللہ اسم ذاتی است کہ الوہیت دارد بر جملہ اسما و صفات و تاثیرات
ایشان چنانکہ این تاثیرات در ظلمت آباد عدم منکتم بودند و بہدایت و راہنمائی

مظہر شدند پس سالک را شایان آنست کہ باز ہدایت و نصرت از و جوید تا از خود بدو
پوید تا مگر طرفۃ العین ہمین برکت این اسم بدان ظلمت آباد عدم بپیوندد و ببیند کین جملہ
مخلوقات از یک اصل ہست بلکہ نیست مختلف مگر واحد فحینئذ ارادتہ انت الہادی
انت الرشید **وایضاً** منقول ہست کہ طالب را از دانستن نود و نہ نام چارہ
نیست و چون اللہ را بمد گشد ہر ہمہ را بہوش دران مد ببیند و چون اگفتن این اسم
بازماند چندگرت کہ تواند این را تکرار کند جل جلالہ وعم نوالہ وجل ثناؤہ وتقدست اسماؤہ
وعظم شانہ ولا الہ غیرہ و در ثواب این لفظ گفتہ اند قال علیہ السلام مَنْ سَمِعَ اِسْمًا
مِنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی فَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ غَفَرَ اللّٰهُ ذُنُوْبَهٗ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهٗ وَلَوْ قَالَ
بِشَوْقٍ بَعَثَ اللّٰهُ بَيْنَهٗ وَبَيْنَ النَّارِ سَبْعِيْنَ خَنْدَقٍ وَكُلُّ خَنْدَقٍ مِثْلُ سَبْعَةٍ هٰذَا الدُّنْيَا
بعد ازین معلوم باد کہ ذکر جلی را در ہمہ احوال کردہ باشد و چون از جلی فارغ شود
پاس انفاس کند کہ خفی از ہوش دور نکند زیرا کہ جلی بران تاثیر است تا تاثیر
او در دل نیفتد کہ دل بخفی آرام گیرد چنانکہ لا الہ را با نفس مستخرج بیرون کشد
والا اللہ را در اندرون در آرد و نفس را برہم چنان خود ماند نہ اینکہ بزور کشد
و در آرد و در رسالہ شیخ سالار بدہ قدس سرہ دیدہ ام کہ اگر مردے ہزار سال
مستقبل قبلہ نشستہ با ذکر و فکر باشد اما یکبار ترتیب را خطا کرد یعنی لا الہ را اندرون کرد
و الا اللہ را بیرون کشید آن عبادت اوهَبَاءً مَّنْثُوْرًا گردد یعنے نتیجہ باطنی از ان نیابد
مگر آنکہ تجدید عبادات کند و صوفیان گفتہ اند کہ اَلْعِبَادَاتُ اِخْتِلَافُ الْعَادَاتِ گاہے
در نفس اسم اللہ را نگاہدارد و در بیرون شدن و در آمدن و گاہے این اسم را حبس در
یک نفس کند کہ آنرا محاربۂ اکبر گویند و ہر چند کہ تواند یاد کند حرارت اسم تمام وجود
او را در گیرد و در تحت نام گفتہ باشد تا آنکہ خود در شکم آواز ذکر جاری میشود و او
بطرف دیگر باز نگذارد و گاہے چون آواز افریشم کہ بر یکدیگر رسند میشود و گاہے
بمانند آواز کبوتر و گاہے بمانند آواز ماکیان و برادر فقیر در یک نفس ششصد
بار میگفت دیگر ذکر چہار ضربی کہ آن نیز مشترک است

نامی از نام ہای خدا تعالے
پس گفت جل جلالہ بخشد خدا تعالے
گناہان او را پس پاک از گناہ شد
مانند روز کہ زائیدہ بود او را
مادر او و اگر گفت جل جلالہ بشوق
تمام و نشاط الا الکلام

بیان خفی
ریاضت با جماعت
ریاضت نیست
یعنی عبادت
عبادت است

است در اکثر سلسلها باید که بشرائط مذکوره مربع بنشیند لا را از زانوے
چپ آغاز دو هائی الٰه را بکتف راست برساند و از آنجا لا آغاز د بجانب زانوی راست
فرود برد و همان الّا را باز بالا کشد تا برابر بنشیند و الّا از کتف راست
اللّٰه را آغاز د تا برابر پستان چپ آر دو هائی او را بر زانوے چپ
تمام کند باز لا آغاز د بطریق مذکور در خفی هر چند که تواند بکند چون لا از زانوی
چپ آغاز د تا کتف راست نفی نفس و شیطان اراده دارد و چون لا را بر زانوے
راست فرود برد نفی ماسوے اللّٰه و حظوظ هر دو جهانے کند و چون الله آغاز د
ثبوتی او را ثبوت سازد امّا منتهی را شایان این است که اراده دارد که ذات
ماسوی الله از وجود واجب است و معلوم باد که اسمائی الله را اگر کسے
بزبان عربی استعمال کند چنانکه مشائخان کرده اند نتیجه یابد و اگر معنی آن
اسما بزبانهای دیگر که مشائخان مقرر کرده اند استعمال کند نیز نتیجه
یابد چنانکه ذکرے چند از الفاظ شیخ بدین فقیر رسیده
بلفظ هندوی بیان خواهد کرد که گاہے در پاس انفاس این نگاه دارد
اُهی سهے و اگر بوقت سحر نظر بجانب آسمان کند و فرود نه آرد و
بدان هیئت ده هزار بار این تکرار کند کشف دست دهد و اگر بطریق
چهار ضربی کند باید که از زانوے چپ تا کتف راست اهی سهے
تمام کند و از کتف تا زانوے راست باز تا سر بالا کردن کلمهٔ اهی سهے
تمام کند و از کتف راست تا پستان چپ اهی سهے تمام کند باید
که در خفی کرده باشد و این اثبات است باید که فهم در معنی او داشته
باشد و معلوم باد که این کلمات سه اند و چهار ضرب از هر چهار
اندام نامند دو کتف و دو زانو چنانکه از زانوئے چپ بکتف میرساند
و از انجا بزانوئی راست میرساند باز بالا بطرف کتف راست میکشد
و از ان به پستان چپ میرساند تا باز بزانوئی چپ میرساند

واگر این اسمائی ہندوی را بجلی ذکر کند باید کہ چند کرت اُہی اُہی وچند کرت اہی اہی اُہی اُہی وچند کرت اہی اہی وچند کرت توئی ہے وچند کرت تو تو وچند کرت ہی تو تو این ہمہ را تکرار کند ہرچند کہ استطاعت داشتہ باشد پد انکہ گفتہ اند کہ حق تعالی را سہ ہزار نام است ہزار نام فرشتگان میدانند وہزار نام ہمہ انبیا را بود یعنے آنچہ انبیائی ماضی حق تعالی را می نامیدند بیشتر از ہزار نام نبود بعضے اندک و بعضے بسیار میدانستند چنانکہ بعضے صد وبعضی دوصد وبعضی سہ صد وبعضے چہل و علی ہذا القیاس وسہ صد نام او در توریت منزل بود وسہ صد در انجیل منزل بود وسہ صد در زبور منزل بود ونود ونہ نام در فرقان نازل شدہ اند ویک نام غائب است کہ آنرا اسم اعظم خوانند کہ بی حقتعالی او را شخصے دیگر نداند پس اشرفترین ہمہ اسما اسم اللہ است زیراکہ او بمنزلہ ذات مرسائر صفات را است کہ اسم اعظم در ضمن اوست بلکہ بعضے گفتہ اند کہ خود او است وبعضی گفتہ اند کہ اسم یا حیّ یا قیّوم است امّا بروایت صحیح بمذہب امام ابوحنیفہ آنست کہ اسم اعظم در ضمن اسم اللہ است زیراکہ از اسمائے دیگر اگر یک حرف خواہ مقدم خواہ مؤخر گرفتہ شود معنی او تغیر می یابد وتسمیہ حق بدان نشاید چنانکہ قدوس اگر قاف را حذف کند دوس اسمیّت را نشاید واگر سین را حذف کند قدو اسمیّت را نشاید و علی ہذا القیاس رحمن ورحیم وملک وغفور وقہار وجبار کہ چون یک حرف ازین حذف شود اسمیّت را نشاید امّا اسم اللہ بنائی او بر یک حرف است چون ہو کہ عبارت از ہویت دارد وچون موحدان اضافت کل شئ ہالک الّا وجہہ بدو کردند و ہوّیت بدان متصل کردند ہو شد کہ عبارت از وحدت است وچون للّٰہ ملک السّموات والارض کہ ہمہ اشیا مر او را دیدند لام تملیک در اول در آوردند واو را حذف کردند لہ شد وچون لام مماثلت بدو متصل کردند للّٰہ شد کہ عبارت از وحدیت است وچون الف تعریف در آوردند اللہ شد وہرگاہ الف حذف شود للہ نیز اسمیّت را شاید واگر لام مماثلت را حذف کنی لہ نیز اسمیت را شاید

واگر لام تملیک را نیز حذف کنی پس ہٗ ہٗ نیز اسمیت راشاید باید کہ مربع یا دو زانو نشیند
و آواز را درین جلی بغایتے پست کند از پستان ہ آغاز دہ بجانب پستان چپ
فرود برد و ارادہ ہمین دارد کہ ذات ہمہ چیز از وجود خدا است یعنے چنانکہ در ذات
بحث در طلاطم جلال و جمال مستغرق بودند الحال این گوے از ضرب این ید
بیرون نرفتہ است مگر اینکہ نام ممکن بدو دادہ شدہ است و از سلسلہ فردوسیہ
نیز این ذکر و فکر باین فقیر رسیدہ است کہ خروج و دخول نفس اسمے بحیثیتیکہ
مقرر شد نگاہدارد و گفتہ اند کہ اسم اعظم است زیراکہ در خروج و دخول نفس
حیوانات خارج و داخل میشود امّا چون ایشان از و خبر ندارند فائدہ نمیدہد
و نیز درین اسمائے باریتعالی اہل صفا چشتیہ و نیز روان شطاریہ و اہل ذوق
کبرویہ و اہل شوق سہروردیہ اشتراک دارند منقول است از نظام الدّین
اولیا قدس اللہ سرّہٗ ہر کہ این با فہم در معنی پنجبار بگوید بعد از سحر او را خواب
نیاید و اگر پانزدہ بار بگوید تمام شب خواب نیاید او را و ایضاً مشائخان کبار
گفتہ اند ہر کہ این اسما را نداند مشایخی را نشاید و دم از طالبی نزند منقول است
کہ ابو الحسن قدوری بسبب خدمت مادر از طلب علم محروم ماندہ بود و برادر
دیگر او در طلب علم رفتہ بود روزے در بیابان ہیزم کشی میکرد تا نفقۂ مادر از ان
پیدا کند دید کہ سفید ریشی دران نواحی در زیر درخت نشستہ است در
پیش او شد آن سفید ریش گفت کہ چرا در علم سعی نمیکنی واقعۂ خدمت باز نمود
گفت غسل کردہ بیا تا ترا چیزے آموزانم فہم در معنی این بدار تا چگونہ پی بری
و ہر روز در زیر این درخت بمن پیش آئی امام حسن تا سہ روز معنیٔ ظاہری
میدانست و در روز چہارم چون پیش آمد گفت کہ دانستم اینکہ ذات نامتناہیٔ او
از گوش و بصارت چشم و از ناظری نظر و از تکلّم لسان و از بویائی و از جویائے
نفس و از اخذ ید و از حرکت رجل و از ضمائر دل بمن نزدیکتر است و در معیت
این ہا را از نظر بر داشتم و ندیدم مگر او را گفت اے فرزند بمراد رسیدی

دران زمان علم اولین وآخرین درو موجود نشد وَالْاَسْمَاءُ کُلَّهَا ال مرا لاح
ص سری ال الا الاه ان اظ سری ال الاه ش اه دی ال الاه م ع ی
وایضاً ذکرے چند از سلسلہ شطاریہ کہ خواجہ ممشاد علو دینوری از عبداللہ
شطاری آوردہ است و دست بدست بدین فقیر رسیدہ است وہشت رکن
دارد اص ب ت ش م م و اسم ذات اسم صفات بر رخ تصویر پیرشد وملاحظۂ
معنی دا دکل نفس واحد و مد در اسم ذات باید کرد در حالۂ نزول یعنی مد را تا زیر
ناف کشد وآنچہ تلقین کامل ازین مقدمات اربعہ آوردہ است درین یاد آرد
و باز عروج نیز فہم دارد و معکوس یاد کند و چون باسمی کہ قریب اللہ ہست برسد
بانہ اللہ را بہ نزول بر دو ہگی را یاد کند و کل نفس واحد عبارت ازین معنی است
وایضاً کل نفس واحد آنکہ مقید را خروج نشدہ است از مطلق بطریق کہ امتیاز
حقیقی یافتہ باشد پس مطلق و مقید را نداند الّا واحد و مراد از شدّا اینکہ بشدت
تام مد را بزیر ناف برد وَالّذِ اکرِ اَنْ یُّلَاحِظَ الْمَعْنیٰ حَتّٰی لَایَسْکُنَ غَیْرُاللّٰہِ فِیْ
قَلْبِہٖ طُرْفَۃَ عَیْنٍ واگر کدورات شیطانی و نفسانی پیدا آید فَلَہٗ اَنْ یُّلَاحِظَ صُوْرَۃَ
الْمُرْشِدِ حَتّٰی تَضْمَحِلَّ تِلْکَ الْکَدُوْرَاتِ وچون سد عظیم سالک بَیْنَہٗ وَبَیْنَ اللّٰہِ اَنَانِیَّۃٌ است
بتکلیف تام آنرا دفع کند تا آنکہ توحید برو تابد پس آن ہنگام نہ از و نام ماند و نہ نشان
ماند کہ خود اوست مقدمۂ اول اس ب ع اللہ سمیع بصیر علیم
نزول و عروج فہم دارد عند الدخول والخروج دوم مقدمۂ خاص ش ب
د د ق ح ن ش شنوا بینا دانا دائم قائم حاضر ناظر شاہد نزول عروج فہم
دارد مقدمہ سیوم ملفوفات ع ع ک ق ل علی الاعلیٰ عظیم الاعظم کریم الاکرم
قریب الاقرب لطیف الالطف نزول کند و در عروج بعینہ حرف اخرے اول
کلمہ را مؤخر آرد یعنے کلمۂ ثانیہ را مقدم دارد و مقدم را مؤخر دارد کقولک اعلی الاعلیٰ
واعظم العظیم واکرم الکریم وعلی ہذا القیاس امّا لطیف لطیف الالطف بس باریک
است باید کہ در خدمت مرشد کامل ازان آگاہ شود سے تا در حلول

واتحاد نیفتی کقوله تعالی وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ بدانید ای مومنان که
او باحاطت علم وقدرت باشما است هر جا که هستید ودرین لطیفه که صفات از ذات
امتیازی ندارد کسی را زهرهٔ بیان نیست واگر بیان کند بجز ضلالت بضاعت نیارد
ودر تمثیل روح انسانی که جسم لطیفه است فهم باید کرد که جسم لطیفه با جسم کثیفه که قالب
است داخل وخارج واتصال وانفصال مقسوم نمیشود واگر عضوی از اعضای انسان
بریده شود اگرچه ذرّه از ذرّات قالب نیست که روح بذات بدن نیست امّا بر بدین
عضو بریده نشود وتغیّر وتبدّل نیاید پس چه جائی آنکه ذات باریتعالی که لطیف
الالطف است وبشیونات نه اتصال ونه انفصال دارد کسی در بیان آرد و
اشارت بدان کند وعبارت ازان گوید درینجا جز گنگی نشاید والا گمراهی باشد
بیت زبان بریده بکنجی نشسته صم وبکم ؛ به از کسیکه نباشد زبانش اندر حکم ؛
شاید که باریتعالی همه باشد واین دقیقه را جز اسیران دریای وحدت کسے
نداند واز با خرد وبے خرد در حیز بسیار سختی بلکه ضلالت دارد که آن محتجب است
واین محجوب فهم سن مقدمه چهارم اوراز زیر ہ ل ک ب ب ه ن م غ ظ
ب و ح ق ق مبدیع باقی هادی نور رؤف غفور ظاهر باطن
ودود حیّ قیوم قدوس باید که نزول وعروج فهم دارد ومدهین معنے
دارد یعنے اگر این مقدمات اربعه را بتمامه باوزن کامل یاد دارد اسم
ذات در هوش آرد همه را وچون عروج کند از اسم اخیره چون
قدوس بگیرد وتا تمام نفس همه را تا سمیع برساند بعد ازین چون
قلب بذکر انس گرفت ذکر را باید که چار تا چار پاس انفاس کرده باشد حتی که
در تلاوت وتسبیح ودعا هوش را نماند منقول است که چون مرتضیٰ علی
کرّم الله تعالی وجهه یک پائی بر رکاب می نهاد تا پائے دیگر بر رکاب
رسانیدن تمام کلام الله را میخواند وآن هوش بود نه تلاوت ودر سلسلهٔ
چشتیه آنست که در نهاد ودر تحت هر کلمه که باشد اسم ذات در هوش آرد

ودلیل در تحیت هر کلمه ایی ہے بہوش آرد حتی کہ اگر از خواب بیدار شود نیز گوید تا ده
هزار در شب گفته شود وہکذا ہر جوارح را بذکر دارد چون دست و پای و انگشت باید
که انگشت را بطریق تسبیحات گردانیده باشد و یا چیزی را که از چوب وغیره
برای تسبیح گرفته باشد اگر چه ہیچ نگوید یک بدست بگرداند تا عادت گیرد
وآورده اند که چون کسی خس و خاشاک را بدست بشکند و یا بدہن بگیرد و یا بسنگریزه
بازی کند اینہمه تسبیح شیطان است ازان دور باید بودن وایضاً
در حین اکل و شرب از ذکر غافل نباشد چنانکه در برابری هر مضغ اسم
الواحد را در ہوش آرد و چہار چیز را بر خود واجب گردانیدن از لوازم چشتیه
است که چشتی بدان امر کرده است اوّل خلوت در انجمن دوم نظر در قدم سیوم
فهم در دم چہارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آن باشد که ظاهر صورت او
بخلق باشد و باطن او بحق که ہیچ احدے از احوال او خبر ندارد کما قال الاولیاء
اخفیاء اذلیاء چون ذاکر از خواب بیدار شود و بیند که اسم مقصود ہمچنان بنفس جاری
است پس این ہنگام ذاکری نشاید و حضوری را باید گویا که در حین خواب نیز از و
نرفته بود چون ذاکر را وسوسه پیدا شود باید که این نماز دائم را ادا کند تا حضوری
حاصل شود خواه به تیمم و خواه بر وضو و نیتش چنان کند نَوَیْتُ اَنْ اُوَدِّيَ دَکْعَتَیْ
لِوَجْهِ الْکَرِیْمِ الْبَاقِیْ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْبَاقِیْ و تحریمه بندد خواه در قیام خواه
در قعود خواه در اضطجاع خواه در مشی خواه در رکوب و ہر جہت که روی داشته باشد
اما روی باطنی بجہت واحد دارد و بعد از تحریمه ہر چه داند نه کلام الله بخواند در ہوش
و بے تشہد در ہوش سلام دہد و تحریمه را نیز در ہوشے بندد بلا رفع الیدین و این
نماز دائم گویند وایضا دو رکعت نماز قلب ادا کند باید که درین روئے بقبله
داشته باشد و نیت او برضائے خدا کند و تحریمه بندد در ہر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار و در رکوع و سجود باشارت دل بجای آرد و تشهد بخواند
وسلام دہد و اینہمه بہوش کند وایضا چہار رکعت دیگر نماز قلب بطریق مذکو

مسئله در بیان آنکه کسی خس و خاشاک را بدست بشکند تسبیح شیطان است

مسئله قصد کرده ام که بگزارم دو رکعت برای ذات کریم پاینده آنکه نیست ہیچ معبود بر حق مگر تو که پاینده هستی تا ابد الاباد

بخواند **ذکر فضیلت کلمۂ طیّبہ** بدانکہ در خبر صحیح وارد شدہ است کہ چون بندۂ
مومن سخن را آغاز کردن میخواہد در اوّل کلمۂ طیّبہ گوید بعد از تمام نیز طیّبہ گوید اگر
دہ ہزار سال عمر داشتہ در ہر روز صد گناہ از و در وجود آید ہیچ نوشتہ نشود
ایضًا آوردہ اند کہ ہر کہ ہفت لک کلمۂ طیّبہ در تمام عمر خود بخواند بعد
از ان دفتر معاصے او از دست فرشتگان افتد و ننویسند زیرا کہ ہیچ گناہ
با این ہفت لک نگنجد و برابر نشود و در ترازو ثقیل باشد و کس نگوید کہ من این گویم و
گناہ بکنم تا نوشتہ نشود زیرا کہ در مشروق المشارق آوردہ است کہ گناہ
کردن راہ کفر است بہ بسیاری گناہ کس در کفر می افتد پس شاید کہ بعد از خواندن
ہفت لک کلمہ بسبب گناہ در کفر افتد و آن کلمہ او را فائدہ ندہد و بسبب کفر تمام
اعمال او حبط می شود کما قال اللہ تعالیٰ وَمَنْ یَّکْفُرْ بِالْاِیْمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهٗ
و در عقاید آوردہ است کہ فردائی قیامت بود و نہ نوشتہ گناہ بمقدار مدّ
البصر بیارند در یک پلۂ ترازو نہند بندہ متحیر شود از جانب دیگر بمقدار انگشت کاغذ
بیارند و بر ان کلمہ نوشتہ باشد در پلۂ دیگر نہند آن گناہان را چون پخته
بالا کند **و ایضًا منقول است** کہ چون شخصے وفات یافتہ عبد اللہ بن عمر رض
اہل و عیال او را میفرمودند تا یک لک کلمۂ طیّبہ بارواح او بخواند اگر چہ مستحق عذاب
باشد آمرزیدہ شود **و ایضًا** در حواشی خواندہ ام کہ ہر کہ کلمۂ طیّبہ بدکشد
و بگوید چہار ہزار گناہان کبیرۂ او آمرزیدہ شود یعنے لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ گوید
منقول است کہ روزے در حضور حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
گواہ گواہی داد اما بکذب میداد حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ کلمہ بگو آن شخص بغایتی مدکشید
جبرائیل علیہ السلام نازل شد و گفت این شخص بکذب است قبول نیست اما بسبب این مدّ
این گناہ او با چہار ہزار دیگر آمرزیدہ شد **و ایضًا آوردہ اند** کہ شخصے فاجر و عاصی بود
روزی بر عرفات بر آمد و ہفت سنگ را بگرفت و بر ہر سنگ یکبار کلمہ گفت بعد از
وفات حکم باری تعالیٰ شد کہ او را بدوزخ برید و دوزخ را ہفت دروازہ

مسئلہ
در بیان فضیلت کلمۂ طیّبہ

فـ
آیت ہذا در پارۂ ششم
در رکوع یا ایہا الذین آمنوا

است بهر دروازه که میبرندش آن سنگ دروازه رامی پوشید که من گواه توام
نخواهم ماند بعد ازان به بهشت برندش پس شاید که هر مومن متقی را نزدیک
هر کوه و بلندی و هر سنگ و نبات کلمهٔ طیبه را بآواز بلند گویند تا گواه ایمان او
شوند و در خلاصة الملوک آورده است که ازان باز که حق تعالی آسمانها
و زمینها بیافرید فرشتهٔ پیدا کرده بدو فرمود که کلمه بگو آن فرشته لا اله را
بمدّ کشیده است آن مدّ تمام نشود تا آنکه قیامت قائم شود و کلمهٔ طیّب
بسیار گفتن نشان حضور دل ست و معنے نظر در قدم آن ست که در کل افعال و
اقوال از شریعت ذرّه تجاوز ننماید و اگر قدم بکسر القاف گوئی پس چنان بود
که هیچ شیٔ استخراج ننموده زیرا که قدم وابد از خود امتیازے ندارند و
ایضا چنانکه در ازل بر ایجاد خود قدرت نداشته بد الحال بر حرکت و سکونت
و تکلم قدرت ندارند و اسیر اند ای عزیز تو برائے او کنی همه بعد در بعد است
و آنچه تو بی تو باوی او کنی همه قرب است یعنے اول قدم بر خود و ماسوی الله
بنهی انگاه بمقصود رسی کقول السعدی علیه الرّحمت بیت قدم باید اندر
طریقت ندم ؛ که اصلے ندارد دم بے قدم ؛ و معنی فهم در دم آنست که
حضرت سیّد علی همدانی قدّس سرّه میفرماید که واجب تعالی بکمال عظمت خود
به بنده نزدیکتر ست از نفس او و بدل از خطرهٔ او و بدیده از بینائی او و بگوش
از شنوائی او و بزبان از گویائی او یعنے محول کل حال و مبیّن کل اقوال
اوست بلکه خود اوست پس از چنین حاضر و ناظر و شاهد شرم باید داشت یعنے
شرم ازانکه اینچنین حاضر را چگونه فراموش کند و از دم اسم شریف بیرون کشد
و معنیٔ خلوت در انجمن آنست که مبتدی را شایانست که هزار اندر هزار عدد لشکر
هرگز اسم مقصود را از دست ندهد و دل را از حق خالی ندارد و منتهی را شایان است
که ماسوے الله نابود مطلق داند پس چون چنان دانست گویا که خلق را
مضمحل کرده در عین خلوتش بحق دست داد زیرا که دانست که

که نیست محرک و محل این خلق مگر او و معنی سفر در وطن آنست که بجانب منزل اصلی خود رجوع کند و وطن اصلی در ظاهر امور آخرت است زیرا که ازان هیچ احدی از مؤمن و کافر را خلاصی نیست پس غمخواری آن کند چنانکه پیغمبر فرموده است علیه السلام عجب دارم از چند نفر اول از طالب دنیا که مرگ در طلب اوست و او غافل ازو دوم طالب قصور که منزل او قبر است و او ازان غافل سیوم خنده قهقهه کننده که هنوز از حساب گاه نگذشته است چهارم شخصے که در اکثر احوال اقوال و افعال او خلاف شرع واقع می‌شود و او خبر ندارد از انکه کراماً کاتبین هیچ ذره نمانده که در مکتوب آرد ای فرزند کسی که در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن و مال خود را از دزدان نگهدارد و دست و پای را از رنجش و کوفت راه نگهدارد و این مردمان غافل که بخروج و دخول هر نفس سفر ایشان است پس ایشان چگونه غافل باشند و نزدیک بعضے صوفیان وطن اصلے وحدت است و سعی بجانب آن وطن فرض عین است و آن حاصل نشود مگر به بیرون آمدن تو از میان و بیرون آمدن نه کار زبان گفتن است بلکه جذبهٔ الهی است که سالک را ازان خبر نباشد و آن هزار در هزار که یک شخصی را حاصل شود و حاضر باش تا در حلول و اتحاد نیفتی که ملحدان خود را مقید اند بقید اکل و شرب و جماع و سخن از وصالت گویند روزی بر گنبدی گذرم افتاد شنودم که سیزده بادشاهان آن ولایت دران گنبد دفن کرده شده اند چون بر ایوان گنبد نگاه کردم دیدم که این نوشته بود قطعه گر گور نه گور ببین ٭ این عالم پر فتنه و پر شور ببین ٭ شاهان جهان و سرداران عالم را ٭ در زیر زمین در دهن مور ببین ٭ و این احوال خاصهٔ ذوق این درویشی است که در حین و تا نفس دیگر بغایتی ندارد والله اعلم

باب سیوم در سیر سلوک

قال الله تعالیٰ وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا اما جهدی باید که بمتابعت سرور کونین صلعم باشد نه بطریق ملحدان که لهو و لایعنی را جهد دانند چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در اکثر اوقات چهار استر

تعجب از چهار نفر

کسانی که کوشش می‌نمایند در معرفت ما هرآینه نمائیم ایشان را راه‌های خویش ۱۲

در گردن انداختے و گفتے یارب امتی امتی بر قول او آیت سماویہ ہست کہ فَتَمَنَّوُا
الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ یعنے چون حجاب بین العبد و الرب حیات بندہ ہست پس سالکانرا
ہردم تمنای مرگ میباشد زیراکہ برفع این حجاب ایشانرا مطلوب حاصل میشود کما قال
علیہ السلام اَلْمَوْتُ جِسْرٌ يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ و چون مرگ صوری حاصل
نمیشود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی بلیغ مینمایند مگر شمۂ ازان احوال
برایشان روشن گردد کقول الشاعر **فرد** فرداکہ ہست وعدۂ دیدار با خدای :
یا لیت کہ امروز بود روز قیامت ؛ **بدان ای فرزند** کہ در مرگ معنوی خطرای
عظیم ہست عبور ازان نتوان کرد مگر بہ ہمسائگی مرشد کامل و غرض و مقصود او جز اللہ تعالی
نباشد زیراکہ اگر مقصود او طلب کشف و کرامت باشد ہمان گمان فاسد او را گمراہ
سازد و متابع شیطان گردد روزے در خدمت شیخ نشستہ بودم سر از
مراقبہ برآورد و گفت کہ بعضے کسان را در ہردم حالت منصور میرسد باز بمراقبہ
شد خواستم تا در جنب سیر او ملکوت را بہ بینم در حال سر بالا کرد و اعراض نمود کہ
در دیدہ ہیچ نیست و این حاصل نمیشود مگر بہ نفی وجود و نفیٔ وجود حاصل نشود
مگر بچہار سیر و این چہار سیر تعلق بہفت قدم دارد فہو المراد و این ہمہ تعلق
بجذبۂ الٰہی دارد اگر جذبہ در رسید کہ او را از خود و ماسوے اللہ بربود فہو المراد
و اگر در دنیا دست نداد در حالت نزع البتہ دست دہد و او را چنان مشاہدہ
حاصل شود کہ در نظر و مثال نیاید چنانکہ عوام الناس را در بہشت مشاہدہ باشد
او را در قبر بہتر ازان باشد و قبرش روضۂ بہشت گردد **بروے بیان**
سیر اول سیر من اللہ بدانکہ صوفیان گفتہ اند ہرچہ در بند آنی بندۂ
آنی پس ہرچہ سوی و غیر و جزو گمان و شک و نفس نام دارد و ازان رہا شو
تا ہمان اللہ تو نشود و الا بحقیقت او را آشنا باشے و قدم اول بر سر مار ہفت
سرہ بنہ کہ آنرا نفس نامند کہ درین احوال ہر نامرضیات در پیش آید بہمت
قدم شریعت و ریاضت و ذکر و فکر و تلقین آنرا پائمال کن تا سالکے

قطعہ — این آرزوی مرگ کنند / اگر باشند مشتاقان یا گویان ۱۲

نظم — مرگ پیش یار است / پیش مرد دوست را بدوست بود ۱۲

مسئلہ در بیان سیر من اللہ

واستقامت را شایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان
اطوارات مکدره و طورهای نفس مذمیه بتو پیش آید و چون نقطهائی باران
و سیلاب و سیراب و گرد و غبار و چون گرمای نیمروز تابستان ناگهان درانمیان
رنگهائی زشت گوناگون پیدا شود که همگی ده هزار پردهٔ نفس و شیطان اند بتو
پیش آیند گاهی رنگ هائی بد و گاهی باغها گوناگون و دختران و جوانان لطیف
و جیهائی لطیف بلکه حور و عرش و کرسی و آن بحقیقت عرش و کرسی بنا شد
وران زمان اگر چیزی نامرضی و کاهلی از تو در وجود آید عرش و کرسی شیطانی
بتو روئے نماید بدانکه آن محض غلط است پس باید که صورت مرشد در قلب
بگردان تا آن کدورات و تجلیات شیطانی بعین همت او مضمحل شوند
و قدم دوم بهمین اطوارات مذکورین باید نهاد یعنی بدیدن تجلیات شیطانی
غرّه نشود تا گمراه نگردد پس منفی درین قدمین هر مرادی ماسوی الله باشد
چون مراد نفس و شیطان بتو پیش آید ازان درگذر و به تیغ دو سره لا اله الا الله
ماسوی الله را قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات باید کرد زیرا آنچه
هرچه نامرضی است ماسوے الله است سیر دوم سیر الی الله بدانکه قبله بر دو
گونه است صورے و حقیقی قبله صوری آنکه مولود شریف ذات پاک حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم دران است و قبلهٔ حقیقی آنکه ایجاد و آغاز مراتب
محمد مصطفیٰ ازان است که آنرا حقیقت محمدیے گویند لِقَوْلِ الصُّوفِيَةِ هُوَ
قِبْلَةُ الْوَاجِدِ وَالْمَوْجُوْدِ یعنے ازان ذاتے که واجب تعالی اظهار ربوبیت بسبب شرافت
او کرد که لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ قبله واجد شد وازان روئے که کلی ماسوی وجود
حقیقی از طفیل او یافتند پس قبله موجود شد پس سالک را شایان این است
که اول بر خدمت قبله صوری بطریق شریعت و متابعت مستقیم آید بعد ازان در
طلب قبله حقیقی پردازد تا بمقصود رسد و بقبله مقصود اگر مور چه هزار سال
بپائی خود رود نرسد مگر آنکه خود را در پر کبوتر تیز رو که مرشد کامل باشد ضم کند

کقول الشاعر قطعه تو بدین رفتن بمنزل کی رسی ؛ تو باین خامی بحاصل کے رسی ؛
پس گران جانی و بس اشتر دلی ؛ با سبک روحان بدین دل کی رسی ؛ و در ین
مقام سالک را انواع مغائبات چون ملک و ملکوت و نور و نار و انواع الهام
روئی نماید و چون سالک مرشد کامل داشته باشد بیمن همت او لغزش نیابد و بدین
اطوارات قدم نهد و بگذرد زیرا که اینهمه ممانعت است از طرف واجب تعالی اگر
درین مقام ماند سالکی را نشاید و او از کذابان باشد بلکه گمراه گردد و این قدم سیم بود
و باید که در هر هفته و یا در هر ماه و یا در هر سال البسته تجدید توبه در نظر مرشد کند
و انابه از مرشد طلب کند مرشد او را بدو زانو بنشاند و ۳ کرت تکرار کند

استغفار فرماید أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِيْ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَأَتُوْبُ إِلَيْهِ وَ
أَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ یعنے اول مرشد کلمه کلمه گوید و مرید کلمه کلمه متابعت کند و مرید گوید
توبه کردم از جمله محظورات و مکروهات و نامرضیات شرعیه قولاً و فعلاً حاضراً ناظراً سراً و
علانیةً لیلاً و نهاراً توبه کردم و پشیمان شدم از ینها و ماندم اینهارا که بعد ازین در وجود من
نیاید و قبول کردم آنچه قبول کرده است محمد رسول الله و بیزارم از انچه بیزار است محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعده مرشد گوید که عهد کردی به پیران این فقیر گوید عهد کردم
و قبول کردم پیر خود را و پیران ماضی را تا عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از
توبه کردن ۳ کرت کلمهٔ تجید بگویاند منقول است که روزی ابلیس لعین گفت یا
رسول الله من امت ترا بعد از توبه باز در معصیت خواهم انداخت پس حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بعد از توبه متصل ۳ کرت کلمهٔ تجید گوید بعد ازان هرگز شیطان بدو
وسوسه نکند بعده مرشد دست او را در دست خود بگیرد و در حق او دعا کند و بگوید که
یا الٰهی جمیع اعضائی او را از گناهان صغیره و کبیره ظاهری و باطنی و از وسواس شیطانی
نگاهدار و یکبار فاتحه خوانده بر وی بدمد و اگر مستوره باشد باید که کاسهٔ پر آب را
درمیان آرد مرشد انگشت خنصر دران آب نهد و مستوره نیز بنهد بشرطیکه دست
از پرده نکشد و خود دستش دران پرده باشد و اگر زنان بسیار باشند

شاید که زنے صالحہ انگشت را دران آب نہد و دیگران دران پردہ بجا در
او بزنند تا بیعت کند و در حدیث آمدہ است کہ رسول فرمود علیہ
الصلوۃ والسلام ہر کہ دست زن بیگانہ را در دست گیرد فردائی قیامت
آمنا وصدقنا انگشت دوزخ برکف او بریزند تا از ان گرمی مغز سر
آنکس بجوشد حضرت مرتضیٰ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم درخواست کہ اگر زنی صالحہ
توبہ کردن میخواہد چہ میباید کرد حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم بطریق مذکور
جواب فرمود پس چہار دہ خانوادہ را روش اینست وہر کہ دست گیری وپائی گیری
بعورات دہد بدانکہ او ضال ومضل وہواخواہ نفس وشہوت پرست است
بعد ازان دو رکعت نماز توبہ بفرماید و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص
۳ بار الغرض چون تزکیۂ نفس از ہر امر نامرضیات حاصل شود
پس بحسب پرہیز وتقوے او تمام او چشمہ زار گردد و پندارد
کہ آفتاب درین چشمہا میتابد بلکہ چند آفتابہا را تافتہ می بیند
در عین مراقبہ نہ در ظاہر زیرا کہ اگر بعین ظاہر ملک وملکوت واطوارات
سبعہ دیدہ شود آن اوہام بود ودر عین مراقبہ عین الیقین باشد
پس این ہنگام تمام ممکنات در نظر سالک چون برق در جنبش
آید وپندارد کہ ہر چیز در جنبش است ناگہان درین میان
اطوار کبود در رسد وتمام وجود او را در گیرد بعد ازان تمام
کلیات را یک نور کبود بیند وآن موضع جلوس وقیام وقعود
ومشی ورکوب خود را فراموش کند ونداند کہ من درکجا ام زیرا کہ تمام
عالم در نظر او بجز کبودے چیز دیگر نباشد مگر اینکہ داند کہ من
باین حالت درویشان رسیدہ ام وبآن لذت بسیار
مفرح شود واین را اطوار نفس گویند وعلم لدن حاصل شود
یعنے ہر مسئلہ شرعیہ کہ بر عالمان زمانہ مشکل افتد او میتواند

حل کردن وبدقیقهٔ اول مشائخ وصوفیان غیری راتوانند فهمانند واین قدم چهارم
بود یعنی برین اطوارات نیز قدم نهد وبگذرد ودر طلب ازدیاد مراتب بود
وغره وفریفته نشود که من چیزی کردم وچیزی یافتم زیراکه این اطوارات
سبعه همه حجاب از واجب تعالی اند ودرین غره وفریفته نشود واین را مقصود
نداند که گمراه گردد زیراکه مقصود نیست مگر استهلاک صفات بنده در ذات
معبود که جز او نه بیند ونداند ونخواهد ونه نگرد والّا سالکی را شایان نباشد و
معلوم باد که هر اطوار بده هزار انواع والوان سے تابد ومرید شیخ کامل داشته
باشد که در هیچکدام با طوار شیطانی واوهامی مغالطه نخورد والّا بسا وقت
باشد که گمراه گردد وچون نفس را بانواع ریاضات مزکی کردی شاید که در طلب
تصفیهٔ قلب باشد بدانکه نهایت تزکیهٔ نفس این است که در اوان مراقبه ومشاهده
کل حظوظ خود را چون ماکولات ومشروبات فراموش کند واز گذرگاه وقرارگاه
شیطان نجات یابد وتصفیهٔ قلب نیز ازان حاصل میشود زیراکه
قلب المؤمن عرش الله ای عرش ذکر الله دل بمنزلهٔ تخت است وزمینش
نفس وشیطان مدعی کذاب بصاحب تخت پای را درزمین نفس استوار نهاده
ودست به تخت در آویخته وانواع کدورات درومی اندازد چه هر وقتی که
پایش را بهمت بدی مؤید لا آله که جاروب دل است اززمین برداشتی دران
سکون نخواهد ماند وبرروی خواهد افتاد پس تصفیهٔ قلب حاصل شود پس این هنگام
خالص برای معرفت الله مهیا باشد وقلب تخت الّا الله خاصه گردد چیزی دیگر
در وی آرام نگیرد معلوم باد که سرای دل را هفت مقصوره است وهر همه
بانواع معاصی مملو اند که سالک سبع مذمومات را بمین همت مرشد وبرکت
مدحیات بدل کرده بروده نوع اطوار بطریق مذکور بتابد اول عقیق رنگ که ده هزار
پرده تعلق بدین دارد بعده سرخ خالص بغایتی لطیف ونامتناهی که سالک را
چندان شوق ومحبت پیدا شود که در تقریر نیاید ودرین اطوار جلوهٔ ملک و

ملکوت

و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود آورده اند که روزے رسول علیه الصلوة والسلام
در بیان صفت بهشت بود یاران پرسیدند که یا رسول الله چه نیکو تقریر کردید مگر
جبرائیل نازل شده بود گفت بالذی نفس محمد بیده که بر دیوار بهشت نشسته بودم
و از شما بهتر او را میدیدم حتی که کوچه بکوچه و روزن بروزن و خشت بخشت و موی
بموی سیر میگردم و میدیدم و دائم الاوقات بهوش وار باشد گاه بخود و گاه
بیخود و نمیداند که در کدام محل ام و در چه کارام و من کیستم و آشنا نا آشنا خیال
کند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب از دیاد باشد یعنی مغرور
نشود که من بمراتب چنان رسیدم و چنین دیدم که اینهمه سدّ راه سالک
است از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تصفیهٔ قلب این است که از رزق
خود باز ماند یعنے فراموش کند و آن ذکر است و این اطوار قلب را چنان قوت
گفته اند که گاہے تمامی اطوار سبعه را در رو عیان بیند و بمقصود برسد سیر
سیوم سیر فے الله یعنے سالک خود را و ماسوی الله را اسیر قبضهٔ قدرت
او داند و متصرف جمله اشیا اندانه مگر او را و روح سراجی را زیرا که اگر درین مراتب
سالکی خود را داند او مشرک باشد و مثال او مثال شخصے بود که چیزے از کسے
عاریت خواسته باشد و بدان عیاری و رعنائی کند و چون کسی از وے پرسد که این
چیز از کیست گوید که از من است و بحقیقت دروغ گفته باشد و شرمسار گردد زیرا که
در طریق وصول بحق چهل و چهار مقام اند اول ایشان توبه است و آخر ایشان شرم
یعنے هرگاه که اندیشه از آنست بدو پیش آید شرمنده از ان باز گردد پس چون
تصرف و سیر او از خود بخود نیست پس سیر در حق است یعنے در تصرف اوست
هر چه هست پس هرگاه که سالک لا اله الا الله بر زبان راند ارادہ همین دارد که هر چه
معدوم بود معدوم مطلق است و هر چه موجود بود موجود مطلق است یعنی واجب
موجود و ممکن معدوم است و باید که باطن سالک از سه تجلی خالے
نباشد هرگز اول صورت چون رویت اشباح و اجسام

مسئله
در بیان سیر فی الله

خواه لطیف خواه کثیف همه تجلی ذاتیه اند زیرا که چون از کتم عدم در وجود آورد
والحال نیز بر اختیار خود اختیاری ندارند پس هیچ تجلے زیباتر ازین نمیباشد دوم
تجلے معنوی چون سبع اطوار و عالم نوری که هر همه هفتاد هزار عالم نوری اند سیوم
تجلے ورای صورت و معنی او آنست که هر سرای بحسب استعداد انبیاء و اولیاء
بمقداری روشن نموده میشود و سیر فی الله در مقام سرّ دست میدهد و سرّ
روح سراجی را گویند و آن محول کل حال است چون سکونت و حرکت و صحت
و کلام و قیام و قعود و مشی و بصر و سمع و شم و ذوق همه از وست چون سالک ازین
مراتب آگاه شود اطوار زود روی نماید که ده هزار پرده تعلق بهمین دارد پس درینحال
هر لذت دنیاوی در حق سالک زحمت گردد و باختیار او نباشد مگر باضطرار یعنی
یا از جهت نگهبانی نفس خود طعام خورد و یا جهت خاطر مستورهٔ خود خواب رود
و یا از جهت خاطر کسے سخن کند هم بصد چندان زحمت اندک افعال و اقوال
دنیاوی ازو در وجود آید چنانکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام میفرمود که حیات
من و ممات من و سکونت و حرکت و خوردن و آشامیدن من و نشستن
و برخاستن و خواب رفتن من همه برضای خدا است یعنی از برای اختیار
و رضای خود هیچ نخواهم از دنیاوی بجا آورد پس چون همه چیز در نظر سالک
هیچنان تابید قدم بر او خود نهاد یعنی ندید خود را مگر او را واین قدم ششم بود
چون سالک قدم بر خود و جملهٔ ماسوی الله نهاد و جمله رابدید و بگذاشت این مراتب
راخفی گویند خواجهٔ کمال میفرماید **بیت** گر کلاه فقر خواهی سر بسر ٭ از
خود و جمله جهان یکسر ببر ٭ این کلاه بی سران است ای پسر ٭ کی دهندت تا
تو می نازی بسر ٭ **بدان ای فرزند** که در کنهٔ اینحدیث علماء را
اختلاف است قال علیه السلام الفقر سواد الوجه فی الدارین **در عوارف
المعارف** آورده است که علمای کبار و مشائخان بزرگوار فقر را بر پنج نوع بیان
فرموده اند اول فقر خاص و آن کسانی اند که در تمام عمر سال

ببینید دوستان ما که
چطور می آیند بسوے ما ۱۲۱

وماه وکاسه میگردانند ویا ابنان میگردانند وجمع کرده میخورند پس شایان حال
ایشان آنست که اگر قوت یک روزینه دارند نگردند واینچنین شخص محبّ خدای
باشد در خبر وارد است که در عرصهٔ عرصات هاتفی آواز کند که اُنظُرُوا
مُحِبَّائِیْ کَیْفَ یَاتُوْنَہ تا مردمان در تفکر شوند که دوستان او کیانند ناگهان
فقیران ژنده پوشش وزنبیل بدست پیدا شوند حکم باریتعالےٰ شود
که اے محبانِ من من از شما راضے ام شما راضے ایدیانه
گویند یارب رضاے ما در رضائے تو است باز گویند که
ای محبانِ من خوراک وپوشاک شما چه بود گویند یارب تو
دانائی بآن که هرگز شکم سیر نخورده ایم انچه مردم میدادندے پوشیدیم پس
حکم شود که بروید بجانب بهشت پس گویند یارب آنانکه مایان را چیزی
داده است همان را به مایان به بخشش خطاب شود که بخشیدیم و
اگر اینچنین فقیر قوت یک روزینه داشته باشد وبگردد فردائی قیامت
گوشت روی او ریزیده باشد که الفقر سواد الوجه فی الدارین در حق اوست
دوم مرتبهٔ فقیر آنست چنانکه شخصے از برائے جیفهٔ دنیا ساعی
وراه دار وقاضی ومعلّم پیش رو وچوب دار ووکیل ووزیر وحاکم گردد
وبر خلق ظلم جریان کند واز هر مر خواه حلال خواه حرام کرمی یابد میخورد اونیز
فقیر است یعنے محتاج است بغیر خدای الفقر سواد الوجه فے الدارین در حقِ
اوست زیراکه در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت روئ او
سیاه برانگیزد ومردمان دست بدامنش آویخته باشند گناه
ایشان را بر وبار کنند واو را بدوزخ فرستند سیوم فقیر عام وآنچنان
است که هر چیز از حیوانات محتاج بخداے اند چون بادشاه وامرا وحاکم ودهقان
پس شاید که نیت ایشان در طلب دنیا همین باشد که طلب نمیکنم دنیا را مگر
از برای کفایت لابدے ومعیشت روزگار وسرانجام ولایت

ودر خبر وارد شده است که روزے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
نشسته بود بخود اندیشید که حق تعالی مرا خیر الرسل نامید وامت مرا خیر الامم گفت
امّا بر امت مهتر موسی مرغان بریان وماهی پخته وروغن فرود می آمد وبر امت من
چگونه محنت رزق طلبی مسلط کرده است مهتر جبرائیل دررسید وحدیث قدسی
بیاورد که اِنَّ مِنَ الذُّنُوْبِ ذُنُوْبًا لَایُکَفِّرُ بِهَا صَلٰوۃٌ وَّلَاصَوْمٌ اِلَّا الْهَمُّ مَعِیْشَتَهٗ
یعنے امت تو بغایتی گناه گارند بعضے گناه ایشان هیچ چیز بخشیده نشود مگر به غمخوارگی
نفقهٔ اولاد بعد ازان حضرت مفرح شد پس اگر نیت ایشان همچنان باشد
ثواب واجر یابند واگر نیت ایشان کثرت اموال وتفخر وسرفرازی باشد معذب
گردند وروی ایشان سیاه باشد کقوله اَوْلِیَاءِ الله عَلٰی اَمِیْرٍ هُنَاكَ اَسِیْرٌ عَلٰی
وَجْهِهٖ صَبِیْحٌ فِی النَّارِ فَضِیْحٌ امّا شخصے عیال مند وشرمناک باشد باید که در راس هر
فصل بر مقدمان وتونگران بگردد وبقدر کفاف تا فصل دیگر طلب کند والا عذاب
گردد زیرا که طلب رزق از برائی عیال فرض است ودر تنبیه ابو اللیث
آورده است که چند نفر چون سر از قبر بردارند ایشان را بجانب دوزخ روان
کنند اوّل امیر کاذب دوّم شیب زانی سیوم ذو عیال متکبر امّا اگر بقدر
کفاف تا فصل دیگر یعنے مقدار پنجاه درم شرعی داشته باشد شاید که سوال
نکند چهارم مرتبهٔ فقیر طالبان حق شایان ایشان آنست که چار تا چار خاصة الله
در طلب وعبادات او مستقیم باشند وخالی از ریا باشند واگر ریا کنند فردا روئے
ایشان سیاه گردد کقول الشاعر بیت فردا که پیش گاه حقیقت شود پدید
شرمنده ره روئے که عمل بر مجاز کرد ❊ پنجم مرتبهٔ فقیر آنست که طلب در طلب او منتهی
گردد ودر عین یاد او وجود ماسوی الله را فراموش کند واحتیاج او بینه وبین الله
بود از میان برخیزد که اذا تم الفقر هو الله در شان او ست وخواجه فرید الدین انچنین
فقر را سواد الوجه فی الدارین گفته است چه هر وقتی که در سرائی وجود دل را یافت گویا که
حق را فراموش کرد پس سیاه روئی وشرمسار باشد وهر گاه که وجود را

مسئله — در بیان سیر مع الله

فـ — خدای تعالی باشماست هرجا که باشید ۱۲

فقد کرد ونابود شد پس نابودی نیز نوعی از سیاه روئی است سیر چهارم سیر مع
الله قال الله تعالی وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ چون واجب تعالی همه جا با همه است
پس سالک از میان برآید تا او خود بخود باشد و دعوی کذب توکه منی تو باشد آنرا از ود
نامسموع گردان تا بسبب کذب آثم مهجور نباشی و درین مراتب گاه سالک چون موئی
بر روئی باشد و گاه آن هم نباشد و گفته اند که پیش بر آب است از آب کسے چه گوید
و بر آب کسے چگونه نشان جوید لا بلک در هوا است زیرا که آب نیز می جنبد
و کسی را اطلاع میشود پس چون سالک زحمت هستئ خود از میان برداشت و معیت
او را بتمام اشیا یکسان دید خود را نداند مگر او درین هنگام اطوار سفید چون ماکیان
سفید و یا سایهٔ آب براو روئی نماید که ده هزار پرده تعلق بهمین دارد و کل اشیا را
نداند مگر ذات واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد چنانکه از مراتب
وحدت نزول بظاهر داشته بود الحال عروجش همچنان حاصل شود که در هر مراتب
خود را در عین آن مراتب داند و مراتب ادنے براو اعلے گردد زیرا که ادنی و اعلی از
قبیل لا یلقت او براو یکسان شود و علم لدن براو روئی نماید بدانکه اختلاف در
کتب از مر بیان املاک و ملک و ملکوت از آنست که بعضے اہل اجتهاد و اہل قیاس
اند و بعضے اہل دیده و بیان معتمد علیه باشد اگر بسیاری مخالفت به اہل ظاهر نافتد
و اگر اکثر خلاف باہل ظاہر گفته باشد شیطانی باشد نه رحمانی بعده معلوم باد
که دو قدم تعلق بانبیا دارد که اولیا را دران دخلے نیست امّا اولیا را شمهٔ
ازان روشن میگردد تا نفی وجود و رفع انانیت ایشان حاصل شود و
دران اختلاف است بعضے گفته اند که سبز بعده سفید است بعده سیاه
و بعضے گفته اند بعد سفید سیاه است و بعده سبز و این تعلق باآخرت
دارد امّا بقول فرید الدّین عراقی و حضرت شیخ شبلی و شقیق بلخی و سری سقطے
و معروف کرخی قدس الله سرّهم اصح آنست که بعد سفید سبز است و سیاه تعلق
باآخرت دارد اگرچه تراره در هزار لفظ ازان به بعضے طالبان روشن میگردد

امّا غیر آن در آخرت حاصل میشود و بقول سید علی همدانی و اکثر اہل کبرویه و ابو علی رودباری قدس سرّہم آنست که اول سیاه روی نماید و سبز تعلق بآخرت دارد و قدم نهادن بر اطوار سفید که مراتب روح است آن قدم هفتم یعنی گذشتن حاصل نشود مگر بجذبهٔ الٰهی و چون جذبهٔ الٰهی در رسد و او را شمهٔ ازین دو اطوار خواه سبز خواه سیاه بدر خشد چنان مستغرق توحید شود که از گم شدن خود بیخبر باشد کقول الشاعر بیت تو در و گم شو که توحید آن بود ؛ گم شدن گم کن که تفرید آن بود و حدیث اَنَا عِندَ ظَنِّ العَبدِ وَ العَبدُ مُتَّصِلٌ بِالظَّنِّ وَ الظَّنُّ مُتَّصِلٌ بِالرَّبِّ ازین ممر ست و این مراتب را اخفا گویند پس بدان ای فرزند چون بیمن همت متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا اینمقام رسیدی باید که بهر چیزے که رسیدهٔ آن چیز را از دست مده تا ابد الآباد و درین مقام بازمانی یعنے چنانکه تزکیهٔ نفس و قلب و روح و غیر ذلک بدینجا رسیدی باید که همان تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح را از دست مده تا از بلندی بر زمین نیفتی و گردن ایمانت نشکند و شرمسار در میان اولیاء الله انگیخته نشوی کما قال علیه الصلوٰة والسلام نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الحَوْرِ بَعدَ الكَورِ ای من النقصان بعد الکمال و این مراتب اخفا طرفة العین دست دهد امّا بر سالک هزارها اندر هزار سالها بی عدد و بیشمار بگذرد و شاید که دایم المدام ازین تجلیهٔ ثلثهٔ مذکوره قلب را خالی ندارد حتی که اگر خواب بیند آنرا نیز تجلی داند و بدانکه در حین خواب ارواح از قالب بدر میرود و در ملک و ملکوت سیران میکند تا هر چه از مکاشفات بیند سیر اوست در مشروق المشارق آورده است که شبی حضرت رسول علیه السلام با جمیع اصحاب در سفر شب روان شده بود چون شب بآخر رسید یاران همه مانده شده بودند خواستند تا فرود آیند و خواب کنند حضرت منع کرد و فرمود مبادا که بیدار نشوید و نماز شما فوت نشود امّا بلال امر بخواب کرد و گفت که بوقت نماز من شما را بیدار کنم کنم آورده اند بعد بر آمدن آفتاب اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پناه بیدار شده و بلال نیز در خواب شده بود گفت اِنَّ اللهَ یَقبِضُ اَرواحَکُم

یعنی من نزد گمان بنده ام بهترین فهم که بمن گمان برد نزدیک یا دور باو بچنان باشم و بنده متصل بگمان است و گمان متصل بپروردگار است

حِیْنَ شَاءَ وَیَرُدُّ عَلَیْکُمْ حِیْنَ شَاءَ یَا بِلَالُ قُمْ فَاَذِّنْ لِلنَّاسِ واین حدیث دلیل است
برآنکه بحین خواب ارواح بدر میرود اما نزد یک اعتزال ارواح بوقت خواب بیرون نرود
بلکه در حین وفات نیز بیرون نرود و در فرق آدمی استخوانی است که آنرا عصبة الانبه
گویند دران محبوس میشود واین اقوال محض کفر است زیراکه احادیث بسیار در
خروج ارواح وارد شده اند وآیت سماویه نیز براین ناطق است که کافران
گویند قال الله تعالی رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ والله اعلم بالصواب

مسئله در بیان فائده تعبیر خواب

بیان تعبیر خواب بد انکه تعبیر خواب حکما بر قدر حکمت خود چیزے
گفته اند که فلان نوع خواب خوب وفلان نوع بد اما حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم هر روز بعد از بامداد اصحاب را پرسیدے که مگر خواب دیده باشید بمن
بگوئید گفتند یا رسول الله غرض چیست فرمود خواب حق است وبهر نوعیکه معبر
تعبیر کند همان میگردد اگرچه بد باشد به تعبیر نیک نیکے پیدا میشود ومن نیخواهم
شما را تعبیر نیک بگویم اما اگر در شب خواب بینید که در خاطر شما بد رسد
باید که سه سه کرت آب دهن بر دست چپ اندازید وازان پهلو بگردید
شما را ضرر نرسد وآن خواب را بکسی بیان نکنید که من چنان دیده ام
قال علیه السلام اَلرُّؤْیَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللهِ وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّیْطَانِ فَمَنْ رَاٰی شَیْئًا یَکْرَهُهٗ
فَلْیَلْتَفِتْ عَنْ شِمَالِهٖ ثَلٰثًا وَلْیَتَعَوَّذْ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ فَاِنَّهَا لَا یَضُرُّهٗ
منقول است که روزے زنے در خدمت رسول الله صلی الله
علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله خواب دیدم که سقف خانه من شکست
حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم شوهر تو که در سفر است بسلامت باز آید هنوز بخانه
نرسیده بود که شوهرش باز آمد کذا چند کرت مے آمد حضرت صلی الله علیه وسلم
تعبیر آن خواب همچنان میکرد اما چون باز برائے تعبیر آمد حضرت
صلی الله علیه وسلم را نیافت بحضرت ابوبکر وعمر رض احوال خواب باز نمود ایشان گفتند که شوهرت
خواهد مرد بعد ساعتے خواب را برسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کرد

حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وسلم کما قیل یعنے شوہر تو خواہد مرد وایضا آوردہ اند کہ شخصے
علے الصباح خواب را بزن خود باز نمود کہ تمام دریا را من فرو بردم وبخوردم زنش دانا
بود گفت تعبیر از عالم بکس دیگر مگوی و زن خود بجانب عالم روان شد مردی جاہل
و بدبخت در پیش آمد گفت بکجا میروی ہر چند ممانعت کرد نہ استاد گفت
تا مقصود خود را نگوئی نباشم کہ بگذارم ناچار شدہ گفت کہ شوہرم خواب دیدہ است
خواہم بعالمان بگویم گفت آن خواب را بمن بگوی و من تعبیر آن خواہم گفت خواب
را بدو نمود آنکس در حال گفت کہ خواہد ترقید چون آن زن در پیش عالم شد
واقعہ را باز نمود گفت اگرچہ خواب خوب بود امّا تعبیر او ہمچنان گشت چون بخانہ
آمد شوہرش ترقیدہ بود امانزدیک اہل تصوف خواب دیدن بر چہار نوع است
برابر عناصر اربعہ زیرا کہ تولد خواب ازین عناصر اربعہ است چون خاک و آب
و باد و آتش وایشان در پاک کردن ہر یکے ازین عناصر سعی بلیغ می نمایند
ہر گاہ کہ خاکش مصفّا از محظورات و مکروہات گردد بسبب صافیت باغہای
گوناگون و سبزہای لطیف و جویہای نظیف و قصرہای بلند و ایوانہای بزرگ و ملک
و ملکوت بلکہ بہشت و عرش و کرسی اندر خود بخود بمقدار مرتبۂ خود در خواب بیند تا
کہ دلش خوش پذیرد و ہرگاہ کہ عناصر آبش مصفا باشد بسبب صافیت دریاہا و آبہا
و جویہا و سیاحی کردن دران و ملاحی کردن و کشتی راندن و بر کشتی سوار شدن
و طہارت کردن و شربت آشامیدن در خواب بیند تا خوشحالی او در خواب پیدا
شود و چون عنصر بادش مصفا گردد بسبب ضیافت سواری و بلندی و بہوا
پریدن و از کوہ بکوہے رفتن و بر سر آب بی غرق رفتن در خواب بیند بلکہ سوار شدن
بر سر درختان بزرگ و از شاخ بشاخ پریدن و علے ہذا القیاس خود را چست و چالاک
و پرندۂ قفس بیند تا دلش خوشی پذیرد و چون عنصر نارش مصفا باشد از ان
صافیت صورت مادر و پدر و مرشد و استاذ و اولیای ماضی بلکہ خلفائی راشدین و
حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم و انبیا و صورت یار و محب و جملہ نیک صورتے در خواب

بیند چون طاؤس و طوطی وغیر ذلک از صورتهای لطیف تا دلش خوشوقتی پذیرد
و بدانکه دلهای اهل تصوف چون مردمک چشم روشن اند زیراکه هرچه از حسنه و سیئه
از ایشان در وجود می آید همارا در دل یاد میگیرند پس چون اینچنین خواب بیند بر
اعمال گذشتۀ خود نظر کند که کدام فعل نیک و خطرۀ نیک از وی پیدا شده بود
که این نتیجۀ همان است باید که همان را از دست ندهد و هرگاه که در باطن صوفی
آلایش نامرضی بوده باشد به برابر خاک زمین زشت و شور و گرد و غبار و ویرانیها
و خرابی و جمله چیزے که او را دلگیر کند بیند و برابر آب آبهای زشت و گنده
بوی و سیلابهای و غرق شدن دران در سر دریای معطل شدن و عاجز ماندن
از گذشتن و آبهای پلید و بدرنگ بیند و به برابر باد از بلندے افتادن
و از درخت و از اسپ افتادن و در چاه افتادن و در چیز آویزان شدن
و بدست ظالمان افتادن و معطل شده استادن وغیر ذلک از سرنگونیها بیند
و به برابری آتش صورتهای زشت چون دیو و پری و مار و مورچه و کژدم و شیر و
پلنگ و خوک و خرس وغیر ذلک من الموذیات و هر صورت که دلگیری او پیدا باشد
به بیند پس چون از چنین خواب بیدار شود این را تنبیهات الٰهی داند و لغو
نشمارد و در حال بر افعال گذشتۀ خود نظر کند تا هر سیئه که در وی بوده باشد
ازان برگردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب رود تا بار دیگر خواب نیک
بیند و صوفی را باید که در حال باشد دایم الدام زیراکه ماضی باز نیاید و مستقبل بدست
او نیست پس شایان او اینست که دایم خود را آئینه کرده بدان بیند و همیشه باطن
او مردمک باشد تا هرچه از نامرضی از و در وجود آید ازان توبه کند و دایم آنرا بحق
تعالی یاد کرده باشد و باید که گاه گاهے محاسبۀ سیئۀ خود در خاطر خود بکند منقول
است که روزے اولیاء الله محاسبه میکرد یادش آمد که در ایام جوانی از و در
طلب زنا کردن بود و ازان بگریخته بود یک ناگاه خطره چنان روی نمود که چرا
دعوتش را اجابت نکردم بعد ازان توبه کرده میبودم باز در حال این خطره برو

گناه شده باستاد در گریه شد که در ایام جوانی این خطره نبود در پیری چگونه آمد
از شدت گریه در خواب شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید و کیفیت
احوالش پرسید واقعه باز نمود گفت ای شیخ شما را درین ملامت نیست بلکه ملامت
بر زمانه است که زمانه روز بروز فتنه انگیز میگردد از ان مردمان را بفسق و فجور تهور
زیاده میشود دران ایام از هجرت من صد سال شده بود الحال چهل بران
افزود از ان این اندیشه نامرضی در وجود تو آمده و ایضاً منقول است
که خواب بر سه نوع است یکی برابر است چنانکه مهتر ابراهیم عم بر ذبح اسماعیل
علیه السلام دیده بود دوم دیدن برای خود و تاویل کردن دیگری دران
چنانکه یوسف ع دید و یعقوب ع تعبیر کرد سیم دیدن برای غیر و تعبیر کردن
غیر دران چنانکه بی بی عائشه رض دید که چادر سیاه در سر دارم حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که شوهر تو از تو بمیرد و تو بیوه مانی چنانکه پیغمبران چهل و چهار
مرتبه از اولیا افضل اند همچنان خواب چهل و چهارم مرتبه است از مراتب نبوت
و اکثر اولیاء الله بخواب حکم بر چیزی کرده اند

باب چهارم مشتمل بر چهار فصل فصل اول در اخلاق حمیده

قال الله تعالی وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ قال الله تعالی قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ پس
شایان بندهٔ مومن هست که در کل افعال و اقوال متابعت حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم کند خصوصاً هر که دم از تصوف زند شایان حال او اینست که هیچ ذرهٔ از
اخلاق ذمیمه را در خود راه ندهد تا متابع حضرت صلی الله علیه وسلم گردد آورده اند که
روزی اعرابی در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد و از گوسفندان طلب
کرد حضرت صلی الله علیه وسلم بمقدار رمه او را داد آن شخص بسوئی قوم خود آمد و گفت ای
قوم بر شما باد که مسلمانی اختیار کنید زیرا که محمد علیه السلام بهر سخن نا آشنا عطای
بی منت میدهد و از فقر و فاقه نمیترسد انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده هست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هرگز فحش و لعنت و دشنام بر زبان

ف آیت هذا در بارهٔ تبارک الذی در سورهٔ ن والقلم واقع ست ۱۲

نمیراند

نمی راند و چون شخصے عتاب میکرد میگفت مَا تَرِبَتْ جَبِیْنُہٗ یعنے چہ حالست مرفلان
کس را کہ از پیشانی او خاک میریزد ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ بعضے
اصحاب میگفتند یا رسول اللہ چرا در حق مشرکان دعا نمیکنید تا ہلاک شوند فرمود من مبعوث
برای بد کردن و بد گفتن نشدہ ام بلکہ مبعوث برای رحمت شدہ ام و ابو سعید خدری رضی
روایت کرد کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از زن مستورہ شرمناک تر بود و چون چیزی
غیر مشروع را میدید بد میگفت اما ما یان اگر آنرا در روی او میدیدیم آنرا
منع میکردیم و بی بی عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا و عن ابیہا روایت کردہ
کہ ندیدم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را مستجمع خاطر و خندہ کنندہ تا آنکہ
دیدہ شود کام او بلک ہمیشہ تبسم میکرد و کیفیت تبسم در فصل وضو بیان شدہ است
و بی بی عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا گوید کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ
علیہ وسلم سخن پریشان و ناخوش نمیگفت بلکہ در سیاقت کلام چنان
مبالغہ میکرد و بتأمل میگفت کہ اگر شخصے درست روز سخنان او را می شمرد
شمردہ میشد و ایضا بی بی عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا روایت کرد
کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم زن را بدست خود نزدہ بود و نہ خدمتگار را مگر جہاد
فی سبیل اللہ میکرد و ہرگز طلب انتقام از کسے نمیکرد مگر اینکہ شخصے محرمات در عمل
می آورد پس این ہنگام از برای خدا او را زجر و تعزیر میکرد و انس بن مالک
رضی اللہ تعالی عنہ روایت کردہ کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم عیادت میکرد
مریض را و متابعت میکرد جنازہ را و اجابت میکرد دعوت بندہ را و سوار میشد بر خر
و روز غزای خیبر بر خر سوار بود کہ نقطہ او از نہا بود و ایضا بی بی عائشہ رض روایت
کردہ کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم میدوخت جامہ خود را بدست خود و در اکثر اوقات
عمل خانہ میکرد و میدوشید گوسفندان را و گاو خود را و گاہے جاروب صحن خانہ میکرد
و گاہے اشتر گرگین را می شست تا صحت یابد و انس رض روایت کرد کہ حضرت رسالت پناہ
صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ چیز برای خود نمی نہاد و اکثر اوقات خاموش می بود

و هر سخن را جدا جدا میگفت و همیشه در تبسم می بود و چون سخن میکرد اکثر چشمان را بسوی
آسمان بالا میکرد و این اخلاق از تنبیه ابو اللیث استخراج نموده شد بدان
ای فرزند که متابعت حضرت صلی الله علیه وسلم را در هیچ احوال از دست ندهی تا در بدعت
نیفتی و اکثر نگاهبانی اقوال بجا آری که کسی بسبب بسیار گفتن کافر گردد
منقول است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که امت من صباح مسلمان
میخیزند و شام کافر باشند و در شام مسلمان باشند و صباح کافر بخیزند اصحاب پرسیدند
یا رسول الله بچه سبب گفت از جهت پریشانی اقوال و نادانستن ایشان در تحیر شدند آنرا
باز گفت که وجه نجات ایشان آنست که شب چون در خواب روند سه کرت بگویند اَللّٰهُمَّ

مسئله
تکرار رد کفر

اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ اَنْ اُشْرِکَ بِکَ شَیْئًا وَّ اَنَا اَعْلَمُ بِهٖ وَاَسْتَغْفِرُکَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهٖ تُبْتُ عَنْهُ

وَ رَجَعْتُ وَ اَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ تمامی الفاظ کفر روزینه او حبط شوند
و او آمرزیده شود و اگر در حین صباح بوقت برخاستن سه کرت بخواند تمام الفاظ کفر
شبینه او حبط شوند پس هر چه ترا از عذاب نجات دهد آن چیز حمیده است و هر چه ترا العذاب
کشد ذمیمه است باید که از آن پرهیزی و اکثر پرهیز از سوگند خوردن باید کرد اگر
شخصے روی بقبله باشد و سه کرت بگوید که سوگند بخدا است که فلان همچنان است
اگر همچنان باشد فبها و الا کافر گردد آورده اند که روزے از متقیان سوگند
بخدا کرد اما سوگند راست کرده بود او برده را و کفارت آن یمین آزاد کرد گفت
اگرچه سوگند راست کردم مبادا که غلقت گیرم و روزے بکذب از زبان من
یمین برآید و در مشارق آورده است قال علیه الصلوٰة والسلام مَنْ

حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَیْرِ الْاِسْلَامِ کَاذِبًا فَهُوَ کَمَا قَالَ یعنے اگر شخصے گوید اگر چنان باشد
من جهود م یا ترسا ام اگر دروغ گوید جهود گردد یعنے کافر گردد و کفارت بروے
لازم گردد شارح آورده است اگر آنکس این مسئله میداند که باین اقوال
کس کافر میشود و او دانسته و دروغ سوگند میخورد کافر میگردد
بالاتفاق زیرا که او راضی بکفر است اما کافر شدن بدین لفظ نمیدانند

و دروغ سوگند خورد درین اختلاف است و در شرح مشارق آورده است
که اگر شخصے مال شخصے را بسوگند دروغ برطرف کند کافر گردد و اگر حلال
داند فردای قیامت واجب تعالی ازو ناخشنود باشد و ایضا آورده اند که
اگر شخصے تزویج میکند زنے را و او در دل دارد که مهرش نخواهم داد
و یا بیک حیله از خود ساقط بکنم او را در سلک زنا کنندگان شمرده اند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که او بر ادای آن قرض هرگز قادر نشود تا آنکه
عذاب بآتش شود بدان ای فرزند در کتابهای فقه آورده اند که نشاید مر
بندهٔ مومن را اینکه در حق ایمان شخصے بد دعا کند زیرا که ضد ایمان کفر است
پس گویا که بکفر راضی است و رضا بکفر کفر است مسلمانان در حق ایمان یکتن اند
و خلق پیغمبران را نگاه کند که ایشان بلاهای عظیم میدیدند و در پی ایمان ایشان
هرگز دعا نمیکردند بلکه همیشه دعا بهدایت ایشان میکردند چنانچه مهتر موسی ع
قوم خود را از بلاهای عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او را کردند اما او همیشه
در غمخوارگی ایمان ایشان بود و در ذبح بقر ایشان را چگونه معجزهٔ لطیف بنمود
اما ایشان از بدبختی خویش مسلمان نشدند و قصهٔ او آنست که در تفسیر کامل
آورده است که دران عهد توانگرے بود عامیل بن شراحیل نام و پسران عم
میراث خواران او بودند چشم بر مرگ او داشتند تا کی بمیرد که مال او را قسمت
کنند شبے او را بمهمانی طلب کردند و بکشتند و کشته را در میان دو ده
انداختند و علی الصباح به نزدیک موسی علیه السلام حاضر شدند که عم زادهٔ ما
عامیل را کشته یافتیم موسی علیه السلام آن جا راه به هیمود و بیک ده
نزدیک بود کشنده طلب کرد نیافت حکم قسامت بر ایشان براند بعده دیت
بر ایشان واجب کرد گفتند یا کلیم الله دیت میدهیم بارے از خدای خود بخواه تا
کشندهٔ او را معلوم کند از حضرت عزت فرمان شد که بگو تا ماده گاو را بکشند
و پارهٔ ازان گوشت گاو بر کشته زنند زنده شود و قاتل خود را بیان

کنند چون ایشان مردم بے علم و ناقص عقل بودند ازین سخن در تعجب شدند اَتَتَّخِذُنَا
هُزُوًا جواب دادند و از برای این بود که کتابهای متقدمان بغایتی دراز میبود که ایشان
مردم کم عقل بودند و بر استنباط مسئلہ قادر نبودند چنانکه امت محمد رسول الله صلے الله
علیه وسلم که چه مقدار علوم را از قرآن کشیده اند و همه احکام ایشان یک بیک نوشته می
و ازان دراز میشدند قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ یعنے من از جاہلان
و ہزل گویان نه ام پس بیقین شدند گفتند پس بیان بکن که چگونه است آن ماده گاو
گفت بَقَرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَّلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ یعنے ماده گاویست نه
نیک پیر و نه نیک جوان میان جوانی و پیریست باز گفتند که رنگ او چگونه باشد
گفت گاوے باشد زرد روی و خوشرنگ که لون او خوش آید نگرندگان را
باز گفتند که کار کرده باشد یا کار ناکرده گفت آن ماده گاویست نه مالیده شده
در شدت بار و نه نرم کرده شده بکشیدن آب مرکب را و سلامت است
از عیوب که بروی هیچ نشانی نیست و رنگ او مخلوط برنگ دیگر نیست گفتند
الحال راست باشد و بدین وصف گاوے در دنیا یک بود و آن فرزندی را
بود که مادر و پدر نیک خو بود و پدرش مرده بود از دشت هیزم آوردے و بفروختے
نصف حاصل را بارواح پدر تصدق کردے و نصف دیگر را بر خود و مادر خود نفقه
کردے روزے این پسر در بنی اسرائیل منادی شنید که ماده گاوی بدین صفت
کرا باشد تا بهر بهای که باشد بخریم پس واقعه را بمادر گفت مادرش گفت ای پسر گوسا
از میراث پدر تو بدین وصف در فلان مرغزار مانده ام برو طلب کن اگر روزی
تو باشد پسر پیاپے در آنجا رفت و بانگ کرده بیامد و آن صفت
موصوف بود در خانه آورد کلانتران بنی اسرائیل بیامدند و خریدن خواستند
گفت از مادر دستوری خواهم چون درآمد خفته بود بیدار کردن نتوانست
که عاق نشود بیرون آمد گفتند هزار دینار بدهیم بفروش باز درآمد بدستوری خواستن
او هنوز خفته بود گفتند پنجهزار دینار بدهیم بکذا شتاب میکردند او داخل

ف ـ روایت در پاره اول در رکوع ان الذین آمنوا واقع است ۱۲ ش

ف۱ ـ آیا فرا میگیری ما را اهل افسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی گاو را بکشید ۱۲ حسینی

ف۲ ـ گفت موسی ع پناه میگیرم بخدا ازینکه باشم از جاهلان ۱۲

ف۳ ـ نه پیر و نه جوان میانه است ۱۲ حسینی ... کرده شده ۱۲

وخارج میشد تا بهای او را بر پری پوست او رسانند که پوست این ماده گاو پر از
دینار کرده بدهیم مادرش بیدار شد بفروختند و ایشان شش لک خانه بودند از جهت
امتحان که مرده چگونه زنده شود بر سر هر خانه یک دینار دادند پوست پر شد فذبحوها
پس فذبح کردند آن ماده گاو را پس حکم شد که پارهٔ گوشت بر کشته بزنید تا زنده شود واختلفوا
فی البعض یعنے آن گوشت از کدام جائی ماده گاو بود ابن عباس و عکرمه گوید که گوشت
ران بود و سدی گوید که عقرون بود و آن گوشت استوار و بلند استاده میان دو
کتف و ابو عالیه گوید که استخوان ماده گاو بران زد و بعضے گوید که دُم او را بر کشته
زد و بعضے گویند که زبانش را برو زد و صحیح آنست که حق تعالی پارهٔ گوشت
یاد کرده و موضع معین نکرده پس ما را سکوت بِه است و چون بزدند در حال زنده شد
و بنشست و خون از رگهای وی میرفت گفت مرا پسران عم من کشته اند بطمع میراث
این بگفت باز بمرد و میراث ایشانرا نداد بعد ازان حکم شد بنابودن میراث مر
قاتل را تا این زمان کما قال علیه السلام لَا یَرِثُ قَاتِلٌ بَعْدَ صَاحِبِ الْبَقَرَةِ و
مسئله در تفسیر کامل می آرد که ایشانرا چرا استنباط مسئله نبود جواب آنکه استنباط
بعقل است نه بعلم بر ایشان خمر حلال بود بسبب خمر عقل زائل میشد از مسئله
محروم میماندند و بر محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم و بر امت او حرام شد بسبب کمال عقل
استنباط مسئله میکنند پس زنهار ای پسر که از خمر دور مانی تا چون قوم موسی در دین لغزیده
نگردی و بعد از دیدن این معجزه نیز آن بدبختان ایمان نه آوردند و بر تو باد
ای فرزند که دائم المدام در طلب علم باشی که سعادت دارین بعلم است انس
بن مالک رض را رسیدند که اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر
تمام دنیا ملک تو باشد تصدق فقراء کنی و یا بمقدار موئے که در
بدن تو است کافران را بکشی گفت اگر یک روز عمر مانده باشد در طلب علم
کوشم کما قال الله تعالی وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ و حضرت رب العزت پیغمبر
خود را که سرور اولین و آخرین بود بجز سوال از زیادت علم بچیزے امر نکرد کما

قال الله تعالی وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا و حضرت خواجه احمد سبوی مر یکے از ملحدان را
بقوت علم چگونه الزام داد که تمام عالمانرا عاجز کرده بود و قصهٔ او آنست
آورده اند که دران عهد حکیمی بود دهریه و دهریان از وجود باریتعالی انکار دارند و
طبیب حاذق بود خلیفهٔ زمان بسبب خلافت برو بسیار محبت داشت روزے
گفت اگر مسلمان شوی دو چندان محبت ورزم گفت مسلمان شوم بشرطیکه اگر
عالمان زمانه دلیل عقلی بر بودن حقتعالی بیارند و از دلیل نقلی انکار دارم
هرچه عالمان میگفتند قبول نکرد خلیفهٔ زمان سه صد نفر عالمان را جمع کرد و گفتند
بارے در علم حکمت او را بیازمائیم پس سه صد زجاجه را از شیر پر کردند و هر کدامی عالم
یگان یگان را بدست گرفتند چون او حاضر شد همه را بیان کرد که فلان زجاجه را
فلان عالم بدست گرفته است و در و فلان نوع مرضی و مجاز و طبع است و فلان
اکل و شرب به طبعش سازگار است و فلان ناسازگار بعد ازان هرچه عالمان میگفتند
قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی حتی که عالمان درماندند و خلیفه پشیمان شد
زیرا که عقاید تمام خلق تباه شدن گرفت دران زمان شنیدند که خواجه احمد
سبوی به بیت الله میرود خلیفه فی الحال شخصے را بدو روان کرد که در دین نبوی
رخنه افتاده است البته برگردید و مهم را بکفایت رسانید خواجه قبول کرد و بدان
شخص گفت که من امشب درهمین جا میگذرانم و بادشاه عالم علی الصباح از شهر
بیرون آید و جاها را خوب مهیا کند و منتظر من باشد و من زود تر نخواهم آمد و
بعد مصافحت بادشاه تقصیر رود تا آمدن من از من بپرسد و من جواب گویم بادشاه
مفرح شده بوقت بامداد بیرون شد و انواع ماکولات مهیا کرد و تمامی مردمان
جمع شدند بعد مدتے شیخ در رسید بعد مصافحت و مرحبا بادشاه از و خواست که چرا
زود تر تشریف نمودید شیخ درحال زبان مطهر خود را در بیان در آورد و گفت
آرے زود نه آمدم الّا عجیبے را دیدم و در دیدن آن عجب بسیار متحیر شدم
تا این زمان بر آن مانده بودم و آنچنان بود که بر کنار دریا رسیدم

ف و بگو ای سرور کائنات وسوال کن از تعالی پروردگار زیاده کن مرا از روی علم ۲۱۲

درختے دیدم بغایتے کلان بے تبر بریده شد و بے اره تختهائی راست شدند و بے
استاد میخها دران زده شد و کشتی ترتیب یافت و بے ملاحان در دریا روان بود
و مردمان را از هر دو طرف میگذرانید زمانے بدیدن این عجب متحیر بوده استادم
شیخ چون سخن تمام کرد حکیم گفت چه بیهوده و هزل گفتی از تو نمی بائستے زیراکه
بے استاد هرگز کشتی راست نمیشود و بے ملاح هرگز نمیگردد شیخ فرمود
این هزل را از تو دانستم و هیچ هازل بدتر از تو نمیباشد که آسمان
بے ستون استاده است و قطرۂ آب در رحم مادر بغایت تاریک و بے معاینه
صورت دیگر آدمی راست شده و چند هزار در هزار گیاههائی از سر گل سر کشیده
اند و تخم الوان بے شمار در تحت زمین مستتر است و کم نمیشود و علی هذا
القیاس عجایب و غرایب بیان کرد که این همه بے تخلیق و بیقدرت
قادر پیدا میشدند بر هیئت خود می ماندند پس سر انجام یک کشتی چه باشد
که بے استاد نشود حکیم دهریه برخاست و بر پائی شیخ افتاد و مسلمان
شد و این همه از برکت علم بود که حضرت شیخ وافر العلم و کامل الحکمت از و بود
این فقیر نیز تناسخے را روزے درمیان مردمان عاجز و شرمنده ساخت امّا
از گمراهئ خود برنگشت رسیدم دیدم که با عالمان چند بحث دارد و همه را
عاجز نموده در اینکه حوران در بهشت نیست و اگر هست اثبات آن در آمنت بالله
بکنید عالمان عاجز شدند گفتم فقیر اثبات آن در آمنت بالله خواهد کرد گفت
چگونه باشد گفتم تو میگوئی آمنت بالله و ملائکته و کتبه الی آخره و قرآن یکے
از کتابها است و در آن حق تعالی فرموده که حُوْرٌ مَّقْصُوْرَاتٌ فِی الْخِیَامِ ۚ فَبِاَیِّ
اٰلَآءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبٰنِ ۚ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ۚ فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبٰنِ
پس چگونه منکر میشوی که کتاب در آمنت بالله است و اثبات آن در کتاب است و بر تو باد
ای فرزند اگر علم نداری بارے در خدمت عالمان کوشی و حلۂ خدمت پوشی تا در دارین
سرخسروئی باشی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است من خَدَمَ خُدِمَ یعنے هر که خدمت

کنند کسے را خدمت کرده شود او را و ایضا قال علیه السلام کُنْ عَالِمًا اَوْ مُتَعَلِّمًا اَوْ سَامِعًا اَوْ خَادِمًا وَلَا تَكُنْ خَامِسًا فَتَهْلِكَ پس هر چه برکت است در خدمت است و پدر فقیر هرگز دستر خوان از ضیافت عالمان نمی چید و علم اندک داشت بعد از وفات در خواب دیدمش که بر آسمان چهارم جماعت دانشمندان میروند و پدر فقیر نیز در عقب ایشان میرود گفتم الهی پدرم دانشمند نبود که با زمرهٔ ایشان میرود نمیدانم که خود اندیشیدم و یا هاتفی آواز کرد که اگرچه دانشمند نبود اما دوستدار ایشان بود

کما قال علیه السلام مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ وَحُوسِبَ بِحِسَابِهِمْ وَاِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِاَعْمَالِهِمْ

و ایضا مادر را بعد از وفات در خواب دیدم که جامهای سبز پوشیده و بر کرسی نشسته پرسیدمش که ای مادر چیزی از احوال آنجهان بگوی گفت ای جان مادر چه گویم از درجات عالمان که در حصر نیاید و چندان فضیلت ایشان بگفت که در تقریر نیاید گفتم باری از احوال خود چیزی بگوی که چونی روی از من گشتاند بعده کرسی پریده بآسمان رفت و از احوال خود چیزی نگفت و بر تو باد ای فرزند که اگر شخصی ودیعت بتو سپارد و در آن خائن نباشی که اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِيْنَ آیت سماویه است و خائن خوار است اگر خیانت را حلال داند کافر گردد و اکثری باشد که بدان سبب بسوی کفر در آید چنانکه ابو علی سینا بسبب خیانت کافر شد قصهٔ او آنست که دران عهد دو نفر طالب علم خواجه خضر علیه السلام حاضر شد ایشان طالب علم اولین و آخرین از و کردند که در حق ما دعا بکن خواجه خضر علیه السلام ایشان را بر سر غاری رسانید گفت درین غار دو مار اند هر که این اسم را چهل روز و شب پیوسته بخواند چنانکه خواب نرود دو مار بیرون آیند باید که ایشان را در دیگ پخته کرده بخورد جمله انواع علوم روشن شوند آن دو نفر همچنان کردند بعد از چهل روز هر دو ماران بیرون شدند در دیگ انداختند و آتش کردند دران زمان جوانی هیزم گشته در رسید گفتند ای جوان اگر این گوشت را بپزی تا ما یان در خواب رویم بعده

گوشت را همراه بخوریم جوان در زیر آن آتش کردن گرفت چون پخته شد سر پوش
باز کرد که این گوشت را به بینیم چه مزه دارد چون دید خیال کرد که ماهی است پاره از آن
بخورد مزه اش خوش آمد باز چیزے بخورد و بگذا هر دو را بخورد در خود دید تمام علوم
اولین و آخرین در خود مستجمع یافت و آن دو نفر را در خواب مانده و
خود شش روان شد و آن ابوعلی سینا بود امّا کم بخت اکثر استعمال در علم
حکمت و علم سحر میکرد و حرام نمیدانست کافر شد و علم منطق وے
بیان کرد بعده خود را باعتزال کشید و بسبب کثرت سحر و علم حکمت عالمان
زمانه را عاجز آورد و بادشاه بلخ را با تمامی رعیت متعین خود کرد و در دین
نبوی خلل پیدا کرد و این خبر بشیخ شهاب الدین سهروردی رسید
در حال بجانب بلخ روان شد برسید بادشاه را اعراض کرد که چرا دین
نبوی را از دست دادی گفت از دست نداده ام بلکه من عامل بروایت
ام و عالمان بروایت بد و برابر نمی شوند شیخ گفت او را به پیش
من بخوان چون آمد هر چند کرد در پیش شیخ سخن کردن هرگز
نتوانست و از برکت شیخ تمام علوم از وے فراموش شد شیخ گفت که الحال
چه باشد بادشاه گفت آمنا و لیکن کرامتی دارد که در شب تاریک آفتاب را بر
گنبذ بلخ می آورد و تمام ولایت بنور او منور میشود شیخ فرمود آن نیز آسان
خواهد شد چون شب شد تمام مردمان جمع شدند هر چند کرد نتوانست آفتاب
را بر آوردن باز شرمنده شد این هنگام شخصے را بر گنبذ بر آورد دید که
کودکے کاغذ بدست گرفته نشسته است و پیش ازین سحر کرده چون
آفتاب مینمود و از برکت شیخ دران شب سحر روان نمیشد
حکم کرد او را از گنبذ انداختند بکشتند آورده اند که منصور
حلاج در تنگنائے توحید مرد و ایمان سلامت برد امّا ابوعلی سینا در
صحن توحید در آمد و ایمان را سلامت نبرد زیرا که در آن محل ارواح

پاک حضرت رسالت پناه محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم بد وپیش آمد گفت که درین
محل بقوت ومدد چه کس آمدے گفت بقوت ومدد خود آمدم باز گفت محمد
چه کردی گفت محمد از ناقصان است نعوذ بالله منه به پنجهٔ مبارک بر سرش ز
وچون سنگ تاب و پیچ خورد میرود هنوز تا دو زخ نرسیده است ونرس
مگر بروز قیامت بعد ازین غرض اینکه ای فرزند دائم المدام تخلق اخلاق باریتعالی
موصوف باشی واین بر چهار نوع است اول در طلب علم کوشی که علم شریف ترین
چیزهاست تا حق وباطل وعالم وجاهل را شناخته باشی ونام عالمی بر تو اطلاق یاب
وعالم از صفات باریتعالی است که بسبب شرافت علم بر تو اطلاق گردد وبر فقرا
وانبیا و شیخ ودگر کس اطلاق نکرد زیرا که حق تعالی را درویش ونبی وشیخ ومشائخ
نمیگویند ونشاید واگر عالم گویند شاید واین مبتدئ راست که دوستی بعالمان واعراض
از جاهلان بکند دوم اینکه چون قدم بوادئ طریقت نهادی شفقت بر تمام مخلوق
او برابر داری زیرا که محبت بر هرچه که باشد بدوست که محبت او وجود
است وبا او دوستدار حق است پس مرد دوست را نشاید که بر افعال دوست
خود بے رحمی وبے موزونی بگوید وقبیح نداند سیم اینکه نظرت بر هرچه افتد در ...
صانع آنرا یاد کنی که چه بزرگ است صانع این چیز کقول الشاعر بیت کمال بنده
در راه یقین است ؛ نظر هر جا کند حق را به بیند ؛ یعنی مرد خدا را بیند چهارم اینکه
چون بانتها رسیدی خود را وغیره را یکسان بینی که در وجود فرقے نیست بلکه خود را
بگذار که خود بینی جز گمراهی نباشد وگمراهی پیشهٔ شیطان بود وائے بر آن کسے
که باخلاق شیطان تخلق گیرد

فصل دوم در اخلاق ذمیمه

منقول است که روزے یکے از اصحاب در پیش مرتضی علی رضی الله عنه بیامد
وگفت هیچ سخن در زبان دُر نثار رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده باشی بگو گفت آرے
از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم شنوده ام هر که از پیش بندهٔ مومن کسی خار و خاشاک بردار
بهشت برو لازم گردد زیرا که نصف ایمان خلق نیک است مرتضی رض در گریه ش

گفت یا علی من بتو مژده رساندم چرا گریه کردی گفت من عاقبت کار را اندیشیدم که
با من مقدار دل خوش کردن بهشت لازم شود پس بهمین مقدار بد کردن دوزخ
نیز لازم شود پس بر تو بادای فرزند که بد انچه آزار خلق باشد خواه قولاً خواه
فعلاً خواه اعتقاداً ازان اجتناب تمام نمائی و آنچه سیر و پیاز را منع کرده اند
منع تحریمی نیست بلکه از جهت آنکه بسبب بدبوئی بخلق آزار می رسد تا موذی
نباشد و در قیام و قعود و مشی و رکوب به بندهٔ مومن آزار نرسانی و مومن را بچشم
حقارت نبینی که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ وارد شده است و ایضاً نشاید که
استاذ را بنام نه نامی چنانکه احمد و محمد وغیره ذلک بلکه خواجه و بادشاه وغیره
نامی و در عوارف المعارف آورده است که مَنْ قَالَ فِیْ جَوَابِ
اُسْتَاذِهٖ لَا یُفْلِحُ اَبَدًا یعنی چون استاذ گوید که فلان کار همچنانست
و شاگرد گوید که همچنین نیست هرگز نجات نیابد و چند چیز را گفته اند که سبب
درویشی هر دو جهان است یکے استاذ را بنام نامیدن دوم مادر و
پدر را بنام نامیدن سیوم چون زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید
بلقب ناز و رموز میان خود بیاگاهانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود
که مادران را دوست دارید گفتند یا رسول الله مایان هر کسی یک مادر داریم و تو بلفظ جمع
یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت خواهران مادران نیز مادرانند آورده اند که
دعاے مادر و پدر در حق فرزند چون دعائی پیغمبران مقبول است حتی که اگر بے بی
فاطمه و مرتضی زنده میبودند امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما بچنان و چنین
کشته نشدندے چنانکه اسماعیل را بذبح روان کرد مادرش بی بی هاجره گفت
الٰہی بار خدایا اسماعیل را بتو سپردم بسبب آن دعا نجات یافت و معلوم بادای
فرزند که هرچه خلاف شرع باشد همه ذمیمه است و معلوم باد که در ترغیب
آورده است که بر مومن لازم است که بهر احدے از مسلمانان
سلام کند اما سلام امرا و سلاطین نشاید زیرا که بی ادبی است

مسئلہ — دربیان آنکه استاذ را بنام نخوانند

۵۷ — جز این نیست که مومنان باهم برادران اند

مسئلہ — دربیان حق مادر و پدر و فرزند

وشاید که نام حضرت رسالت پناه تخفیف نکند یعنی چنانکه محمد گوید بلی علیه السلام بلکه
حبیب الله و رسول الله و غیر ذلک گویند تا بادب قرین باشد و چون شخصے
نام الله تعالے بشنود جل جلاله لازم شود و لفظ تعالی بعد او عزوجل نیز لازم شود
اما اگر غیر الله اسمی دیگر بشنود و یا نویسد لازم نگردد اما بهتر است و خاصیت
مخلوقات این است که چون نامش را یاد کنی قهر کنند و خاصیت خدای است که
چون باسم ذات یاد کنی رحم کند بدان ای فرزند که با دوستان حق تعالی
دوستی کردن و با دشمنان او دشمنی کردن یکی از اصول دین است کما مرّ پس اگر
عامل نامرضی را چون شارب خمر و زانی و سازندهٔ آلت ملاهی و نوازندهٔ او و بے ادب
و بیهوده گوے و قبیح افعال و اقوال را کسے بزجر و تعزیر و سخن درشت
و فضیحت کردن منع کند ذمیمه نباشد بلکه مدیحه باشد زیرا که این چیزها از
قبیل امر معروف اند و در شرع روا داشته اند که بغیر بد گفتن کسے بدکردار
براه در نمی آید و مصنف تحفهٔ ملکی در تصنیف خود آورده است که درین
عهد جبر دیدم بشریعت قریب و آن چنان بود که دزدے بدزدی مشهور صاحب
اموال او را به پیش قاضی آورد همه کسان بدزدی او گمان میکردند امّا
از روئ معاینه هیچکس او را ندیده بود قاضی از اثبات آن عاجز آمد خلیفهٔ زمان
از قاضی خواست که او را بمن بسپار درین ساعت خواهم اثبات کرد قاضے
بسپرد خلیفه او را کما حقّه زجر و تعزیر کرد و گفت بعینه همان چیز گم شده بیار
در حال بیاورد و آنچه صوفیان نگاهبانی زبان میکنند از نیک و بد گفتن این است که
اگر بر خلاف شرع باشد بضرورت شرع بد گویند و آنچه جز این است از خوبی و زشتی
چون مور و مار و پشه و مگس و قمل و رفث و فیل و غیر ذلک من العجایب یا چون حور
و قصور و آدمی و غیر ذلک من الحسنات همه را جز بر تو یک نور ندانند
زیرا که در تحت هر لفظ وجود حکمت ذاتی باریتعالی مغموض است که هیچ فعل
او جز بحکمت نباشد چنانکه اگر شخصے تصنیفے کند و یا کتابت نویسد

ودیگرے بران انگشت نہد بر مصنف وکاتب نہادہ باشد وکاتب از روئی
مرتبہ ادنی ازو باشد بعاجزے ساکت گردد واگر بمراتبہ اعلی ازو بود چون
امراو ملوک فی الحال بہ تیغ جفا سرش برکند زیراکہ او از حکمت امرائے خالی
وعاریست چنانکہ گفتہ اند بیت اگر شہ روز را گوید شب ہست این : ببایدْ
گفت اینک ماہ وپروین : پس چہ جائی آنکہ کس انگشت اعراض بر موجودات باری
تعالی نہد کہ درانجا بجز کفر وضلالت اسیران حضرت اورا بہرہ نیست کما قال
علیہ السّلام اَنَا غَیُوْرٌ وَاللّٰہُ غَیُوْرٌ مِنِّیْ ازین مر ہست آوردہ اند کہ حکیمان
ہند اتفاق کردند تا مگس راست بکنند ہر چند کردند کما حقہ ہمان از روئے
پر وبال وپای وارواح کراز ہمہ اصعب تر بود نتوانستند گفتند کہ خدائے
بعیبْ بے ادراک ہست افعال او نیز بے ادراک ہست کقول الشاعر بیت
زصد ہزار حکیم اینقدر نمی آید : کہ گر کنند پر پشہ نہند بجائے :
واین آفتاب حقیقی کہ در رنگہائے مختلف نمائے ہست در عین او ہیچ اختلافی
نیست بلکہ اختلاف در الوان ہست کہ در نیک نیک ودر بد بد نمائی ہست
امّا در حقیقت آفتاب ہیچ بدی نیست چنانکہ گفتہ اند کہ
روئے بحسب آئنہ مینماید یعنے چنانکہ ماہ روئی باشد کہ در جہان
ہمجنس او پیدا نباشد پس ہر گاہ کہ اقتضائے روئے دیدن در آینہ کند
اگر در آینہ ببیند کما حقہ بنماید واگر در شمشیر بیند ہمائی روئی بے مثال
خود را کج بہ بیند لَا تَسُبُّوا الدَّھْرَ فَاِنَّ اللّٰہَ ھُوَ الدَّھْرُ ازین مر ہست کقول
الشاعر نظم آفتابے در ہزاران آبگینہ تافتہ : پس برنگ ہر یکی تاب
عیان انداختہ : جملہ یک نور ہست لیکن رنگہائے مختلف : اختلافِ در
میانِ این وآن انداختہ : منقول ہست کہ روزی حضرت بایزید
بسطامی رح وشقیق بلخی رح بخدمت ابو حنیفہ رضی اللہ تعالی عنہ حاضر شدند
ابو حنیفہ رض خادم خود را فرمود کہ بہ بین کہ بر در کیانند

۴ [illegible]

خادم گفت یا امام المسلمین امروز دو مہمان آمده اند که ہرگز مہمانے بہتر از ایشان
نباشد که بایزید بسطامیؒ و شقیق بلخیؒ اند امام بیرون شد بعد از ساعت خادم
دسترخوان درآورد که دران میان طاس پر عسل بود ابر عسل موے نشسته
یافتند خادم گفت چیزی ازین طاس و عسل و موی بگیرید تا مارا فائده حاصل
شود زیراکه طاس بدین روشنی و عسل بدین شیرینی و موی را بر ایشان چه مثال
است شقیقؒ گفت مسلمانی ازین طاس روشن تر است و مسلمان بودن
ازین عسل شیرین تر است و بر مسلمانی بودن ازین موی باریک تر است
بایزیدؒ گفت بہشت ازین طاس روشن تر است و خوردنی بہشت ازین عسل
شیرین تر است و پلصراط ازین موی باریک تر است ابو حنیفہؒ گفت قرآن
ازین طاس روشن تر است و خواندن قرآن از عسل شیرین تر است
و عمل کردن بدان از موی باریک تر است خادم اجازت خواست که من نیز
چیزے بگویم گفتند بگو گفت وجود مہمان ازین طاس روشن تر است و
داشتن مہمان ازین عسل شیرین تر است و خشنود کردن مہمان ازین موی
باریکتر است امّا در خاطر فقیر میرسد که علم حقیقت از جام جم روشن تر است
و محقق بودن از عسل بہشت شیرین تر است و بہیئت شرع بدان استوار
بودن از شگافتن موئی باریکتر است چنانکہ شبلیؒ میگفت که ہرچه منصور میگفت
و میکرد و یقین میداشت ہمه در من موجود است امّا ہمین که او پیدا وار میکرد
و من در نہان او سر خود را بادے داد و من نگاہبان زیراکه اکثر بسبب علم
حقیقت در الحاد زندیعنی می افتد از آنکه بے ہمراہی مرشد کامل که ملاح آن
دریا است دران غوص مینماید در را بدست ناورده خود را ہلاک میکنند
بعضے گویند ما در خدائیم بعضے گویند خدا در ما است بعضے گویند ہمه چیز ذات
خدا است بعضے گویند ارواح خدای است و بعضے گویند خدای بالا است و ہکذا
گمراه میگردند و گوه سگ میخورند پس ایشان چون سگان پلیدکه خوار اند

که نه در دنیا بهره دارند و نه در عقبی و آنچه صوفیان در وجد و اضطرار گفته اند ایشان با قوال و اختیار میگویند کافر میشوند و ندانند که تصوف حال است و مقال نیست مگر با اهل آن حال

فصل سیوم در بیان صبر

قال الله تعالی وَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ یعنے صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون و تو دوست منی من ترا نگاه میدارم چونکه مرا وکیل گرفته و کار با گذاشته غم مخور اگرچه همه عالم بتو دشمن شوند رباعی زانجا که جمال جان جانانهٔ ماست ؛ عالم همه در پناه جانانهٔ ماست ؛ ما را چه ازین که عالمی خصم شوند ؛ پیش و پس ما سپاه جانانهٔ ماست ؛ قال الله تعالی وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا و خبر دهد مر ایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاهای بهشت جاودان و جامهای حریر نرم و چون در دنیا دوستان او را بلا بود و در عقبی عطا بود و چون در دنیا ایشانرا غم بود در عقبی شادی بود و چون در دنیا ایشانرا زندان و ژنده پوشی بود در عقبی بهشت جاودان و حلهٔ حریر بود فرودترین کس را هفتاد حله بود و بهترین را هفتاد هزار هر یک برنگ دیگر و نرم و باریک و بدن ایشان چون برگ گل بود و همه را بیک کرت بپوشانند بطریقی که هیچ یکے رنگ دیگر را پوشیده ندارد بلکه هر یک بیرون بنماید و بدانکه صبر بر چهار نوع است و معنے صبر در لغت باز داشتن است اوّل صبر از معصیت است باید که بار عبادت چنان بر مرکب خسیس نفس بار کند که چون اشتر بلند همت گردد و از معصیت باز ماند و دور اندیش گردد و بار دیگر بر عصیان نگردد و دوم صبر بر طاعت است و در صراح آورده که صبر بمعنے حبس نیز آمده است یعنے دائم المدام توسن سرکش نفس را در اخته خانه توکل و اخلاص حبس کن تا در طاعت کوشد و طاعت آموزد از جهت ثواب جمیل همیشه در طاعت بقدر استطاعت استعانت نماید و خود را از کسل و فتور باز دارد منقول است از سرور کائنات صلی الله علیه وسلم که چون شخصے خرما و یا بمقدار خرما وزن او و قدر را تصدق کند

فردائی قیامت آنرا چون کوه بیابد که در پلهٔ نیکی او باشد اصحاب پرسیدند یا
رسول الله قبول داریم قول تو اما وجه کلانی این بما بنمای که چگونه کلان میشود
حضرت رسالت پناه گفت این تمثال کسی است که بده دینار کره بخرد و با نواع نعمت
اورا تربیت کند و کلانی پذیرد و بعد چند سال بدو هزار دینار بفروشد پس حق
تعالی اعمال شمارا همچنان می پرورد و از دیاد مراتب شما میکند و حضور و مصدق
قول خویش این آیت بیاورد مَثَلُ الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ
حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِيْ كُلِّ سُنْۢبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ ؕ وَاللّٰهُ يُضٰعِفُ لِمَنْ يَّشَآءُ
پس چون نفس این ثوابها بشنود دائم در عبادت کوشد سیوم صبر بر بلا است
قَالَ اللّٰهُ تعالیٰ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوْعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ
وَالثَّمَرٰتِ ؕ وَبَشِّرِ الصّٰبِرِيْنَ الَّذِيْنَ اِذَآ اَصَابَتْهُمْ مُّصِيْبَةٌ قَالُوْٓا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ
اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ ۝ اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ ۝
در تفسیر کامل آورده است که کل انسان مبتلی است بچیزی از اموال
و فرزند و تن خود و باغ و زراعت و غیر ذلک من متاع الدنیا پس هرگاه که بندهٔ
مومن را مصیبت ازین اشیا برسد و او گوید که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ حق
تعالی برو دو چیز عطا کند یک راه نمائی بطرف خودش و دیگر رحمت خودش و رحمت او
بلا نهایت است چه اگر شخصے یک درم بدست خود تصدق کند یک بهفتصد وعده است
و اگر ظالم و یا سارق و غیر ذلک من الآفات چون مرض و بیماریے مال او را یا
مذکورے را هلاک کنند و او بران صبر کند یک بهفتاد هزار می یابد
منقول است روزی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را دعوت بمهمانی
کرد گوسفندی داشت آنرا ذبح کرد و آن شخص را دو پسر بود یکے از ان هر دو غایب
بود و دیگر حاضر هر دو طفل بودند چون آن غائب حاضر شد این طفل حاضر گفتش ببین که
با با گوسفند ما و ترا بکشت و آن شخص را جز آن گوسفند دیگر نبود گفت چگونه
بکشت گفت تو خواب کن تا من کارد بر گلوئے تو برانم که پدرم چسان

بکشت چون کارد بر گلویش ماند حلقومش بریده شد و بمرد طفل هیبت خورد که مادرش در رسیده چنان حال دید آن طفل از هیبت مادر بگریخت از بام افتاد آن نیز بمرد مادر هر دو را در زیر نمد پنهان کرد چون خوردنی برسول الله صلی الله علیه وسلم پیش آورد جبرائیل ع نازل شد که بغیر از طفلان خوردنی مخور حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود پسران خود را بیار که خوردنی با من خورند آن شخص در خانه شد از زن پرسید گفت جائی ببازی رفته اند در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شد گفت که در خانه نیستند حضرت صلی الله علیه وسلم میرفت او قبول نمیکرد بعده بزن خود اعراض کرد که حضرت معطل است بر و پسران خود را یافته بیار زن ناچار شده نمد بالا کرد هر دو را حال چنان دید پدرش بیطاقت شده فریاد بر آورد و در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شد حضرت صلی الله علیه وسلم متحیر شد جبرائیل ع گفت وقت دعا است نه وقت حیرت در حال بعد از دعا هر دو زنده شدند و با حضرت صلی الله علیه وسلم طعام خوردند پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْخَیْرِ یعنی چون مادر شان صبر کرد حق تعالی برو رحم کرد ایضاً مشائخ کبار گفته اند که صبر کلید طریقت است منقول است که یکی از اکابران هند را دو پسر صغیر بودند او تا نیمروز درس میگفت بعده چون بخانه می آمد بغیر از ایشان خوردنی نخوردے روزے هر دو پسر در چاه افتادند و مرده کشیدند زنش بلند همت بود هر دو را در جامے خواب در زیر بستر کرد و گفت که قاضے بیاید هیچکس باو نگویند تا خوردنے بخورد چون بوقت نیمروز از مدرسه در رسید پسران را نیافت زنش در حال طعام را در پیشش نهاد گفت پسران را بخوان تا من طعام بخورند گفت در خواب اند طفلان را از خوردنی خواب به قبول نکرد قاضی خود استاد چون بستر بالا کرد هر دو زنده بودند بیدار کرده آورد بعد از ان زنش چنانکه رحم مادران است شفقت آورد گفت حال چیست واقعه

ف صبر کلید دروازه خیر است ۱۲

باز نمود نزدیکان او گواہی دادند بر موت ایشان قاضی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
راست فرمودہ است کہ الصبر مفتاح الخیر مگر بسبب صبر زن من زندہ شدہ
باشند قال اللہ تعالیٰ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اسْتَعِیْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ
مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ۰ و در تفسیر کامل در معنی این آیت آوردہ است
کہ حق تعالی وجہ استعانت بندہ باین دو چیز ازان کرد کہ اَلدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ
واقع شدہ است پس در بندیخانہ بندیان را جز صبر کارے و شفائے نیست
و بہترین طاعات بعد ایمان نماز است ازان او را یاد کرد چہارم مودت ہست
بدانکہ بدی معشوقہ و تلخی او در حق عاشق شیرین تر از عسل و نیک تر ازان
است کہ مردہ را کسے جان بدہد پس در حضور معشوقہ اگر کسے گوشت او را ببرند
خبر نباشد و اگر خبر باشد ہمان سد راہ اوست چنانکہ زنان مصر در روی
حضرت یوسف علیہ السلام از بریدن دستہائی خود خبر نبودند و چون ذکریا علیہ السلام
از ارہ کہ بر سر او میراندند خبر نبود و چون منصور کہ از بریدن دست و پای و
گوشت خبر نبود و چون عین القضاۃ ہمدانی کہ از سوختن بآتش خبر نبود
آوردہ اند کہ سوداگرے از ماوراء النہر بولایت ہند رفت ناگاہ نظر ش
بر دختر بادشاہ زمانہ افتاد مدت یکسال بر آنجا ماند کہ نہ از خود خبر بود و نہ از مال
بعد از یکسال کسے از وے پرسید کہ چہ حالست جواب داد کہ قرار دلم دختر بادشاہ
برد آن خبر بدختر بادشاہ رسید گفت خود را در آب انداز و مرا با وے مناسبتے
نیست آن شخصے این را بگوشش دیوانہ رساند گفت محبوب مرا یاد کرد در
حال خود را در گرداب انداخت بعد یک روز خبر بدختر رسید آتش عشق و مودت
در وا شر کرد و آن جاے بحبت خود را نیز دران گرداب انداخت بعد سیوم روز
بادشاہ خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب در آیند چون در آمدند ہر دو را کنار
بکنار گرفتہ و روان عزیز رفتہ بکشیدند ہر دو را ہمچنان دفن کردند منقولست
کہ روزے خواجہ حسن بصری در بازار شہر بغداد میگذشت ناگاہ طبیب فریاد

ف — آیت ہژدہ از رکوع یا ایہا الذین آمنوا پارۂ دوم ۱۲
ف — ای مسلمانان مدد خواہید در تحصیل ثواب آخرت بصبر و ہر آینہ خدا با صابرین است ۱۲

برآورد که من طبیبم و هر رنجی که باشد دوا کنم چون خواجه این شنید گفت دعوی
قوی کردی که من هر رنجی را دوا کنم گفت ای طبیب من نیز رنجی دارم گفت
چه رنج داری گفت رنج گناه طبیب گفت چنان دوا کنم که شفا یابی فرمود که بیخ فقر
بیار یعنے از خود و از جمله اشیا برخیز و احتیاج بدو دار و محتاج بدو باش و غیر
مجو چنانکه ابراهیم علیه السلام در منجنیق از فرشتگان مقرّب استعانت
نمی جست و آن نیز ولایت او نبود بلکه نبوت او بود زیرا که ولایتِ انبیا
آن بود که از خود در گذرند و فراموش کنند کل اشیا را مگر او را باز گفت که
برگ صبر باوے یار کن یعنے چون غرض و مقصود و احتیاج جز او نداری
پس هر تلخی که از و آید شیرین پندار که در ولایت محبّت عاشق تلخی دیدن
حرام است و نیابد کقول الشاعر **بیت** پیش تو دعا گفتم و دشنام
شنیدم * هرگز اثرے بهتر ازین نیست دعا را * باز گفت هلیله تواضع با بلیلهٔ
مسکنه بیامیز بدانکه تواضع سر فرو انداختن است و آ... بد قدس سره
گفته است که اگر تمام در تمام کلیات از ذره خود را بهتر بینی تواضع را نشائی
بلکه متکبرم ترا گویند و سکون وقت یابی که ظاهر و باطن خود را بدو تسلیم کنی و
چون تسلیم کردیے مرگ معنویے چشیده باشی و چون مرگ معنوی
حاصل شود هر گاه که باد انانیت بتو پیش آید کام مراد تو تلخ گردد و این
جانکندن در هر ساعت باشد و اگر تو بنیک و بد نظر کنندهٔ پس متحرک سکونت را
نشاید باز گفت که در هاون معرفت بیداز و چون چنان کردی پس بر تو باد که
احوال و افعال خود را در کل حین اسیر معرفت پنداری که هیچ ذرّه نیست
که او نیست و یا بے اوست و بدستهٔ تقوی بکوب بدانکه قلب سالک چون مردمک
چشم است اگر اندک چرک در وافتد تاریکی پذیرد پس بر تو باد که تواضع و مسکنه
بتقوی داری نه اینکه تواضع بحرص و هوا و شهوت پرستی کنی و بغربال رضا به بیز
یعنے سبوس سرکشی و غیرت و نارضائی و انانیت دور کن تا تمام رضا

باشي آورده اند که حضرت عزت مهتر موسی علیه السلام را فرمود وَمَن لَّم يَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي وَلَمْ يَرْضَ عَلَى قَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ عَلَى نَعْمَائِي فَلْيَخْرُجْ تَحْتَ سَمَائِي وَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي و به بینه طاعت بکن یعنی تا این چیزها نکرده باشی هنوز مبتدعی و چون کردی پس نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فعل تو اطلاق آید و درو یک اشتیاق ببیند از جز او و اشتیاق او چیزے در دل نیاری گفته اند الْاِشْتِيَاقُ مَحْوُ اللَّذَّاتِ هر لذت غیر دوست را رقیب دان و آتش شوق در زیر آن بر افروز یعنی پیش ازین کار تو بتو بود الحال از جانب دوست جذبه بتو رسد که همیشه اسیر طریق او باشی و در شب و روز آسایش دوگیتی بر تو حرام گردد پس تو بے تن او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود مالغت را بنباشی و گفته اند النَّوْمُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُحِبٍّ محب از دو حال خالی نیست یا در هجر است و یا در وصال اگر در هجر است پس مهجوری از عذاب دوزخ سخت تر است او را چگونه خواب بود و اگر در وصال است واصل را خود خواب نمی آید بکف گیری ستاری بزن یعنی چون همه را حاصل کردی پس درین راه تیز رو باش و یا آنکه مذکورین را از دست مده و یا آنکه چون فی الحال از چنین دیگ کف انانیت بر خیزد باید که بکفگیر ذکر و فکر و اراده همان را بوحدانیت بدل کن و بصدق همت فرود آر بدانکه گفته اند که انتهائی سالک در ابتدائی او است یعنی اگر در ابتدا مخلص بود در انتها بمقصود رسد و اگر در ابتدا بریا بود در انتها ببدعت افتد پس چون در ابتدائی همت تو بلند بود الحال در انتهائی آن بلند همت گردی که اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْهِمَمِ و معالی همم آن بود که غیر الله نه بیند و نداند و نخواند و در طبق اخلاص بکش زیرا که ضد اخلاص ریا است و گفته اند که عمل نیست مگر بنیت نیک و نیت نیک حاصل نشود مگر با خلاص و اخلاص وقتی حاصل شود که ماسوی الله در دل سالک آرام نگیرد و اگر از اول اخلاص نبود و در آخر نیز حاصل نشود عمل او حبط گردد بعده بدندان توکل بخائی تا شفا یابی و طریق نجات این هست زیرا که چون توکل کردی و او را دیدی

وخود را از میان کشیدی از مرض گناه که آن وجود و انانیت تو بود که وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ عَلَيْهَا خلاص یافتی وگفته اند که اِتِّصَالُهٗ فِي اِنْفِصَالٍ وَ اِنْفِصَالُهٗ فِي اِتِّصَالِهٖ و یکے از جملۂ صابران مہتر ایوب علیہ السلام بود بدان اے فرزند که چون باریتعالی گفت اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً فرشتگان گفتند اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُّفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ باریتعالی گفت اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ پس ہرگاه که از بنده عصیان و فجور صادر شود باری تعالی آنرا بصفت ستاری می پوشد در تفسیر کامل در معنی ستار آورده است که حق تعالی را ازان ستار گویند که برابر ہر انسان صورتے در تحت عرش قائم ہست ہرگاه که بنده صلاح و فعل نیک و قول نیک میکند و میگوید بدان صورت ہمچنان میکند و میگوید تا ملکوتیان بینند و حق تعالی میگوید که من گفته بودم که من بعلم از شما داناترام که بنده گان من چگونه عبادت میکنند و اگر نعوذ باللہ این کس فسق و فجور میکند باری تعالی آن صورت را پوشیده میدارد تا آن بنده بدبخت در نظر ملکوتیان شرمنده نشود و در وقتے که اسمعیل علیه السلام را بذبح روان کرد باریتعالی گفت به بینید بنده گان مرا از برائے من خون پسر میریزند و در وقتے که مہتر یوسف علیه السلام از زلیخا بگریخت نیز ہمچنان گفت که بندۂ من از ترس من چگونه از زنا میگریزد و در تفسیر مدارک آورده است که ایوب علیه السلام رومی بود و از فرزندان اسحاق علیه السلام بود و مر او را ہفت پسر بود و ہفت دختر بود و سہ ہزار اشتر بود و ہفت ہزار گوسفندان داشت و پانصد گاو جفتی داشت و ہر جفت را یک غلام میر اند که ہمه پانصد غلام بودند و مر ہر غلام را زن و فرزندان و باغ بود و در قصص آورده است که ایوب علیه الصلوة و السلام چنان عبادت اللہ تعالے میکرد که ہیچ احدے بدو مساوی نبود بفرشتگان خطاب میکرد که من گفتم بندگان من دوستان من باشند

چون ابلیس بدبخت را دران عهد بر آسمانها راه بود بلکه معلم فرشتگان بود بحضرت
عزت مناجات کرد که یارب شخصی با چنین توانگری چگونه عبادت تو نکند اگر
فرمان دهی اموال ورا تلف کنم به بینم که چگونه عبادت تو کند فرمان حضرت
عزت شد که ملعون او با موال وابستگی ندارد و اگر گمان تو بران است برو
اموال او را خراب کن ابلیس لعین آتش بر خرمنهای او زد و غله را بسوخت و
غلامان را بکشت اما دیوی و پری را بصورت آن دهقانان کرده و بخانه
اش آمد و گریه میکرد که خدای دوستان خود را چگونه رنجاند که تمام غله او را بسوزانید
مهتر ایوب ع گفت ای بدبخت مگر شیطانی مال و ملک همه از و است هکذا گاه اشتر انرا
میکشت بصورت ساربان می آمد گریه میکرد و گاه گاوان او گاهی گوسفندان را
میکشت ایوب علیه السلام همچنان منع میکردش حتی که تمام اموال او را
خراب کرد اما ایوب علیه السلام دوچندان عبادت بران افزود باز حق تعالی
برو خطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا الهی بهترین زنان بی بی حلیمه
زن دارد و فرزندان شائسته دارد او را چه غم که طاعت از دست دهد فرمان
شد که فرزندانش را بکش دیواری بر ایشان انداخت همگی بمردند در حال
حاضر شد که خدائی تعالی فرزندان دوست را بیک کرت همچنان بکشد ایوب علیه
السلام منع کردش که مگر شیطان هستی ما هم خواهیم مرد باز حضرت عزت برو
خطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای بار خدایا کسی به بدن درست و
صحیح بوده باشد فرزند و مال جز درد سر نیست چرا عبادت نکند اگر فرمان دهی او را
در بدنش مرض بیفگنم تا عبادت تو چگونه کند حضرت عزت خطاب کرد که دلش
بدست من است و بدنش را بتو سپردم ملعون رفت پاره لعاب پلید در بدنش مالید
دوازده هزار دانه برو پیدا شد و در هر دانه دو کرم میبودند بروایتی هژده سال
و بروایتی سیزده سال و بروایتی سه سال همچنان بود اما عبادت الله را از آن
می افزود و ابلیس لعین خجل شد اهل قریه او منکر شدند که اگر پیغمبر بودی

ببلائی چنین گرفتار نشدے واورا از ده بکشیدند ودر گوشهٔ عمارت بنا کردند ودر آنجا
میبود و بی بی حلیمه خدمت او میکرد روزے کرمے از وافتاد باز بگرفت ودر بدن
خود ماند امّا چنان بگزیدش که فریاد از بیطاقتی برزد مهتر جبرائیل علیه السلام در رسید
که چرا فریاد کردی وچرا افتاده را باز بگرفتی گفت که نصیب کرمان از گوشت
من هست پس مبادا که از رزق محروم ماند امّا چنان المناک گردش که الم او با
تمامی کرمان مساوی بود جبرائیل علیه السلام گفت که حق تعالے میگوید که
مسلط کننده و ریزندهٔ کرمان منم تا آنکه رزق ایشان باشد نگاه میدارم و چون
رزق خود را میخورند میریزانم پس تو حکم را تغیر دادی از آن الم بتو رسانیدم بعد
از آن میریختند و بعضے پیدا میشدند روزے بی بی حلیمه مزدوری
میکرد دکان دارے گفتش که اگر روی بنمائی مزدوری بتو بدهم والّا ندهم بی بی
گفت لے بدبخت من دختر یوسفؑ پیغمبرم که از خوف خدای تعالیٰ از زلیخا گریخته
بود واز نبیره گان یعقوب علیه السلام در خاندان ما همچنان نیامده است گفت پس موی
گیسوئے خود بریده بده مزدوری تو بدهم بی بی عاجز شده بریده داد چون بخانه آمد
رنگ و رویش متغیر بود ایوب علیه السلام واقعه پرسید حال همچنان بگفت
ایوب علیه السلام سوگند خورد که اگر من صحت یابم ترا صد چوب بزنم چرا گیسوئے را
بریده دادی بی بی گفت اگر چنین هست چرا در حق خود دعا نمیکنی که صحت یابی تا من
نیز خلاص شوم گفت چند سال ها بفراخی گذرانیده ام بی بی گفت هشتاد سال
گفت پس من از خدای شرم میدارم در اینکه مدت سختی من بمدت آسانی
برابر نشده هست و من دعا بکنم روزے بی بی از خانه بدر شده و در آنساعت
مهتر جبرائیل علیه السلام بیامد دست بر و مالید کرمان از و بیفتادند و ریش کرمان
او دور شد و در خانهٔ او چشمه پیدا شد و در آن غسل کرد و حلّهٔ بهشت بپوشید
و جمال او باز تازه شد در حال در نماز استاد چون بی بی سر را از در درون کرد شخصے
دید مزین و مهیب هیبت خورد که مگر خانهٔ خود را غلط کردم حضرت ایوب

علیہ السلام بانگش داد کہ مژدہ باد مرترا کہ باری تعالی مرا صحت بخشید بعدہ بی بی درآمد
امّا بسبب آن سوگند دلگیر بود مہتر جبرئیلؑ بیامد کہ باریتعالی میفرماید کہ صد چوب
درخت گندم یکجا کردہ بر بند وآنرا بروی زن باین حیلہ سوگند تو ساقط شود آوردہ
اند کہ حیلہ سنت پیغمبر است ہر کہ ازو منکر شود کافر گردد **و در تفسیر مدارک**
آوردہ است کہ ہمان فرزندان او کہ مردہ بودند ہمہ زندہ شدند **و در**
کشاف آوردہ است کہ بعد ازان شانزدہ پسر دیگر زائید و شیطان
لعین خجل تر شد و حق تعالی بازاورا ملک دنیاوی عطا کرد **و در تفسیر مدارک**
آوردہ است کہ ہر عابدے را باید کہ چون ایوب علیہ الصلوۃ والسلام
صبر کند تا چون او ثواب یابد ہم در دنیا و ہم در آخرت و تا سیاہ روے کند
ملعون را

فصل چہارم در شکر

قال اللہ تعالی اِعْمَلُوْا اٰلَ دَاوٗدَ
شُکْرًا ط وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ ط **ایضًا** قال اللہ تعالی لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ
قَالَ علیہ السلام اَلشُّکْرُ مَزِیْدُ النِّعْمَۃِ **بدانکہ** شکر بر چہار نوع است **اول**
شکر خلقت کہ خلق آدم علی صورتہ کہ ہیچ صورت بصورت ایشان بزیبائی
نمی ماند اگرچہ طاؤس زینت دارد فائدہ نیست زیراکہ پایش سیاہ و منقارش
دراز است و دیگر اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَۃً ط شکر باید کرد افضلتر من مخلوقات
خلافت او شد و دیگر اینکہ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْۤ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ کہ ہیچ شئے بدو
در تقویم برابری ندارد اگرچہ پری نور آور و خوب صورت میباشند فائدہ
نیست زیراکہ بوجود این تندی و رندی حق تعالی ایشانرا متابع انبیا و آدمی
گرد و پیغمبران را نفرستاد دیگر در انسان و چشمان پری دراز شدن پاریدگی
دارد و ہیچ شکر باریتعالی آدمی نخواہد بجاے رساند زیراکہ اگر چشم را پوشیدہ
می ماند از دیدن محروم و اگر کشادہ بازمی بود بہلاکت قریب زیراکہ چشم
کشادہ را آفات بسیار است و دہن آدمی چون دو سنگ آسیا ہست امّا
از آسیا سنگ بالا میگردد و از آدمی سنگ پایان میگردد بخلاف بہائم

ف ع حضرت پیغمبر سپاس کنید اے آل داؤد برای سپاس داری و اندکے از بندگان من سپاس دارانند ۱۲
ف ہ اگر سپاس کنید زیادہ دہم شمارا نعمت ۱۲
ف آیتہ اول در پارہ ۲۲ سبا و دوم در رکوع و لقد اتینا ۱۲
ف آیتہ ہا در پارہ الم سیقول در رکوع الم ذلک الکتاب ۱۲
ف آیتہ ہا در سورۃ والتین واقع است ۱۲

که بعضے بهایم چنانکه نهنگ را نیز سنگ بالا میگردد ونا ودان این آسیا حلقوم است بوقت اکل و شرب از طرف شکم آبی گرم آید خوردنی و خوراک آشامیدن بدو همراه شده میرود و هرگاه که رزق او منقطع شود همان آب بالا نمی آید هیچ فرود بیرون نمیتواند تا آنکه می میرد وایضاً چنانکه حضرت شیخ سعدی فرموده است هر نفسے که فرو میرود ممدِّ حیات است و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسے دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکرے واجب **بیت** از دست و زبانِ که برآید؛ کز عهدهٔ شکرش بدر آید **قطعه** بنده همان به که ز تقصیر خویش ؛ عذر بدرگاه خدا آورد ؛ ورنه سزاوار خداوندیش ؛ کس نتواند که بجا آورد ؛ و دیگر آنکه اگر کسے شکر بنعمت کند شایان است امّا اگر شخصے عاقل و کامل بعقیده باشد شایان او این است که در خروج بول و غائط و باد البته شکر خدا را بجا آورده باشد زیرا که اگر شخصے تا چهل روز طعام و شراب نیابد خواهد در دنیا زیست اما اگر دو روز یا یک روز بول یا غائط یا باد نرود در حال دست از جان بشوید **مثنوی** مایهٔ عیش آدمی شکم است ؛ چون ببند ریح میرود چه غم است ؛ گر به بندد چنانکه نکشاید ؛ گر دل از عمر بر کند شاید ؛ ور کشاید چنانکه نتوان بست ؛ گو بشو از حیات دنیا دست ؛ **نوع دویم شکر ایمانی** یعنے بر بنده لازم است که همیشه شکر بران کند که حق تعالی مرا از آن گمراهان نگردانید که خداوندے را مانده بطرف دیگر رفته اند زیرا که آدمی را فضل بر دواب بمعرفت است و اگر معرفت نداشته باشد دواب از و به که دواب را عذاب نیست و او را عذاب سرمدی بسبب نامعرفت کقوله تعالی وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ۔ یعنے جمله حشرات روز جزا زنده شوند باز برن تودهاے خاک نابود شوند پس کافران گویند کاشکے اگر ما نیز خاک میبودیم و بروایت دیگر آورده اند که تراب نام کافرے بود روزے طالب علمی کتاب مینوشت قلم از دستش بیفتاد

تراب بحرمت تمام از خاک برداشت و بدو داد حق تعالی از ان حرمت او را بیامرزید
کافران گویند کاشکے ما بہایم می بودیم کہ خاک میشدیم و یا بمثال آن تراب
خدمت عالمان کردہ میبودیم پس بر بندہ لازم است کہ بر یافتن ایمان شاد
باشد و شکر کنند تا بسبب شکر کردن از سلب نشود **و در خلاصة السلوک**
آوردہ است کہ مرتضے علی را پرسیدند ما اَوَّلُ مَا اَنْعَمَ اللّٰہُ عَلَیْکَ قَالَ
اِنَّ اللّٰہَ تَعَالٰی خَلَقَنِیْ ذَاکِرًا قِیْلَ ثُمَّ قَالَ سَوّٰی خَلْقِیْ عَلٰی سَبْعَۃِ اَعْضَاءٍ ثُمَّ قَالَ
عَرَّفَنِیْ حَتّٰی عَرَفْتُہٗ قِیْلَ ثُمَّ قَالَ وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَۃَ اللّٰہِ لَا تُحْصُوْھَا **نوع سیوم**
شکر بر اعمال صالحہ میتوان کرد کہ باریتعالے ما را از ان بندگان گردانید
کہ توفیق دادہ شدہ اند بر اعمال و نگردانید از انہا کہ کاہل و کاسل اند از اعمال
صالحہ فاسق و فاجر اند در کل احوال و نگشتیم از انہا کہ واجب تعالے
فرمود ثُمَّ رَدَدْنٰہُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ و نگردانید ما را از انہا کہ فرمود
اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَہُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُوْنٍ کہ بسبب ایمان و عمل
صالحہ ما را شایان اجر بے منت کرد **و ایضًا** ممنون ناتمام را گویند یعنی
نعمتہاے بہشت تمامی ندارد چنانکہ اگر شخصے یک میوہ ببرد در حال در آنجا
دیگر بروید **منقول است** کہ روزے بی بی رابعہ بصری ولی را دید کہ سر خود
را بستہ بود گفت چرا بستہ گفت درد سر دارم گفت عمر تو چند گذشتہ
باشد گفت سی سال گفت درین سی سال بیماری تو بسیار
بود یا صحت گفت نے در بیشتر احوال صحیح بودم گفت ہیچگاہ از قصور عبادت
سر را بستہ بودی گفت نی گفت وای بر تو باد و بر تو باد تو کہ ہیچ گاہ از ہیبت
آن درد بے پایان و از خوف اللہ تعالی سر را نہ بستی و بیجرد درد سر دنیاوی
سر را بستہ داشتہ **بدان اے فرزند** کہ اگر جزا یان اعمال صالحہ
نداری نیز شکر بران کن کہ اعمال صالحہ نزدیک بعضے لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ
رَّسُوْلُ اللّٰہِ است قال علیہ الصلوۃ والسلام لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ ثَمَنُ الْجَنَّۃِ چون ترا پختہ

رسانید پس هیچ عمل صلاحیت آمیز به ازین نباشد **نوع چهارم شکر نبوت** یعنی شکر کند بر آنکه گردانید مارا از امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم زیراکه اگرچه انبیای ماضی آدمی بودند و امت ایشان را ایمان بود و عمل صالحه بود اما بسبب گناه اندک یا مسخ میشدند و یا زنده در زمین میرفتند و مایان را بسبب شرافت او عمل اندک شد و گناه بسیار و حضرت باری تعالی غفار که بحبیب خود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ الم یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم تو که از اندوه امت خود پشت مبارک خم داری من با تو و امت تو چنان بکنم که راضی گردی و دیگر اینکه فردای قیامت شفاعت امم انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بکند و بر امم ماضیه غنایم کفار حرام بود و بر ایشان بغیر از مسجد نماز روا نبود و بر ما روا شد و بر ایشان پنجاه وقت و بر بعضے سی وقت و بر بعضے چهل وقت نماز میبود و بر ما پنج وقت شد و بر ایشان سال تمام روزه میبود و بر ما یک ماه شد و علی هذا القیاس عجائب و غرائب بسیار بر ما واگذاشته اند چه خوش گفت آنکه گفت **مثنوی** شکر حق را که پیشوا داریم ؛ پیشوائے چو مصطفی داریم ؛ مهتر و بهتر و گزین همه ؛ سرور و خاتم و نگین همه ؛ **در خبر است** که سرور کائنات علیه الصلوة والسلام میفرمود که هیچ قدمی نیست که من در نهادن و برداشتن او متحیر نه ام که بار خدایا خواهم برداشت و یا خواهم نهاد و یا در همان خواهم مرد و هیچ لقمه را در دهن نکرده ام که بفرو بردن آن متحیر نشده ام که خواهم فرو برد یا نه **بدان ای فرزند** که خلق آزار مباش تا جزای تعدیٔ خود نیابی حتی که **آورده اند** که اگر شخصے زمین را بچوب بزند و یا کاه را قطع کند روا نیست زیراکه مخلوقات خدائی را رنجانیده باشی و تو شب و روز حیوان را رنجیده میداری و از عاقبت امر نمی اندیشی که جزائی آن خواهی یافت **منقول است** که بعضے عالمان هند چون سوار میشدند اسپ را تازیانه نمیزدند بلکه پاهائی خود نیز نمی جنبانیدند

ومرکب را بر ہیئت خود میماندند تا بمقصود میرسیدند اگر کسے زمین رابکاود وڈ کر
را دران چقر زند چنانستے کہ زنا کردہ باشد بامادر خود مگر در حین غلبۂ شہوت و
ترس افتادن در گناہ رواست **در خبر است** ہر کہ خاک بخورد عذاب آنکس
بابد کہ گوشت آدم میخورد زیراکہ تا شانزدہ گز زمین بخون وگوشت آدمیان ملوث
است **وایضًا** اگر دست کسے چرب بود اگر آنرا بخاک بشوید چنانستے کہ بگوشت
آدمی شستہ باشد وعلے ہذا القیاس در چیزے کہ کسے توہم حرمت ندارد و در بلا افتد
منقول است کہ شبے حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم در مقصورۂ
بی بی عایشہ رضہ درآمد بی بی مضطر شد واز خواب برخاست وقمیص را در دست مالیدن
گرفت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اضطراب برائی چیست گفت در قمیص سوزنی دارم
آنرا نمییابم مبادا کہ در اندام مبارک تو بخلد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تبسم کرد دندانش چنان
استبراق نمود کہ بی بی سوزن را بیافت حضرت بی بی فخرے کرد کہ دندان مرا
چگونہ استبراق دیدی مہتر جبرائیل ع نازل شد کہ مکافات این سخن خواہی یافت
وایضًا روزے در سفر پائی او ورم شد سنگ را گرم میکرد وبران ورم می نہاد
تا آماس بنشیند سنگ مناجات کرد کہ یارب بامرض حبیب تو از تو رسید و
من چہ گناہ دارم کہ با آتشم میسوزاند خطاب بر وشد کہ انتقام تو خواہم کشید فرشتگان
آن سنگ را در جبل اُحد انداختند در وقت جنگ کافرے آنرا در فلان انداخت
وبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زد دندان مبارکش شہید شد واین ازان بود
کہ بدندان سرافرازی کردہ بود **مسئلہ** در فتاوی سراجی آوردہ است کہ اگر
کور ہزار عصاکش داشتہ باشد در مسجد حاضر شدن اورا لازم نیست اما در زمان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر کس در مسجد بجہت شنودن کلام او حاضر میشدند کورے بود
از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم درخواست کہ بمسجد آمدنم حاصل نیست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
از خانۂ او تا مسجد ریسمان بست تا بدان دلیل بیاید روزے چند بران می آمد منافقان
حسد خوردند وکاردے چند بران ریسمان بربستند کور چون بران دست

آورد بریده شد بدست دیگر ریسمان گرفت آن نیز بریده شد هر دو دست بریده در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد حضرت صلے الله علیه وسلم چشم پر آب کرد خواست تا در حق او دعا کند تا چشمان باز یابد مهتر جبرائیل علیه السلام در رسید که رب العزت میفرماید که ارواح او را کور آفریده بودم والحال کور رهست و بر پلصراط کور بگذرد چون بدروازهٔ بهشت برسد او را چشمان دهم و در بهشت با مومنان دیدار بیند و تنها نخواهد دید کور گفت یا رسول الله من محنت دنیا را اختیار کردم و آن می باید که بجرد چشمان یافتن دیدار بینم بدان ای فرزند که چون چهار باب بتوفیق باریتعالی باتمام رسیدند میخواهم که خاتمهٔ کتاب را بیان کنم و دران چند چیز باقیمانده بیارم ان شاء الله تعالی **خاتمة الکتاب مشتمل چند فصل**

فصل اول در علامات قیامت و پیدا شدن ساعت

و خرابی دنیا و او را ازان ساعت گویند که در یکساعت پیدا شود کما قال الله تعالی اِنَّ السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ ای بغتة یعنے ناگاه وقال علیه الصلوة والسلام اِنَّ السَّاعَةَ لَاتَکُوْنُ حَتّٰی تَکُوْنَ عَشَرَ اٰیَاتٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِیْرَةِ الْعَرَبِ وَالدُّخَانُ وَالدَّجَّالُ **و در حدیث دیگر** بعد دجال عیسی علیه السلام گفته اند و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و طلوع الشمس من مغربها و نار تخرج من قعر عدن تدخل الناس نقل در مشارق و در شرح او می آرد که خسف فرو بردن زمین را گویند یعنے قیامت نمیشود تا آنکه ده نشانی او پیدا نشود اوّل آنکه قومی بسبب شومیت گناه بطرف مشرق در زمین روند و قومے همچنان بجانب مغرب در زمین فرو روند و قومے همچنان در زمین عرب فرو روند و جزیره پارچه را گویند و گفته اند که آنحضرت مکه باشد و دیگر علامت قیامت پیدا شدن دودے است و بقول حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه آن از جانب آسمان فرود آید و از مشرق تا مغرب دنیا انبوه شود و کافران بدان مست شوند چنانکه

در سوراخ بینی ایشان می درآید و از جانب دبر و گوش بیرون می آید و ایشان زا
بدان محنت رسد و آن دود چهل روز بود امّا مومنان را چون زکام نماید و بعضے
مفسران و محدثان بر آنند که آن دود گذشته است و دیگر علامت او دجّال باشد
و علامت دیگر دابة الارض باشد و علامت دیگر یاجوج و ماجوج باشند
و علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب و علامت دیگر پیدا شدن
آتش باشد از جانب عدن تا براند مردمان را بیک جا کنند و عدن امام شهریست
در کنار دریا از شهرهای یمن و قعر فرود زمین را گویند این همه
نه علامت شدند امّا دهم ایشان عیسی علیه السلام است که از آسمان
بیاید و دجّال را ہلاک کند و بیان این علامات بتفصیل خواهم کرد ان شاء الله تعالی

مسئلہ در بیان دجال لعین ۱۲

ذکر کیفیت تولد دجال و ظهور او در آخر زمان در شرح مشارق

آورده است که نام او صائف و نام پدرش صاید است امّا چون در اول
حال دعوی پیغمبری کرد و در آخر دعوی خدائی کند از آن او را دجال گویند و دجّال
کذّاب را گویند پدر و مادرش هر دو جادوگران بودند **منقول است**
که ولادت او در تیه بود و تیه سه فرسنگ از مدینه بعید است و چون از رحم مادر
فرود آمد در حال بنشست و کلان شد گاه دعوئ خدائی کردے و گاه دعوئ
پیغمبری و تمام کافران بدو معتقد گشتند و اکثر سخنان غیب را با ایشان بیان
میکرد و کرامت مینمود دران زمان سلمان پارسؓ و ابو درداؓ در تیه بودند
چون هجوم کافران در صحن صائد دیدند هر دو نزدیک رفتند واقعه شنیدند
شخصے بدان لعین گفت که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده اند گفت دشمنان من اند
نزدیک آمدن نمانید هر دو در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شدند اصحاب جمع شدند و
حضرت صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که این چه باشد گفت هیچ پیغمبرے نبوده است
که حق تعالی او را بدجال نترسانید و این آن دجال باشد گفتند در
پیش او رویم حضرت صلی الله علیه فرمود موت او از دست ما نباشد بلکه موت او

از دست مہتر عیسی باشد و او بر ما سخن زشت بگوید و امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالی عنہ
طاقت آن نکند و تیغ بکشد و جنگ و جدل بیفائدہ واقع شود امیر گفت من بےفرمانی
نخواہم کرد اما ہمین کہ او را ببینم حضرت رسالت پناہ صلے اللہ فرمود کہ تنے چند جمع
شوید تا برویم جمع شدہ با چند اصحاب در تیہ رفت یاران گفتند در حال خانۂ او برویم
اما حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ در خانۂ آن سگ رفتن نشاند اما
شما دست بزنید او با آواز دست زدن خواہد بیرون شد و در پیش ما آید
چون آن لعین در پیش حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آمد گفت مَنْ اَنْتَ گفت
اَنَا رَسُوْلُ اللّٰہِ گفت اگر تو بخدائی من گواہی دہی من پیغمبری شما را قبول
کنم و گواہی دہم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مثل تو مخلوق کور چشم
خدائی را نشاید آن لعین نیز گوہ سگ خورد و بر حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
اہانت گفت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالی عنہ بیطاقت شدہ تیغ کشید اما بفرمان رب
العزت تیغ برگشت و بمقدار چہار انگشت پیشانی امیر المؤمنین عمر بریدہ شد حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم دست خود بران زخم مالید در حال ہمچنان کہ بود شد حضرت رسالت پناہ
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود یا عمر چرا بے عہدی کردی گفت یا رسول اللہ بیطاقتی عہدم را فراموش
کرد چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روی بخانہ نہاد دجال لعین سنگ کلان را گرفت
و در راہ گذر حضرت انداخت تا کہ راہ بستہ شد مہتر جبرائیل علیہ السلام فرود
آمد ہمان سنگ را از راہ دور کرد چون حضرت رسالت پناہ در مدینہ
رسید دجال بدبخت قصد مدینہ کرد و سنگ کلان برداشت چون بریک
دیوار میزد ہفت دیوار بقوت آن سنگ می شکست چون اصحاب سلاح
پوشیدند و در پیش رسول اللہ شدند و اذن جنگ خواستند حضرت
اذن نداد گفت کہ موت او از دست مہتر عیسی باشد اما حضرت رسالت
پناہ صلے اللہ علیہ وسلم سر بسجدہ نہاد و در حق او بدعا کرد در حال مہتر جبرائیل ع
در رسید چنانکہ موشے را گربہ بگیرد از گردنش بگرفت و برداشت اما دجال

دستہا را در زمین زد تا آنکہ انگشتان را در زمین سخت کرد و بمقدار دو چاہ خاک
برگرفت مہتر جبرائیل ع او را در غار کوہ قاف کہ تمام آبہا دران میروند ماند و بہ
زنجیرہا بست الحال ہر روز بعد از بامداد ہمہ زنجیرہا را میشکند و ماہیسان را
از دریا میکشد و بآفتاب بالا میکند گرم و خشک کردہ میخورد و چون سیر میشود
باز فرشتگان او را بزنجیرہا مے بندند علی ہذا القیاس بعد ہر بامداد از خواب
بیدار میشود و زنجیرہا را میشکند و ماہی میخورد حضرت رسالت پناہ از جبرائیل
علیہ السلام پرسید کہ آن خاک چہ کرد گفت چون در آنجا انداخت بمقدار
دو پشتہ گشتند و بعد از وفات شما ہفتصد و ہفتاد سال از خاک در عالم پراگندہ
شود تا بعد از ان علامات قیامت ظاہر شود و در روایت دیگر آوردہ است
کہ حق تعالیٰ باد بر او مسلط کرد و از مدینہ بدان غار برد پس پیغمبر علیہ السلام فرمود
کہ در آخر الزمان دجالین پیدا شوند یعنی لشکر دجال کہ امت مرا دران زمان از مشی
قیام و از قیام بہ قعود و از قعود اضطجاع و از اضطجاع موت بہتر باشد
زیرا کہ بسبب پیران و مریدان و مشایخان ناقص تمام مردم از راہ محمدی
بگردند و پیرو پیشوا شیطان شوند و علامت ایشان آنست کہ علم و علما را
دشمن دارند و ایشانند لشکر دجال علیہ اللعنۃ و علیہم دران زمان حیا و شرم از زنان
برود **منقول است** کہ روزے حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را کسے پرسید کہ خروج
دجال چہ وقت باشد گفت وقتے کہ زنان در زین سوار بروند و گفت لعنۃ اللہ
علے الفروج فی السروج **وایضا** عدل از بادشاہان و عمل از عالمان برود و
سخاوت از توانگران و بسبب شومیت آن مردم ابر و گرد و غبار و باد سرخ
بسیار و باران اندک گردد و درختان بے بار بلکہ زنان نیز بار نگیرند حضرت
شیخنا شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی ترمذی قدس سرہ را کسے پرسید
ازین کہ مشایخان سلف سلوک و تصوف و بیان وحدت را چنان
میکردند کہ کسے را بدان اطلاع نمیشد و ایشان را کس از کار سل

لعنت خدا بادبر ... دو پیارہ بر زین ... اسپ سوار شدند

وکامل امتیازی نمیتوانستند بخلاف این زمانه که صوفیان وسالکان نام دارند ومدعیان اشتهار وشهرت اند وچون پیغمبران خلق را دعوت می کنند واز مریدان ایشان زن ومرد وصغیر وکبیر وآزاد وبنده همگی دربیان وحدت اند خواه غلط خواه صحیح چرا شیخ گفت دو معنی دارد یکی همین که این زمانه آخرین است وخاتمه نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم قرین است که ختم شود پس هر احدی از جهت جمع کردن اموال دنیاوی بے محنت کارے را در پیش گرفته اند که ایشانرا مردم شیخ ومشائخ خیال کنند وپیرے بخشند ودر طلب نام وناموس دنیاوی اند واز عقبی غافل ودیگر آنکه پیغمبر فرموده است که كُلُّ شَيْءٍ رَاجِعٌ إِلَى أَصْلِهِ پس چون وحدت وطن اصلی است واظهار شدن قیامت نزدیک است ازان واجب تعالی بران هر یک اوراجریان داد تا بعضی بهدایت اللہ بمنزل رسند واکثر بسبب مرشدان ناقص در گل مانند وگمراه گردند ودر خبر است هر که در روز جمعه سورهٔ کهف بخواند خدا تعالی اورا از فتنهٔ دجّال امین دارد پس پیغمبر فرمود علیه السلام که در آنچنان زمانه دجّال لعین بفرمان رب العالمین از بندها وزنجیرها خلاص یابد وبر کوهی از کوههای هندوستان برآید وبانگ کند آواز او از مشرق تا بمغرب رسد وبگوید که هر که امروز بمن پیش آید نجات یابد والّا روز دیگر قبول نمیکنمش ومن خدای جهانم جمله انواع کفار واهل روافض وبدعت ومردمان کم یقین بسبب کم یقینی بدو رجوع کنند حتی که او راهفت خوانین پیدا شوند وبعقب هر خان هفت لک لشکر پیدا شوند وشیطان ودیوان وپریان را بدو مسخر کرده دهد چنانچه بعضی کسان را باین فریب دهد که مادر وپدر تواند زنده کردمش وبعضی را بکشند باز زنده کنند وآن در حقیقت دیو وپری باشند وگاسهے انواع طعام

له یعنی هر چیز باز [illegible]

وشراب پیدا کند وہکذا امر الٰہی درحق او بسیار باشد وچون لشکر جمع شود حکم
کند کہ شمایان سوار ومن پیادہ مرانیز سوار مکنید ہرچہ از فیل واشتر وغیرہ بیارند
برداشتہ نشود بعد ازان ہمان خررا بیارند کہ در دریاست وآن چنان ست کہ در
دریای عمان چہل جزیرہ الیست وہر جزیرہ چہار میل طول دارد ودر ہمہ گیاہ
وسبزی روئیدہ اند بوقت صبح صادق درخوردن میشود تا بامداد ہمہ را میخورد و
خواب میرود وباز بوقت پیشین ہمہ روئیدہ می باشند ودرخوردن میشود تا نماز
شام ہمہ را میخورد وچہل جوی شیرین دران محل مردر دارند چون دہن بر آن
می نہد ہمہ را خشک می سازد ودریای عمان تا شتالنگ او رسیدہ است و
چون بر آن خر سوار شود عزم بیت اللّٰہ کند باہمہ لشکر روان شود تا او را
خراب کند وبا او اسباب ملاہی بسیار باشد حتی کہ اکثر مردمان جاہل وشہوت پرست
بدان خوش آوازی نزدیکی او جویند اول بمکہ برسد بعضی لشکر را بخراب
کردن مکہ ماند وبعضی را بخراب کردن مدینہ ماند وخودش بکوفہ برود باہفت لک
لشکر ہمراہ اما مکۃ اللّٰہ ومدینہ ہردو دار الامان اند وگرد وپیچ ایشان فرود آید
اما گرفتن نتوانند وچون آن لعین نزدیک کوفہ برسد امام محمد مہدی باستقبال
او رود بدان ای فرزند کہ نزدیک اہل سنت وجماعت آنست کہ شخصے
باشد در ولایت ہند عبد اللّٰہ نام ونام مستورہ اش امینہ باشد ازو فرزند تولد
شود نام او محمد باشد واین محمد علیہ الرحمۃ بعد کلان شدن بکوفہ رود واہل
کوفہ او را بپادشاہی گیرند واو در اصل سادات باشد اما نزدیک روافض علیہ
اللعنۃ این امام مہدی فرزند امام حسن عسکری ست ودر غار درآمدہ تیر تکریست
میکنند وبوقت دجّال بیرون آید واین سگان ہر سال یک اسپ ویک دخت
خود بہ نیت او میمانند وگوہ سگ میخورند واین محض افتراء ہست ودر آن زمان در کوفہ
شش ہزار زنان وہزار مردان باشند والامام مہدی را بپرسد کہ من کیستم
گوید تو مخلوقی از مخلوقات باریتعالےٰ گوید لا بلکہ خدای جہانم امام گوید اگر

خدائی چشم کور خود را صحت بده او را به پنجه زند و بکشد باز زنده شود باز از و
سوال کند که من کیستم گوید تو مخلوقی باز او را بکشد بگذاشته کرت او را بکشد
و زنده شود بعد از آن امام بطرف کوه برود و باین هزار جوانان بجنگ پیش آید
هفت لک لشکر را شکست دهد و بمکه بیاید و آنجا نیز شکست دهد و بیاید
بمدینه و از انجا نیز شکست دهد به بیت المقدس بیاید و امام را در مکه دوازده هزار
لشکر باشد و در مدینه پانزده هزار گردد و در بیت المقدس نیز شکست دهد و تمام
لشکر او را بکشد و خودش گریخته بجانب عرس برود و مدت ۳ سال انواع لشکر
کفار را جمع کند و امام در بیت المقدس امامت کند و در ۳ سال هر جا که نام
مسلمان باشد در بیت المقدس جمع آید روزی چون امام نگاه کند بیند که از
آسمان ابری فرود آید و بر صخرهٔ مبارک بایستد چون امام بجانب آن ابر شود
ابر بالا رود اما بر آنجا جوانی را استاده یابد جامهای سبز پوشیده و
دستار سبز و فش سبز و عصای سبز بر دو سلام کند و موافقت کند بداند که
این مهتر عیسی علیه السلام است مدت چند در بیت المقدس هر دو باشند گاهی امامتی
نماز امام مهدی و گاهی مهتر عیسی علیه السلام و مهتر عیسی دین پیغمبر ما را تقویت بدهد
و در مذهب امام اعظم باشد و مذاهب ثلاثه را منسوخ کند و مردگان را زنده کند و از
مسلمانان زن گیرد و در خبر است که هر پیغمبر را قوت و زور چهل مردان می بود
و مهتر موسی ع را قوت چهل پیغمبران بود و مهتر عیسی ع را قوت چهل موسی ع بود و
حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم قوت چهل عیسی ع داشت که هر همه هزار
و پانصد کس را قوت میشود بعد ۳ سال دجال لعین از جانب عرس چنان
لشکر بیارد که حد و عد الیشان را جز اللہ تعالیٰ کس نداند و در بیابان که میان مکه و
روم هست بایستد و چهل روزه راه بلشکر بگیرد که هیچ احدی در آنمیان نگنجد
و امام مهدی و حضرت عیسی ع با جمع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آیند چون
دجال لعین روی حضرت عیسی ع را ببیند هیبت خورد و بترسد و عنان خر بگرداند

حضرت مهتر عیسی ع بدان عصا اورا بزند عصا از وی واز خر بگذرد و هر دو را بکشد
منقول است که دجّال بیست و هفت میل طول دارد و هفت میل
عرض دارد و آن خر بیست و پنج میل طول دارد و پنج میل عرض اکثر لشکر در
زیر ایشان هلاک شوند و بهر طرف ده میل خون دجّال و خر روان شود که اکثر
مردمان در خون هلاک شوند و عصا چون از ایشان بگذرد استاده نشود تا آنکه
بدان برابری از تمام لشکر بگذرد و زمین بفرمان رب العزت تافته گردد که کفّار
گریختن نتوانند و چون عقب سنگ و چوب و درخت پنهان شوند
همان چیز فریاد کند که کافر همین ست تا آنکه نشان کفر در جهان نماند
بعد ازان فراغ و خوشی و رحمت مسلمانان باشد بعد ازان چهل سال
بگذرد بر مومنان بخوشی اما سال چون ماه باشد و ماه چون روز و روز
چون یک ساعت بعد ازان یاجوج و ماجوج پیدا شوند

ذکر کیفیّت اظهار یاجوج و ماجوج

بدانکه
ایشان شش قبیل اند یعنی مسمی به شش پدر ترک حرض دوم ترک حرز سیوم یاجوج
چهارم ماجوج پنجم خیل ششم دیلم و در تفسیر زاهدی آورده است که ایشان از صد
هزار بیش اند و از اولاد یافث بن نوح ع اند و بعضی از ایشان از هر بلندی بلند اند
و بعضی بقدر یک بلشت قد دارند و ایشانرا توالد و تناسل است و بعضی
گفته اند هر یکی از ایشان نمیرد تا اورا هزار فرزند نشود و طعام ایشان گوشت مار ست
و هر سال خدای عز و جل ابری را فرمان دهد تا ماران را در ولایت ایشان
افگند بغایت عظیم و آن مار تا سال دیگر ایشانرا بس کند و چون در سال
دو مار بیارد دران سال ایشانرا فراخی بود و چون یک مار بیارد تنگی باشد
و هر روز دران سدّی که ذو القرنین بسته است می کوشند و گفته اند که
آلت دیگر ندارند بلکه زبانهای ایشان چنان تیزی دارد که سنگ را
می تراشند بزبان و گویند فردا بیرون آئیم چون روز دیگر باز آیند سدّ همچنانکه

بسته و هموار بود میگردد اما چون وقت بیرون آمدن شود یک تن ایشان مسلمان
گردد و چون بوقت شام برگردند گویند که فردا انشاء الله تعالی سوراخ خواهیم
کرد چون روز دیگر بیایند سد شگافته می باشد تا هر مقداری که کرده می باشند
بگذارد در چند روز بیرون آیند قصهٔ سد این است آورده اند که در زمان
سلطان سکندر ذوالقرنین میان دو طائفهٔ ایشان مجادله افتاد و بجنگ
استادند یک قوم زنده شیری را پیدا کرد که هزار سر داشت و قوم دیگر در حصار
بند شدند چون کسی بیرون می آمد آن هزار سر او را میخورد ایشان از
سلطان سکندر مدد خواستند سلطان خود تنها همراه ایشان رفت
روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا بیرون قلعه رود و طهارت
کند ایشان منع کردند که شمارا هزار سر خواهد خورد گفت پس من برای چه
آمده ام که بجنگ بیرون نروم گفتند سیاست و دبدبه میکنیم والّا از دست تو
چیزی نخواهد شد سلطان بیرون شد آنقوم دیگر نیز هزار سر را
فرستادند سلطان بر طهارت نشسته بود که او رسید گفت چه شخصی که برای
طعمهٔ شیر آمده گفت من از برای بریدن هزار سر تو آمده ام و هر دو طرفین اقوام
نگاه کردند شیر خود را بر سلطان زد و حمله و مصادمت کرد سلطان از سرش
بگرفت و بر زمین زدش و شمشیر کشید که الحال در بریدن سر خود چه گوئی ببرم یا نه
شیر زاری کرد که من بعد در ان قوم نروم و بولایت خود خواهم رفت مرا بگذار چون
بگذاشت شیر بگریخت و آن قوم عاجز شده در پیش این قوم آمدند و صلح کردند و آن
قوم که سلطان را برده بودند نصیحت کردند و مال بسیار دادند و کوه قاف در آنجا
سوراخ بود و ایشان می آمدند دزدی میکردند و مال مردمان را می بردند و گاه خراج از
قریبان میگرفتند گفتند که این راه را بر بند تا من بعد یاجوج و ماجوج دزدی ولایت تو
نکنند سلطان چون از انجانب آمد در بستن آن سعی بلیغ کرد آورده اند
که دران قرین آهن و ارزیز و مس و سرب و غیر ذلک این نوع بسیار افتاده اند

سلطان ازان آهن کوهی رست کرد و پنجاه رسن دراز کشید و بالا کرد و در میان
ایشان چوب و هیزم نهاده بودند و آن کوه سور اخهار است کرد و سه روزه
راه بطرف مغرب کشید و پوست هفت گاو را یک انبان میکرد و جوانمردان
رومی را نشاندند تا بمدت مزید آزاد میدن گرفتند و آتش دران کوه زدند از
حرارت آتش چون موم بگداخت و بهم متصل شد و آنچه قرین آن کوه از گیاه و درخت
بود همه از تفت آن کوه بسوخت و مدت یکسال گرم بود و یاجوج و ماجوج از ترس
پیش نمی آمدند و چون در آخرالزمان بیرون آیند اول کلانان ایشان بیایند
از جانب مشرق جمیع انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند
و چون طائفهٔ دیگر بیایند آب شور را نیز خشک کنند و چون طائفهٔ دیگر بیایند
خلاب نیز بخورند چنانکه رسول علیه السلام را پرسیدند که دران وقت
مومنان روزگار بچه گذارند گفت بذکر باریتعالی و شش ماه ایشانرا ولایت
بود آنگاه کرم در سر ایشان پیدا شوند و ایشان بمیرند باز دریاها موجود
میشود باریتعالی باد را فرمان دهد تا ایشانرا در دریا اندازد و بروایتی باران بسیار
ببارد و سیلاب ایشانرا بدریا اندازد و هفت سال مومنان بغیر از تیر و
کمان ایشان نسوزانند و چون ایشان بیرون آیند مهتر عیسیٰ ع با جمیع مومنان
در کوه حصار باشند بعد ازان دابة الارض پیدا شود بعد ازان مهتر
عیسیٰ ع را باز بآسمان برند و در خلق فتنه انگیزی پیدا شود

ذکر اظهار کیفیت دابة الارض

مسئله — در بیان اظهار دابة الارض

و دابه جنبنده را گویند و آن جانوریست که در آخرزمان بیرون آید و در شرح وجهی ست
که از هر صفت در و باشد که سر او چون سر ستور بود و چشمان او چون چشم خوک و گوشهای او
چون گوش فیل و سینهٔ او چون سینهٔ شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه
او چون تهیگاه مادهٔ گاو و دم او چون دم میش و پایهای او چون پای شیر
میان هر دو بندهای دست و پای او مقدار دوازده گز و بروایتی دو گز

بگز دست آدم علیہ السلام باشد و آبو ہریرہ گفت رضی اللہ عنہ کہ درواز ہر رنگ باشد
ومیان دو سرون او مقدار یک فرسنگ باشد واین جانور از زمین بیرون آید
بیک روایت آنست کہ چون سر برآرد بر آسمان برسد و آز حسین روایت ست
کہ تمام نگردد بیرون آمدن او مگر بسہ روز آز حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
پرسیدند کہ از کجا بیرون آید گفت از مسجد حرام وچون بیرون آید گواہی دھد
بباطلی جملہ دینہا مگر دین اسلام و بیک روایت از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آنست
کہ درازی او شصت گز باشد و ہر یکے از آدمی را ببوید و بگوید ھٰذَا کَافِرٌ بِاللّٰہِ
وَھٰذَا مُؤْمِنٌ بِاللّٰہِ و بمجرد بوئیدن در پیشانی کافر نوشتہ شود ہٰذَا کَافِرٌ بِاللّٰہِ
و در پیشانی مؤمن نوشتہ شود ہٰذَا مُؤْمِنٌ بِاللّٰہِ و با او عصای موسی و انگشتری
سلیمان علیہما السلام باشد عصا را بر روی مؤمن بمالد روشن گردد و انگشتری
را بہ بینی کافر بنہد و مُہر بر بندد و در تفسیر زاھدی آوردہ است
کہ دو بار بیرون آید اول زود غائب شود دوم کرّت بسیار ماند و او
بر ہوا رفتہ باشد و گردن او عظمی دارد چون گردن اشتر و ہمہ خلق روی زمین
از مؤمن و کافر او را بہ بینند و وی با ہمہ سخن کند و خبر از مؤمن و کافر
بدہد کہ فلان کافر است و فلان مؤمن است و بعد ازان جز مؤمن و کافر
نام دیگر نباشد کافر را گوید یا کافر و مؤمن را گوید یا مؤمن بعد ازان
اگر شخصی ایمان بیارد قبول نباشد و حکم آن ایمان بأس باشد۔

ذکر طلوع شمس از جانب مغرب

قال علیہ السلام مَنْ تَابَ قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ مِنْ مَّغْرِبِہَا تَابَ اللّٰہُ عَلَیْہِ ومعنی
توبہ در لغت باز گشتن و در شرع باز گشت بندہ از گناہ بطاعت
و از جانب حق قبول کردن است یعنے قبول کند حق تعالیٰ او را و این
ایمان آوردن فریضہ ست زیرا کہ رسول ما را ازین خبر دادہ اکہ یکی از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب
از جانب مغرب ست تا ہر کہ بغیب باور کند در ہنگام معاینہ او را سود کند و اگر بغیب

باور نکند ودران هنگام اوراسود نکند واورا از کافران شمارد و در شرح مشارق اورده است که در آخر زمان کفر ومعاصی وظلم وبی رحمی وفساد بسیار گردد واز شومیت آن حق تعالی یک روز آفتاب غروب کند وشب در آید و آفتاب را حبس کند وفرمان بر آمدن ندهد وآن شب را مقدار سه شب گرداند ومردان صالح وشبخیزان بحکم عادت بیدار گردند ووضو کنند وتهجد بگزارند وبتلاوت مشغول گردند بامید آنکه مگر صبح صادق خواهد دمید وچون نظر بر آسمان کنند ستارگان برقرار باشند باز بخسپند باز بیدار شوند هم بدین نوع سه کرت بیدار شوند باز در خواب روند ومیان خود گویند که هیچ یکی درمیان شما چنین شب کلان دیده است وخلق از درازی آن شب حیران گردند ناگاه به بینند که آفتاب از سوی مغرب بر آید سیاه چنانکه نشانهٔ سیاه باشد وبر آید بی نور ودر میانهٔ آسمان آید و در شرح وجهی آورده است که آفتاب وماهتاب هر دو بی نور وسیاه یکجا از مغرب بیرون آیند چنانکه دو شیر جنگی جنگ کنند وبا یکدیگر به پیچند چون خلق همچنین به بینند اهل دنیا فریاد وبانگ کنند واز هیبت آن مادر از فرزند وفرزند از مادر وپدر از پسر وپسر از پدر بگریزد وگریه واستغفار کنند اما صالحانرا سود کند وکافران و فاسقانرا هیچ سود نکند وچون هر دو به نیمهٔ آسمان آیند مهتر جبرئیل ع بیاید وهر دو را گرفته باز در مغرب کشد بعد از ان هر دو در توبه فرو برند چون رسول ع این بگفت عمر رض گفت که این در توبه چه چیز باشد حضرت رسالت پناه صلعم فرمود یا عمر حق تعالی دری آفریده هست جانب مشرق از برای توبه ونام آن در را دو طبق هست از زر مکلل از در وجواهر ومیان دو طبق چهل ساله راه سوار شتابنده است وآن در از آنروز که حق تعالی آفریده هست کشاده هست وهر گنهگاری که از وقت آدم ع تا طلوع آفتاب وماهتاب از مغرب توبه نصوحا کنند آن توبه دران در در آید وچون آفتاب وماهتاب از مغرب بیرون

آیند و در نیمهٔ آسمان رسند جبرئیل هر دو در را باز گرداند و در ان در توبه در آرد و هر دو طبق را به بندد بعد ازان توبه قبول نشود و بعد ازان بقریب قیامت قائم شود و نفخ صور باشد معاذ بن جبل پرسید یا رسول الله توبهٔ نصوح چه باشد گفت چون بندهٔ از گناه بکلّی برگردد و پشیمان گردد بر بدیهای خود و همه گناهان را ترک دهد اصلاً باز نگردد و این را توبهٔ نصوح گویند هر که اینچنین توبه کند در آن در در آید و قبول شود و هر که چنین نکند در آن در نیاید و قبول نشود

ذکر کیفیت قیامت

در خبر است که بعد ازین علامات بادی پیدا شود از مشک خوشبوی تر و از ابریشم نرم تر تا هر کجا که اهل الله یعنی اهل علم و شریعت باشند و در مشام ایشان برسد در حال ارواح ایشان قبض شود و هیچ احدی از مسلمانان نماند تا آنکه گویندهٔ کلمه در جهان نماند که پیغمبر فرموده است صلی الله علیه وسلم که تا کلمهٔ من باشد قیامت موجود نشود و تمام عالم کافر مانند بعد ازان کافران در عمارت کوشکها و ایوانها مداومت نمایند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ۝ یعنی آنچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت کجاست چرا پیدا نمیشود مَا يَنْظُرُوْنَ اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً تَاْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُوْنَ۝ فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ تَوْصِيَةً وَّلَاۤ اِلٰۤى اَهْلِهِمْ يَرْجِعُوْنَ۝ یعنی بعضی در عمارت خانها و بعضی بزراعت و بعضی در حرب میان خود و بعضی در جنگ و جدل و بعضی بر راست کردن سلاح چون تیر و کمان و شمشیر و بعضی در کاویدن جویها و بعضی در بنا کردن قلعها باشند که بیک ناگاه صور را مهتر اسرافیل بفرمان رب الجلیل در دمد و مهتر اسرافیل الحال یک پای پس و یک پیش و پشت خم و بر دهن گرفته صور را استاده است تا از هیبت آن آواز ایشان بیهوش و مستان شوند وَمَا هُمْ بِسُكٰرٰى وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيْدٌ۝ یعنی از بسیاری هولها چون مستان از خود بیخبر گردند و زمین

لرزیدن گیرد وکوهها جنبیدن گیرند وزمین بشگافد تا هرچه از خزائن است در
همه بیرون افتند وکفار گویند که اینچه حالت ست بلکه گفتن نتوانند در دل خود خطره
گذرانند واین اولی مرتبهٔ دمیدن باشد ودر حال چنانکه آواز تندی و زند
صور باشد مهتر اسرافیل دردهد تا هیچ احدی از حیوانات تا مگس ولپشه و
مورچه در عالمین نمانند وهمه بمیرند از شدت آن آواز بغیر از چهار فرشته
مقرب وحاملان عرش هیچ از ملائکه وجن وانس نماند مهتر جبرئیل عم بنزدیک
سدرة المنتهی بیاید وتکیه زند وجان را بحق تسلیم کند وارواح مهتر اسرافیل
ومیکائیل وحاملان عرش را مهتر عزرائیل قبض کند بعد از ان خطاب حضرت عزت
دررسد که ای عزرائیل هیچ از مخلوقات مانده باشد او گوید یا اله العالمین تو
حیّ لایموت هستی ومن بندهٔ عاجز من از هیچ زنده سرکه مانده باشد خبر
ندارم وتو علام الغیوبی پس حضرت عزت جل جلاله وعم نواله از وی پرسد
که ای عزرائیل هزار در هزار بلا عدد مخلوقات مرا کشتی وبر هیچ احدی دلسوزی
کرده باشی یا نه عزرائیل خواهد گفت یارب آری بر دو کس دل سوخته ام
یکی بر شداد که بمدت سه صد سال بهشت راست کرد وبوقت درآمدن اروا
را قبض کردم وبدان محنت که کرده بود بهشت خود را ندید ودیگر روزی در بیابان
زنی بیمار افتاده بود وطفل صغیر سینهٔ او را میکند از جهت آن صغیر
بر قبض کردن ارواح آن زن بسیار دل سوخته ام آورده اند که آن
طفل فرعون بود پس از حضرت عزت بر وخطاب نازل شود که ای عزرائیل
چند لک وچند هزار انبیاء واولیاء ودوستان مرا کشتی بر هیچ یکی دلسوزی
نکردی وبر دشمنان من دلسوزی میکردی الحال لائق تو این است که خود را
بکشی مهتر عزرائیل بر بالای آسمانها رود وخود را بر تابد تا ثری رسد وجملهٔ
اندامهای او شکسته گردند اما ارواحش قبض نشود وهفتاد بار همچنان کند
بعد از ان بدرگاه لم یزل مناجات کند که یارب تو داناتری باحوال من

که جان خود بخود قبض نمیشود حق تعالی اورا بجای خود بیارد و بصفت قهاری ارواح قبض کند

قصهٔ شداد

قصهٔ شداد ابن عاد است

منقول است که بعد رحلت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از اصحاب عبد الله نام روزی
در خدمت کعب احبار حاضر شد و گفت یا امام در دنیا مانند بهشت چیزی باشد یا نه و
بدان صفت که عبد الله دیده بود گفت و آن چنان بود که روزی عبد الله
اشتر را گم کرده بود و در بیابان بطلب آن میرفت ناگهان گذرش بر حصاری افتاد
که یک خشت از طلا و یک از نقره چون اندرون در آمد همه چیزها بتمثال بهشت
یافت اندکی ازان بگرفت و بخانه آمد و این خبر را بکعب رسانید و منقول است
که کعب دانشمند زمانه بود زیرا که کتب ثلثه را بتمامه خوانده بود و مردی
سفید ریش بود و با رسول الله صلی الله علیه وسلم در اکثر اوقات مجالست میکرد
و احادیث او را یاد میگرفت اما ایمان نمی آورد و بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم
روزی در کتابها یافت که محمد آخر الزمان پیدا شود هر که بدو ایمان نیارد کافر است
کعب احبار مسلمان شد پس امام گفت آری در عهد ماضی بادشاهی بود نام او شداد
و بادشاه تمام روی زمین بوده است و بدانک در دنیا چهار
بادشاه گذشته اند که هر یکی تمام داشتند دو مسلمان یکی سلیمان علیه السلام و
دوم سلطان سکندر رو دو کافر یکی شداد و دوم نمرود روزی این شداد
از عالمان زمانه پرسید که بهشت چگونه باشد گفتند نی سرد و نی گرم باز گفت که حصار
و جویهای و درختان او چگونه باشند گفتند حصار او یکی خشت طلا و یک نقره
باشد و چهار جوی دارد از عسل و زنجبیل و از آب و شراب و زمین او از طلا است
و درختان او از نقره اند و برگها از طلا و مرغان نیز از نقره اند و منقار از طلا و
مشک خاک او بود و سنگریزه او در بود و علی هذا الطریق بهشت را بیان
کردند شداد کسان را باطراف عالم فرستاد جائی که نه سرد و نه گرم بود ارم را
یافتند و طلا و نقره و در و جواهر و مشک تمام روی زمین را جمع کرد و بمدت

سنہ صد سال ہمچنان بہشت مرتب کرد باز از عالمان پرسید کہ مسلمانان
چگونہ در بہشت در آیند گفتند کہ محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام را فرشتگان در عماری
بردارند و سائر انبیاء و اولیاء و مؤمنان سوار باشند و با جمیع حشمت در آیند
شداد بدبخت ہمچنان کرد با جمیع حشمت بنزدیک آن بہشت رفت و فرود
آمد گفت کہ الحال شب است فردا درون خواہم در آمد حضرت عزت را غیرت بکار
شد کہ اینچیز اگرچہ فانی ست اما بتمثال بہشت کردہ و بہشت نامیدہ دخول این
او را روزی نگردانم در شب سنگہا تافتہ بمقدار خم برایشان باریدن گرفت تا
ہمہ را زیروزبر ساخت و ہلاک کرد و آن بہشت درین دنیا بقدرت الٰہی غائب
شدہ است عبد اللہ گفت آن بہشت را کسی خواہد دید یا نہ گفت آری از
امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم یک کس بہ بیند گفت آنکس چگونہ باشد
گفت در کتابہای ماضی آوردہ است کہ شخصی باشد سرخ ریش و مرد مبارز
و مہیب دلاور و نام او عبد اللہ بود و در طلب اشتر برآید آن حصار بہ بیند در ان
در آید و زر گرفتہ بیرون آید عبد اللہ گفت او را خواہی شناخت یا نہ گفت
آری اما نام تو چیست گفت عبد اللہ گفت واللہ باللہ کہ بغیر از شما کسی دیگر
نباشد عبد اللہ اقرار کرد و تمام ولایت بدان وادی رفتند طلب کردند نیافتند
بعد ازان چون مہتر عزرائیل بمیرد در مدت سی سال میوہای روی زمین پختہ
بریزند و ہیچ زندہ سری نباشد کہ بخورد بعد ازان در چہل روز متصل باران
باریدن گیرد آن آب سفید بمثال آب منی بود و تمام دنیا را از قاف تا قاف
یک دریا گرداند بعد ازان اول مہتر جبرئیل را زندہ کند و این آب را دریک پرخود
نگاہ کند و التماس کند کہ یارب این آب را چہ کنم حق تعالیٰ آن گاوے را کہ
در زیر ہفتم زمین ست زندہ کند جبرئیل را بفرماید کہ این آب را در حلق او
ریز چون در حلقش ریزد تا دل او رسد در میان دہن و حلق او خشک
شود فریاد برآورد کہ یاربا درین مدتہای مدید رزق میرساندی

الحال جگرم بسوخت چرا رزق نمیرسانی بعد ازان تمام ملکوت را زنده کند و هر احدی
از ملکوتیان را بخدمتگاه خود که اول ازان متعیّن بود بفرستد پس مهتر اسرافیل را
فرمان دهد تا صور بدمد قطرهاے خاک آدمی که در هر چند جای پراگنده شده اند
همه بطرفة العین جمع شوند و چون دوم کرت بدمد شخصی هر آدمی بهمان صورت او
پیر یا جوان یا کور یا لنگ که مرده باشد راست شود و چون سیوم کرت بدمد
جمله انواع از سر زنده شوند امّا همگی غائب در قبر خود باشند بعد ازان
حکم باریتعالے شود مر جبرئیل را که محمّد آخر زمان را از قبر برانگیزان
و طلب کن مهتر جبرئیل در یافتن قبر او متحیر شود مناجات بدرگاه لم یزل
کند که محمد علیه السلام کجاست ناگاه ستون نورانی بر ولایت مدینه استاده
بیند که سر او بآسمان باشد چون بدانجا رود و بگوید الصلوة والسلام علیک یا محمد
رسول الله حضرت رسالت پناه در حال جست زده برخیزد و هیبت زده باشد
و گوید یا اخی جبرئیل امت مرا چه کردی مبادا احساب کرده باشند او گوید یا
رسول الله هیچ احدی از پیش شما برنخاسته است حضرت گوید
شکر الحمد لله که امت گناهگار مرا پیش از من بدوزخ نبردند بعد ازان
در پیش مهتر جبرئیل روے مال باشد روی او را بدان پاک کند
ز گرد و غبار و بدست مهتر عزرائیل حلۀ او باشد بپوشاند و بدست
مهتر اسرافیل تاج باشد بر سرش کنند و بدست مهتر میکائیل نعلین او
باشد در پای کند بعد ازان حکم باریتعالے شود که مردانرا حکم برخاستن است
مهتر جبرائیل گوید رجلا رجلا اول بی بی مریم قدست ارواحها برخیزد زیرا که
او را در صف مردان بلند همت شمرده است بعد ازان جمله مخلوقات حشر
کنند کما قال الله تعالی وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَاِذَا هُمْ مِّنَ الْاَجْدَاثِ اِلٰى رَبِّهِمْ
يَنْسِلُوْنَ ۰ قَالُوْا يٰوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ
الْمُرْسَلُوْنَ ۰ و منقول است که چون تمام مخلوقات حشر شوند

بی بی فاطمه زهراء رضی الله عنها برنخیزد حکم شود که ای زهراء چرا برنمیخیزی گوید
یار با اندام مرا بغیر از مادر و پدر و حسن و حسین و مرتضی کسی دیگر ندیده است
الحال در حشر الخلائق شرم دارم مهتر جبرئیل عماری را بد و پیش آرد و دران
برداشته در زیر عرش برد

فصل دوم در بیان کیفیت استادن خلائق و مردانرا رسیدن از پلصراط

بجنان بدان ای فرزند در روایت مسطور ست چون شخصی در دنیا هر
جانب که گام بردارد قدم هفتم بر سر پادشاه رسد و بعضی گفته اند که هارون نام
در جهان کم می باشند که قدم هفتم هر شخصی بهر جا بر سر هارون نام میرسد و این
بنا بر مردن بسیار خلائق است زیرا که مقدار شانزده گز زمین هم بگوشت و خون
آدمی مخلوط است پس چون همگی حشر شوند در دنیا نگنجند کما قال الله تعالی
اَلْقَارِعَةُ ۝ مَا الْقَارِعَةُ ۝ وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الْقَارِعَةُ ۝ تا آخر و قارعه در
لغت کاه کوفته را گویند یعنی در آنروز دلهای مردم چون کاه کوفته و غمزده باشند
آنگه بچنین حشر جای استادن نیابند پس همه بمثال بچگان ملخ که بی پر باشند بر سینه
افتاده باشند و کوههای حق تعالی چنانکه ریگ ریزه ریزه سازد و باد را فرمان
دهد تا بر خلائق بپاشند تا که در دنیا بلندی و پستی نماند همه هموار شود
قال الله تعالی فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَآءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ۝
و آسمانها بفرمان باریتعالی بشگافد و چون گل سرخ بنمایند و چون روغنی بگدازند
و بر سر خلائق ریزند و قال الله تعالی فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا
يَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيْبًا ۝ السَّمَآءُ مُنْفَطِرٌۢ بِهٖ كَانَ وَعْدُهٗ مَفْعُوْلًا ۝
و از هیبت آنروز پسران پیر شوند یعنی موی سر ایشان سفید شود بعد از ان
آنزمین که در تحت الثری است کما مر ذکره فی باب الصلوة که مقدار ده هزار برابر این
دنیا است بیارد و چون فراش آنرا در زیر زمین هموار کنند و این را از ایشان
بکشند تا بر آنزمین یک پای را جای نیابند و این زمین و آسمانها

راتا سبع ارضین و بر روایتی این زمین و بر روایتی شانزده روی زمین را یک
فرشته بردارد و در دست خود بگیرد بالا کند و بگوید که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ای آدمیان
وای پریان وای وحوش وای طیور وای ملک وای خزنده و پرنده که بادشاهی این
زمین میکردید از جهت این دنیای فانی خون مردم بیکدیگر میریختید و اموال یکدیگر را
میخوردید پس بگوئید که بادشاهی این زمین امروز کرا باشد هیچکس را زهرهٔ دم زدن
نباشد و بر جملهٔ خلائق هیبت افتد باز آن فرشته خود بگوید لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
یعنی بادشاهی مر کسی را است که گردن گردنکشان را بشکست و من بعد جز او
کس از بادشاهی دم نزند بعد ازان آفتاب بطریقیکه در فصل ایمان
مذکور است بیارد و مدت پنجاه هزار سال بر آن زمین تا بیک پای
بایستد در خبر است هر که لغو بگوید یعنی سخن بیهوده و زیادتی چون
سخن هیزم میزم دیگ میگ چوب موب وغیر ذلک اللغویات او را مدت
پانصد سال بر آن زمین گرم استاده دارد معلوم باد که اکثر وعده
و وعید این عرصات در ماقبل کتاب بیان کرده شده است ازان نیاوردم
پس بعد از پنجاه هزار سال جملهٔ عوام الناس در پیش عالمان و صالحان شوند
گویند در حق ما شفاعت کنید باز جملهٔ بنی آدم در پیش بابا آدم شوند و بنالند
که یا ابو البشر سوختیم و طاقت نمی آریم در حق ما شفاعت بکن و بگو تا حساب
کند خواه بدوزخ برد خواه به بهشت بابا آدم علیه الصلوة والسلام جواب دهد
که ای فرزندان من بسبب خوردن دانهٔ گندم شرمنده ام به پیش نوح علیه
السلام روید نوح علیه الصلوة والسلام گوید که در پیش ابراهیم
علیه السلام روید زیرا که من بسبب طلب کردن هلاکت قوم خود شرمنده
ام و ابراهیم علیه السلام گوید که بر من آتش نمرود سرد کرده بود و دیگر
گستاخی بدرگاه او نمیتوانم کرد در پیش موسی علیه السلام روند موسی علیه
السلام گوید که چون دیدار میخواستم در جواب لَنْ تَرَانِي آمد

من هنوز دران هیبت ام و شرم میدارم از سوال دیگر در پیش عیسی علیه السلام
روید عیسی علیه السلام گوید که من بدعا مرده را زنده میکردم کافران مرا خدای
دوم میگفتند بدان شرمنده ام نمیتوانم بدرگاه او سوال کرد در پیش محمد صلی الله
علیه وسلم بر سند حضرت را از احوال ایشان خبر نباشد زیرا که لشمراب بهشت
مست باشد چون تضرع ایشان بشنود در حال جست زده برخیزد و در زمین گرم
بایستد و زبان شفاعت بکشاید و بگوید یا رب الارباب هر چه از نیک و بد
از دست بندگان تو در وجود آمده است باری بایشان حساب کن و هر یک را
بماوای خود ببر بعد ازان بفرمان رب العزت کتابهای خلائق روان گردد و
بصاحب خود برسد مومنان را بدست راست بدهد و کافران را پس پشت بدهد
حال که دستهای چپ ایشان شکسته بجانب پشت و گردنهای ایشان را
بر پس پشت شکسته باشند و همه خلائق بقدرت الهی یکساعت از خواندن
خلاص شوند کما قال الله تعالی سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ بعد ازان میزان
را نصب کنند و دستهٔ او بدست مهتر میکائیل ع باشد و هر دو پلهٔ میزان پانصد سال
راه باشد و اعمال هر یک از بندگان چون کوهها توده شوند و جای یک جای نیکی
و دیگر جای بدی در خبر است که شب و روز بیست و چهار ساعت است
و در هر ساعت یک صندوق برای این بنده راست میشود اگر دران ساعت
بعبادة الله و ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیر ذلک من المشروعات مشغول باشد
وآن صندوقها پر از نور باشند و اگر در آنساعت بکذب و فحش و غیر
ذلک من غیر المشروعات مشغول باشد نعوذ بالله من ذلک آن صندوق
پُر از آتش بود و اگر در آنساعت غافل بود آن صندوق خالی بود پس در یکطرف
صندوقهای نوری و دیگر طرف صندوقهای ناری اندازد و وزن کنند
معلوم باد که در سی روز هفتصد و بیست صندوق مهیا میشوند پس
نظر کنید که چه مقدار باشد در سال و دو سال منقول است که حضرت

[illegible] الحسینی

ابو بکر الصدیق و امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالی عنہما بر میزان استادہ میباشند و دست
اندازی کنند یعنے اگر نیکی راجح آید بندہ خلاص شود و اگر نیکی و بدی ہر دو برابر باشند نیز
خلاص یابد و اگر نعوذ باللہ منہ اندک بدی راجح آید شیخین دست اندازند ہمین مقدار
را بروی مایہ بخش نخواہد بخشید در خبر است کہ اگر بدی راجح آید باریتعالی
بندہ را فرمان دہد برو و پیش فرزند و مادر و پدر و غیر ذلک از اقربا بمقدار این بدی
نیکی التماس کن تا ترا نجات دہم اول در پیش زن رود کہ ای زن در تمام عمر غمخوارگی
کفاف تو میکردم الحال اندک از نیکی خود بہ بخش تا خلاص شوم او گوید اے شوہر
من بجان خود درماندہ ام نمیدانم بحال من چہ خواہد شد ہکذا در پیش ہر یک
از اقربا چون مادر و پدر و فرزند برود ہیچکس برو دستگیری نکند شرمندہ
در پیش باریتعالی بایستد گوید یا ربا بغیر از تو پناہ ندارم و تو علام الغیوبی کہ ہیچکس
دستگیری نکرد از حضرت عزت خطاب در رسد کہ ای بندہ اگر در دنیا این مقدار
شرم از من میکردی ہمہ گناہان ترا می بخشیدم الحال برو ترا بخشیدم و اگر
نعوذ باللہ کہ بشفاعت شیخین نجات نیابد حضرت رب الارباب برو رحم نکند
امیر المؤمنین عثمان ذی النورین رض دران زمین گرم پیک تیز رو باشد و این خبر را
برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بی بی فاطمہ زہرا رض برساند و ایشان ہر دو
زیر عرش باشند و بسجدہ افتادہ باشند و بگویند کہ فلان بن فلان
بشیخین خلاصے نمے یابد اگر مرد باشد شفاعت او رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بکنند و اگر زن باشد شفاعت او بی بی فاطمہ زہرے رض کنند و اگر
نعوذ باللہ منہ شخصے بغایت گناہ گار باشد کہ از نیکی ہیچ نداشتہ باشد
و کافر باشد کہ بشفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلاص نیابد او را بدوزخ
روان کنند و حضرت مرتضی علی رضی اللہ عنہ در جانب یسار دوزخ خیمہ زدہ استادہ باشد کہ
من کافر و عاصی و مسلمان را نخواہم بدوزخ ماند ہر کہ حق تعالے او را نصیب کردہ باشد
نجات مرتضی کرم اللہ وجہہ خلاص کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواستہ باشد چون

در پیش حضرت مرتضی رسانند صورت او را دیگر گون کنند چون خوک و خرس و بوزنه و
غیر ذلک و بدان فریب از وی بگذرانند باز بصورت آدم کنند منقول است
که دران روز خوکے از دوزخ بیرون آید که یک کام او در مشرق و دیگر در
مغرب باز داشته باشد و بگوید که یارب گرسنه ام مرا غذاهی باید فرمان شود
که از چه میخواهی گوید ده طائفه آدمیان را میخواهم چون مشرکان و بت
پرستان و ترسایان و جهودان و مجوسیان و دهریان و رافضیان و خارجیان
و مغان و جوگیان بفرمان باریتعالے همه را در کام خود فرو برد و چون مرغ
دانه چین همه را بچیند باز گوید یارب گرسنه ام باز آفتاب و ماهتاب
و ستاره گان را بدو دهد و چون این را بچیند در دوزخ رود و معلوم
باد که طائفهٔ مذکورین را در شکم او موت نباشد بلکه شکم او عین دوزخ
است همیشه دران مضیق احوال معاقب باشند پس بدان ای
فرزند که چون خلائق از میزان خلاص شوند صراط را نصب کنند از موے
باریکتر و از تیغ تیز تر و از شب تاریکتر و سی هزار ساله راه طول داشته باشد
و مر او را هفت کوتل باشد و مرور کل خلائق از جن و انس بران باشد
کما قال الله تعالی وَاِنْ مِّنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا یعنے نیست
هیچ احدے از پیغمبران و اولیا و کافران و مومنان مگر که گذر بران دوزخ داشته
باشد و همه مردان در دوزخ در آیند بعد ازان هر چه باقتضائی الٰهی رفته است
خلاصی یابد و هر کرا باری تعالی هلاک کرده است در دوزخ ماند کقوله تعالے
ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَّنَذَرُ الظّٰلِمِيْنَ فِيْهَا جِثِيًّا یعنے بعد در آوردن در دوزخ
آنانکه مومنان باشند ایشان را نجات دهیم و آنانیکه کافران اند ایشان را
در دوزخ بگذاریم و در خبر است که در کوتل اول خلائق را از توحید
باری تعالی پرسند که باری تعالی را چگونه می شناسید و در توحید او
شرک آورده اید یا نه و بیگانگی او چگونه متیقن بوده اید و در کوتل دوم

از ادا کردن نماز پرسند که چگونه باحکام وارکان ادا کرده آید و فرائض و سنن و واجبات
او چگونه بجا آورده اید سیوم جا از روزه پرسند واین ۳ سه بالفعل است
از هر احدے پرسند و در کوتل چهارم از ادائے حج پرسند کسی را که استطاعت
زاد و راحله وامن طریق باشد و در کوتل پنجم از ادائی زکوة اموال پرسند
و در کوتل ششم از حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از حق مظلومان پرسند
پیغمبر علیه السلام فرمود دوزخ را پر دیدم از درویشان امت خود گفتند یا
رسول الله درویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزے ندارند گفت لا بلکه
ایشان امت باشند که نماز و روزه و حج و زکوة بجا آورده باشند امّا
فردائے قیامت بعضے درویشان دست زنند که خون مارا بناحق ریخته
و دیگرے گوید که مال مرا بناحق خورده هکذا بر خلائق ظلم کرده باشد مظلومان جمله
اموال او را ببرند و او درویش ماند یعنے مفلس ماند از عمل خود پس بدان
سبب باتش سوزد منقول است که اگر سیوم حصه درم
از کسے بظلم خورده باشد با نصید نماز که مقبول بدرگاه خدا باشند از وی
ببرند و در تفسیر مدارک آورده است که چون جمله
خلائق را مرور در دوزخ است پس احوال مومنان چگونه باشد گفته
اند اینکه آتش دوزخ مطیع است نه عاصی بفرمان باری تعالی بر کافران و
فاجران حمله کند و ایشانرا بگیرد و بر متقیان چون آتش ابراهیم علیه السلام
سرد شود تا ایشان بگذرند و هر گروه فوج فوج شده بگذرند پس هفت
کوتل در هر جا که غلط شوند در دوزخ روند پس در دوزخ اول که جحیم نام او ست
در رو عاصیان امت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشند و کمترین عذابهائی دوزخ
آنست که نعلین آتشین در پائی ایشان کنند که مغز سر ایشان از شدت
حرارت چون دیگ مسین بجوشد منقول است از حضرت رسول الله
صلے الله علیه وسلم که دیدم بیابانے را در دوزخ که طول و عرض او ندانند هیچ

احدے جز خدائی ودران بیابان صندوق آتشین دیدم ہکذا کلان ودران صندوق مارے دیدم مراو رایک لک سر بود وبرہر سر او یک لک روئی بود ودر ہر روئے او یک لک دہن بود ودر ہر دہن او یک لک دندان بود گفتند یا رسول اللہ این عذاب از کہ باشد گفت از کسے کہ دو سورۂ قرآن بخواند وخمر خوردو یا قمار بازی کند چون شیر بز وقطار وایضا در دوزخ صندوقہا اند پر از مار وکژدم ہر کژدم مقدار چہل سالہ راہ طول دارد ودر دہن ہر یک ازان ماران آسیائی آتشین میگردد کہ اگر یک مار ازان نیش بر کوہہائی دنیا زند کوہہا چون موم بگدازند ودر دوزخ دوم کہ جہنم است دران کسانے باشند کہ از فرائض باری تعالی گردن کشی کردہ باشند واز جہت سستی وکاہلی نفس نماز را بجا نیاوردہ باشند و دریائی حمیم دران است ودران دوزخ مر آنکسان را حقبہ باشند وہر حقبہ ہشتاد سال وہر سال ہشتاد ماہ وہر ماہ ہشتاد روز وہر روز ہشتاد ساعت و ہر ساعت او چون ہزار سال این دنیا باشد واز جحیم آتش او سخت تر گرمی دارد کما قال اللہ تعالی قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا یاران گفتند یا رسول اللہ برائی عذاب این آتش نیز کافیست حق تعالی سخت گرمی برائی چہ یاد کرد گفت ای یاران من اگر این آتش را دران دوزخ بیابد درو خواب کند ودر دوزخ سیوم کہ نام او لظی است جملہ انواع مشرکان وکافران وبدبختان باشند ومنکران باشند کما قال اللہ تعالی فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى لَا يَصْلٰهَآ اِلَّا الْاَشْقَى الَّذِيْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ۝ ولظی زبانہ زنندہ را گویند کہ پانصد سالہ راہ دور مردمان را بزبانہ گیرد ودر دوزخ چہارم کہ نام او سقر است جہودان وترسایان ودشمنان خلفاء الراشدین رضی چون روافض وخوارج وغیر ذلک باشند ودر دوزخ پنجم کہ نام او سعیر است جملہ انواع شیاطین واہل ذمیمہ واہل ذمہ باشند زیرا کہ ایشان جملہ احکام شرع شریف را می شنوند وکفر را می ورزند وایشان را عذاب سخت تر باشد از عذاب کافران کما قال اللہ تعالی وَجَعَلْنٰهَا رُجُوْمًا لِّلشَّيٰطِيْنِ

وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيْرِ وَلِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ
اِذَا اُلْقُوْا فِيْهَا تا آخر در خبر است که آواز او چون آواز خر است امّا
آوازے که خر در حالت استادن آواز کند و آن بغایت زشت نما
میباشد مر سامع را کما قال الله تعالی اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ
واز غضب الٰہی چون دیگ مسین میجوشد و زبانہای او یکدیگرے
میزنند واز وی می گذرند و شرارہای او چون شرائر کلان باشند
و پانصد ساله راه مردمانرا بزبانه گیرد و چون اہل کفار را دران اندازند خازنان
دوزخ نوزده فرشتگان اند که گره پیشانی ایشان باز نشده است یعنی
ہمیشه ترش روی اند و ہرگز سخن خوب نگفته اند این کافرانرا پرسند
که ای بدبختان ہیچکس از پیغمبران و عالمان شمارا این احوال معلوم نکرده اند
ایشان گویند که تحقیق مارا میترسانیدند ولیکن ما یان قبول
نمیکردیم و اگر مایان را عقل میبود نمی بودیم از دوزخیان و در آنزمان اقرار
واعتراف بکنند اما ایشانرا سود نکند و در دوزخ ششم که نام او زمہریر است
و آن از برف و ژاله است و سردے دارد بغایتی سرد چنانکه
گرمی دیگران بغایت گرم است پس جمله انواع یاجوج و ماجوج و آن آدمیان
مختلف الالوان که پیش ازین بیان کرده شده درو باشند و در دوزخ
ہفتم که نام او ہاویه است جمله مضلّ مردمان چون پیران ناقص که
مریدان بفسق و فجور و به برگشتن از طریق شریعت خوانند و جوگیان و
برہمنان و غیب گویان و منجمان باشند و معلوم باد که ہر دوزخے
به مراتب از دیگرے فرود تر است آن از ان اعلے گرم تر
است چنانکه بترتیب مذکور شدند در خبر است که
این دوزخیان ہفتاد ہزار سال گویند ربنا ربنا ہیچ رحم
ایشان نشود بعد ازان اتفاق کنند که در دنیا عالمان

۱۵ اول این
ولقد زینا السماء الدنیا
ایت ولقد زینا السماء آسمان
پر ستاره یا آسمان نزدیک
نزدیکتر است بزمین واز انکه
بمصابیح بچراغہا یعنی
ستارہا و جعلنا ہا رجوما للشیاطین
داده دشمنان دیو
از انکه بعضے دیوان پر بر
و فرشتگان
چون از
ابواب الغیب
کافر شده اند از
دیوان و غیر ایشان بپروردگار
ایشان عذاب دوزخ و بد
جای باز گشت است در دوزخ
چون در افگنده شوند کافران
در جہنم بشنوند از دوزخ
آوازے مانند آواز خر زیرا که
که انکر الاصوات است شہیقا
۱۶ بدرستیکه بدترین
آوازہا برابر آواز خر است

صبر میفرمودند تا آن کار بخیر انجامید ما یان نیز صبر کنیم هفتاد هزار سال صبر
کنند از حق تعالی خطاب بر ایشان آید که اگر صبر کنید یا نکنید من بر شما رحم
نکنم باز چهارده هزار سال ربنا ربنا گویند بعد ازان یک کرت از زبان ایشان
این بر آید رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ۝ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ
عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ۝ از حضرت عزت عتاب بر ایشان نازل شود و بگوید قَالَ
اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ۝ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا
فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي
وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ **در خبر است** که کافران در دوزخ بگویند ای
پروردگار بدیهای نفس بر ما غالب شده بودند اگر ما را بیرون کشی و باز
بگردیم بر معاصی و کفر پس آن هنگام از ظالمان باشیم از حضرت عزت
خطاب شود که ای بدبختان خاموش باشید که چون در دنیا بندگان
استغفار و آمرزش میخواستند و عبادت من میکردند و ریش
و فش می ماندند شما ایشانرا بمسخره و استهزا میگرفتید و خنده میکردید
پس الحال از رحمت من نا امید باشید بعد ازان دوزخیان چون سگ بانگ
کنند نے بلفظ خود بفهمند و نه دیگران بلفظ ایشان بفهمند وگاهے آرزو
برند که یارب اگر باران میبود ما یان فرحت می یافتیم بفرمان باری تعالے
باران و کژدمان بر ایشان بارد **منقول است** چهار چیز در دوزخ از
دوزخ بدتر اند اول اینکه مرگ دران نباشد زیرا که در دنیا چون کسی را
بامید موت محنت رسد بامید موت آنرا سهل داند که خواهم خلاص شد و
در خبر است که مرگ را بمانند گوسفند سیاه کنند و بکشد نصف او را در بهشت
اندازند و نصف در دوزخ و همه اهل بهشت و دوزخ ازان بجیشند و ندا شنوند
که این مرگ است که من بعد از و مرگ نباشد دوم اینکه کیفیت باز نمودن
احوال یک بدیگرے نباشد که من چه عذاب دارم و تو چه گناه

عذاب داری زیراکه چون در دنیا کسی را محنت رسد بباز نمودن احوال بدیگری
بار از دلش برداشته میشود سیوم اینکه ماران و کژدمان دوزخ از دوزخ
بدتراند از روی سختی زهر دندان ایشان چهارم اینکه دریااست در دوزخ
جحیم نام که سخت جوشیده است چون بخوردن بالا گیرند گوشت و پوست
روی ایشان بریزند و چون فرو برند تمامی گوشت ایشان بریزند باز
برای عذاب درحال بروید کما قال الله تعالیٰ یَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ٥
و در خبر است که امت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم هرچند گنهگار
باشند رویهای ایشان سیاه نگردند و چشمان ایشان زرد نگردند روزی جهودان
از خازنان دوزخ پرسند که ای خازنان ایشان کیانند که روی ایشان سیاه
نگشته است گویند ایشان گنهگاران امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند
پس جهودان گویند که ای امت محمد شما بر ما فخر میکردید و محمد بشما نفع نکرد
ایشان تضرع بدرگاه لم یزل برآرند که چرا ما را در معرکهٔ کافران شرمنده کردی
از حضرت عزت خطاب شود مر جبرئیل را که برو حال امت محمد صلعم ببین
جبرئیل بیاید و خازن را گوید تا در دوزخ باز کند بگوید که اے خازنان حال
امت محمد چیست عاصیان درحال فریاد برآرند که ای خازنان وی کیست
که از حال ما یان می پرسد گوید وی است جبرئیل که بر پیغامبران فرود می آمد
ایشان فریاد برآرند که ای جبرئیل سلام ما بر محمد علیه الصلوٰة والسلام برسان که ما را چرا
بجهودان ماندی چون این خبر مهتر جبرئیل بحکم رب الجلیل به محمد علیه الصلوٰة والسلام
برساند درحال برخیزد و بر زمین گرم ایستد که امت مرا بکافران همراه ماندی
امتم ببخش و یا من بهشت نروم و بی بی فاطمه زهرا رض نیز ایستاده شود بیک
دست امیر المؤمنین حسن و بدست دیگر امیر المؤمنین حسین گرفته باشد و بگوید
که یارب جزاء طفلان بیگناه من بده و خون ایشان را بمن ده تا عذاب کنم - از
حضرت باریتعالیٰ خطاب برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

[illegible] ۱۲۵

آید که شمر و یزید را هفتاد بار بر پلصیراط بکاردهای آتشین پاره پاره کردم و بگداختم
باز از برای عذاب زنده کردم و من قسم بعزت و جلال خود یاد کرده ام تا بی بی
فاطمه و جمله مقتولان خونیا نرا نه بخشند همیشه بدین نوع معذب دارم بلکه عاصیان
دیگر را نیز بشومیت ایشان نجات ندهم تا آنکه بی بی فاطمه رض راضی نگردد ایشانرا
نبخشند رسول الله صلی الله علیه وسلم هر چند به بی بی الحاح کند قبول نکند بعد ازان یک
ناگاه در هوا تختهارا پران بیند که بغایتی لطیف و نظیف و بلند و خورسند و دران
محلهای رفیع بنا باشند و دران نغمهای سرود و آواز گوناگون باشند که اگر
آواز یک نغمه ازان در دنیا شنوده شود مرغان از هوا در افتند و آب از رفتن
بایستد و زهرهای عاشقان بترقد پس چون نظر بی بی فاطمه و حسن و حسین رض
و جمله مقتولان و مظلومان بران رسد گویند یا رب این ایوانها و کوشکها
و تختها کیان را باشد ها تفی بر ایشان آواز کند که این از کسی باشد
که قاتل خود را بجنشد تمامی مقتولان بیکبار فریاد بخشیدن بر آرند پس ازآنجا
معلوم میشود که یزید و شمر هر دو به بهشت برسند و چون بی بی فاطمه رض
راضی شود هر یک از شفیعان دست بشفاعت زنند پس طفلان در زیر عرش
بایستند و فریاد و گریه بر آرند از حضرت پروردگار خطاب شود که ای طفلان
بیگناه چرا گریه میکنید گویند یا رب ما در دنیا بدیدار مادر و پدر سیر نشده ایم
الحال طاقت جدائی نداریم گوید که ایشان گنهگارند بمقدار گناه عقوبت
کنیم و شما به بهشت بروید طفلان گویند هرگز نرویم تا مادر و پدر ما را
نبخشی ملائکه را فرمان دهد که ایشانرا بزور گرفته در بهشت برید چنان
بگریزند که ملائکه ایشانرا گرفتن نتوانند باز حکم باریتعالی شود از روی
عتاب که ای طفلان چون حکم من قبول نمیکنید پس شما نیز بدوزخ روید همگی
یکبار روان شوند چون برکنار دوزخ رسند بفرمان حق تعالی نورے در
دوزخ بتابد چنانکه هر طفل والدین خود را ببیند بمجرد دیدن چون

مرغان سفید خود را در دوزخ بران اندازند از کثرت شفقت ایشان در تمامی
عرصات غریو و گریه بخیزد اما آتش دوزخ بگریزد از ایشان و ایشان
والدین را خلاص کرده بیارند منقول است که پسر در پیش رود
و والدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد
و او در پس رود و سقطه نیز برای شفاعت زنده شود اگر خلقت او
ظاهر باشد و بر پلصراط مردمان فوج فوج روند اول فوج عاشقان در رسند
گویند کیانید گویند عاشقان ایم گویند عاشقان را بیم نیست بگذرید
بعده فوج محبّان در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج
مومنان مطیع و متقی در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج
عالمان در رسد گویند عالمانیم گویند عالمان را بیم نیست بگذرید گویند
یارب نگذریم زیرا که در فرقان مجید خود فرموده بودی اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ
اِخْوَةٌ یعنے مسلمانان چون برادرانند و باز در جای دیگر فرموده بودی
که هر که از اقربائی خود و برادران خود قطع کند شفقت و موّدت را پس
چنانستے که از من قطع کرده باشد ما یان الحال برین عمل کنیم و از برادران
عاصیان خود قطع نکنیم تا به بلا گرفتار نشویم فرمان شود که ایشان را هنوز بقدر
گناه عذاب باقی است شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود ملایکه را
که سلاسل در گردن و کمر ایشان اندازید و بسوی بهشت بکشید
همچنان کنند اما ایشان را خدا چندان قوت بخشد که اگر تمام ملکوت در یک
کس بچسپند جنبانیدن نتوانند بعده فرمان رب العزت بدان شود که اگر بجانب
بهشت نمیروید شما نیز با ایشان در دوزخ باشید در حال بسم الله الرحمن
الرحیم گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون نزدیک رسند آتش دوزخ از ایشان
بگریزد و بگوید یارب تو بما عهده سیاه رویان کرده من طاقت تاب
این سفید رویان نمیدارم پس ایشان بر چاههای دوزخ برسند

ودستہارا افزود لقان کنند ہفتاد ہفتاد یک تار ریسمان بیرون آیند
ہکذا بمقداری کہ ارادۂ خدائتعالی باشد خلاص کنند و از ہر طرف عاصیان
فریاد کنند بعالمان بعضے گویند کہ ما کفش شمارا راست کردہ بودیم و بعضے گویند
کہ ما خدمت در متاع دنیاوی دستگیری کردہ بودیم و بعضے گویند کہ ما خدمت
شمارا بجان کردہ بودیم و ہمہ را نجات دہند وچون عاصیانرا روان کنند
شیطان لعین فریاد برآرد کہ یا آلہ العالمین مطیعان مرا بخشیدی کہ ایشان در تمام
عمر بگفتہ ما خون ناحق و زنا و خمر خوردہ و مال دیگر بناحق غارت کردہ میبردند خطاب
آید کہ ای لعین از ایشان دست انداز گوید یارب میترسم خطاب آید کہ اگر
تو میترسی من از کرم خود شرم میدارم کہ چون یک بار بخشیدم باز پشیمان
نشوم آن لعین نابکار و آن ملعون شرمسار بحضرت رب العزت دعوی و
خصومت پیدا کند کہ مزارعان مرا چرا رہا کردی کہ ایشان در قبول کردن
امر من بودند حضرت عزت گوید اے ملعون من با تو دعوے در پیش
قاضی کوتاہ کنم منقول است کہ دران زمان منبری راست کردہ شود
و امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ تعالی عنہ را بران استادہ کنند و از حضرت عزت
خطاب آید کہ ای امام این مسئلہ را بمثال دنیاوی قیاس بکن و این بمثال
آنست کہ شخصے در دنیا زمین دیگرے میکاشت شما او را چہ حکم میکردید امام
گوید یا آلہ العالمین ما از روی کتاب چنان حکم میکردیم کہ بقدر رسیدن فصل
غلہ را بصاحب تخم میدادیم و زمین را بصاحب زمین می ماندیم پس باز خطاب
آید کہ ای ملعون بندگان من چون زمین بودند و تخم تو گناہ و بدی بود در
ایشان کاشتہ الحال لائق تو این است کہ بدے را در گردن تو اندازم
و بدوزخ فرستم و ایشان را بہ بہشت برم ملعون در آنجا بایستد بدوزخ
نرود و تمام ملکوت او را جنبیدن نتوانند زیرا کہ بسبب این طوق لعنت
کہ در گردن او باشد ثقیل باشد کما قال اللہ تعالی عَلَیْکَ لَعْنَتِیْ اِلیٰ

مسئلہ در بیان قضای امام اعظم در آخرت

يَوۡمِ الدِّيۡنِ پس فرمان حضرت رب العزت شود که اول طوق را بریده در دوزخ
اندازند بعده سگ سیاه از دوزخ برآید چون گربه موش را گرفته در دوزخ
درآرد در خبر است که چون شفاعت کنند مومنان را کافران نیز امیدوار
شوند زیرا که مایان نیز بعضے آفتاب و بعضے ماہتاب و بعضے کوه و بعضے کوه و درخت
و سنگ و گنبذ و بعضے بت و غیر ذلک من عبادات الکافر را پرستیدیم ایشان
نیز مایان را شفاعت کنند حق تعالی آفتاب و ماہتاب و ستارگان و غیر ذلک
معبودان ایشان را چون دیگ سیاه کرده بدوزخ اندازند و در حق ایشان
بد دعا کنند که بغضب الٰہی گرفتار شوید ما که لائق عبادت نبودیم چرا عبادت
ما میکردید تا بشومیت شما ما نیز گرفتار شدیم بعد ازان امید
کافران منقطع شود و معلوم باد که این عذابہا و ہولہا بر کور در
حالت کوری است و بر لنگ بر حالت لنگی و غیر ذلک از معیوبان ہمان حال
بگذرد اما چون از دوزخ بگذرند اہل بہشت را بدریائی بحر الحیوان بشویانند
اما در تفسیر منیر می آرد در بیان این آیت که وَيُسۡقَوۡنَ مِنۡ رَّحِيۡقٍ
مَّخۡتُوۡمٍ خِتٰمُهٗ مِسۡكٌ ط یعنے رحیق نام چشمہ ایست بیرون از بہشت
که بوی او از مشک زیباتر است و ہمہ مومنان از مردان و زنان را دران چشمہ
بشویانند چون ازان آب بیرون آیند ہمگی جوانان تازه روے گردند که
بر بدن ایشان موئی نباشد جز موئی سر مگر بابا آدم ع و محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم را که ریش باشند بغایتے زیباتر که ہیچ کالائی بہشت برابر ایشان نباشد
زیرا که او ابو البشر و او خیر البشر و مردان چون جوانان سی ساله باشند و زنان
چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز باشد و ہفت گز عرض سینہ
داشتہ باشند و قد زنان شانزده گز باشد بعد ازان حلہای بہشت
بپوشانند و بر براقہائی بہشت سوار کنند بعد ازان صفوف راست کنند
صد و بیست صف مہیا شوند چہل صف ہمہ پیغمبران با امت

ق
رحیق در پارهٔ آخر در سورهٔ
ویل للمطففین ۱۲

خود باشند و هشتاد صف امت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و طول هر صف پانصد
ساله راه باشد و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در عماری فرشتگان بر دارند و
چهار پسران رسول الله صلی الله علیه وسلم در پیش همه صفوف روند و اسپ بازی میکنند
و سائر مردمان چون گوهر شب چراغ دران صفوف نمایند و زنان نیز در عماری
بر دارند و بدین شادی و طرب بدروازهٔ بهشت در آیند بعد ازان فرشتگان در پیش
آیند و بگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِيْنَ ۝ پس هر یک را بطرف
سرائهای خود روان کنند در خبر است که هر یکے از مؤمن را هفت سرای
باشد و عرض دیوار هر سرائی پانصد ساله راه باشد اما لطیف تر که هر چه از اندرون
است مر صاحب او را از بیرون بنماید نه مر غیر را و در هر سرائے هفتاد
هزار میدان شکار باشند و عرض و طول هر میدان چون هفتاد هزار برابر این
دنیا باشد پس سرای اول از نقره باشد و سرای دوم از طلا باشد و سرای
سیوم از زبرجد و سرای چهارم از یاقوت سرخ باشد و سرای پنجم از
مروارید باشد و سرای ششم از دُر باشد و سرای هفتم از نور باشد لطیف
تر از همه چون صاحب از سرای اول در آید حورانی که دران سرای الحال در
خواب اند در آن زمان بفرمان حق تعالی بیدار شوند و ندا شنوند که برخیزید
و بقدوم شوهران خود جامها را بردارید پُر از شراب و در شان حوران گفته اند
وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا یعنی دختران سیزده ساله باشند و
همه انار پستان و پیالهای پر کرده بدست گرفته در پیش شوهران خود آیند
بندهٔ مؤمن از دست ایشان پیاله بردارد و بنوشد و بر سواری ایشان را بوسه
دهند اما از دست آن حوران چنان نور بدرخشد که فرشتگان سر بسجده نهند و
گویند مگر دیدار باریتعالی را دیدیم هاتفی بر ایشان آواز دهد که سر بردارید این
دیدار نیست بلکه تجلے از دست حوران است که بشوهران خود پیالها
بالا کرده اند هکذا از زین شش سرای سوارے حوران را بوسه

کند و بگذرد و چون در سرائی هفتم در آید تختی را بیند که پانصد ساله راه طول و عرض داشته باشد و بران تخت بسترها باشد که عدد او واجب تعالے داند کقوله تعالی مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ط یعنے تکیہ زدہ باشند حوران بر فراشهائی که استرهائے آن فرش از استبرق باشد و در روایتے دیگر چنان وارد شده است که بطائن نام جامهائے ابریشم است امّا منقول است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند که صفت ابره چرا نکرده که استبرق یاد کرد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مثال ابره در دنیا ناموجود است پس بران فرشها یک حور العین خفته بینند که اگر او را هزار دل بوده باشد همه از دست روند و بیطاقت شده خود را از اسپ بر تابد امّا ببیاری لطافت فرشها چنان پندارد که مگر هیچگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در جنبش باشد چون نزدیکش آید آن حور از خواب بیدار شود و بر ویش بخندد از دندان او چندان برق بجهد که فرشتگان سر بسجده بنهند و پندارند که مگر دیدار الله تعالی است که می بینیم هاتفے برایشان آواز کند که دیدار نیست بلکه استبراق دندان حوران است مسئله در دخول جن در بهشت امام را توقف است امّا اصحاب او حکم جواز دخول کرده اند امّا در تفسیر خوانده اند که در بهشت ما یان جن و ملک را به بینیم امّا ایشان ما را نخواهند دید بلکه آواز شنوند و بران عمل کنند و بعضے بر کنگرهائے بهشت نشسته باشند امّا جن را ذوق و شوق باشد و ملک از دیدار محروم اند پس هرگاه که تجلے برایشان بدرخشد سر بسجده نهند که مگر دیدار دیدیم امّا هاتفے برایشان آواز کند که سر بردارید که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان چیز است الغرض چون حوران بخندند شوهرانرا غیرت و کینه در کار شود که مایان را نادیده و ناآشنا چگونه در روئے ما خندیدند و حوران

ف آیت پنجاه و دو پاره بیست و هفتم رکوع الرحمن ۱۲
ع ۱۷ تکیه زده بر فرشهائیکه
استران از دیبای ستبر باشد ۱۲

زبان معذرت بگشایند و گویند کہ باریتعالی بما وعدہ کردہ بود کہ بر فرش شما بغیر
از شوہران شما کسی دیگر برنیاید پس دانستیم کہ بغیر از شوہر کسی نباشد بعد
ازان میان ایشان مجامعت حاصل آید امّا تا نیم روز پانصد سال باشد
و بر ایشان چون یک نفس بگذرد از غایت خوشی و آب منی چون باد از
ذکر بیرون جہد و در فرج او گم شود اما چون آب اسیا از ناوہ و ان بہ تندی
و بسیاری باشد بعد از فراغ چون بنشینند و ملاعبت کنند این زن
دنیاوی از جانب دیگر پیدا شود بغایتی ظریف و زیبا و ملوّن آوردہ اند
کہ این زن در بہشت از حوران زیباتر باشد زیرا کہ این را دو درجہ حاصل است
یک درجہ ایمان و عذاب دنیا و خدمت شوہر و عبادت اللہ و دیگر درجہ آن جہان
از نیک آن جہان زیبا شود اما حوران را یک درجۂ آن جہان ہست کہ آن
زیبا است بدان سبب ایشان را زیبائی است الغرض چون شوہر
این زن بہ بیند دلگیر شود داند کہ این ہمان زن است کہ در دنیا بزن
دیگر نمی ماند الحال باز نخواہد ماند و این زن شوہر را زیر کردہ بنشیند
و آن حور دعوے کند کہ من در دنیا محنتہائے شوہر را میکشیدم
الحال تو چرا بپہلوئے او نشستہ حور گوید کہ تو نوبت خود را گذرانده الحال
نوبت من است دران زمان بفرمان خدائی تعالی بادے از زیر عرش وزیدن گیرد
تا کینۂ ایشان کم شود و ہر یکے شوہر را بدیگر بسپارد بعد ازین بدان ای فرزند
خانۂ ہر شخصے برہمین زن باشد امّا حوران چون کنیزکان باشند و زیبائی
مردان را مثال نیست بلکہ روز بروز قوت و حسن بیشتر شود چنانکہ در
دنیا روز بروز ضعف و قباحت امّا این زنان از حور زیباتر باشند و زیبائی
حوران گفتہ اند کہ اگر یک ناخن ایشان در دنیا بتابد روشنئ آفتاب را ناچیز کند
و اگر آب دہن در دریاہا اندازد چنان شیرین شوند کہ اگر ہمہ دریاہا را یک شخص
فرو برد سیر نشود و در شان ایشان حق تعالے میفرماید فیہن

قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ
یعنے دران باغہائی بہشت حوران کوتاہ چشمان اند کہ لمس نکردہ اند ایشان را
آدمی وپری ودر زیبائی سرخ وسفید آمیزند زیراکہ سرخ محض وسفید محض
از تحسین بعید است **وایضا** قولہ تعالی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ
یعنے جزائی احسان نیست بجز احسان یعنے خلود آید در بہشت وحوران ہمینت
واحسان بروایتے قول لا آلہ الا اللہ است وبروایتے احسان بعد از ایمان
عمل صالح است **ومعلوم باد** کہ درین سراہا مر ہر یکے را باغہا اند کما قال
اللہ تعالی وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنے کسے کہ در دنیا از ترس بارے
تعالی از عصیان باز ماند مر او را حق تعالی باغ بخشد کہ درختان او بغایتی کلان
وبزرگ بود کقولہ تعالی فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ یعنے دران باغہا
از ہر جنس میوہ در یک جا دو باشد وبروایتی چون یکی را ببرد دران جا دیگر
بروید وبروایتی در ہر میوہ دو حوران باشند **وایضا** قولہ تعالی فِيهِمَا عَيْنَانِ
تَجْرِيَانِ دران باغہا چشمہائے آب باشند در زیر کوشکہائی روان وبروایتے
تجری را مسخر گفتہ اند یعنے اگر ایشان بر ایوانہا باشند دران جا نیز
بالا روند واگر شخصے بزیارت ابوین ویا بسیر کردن در بہشت روند در کشتی
بنشینند وبہر جانب کہ خواست او باشد آب بران جانب روان شود
باز بوقت برگشتہ بخانہ بیارندش وماہی دران کشتی بیفتد نیم پختہ ونیم بریان
وگوشت ایشان را بخورند واستخوان را در آب انداز ند باز ماہی پیدا شود
وایضا قال اللہ تعالی وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ یعنے میوہائی این باغ نزدیک
است یعنے مسخر است اگر خواہد کہ در دہن من افتد ویا شاخ فرود آید تا من
بگیرم در حال ہمچنان شود **وایضا** قال اللہ تعالی وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُدْهَامَّتَانِ یعنی غیر ازین دو باغ مذکور در بہشت باغہا اند کہ درختان او
از کثرت بسیاری وکبودی چون سیاہ محض نمایند وایضا قال اللہ تعالی فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ

یعنے دران باغہا چشمہا اند کہ می جہد آب ایشان بالا حتی کہ از سر درختان میگذرند وایضًا قال اللہ تعالی فِیْهِمَا فَاکِهَةٌ وَّنَخْلٌ وَّرُمَّانٌ منقول است که دانهٔ انار چون ہفت برابر این دنیا باشد و ہر دانه چند سواران و غلامان استاده باشند وایضًا قال اللہ تعالی فِیْهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ ط یعنے دران باغہا حوران اند بغایت نظیف ولطیف ونیک روئی وایضًا قولہ تعالی حُوْرٌ مَّقْصُوْرٰتٌ فِی الْخِیَامِ ط اے مستور فی الخیام یعنے در بہشت خیمہا اند کہ بالصد ساله راه بلندی دارند و دران خیمہا حوراند کہ آدمی و پری و جن و ملک ایشان را ندیده اند وایضًا قال اللہ تعالی مُتَّکِئِیْنَ عَلٰی رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَّعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ ط یعنے آن حوران دران خیمہا تکیہ زده اند بر بالینہائے کہ رنگ آمیز اند بخطہائے سبز و سفید دراز کشیده و رنگ خیمہ نیز ہمچنان است وایضًا قال اللہ تعالی وَیَطُوْفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُوْنَ اِذَا رَاَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُوْرًا در خبر است کہ چون بندهٔ مومن بدان نعیم جنت مفرح شود پس او را خطرهٔ لشکر پیدا شود کہ اگر ما را لشکر میبود در حال از ہر میوه سواران بیرون آیند کہ اندام ایشان چون در ناسفتہ نماید پس ہر مومن را شصت ہزار امرا باشند و ہر امرا را ہشتاد ہزار چوب داران باشند ہمگی را چوبہای مروارید بدست و گاہے بدان مقدار لشکر و حشم و ہجوم بخیال شکار دران میدانہا کہ مملو بشجر اند چون ایشان برسند ہمگی درختان بہمان روند تا صفوف لشکر انقطاع بپذیرد و ہر یک از ان لشکریان صد و دو صد آہوان را بکشد کہ نیمهٔ پختہ و نیمهٔ بریان باشند بعضی از ان بخورند و بعضے را بخانہا بیارند و چون استخوانہا انداز ند باز آہو روان شود زیرا کہ دران سرای فنا را دسترس نیست بلکہ ابد الآباد دران بقا است و ایضًا باین مقدار لشکر و حشم بزیارت رسول اللہ و سائر پیغمبران و گاہی بزیارت مادر و پدر و گاہی بزیارت برادر مومن بروند و آن صاحب خانه او را و تمام لشکر او را مہمانی بدہد و گاہی میان خود دعوت

بمهمانی کنند و طعام و شراب رنگ برنگ در پیش آرند و اسپان در بهشت
بر چند نوع اند بعضے را دو پای و دو بال ہست چون مرغ و بعضے را گفته اند
که ہفت برابر این دنیا در زیر سُمِ ایشان آید نوع اول بہر گام ہفتاد ہزار
سال راه را قطع بکنند و نوع دوم را حساب نیست در خبر است که
در بہشت روز و شب نباشد بلکه بمدتے ہزار سال مشک سیاه بارد آن
علامت شب است و بمدت ہزار سال مشک سفید بارد آن علامت
روز است و در بہشت خواب نباشد زیرا که از کوفت و محنت می خیزد و این
اسبوعه و روز نیز بحساب است چنانکه در روز یکشنبه مومنان مہمانی بکنند و
یاران و محبّان را دعوت نمایند و در روز دوشنبه مادر و پدر مہمانی بکنند
و فرزندان را دعوت نمایند و در روز سه شنبه فرزندان مہمانی بکنند
مادران و پدران را دعوت کنند و در روز چہار شنبه عالمان و مشائخان
دعوت و مہمانی بکنند متعلمان و مریدان را دعوت نمایند و در روز پنجشنبه
متعلمان و مریدان مہمانی بکنند عالمان و مشائخان را دعوت نمایند و
در روز جمعه حضرت ذو الجلال و باری ذو الکمال مہمانی بکنند و جمیع مومنان را
دعوت کند و معلوم باد که مہمانے کردن ایشان چون در دنیا
پختن و گشتن نباشد بلکه از ہر چه بخواہند در حال ہمان نوع پیدا شود
مسطور است که بعضے در دل آرند که اگر ما را زراعت سے بود
بہتر میبود در حال غله بروید و در حال خوشه کند و پخته شود و درود
گردد و جمع کرده شود پاک شود و توده ها شوند و ایضاً اگر کسے در دل
آرد که ما را فرزند بودے بہتر بودے در حال بزاید اگر خواهد که بنانے
کلان تا بد و ملاعبت کنیم ہمچنان شود و اگر خواہد که در حال کلان شود
ہمچنان گردد کما قال الله تعالی وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیٓ أَنفُسُكُمْ پس
ہر چه در خاطر آید در حال موجود شود و تیر انداختن در بہشت نیز باشد

ف و مر شماست در آخرت آنچه آرزو کنند و خواہد نفس شما از لذائذ یا از کرامات ۱۲ حسینی

ف آیة ہذا در پاره بیست و چہارم در رکوع و قال الذین ۱۲

قال الله تعالى فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ وَّاَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ وَّنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَّزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ
یعنی در بہشت تختہا باشند بلند کہ پانصد سالہ راہ بلندی داشتہ باشد و
بران صراحی بے شمار نہادہ باشند و بالینہائے بعدد و فرشتگان بجد
کہ بطائن ایشان از برف باشد و منقول است کہ کافران طعنہ و انکار
میکردند کہ مؤمنان صد سال بر آیند و صد سال فرود آیند تمام عمر ایشان در
ہبوط و صعود گذرد باری تعالی از برائی سرزنش ایشان این آیت فرستاد
اَفَلَا يَنْظُرُوْنَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ یعنی نمی بینید ای کافران اشتر را کہ چگون
آفریدہ ام او را کہ اگر کودک نا بالغ او را بخواباند خواب کند و او سوار شود
ہمچنان آن تختہا در حال فرود آیند و مومنان سوار شدہ بالا روند و
چون بالا روند ہر یک بر تخت خود نشستہ باشد و با دیگرے حکایت کن
امّا این جہان کہ چنان و چنین بر ما گذشتہ است و ہر یک ہفتاد من طعام
بخورد و شراب بخورد و چون عرق خوشبوئے از بدن ایشان بر آید
و سیر شوند در دنیا چون خوردنی کسے بسیار خورد رنجوری و زوال عقل
باشد امّا در بہشت تندرستی و کمال عقل حاصل شود مسئلہ چون
یک زن را دو شوہر یا سہ و یا بیشتر باشند یکی بعد دیگری در بہشت
از کدام شوہر باشد جواب در بوستان ابو اللیث سمرقندی آورد
است کہ ہر کہ او راضی باشد از و شود امّا بدان صورت او باری تعالی در حال
زنان را پیدا کند و بدان شوہران دیگر بدہد تا ملالتے خاطر نباشد بدان
ای فرزند کہ نعمتہائی بہشت بلا حد و عد اند چون مسلمانان بدان خوشدل
و مفرح و مغرور شوند و مشغول گردند باری تعالی فرشتگان را فرمان د
کہ بندگان را بمہمانی من دعوت کنید چون فرشتگان بروند چوبداران
نمانند بر گردند ہکذا چند کرت بر گردند بعد ازان بدرگاہ لم یزل بنال
چوبداران مایان را نمی مانند فرمان شود کہ شما چرا بے ادب دا

ف آیت ہذا در پارہ ۱۵ آخر سورہ بل الملک واقع است ۱۲

میرویدبایدکه بشکستگی گرفته برویددرتحت عرش خوانها اندپوشیده به
برابری هرعددے سلمانان یکی رابردارندبجبردبرداشتن چندان
بدرخشندکه فرشتگان بامیددیدارسربزمین نهندچون بچوب داران برشند
ایشان بغلاف قریب برسانندبگذارتادست بدست بربنده مومن برسانند
چون دستارخوان بازکنندسیبی دران باشدچون سیب رابشکنند
ازان میان حورے برآیدکه حوران دیگربرابری اوچون انگشت درپیش
آفتاب نمایندامّاچشمان برهم نهاده تاسف برکوری چشم اوخوردهاتفی آواز
کندکه بوسه برچشمانش بده چون بوسه زندچشمان بازکند
وبخنددچنان برق بجهدکه فرشتگان بامیددیداربرزمین نهندشوهر
گویندکه من بتوآشنانبودم چرابرویم خندیدے گویدباری تعالے
مایانرافرموده بودکه تاشوهران خودراندیده ایدچشمان بازنکنیدچونتوبوسه
دادی دانستم که شوهرمن توباشی بعدازان چون مومن شوق کنارگیرے
پیداکندهریکے ازجیب خودخطی رابکشدوبدست ایشان بدهددرهرخط
چهارسطرنوشته باشدیکے آنکه باری تعالی میفرمایدای بندگان چنانکه من زنده
ام که زندگی مرازوال نیست شمارانیزهمچنان کردم دوم اینکه عطاکردم شمارا
بادشاهی همیشه که حدوعدوزوال ونقصان نداردسیم اینکه تندرست
گردانیدم شمارابخلاف دنیاکه هرگزرنجورربیمارنخواهیدشدچهارم اینکه
گردانیدم شماراجوانان که هرگزپیرنشویدامّایک عنایت دیگردارم که آنرا
نیزبرشماخواهم کردمومنان بیکبارگی گویندیاربب ازعذاب دنیا
وعرصات ودوزخ وصراط مارانجات دادے ونعمات سرمدی بهشت
رساندے پس کدام عنایت توبهترازین باشدهاتفے آوازدهدازروی
عتاب که من وعدهٔ دیداربشمااگرنه کرده بودم پس معلوم میشودکه شما
فراموش کنندگان ابدهمیشه آورده اندکه چندان غوروشوربر

بهشتیان رسد که همه نعمات بهشت را فراموش کنند فرشتگان همان اسپان
دو پائے را بیارند و بران سوار شوند و زنان را فرشتگان در عمارے بردارند
و بجانب دار الجلال روان شوند و دار الجلال میدانی است در بهشت که
اگر بران اسپان تیز روند آن عمر که ایشانراست ابد الآباد دران بتازند
هرگز انتهاے اورا نیابند پس دران میدان مقصوره را بیابند که چهار
صد دروازه داشته باشد و از یک دروازه تا دروازهٔ دیگر چهار صد ساله
راه باشد و از هر جانب بدان مقصوره در آیند و دران مقصوره گنبذها
اند بعضے از نور و بعضے مرتب از یک خشت طلا و یک نقره و بعضے از مشک
سفید انبیا بر گنبذ نورانی بنشنند و علما و اولیا بر گنبذ زر و عامهٔ
مومنان بر گنبذِ مشک پس فرمان رب العزت شود مر فرشتگان
را که کاسهاے شراب بر ایشان بخورانید هر یکے چندان
بنوشد که فرشتگان درمانده شوند مناجات کنند که یارب مست نمیشوند
فرمان شود که شما از میان بدر شوید مرا با ایشان وعده هست همه بیرون
روند جز جبرائیل ع قوله تعالے عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَّاِسْتَبْرَقٌ وَّ
حُلُّوْٓا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَّسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا ط یعنی بر ایشان
جامها باشد از استبرق و در دست و پاے خلخال نقره داشته باشند
و دُرِّ و مروارید را در گردن انداخته زیراکه زیور در دنیا بر مردان حرام
است و در بهشت روا گردد چراکه ایشان را ریش نباشد بعد
ازان دو دست از غیب پیدا شوند و صاحب دست دیدہ نشود و
پیاله را بر مومنان برگرداند همگی بیکبار مست شوند و تمام وجود ایشان
چون یک مردمک چشم گردد یعنے چنانکه کسے بچشم می بیند و
بدیگر اندام نه آنا دران زمان تمام اندام ایشان چون چشم شود و بهر طرف
ببینند و خودی را فراموش کنند مگر انانیت که من چنان شده ام

ودران سیاه وسبزی تجلی روے نماید ودران دیدار باریتعالی راچنانکه بی مثل ونظیر است هریک بقدر یقین ومعرفت وبقدر قوت واستعداد خود ببیند وبیقین بداند که این همان خداے است که اورا مثل ومانند نیست قال علیه السلام سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ قَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا تُضَامُّوْنَ فِيْ رُؤْيَتِهٖ یعنی چون ماه شب چهاردهم بیشک وبے شبه خدائی را به بیند بطریقیکه شبهه ونظیر نداشته باشد واگر لَا تُضَامُّوْنَ بمد خوانی پس معنے چنان میشود که تجلّی بر هیچ یکی از شما برابر نباشد بلک تجلی هریک اندر خور خود باشد واین صحیح است کقول الشاعر ابیات نظّاره کنان روی خوبت ؛ چون در نگرند از کرانها ؛ در روئے تو روئ خویش بیند این است تفاوت نظرها روزی از حضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی بن قنبر علی قدس سرّه پرسیدم که مراد از کرانه چه باشد وحال اینکه رؤیت بلاجهت باشد گفت مراد از دیاد انانیت است ومراد ازینکه روئ خویش بیند یعنی خور خویش بیند ومراتب خویش بیند ومدت دو هزار وپانصد سال مستغرق تجلی افتاده باشند بعده اول جبرائیل را بهوش آرد وگویند که پر خود را بر ایشان بکش تا بهوش آیند زیراکه حوران منتظر راه ایشان اند چون بهوش آیند باز دعوے طلب دیدار کنند فرمان حق شود که چه مقدار کس که دیدودیدار دیدید گویند دو نیم روز فرمان شود که لابک دو نیم هزار سال بگذشت الحال حوران بشما منتظر اند بعده همان گاؤ که تحت سبع ارضین است وهمان مرغ که در بحر الحیوان استاده است هر دو را ذبح کنند وبه بندگان مهمانی بدهد وحضرت بی بی مریم وآسیه زن فرعون هر دو را برسول الله صلی الله علیه وسلم تزویج کرده سپارد اما از طفیل ایشان بهر مومن حوری عطا کرده شود که حوران بهشت در نظر او انگشت بآفتاب نمایند باز سوار شوند وزنانرا در عماری گرفته

بطرف خانہا آیند و بادے ازان جانب بوزد و مشک را در عقب ایشان
پریشان کنند تا بخانہ برسند بعد ازان راچنان نور و جمال پیدا میشود کہ
حوران بہشت بجمال ایشان مزین گردند و بعدہ ہر یک بقدر شوق و محبت
خود حق تعالی را دیدہ باشد بعضے ہر روز پنجبار و بعضے کم و بعضے
زیادہ بران منقول است کہ اگر این مردمان یک چیز بہشت را میدیدند
بغیر ازین کلمات ہرگز نمیگفتند کہ یارب امتی امتی امتی زیرا کہ تمام دنیا
بقیمت تازیانہ بہشت نے ارزد و گفتہ اند کہ چہار چیز در بہشت بہتر از
بہشت اند یکی مرگ درو نیست زیرا کہ چون در دنیا شخصے بچیزے دل بندد
و مفرح شود از زوال او ہمیشہ اندیشہ ناک باشد و دیگر مجالست کردن با قربا
و محبان و سیوم زیارت کردن پیغمبران چہارم افضلترین ہمہ اینکہ دیدار باریتعالی
بینند پس معلوم باد ای فرزند کہ نجات از دوزخ و دخول در جنت نشود مگر
بتقوے در خبر است کہ چون باری تعالی بہشت را بیافرید جبرائیل ع را فرمود
کہ برو و داو را ببین چون دید گفت واللہ و باللہ و بعزتک کہ چون چنین چیز آفریدہ
ہیچکس بغیر این آرام نگیرد باز گفت اے جبرائیل برو در راہ او نظر کن کہ
چگونہ است چون دید ہمہ را ریاضت و طاعت و مجاہدہ و ترک لذات و
بذل مال فی سبیل اللہ و بذل نفس فی جہاد اللہ و محنت و مشقت و اندوہ و
غم و صبر و شکر و آنچہ طریقہ شریعت است دید و گفت واللہ کہ بہ بہشت نیآیند
مگر اندکے بسبب محنتہائے کہ در راہ است باز دوزخ را آفرید گفت برو
ببین حال مخالفان چون دید گفت بعزتک کہ ہیچکس نباشد کہ درین درآید
و ہمہ خلائق ازین بگذرند و بدین راضی نشوند گفت راہ او ببین چون دید
ہمہ خلاف طاعت و ریاضت و عبادت و فسق و فجور چون شرب خمر و زنا
و آلت ملاہی نواختن و غیر ذلک من القبایح کہ در چشم بدبختان
در دنیا آسان نمایند و کار حق بر ایشان دشوار نماید گفت بعزتک

که هیچکس بسبب این راه ازین خلاصی نیابد مگر کسے که تو او را اراده نجات کرده باشی **ایضا در خبر است** که درمیان بهشت و دوزخ مجادله افتاد در بهتر بودن دوزخ گفت که ای بهشت افسوس برین نعیم تو زیرا که هرچه در دنیا قبیح ترین مردمان بصورت و خسیس ترین خلایق بشوکت و مال و جمال باشد بتو آید و تو ماوائے ایشان باشی زہے شرافتے که مارا است زیرا که هرچه خوب ترین مردمان بصورت اند و هر که بزرگترین خلائق از روی مال و جمال و شوکت اند بسبب فحش و زنا و حرام خواری و خلق آزاری بمن آیند از حضرت ربّ العزت خطاب شد بر و که اے دوزخ معلوم تو باشد که قبیح ترین مردمان را چنان صورت بدهم که هیچ چیز بهشت را برابر او زیبائی نباشد و زیبا ترین مردان را که نصیب تو باشد چنان زشت و سیاه روی گردانم که تو از ایشان بترسی و ناراض گردے

قال الله تعالی فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۚ أُعِدَّتْ لِلْكٰفِرِيْنَ

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در بیابان تشنه شد انس بن مالک را فرستاد که فلان کوه یعنی فلان چاه را از من سلام بگوی تا آب خود را بیرون کشد تا اصحاب من ازان بخورند چون بچاه دعائی رسول الله صلی الله علیه وسلم برساند چاه گفت که جان من فدائی رسول باد اما چون این آیت مذکور بر رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد چندان بگریستم که آب در من ذره نمانده است و تمام آب خشک شد و آن چاه بسنگ کرده شده بود ازان ترس که مارا ازان ترس نگرداند که آتش دوزخ را بما افروزد چون این جواب را برسول صلی الله علیه وسلم برساند تمامی اصحاب چندان بگریستند که تشنگی را فراموش کردند **منقول است** که مابین نیران و جنان وادی است اعراف نام که دران تودهای مشک است که نه دوزخ دخل دارد و نه بهشت کقول الشاعر **فرد** حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف ؛ وز دوزخیان پرس که اعراف بهشت است ؛ بعد از مرور

صراط عالمان بران استاده شوند کما قال الله تعالیٰ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و
به بهشتیان خطاب کنند که ای اهل بهشت آنچه ما یان گفته بودیم همه حق بود
گویند صدقنا که همه راست بود و بسبب تصدیق بدان رسیدیم باز
بدوزخیان خطاب کنند که ای اهل دوزخ آنچه گفته بودم همه حق بود و یافتند
پاداش اعمال را یانه گویند ای عالمان همه راست بود امّا بسبب تکذیب
از جنان محروم و به نیران مقرون گشتیم و بگویند کافران مر عالمان را کما قال الله
تعالیٰ اَنْ اَفِیْضُوْا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ یعنی آنچه از طعام و شراب
خدای بشما رزق داده است اندکی برما بریزید گویند خاموش باشید که
این را باری تعالیٰ بر شما حرام گردانیده است بعد ازان عالمان به بهشت
روند بدان ای فرزند عمدک الله تعالیٰ فی رحمته وارحم الله علیک و علی والدیک که
مقصود فقیر ازین قصص حکایت وقصه خوانی وحکایت آموزی نبود بلکه غرض
فقیر آن بود تا بدانی که آنچه سیّئه است ترک دهی و آنچه حسنه است بپای
داری تا بسبب عمل کردن تو آنرا بفقیر نتیجه امر معروف برسد قال علیه الصلوٰة والسلام
اَلدَّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفَاعِلِهٖ و در شرح مشارق آورده است که
چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که صلهٔ رحم کند رزق او
فراخ گردد و عمر او دراز گردد اصحاب گفتند یا رسول الله درازیٔ عمر چه معنی دارد گفت مگر
از وی کسی پند و نصیحت گیرد و یا از وی فرزند صالح بزاید و بماند تا هر
عملی که بعد او کند او بدان شریک باشد و چون از کسی بمقدار یک صحیفه
نوشته ماند از نصیحت ثواب او بجز الله تعالیٰ کسی نداند و کتاب ازین قبیل
امر معروف است و در شرح مشارق آورده است که همه
نیکیها در برابر جهاد چون قطرهٔ آب در دریا است باز گفت که جهاد در
برابر امر معروف چون قطرهٔ آب در دریا است پس چون امر معروف لازم بود
از گردن ساقط کرده ام تا بر تو روشن باشد که راه قیامت دو

دور از است و توشۂ اندک و یار محرم نی پس درین راه توشۂ بسیار کن
وانیس صالح عمل را با خود یار کن تا در مضیقت احوال ہلاک نگردی فصل
سیوم در اجناس مسائل و فوائد بدان ای فرزند که درین فصل آنچه
تو گفته بودی از مسئلهائے شرعیه که نادر باشند بعضے را بیارم تا ترا و
سائر خلائق را فائده حاصل شود مسئله اگر شخصے از روئ بازار چیزے
بخرد از حلالیّت و حرامیّت آن چیز از بازاری پرسد یا نه جواب بقول
امام شافعی رح بغیر پرسیدن روا نیست خریدن چیزے امّا بقول امام اعظم رح
پرسیدن روا نیست زیرا که بازار مصطفٰے و بازار خالی از حلال و حرام نمی باشد هر چه
پیش آید بخرد و بدان ماخوذ نگرداند شرح وقایه مسئله چون شخصے مال دنیاوی
جمع کرده بود از نامرضیات چون جبر و زور و حرام بعد از وفات آنمال بر میراث
خواران حلال گردد یا نه جواب گردد زیرا که پیغمبر علیه السلام فرمود که بدترین
مردمان کسے است که حساب اموال بخود برد و سود بدیگران بگذارد وایضا
قال علیه السلام مَالُ الْبَخِيْلِ كَسِنِّ الْفِيْلِ لَا يُنْتَفَعُ بِهٖ اِلَّا بَعْدَ الْمَوْتِ پس میراث خواران را
خراب نکنند بلکه نگهدارد و بخورد و اگر قرضداران او بیایند که بر میت ما یان را قرض بود از آن
مال ادا کنند و زکوة مال نیز بکشند و فقیران را خوردن حلال باشد زیرا که حق فقیر در هیچگاه
بر طرف نیشود فتاوی نوادر مسئله چون شخصے غصب کرد گوساله را و یا ماده
گاو را پس گوساله بمیرد و ماده گاو خشک شد تاوان شیر از غاصب برسد
یا نه جواب رسد تحفة الفقه مسئله چون شخصے مالک شود مال حرام
را و آن را جائے دیگر بفروشد نفع او روا باشد یا نه جواب اگر مال درہم و یا
دنانیر باشد نفع او به بائع و مشتری حلال باشد زیرا که این مثل دارد چه
هرگاه که بصاحب رد کند مثل او رد کند جائز باشد و اگر عروضے و مواشی باشد
نفع او بر بائع و مشتری حرام باشد زیرا که هرگاه رد کند بهر جا که باشد جز این چیز
رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این متعذر است فتاوی نوادر

مسئله در بیان مسائل عجائب و غرائب الوقوع و دیگر

ن مصطفی

ف مال البخیل مثل دندان فیل است نفع نمی دهد مگر بعد از مردن ۱۲۰۱

مسئله چون بر شخصے بار آید و آواز خود انداز د بر دیگری رسد و آواز خود
انداز د و بر دیگری رسد و آن ثالث را مار بگزد و بمیرد تاوان جنایت بر عاقلهٔ
کدام کس باشد جواب بر عاقلهٔ دوم باشد زیرا که شخص اول بهیبت انداخت
پس شخص دوم را شایان این بود که بر زمین می انداخت چون او نیز بر دیگرے
انداخت تاوان بر او باشد گویا که عمداً کرده باشد و دیگر اینکه تاوان بر فاعل کار است
نه بر باشر تحفه ملکی وایضاً در دستور القضاة آورده است که اگر
شخصے سوار شود بر دیگرے و شکم او پاره شود تا روده او بر آید و شخصے
دیگر گردن او را بزند پس قصاص بر زننده گردن باشد نه بر بر آئنده
مسئله چنانکه در سراجی می آرد که اگر شخصے چاه بکند در زمین غیرے
و غیر او کسے را دران چاه انداز د تاوان و جنایت بر اندازنده باشد
نه بر کننده مسئله چون کسے مال کسے را بحاکم جابر سعی کند چنانکه
حاکم از و بگیرد از ساعی ضمان رسد یا نے جواب بقول امام محمد رحمه الله
رسد و فتوی جمهور عالمان نیز بر آنست زیرا که در خبر است که فردای قیامت
همان مال را در دوزخ انداز د و ساعی را فرماید تا ازان جا بکشد بمدت هزار
سال ساعی آنرا بدهن گرفته در دست و پای زده بدیوار دوزخ بالا کشد اما
چون قریب بخروج آید از دهنش بیفتد باز در دوزخ رود همچنین بسویم کرت
بیرون کند سه هزار سال بعذاب دوزخ مبتلا باشد پس چون در آخرت
ماخوذ است بهتر آنکه در دنیا ادا کند تا خلاص شود امنیة الکافی مسئله
چون کسے از کسے درهم و دینار بقرض و یا بیع و یا غیر ذلک بگیرد و در غیبت
خصم آنرا در آتش انداز د و زبون بر آید تاوان اینمقدار ازان مشتری و یا
ازان کسے که از و گرفته است طلب کند و بر این کس هیچ لازم نشود زیرا که گویا
در اصل مال نگرفته بود چنانکه شخصے چهار مغز و یا انار را بخرد و میان او فاسد
باشد بر بائع رد کند و بسبب شکستن بر مشترے چیزے لازم نشود

امنیۃ الکافی مسئلہ زمین باشد محل افتادہ زید اور امدت چند بکارد و باز ترک کند
عمرو اور امدت چند بکارد باز ترک کند خالد او را مدت چند بکارد تا در قبض ہمین خالد
باشد باز زید و عمرو بیاید و دعوے کند دعوئ او نامسموع باشد زیرا کہ القبض دلیل
الملک الحال در ملک خالد است و زید و عمرو صاحب حظ نبود امنیۃ الکافی مسئلہ
چون شخصی ترک دعوی را بمدت سہ سال بطریق کہ درمیان ایشان مانع نباشد چون
دریاء و عدہ قطع الطریق بعد ازان دعوئ مسموع باشد امنیۃ الکافی و در دستور
القضاۃ و بعضی گفتہ اند کہ اگر کسے سہ سال ترک کند دعوئ او نامسموع باشد
مسئلہ چون شخصے مادہ گاوی بدہد کسئ را بشرط اینکہ نگاہبان پسر او باشد
و روغن را شریک کند و یا روغن را تمام بصاحب مادہ گاؤ باشد روا
نیست و این را بلفظ ہندی کہری گویند ہدایہ امّا در فتاوی جواہر
می آرد کہ بسبب نگاہبانی مادہ گاو منافع چون شیر و جغرات و روغن
ہمہ از و باشد و مادہ گاو و گوسالہ از صاحب مادہ گاو باشد زیرا کہ این
بیع فاسد است پس گویا کہ شیر را پیش از تحصیل بروغن فروختہ است
واگر مادہ گاو و گوسالہ بنزدیک او ہلاک شوند ضامن نباشد اگر تعدی نکردہ باشد
یعنے بدست خود ہلاک نکردہ باشد مسئلہ مردے دختر کبیرہ بکر خود را بکسے
تزویج کرد پیش از زفاف طلب مہر او شاید یا نہ جواب شاید امّا اگر
صغیرہ باشد قبض کردن مہر از شوہر پدر را شاید و اگر شوہر ابا کند جبر کردہ باشد
بر ادا کردن آن مہر پدر را زیرا کہ مہر واجب میشود بنفس عقد دستور القضاۃ
مسئلہ چون بمیرد یکے از متعاقدین یعنے زن و شوہر پیش از دخول پس
مر زن را تمام مہر رسد زیرا کہ موت بمنزلہ دخول است سراجی مسئلہ
چون شخصی دختر را بکسے تزویج کند و از برائے خود چیزے
زدا ماد خود بگیرد از اموال شاید یا نہ جواب
نے لقولہ تعالی نَھٰی عَنِ الحُلوٰنِ فِی النِّکَاحِ صراح و حلو

برائی خود ستانیدن چیزی را گویند در نکاح پس اگر داماد بعد از بخانه آوردن
زن آن مال را طلب از پدر کند رسد یا نه جواب رسد امنیة الکافی اما
در روایت قاضیخان هرچه درمیان ایشان تصرف شده است چون مهمانی
و جامه و غیر ذلک همارا نیز حساب کند و مابقی را از داماد طلب کند مسئله
چون شخصے کنیزک را بخرید و وطی کرد او را بار ها پس مستحق شود آن کنیزک بر
مشتری چیزے شود یا نه جواب مهر واحد لازم گردد دستور القضاة
مسئله حلال است نکاح کردن حامله از زنا و روا نیست نکاح کردن حامله
از بندیان اما روا نیست وطی زانیه پیش از وضع حمل سراجی اما بقول فصول
العمادی اگر ناکح غیر زانی باشد وطی روا نیست و اگر ناکح بعینه همان زانی باشد
حلال است نکاح و وطی هر دو و اگر زنی را کسے به بیند که دران ساعت زنا کرد باز
دران ساعت نکاح کند روا است مسئله چون شخصے بخواهد که بزن
صغیرهٔ خود جماع کند اگر پنج ساله باشد روا نیست و اگر نه ساله باشد دخول
کردن روا است و در شش و هفت و هشت سالگی نظر باید کرد اگر سمین یعنے فربه
باشد که قوت وطی دارد و مشتهاة است روا است و اگر لاغر باشد روا نیست
دستور القضاة مسئله شخصے بگوید مرد دیگرے را که مادر زن چه کردی او
گوید وطی کردمش حرمت مصاهرت لازم گردد و زن بر و طلاق گردد اگرچه
بگوید دروغ گفتم و یا هر دو مسخره گویان باشند زیرا که درین امر یک کرت
اقرار کافیست دستور القضاة مسئله زن و مرد در پیش دو گواه اقرار کردند
که ما زن و شوئیم لا ینعقد النکاح زیرا که نکاح اشتهار است نه اضمار دستور القضاة
مسئله مردی بترسانید زن را بزدن تا آنکه به بخشد مهر خود را بدان بخشیدن
بخشیده نشود وافی و دستور القضاة مسئله مردے زن دیگری را غصب کرد
برائی تزویج خود اگر شوهر آن زن از غاصب یک درهم بگیرد نکاح کردن
آن بر غاصب حلال گردد زیرا که بمنزلهٔ خلع میگردد نسخهٔ مبینے

مسئله اگر شخصی زن بعقد قدیم داشته باشد و بر عقد او عقد جدید کند روا
است امّا اگر میخواهد که بنزدیک جدید چند روزی بگذراند اگر ثیبه باشد ۳ روز
اول عقد پیش او بود اگر بکر باشد هفت روز اما بعد ازان باید که
قضائی آنرا بهمین تمثال بزنی قدیمه باز گرداند مجموعه خانی معاملات مسئله
چون اختلاف افتاد میان اجیر و مستأجر در اینکه کالا برائی ما رایگان عمل کرده
چون دوختن قبا وغیره و مزدور گوید که باجر کرده ام بقول ابی حنیفه رح
بینه را از اجیر میباید والّا قول قول صاحب است بایمین امّا بقول ابی
یوسف رحمه الله تعالی باید نظر کرد که اگر اجیر شخصی باشد که اکثر اوقات
رایگان عمل میکند پس قول قول صاحب است مع یمین و اگر اجیر مشهور بعمل
رایگان نباشد پس قول قول اجیر است بایمین نسخهٔ عینی مسئله
مردی دو زن داشت چون روی شیر ؛ هر دو بصورت چو ماه منیر ؛
یک از سر جاهلی مر پسر غیر را داد شیر ؛ زنی دویمی شد بروی حرام ؛
که تا قیامت نباشد حلّ پذیر ؛ هر که حل اینمعنی کند ؛ مفتی آفاق باشد
بی نظیر ؛ بیان این است که عمرو کنیزک صاحب جمال داشت و زید همان کنیزک را
برائی پسر صغیر شیر خوارهٔ خود بنکاح خواست بعد ازان عمرو آن کنیزک را آزاد کرد
و حاکم نفس شد و شوهر دیگر کرد یعنی بکر را شوهر کرد و بکر را زن دیگر نیز بود زن
ثانیه بکر مر همان پسر زید را شیر داد که این کنیزک در نکاح او بود کنیزک بر بکر حرام
شد زیرا که آن طفل پسر او شد و کنیزک زن پسرش شد زیرا که زنش بود اوّل
مسئله شخصی دو خواهر و یک مادر را بیک کس نکاح کرده بدهد جائز است یا نه جواب
جائز است بیان آن آنست که کنیزکی بود مشترک میان دو کس ازو پسر تولد شد و
هر دو کس دعوی پسر بودن او کردند آن پسر پسر هر دو گردد و کنیزک آزاد گردد
و میراث برد از پدر میراث کامل و میراث برند ایشان ازو میراث یک پدر پس این
فرزند همین مادر خود را و یک خواهر از یک پدر و خواهر دیگر از پدر دیگر

را نکاح کرده بیک کس بدهد روا است این هردو مسئله از مشکلات حذر خواتی
آورده شد مسئله کفارت دار اگر روزه کفارت دارد بحساب دو ماه اگر
هردو ماه بیست و نه روز باشند نیز روا است واگر بحساب شصت روز
دارد روا نیست مگر تمام شصت روز شرح ابو المکارم مسئله اگر مؤذن
و امام جماعت یک کس باشد روا است یا نه جواب بهتر است وحضرت رسالت
پناه صلے اللہ علیہ وسلم بعضے از اوقات خود اذان میگفت وخود امامت میکرد
قوله هذا یفید ما قلنا الی اخره ای قول ابی حنیفة یُفِیْدُ اَنَّ الْمُؤَذِّنَ لَا یَجْلِسُ بَیْنَ
الْاَذَانِ وَالْاِمَامَةِ فِی الْمَغْرِبِ وَیُفِیْدُ اَنَّ الْمُسْتَحَبَّ اَنْ یَّکُوْنَ الْمُؤَذِّنُ عَالِمًا
بِالسُّنَّةِ اَیْ بِالْاَحْکَامِ الشَّرْعِیَّةِ لِاَنَّ لِلْاَذَانِ سُنَنًا وَ آدَبًا فَلَا بُدَّ مِنَ الْعِلْمِ بِهَا
وَلِاَنَّہٗ مِنْ بَابِ الْجَمَاعَةِ وَالدُّعَاءُ اِلَیْهَا فَلَا یُفَوَّضُ اِلٰی غَیْرِ الْعُلَمَاءِ وَلِهٰذَا قَالَ
عَلِیٌّ رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْہُ لَوِ اسْتَطَعْتُ الْاَذَانَ مَعَ الْخُلَفَاءِ لَاَذَّنْتُ فَثَبَتَ اَنَّ
الْاَحْسَنَ اَنْ یَّکُوْنَ الْعَالِمُ اِمَامًا فِی الصَّلٰوةِ بِخِلَافِ مَا یَقُوْلُہٗ بَعْضُ الْمُتَاَخِّرِیْنَ اَنَّ
الْاَحْسَنَ لِلْاِمَامِ اَنْ یُّفَوِّضَ الْاَذَانَ وَالْاِقَامَةَ لِغَیْرِهٖ فَاِنَّ النَّبِیَّ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا بَاشَرَ
الْاَذَانَ وَالْاِقَامَةَ بِنَفْسِهٖ وَقَدْ کَانَ اِمَامَهُمْ فِی الصَّلٰوةِ وَقَالَ شَمْسُ الْاَئِمَّةِ هٰذَا فِیْ
حَقِّهٖ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَفِیْ حَقِّنَا اَذَانُ الْاِمَامِ بِنَفْسِهٖ اَوْلٰی لِاَنَّ الْمُؤَذِّنَ یَدْعُوْ اِلَی
اللهِ فَمَنْ اَعْلٰی دَرَجَۃً مِنَّا فَهُوَ اَوْلَی النَّاسِ بِہٖ وَقَدْ اَذَّنَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ
سَلَّمَ وَاَقَامَ فِیْ بَعْضِ الْاَوْقَاتِ **وَرَوٰی** عُتْبَۃُ بْنُ عَامِرٍ کُنْتُ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
عَلٰی سَفَرٍ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ اَذَّنَ وَاَقَامَ وَصَلَّی الظُّهْرَ کفایة
مسئله اگر صید را از دو دو نیم شد هر دو را بخورد واگر اندک جدا شد اندک بخورد
وبسیار را نخورد مجموع ملکی مسئله اگر صید را بتیر زد خونش اندرون شکم
رفت تا آن گوشت را نشوید خوردن را نشاید زیرا که بخوردن مسفوح پلید شده
است فتاوی نوادر مسئله زن بمجرد نکاح حرام گردد نزدیکی زن پسر بمجرد
ایجاب قبول زیرا که نکاح بقول ابی حنیفہ ایجاب وقبول است بخلاف

مالک که نکاح بقول او وطی است اگرچه پسر آن زن را ندیده باشد دوم زن پدر بر پسر نیز بمجرد نکاح حرام گردد بدان ای فرزند هر که درین مسئله دلیری کند و حیله سازی کند بجز ضلالت و کفر بضاعتش نباشد و از مذهب ابوحنیفه رحمه الله تعالی بیرون شده باشد و انکار کلام الله بجای آورده باشد کما قال الله تعالی وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ زیرا که ابوحنیفه رحمه الله تعالی بیان نکاح جز ایجاب و قبول چیزی دیگر نکرده است سیوم مادر زن بمجرد عقد حرام شود اگر بدخترش دست درازی کرده باشد یا نباشد اما مادرش را نکاح کرد و دست درازی بدو نکرد باز طلاق کرد دختر آن برو حلال باشد دستور القضاة وایضا مجموعه معاملات مسئله منکوحه و مزنیه و طموسه پدر بر پسر حرام است وایضا منکوحه و مزنیه و طموسه پسر بر پدر حرام است اگر فرج داخل او را به بیند حتی که اگر پدر زن را طلب میکرد دستش بشهوت بر دختر نه ساله رسید زن برو حرام گردد و اگر دست پسر بمادر بشهوت رسید بر پدرش حرام گردد و برو حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون دختر خود افتاد و اشتها کرد که اگر مرا اینچنین کنیزک بودی با او وطی میکردم زن بروی حرام شود از جهت بردن اشتها و یا پسر فرج درون مادر را دید بر پدرش حرام گردد و اگر زن ذکر مردی را به بیند بشهوت نیز حرمت مصاهرت ثابت میگردد و اگر بر مادر زن دست افتاد بشهوت نیز دخترش حرام گردد خزانة المفتین و مجموع خانی و ملتقط مسئله اگر بلمس و نظر اینچنین زنان مذکورین فی المسئلة الاولی در حال انزال شود حرام نگردند زیرا که تصرف شهوت او در غیر محل است وایضا اگر دخول کرد در دبر زن دخترش برو حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت در غیر محل است مجموعه خانی معاملات مسئله جمع کردن میان دو زنی که اگر فرض کرده شود یکی از ایشان را ذکر و دیگر انثی نکاح جائز نبود پس

ع و نکاح مکنید آنچه نکاح کرده است پدران شما ۱۲

ف حرمت مادر و باده چهار ۱۲ سیوع و بجنسی ۱۲

جمع کردن در نکاح یک شخص نیز جائز نیست مگر در سه زن بی تناقض اوّل
چون دختند رو بایند ربیعی زنے که شوہر او را دختر باشد از زن دیگر جمع میان
ایشان روا است دوم خوشدامن و زن پسران یعنی اگر کسے زنی را باسوی آن
در نکاح خود جمع کند نیز روا است سیوم زن و کنیزک آن زن شرح ابوالمکارم
مسئله بخشیدن وطی کنیزک بکسے روا نیست مگر بدو تمام کنیزک را به بخشد و
یا بخرد و یا نکاح کند منقول است که شخصے بخدمت ابن عمر رض حاضر شد و گفت
که مادر من وطی کنیزک خود را بمن بخشید روا هست یا نه گفت روا نیست مگر
بسه چیز که تمام بتو بخشد و یا از و بخری و یا در نکاح خود آری شرح السّنّة مسئله
حرام کردن حلال سوگند است قاضیخان و ہمچنان اگر شخصے گوید که با تو سخن
کردن بر من حرام است پس سخن گفت کفارت یمین لازم شود و ہمچنان
اگر گفت که حَلَالُ اللّٰہِ حَرَامٌ اَوْ کُلُّ حِلٍّ عَلَیَّ حَرَامٌ اَوْ حَلَالُ الْمُسْلِمِیْنَ عَلَیَّ حَرَامٌ
و نیّت نکرد چیزے را امام فضیل و فقیہ ابوجعفر و ابوبکر الاسکاف و ابوبکر بن سعید
گفته اند که بدین الفاظ اگر آن شخص را یک زن باشد بائنه شود بیک
طلاق و اگر چہار زن داشته باشد ہمگی بیک طلاق بائنه شوند و اگر
نیت داشته باشد سه طلاق رائنه واقع شود و لا یصدق فی عدم النیة
قضاءً لانه صار عرفاً و لہذا لا یحلف به الا الرّجال و فی النوازل مسئله اگر شخصے
گوید که حلال خدائی بر من حرام اگر فلانی کار نکنم و نکرد پس او را اگر زن باشد
زنش طلاق شود بیک طلاق بائنه و اگر او را نباشد بعد از ان تزویج کرد زنی را
بر و کفارت لازم است جز طلاق شرح شمسی مسئله مردی تزویج کرد زنے
را در عدت وفات و جماع کرد با و بعد از مضے عدت اگر شوہر دیگر کند جائز است
زیرا که شوہر سے که در عدت کرده بود شوہر نبود بلکہ زانی بود و بهر طریق عدت
منقضی میشود و اگر دران عدت از و حمل گرفت نیز عدت منقضی میشود
و بعضی عدت نه بوضع حمل مضمرات مسئله مردے تزویج

اگر د زن دیگری را او دخول گردید و او خبر ندارد از شوئی دیگر آن زن بعد از
فرقت تجب العدّة علیها یعنے برو عدت لازم شود و اگر آن مرد بر بودن شوہر
آن زن خبردارد پس بعد فرقت عدت لازم نشود و لاتجب العدّة علیہا
زیرا که گویا او زانی بود و در زنا عدت نیست و نیز بر شوہر اوّل حرام نشود
بسبب زنائی او فتوی برین است شرح شمسی **مسئلہ** در عدت چرا سہ
حیض مقدار کرده اند و حال اینکه یک حیض نیز کافی بود **جواب** حیض اوّل
از برائی شناختن پاک بودن رحم زن است از نطفهٔ شوہر اوّل زیرا که اگر
درو نطفه است پس عدت او وضع حمل باشد و حیض دوم تحریمهٔ نکاح زن
است بر آن شوہر و حیض سیوم از برائی فضیلت زن آزاد است تا فرق
باشد میان کنیزک و سیّده **مسئلہ** وَلَا عِدَّةَ عَلٰی ذِمِّیَّةٍ طَلَّقَهَا ذِمِّیٌّ
شرح ابو المکارم **مسئلہ** چہار زن را عدّت نیست اوّل مطلقه پیش از دخول
دوم حربیه که فرار کند از زوج و شوہر را در دار الحرب بماند سیوم چون
دو خواہر را بیک عقد تزویج کند باید که یکے را رہا کند و آنرا عدت نباشد
و وطی کردن مر این دیگر را شاید امّا بنکاح کردن یکے را باز دیگرے را
بنکاح کرد ہمان اول برو طلاق شود تا آنکه عدت او نگذرد آن دیگر برو
حلال نگردد و اگر یکے را طلاق داد و دیگر خواہر او را بنکاح کرد نیز نکاح
روا نیست تا عدت آن نگذرد چہارم شخصے را چہار زن بودند و زن
پنجم بر و کند زن اوّل طلاق میشود و او را عدت نیست **مسئلہ**
اَلْعَالِمُ کُفْوٌ لِلْعَلَوِیِّ **وایضا** قال اَلْعَالِمُ الْفَقِیْرُ کُفْوُ الْجَاهِلِ
الْغَنِیِّ مختصر و شرح ابو المکارم **مسئلہ** قریش را چرا قریش نامند
جواب بدو معنی یکے آنکه قریش نام جنبنده است در دریا از ان
ایشان را قریش نامند و قیل قریش کسب را گویند و ایشان
کسب و تجارت بسیار میکردند از ان قریش نامند شرح شمسی

فائده هرکه خوردنی خشک یعنی بے قتغ بخورد نزع روح براو آسان باشد **مسئلہ** لعنت راندن بر یزید روا هست یا نه **جواب** نی زیرا که او از اهل قبله بوده است و بسبب سلاح کشیدن بر اولاد رسول الله عاصی شد نه کافر و هرکه براو لعنت گوید بقول امام اعظم رضی الله عنه البحس رافضی گردد و آن لعنت براو افتد شرح امالی کقول ناظمه وَلَمْ يَلْعَنْ يَزِيدًا بَعْدَ مَوْتٍ + سِوَى الْمِكْثَارِ فِي الْاِغْرَاءِ غَالٍ + بدان ای فرزند چون ذکر یزید در میان افتاد پس شمہ از جنگ او بیان کنم که چون بود زیرا که اکثر اهل روافض آنرا بکذب بدل کرده و زیادت نوشته و مردمان عوام را بدان سبب کافر ساخته اند منقول است که ابراهیم نخعی را کسی سوال کرد که هیچ خبرداری از آن جنگ که چگونه بود گفت دستهائی خود را در جنگ بخون نیالوده ام الحال زبان خود را بخون آلوده نکنم زیرا که آنچه میان صحابه گذشته است از شر و بدی قصۂ آن جائز نیست تا عوام الناس در شک و ریب نه افتند و عداوت ایشان در دل نیسارند که بسبب عداوت کافر نشوند و اکثر ازین اهل روافض با میر المؤمنین معاویه رضی الله عنه نیز دشمنی دارند و نمیدانند که او از اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه وسلم بود در خبر است که روزی به پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای معاویه از پشت تو بوئی خون می آید گفت چه باشد یا رسول الله گفت از پشت تو فرزندی بزاید که هلاک کنندۂ اولاد من باشد حضرت معاویه قسم بخدا یاد کرد که من در عمر خود زن نگیرم در تمامی عمر بے زن بود روزے مرتضی علی او را بخدمت رسول علیه السلام فرستاد که خلافت بعد از شما که باشد فرمود بعد من ابو بکر صدیق خلیفه باشد گفت بعد او فرمود فاروق گفت بعد او فرمود عثمان ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کننده بعد از رحلت خلفائی ثلثه حضرت معاویه بمرتضی گستاخی کرد بطریق ملاعبت گفت که یا امیر سوال کننده من بودم خلافت بمن میرسد مرتضی گفت لا بل سوال

مسئلہ ۶ در بیان یزید

مسئلہ ۶ در بیان قصۂ یزید

ف لعنت نگفته است کسی بر یزید بعد از مرگ او غیر از مردم بسیار گوینده و در بر انگیختن از حد در گذرنده ۱۲

کننده من بودم زیرا که شمارا من فرستادم قبول کردا٭ تا بعد از حضرت مرتضی
دو سال خلافت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها میکرد بعد او اختلاف
درمیان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من باشم و بو علی نام اصحاب بود او
بخود اضافت میکرد تا بهمین سخن میان ایشان جنگ افتاد بیست و یک هزار
اصحاب کشته شدند و پیش ازین حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود که علامت
قیامت آنست که درمیان اصحاب من جنگ و تیغ کشتی پیدا شود تا بقوت شمشیر
بادشاهی بمعاویه رسید شبی بول میکرد از دیوار کلوخی را بگرفت تا خود را پاک
کند بتقدیر الهی دران کلوخ گزدمی متوطن بود بر سر ذکرش نیش زد چنان
درد و الم روی نمود که در شب و روز نمی آرمید تا بحالت نزع رسید حکیمان
روی زمین جز این دارو ندیدند که تا نطفهٔ پشتش در فرج نریزد شفا نیابد معاویه
گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق یکدیگر زنی را
آوردند که بغایت پیره و بهرم رسیده بود چون امیر المؤمنین معاویه بدو دخول کرد
دردش قرار شد اما بحکمت الهی تا سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ نشود نطفه
در رحم آرام بگرفت و ازان یزید تولد شد بدخوئی او ازان بود که زهر گزدم تریتش
آمیخته بود منقول است که چون امیر المؤمنین حسین رض تولد شد حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم در گوش راست او اذان بگفت و در گوش چپ او اقامت بگفت
دران زمان فرشته نازل شد بغایت عظیم مهتر جبرائیل گفت یا رسول الله هر دو
بال او خشک شده اند دستهائی حسین را بر هر دو بال او بمال تا سبز شوند چون
مالید سبز شد و فرشته برفت حضرت از جبرائیل پرسید که این چه بود گفت که
بعد خلقت این فرشته عصیانی از دستش بیامد بفرمان رب العزت
هر دو بالش خشک شد اما خطاب رب العزت بران شد که چون نبیرهٔ رسول صلی الله
علیه وسلم از پشت زهری پدید آید تا ترا پر برویانم الحال این همان فرشته بود رسول صلی الله
علیه وسلم خوشدلی کرد که نبیرهٔ من بمجرد ولادت صاحب درجه گشت پس چون لائق حال انبیا

واولیا است کہ خوشحالی را با ایشان راہ ندہد مہتر جبرائیل بفرمان رب الجلیل گفت
کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہیچ میدانی کہ موت او در کجا باشد و با و چہ پیش آید
گفت نی گفت موت او در دشت کربلا از دست سواران پسر معاویہ باشد
و چنین و چنان برو گذرد و کشندۂ او شمر نام و بر سینہ پیس بود حضرت گفت
من زندہ باشم گفت نی گفت مادر و پدرش زندہ باشند گفت نے گفت
خلفائی راشدین گفت نے حضرت بگریست بر غریبی حال او وایضا
روزے حسن و حسین بر بی بی فاطمہ عرض نمودند کہ روز عید می آید و ما یان جامہ
نداریم فاطمہ زہری این را بر رسول باز گفت دران زمان مہتر جبرائیل دو جامۂ
سفید از بہشت بیاورد اما ایشان کہ خاصیت کودکان است قبول نکردند گفتند
از برائی ما جامۂ رنگین میباید مہتر جبرائیل فرمود کہ ہر دو را در طشت آب اندازند
بہر نوعی کہ ایشان میخواہند رنگ شوند امیر حسن جامۂ سبز خواست در حال
سبز شد و امیر حسین جامۂ سرخ خواست در حال سرخ شد شاید کہ این پیش
از منسوخ بودن جامۂ سرخ بود و الّا حضرت جامۂ سرخ را با ایشان نمی پوشانید
چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو را خوشحال دید او نیز خوشدل شد باز جبرائیل
گفت یا رسول اللہ ہیچ میدانی کہ وجہ سبز و سرخ بودن جامہ چہ معنی دارد گفت
نے گفت حسنؓ چون جامۂ سبز پوشیدہ بد خواہان او را زہر بدہند و اندر دہنش چون
آب سبز بیرون آید و حسینؓ چون جامۂ سرخ پوشیدہ دشمنان را بکشند و جامۂ
او بخون رنگین شود حضرت رسالت پناہ باز غمگین شد و شادیش بغم بدل گشت ایضا
مہتر جبرائیل در مقصورۂ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در آمد حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
با حسنؓ و حسینؓ نشستہ بود اما جبرائیل بصورت دحیہ کلبی بود ایشان ہر دو دویدند
و در دامن جبرائیل علیہ السلام در آویختند و دستہائی او را میکشادند نیک نیک میدیدند
جبرائیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ ایشان چہ غرض دارند گفت تو بصورت
دحیۂ کلبی آمدے و دحیۂ کلبی ہرگاہ کہ می آید برای ایشان چیزی مے آرد ازان

بتو نیز نظر نگرند مهتر جبرائیل در حال غائب شد باز آمد و دو سیبی از بهشت
بیاورد و یگان یگان بدست هر یک بداد ایشان خوردن گرفتند رسول الله
خوشحال شد باز گفت یا رسول الله دوست میداری ایشانرا گفت
آری گفت هیچ میدانی ایشان کی ببیرند گفت نی گفت پس از آنجا خاک
بیارم پارهٔ خاک از انجا بیاورد و گفت یا رسول الله این خاک را نگاه کن هرگاه که
ایشان بر آنجا برسند این خاک سرخ شود و چون درختان را ببرند خون
بدر آید این علامت شهادت ایشان بود رسول الله آن خاک را با مهای
داد برای محافظت **پس معلوم باد** ای فرزند که مقدار کارها هرگز دروغ
میشدند و اختراع و ابداع هر چیز از واجب تعالی است مگر اینکه انگشت
تعرض بر بندگان دراز است **منقولست** که حضرت معاویه رضی الله عنه
راه شده تک سوار بود اتا چون بزیارت روضهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم
می آمد امیرزادگان استقبال مینمودند چون نظر معاویه بر ایشان میرسید ایشانرا
قسم بروح پاک حضرت مصطفے صلی الله علیه وسلم میداد که از اسب فرود نه آیند و خود فرود می آمد
و پایهای مبارک ایشان را بوسه میکرد و در پیش ایشان میدوید حتی که
بعضی مردمان جاهل طعنه میکردند که تملقی و چاپلوسی میکند **منقول است**
که روزی پشتواره برداشته در روی بازار میگذشت و میگفت اُخلُوا
الطَّرِیقَ لِلاَمِیرِ یعنی ای مردمان راه خالی کنید برای بادشاه همه اهل بازار گفتند
زهی شرافت که اوراست که باوجود این شوکت و دبدبه از برداشتن پشتواره
ننگ نمیکند **آورده اند** که امیر المؤمنین معاویه رضی الله در کل حین و اوقات
به یزید نصیحت میکرد که ای فرزند بر تو باد که با خاندان رسول الله صلی الله علیه وسلم
عداوت نجوئی تا بهلاکت هر دو جهانی هلاک نشوی و سبب عداوت ایشان آن بود
که روزی یزید غلامی را برای خود بامید خریدن بهایش قطع کرد امیر حسین رض
درمیان آمد و برای خود بخرید یزید دلگیر شد اما سخت تر عداوت این بود که روزی

یزید گفت ای پدر اگر شہربانو را در نکاح من در آری ہر وصیت کہ بکنی بعد از تو
بجائی آرم و شہربانو زن عبد اللہ بن زبیر رض بود طلاقش دادہ بود معاویہ گفت کہ
وصیت من ہمین است کہ بخاندان رسول اللہ عداوت نجوئی دیگر از تو دانی یزید
قبول کرد در حال سلمان فارسی رض را در پیش شہربانو فرستاد کہ اگر یزید را قبول
کنی ترا رئیس ہمہ زنان سازم چون در راہ میرفت قاسم بن عباس ابن عم
النبی صلے اللہ علیہ وسلم جوانے بغایت ظریف و باجمال و رندی و تندی استادہ بود
غرضش پرسید واقعہ باز گفت قاسم گفت عرض حال مارا نیز برسان چون از و
درگذشت امیر حسن رض استادہ بود غرضش پرسید واقعہ باز گفت امیر حسین رض
گفت عرض حال من نیز برسان چون سلمان نزدیکش رفت شہربانو زن صاحب
جمال کہ در جمالیت و زیبائی بے قرین بود دید خود نیز برو عاشق شد گفت اے
شہربانو من رسول معاویہ بودم برای یزید کہ ترا رئیسہ ہمہ زنان سازد در راہ
قاسم و امیر حسین رض نیز خود را بتو عرضہ کردند و من نیز آشفتہ تو شدم الحال ہر کہ
راضی باشی باش شہربانو گفت اے سلمان من چون بکنیز کی خاندان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبول شوم از ان باز نگردم مرا امیر می باید چون بامیر رسید
در نکاح خود در آورد چون سلمان خبر را بمعاویہ رساند گفت ای سلمان الحال فتنہ
درمیان یزید و خاندان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دشوار پیدا خواہد شد بعد از مدت چون
امیر المؤمنین معاویہ رحلت نمود یزید بہ بادشاہی نشست اما امیر زادہ گان ہر گز پیش
او نمیرفتند روزے شخصے را بر ایشان فرستاد کہ مطیع و فرمان بردار پدرم بودید
از من چرا روی گردانید ید گفتند شنیدہ ایم کہ ببساط تو سگے افتادہ بود و کار
خلاف شرع از تو در وجود می آید روی ترا نخواہیم دید یزید چند نفر را فرستاد
تا ایشان را بزور لشکر گرفتہ بیارند چون لشکر رسید ایشان از در مسجد حصر کردند
امام امیر حسن رض را ہژدہ پسران بودند جنگ کردند لشکر یزید را شکست دادند
و خود را خلاص کردند بعد از ان بیرہ زنے اختراع کردہ امیر حسن رض را

زہر داد در حال شکمش چنانکه جبرائیل گفته بود زرد و سبز روان شد و او دران
حال از شکار باز آمده بود پیره زن در آب اورا داد چون امیر حسین رض بر ورسید
زہر دہندہ را پرسید که چه کس باشد حسین رض گفت ای برادر قول جدّ من بود دروغ
نمیشد سکوت بهتر است بعد از دفن کردن او یزید لشکر بسیار در عقب او
روان کرد امّا اہل کوفه کس را فرستاد که اگر امیر حسین رض بیاید مدد بکنم مراد را چون
امیر حسین روان شد پسر یزید حرود نام علی الصباح به شش ہزار سوار بدو
بپیش آمد و نماز بامداد عقب او ادا کرد گفت ای امیرزاده اگر روئ این بدبخت
به بینی ہیچ نبود و ترا از و ضررے نباشد گفت من ہرگز روئ او را نه بینم که سگے
را بر بساط جائی داده است ہکذا ۳ روز در راه میرفت و ہر ۳ روز
حرود بدو پیش می آمد و نصیحت میکرد امیر حسین رض قبول نکرد و ہمراه امیر
اشتر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود ہر جا که در سفر آن اشتر خواب میکرد ایشان فرود می
آمدند روز سیوم آن اشتر خراب کرد ہر چند کردند روان نمیشد فرود آمدند امیر
گفت نام این مقام چه باشد گفتند دشت کربلا چون درخت از برائ ہیزم
بریدند خون بیرون میشد چون از ان خاک را دیدند سرخ شده بود امیر گفت ساکن
باشید که مقام شہادت من ہمین است من از جد خود شنیده ام امّا پیش از ایشان
ہژده لک سوار یزید رسیده بودند و کلانتر ایشان عمر بن سعد بود و سعد از عشره
مبشره بود و کنار آب را گرفته بودند باز حرود بپیش آمد و زمین را بوسه داد
که اگر روئ او را به بینی بهتر بود امیر قبول نکرد گفت پسر تو بر جائ خود باش
تا من از بهر تو اول جنگ بکنم بلشکر پدر خود این شش ہزار سواران بیکبارگی
تاختند ہمگی شہید شدند بعد از ان پیره زنے پسر خود را آورد ہمان یک
پسر داشت شہید شد بعده امیر حسین رضی الله تعالی عنه علی اصغر را
فرمود که تو با جمع لشکر جنگ را اختیار مکن زیرا که نسب رسول الله صلی الله علیه و
سلم منقطع خواہد شد و در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم چه عذر آریم امّا خود بتاخت بہیچ نوع

بدست ایشان نمی آمد کمندها بلاعده برآویختند واز اسپش انداختند چون بنشست
جوانی برو رسید برای قتل گفت من حسین بن علی بوده ام آن برگشت بعده
شمر بن جوشن رسید هرچند کارد بر گلویش میمالید بریده نمیشد امیر حسین رض گفت
که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه را از سینه خود باز کن چون باز کرد
سینه اش پیس بنمود گفت از قفا کارد بران که کشنده من هم تو باشی چون
سر او را در پیش عمر سعد برد شمر گفت ای عمر بهترین قوم را کشتم عمر شمشیر را
بر گردنش زد و بکشت که بهترین قوم را چرا کشتی بعد ازان جمع اصحاب و
خاندان را بطرف یزید روان کردند اما زنان در عماری بودند که هیچ نامحرمی
روی ایشان را ندید چون در راه میرفتند شبی سر امام حسین رض را در خانه مردی
صالح نام نهادند علی الصباح چون سر را ازو طلب کردند سر پسر خود را بریده
فرستاد قبول نکردند بکذا هفت پسر داشت و کله‌ها را بریده داد قبول نکردند
چون کله هفتمی را برید دعا کرد که یا الهی شکل پسر من چون حسین رض گردان همچنان شد
ایشان همانرا بردند و صالح سر حسین رض را آورده بدو همراه کرده دفن کرد بدان
ای فرزند درین هژده لک سوار یک کافر نبود بلکه همه مسلمانان و اکثر صحابه
رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیده بودند زیرا که کافر را بعد از بعثت رسول الله
صلی الله علیه وسلم تا این غایت در روم مدخلی و فتحی نرسیده است مگر در آخر الزمان
برسد و آنچه در مقتل که مصنف رافضی بیان کرده است همه افترا و بهتان است
و لسبب انقطاع عقیده مردمان از خاندان است زیرا که بخاندان رسول الله
صلی الله علیه وسلم این طورهای ناشائسته چگونه میرسد و مسلمانان چگونه ایشانرا
خوارجی بنداشتند و سبب جنگ از ناقبول کردن امام حسین رض بود امر بادشاه را
و یزید لشکر را محض برای قتل او نفرستاده بود بلکه برای بگرفتن او فرستاده بود
تا گناه خود را بدو عرضه کند که من چه گناه دارم و آنچه بعضی مصنفان گفته
اند که یزید بقتل او راضی شد کافر شد در احیاء العلوم

می آرد که آن قول را اعتبار نیست زیرا که از زبان او کسے نشنیده و از دل او کسے خبر دارد و گمان بد بردن بر مسلمانے نهی است که ظنّوا المؤمنین خیرًا واقع شده است **وایضًا** بقصاص امیر حسین رضی الله تعالی عنه کشتن یزید سرداران لشکر را نیز علامت نارضائے اوست چه اگر راضی بودے سرداران لشکر را چرا کشتی زیرا که او را در دنیا از هیچ کس بیم و ترس نبود **منقول است** که چون زین العابدین علی اصغر رضی الله تعالی عنه را در پیش یزید حاضر آوردند زین العابدینؓ بر تخت قرین او بنشست یزید دستها را بر گردن خود انداخت و استاده شد و گفت ای امیرزاده باید که مرا ببخش و بحل کن زیرا که من لشکر را برائے قتل او نفرستاده بودم بلکه میخواستم که گناه خود را بدو عرضه کنم که چه گناه دارم چون یزید بغایت الحاح و تضرّع و زارے بنمود علی اصغر رضی الله عنه قبول نمیکرد ارکان دولت باو همراه در شفاعت استادند و گفتند که اے امیرزاده تو اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستی و رسول الله صلی الله علیه وسلم را کینه و طلب انتقام از کسی نبود بیا تو ازین درگذر زهے عادت خسیس که این مردمان راست چه اگر از ایشان روزے هزار بدی بیاید بدان ننگرند و اگر از اکابر دنیا و دین خصوصًا از عالمان اهل یقین ذره از هزار صادر شود آنرا از اقلیمی باقلیمی رسانند بعد از ان علی اصغر رضی الله عنه گفت که ببخشم اما به چند شرط **شرط اوّل** اینکه قاتلان پدرم را قصاص کنی در حال دوازده نفر سرداران لشکر را بیاوردند گفت که اے بدبختان من کے شما را بکشتن فرموده بودم چرا کشتید گفتند شمر بن جوشن او را بکشت و شمر را عمر بن سعد بکشت گفت بسبب بیفرمانی شما را بکشتم همه را زنده پوست کشید **شرط دوم** اینکه پیش ازین امیر

شرط دوم اینکه پیش ازین امیر حسن رض و حسین رض و فاطمه زهری رض را در خطبهٔ جمعه یاد
نمیکردند گفت اینها را یاد کنم یزید قبول کرد شرط سیوم اینکه بادشاهی
مدینه را بمن سپار قبول کرد شرط چهارم اینکه اهل و عیال و اصحاب را همچنان
بر هیئت خود چنانکه مستورات اند همه را توشه و بدرقه همراه کن تا
بمدینه برسم یزید قبول کرد پنجهزار سوار را بدو همراه کرد چون براه میرفت
امام محمد حنیفه بدو پیش آمد دوازده بادشاهان بدو همراه بودند و بادشاه یمن
بدو نیز همراه بود قمقمه نام که سیصد من کارد داشت امام محمد حنیفه رض گفت
ای نور دیدهٔ من این چه حال است گفت بدین شرط خون پدر را بخشیدم
امام محمد حنیفه گفت که غلط کردهٔ تا من زنده ام ولایت از من است
قصاص و عفو بغیر از من بشما نمیرسد آن پنجهزار لشکر را بکشتند
و بطرف روم روان شدند چون برسیدند یزید را در قلعه محصر کردند بیرون
قلعه سواران جنگ کردند توغان بن زرین با ۳ هزار سوار سوداگر بود
دران روز شهید شد امّا لشکر یزید را شکست دادند مدتی همچنان میکردند
امّا در مصاف امام حنیفه کسی نمی استاد و هر روز شکست میخوردند پس چاره
جز این ندیدند که بنزدیک دروازهٔ قلعه چاهها کندیدند و اندک خس و
خاشاک بر بالائے آن انداختند چون امام حنیفه رضی الله عنه بیخبر
بر دروازه تاخت با یکے از اصحاب در چاه افتاد او را بگرفتند امّا دست
راست او نیز شهید شد و بدرون قلعه درآوردند در شب اتفاق
کردند که فردا امام را از بیرون قلعه بکشند دران شب آن همراه امام
بگریخت و این خبر را بلشکر امام برساند قمقمه گفت ای جوانان شما
خود را مهیا دارید و من در برج قلعه پنهان شوم چون او را بیرون کشند من
دروازه را بگیرم قمقمه پنهان شد و لشکر ساخته شد چون علی الصباح اول
از دروازه برآمد همان کارد سیصد منی بر متعصبان او کوفت که مردمان بلا

عدد در یک کرت مردند و دروازه را بگرفت در حال لشکر را در حصار در آورد و
آن هژده لک را بتمامه همه کشتند اما یزید موی ریش را بکند ید و سیاهی دیگ بر
روئی خود مالید تا سیاه وش شد و پوستین را باژگونه بپوشید یعنی موئی ما
بیرون کرد و چرمش اندرون و ریسمان کاه را بر میان بست و داس را در میان
خود خلانید و روان شد و از قلعه بر آمد ایشان چون یزید را نیافتند
بادشاهی روم را بعلی اصغر سپردند و دست امام محمدؒ را آوردند و دعا کردند
متصل شد روزے کسان زرین در بیابان میرفتند دیدند که شخصے
بدین هیئت گاه کاسے میبرد و گاه چوب اما بطریق خداع ایشان دانستند
که یزید است گرفته در پیش علی اصغر آوردند علی اصغر گفت که چون یک بار عفو
کرم قتلش روا نباشد اما بند سخت نهاده چنانکه چاہے بکندو بر بالاے آن
چوبے را دراز نهاد و بوقت شام او را از آن چوب میکشید و در چاه آویزان میکرد
و مروان نام حکیمی بود که دائم اوقات درمیان اصحاب فتنه انگیزے میکرد
مقدار دو میل از دور زمین را شگاف کرده باین چاه رسید یزید را بیرون
کرده یر دو سه صد کس روز و شب او را نگاه میکرد آورده اند که شکمش
چون طبل آماس کرد و سه صد کژدم سیاه در وے پیدا شد که شب و
روز از درد آن نالان بود شبے در خواب دید که در پیش امیر حسینؓ
استاده است و فوطه بگردن انداخته و زاری و تضرع نمود که یا امیر بر من هیچ
گناه نیست که از گناه من درگذر و مرا ببخش امیر نمی بخشید یزید گفت یا ابن
رسول الله رسول الله صلی الله علیه وسلم را کینه نبود ترا نیز نمی باید چون جد را بد و شفیع
آورد گفت بخشیدم گناه ترا از آن شادی چون بیدار شد تاب و پیچ خورد
شکمش بترقید و آن کژدمان بیرون آمدند و آن سه صد کس را بخوردند همگی
بمردند و تا این غایت کژدم سیاه را عادت است که کسی را نمیخورد و اگر میخورد می میرد
و این قصه جنگ میان اصحاب که روافض بکذب و بهتان بدل کرده اند خدا تعالی

مارا و شمارا و جملہ مومنان را و مصدقان را بحرمت شہیدان دشت کربلا بیامرزد
و بر دین مصطفوے مقیم دارد آمین و یارب العالمین **مسئلہ** گوشت
و شیر جانور پلیدے خوار روا ہست یا نہ **جواب** ہست بی حبس واختلفوا
فی لحم الجلالۃ وشرب لبنہا واکل بیضہا فقال مالک وابو حنیفۃ والشافعی رحمہم اللہ تعالی
یباح ذلک وان لم یحبس مع استحبابہم حبسہا وقال احمد یحرم الا ان یحبس الطیر
ثلث ایام روایۃ واحدۃ واختلف الروایۃ عنہ فی الابل والبقر والغنم فروی
عنہ ثلثۃ ایام کالطیر وہو الاظہر والثانیۃ اربعون یوما نقل من اختلاف
الائمۃ **مسئلہ** اگر شخصے زراعت را بآب پلید آب دہد
آن زراعت خوردن را شاید یا نہ **جواب** شاید واختلفوا
فی اکل الزروع والثمار والبقول اذا کان سقیہا بماء النجس وعلقہا بالنجاسۃ
فقال ابو حنیفۃ ومالک والشافعی رحمہم اللہ تعالی ہی مباحۃ وقال احمد رح یحرم
اکلہا ویحکم بنجاستہا اختلاف الائمۃ **مسئلہ** پس خوردہ زاغ حلالست یا نہ
جواب حلال ہست فی خزانۃ الفتاوی **مسئلہ** سؤر الغراب طاہر بای
حال کان لانہ یبیح منقارہ فی کل زمان وقال ابو القاسم ہو الصحیح وعلیہ الفتوی
مسئلہ لو تصرف المرأۃ فی ملک زوجہا لا یجوز وعلیہ الفتوی **مسئلہ** فی المحیط
لو باعت المرأۃ مال زوجہا واشتری شیئا بثمن زوجہا بغیر اذنہ بطل فتاوی استروشنی
مسئلہ رجل یصلی علی القباء والقمیص کیف یطرحہ قال الشمس الائمۃ
یجعل قفاہ من تحت رجلیہ وسجد علی ذیلہ والبطانۃ تحتہ وکذا علی جلد الحیوان
شرح ہدایہ **مسئلہ** اگر زنے بدرد زہ گرفتار باشد باید کہ سورہ کافرون و
اخلاص وسورہ فلق وخناس را بترتیب نوشتہ بدہد کہ بخورد فی الحال خلاص
شود و اگر سورہ والضحی نوشتہ در کمر بندد فی الحال خلاص شود تا بعد
از ولادت بشتاب تمام دور کند والا رودہ آن زن خواہد افتاد **مسئلہ**
قال شرف الائمۃ الاسکندری لا یقبل شہادۃ الرعیۃ للشحنۃ وللرئیس

والعامل لجهلهم وميلهم خوفا منهم وكذا شهادة المزارع قنية وكذلك لا يقبل شهادة
من يأكل فى السّوق وبين ايدى النّاس لان ذلك لا يفعل من كان له مروة معدن
فائده از خواجه احمد گیسوی علیه الرحمة منقول است هرکه را تپ لرزه شود باید
که این کلمات را بخواند و بدمد مجرب است واگر چنین نوشته آب کرده خورد
نیز مجرب است این است بترکانی رفتان دور فتان سنگ تان دو ره
کنون د.و رمنون دورکنون منون جنون دور بابا حسن ابلیق قلید ے
کثیر المدی کثیر المدی برحمتك یا ارحم الرّاحمین مسئله
در کوهستانی می آرد که اگر مسافر به مقیم اقتدا کند در نماز چهار گانی باید که دو رکعت
را نیت کند زیرا که اگر چهار رکعت را نیت کند جامع باشد میان نفل و فرض
در یک نیت و این جائز نباشد و باید که بعد از نماز دو رکعت اوّل دو رکعت
اخیره را بنا بر تبعیت امام بجاے آرد زیرا که تبعیت امام واجب است و
این سماع استاد خواجه لطف اللّٰه متع اللّٰه المقتبسین بطول بقائه مسئله
اذا مات الرجل وترك امرأة او طلق امرأة وتزوجت المرأة بزوج اٰخر لا يجوز لابيه واخيه و
عمه وغيرهم ان يأخذ منه شيئا وان اخذ فهو حرام نقل هدايه مسئله
اگر غلام کسے بدزدی اقرار کرد بحضور خواجه دست او را ببرند و اگر کسے غلام و یا
کنیزک را یا چیزے از متاع خانه بدزدچه واجب آید جواب درین صورت نیز قطع
دست است و مال ایشان را نیز ضامن باشد تحفة الاسلام مسئله اگر
بر دزدی مال دزدیده گواهان گواهی دهند بشنوند یا نه جواب بشنوند امّا اگر گواهی
بر دزدی دیرینه میدهند نشنوند و مسموع نباشد زیرا که چون توقف بگواهی کرد
گوئے رضا بدزدی دارد پس هرکه رضا بدزدی دارد گواهی او در باب دزدی
قبول نباشد و حدّ توقف نزد بعضے یک روز است و نزد بعضے سه شبانروز
است تحفة الاسلام مسئله رجل اشترى بقرة على انها حاملة فاذا هى
لم يكن فانّه يرد لفساد البيع من فتاوى تتارخانى

مسئله ولو لم یشترط فوجدها حاملة لا یردها بخلاف الجاریة لان التحمل فی
البهائم زیادة وفی الجاریة عیب تتارخانی مسئله رجل مات ولم یترک شیئا للورثة
وطلب الغرماء من الورثة دین المیت ما علیه من القرض فلا حق للغرماء من الورثة
خلاصه مسئله چون شخصے نیت روزه در شب کند باز دران شب ازان
نیت بگردد آن روزه برو لازم گردد یا نے جواب نی اذا نوی فی اللیل ثم
رجع فیه صح الرجوع خزانة الفتاوی مسئله بول الهرة لا یکون نجسا لعموم البلوی
وبه اخذ الفقیه ابو اللیث وفی منیة الفقهاء ان هذه المسئلة فی الهرة الذکر
اما فی الانثی فنجس بالاتفاق امینه مسئله اگر شخصے بر دیگرے غله چون جو
وگندم وغیره قرض دارد باجل معلوم و بوقت اجل غله یافته نشود قاضی تا فصل
دیگر او را مهلت دهد عجائب الغرائب مسئله اگر کسی بهائم را وطی کند گوشت
آن بهائم خوردن شاید یا نه جواب شاید اصح آنست که وطی کننده
خود بخود نخورد و دیگران بخورند تحفة الفقهاء واختلفوا اهل یجوز ان یاکل منها
هو وغیره فقال ابو حنیفة رح لا یاکل هو منها ویاکل منها غیره وقال احمد یاکل
منها هو وغیره وللاصحاب الشافعی وجهان وقال مالک لا یاکل منها هو ولا غیره
ویحرم اکلها علی الاطلاق اختلاف الائمة مسئله واختلفوا فی رجل اکره رجلا
علی ان یقتل آخره فقال ابو حنیفة رح یجب القتل علی المکره دون المباشر وقال مالک
واحمد یقتل المکره والمکره وقال الشافعی یقتل المکره وفی المکره روایتان
واختلفوا فی صفة المکره فقال مالک ان کان المکره سلطان او متغلبا او سیدا
مع عبده اقید منهما جمیعا الا ان یکون العبد عجمیا جاهلا بتحریم ذلک
فلا یجب القود وقال الباقون یصح الاکراه من کل ید عادیة اختلاف الائمة
مسئله بعد صحابه هیچ احدی را بر دیگری فضل نیست مگر اهل علم وتقوی را
وگفته اند که اولاد خلفاء الراشدین نیز بترتیب پدران خود فضیلت دارند بر
فرزندان دیگران چون فرزندان ابو بکر صدیق رض بر فرزندان فاروق رض

وفرزندان او برفرزندان عثمان رض وفرزندان او برفرزندان مرتضی رض اما برفرزندان
بی بی فاطمه زہری رض فضیلت ندارند زیراکه ایشان نسبت برسول الله صلی الله علیه وسلم
دارند اعتماد مسئله المستحب ان یجدّد النکاح مع امرأته رأس کلّ شهر لدفع شبهة
البینونة الحاصلة عن التکلم بکلمة الکفر وللزوج ان یصیر وکیلا من امرأته تزویج نفسها
بحضور شاهدین کلما وقع فی قلبه شك وشبهة فتاوی زندوسی امّا در مشکلات
حذرخانی آورده است که مهر دیگر بمجرد این عقد لازم شود پس باید که اول
همان مهر اولیه را از خود ساقط کند یعنی بخشش کند از ان بعده بد ان مهر عقد
بندد واگر زن نبخشد حیله آنست که گوید مر زن را ای زن حقوق خود را
بمن ببخش چون حقوق ببخشد مهر نیز یکے از حقوق باشد وبخشیده شود
مسئله ذبح کردن مسلمان یعنی آنکه بغیر کلمه چیزے دیگر نمیداند و یهود
وترسا وگنگ وکودک وزن وختنه ناکرده حلال است وعلیه الفتوی
کنز العباد مسئله یجب ان یعلم انه اذا کان فی المسئلة وجوه یوجب التکفیر ووجه واحد یمنع
التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر لیحسن الظن بالمسلم ثم ان کانت نیة
القائل الوجه الذی یمنع التکفیر فهو مسلم وما کان خطأ من الالفاظ لا یوجب الکفر
فقائله مؤمن علی حاله ولا یؤمر بتجدید النکاح ولکن یؤمر بالاستغفار والرجوع عن
ذلك ذخیره مسئله رجل قال لآخر خرق ثوب فلان فالضمان علی الذی خرق
لا علی الآمر خلاصه اذا امر غیره باخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ ولا رجوع علی الآمر
محیط مسئله اذا سال الماء من فم النائم فاصاب الثوب فالثوب طاهر سواء کان
من ماء الفم او منبعثا من الجوف لان الغالب ان الماء الذی یخرج من الفم حالة النوم
متولد من البلغم فیکون طاهرا کیف ما کان عند ابی حنیفة ومحمد رح وعلیه الفتوی
واقعات حسامی مسئله البقار اذا ترك البقور علی ید اجنبی یحفظها هل
یکون ضامنا قال ان ترکها مدة یسیرة مثل ان یأکل ویشرب او یبول او
یتغوط او یتوضأ ونحو ذلك لم یضمن لان هذا المقدار عفو فصول

استروشنی و در فتاوی قرآنخوانی می آرد که اگر خواب کرد و بهایم ازو غائب
شد و بغیبت ازو هلاک شد چون شیر خورد و یا دزد برد بقدر ضامن باشد
مسئله تعزیر کردن کسے را بمال جائز است یا نه **جواب** جائز است
بطریق که قاضی مصلحت بیند امّا درین ۳ امور لازم است که مطلقا تعزیر بکند
اوّل درینکه شخصے بمسجد حاضر نشود برائے خمس اوقات صلوٰة دوم اینکه شخصے
برائے کندیدن جوی حاضر نشود سیوم در اینکه شخصے در صف قتال شکست
او کند دستور القضاة **فائده** خرقه پوشانیدن و شجره دادن مریدان را جائز است
امّا مرید شخصے باشد که هرگز در خانهٔ او فسق و فجور صادر نشود و الّا آن مرید بآفات
دینی و دنیاوی و هلاکت اموال گرفتار شود **منقول است** که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم را ۳ خرقهٔ تبرک باصحاب رسیده است یکے را
با چادر خود همراه پاره پاره کرده بهر یکے از اصحاب تبرک داد و آن خرقه که
در شب معراج آورده بامیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالے عنه داده بود
و خرقهٔ دیگر باویس قرنی فرستاده بود و معلوم باد که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم اویس قرنی را ندیده بود بلکه اویس قرنے بغیب بدو ایمان آورده بود و
مهتر جبرائیل او را خبر کرده بود گاہے روی بیمن می نشست اصحاب میگفتند
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم روی به یمن نشستن شما را بسیار میل است چرا گفت
اِنِّیْ لَاَجِدُ رِیْحَ الرَّحْمٰنِ مِنَ الْیَمَنِ **قصهٔ او آنست** که در یمن شهریست قرن نام
دران شهر بیوه زنی بود پسری داشت اویس نام امّا از کفاف هیچ نداشتند چون
بعث نبوت رسول صلے الله علیه وسلم شنیدند هردو بغیب ایمان آوردند و همیشه صائم الدهر
میبودند و این پیره زن بغایت پیری رسیده بود اویس از محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
هرگز آرام نمیگرفت امّا از خدمت مادر خلاصی نمییافت در روز اشتربانی میکرد و شبانگاه
دو نان جوین حاصل می آورد و هردو بدان افطار میکردند **آورده اند** که درین گرگان
اشتران را میخوردند امّا اویس در تمام روز عبادت الله تعالی میکرد و گرگان

مسئله
قصهٔ اویس قرنی

اشتران او را رعایت و پاسبانی و مراعات میکردند آورده اند
که چون از شهادت دندان مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید
معلومش نشد که کدام دندان باشد تا بموافقت او دندان خود را نیز بکشد و
و بشکند امّا باحتیاط همگی دندان خود را کشید باز بروئیدند باز بکشید
هکذا تا هفت بار دندانش باز می روئید او میکشید چون رحلت
حضرت صلی الله علیه وسلم قریب شد فرمود که این خرقۂ مرا در یمن مرتضی رض
و فاروق رض روان کنند و باویس قرنے بدهند تا بهر که اویس بپوشاند
ازو باشد و کیفیت احوالش معلوم کرد که چنا چنین میداشت
چون ایشان برسیدند در قرن جوانان اویس نام بحدے بودند که
در حساب نمی آمدند بعد از مدتے شخصے بایشان بیان کرد
که درین شهر اشتربانے اویس نام هست و اوصاف حمیدۂ
او بیان کرد ایشان گفتند که همان باشد بعد از ملاقات واقعه را
باز نمودند اویس رض گفت خرقه را درمیان بنهم تا به گردن هر که در آید ازو باشد
گفتند بهتر امّا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که این
خرقه را بپوشد شفاعت امت مرا در دنیا بجا آرد چون درمیان نهادند
خرقه بالا پرید و در گردن اویس رض آمد بخت اویس رض درحال از سر بکشید
و بوسه کرده بنهاد و گفت اول حق شفاعت را بجا آرم از ایشان دور
تر رفت و غسل کرد بعد از دوگانه سر بسجده بنهاد هاتفی آواز داد که ای
اویس نصف امت رسول الله را بتو بخشیدم سر بالا نکرد باز هاتفی
آواز داد که دو حصّہ امت را بتو بخشیدم هنوز سر بالا نکرد باز هاتفی آواز
داد که بمقدار عدد پشم گوسفندان صفا و منا امت را بتو بخشیدم و صفا
و منا دو قبائل اند در عرب که ایشان را گوسفندان بسیار اند هنوز سر بالا
نکرد امّا چون از ناآمدن او دیر شد فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهما

هر دو در عقب او روان شدند چون اویس کشک پای ایشان را شنید
بالا کرد و گفت ای امیرین اگر شما آمده نمی بودید حق تعالی تمام امت رسول الله
صلے الله علیه وسلم را بمن می بخشید پس در خطرهٔ هیچ احدی نگذرد که اویسؓ افضل از
خلفائی راشدین بود از آن خرقه بدو رسید زیرا که این الطاف آلهی بود گاهی بر اکابر
میشود و گاهی بر اصاغر و از اویس قرنی سلسله از آن نماند که خرقه بخدمت نه آورده بود دل
خبر است فی العلوم آورده است که کلاه گرفتن نیز فائدهٔ تمام دارد حتی که در
عرصهٔ عرصات میان او و میان دوزخ هفتاد صندوق پیدا شود که هر خریق
این دنیا بوده باشد و معلوم باد که هر سلسله تعلق با بوبکر صدیق رضی الله عنه دارد
کلاه او یک ترکی می باید و کلاه فاروقؓ دو ترکی می باشد و کلاه ذی النورینؓ
سه ترکے میباشد و کلاه مرتضی چهار ترکی می باید بدان ای فرزند
که هیچ احدے را نرسد که انگشت تعرض دراز کند اندر اینکه در شجره
چرا اسمائی اولیاء الله می نویسند بعده اسم مکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم و اسم
معظم واجب تعالی می آرند زیرا که مقصود اصلی ما جز این نیست که این اسماء شفیع آرم
بدرگاه لم یزل تا امور کلی ما بطریق اسهل و اجمل سرانجام یابد پس چون زبانهائی ما
ملوّث است از گناه اول اسمائی اولیاء الله را یاد میکنیم تا لائق یاد کردن اسم
خلفائے راشدین گردیم و چون اسم ایشانرا بر زبان رانیم زبان ما پاک
میگردد تا مستحق ذکر اسم شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم گردیم و چون اسم او را
از صدق دل و یقین بر زبان رانیم زبان ما پاک تر گردد تا اسم ذات واجب
الوجود بر زبان رانیم زیرا که رسیدن بدرگاه لم یزل بے همراهیئے سواران
تیز رو محال است و دیگر آنکه گفته اند التاخیر یفید التعظیم و دیگر آنکه اسمائے معظم
چون درخت اند و اولیا چون برگ هر چند برگ سربلند ے و روبهوا دارد اما
ازین رو که قیامش بدرخت است پس در نظر او بے بهائی دارد زیرا که آب درخت
برگ را نم رسیده و رو بنمایش کشیده و عوام الناس از درخت

برگ مغرور مانند وندانند که برگ را مرتبتی نیست بخود مگر از درخت پس متعرض
باین سخن چون مغرور ببرگ است و وجه تقدیم ایشان از انست تا شخصی برگ را
بیند بنزدیک سائه آن درخت بجوید یعنی تا اولیا را شفیع بیارد بتذکره شریف
اسم ذات نرسد والله اعلم **مسئله** رجل علیه دین فنسی حتی مات قال شداد
رحمه الله ان کان الذی بثمن مبیع اوقرض لایوخذ به یوم القیامة وان کان غصبا
کان ماخوذا قاضیخان **مسئله** لایکره الکلام عند الاذان بالاجماع ای للسامع
فتاوی کامل من تکلم فی الاذان خیف علیه من زوال الایمان هذا محمول علی المؤذن
دون السامع خزانة الجلالی **مسئله** اذا اشتری شیئا وصار مغبونا فیه قال قاضیخان
ابو علی النسفی له ولایة الفسخ وهو اختیار الامام ابی بکر وقال القاضی جمال الدین
اذا غر البائع بان قال قیمته بهذا المقدار فله ولایة الفسخ محیط **مسئله**
نام خدائی عز وجل بهر زبانی که یاد کند حلال باشد ذبیحه ابوذر رضی الله تعالی
عنه را پرسیدند که اگر گرگ یا دو سر گوسفند بکند و گوسفند جز آن زنده ماند
ذبح کردن او شاید یا نه **جواب** شاید میان دو سینه و در فتاوی خوانده ام
نیز همچنین آورده است و در ملتقط میگوید که اگر گربه سر ماکیان را از تن جدا کرد
و او می جنبد بذبح حلال نشود و اگر سر گوسفند بشمشیر و یا بکارد زد و جدا کرد
خوردن حلال باشد لیکن فعل مکروه باشد اگر وقت بسمل کردن مرغ و گنجشک را
سر از تن جدا شد از سبب تیزئی کارد او را بخورند و سر او را نخورند مثل
ازانکه حیوان را بسمل کنند مردی دست و پائی از حیوان برید مگر پوست
را گذاشت معلق دران و بعد آن گاو را بسمل کردند انگاه پوست را از ان
حیوان چون گاو و گوسفند و غیرهما برید و آن عضو را جدا کرد حلال باشد آن
عضو را بخورند لفظ عربی این است العضو المبان یحل بحل مذبوحه و روی
سوی کعبه آوردن سنت است وقت ذبح باتفاق و اگر روی مذبوحه بقبله نکند
بد کرده باشد ولیکن باشد اکل آن کفایة الاسلام **مسئله** شخصی

بقرضدار خود دست دراز کردہ بود کہ تا قرض من ادا نکنی ترا نخواہم ماند شخصے دیگر
درآمد و اورا از دست او خلاص کرد اگر بطریق کفالت و ضمانیت خلاص کرد
قرض از خلاص کنندہ طلب کند و اگر بزور بے ضمانیت خلاص کرد
قرض از قرضدار طلب کند کنز الدقایق در مجالس الاسلام قاضی
شمس الدین مسطور است کہ روزے شیخ شرف الدین منیرے
قدس سرہ از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد کہ یا شیخ مشکلی دارم در
اینکہ سبب وجوب سجدۂ تلاوت چہ چیز باشد قاضی گفت اے فرزند
معلوم باد کہ این سجدہ خالی از دوام نیست یا در قصۂ وعدہست و یا قصۂ
وعید پس اگر قصہ بوعدہست سجدہ برائی شکر و رجاست و اگر قصۂ
وعید است سجدہ از برائی خوف خداست مسئلہ لا یجوز لاحد
ان یدخل فی ولایۃ الغیر للمنازعۃ معہ واخذ ملکہ وماله لان فیہ ایقاظ الفتنۃ
النائمۃ قال شیخ الامام حسام الدین رح من ایقظ الفتنۃ فعلیہ لعنۃ اللہ و
الملائکۃ والناس اجمعین قال ابو عبد اللہ الحامدی رحمہ اللہ تعالی من دخل
فی ولایۃ الغیر مع عسکرہ القاهرۃ للمنازعۃ واخذ ملکہ وماله بلا موجب ولم یمتنع
عن الایذاء بقول الجمهور یجب القتال ویقاتل بکل ما یقاتل بہ مع اهل الحرب
کالرمی بالنبل والمنجنیق وارسال الماء علیہ والبیہ والقاء الحرق علیہ واخذ امواله
واسبابہ ظلما وزجرا لہ وعبرۃ وتنبیها لغیرہ وقال شیخ الامام العبد الجبار
الحکیم الزاهد الامام الاجل برهان الدین الواعظ وهذا بالاجماع اما
التصرف فی اموالہ واسبابہ ظلما فقد قیل انہ یباح وهو الصحیح وان کان
القاهر مسلما او ذمیا والمقهور حربیا یزول ملکہ عن امواله بالاستیلاء و
بقهرها وان کان ذمیا لا یملک القاهر اموال المقهور وکذا اذا کانا مسلمین لان
اموال المسلمین معصومۃ لا یملک بالقهر والاستیلاء لا یحل التصرف فیها وهذا اذا
لم یکن بادیا بالظلم اما اذا کان بادیا بالظلم فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ

والناس اجمعين يباح اخذ اموالهم واسباب ظلمهم والتصرف فيها دفعاً للفتنة
القائمة وحرزاً للعالم قال ابو مطيع لما افتى ابو يوسف يجوز اخذ مال البادى بالظلم
والتصرف فيه اخبر بذلك ابا حنيفة قال المجيب مصيب وكان محمد بن الحسن رحمه الله
جالساً عنده ولم يتكلم بشئ وكان هذا منهم بالاجماع فتاوى غرائب
مسئله البيضة اذا خرجت من الدجاجة الميتة اكلت وكذا اللبن الخارج من
ضرع الشاة الميتة فتاوى سراجى مسئله من رأى فقيراً فى المسجد اغنى وراح
فى بيته واكل الطعام فكانما اكل لحم الخنزير ودم الحيض خانيه مسئله مال
شخصے مسلمان چون اسپ وگاؤ واشتر وگوسفند وغیر ذلک بغیبت از صاحب
مال بیرد ذبح کردن آنرا نشاید واگر ذبح کرد ضامن باشد اما در تحفه
ملکی می آرد که اگر ذابح بادیانت بود که ازو هرگز بدی وحرام خوارے
صادر نشده باشد بذبح کردن ضامن نباشد ومعلوم باد که این اختلاف
در ذبح مواشی ماکولات است کامر اما ذبح کردن خر واستر وکلب وغیر ذلک
اگر آن ذابح بادیانت باشد ویابی دیانت بهر تقدیر ضامن باشد مسئله چون
عسل پلید شود پاک کرده شود یا نه جواب پاک کرده شود باید که آوند عسل
را باتش بار کند وآن عسل را بچوبے وزن کند وآن جای را نشانه کند و
بمقدارے آب بر آن اندازد که اگر آن چیز شستنی میبود بدان آب شسته میشد
وبجوشاند آب بتمامه بیسوزد وعسل باقی ماند چون بوزن آب چوب رسد باز
بدان مقدار آب دیگر اندازد همچنین سه کرت آب را در و بسوزاند پاک گردد نقل
مجموعه سلطانی مسئله سئل در آنچه زید دراز گوش خود را فروخته است بخالد
بر بیع فاسد واین دراز گوش در دست خالد نقصان یافته است
بآفت سماویه شرعاً درین صورت رسد زید را که این دراز گوش را از خالد مع
ارش النقصان بگیرد یا نه اجاب رسد وکذلک اذا کان النقصان بفعل
المشتری وذکر فی بیوع الخلاصة وان کان بفعل الاجنبی فالبیع بالخیار

فی الارش ان شاء اخذہ من الجانی لا یرجع علے المشتری والمشتری یرجع علی الجانی کما فی الغصب و ذکر فی القنیۃ فی باب البیع الفاسد اشتری جاریۃ بشراء فاسد و نقص عند المشتری یردھا و یرد مانقص ولو ولدت یردھا و ولدھا ولو فقاء عینھا یردھا و نصف قیمتھا لانہ مضمون بالقبض والاوصاف یضمن بالقبض فتاوی قران خانی **مسئلہ** اگر در شیرہ موش افتد و بمیرد باید کہ موش را بکشد پیش از انکہ ریختہ شود و باند آن شیرہ را تا آنکہ خمر گردد بعد ازان خمر را سرکہ کند حلال میشود فی الخزانۃ **مسئلہ** سرکہ شراب مشروع است و سرکہ حاصل میشود بدانکہ نمک در خمر اندازد و در پیش آفتاب بنهد و یا خود سرکہ شود سراجی **فائدہ** ہرکہ این اسم را بوقت چاشت از برائی دفع دشمنان ہفتاد و پنجہزار بار بخواند آن کار او بکفایت رسد درین کار سوگند فرمودہ اند کہ بہر یک نباید گفت و اگرنہ عالم فتنہ گیرد این سریست کہ در پیشانی مہتر عزرائیل نوشتہ است اسم این است یعنے درین حروفهای **ا م ذ ل** مردے کنیزک خود را بغلام خود نکاح کرد و مہر مسمی نکرد لازم شود یا نہ **جواب** نہ و **بعضے** گفتہ اند کہ ہرگز لازم نشود عجیبۃ المسائل **مسئلہ** تزویج کرد زنی را بجبر و نکاح کردن بر وے دو مہر لازم شود چگونہ باشد حل مشکل این کہ این شخص است کہ بزنے زنا میکند و در عین آن زنا برائی زن نکاح کند بر وے دو مہر لازم شود یکے مہر مسمی کہ در ہمین عقد نامیسمہ بود و دیگر مہر کہ بسبب زنا لازم شدہ است زیرا کہ چون درین زنا قبل از خروج ذکر نکاح کرد حد ساقط شد پس فدیۂ حد مہر مثل لازم میشود **مسئلہ** رجل زنا بامرأۃ فتزوجها وهو علی بطنها فعلیہ مهران مثل بالزنا لانہ سقط الحد حین تزوجها قبل تمام الزنا و مهر اٰخر وهو المسمی بالنکاح عجیبۃ المسائل **مسئلہ** فی الفتاوی البدهی سئل عن علماء بخارا عن رجل جاء فی مجلس فلان وجلس فوق المتعلم عالما بالعبادات مثل الصلوٰۃ او الزکوٰۃ والحج والصوم والحیض والنفاس هل یجب علیہ شئ ام لا فاجابوا بان هذا علی اربعۃ اوجہ استخفاف او حقارۃ او

مسئلہ برائے دفع دشمنان بخواند ۱۲

اهانتر او مزاح ولو تقدمه علی وجه الاستخفاف طلقت امرأته ولو کان علی وجه
الحقارة او الاهانة یکفر ولو کان علی وجه المزاح یعزر ویشهر والفتوی علی قولهم
فی زماننا لاد وضتراله علماء مسئله در کنز آورده است که در حد سرقه صلح بمال جائز
است امّا در حواشی او می آرد که صلح همچنان کند که اگر ده درم سرقه کرده باشد برابر
او پنجاه درم از دزد طلب کند تا تاوان یکی به پنج میشود وغیر او را تنبیه بود
وایضا فدویهٔ دست بریدن سارق میشود مسئله در ایضاح آورده است
که بیع وشرا بر چند نوع است یک نوع او حرام است چنانکه گوشت که درو
کرمان افتاده باشند زیرا که بمجرد افتادن کرم گوشت حرام میشود ویا چون
خوک ویا خمر ویا حر الاصل زیرا که در عجائب الغرائب آورده است که اگر بائع مشترے
را گوید که این چیز بدان شرط میفروشم که غارتے است یعنے ملک غیر
است بسرقه ویا بغصب گرفته ام ویا شخصے حر الاصل است که من بعد
شما را بر ما رجوع نباشد وآن چیز در ملک مشتری هلاک شد ویا خود را اگر مشتری
را رسد که ثمن خود را از بائع باز گیرد واینچنین بیع مطلقا روا نباشد ونوع دیگر
فاسد است وفاسد را دو روی است یکے روی او به بعض قریب ویک روی
او بوصل چه اگر احد متعاقدین فسخ کند شاید که چنانکه گوشت گنده بوی
شود مکروه شود نه حرام پس اگر فسخ کند شاید واگر طبخ سازد بیع روا باشد
ویا چون مبادله لبن بلبن در فتاوے سراجی آورده است
که اگر شخصے شیر را بکس بدهد بدان شرط که باز شیر را از ماده گاو دوشیده
بده وبعد از مدتے احد از متعاقدین فسخ کند بدین که برابر این شیر بمن غله
بده پس بحکم شرع او را غله رسد پس شیر را بشیر دادن روا باشد
امّا با فساد امّا در قدوری آورده است که شیر ماده گاو را بر شیر
بز وگوسفند بدهد ربوا میگردد پس روا نباشد ونوع دوم بیع مکروه وآن
بیع جائز باشد امّا اثم گردد چنانکه شخصے در شهر خود غله از شهر خود جمع کند

مسئله در بیان صلح بمال

وبا دیگران به بیع گران بفروشد ویا شخصے پیشوائی کاروان آید و نرخ آن شهر
را که برایشان بنمایاند چون نیک و بد یعنی نیک خواهی کاروانیان کند ویا چون
یک کس بیع را سرانجام داده باشد دیگرے درمیان درآید و یا در وقت اذان
جمعه یعنے بعد ازان جمعه درین صورتها بیع کند جائز باشد امّا آن شخص آثم
گردد مسئله گواهی حربی بر حربی دیگر رواست باختلاف ملت ایشان وگواهی
حربی بر ذمی روانیست وگواهی ذمی بر ذمی رواست باختلاف ملتِ ایشان
وگواهی اعرابی و روستائی بر شهری روانیست زیرا که ادائی حروف را نمیتواند
بجای آورد وگواهی شهری بر اعرابی رواهست وگواهی اعرابیے بر اعرابی دیگر
نیز رواهست زیرا که دران ولایت جز مانند ایشان یافته نمیشود نسخه منی
مسئله اذا ادعی عیب بالدباب لایثبت حتی یقیم البیّنة وان اقام بیّنة العیب
یثبت العیب وان قال البائع ان مات علے عیب الدباب فهو علی یرد علیه وان اقام بیّنة
علی ذلك لان البائع غیره علے ذلك والصحیح ان عیب الدباب لایثبت لانه لایعتبر وقت
ضربه قیل یضرب وقت الشتاء وقیل وقت الربیع شرح هدایه مسئله چون مسافر در
نماز چهارگانی با مام مقیم اقتدا کرد چهار رکعت را تمام کردن بر و فرض میشود واگر
بر قعدهٔ اول نه نشست نمازش فاسد شود اگر در شفعهٔ اوّل اقتدا کرد نیز تمام کردن
لازم بود واگر در شفعهٔ آخر اقتدا کرد نیز چهار رکعت را تمام کردن لازم بود
مسئله آورده اند که روزے زنی بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر
شد وگفت یا رسول الله شوهر بمن دوستی ندارد گفت بر تو باد که از نامشروعات
به پرهیزے هکذا سه کرت زنے سوال میکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
همین جواب میداد بعد ازان گفت یا رسول الله من در حق او چیزی کرده ام
ازان پس بمن دوستی او روز بروز می افزاید حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بغایتے درشتی واعراض فرمود واورا از پیش خود
دور کرد حتے که آن زمین که برو استاده بود آن را نیز بریده انداخت

پس گفته اند که اگر شخصے اندک و بیش از سحر میدانسته باشد
چنانکه اگر پسر را بمادر خود مهربان بکند از روے سحر آن کس کافر
گردد فتاوے نوادر مسئله اگر کسی از جهت پریان چراغ بنهد
ویا از جهت ایشان مرغ ویا گوسفند وغیره ذلک را بکشد ویا گوش و
یا تاج خروس را ببرد و بدان تعویذ نویسد پس آن شخص کافر می شود و
زنش طلاق میشود اگر تجدید نکاح کرد فبها والا همیشه زنا کار است
تفسیر ملا یعقوب مسئله پوست بزغاله خوردن روا باشد بوستان
ابو اللیث سمرقندی مسئله در دلیل العارفین مسطور است که چون
زن وشوهر را نزدیکی حاصل میشود دران میان مهتر جبرائیل پارۂ خاک از
موضع مدفن آن طفل میگیرد و در رحم زن فرشته است که آنرا ملک الارحام
میگویند بدست آن میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم قرار میگیرد
آن خاک بدان می آمیزد و مدت چهل روز در دست مالیدن گیرد پس
بمنزله پنیر میگردد بعده فرشتهٔ دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز
میمالد تا اندامهاے او راست میشود چون گوشت و پوست و استخوان و
عروق پس از حضرت عزت خطاب می آید که اے فرشته سرش مهیا
کن و فواید اکل وشرب وکلام وسمع وبصر وشم وذوق درو من می نهم
و پایهائش راست کن وقوت مشی من میدهم و دستهایش راست کن
وقوت بطش من میدهم بعد از ترتیب جمله اندام مدت ده روز همچنان
افتاده باشد بے روح بعد ازان گفته اند که حیات بمنزله اسپ ابلق
است هر چیزے را که بوی میکند زنده می شود اول پاے او زنده میشوند
بعد ازان هر دو گرده و روده زنده می شوند که این را ارواح نباتے
گویند بعد ازان عرقے است میان جگر بسنده و روده که مخرج
نفس ازان است بدان راه حیات بالا سرایت میکند و نفس

مسئله در بیان خلقت آدمی ۱۲

پیدا می شود پس این هنگام حیوان نام می یابد بعد ازان فرشتهٔ است که آنرا
ملک الارواح میگویند ارواح را داخل میکند که آنرا ارواح نفسانی و جاری
گویند که سمع و بصر و ذوق خاصیت اوست و روئ طفل در شکم مادر بطرف
ناف میباشد یعنی پشت او بطرف پشت مادر و روئ او بطرف روئ مادر او
میباشد و پس در تمهید ابو علی رودباری آورده است که نفس جدا است
و ارواح جدا زیرا که در حالت خواب ارواح بیرون می آید و در حالت بیداری
داخل می شود و در وقت موت هر دو بهم میروند خلاف مر ملحدان را که نزدیک
ایشان ارواح و نفس جز یکی نیست و منقول است که چون ارواح در
رحم می آید چهار خط را با خود همراه می آرد یکے از اجل که مقدار کذا و کذا سنین
و شهور و ایام عمر او باشد و در فلان ساعت اجل او منقض می شود کما
قال الله تعالی اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ
یعنے مقدار پائ گرفتن مور چه پس و پیش نشود اما نزدیک اعتزال مقتول
باجل خود نمرده باشد چه اگر قاتل نکشتے مدت چهل روز زنده بودی اما نزدیک اهل
سنت و جماعت این قول محض کفر است و خط دیگر رزق او نوشته میباشد که
مقدار کذا و کذا این شخص خورد و در خط دیگر عمل او نوشته میباشد که مقدار کذا
و کذا عمل ازو در وجود می آید خواه نیکی خواه بدی و در خط دیگر مذهب او نوشته
میباشد که این کس بدوزخ میرود یا به بهشت منقول است که گریهٔ کودک
بعد از ولادت از آنست که او تا این غایت جملهٔ امور غیب را یاد میداشته
باشد اما درین حالت فرشته می آید و پیشانی او را سخت میمالد بتمامه آن یاد
را فراموش میکند ازان اندوه در گریه میشود منقول است که طفل بعد از
ولادت در مدت چهار ماه گریه میکند دران اثنا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بیان میکند
و در چهار ماه دیگر محمد رسول الله را بیان میکند و در چهار ماه دیگر اگر مادر و پدرش
مسلمان بودند میگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَلِوَالِدَیَّ و اگر مادر و پدرش

کافر بوند میگوید اللّٰہم العن علی والدیّ **مسئلہ** اگر طفل گریہ میکند باید کہ سورۂ
لایلاف را نوشتہ بند د آرام شود **مسئلہ** بدانکہ دیدار باری تعالیٰ را دیدن رواست
است و روزی خواہد شد بعد از دخول در بہشت مؤمنان را یعنے زنان او مردان را
خلاف مر اہل روافض و حشویان را کہ نزدیک روافض کہ بغیر از بی بی فاطمہ زہری رضؓ
زنان دیگر نہ بینند و نزدیک حشویان کہ بغیر از بی بی عائشہ صدیقہ رضؓ زنان دیگر نہ بینند
و این قول اینہا محض باطل است شرح عقاید **مسئلہ** در دُرّ مجالس آوردہ است کہ
زنے بود صاحب جمال از غایت گریہ کردن چشمان او بی نور شدہ بودند و از و
پرسیدند کہ چرا گریہ میکنی گفت شنیدم کہ فردائی قیامت زنان را دیدار نباشد
گفتندش کہ ای ضعیفہ این قول روافض است لابل زنان را دیدار باشد گفت
پس ازین قرار نشوم از گریہ زیرا کہ چشمان من از جہت دیدار او کور شدہ است
مسئلہ چون شخصے چہار زنان داشتہ باشد و زن پنجم را نکاح کردن خواہد
روا باشد یا نے **جواب** حیلہ آنست کہ از زن اوّلینہ کہ آنرا اول بعقد
در آوردہ باشد از ان اذن خواہد اگر اذن داد بعد ازین ہر چند
زنان کہ بکند لا الیٰ نہایہ روا باشد و این روایت در مشکلات حذر خانی مسطور است
امّا مفتی را شاید کہ این مسئلہ را بر دانشمندان زور آور بگذراند بعد ازان فتوی
دہد **مسئلہ** رجل نوی السفر فی رمضان وھو صائم فقیل ان یخرج من العمرانات
ان اکل علیہ الکفارۃ فتاوی سراجی و قران خانی **مسئلہ** شخصے بدست کفار اسیر شدہ
بود و نمیداند کہ ماہ رمضان کدام باشد پس تحری کردہ یک ماہ را روزہ داشتہ
است شرعاً اگر تحری موافقت افتد روا باشد یا نے **جواب**
باشد امّا اگر معلوم شود کہ آن تحرے قبل از رمضان بود و یا بعد از
رمضان بود نیز آن روزہ محسوب باشد یا نہ ایجاب روا باشد
فتاوے قران خانے **مسئلہ** مستاجر را روا نباشد کہ دایہ
مستاجر را بزند اصلاً عند ابی حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ اگر بزند و ہلاک

شود ضامن باشد و همچنین بکشیدن لگام عقب بانگ آواز آنچنان میکند
تا بمیرد و عند هما بضرب معتاد ضامن نباشد و دابهٔ عاریت را بزند نیز ضامن
شود باتفاق امّا اگر دابه را مزدور گردو در غیر موضع معتاد بزند و ہلاک
شود باجماع ضامن شود فتاوی نوادر مسئله اگر شخصے اصل الحرفته
در پیش یکے عهد کرده که کسوت و طعام را بمن داده باشی و من بندگے
شما را قبول کردم که قدیم الایام در پیش شما باشم و بعد انعدت آنکس
میخواهد که از پیش وی برود رفتن تواند یا نه جواب تواند و آنچه از
طعام و کسوت بوی داده ہست آنچه آنکس کرده است ہردو برابر میشوند و ہیچ
احدے از دیگرے چیزے طلب ندارد نقل تاتارخانی مسئله در فتاوی
افتخار آورده است که در سفر نیت راقصر نیست زیراکه در اتیان و ترک مسافر
مخیر است و قبل اتیان در حال نزول و ترک در حال رفتن در فتاوی
ظهیرے و خلاصه بغایتے مستحسن داشته نقل صلوة ماچینی مسئله
مکروه است اقتدا باہل ہوا و بدعت کردن چون جمیله و قدریه و روافضیه
و خطابیه و مشبهیه و آنکه قرآن را مخلوق گویند اقتدا بایشان مطلق
درست نیست نقل ماچینی مسئله مکروه است تکرار جماعت کردن در مسجد که
اہل آن مسجد نماز بجماعت گذارده باشند و این در صورتے مکروه ہست که
قوم آخر از قوم اول اکثر باشند امّا اگر یکے بیکے و دو بیک در گوشهٔ
باشند مکروه نباشند و در جامع صغیر خانی گفته است که این جمله در صورتی
ہست که آن مسجد در مشارع عام نباشد فامّا اگر در مشارع عام باشد
تکرار جماعت و بانگ نماز و اقامت مکروه نیست زیراکه امام معلوم
و معین شرط است از برائے کراہیت و این جائی معلوم نے
نقل صلوة ماچینی مسئله نماز گذاردن بر فوق
مسجد مکروه باشد و به صحن مسجد و اگر جائے تیابد مکروه نباشد

نقل یا چینی مسئله چون زنے وفات یابد باید کہ موہائی او را در دو گیسو کنند یکی را
بجانب راست بر بالائی قمیص بر فوق صدر او ماند و دیگر را بجانب چپ ہمچنان
کنند سوال اگر مردے موئے داشتہ باشد او را چہ باید کرد اگر دو
گیسو کردہ ہمچنان بطریق مذکور ماند تشبیہ بزنان میشود و اگر دو گیسو کردہ
متعاقب او ماند آن نیز تشبیہ بزنان می شود از انکہ زنان را ہم دو گیسوی
می باشد و مرد را نیز دو میشود و اگر بر سر پیچیدہ بماند آن نیز قلب
موضع می شود پس چہ باید کرد جواب باید کرد کہ موہائے مرد را
سہ گیسو سازد یکے را پس پشت در زیر یک کتف او نہد و دیگر را در زیر دیگر
کتف او نہد و سیم را در زیر پشت او برابر گردن بنہد نقل خلاصۃ الفقہ
مسئلہ اگر مردے کالائے خرید بدانکہ او را سہ روز خیار کرد بعد از آن
اگر تصرف کرد دران مبیعہ چنانکہ اسپ بود بر نشست و یا ستور بود بار کرد و
یا مادہ گاو بود بدوشید و یا کنیزک بود وطی کرد و یا بوسہ داد بشہوت
یا او را لمس کرد درین حال ہمہ جائے او را خیار باطل باشد و بیع
جائز و لازم آید رد نتواند کرد و نیز اگر کنیزک بشرط بکر خرید پس کاملہ
پیدا شد بطریق کہ زنان دانند بوطی رد نتوان کرد کفایۃ الاسلام
باب در دانستن راہ فقیری ہزار و یک منزل است و چہل و چہار
مقام است باب اندر بیان خرقہ سوال اگر ترا پرسند کہ خرقہ چیست
و چند معنے دارد جواب بگو کہ خرقہ پوشش بر پنج معنے
اطلاق کردہ اند اوّل اصل است کہ لم یزل خواست تا کسوت
خلق بر موجودات پوشاند قولہ تعالی اذا اراد شیئا ان یقول لہ کن فیکون
آفرینش خرقہ اصلی است کہ ہر دو عالم را پوشاند و خرقہ دوم عرش و خرقہ
سیوم زمین است و خرقہ چہارم لیل و نہار است و خرقہ پنجم ہیم است و خرقہ ششم
روز و شب است قولہ تعالی وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النہار معاشا

باب اندر بیان خرقهٔ اصلی بر دو وجه است آورده اند این جمله موجودات از کتم عدم بصحرائی وجود آورده واین وجود معدوم بود چون ایشان را از نیستی بهستی آورده واین خرقه را بایشان داده است درینمعنی خرقهٔ اصلی نام نهاده اند واین خرقهٔ دوم عشق است واین خرقه را نیز بوجود آمده است اول عشق را نا گفتن و تا پرسیدن و تعلیم علم نشناسد وحاصل نشود و چون بر وجود وی آمد انگه معلوم شود و دوم چیزے نتوان داد که عشق نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم مَنْ اَکَلَ الطَّعَامَ فِي بَیْتِ الْمُصِیْبَةِ فِي الْیَوْمِ الْاَوَّلِ تَبَرَّاَ مِنْهُ الْاِیْمَانُ وَمَنْ اَکَلَ الطَّعَامَ فِي الْیَوْمِ الثَّانِي تَبَرَّاَ مِنْهُ الْمَلَائِکَةُ الْمُقَرَّبِیْنَ وَمَنْ اَکَلَ الطَّعَامَ فِي الْیَوْمِ الثَّالِثِ فَقَدْ تَبَرَّاَ مِنْهُ الرَّحْمٰنُ **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اِنَّ اللهَ بَرِیْءٌ مِّنَ الَّذِیْنَ یَأْکُلُوْنَ الطَّعَامَ فِيْ بَیْتِ الْمُصِیْبَةِ قَبْلَ مَضِيِّ ثَلَاثِ اَیَّامٍ المراد بالنهی لاغنیاء الناس لا للفقراء اذ هم المستحقون ویستحب الاطعام لاهل المصیبة اذا لم یکن معهم نواحة لان النبی صلی الله علیه وسلم اطعمهم علی عمه حمزة ایام التعزیة واذا کان فیهم نواحة لا یجوز لانه اعانة علی المصیبة وذلك منهی مختار الفتاوی اَنَّ اعرابیّ جاء الی النبی علیه السلام فقال یا رسول الله انّ ابنی مات والطعام یرسل مع الجنازة ما شان تلك الطعام اَهُوَ حلال ام حرام فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو حلال وامر الصحابة باکله ولکن یکره ان کان بین القبور من تحمید الواعظین ومن لم یاکل من الطعام الذی یرفعون مع الجنازة فهو مبتدع ویتابع الیهود لانهم لم یرفعون مع الجنازة ولم یأکل ایا مامن مقدسی من الذخیرة الطعام الذی یحمل خلف الجنازة یحل اکله لا للمصیبة یحملون هذا الطعام لاجل حامل الجنازة فیحلّ اکله فی الملتقط لو حملوا الطعام خلف الجنازة یحل اکله ولعموم البلوی وقد وقع فی بعض النسخ لا یباح اکله هذا الطعام فهو مخالف النسخة المتقدمین و المتأخرین والمراد بعدم الاباحة المکروه من زندویسی والطحاوی وسئل عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه عن الرجل یقوم باللیل ویصوم بالنهار ولا یحضر بالجماعة هو قال فی النار قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلم من منع میراث وارث حرّم الله تعالی میراثه عن

مسئله

دربیان خوردن طعام درخانهٔ ماتم

الجنّة فی تفسیر ابی طالب الکرمانی **فائده** تعویذ چشم زخم بدنظران هر که را نظری رسد این تعویذ را نوشته نگاهدارد خدای تعالی او را از آفت نظر امان دهد و سه مرتبه بران نظر رسیده بدمد بفرمان رب العالمین شفا یابد مجرب است این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اعوذ برب عیسی و شهاب قابس و هجر یابس و ما قاوس العین بالعین ردة العین الی العین فی کبده حلیة یا عظیم یا عظیمُ یا عظیمُ یا اللّٰهُ یا اللّٰهُ برحمتک یا ارحم الراحمین **نوع دیگر** اگر کسی را چشم تاریک باشد بیارد بیخ زعفران را بساید و در چشم کشد با چوب سرمه دان و بعد ازان زردچوبه را بگیرد پنبه آلوده کرده بالای چشم نهد بعد ازان دو کلیچه از گل کند و بالای چشم باند روشن گردد بفرمان الله تعالی مجرب است **نوع دیگر** روشنائی تلخه ماهی و مشک و زعفران و کف دریا و چاکسو این جمله را آس کند و با شهد آمیزد و در چشم کشد روشن گردد ان شاء الله تعالی **نوع دیگر** برگ سپند را بگیرد و بکوبد و شیر کند در شب بمالد و علی الصباح در دهن بگیرد و خون دهن و گنده بوئی و جمله علت برطرف شود بحکم باریتعالی

نوع دیگر اگر کسی را دست و پا عرق شود هم بدست و پای بمالد عرق کم شود ان شاء الله تعالی

تمت

مخفی نماند که در حین طبع کتاب مستطاب هذا که مسمی بارشاد الطالبین است نسخ عدیده فراهم آورده شده بود لیکن بسبب عدم استعمال بطور درس در نسخهای مذکوره اغلاط بسیار جای گرفته بود بقدر البشریه در صحت این نسخه مطبوعه قصور نشده و در طبع بار سیوم باز مقابله با نسخ قلمی ترجمهٔ فارسی فهرست محرک نیز شده در هر جا که عبارات عربی واقع شده و مواضع هر آیت در هر سیپاره و رکوع معلوم شده - هر جا که اگر ذو الفطانتی بر غلطی اطلاع یابد بقلم عفو صحیح نموده زبان از توبیخ بر مصحح و کاتب مسدود دارد والله المستعان و علیه التکلان

اشتہار

بر سالکان طریقت نبوی و تابعان ملت مصطفوی و صاحبان مطابع نزدیک و دور و تاجران باخرد و شعور مخفی و محجوب مباد که کتاب مستطاب ارشاد الطالبین بعضی بتصحیح جامع الفروع و الاصول حاوی المعقول و المنقول ملا فضل حق اخوندزاده ساکن قریہ تنگی تپه هشتنگر و برخی بتصحیح فضیلت پناه میان قمر الدین اخوندزاده ساکن احینی با ترجمهٔ آیات و احادیث که در آن است علیه الصلوٰة والسلام و دیگر عبارات عربی جناب مولوی غلام حسین صاحب پشاوری معه چند رسائل منفصلهٔ ذیل صیدیه در تفصیل حل و حرمت حیوانات و منافع آنها و ذیل حدیقه در حرمت غناء و مزامیر شنیعه و احکام لذیذه در حرمت افیون بر مفتون و چند ابیات در منقبت جناب حضرت پیر دستگیر قدس سره بصرف زر کثیر و جهد بی نظیر کمترین بندگان خدای قدیر خادم صغیر و کبیر حاجی محمد امیر و فضل احمد کتب فروش پشاور بازار قصه خوانی که حق تصنیف متن مع شرح از وارثان مصنف موصوف بموجب سند صاحب مطبع گرفتیم و نیز اجازت از مصحح و مترجم مذکور حاصل کرده طبع نمودیم و حسب منشای موجب دفعهٔ قانون بستم ۱۸۴۷ء داخل کچهری گورنمنٹ گردید لهذا در خدمت هر یک ارباب صاحبان مطابع و تاجران کتب فروش و غیرهم التماس است که هیچ احدی بلا اجازت این احقران قصد طبع متن و حاشیه کتاب هذا نفرمایند ورنه در صورت خلاف امر مذکور ذمه‌دار هر جه نقصان را تاوان خواهند شد و بجای نفع نقصان خواهند یافت و هر چند نسخه که مطلوب صاحبان مذکور باشد با ارسال قیمت از دکان ما زمند الطلب فرمایند انشاء الله تعالیٰ دریغ نخواهد شد ۵ بر رسولان بلاغ باشد و بس قیمت فی جلد عه ۱۸/

العبد	العبد
حاجی محمد امیر کتب فروش پشاور بازار قصه خوانی	فضل احمد ولد حاجی محمد امیر تاجر کتب پشاور بازار قصه خوانی

حاجی محمد امیر
کتب فروش

فضل احمد ولد حاجی
محمد امیر کتب فروش

ایضا اشتہار واجب الاظہار

بر جمیع صاحبان مذکور واضح باد که سند هبه متن ارشاد الطالبین که از وارثان مصنف علیه الرحمة گرفتیم بعینه بثبت نام مهای گواهان برین صفحه نقل میکنیم تا بمطالعه ملاحظه اش تسکین خواطر همه صاحبان گردد و در طبع این کتاب جسارت نفرمایند۔

منکه عبد الرحیم بن حمید میان ساکن قریه سپلیا منڈی علاقه صوات تپه بابوزئی نواسه‌ء ستیم جناب معلی اخوند درویزه علیه الرحمة از انجا که کتاب ارشاد الطالبین من تصنیفات جد مذکور است و بحیثیت خود حق تالیف بحق وارثیت مال تفویض فرموده بود حالا جناب حاجی محمد امیر از من حق تصنیف میخواهند بنا بران بنظر نفع رسانی مسلمین مؤمنین حق تالیف و تصنیف باو هبه کردیم و تحریر میکنیم که احدی کتاب مذکور را سوای حاجی محمد امیر کتب فروش و تاجر کتب پشاور طبع نکند اجازه نیست و اگر کسی طبع خواهد کرد هر قدری که دعوی نقصان حاجی صاحب بنام چاپ کننده خواهند نمود همان قدر دعوی را عمل آورده خواهد شد

العبد	العبد
عبد الرحیم نواسه اخوند درویزه علیه الرحمة	محرره محمد عالم المشتهر به پاپینی ملا صاحب مجاور زیارت شیخ عبد الغفور صاحب صوات علیه الرحمة

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰلًا طَيِّبًا

الحمد لله والمنة که از مجموعهٔ حکمت این رساله کثیر المنفعت در حل وحرمت جانوران مسمی

صیدیه

۱۳۱۲

بفرمایش بندگان خدای قدیر حاجی محمد امیر و فضل احمد کتب فروش پشاور بازار قصه خوانی باهتمام سید علی حسین

در مطبع یوسفی دهلی مطبوع شد

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین بدانکہ این رسالہ ایست عجیب ونسخہ ایست غریب در بیان حل وحرمت اکثر جانوران واختلاف مذاہب اربعہ اہل تسنن معہ اختلاف اہل تشیعہ وتاثیرات اکثر اعضا واشیای جانوران از کتب حکمای متقدمین کہ دانستن آن ہر کسے را فائدہ کثیر بخشد معہ اسامی ہر یک در عربی وفارسی وترکی وبعضے حکایات وعجائبات کہ از انہا بثبوت رسیدہ من تالیف نواب صدر جہان رحمۃ اللہ تعالی علیہ کہ یکے از جملہ امرای عالی شان واکابران ملک دکھن بود موسوم بصیدیہ بترتیب حروف تہجی اضعف العباد مسیح الزمان بنظر فوائد خاص وعام بحیز طبع آورد

حرف الالف

ابل را بفارسی شتر گویند وبترکی ودہ شتر کلان بعربی جمل وماده اورا ناقہ گویند وآن جانور قوی ہیکل وکم خور وبارکش وفرمان بر ہست چنانچہ این شعر بصفت اوست **بیت** حلیمی رہ نوردے بردبارے زگلزار جہان قانع بخارے ؛ وعرب در مطاوعت مردم را باو تشبیہ کردہ میگویند اطوع من الجمل وعربان ہرگاہ کہ خواہند کہ مساحت بسیار باندک زمانے طی کنند اشعار عرب را باہنگے خاص میسر ایند چنانچہ شاعری گفتہ **بیت** اشتر بالحان عرب آسودہ از رنج وتعب ؛ طی میکند با صد طرب یکروزہ رہ در یک زمان ؛ واز غرائب

باید دانست کہ رسالہ ہذا از کتب خانہ نشتاقی نوالکشور مرحوم دستیاب شدہ بود لیکن اصل بسیار غلط بود لہذا ہر قدر کہ از نسخ صحیحہ مسیح الزمان باوجود قلت وعدم وسعت نظر سراسر صحیح شد درست نمودہ نیز از کتب معتبرہ دیگر حلت وحرمت جانوران مطابق نسخہای معتبرہ مروجہ صحیح نمودہ شد وجابجا تشریح لغات بر حاشیہ منقول ساختہ چنانچہ باغور مطالعہ علیم نشتاقی بنام خود نمودہ شد ۱۲

اشتر آنست کہ اگر چشمش بر ستارۂ سہیل افتد بمیرد و نیز ہر گاہ کہ بسفر عربیان را
معلوم شود کہ دو سہ روز آب در رہ نخواہند یافت بزبانے کہ مصطلح آنہا است
او را می گویند و شتر ازان آگاہ شدہ از عادت خود آب می نوشد و دران مدت بر
تشنگی صبر می نماید و گفتہ اند کہ شتر کینۂ بسیار دارد و نزد محققین آنست کہ شتر زہرہ ندارد
و اگر مارے شتر را بگزد خرچنگ میخورد اثر زہر زائل می شود و چون رنجور شود
از خوردن جفت بلوط صحت یابد و کثرت شتر باطراف بلاد عرب بسیار می باشد
حکم گوشت و شیر او بجمیع مذاہب حلال است الا بمذہب خطابیہ کہ منجملۂ ہفتاد
و دو ملت باطلہ اند حرام است و اہل سنت در شکستن وضو از خوردن گوشت شتر اختلاف
دارند اکثرے بر آنند کہ وضو نمی شکند چنانچہ نزدیک امام حنبل این است کہ وضو می شکند
و نواوی کہ یکے از مطیعان و اکابران مذہب امام شافعی است اول در باب شکستن وضو
موافقت امام حنبل می نمود بعد ازان متفق دیگر ائمہ گردید و بمذہب شیعہ نیز
گوشت و شیر او حلال است **حکمت** بدانکہ شتر زہرہ ندارد و بر روئے جگر او
چیزے است مانند زہرہ در وے لعابے است اگر آنرا در چشم کشند شبکوری دور شود
و چون چشم شتر بسوزند و بر زخم ریزند خون بایستد و چون موئے او را بر ران چپ بندند
سلسل بول باز دارد و اگر مقدار نخودے از شیرمایۂ شتر اعرابی پیش از مجامعت بآب نیمگرم
بیاشامند قوت باہ زیادہ تر از ہمہ ادویۂ مبہی بہ ہدیہ شتر ہر جا کہ نہند مار بگریزند و
طلائے چربی کوہان او بواسیر را مفید بود **اسد** بفارسی شیر گویند و بترکی اصلان
و او جانور پر قوت مہیب صاحب شوکت و دلیر است و او را جانوران بمنزلۂ بادشاہ
می دانند و چون صید کند دلش را و قدرے از باقی اعضائش بخورد و باقی را بگذارد و بر
سر نیم خوردہ خود و باز ماندۂ ہیچ جانورے نرود و ہر کہ با او در مقام فروتنی باشد
قصدش نکند و زن حائضہ را آسیب نرساند و شیر مادہ غیور باشد ارسطو حکیم
گفتہ کہ یکنوع از شیر دیدم کہ روئے او مانند روئے آدمی و بدن او بسیار سرخ رنگ
و دم او مانند دم کژدم و یکنوع دیگر بر شکل گاؤ بود و او شاخہا نیز بر سر دارد

وقسمیکه بسیار است و در میان مردم مشهور است جانورے است مقدار گاو کلان
و رنگ او زرد بسرخی مائل و از ابتدائی سر بینی او تا شروع دمش خطی سیاه کشیده
می باشد و چون دیرینه سال میگردد موئیهائی سیه بر شانه اش پیدا می شوند و مادهٔ شیر
از یک بچه بیش نمی زاید و بچه اش در اول چون پارهٔ گوشت می باشد حس و حرکت
ندارد بعد ازان که زاید مادرش ۳ شبانروز نگاه میدارد بعد ازان پدرش می آید و بادے
بروے میدمد تا حرکت و صورت و شکل شیر پیدا می کند و عمر دراز دارد و علامت پیری
او آنست که دندانهائی او میریزند و از دهانش بوئی بد می آید و از خروس و چغد و طاؤس
می ترسد و از آواز گربه و چوب بر طشت متوهم می گردد و از آتش هراسانست و پیوسته
تب میدارد و از بیم مورچه میگریزد و اگر مورچه در میان پنجه اش رود از انجا خلاص
نخواهد شد و بثبوت رسیده که شیر را در روم توالد نیست و شیر را در ولایت
خطا می پرستند و اگر کسے تاجر شیرے بدان ولایت میرد او را زر بسیار
می دهند و دعائی محافظت از شر شیر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده اند این است
اَللّٰهُمَّ لَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ وَلَا عَلٰى اَحَدٍ مِّنْ اَهْلِ الْمَعْرُوْفِ یعنی ای بار خدایا مسلط مگردان او را بر من
و بر هیچ کس از اهل معروف یعنی بر تابعان شریعت نبوی صلی الله علیه وسلم و از حضرت علی رض
مرویست که هر که را شیر ببیند باید که بگوید اَعُوْذُ بِدَانْیَالَ وَبِالطُّبِّ مِنْ شَرِّ الْاَسَدِ از مضرت
او ایمن گردد و معنئ این کلمات این است که پناه میگیرم بطفیل دانیال و نجاة از شر شیر و
حکمت درین آنست که میگویند بادشاهے ظالم حضرت دانیال را با شیران گرسنه در چاهی
محبوس کرد تا او را بخورند حق سبحانه و تعالی او شانرا از شر آنها نگاهداشت و بعضے گفته اند
که منجمان بادشاه کافر آنزمان را گفته بودند که درین سال فرزندی بوجود آید که سبب آسیب
ملک تو گردد بادشاه ظالم حکم کرد که هر فرزندی که درین سال متولد شود بکشند قضا را
دران سال حضرت دانیال متولد شد مادرش از اضطراب و ترس آن بادشاه او را در
بیشهٔ شیران انداخت خدائی تعالی شیران برو مهربانان گردانیدند تا او را پرورش ساختند
ازینجهت میگویند که حضرت دانیال در نگین خود صورت دو شیر که او شانرا در طفلی پرورش

لے بانگشتری ۱۲

کرده بود نقش فرموده بودند تا که همیشه نعمت حق تعالی در نظر ماند **حکم** گوشت و
شیر شیر حرام است نزد جمهور علمائی اہل سُنّت و اہل تشعیه الّا نزد امام مالکؒ
مکروه است **حکمت** ہر که پیه او در بدن خود مالیده در جنگل رود جملهٔ درندگان از وی
بگریزند و از ایشان ضرر بوی نرسد خوردن زہره اش آدمی را شجاع و دلیر کند و صرع
و داء الثعلب را زائل کند و اگر در چشم کشند خون از چشم ببرد و اگر بر خنازیر طلا
کنند دفع کند گوشت و پیه او فالج و استرخا را مفید بود و ضماد خونش علت سرطان را
زائل کند و بر پوستش خفتن تپ ربع را مفید بود و اگر پارهٔ از پوست او در صندوق
نهند از آسیب کرمان ضرر دهنده ایمن شوند و اگر پارهٔ از پوست او در گردن کودک مصروع
بندند نفع بخشد و اگر طبل پوست او در جنگ بنوازند اسپان مخالف از صدائی وی بگریزند
ارنب را بفارسی خرگوش و ترکی طاوشقان و بعضے گویند که یکسال نر ماند و یکسال ماده
و او را چون زنان حیض می آید و چون رنجور شود نی نیزه خورد شفا یابد **حکم** حلال آں گوشت
او بمذہب اہل سنت و در مذہب تشعیه حرام است **حکمت** ہیچ جانورے ترسنده تر
از و نیست و در وقت رفتن بجهد و چون در خواب شود چشمش کشاده ماند و چون دریا
می بیند اکثر بشدت خوف می میرد چنانچه بسبب خوف بکنار دریا نمی رود و عرب میگویند که
اجنّه از و می گریزند ہر که دماغ او را بریان نموده بخورد از رعشه که بسبب خشکی باشد خلاصی یابد
و اگر سرش را بسوزانند و خاکسترش را بدندان مالند سیاہی و زردی را ببرد و سفید و براق
گرداند و پنیر مایهٔ خرگوش را اگر زن بعد از حیض بمشک بخود برگیرد بر آبستنیش یاری
بخشد و اگر بعد طهر تا سه روز بیاشامد منع آبستنی کند و اگر با خطمی و زیت بر محلی نهند که
خاری یا نی در آنجا خلیده باشد بیرون آرد و چون با سرکه بکودک مصروع بنوشانند صرع را
دفع سازد و چون مقدار یک قیراط از پنیر مایهٔ وی با شراب کهنه آمیخته بخورند زہر مار و کژدم
و غیره سموم گزنده ہا دفع سازد و اگر زن آبستن پنیر مایهٔ نر یا خصیهٔ او بشراب ممزوج ساخته
بیاشامد فرزند نر بزاید و بخوردن پنیر مایهٔ ماده بدستور دختر زاید و الله اعلم و اگر با آب بر
بینی نهند منع خون رفتن کند و زہرهٔ او اگر کسے را بخورانند خواب بر وچنان غلبه کند

چنان غلبه کند که بغیر خوردن شیر بیدار نشود و خونش اگر زنے بخود برگیرد هرگز آبستن
نشود و گوشتش قولنج و مفاصل و نقرس ببرد و کعبش با خود داشتن دفع چشم بد کند
پائی او اگر بر زنی بندند مادام که با وی باشد آبستن نشود و اگر خون وی بریان کرده بخورد
جهت سموم و جلائی چشم نافع بود افعی را بفارسی مار گویند باریک گردن و پهن سر و
دنب باریک باشد و ماده اش بدترین ماران است و بدترین انواع افعی آنست که خال
سفید و سیاه دارد و مار را ترکیان بُبلان گویند و عرب کنیت او را ابو الحی گویند
بجهت آنکه میگویند که او بعد هزار سال کور میگردد و بعد ازان درخت بادیان را بجسته
چشمهائی خود بران می مالد درست می شوند گویند هرچند که میان او و درخت بادیان
مسافت بعیده می باشد باوجود کوری می جوید و خود را بدو میرساند و از غرائب او نقل
کرده اند که اگر چشمش برکنند بعد از ۳ روز بحال می آید و درست میگردد حکم حرام است
گوشت او در جمیع مذاهب سنیه و امامیه حکمت گوشت او در مرض استسقا
نافع بود و جذام و تاریکی چشم را ببرد و هیجان شهوت گردد و دفع زهر افعی باشد و چون
با روغن زیت بر تن مالند موی نروید و پوستش داء الثعلب را مفید بود و خونش
روشنی چشم را زیاده کند و اگر دل وی را خشک کرده با خود دارند سحر کار نکند و اگر دندان
او را بر عورتی بندند حامله نشود زهره او زهر قاتل است که هیچ علاج ندارد ایل را
بفارسی گوزن و گاو کوهی و نرش را سفق و ماده اش را مادال گویند تا دو سال
شاخ برنیارد و بعد ازان دو شاخ راست برآرد چون ۳ ساله شود از شاخهائی او شاخهای
دیگر مانند شاخ درخت بیرون آید تا شش سال زیاده گردد و بعد ازان در هر سال یکبار
بیفتد و باز برآید یک عقده از سال گذشته زیاده و سالش از عقده های شاخش فهمیده
میشود و شاخ او بسیار منعقد و محکم هست و از غرائب احوال او آنست که بشنیدن سرود
میل دارد بمرتبه که او را بسرود گفتن مشغول می سازند و از عقب او میگیرند و بدیدن ماهی
میل تمام دارد و ماهی نیز به دیدن او مائل هست و بکنار دریا نیز بجهت دیدن او می رود
ازینجهت صیادان پوست او پوشیده بماهی گرفتن میروند و بخوردن مار مائل است

باصلاح آید مرغان در دهن او رفته کرمهایے که در دهن او است بیرون می آرند را سو نیز دران وقت در دهنش رود و بحلقش فرو رود و جگرش بخورد و او را هلاک گرداند حکم حلال است گوشت او بمذهب شافعی و نزد امام مالک و در دیگر مذاهب حرام است **حکمت** اگر اندرون شکم وے بکشنیز پر کنند و خشک ساخته نگاه دارند خوردنش جهت دفع زهر جانوران زهردار مفید است و اگر دماغ وے یا گوشت وی بسرکه بخورند صرع را سودمند بود و اگر گوشت او را بر مفاصل بندند درد بنشاند و اگر گوشت او را بسوزانند در دیگ مسین و خاکستر آنرا با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود و اگر چشم وی خشک کرده بمصروع دهند مفید باشد و اگر کعب او در حالی که زنده باشد بر زن بندند آبستن نشود و گوشتش دندان را قوت دهد و دماغش اگر اکتحال کنند تاریکی چشم را ببرد و رازی گوید که هر طعامی که زهردار داگر ابن عرس آنرا ببیند فریاد کند و موئهای وی راست بایستند **اوز** بفارسی بط و بترکی اردک گویند آواز نوحه را دوست دارد و در آخر ماه بچه را از تخم بیرون آورد و وقتی که ماده بر سر تخم نشیند نر ساعتی از وی دور نشود و بسیار تخم دهد الا زیاده از ده بیضه در زیر نگیرد و در کم از بست روز بچها در آرد و اگر ماده بضرورتی از سر تخم برخیزد نر آنرا پاسبانی کند تا ماده بر آید حکم حلال است گوشت او بجمیع مذاهب **حکمت** اگر دماغ او را با آب رازیانج بناشتا بخورند بواسیر و اوجاع رحم ببرد و زبانش قطع التقطیر بول کند و مغزش صداع را بنشاند و طلائی پیهش شقاق را باز دارد و داء الثعلب ببرد و رنگ روی روشن کند و گوشتش تن فربه کند و آواز صاف کند و قوت باه بیفزاید و اگر خونش بنمک بناشتا بیاشامند درد مثانه را بنشاند و خاکستر استخوانش زخم پیکان باصلاح آورد و اگر بال چپش بر دست راست بندند تپ ببرد درد اعضا بنشاند و تخمش قوت باه زیاده کند و سعال زائل کند گویند در اندرون شکم وی سنگیست چون بسایند و در شربت بیاشامند در زحمت شکم نفع رساند حرف الباء **باز** ی را بفارسی باز گویند و بترکی قارجقای جانور یست

جانورے ہست شکاری تعلیم پذیر خوش صورت متکبر بدمزاج ہست و مادۂ او از نر بزرگتر
و گیرندہ تر مادہ را باز گویند و نرش را جرّہ و بہترین اصناف باز سفید ہست کہ سر
بزرگ و چشمہائی سرخ داشتہ باشد و گردن دراز و سطبر و سینہ پہن داشتہ باشد
و رانہائی بزرگ و مویہائی خرد بر رو بسیار باشد و پایش زرد باشد باز
سفید در ولایت فرنگ بسیار ہست و در رسالۂ بازنامہ گفتہ اند کہ بہترین
باز آن بازے ہست کہ علامت او این ہست کہ چشمش سیاہ یا ازرق باشد
و پشت او نیز سیاہ باشد و مشہور ہست کہ باز مقید آن نیست کہ بصنف خود جفت
بلکہ بشاہین و زغن و چرغ و جز آن جفتی کند از ینجہت اشکال باز متفاوت ست
و گفتہ اند کہ عمر او زیادہ از بیست سال نباشد بجہت آنکہ ظالم و طامع ہست
و کرگس قانع و کم آزار ہست عمرش دراز باشد چون رنجور شود گنجشک خورد صحت
یابد و اگر موش خورد پر بیفگند و اول کسی کہ شکار باز کردہ ملوک روم بودند
حکایت آوردہ اند کہ ہارون رشید باز سفید را روزی پرانید باز در ہوا غائب
شد بمرتبہ کہ از آمدن او نومید گشتند بعد از در رنگ بسیار پیدا شد ماہی در
چنگال داشت حکم حرام ہست گوشت او بجمیع مذاہب مگر بمذہب امام مالکؒ
مکروہ ہست حکمت زہرۂ باز را اگر در چشم کشند منع نزول آب کند امّا
تا اثر نزول ظاہر نشود نتوان کشید کہ مضرت دارد باشق را بفارسی باشہ
گویند و بترکی فرقو خوانند جانور شکاری تعلیم پذیر خوش صورت ست و در سیرت بباز
نزدیک ہست و بعضے او را در اصناف باز شمردہ اند باز در تمام دکھن و گجرات
نیست امّا باشہ بسیار ہست حکم گوشت او در جمیع مذاہب حرام ہست مگر در مذہب
امام مالکؒ مکروہ ہست حکمت کسے کہ خفقان سوداوی داشتہ باشد اگر
یکدرم از دماغ او با گلاب بخورد مفید باشد بحری را بفارسی و ترکی ہمین نام
ہست جانور شکاری تعلیم پذیر ہست و در جثہ اند کے از باز حقیر ہست امّا در ہنر و
زور و دلیری بسیار از باز زیادہ ہست بلکہ نسبت او بباز کردن عین خطا ہست

واز غایت شجاعت وتهوری که دارد مردم شجاع و دلیر را باو نسبت میکنند
وبحری جانور خوش خُلق وبی تکبر هست بآدمی رود وانس میگیرد وکسی آشیانهٔ او راندیده
و در دکهن آخر برشکال از طرف می آید ومیگویند درمیان دریا نزدیک حبشه در
جزیرهائی که معموری ندارد بیضه می نهد وبچه برمی آرد ومادهٔ او از نر بزرگتر هست ودلیر
تر وگیرنده تر و بالوان مختلف می باشد وبهترین رنگهائی او آنست که بسیاهی مائل
باشد وسینه کشاده داشته باشد ودُم بطریق دُم لگڑ باشد واین صنف را
بازداران دکهن بحری سیاه لگڑ دُمی گویند ولگڑ جانوری هست که در تمام هند
می باشد الا در خراسان نیست واکثر بحریها را بردُم زیاده از ده دوازده پر نمیباشد
ونادر آن بحری می شود که دُم او سیزده پر یا چهارده پر داشته باشد واگر این
چنین بحری که بالا گفته شد پیدا شود از جملهٔ بحریها تیز ودلیرتر می باشد وبحری
جانورهائی بزرگ که ده برابر او باشد میگیرد حکم گوشت او بجمیع مذاهب حرام هست
ودر مذهب امام مالک مکروه **حکمت** زهرهٔ او بجهت تاریکی چشم مفید هست
بَبَّغَا را بفارسی وترکی طوطی گویند واو از اصناف خود بیشتر سبز رنگ می باشد
و پائی ومنقار سرخ دارد واین در اکثر ولایت هندوستان می باشد وطوطی تمام سرخ
نیز می باشد حتی که منقار نیز سرخ می باشد وقسمی دیگر می باشد که بعضی بال او سرخ
وبعضی زرد وسر ومنقار و پائی سرخ وبعضی منقار زرد وسیاه میدارند واین
قسم را نوری میگویند واین در زیرباد بهم می رسند ویکرنگ سفید وزرد نیز می شوند
ونیز یک صنف از طوطی سفید رنگ می باشد و پائی سیاه وبعضی پائی سرخ ونیز
بعضی طوطی بر سر تاج سرخ ویا سفید میدارند واین صنف بجثه بنسبت دیگر طوطیان
زیاده تر هست واین را در هند کاکتوا وکاکاطوطی گویند واو نیز در زیرباد میباشد
وجمیع اقسام طوطی سخن میگویند وموافق تعلیم هریک بهر زبان گفتن می توانند و
زبان طوطی بطریق زبان آدمی هست ازینجهت حروف مستقیم میتواند گفت وشنیده
شده هست که سورهائی کلام الله مثل فاتحة الکتاب وقل هو الله احد وغیره طوطی را

از طرف پرتگال

بَبَّغَا بیای موحده مفتوح وبیای موحده ثانی مکسور وغین معجم والف لفظ عربی است
و در هندی طوطا گویند
المسیح الزمان

تعلیم کرده اند وطوطی سرخ رنگ که از زیر باد می آرند هر روز قرنفل را سائیده
در پیش طوطی می نهند تا او خود را دران آب انداخته غسل می کند و غوطها
می خورد اگر چند روز چنین نکند جانوران کوچک در زیر پرهای او پیدا شده
او را آزار می رسانند حکم گوشت او در مذهب امام حنیفه رح و امام مالک رح حلال است
و در مذهب شافعی رح دو روایت است یکی آنکه ممنوع الاکل ومنهی القتل است وفتوے
برین است دویم آنکه حلال است و در مذهب شیعه نیز حرام است حکمت خوردن
گوشت او فصاحت آرد و روشنی چشم زیاده کند و خوردن زهرهٔ او لکنت زبان
ببرد و خونش را اگر خشک کنند و در میان دوستان پاشند دشمنی پیدا شود
بُرغوث رابفارسی کیک و بترکی پوره گویند جانور سیاه کوچک جهنده
گزنده است از خاک پیدا می شود سپید رنگ خصوصاً در خانهائی تاریک کثیف
نمناک و در زمستان و اول بهار میشود و بعد ازان که پیدا می شود با ماده بسیار
جفت میشود و تخم می کند بیشتر خورش او خون است و اگر در پیراهن و شلوار آدمی رود
تشویش بسیار میرساند چنانچه ازین بیت حقیقت او معلوم میشود بیت ریگ در
کفش و کیک در شلوار ۔ بهتر از همنشین ناهموار ۔ و مشهور است که چون کیک از زهره
بشمد بمیرد حکم خون او اگر در بدن و جامه باشد بآن نماز میتوان گزارد بجمیع مذاهب
وحاجت شستن ندارد خواه بسیار باشد خواه اندک و بعضے گفته اند که اگر بسیار
باشد باید شست اما مفتی به نیست حکمت حکما گفته اند که اگر در خانه کیک بسیار
باشد اگر گوگرد دود کنند همه بگریزند و همچنین سیاه دانه جوشانیده آب آنرا بیفشانند
یا پوست نارنج را بسوزانند کیک برود فائده از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم مرویست که هر کس که هفت بار بر قدح آب این آیت را بخواند که وَمَا لَنَا أَنْ
لَا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ بعد ازان بگوید فَإِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَكُفُّوا شَرَّكُمْ وَأَذَاكُمْ عَنَّا بعد ازان بیفشانند
آن آب را بر اطراف جامهٔ خواب از شر کیک ایمن شود بعوض رابفارسی پشه

حکمت ...
در نسخهٔ ...

پشہ و بتر کی سپک خوانند پشہ دو جنس است بزرگ و کوچک بزرگ را عرب بق گویند و کوچک را بعوض گویند و بعوض[۱] خرد ترین پرنده گانست و بہیات بزرگترین حیوانات که فیل است مخلوق شده و یدو پر بر فیل زائد ہست چه فیل چہار پا و خرطومی دارد و پشه چہار پا و خرطوم و دو پر نیز دارد و گفته اند قدرت خالق را از خلق پشه قیاس باید کرد که جانوری کوچک الجثه روئی و دماغ و قوت دیدن و شنیدن و غذا طلبیدن و سوراخی که ازان غذا خورد و سوراخی دیگر که ازانجا فضله بیرون رود خلق کرده و در پشه دہان و استخوان نیست از خرطوم غذا بدرونش رود و خرطومے بدان نازکی و باریکی را آنقدر قوت داده که به پوست فیل و گاؤ و امثال آنہا بدان سطری فرو میرود و پشه حریص است بر مکیدن خون و گاہست که چندان می خورد که شق میشود و از پریدن عاجز میگردد تا ہلاک میشود و گاہ ہست که چہار پائی را چندان میگزد که او را میکشد و ہر چہار پائی دیگر که گوشت آن چہار پائے دیگر بخورد بمیرد حکم حرام است بمذہب اہل سنت و جماعت مگر بمذہب مالک مکروه است و در مذہب شیعه نیز حرام است و خون او اگر به بدن و جامه برسد عفو است حاجت شستن ندارد بجمیع مذاہب حکمت اگر سر پشه با قدرے صمغ عربی سه روز بصاحب تپ ربع بدہند برود و چون ہر شب بدن خود را بروغن بمالند زخم نیش پشه مؤثر نگردد بغل[۲] را بفارسی استر گویند و بتر کی قاتر و او از اسپ و خر متولد میشود ازینجہت ہر عضوی ازوی مشابہت دارد بہر دو و ہمچنین در عادات و خواص گاہے مشابه اسپ و گاہی مشابه خر می باشد و آنکه پدرش خر باشد بہتر است از انکه مادرش خر باشد و درو خواص فرسی بیشتر از حماری است و در شکل بمادر مانندتر بود و آنچه از اسپ و گوره خر متولد میشود بہتر بود امّا نادر است و استر درازترین بعمر از حیوانات اہلی است بسبب قلت جماع چنانچه گنجشک بسیار کم عمر به نسبت دیگر جانورانست سببش کثرت جماع است و میگویند که استر در زمان فریدون پیدا شد و بعضے گفته اند که اول کسی که استر پیدا کرد قارون بود امّا قول اول صحیح است

[۱] مچھر
[۲] دہہندی کی چچر

۵ اما حیوانی که مادرش اسپ باشد و پدرش خر در حل او اختلاف است مثل اختلاف که در گوشت اسپ است زیرا که معتبر در حل و حرمت حیوانی که پیدا شود از ماکول و غیر ماکول مادر است و فتوی برینکه مکروه تحریمی است کما فی الزیلعی لو کانت ارمکة فرسا کان علی الخلاف المعروف فی لحم الخیل لان المعتبر فی الحل والحرمة الام فیما یولد من ماکول و غیر الماکول انتهی و هکذا فی الدر المختار و فی الجامع الرموز الاصح انه لا یوکل کذا فی المضمرات و هکذا فی البرجندی والعینی شرح الکنز و اگر مادرش خر باشد و پدرش اسپ حلال است بخوف لکی فی العینی شرح الکنز ۱۲ من غایة البیان

گورخر

صحیح ہست ومشہور ہست که استر را براہے که یکبار ببرند دگر بار از خود بہمان راه میرود
وغلط نمیکند واستر را بچه نمی باشد از حضرت امیر المومنین علی کرّم اللہ وجہہ مرویست
که وقتے که نمرود آتش می افروخت بقصد سوختن ابراہیم علیه الصّلوة والسّلام
شتاب کشنده ترین حیوانات استر بود در محل ہیزم بردن ازین جہت حق
سبحانه وتعالی نسل وے را انداخت وحضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وسلم
بر استر سوار شده وحق سبحانه تعالے استر را زینت خوانده وبدو منت بر
خلق نہاده ودلدل که مشہور ہست وحضرت امیر علی کرّم اللہ وجہہ در
جنگہا بران سوار می شدند آنہم استر بود که پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم
بجناب امیر عنایت فرموده بودند حکم گوشت[۱] او مکروه ہست بمذہب شیعه و
حرام ہست بمذہب شافعی وحنفی امّا پیش محمدؒ وابویوسفؒ درین مسئله تفصیلے است
چنانچه بیان دلائلہائی ہریک درینجا موجب طوالت ہست وپیش مالکؒ مکروه ہست
وبعضے از اصحاب مالک بر حرمت او رفته اند حکمت دل استر ہر زنے که بخورد آبستن
نشود واگر سم او بسوزند وبا روغن مور دبر جائیکه مونروید بمالند موئی بر آید
وداء الثعلب دور کند واگر سُم وموئے وسرگین استر را در خانه دود کنند
موش بگریزند واگر بچه در شکم عورتے مرده باشد وبیرون نیاید شاشهٔ استر را
بخوراند بچه از شکم بیفتد وپوست استر را اگر زن حامله بردارد بچه اش در زمان
بیفتد واگر حامله نباشد بار گیرد واگر چرک گوش استر را شیاف ساختہ زنے
بخود برگیرد آبستن نگردد واگر پشم استر با خون وے در آستانهٔ خانه دفن کنند
موش ازانجا بگریزند وآز غرائب او آنست که اگر شخصے زکام داشته باشد سرگین
استر را بوئے کند وتف بران انداز دودر راه بفگند ہرکس که بران بگذرد او را زکام
شود وآن شخص اول خلاص شود بقر را بفارسی گاو ودراز دنبال گویند وبترکی
سقر واو بالوان مختلف باشد جانور پر قوت وکثیر المنفعت ہست ومدار آبادانی
جہان بروہست و[رنگہا] در ہندوستان بیشتر از ہمه جا می باشد واز غرائب

[۱] حاشیه او از کتب معتبره بر لفظ نقل تحریر شد ۱۲

احوال او آنکه آواز ماده اش بصلابت تر از آواز نر است حکم حلال است
گوشت او بجمیع مذاهب حکمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
اند که شیر گاو شفا است وگوشت او دا است یعنی بیمار ے و بدانکه در شیردان
گاو هندی چیزی میباشد بطریق زرده تخم مرغ پخته و آنرا حجر البقر و جا و زیره گاو زهر
گویند بغایت گرم بود و آن مانند باد زهر در عمل باشد و در بادها طلا کردن و خوردن
سودمند بود و چون سحق کنند و بشراب سرشند و بر موضع که سفید بود بمالند موئے
سیاه بر آید و اگرچه سبب آن دار الثعلب و برص باشد اما جلد سفید سیاه نکند
خاکستر شاخ گاو تپ را زائل کند و قوت باه بیفزاید و اگر در بینی دمند رعاف
باز دارد و اگر پیه گاو را با زرنیخ سرخ در موضعی دود کنند گزندها از آن موضع بگریزند
اگر پیه او را بر کوزه مالند و در زمین نهند هر کیکے که در آنجا باشد بر آن جمع شوند
زهرهٔ گاو را اگر با آب آمیخته بر بواسیر طلا کند نافع بود و زهرهٔ او را اگر بر درخت مالند
کرم در میوهٔ آن نیفتد بوم را بفارسی چغد گویند و بترکی سار قوس مرغے است که
در شب خواب نمیکند و شکار در شب میکند و بسیار شوکت و قوت دارد در
شب بر اکثر جانوران غالب است و در آشیانهٔ آنها میرود و بچهٔ ایشان را میخورد
و چون روز شود پنهان میگردد بگمان آنکه بجمال او چشم نرسد و اگر روز بیرون
آید جانوران دنبال او کنند و او را آزار سانند بتخصیص کلاغ و بعضے شکاریان
او را میگیرند بروز و در پس دام میگذارند کلاغان و دیگر جانوران می آیند که
قصد او کنند و در دام می افتند و بوم انواع می باشد حکم حرام است گوشت
انواع او نزد شیعه و در مذهب حنفی و شافعی و حنبل حلال است و بیک روایت نزد
شافعی ح حرام است اما فتوی بر آن نیست حکمت چون بوم را بکشند یک چشم او
کشاده میماند و یک پوشیده آن چشم کشاده هر کس که با خود دارد در خواب نشود و
بعضے گفته اند یکچشم بوم که بآب فرو نرود آنرا طاقی خوانند بیخوابی آورد و یکچشم که
بآب فرو رود خواب آورد زهرهٔ او تاریکی چشم را دور کند و دلش اگر صاحب

صاحب قولنج ولقوه بخورد شفا یابد و اگر چشم او را با مشک خلط کرده کسی نگهدارد
در چشم مردم شیرین نماید زهره اش اگر بر خاکستر چوب بلوط خلط کرده بخورند سنگ
مثانه را خورد کرده بیرون آورد جگرش زهر قاتل است کسیکه بخورد قولنجی پیدا
شود که دوا پذیر نباشد و اگر مغزش با روغن خلط کرده در سر مالند عشا و تاریکی چشم را ببرد

حکایت

آورده اند که کسرے شخصے را فرمود که بدترین مرغی شکار کن و به بدترین هیزمی کباب ساز
و به بدترین شخصے ده آن شخص بومی را گرفت و بهیزم تلخه کباب کرد و بخوردن
عاملے داد که قصد مال مسلمانان بناحق میکرد **حرف التاء** تدرو را بفارسی
نیز تدرو میگویند و بترکی قرقاول مرغی است نیکو صورت و خوش آواز گوشتش
بغایت خوش طعم بود و گویند که بوقت خوشی بهوا وزیدن باد شمال فربه می شود و
در وقت کدورت بهوا وزیدن باد جنوب لاغر میگردد و در وقت زلزله همه یکجا شده
فریاد میکنند بعد از آن زلزله میشود حکم حلال است گوشت او بجمیع مذاهب **حکمت**
اگر آب زهره او در بینی چکانند وسواس را نافع بود و خوردن گوشت او فهم و قوت
جماع را زیاده کند **تمساح** را بفارسی نهنگ گویند و بترکی بلغونی سلیقون جانور
کریه منظر است دهنی فراخ و سر دراز و میان آب میماند و زنخ زیرین او بسیار کلان میباشد
و در سینه چسپیده و بخلاف دیگر جانوران بوقت خوردن و خائیدن چیزے
نیمهٔ بالائی او حرکت میکند و جلدش نهایت مستحکم و سخت و لیشت او مثل پشت سنگ
میماند و چهار پائی دارد و تا بدرازی ده گز و پهنایش قریب دو گز بملاحظهٔ بعضے مردمان
رسیده و آدمی و گاومیش و گوسفند و هرچه از حیوانات در میان آب بدستش افتد
باز رها شدن محال است و نهنگ را سوراخی که از آن فضلات بیرون آید نیست اما نرش
ذکر و ماده اش فرج دارد و چون شکم وی پر میگردد از آب بیرون می آید دهان باز
میکند مرغکے خورد که آنرا عصافیر تمساح گویند می آید و بدهان او می رود و آنچه در دهان
او می یابد میخورد و آن مرغک بر سر خود خاری دارد چون نهنگ دهن بر هم نهد

نهد آن خار بر دهن او میزند تا میکشاید و نهنگ در دریای مصر بسیار می باشد و هر وقت خواهد که با ماده جفت شود ماده را بر پشت گرفته از آب بیرون می آید و جفت میگیرد و تخم در خشکی می نهد و از بچگان وی هر قدر که در آب میروند نهنگ می شود و آنچه در خشکی میماند سقنقور می شوند و پیدایش سقنقور خاص بسمت مصر است و در هندوستان نمی شوند و چون در شهر مصر نهنگ بسیار اند لهذا حکما طلسمی ساخته اند که تا یک فرسنگ قریب باطراف مصر بکسی مضرت نمی رسانند و مشهور است که او را نمیتوان زد مگر در زیر بغل چرا که هیچ سلاح بر پشت او کار نمیکند و نهنگ را با سگ عداوت کلی است اگر کسے خواهد که نهنگ را از آب بیرون آورد سگے را در کنار دریا بسته بزند از آواز او فوراً نهنگ از دریا بیرون آید **حکم** حلال است گوشت او بمذهب حنفی و مالک و در مذهب شافعی دو قول است اصح آنست که حرام است و در مذهب شیعه نیز حرام است **حکمت** چشمش را اگر کسیکه درد چشم داشته باشد ببیند نفع بخشد بشرط آنکه هر چشم آدمی که درد کند همان چشم نهنگ را برو بندند راست بر راست چپ را بر چپ اگر پیه او را با موم فتیله سازند و روشن کرده در آب اندازند ضفدع فریاد نمیکند در آن آب مادامیکه فتیله فروخته بود اگر زهره او در چشم کشند بیاض ببرد و اگر در زیر مجنون بخور کنند جنون از وی زائل شود و اگر دندان وی که از جانب راست باشد بگیرند و بر بازوی راست بندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و اگر پیه وی در پیشانی گوسفند جنگی بمالند هر گوسفندے که در برابر وی آرند بگریزند **ترمطار** را بفارسی و ترکی همین نام است جانور شکارے تعلیم پذیر کوچک است ماده او از نر بزرگتر باشد و او از جمیع جانوران دلیر تر است و او را بر هر جانوری که بگذارند تا او را نگیرد نمیگذارد و قاعده چنین است که جفت او از دنبال جانور میفرستند و بسیار شکار شیرین دارد **حکم** گوشت او بجمیع مذاهب حرام است مگر بمذهب مالک که مکروه است **حکمت** زهره اش اگر در چشم کشند تاریکی را نفع بود

حرف الثاء

ثعلب را بپارسی روباه و بترکی ملکی گویند جانور محیل بسیار است چنانچه در حیله مردم را باو تشبیه کرده میگویند أَرْوَغُ مِنَ الثَّعْلَبِ و چون کیک

وچون کیک بر وغلبه کند نمد پاره در دهان گرفته خود را آهسته آهسته در آب فرو می برد چنانکه همه کیکها بر گرد دهان او جمع شوند آنگاه سر در آب برد کیک وسپش در نمد پاره که در دهن دارد از سر و روی او بدان نمد پاره روند پس فی الحال غوطه میخورد و میجهد و از تشویش کیک نجات یابد و دیگر آنکه جسم خود را پُر باد کرده بر پشت می نشیند و پایهای خود را بر هوا میکند چنانچه جانوران گمان می برند که مُرده است نزدیک او برای خوردنش میروند پس او شان را میگیرد حکم حرام است گوشت وے بمذهب حنفی و حلال است نزد شافعی و حنبل و مالک و نزد شیعه حرام است حکمت اگر سر او را در کبوتر خانه نهد کبوتران از انجا بگریزند و گوشت وی در مرض فالج ولقوه مفید است پیه وی چون در دهن گیرند درد دندان زائل کند اگر با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود چون آنرا بر جامه یا چوبی طلا کنند و در خانه نهند جمیع کیکان بران جمع شوند و پوست وی بغایت گرم بود و از ان پوست وی اگر پوستین سازند پیران و مردم سرد مزاجان را و زنان را پوشیدن آن مناسب باشد و مردم محرور المزاج را باید که از پوشیدن آن احتراز نمایند حرف الجیم جاموش را بپارسی و بترکی گاؤمیش گویند جانور قوی هیکل پُر قوت است اکثر اوقات در میان آب می باشد و در هندوستان از همه جا بیشتر است اہلی و جنگلی هر دو میباشند و جنگلی آن دشمن شیر و پلنگ است و اکثر اوقات بر هر دو غالب است امازبون لبشیر است و در دماغ او گرمی است که همیشه عذاب او کند و بدان سبب خواب نیک نتواند کرد و مدار اهل هند بر شیر و روغن او است حکم حلال است گوشت او بجمیع مذاهب حکمت کرم دماغش بیخوابی آورد پیه او با آب و نمک آمیخته بر کلف و برص و انشقاق طلا نمایند نفع بخشد جرادہ را بفارسی ملخ و بترکی جگر و دل خوانند جانور یست کوچک و پرنده پنج عضو او به پنج عضو جانور کلان مشابه است چشم او بچشم فیل و گردن او بگردن گاؤ و سینه او بسینه شیر و پای او بپای شتر مرغ و پر او چون پر عقاب و او گاهے باعث هلاکت مردم میگردد چرا که غله و زراعت و درختهارا می خورد و قحط می شود و گاه می باشد که اگر

که اگر قحط بسبب دیگر بهم رسد چون او دران روزها پیدا می شود سبب قوت مردم میگردد
و ملخ بطریق لشکر عظیم در هوا پیدا می شود و درمیان آنها یکی کلان تر می باشد که جمله مطیع او
می باشند هر جا که او فرود می آید همه فرود آیند حکم حلال است باتفاق جمیع علماء
اما امام مالک رحمه الله شرط نموده اند که سر او را ببینند ازد چرا که لعاب دهن او زهر است
و در عجم بغیر از مردم لار کسی نمی خورد بلکه آنها در خوردن او افراط میکنند حکمت اگر
ملخها را زیر کسے که سوزاک داشته باشد بسوزند نافع بود بالتخصیص زنان را بسیار نفع
دهد و نیز بخور او بواسیر بادی را سودمند بود و گویند که چون ملخ دراز پا را در گردن
صاحب تپ ربع بندند نافع بود و اگر دوازده ملخ را سر و دم ببندازند و باقدری مورد
خشک سائیده بیاشامند استسقا را نافع بود حرف الحاء حُبَاری بفارسی چرز و بترکی
قفداع گویند و او مرغی کلان تیز پر گردن دراز است چنانچه ار تیز پری او نقل کرده اند که
کسے او را در بصره صید کرده چون شکم او را شگافت در اندرون وے سیاه دانه که
در بلاد شام میباشد یافت و او در طلب دانه بسیار حیله مینماید و با این همه گاہے از
گرسنگی می میرد و درمیان مردم مشهور است که وے خود را بیجان ساخته از خوف
جُرَّه و بحری مثل مرده شده از بالا بزیر می افتد و ازین حیله از دست آنها نجات می یابد
و باز و جره را در حالت پرواز گرفتن او محال است الا اگر بحری بسیار تیز پر باشد
میتواند یافت حکم حلال است گوشت او بجمیع مذاهب الا در مذهب شیعه مکروه است
و در حدیث شریف آمده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گوشت او بقدری خورده
اند حکمت اگر کسی را خواب بسیار آید دل و یرا بر و بندند خواب کمتر کند و اگر پوست
اندرون سنگدانه او خشک کرده سائیده به نمک اندرانی در چشم کشند در ابتدای
نزول آب بغایت نفع رساند و سفیدی چشم دور کند و در سنگدانه روے
سنگی باشد چون آنرا بر کسے بندند رعاف را دفع سازد و سریع الاثر است و تا که او
همراه باشد رعاف عود نکند و نیز برائی زحمت اسهال مفید است بیضه اش بهترین
دواهست در ادویه خضاب حُجَل را بفارسی کبک و بترکی ابادن گویند مرغی است

یک قسم او بالا مذکور شد ۱۲

سه حباری بحای حطی و یاء موحده و الف و را مهمله و آخر الف مقصوره لفظ عربی است و بفارسی چرز و بهوا تیز گویند و بعضی با او تخصیص ... ۱۲

سه جبان الایمان

سه حجل بفتح حای حطی و جیم الف مقصوره است که بصورت یاء نوشته میشود و او را بفارسی ... گویند ۱۲

شکاری زیبا صورت خوشخرام شیرین صغیر بزرگ و کوچک می باشد بزرگش را کبک دری و کوچک را کبک کوهی می خوانند و عرب کبک بزرگ را یعقوب خوانند گویند که گاه باشد که کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که بر خاکے که کبک نر گذشته باشد بغلطد و آن خاک بر پائ خود پاشد تخم بنهد و او دو آشیان سازد و تخم در دو موضع نهد یکے را نر محافظت نماید یکے را ماده آنچه نر محافظت نماید بچه آن نر باشد و آنچه ماده محافظت نماید بچه آن ماده باشد و عمرش بده سال میرسد و غیرت بسیار دارد و جنگ خوب می کند **حکم** حلال است گوشت او بجمیع مذاهب **حکمت** اگر جگرش بریان کرده بکودک دهند از صرع ایمن شود و گوشتش دفع استسقا کند و قوت باه دهد و زهره اش اگر در چشم کشند نافع بود و اگر آب زهرهٔ وی را در بینی چکانند ذهن را تیز کند و قوت حافظه دهد **حِدَأَة** را بپارسی موشگیر و غلیواز و زغن و حاد خوانند و ترکیان او را چلغان گویند و او خسیس ترین مرغان است گویند سالے نر باشد و سالے ماده چنانچه انوری گفته **بیت**

روزگارا چون زغن تا کی نیاموزی ثبات ؛ چون زغن تا چند سالی ماده گی سالے نری ؛

زغن را غُراب دشمن بود و بچهائ وی را می کشد و زغن صید نمی کند بلکه میر باید و در میان پریدن ساکن می شود چنانچه پرهائ وی حرکت نمی کنند گویند بهترین مرغان است در حق همسایه چنانچه اگر از گرسنگی بمیرد هرگز قصد بچه و تخمی که نزدیک او باشد نکند **حکایت** مشهور است که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام موشگیر بطریق باز و بحرے در جمله اطراف عالم شکار میکرد چون حضرت سلیمان علیه السلام دعا فرمودند که خدایا مرا ملکی ده که بعد از من کسی را نباشد و چون صید کردن موشگیر در جملهٔ عالم بود بعد از فوت حضرت سلیمان علیه السلام برطرف شد **حکم** گوشت او بجمیع مذاهب حرام است و در حدیث شریف وارد است که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم امر بکشتن او کرده اند حتی که اگر احرام بسته باشد بکشد از ین جهت بعضے علما کشتن او را واجب میدانند و نزد بعضے کشتن او سنت است **حکمت** خون وی چون با اندکے گلاب

ومشک خلط کرده بپاشامند سودمند بود جهت ربو وضیق النفس وچون پر اورا
سوخته خاکستر آن بآب بپاشامند نقرس را نافع بود و زهرهٔ ویرا چون در سایه خشک کرده
نگهدارند واگر کسے را که جانور موذی چون مار و عقرب گزیده باشد زهرهٔ اورا در
قدرے آب حل کرده درچشم او سه میل ازان کشند نفع بخشد لیکن اگر زخم او
بطرف راست باشد این را در چشم چپ کشند واگر زخم بطرف چپ بود این را
بطرف راست کشند واگر موشگیر را در خانه بیاویزند در آنجا مار و گژدم نماند حمار اهلی را
بفارسی خر و در از گوش و بترکی اسک گویند واو جانور بردبار و بد آواز و جفاکش و
مسکین وکم آزار و صابر است عرب در صبر مردم را باو تشبیه داده میگویند اَصْبَرُ
مِنْ حِمَارٍ و یکبار براهے که رفت دیگر بار بدان ره تواند رفت و شیر را بخوردن او
رغبت تمام است اگر در حالت صید کردن او آواز او از دور بشنود از دیگر صید روی
گردانیده قصد او کند و عمرش از چهل سال زیاده نمی باشد حکم گوشت و شیر او نزد
شافعی و حنبلی و حنفی حرام است و بمذهب مالک و شیعه مکروه است حکمت گژدم گزیده
چون بازگونه بر خر نشیند و خر دوان شود الم تسکین یابد واگر در گوش خر گوید که مرا
گژدم گزیده درد ساکن گردد واگر در اوائل سال مصروع پیشانی ویرا با خود دارد تا
یکسال از صرع ایمن شود چون آنسال تمام شود پوست پیشانی دیگرے بگیرد باخود
نگاه دارد تا سال دیگر محفوظ ماند همچنین هر سال بعمل آرد واگر چرک گوش وی بخوردن
کودکے دهند منع گریستن نماید واگر از سمش انگشتری ساخته کسی که زحمت صرع داشته
باشد باخود دارد نفع رساند و آب سرگین تازه اش اگر در بینی چکانند منع آمدن خونے
که از دماغ باشد نماید واگر سرکه را بر سرگین خر انداخته ببویند همین اثر بخشد واگر دندانش
در زیر بالین نهند خواب آورد و خوردن شیر او مسلول را نافع بود حمار وحشی را
بفارسی گورخر و بترکی قولان گویند واو برنگهائے مختلف باشد ازان جمله
تیره رنگ است عمرش بیشتر باشد اهل تاریخ برآنند که عمر وے تا دویست سال باشد
چنانچه در افواه عوام شائع است که گورخرے بداغ بهرام گور یافته

۱۵ حمار لفظ عربی است و نیز بعربی عیر بفتح عین مهمله و سکون یا و راء ای مهمله و ماده اش را حمارة و اتان گویند و بهندی گدها گویند ۱۲ ... عبد الملک بن زہر گوید در چشم گورخر نگاه کردن منع نزول آب کند و صحت چشم نگاهدارد جالینوس گوید گوشت او چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت گاو زان بود و بغایت غلیظ بود و خوردن گوشت او وجع مفاصل و بادهای غلیظ را نفع دهد و ... داء الثعلب را دفع سازد و اگر بر کلف طلا کنند زائل شود و چون با روغن قسط ... پشت و گرده ... ۱۲ مسیح الزمان

کہ سقفہائی خانہ خود را ہفت درع کند و در اطراف خانہ کبوتر نگاہ دارد آن شخص
میگوید کہ ہچنانکہ آنحضرت فرمودہ بود بعمل آوردم باز در خانہ خود از جن مکروہے
ندیدم و مشہور ہست کہ حضرت نوح علیہ السلام غُراب را فرستادہ بود کہ خبر آب بیارد
او بمردار خوردن مشغول شد و در آمدن تاخیر نمود حضرت نوح علیہ السلام کبوتر را فرستادند
کبوتر رفت و پیش از غراب خبر آورد حضرت نوح دعا فرمودند کہ خدائی تعالی او را طوقے
بدہد کہ بمیراث بچہائی او برسد بسبب دعائی حضرت نوح خدائی تعالی او را طوقے داد
حکم حلال ہست گوشت او بجمیع مذاہب جائز ہست نگاہداشتن او بجہت تخم و بچہ و مکتوب
فرستادن و طلبیدن بدان اما بازی کردن و پرانیدن و شرط بستن بگذشتن
در پریدن پیش شیعہ حرام ہست و شیخ الاسلام کہ از اہل سنت و جماعت ہست گفتہ
کہ کبوتر بازی پیش علمائی دین مکروہ ہست و سفیان ثوری گفتہ کہ کبوتر بازے عمل قوم
لوط ہست و گواہی کبوتر باز پیش ابو حنیفہ و مالک درست نیست و در مذہب شیعہ
نیز درست نیست اما بمذہب شافعی بمجرد این گواہی رد نمیتوان کرد حکمت اگر کبوتر رنجور
شود او را ملح بخورانند شفا یابد زہرہ اش عشاء چشم بردو روشنی آورد و خونش چون
بر روئے مالند کلف زائل کند این زہرہ گویید در خانہ کہ کبوتر بود اہل آن خانہ از خدر
و فالج و شکستگی اعضا و جمود ایمن باشد اگر بر خوردن گوشتش مداومت نمایند
زیرکی بیفزاید خاکستر استخوانش بر جراحاتے کہ علاج پذیر نباشد افشانند صحت دہد
اگر کبوتر زندہ را دو پارہ کردہ بر جائی نہند کہ کژدم گزیدہ باشد درد را ساکن گرداند و
اکتحال خون کبوتر بجہت جراحتی کہ در چشم باشد مفید است اگر عضو کسے شکستہ باشد و
زخم او تا باستخوان شود خون کبوتر بچکانند مفید گردد حوت را بفارسی ماہی گویند
و بترکی نابغ و اصناف او بسیار ہست و در درازی بمرتبہ می رسد کہ طولش از یک فرسنگ
زیادہ شود و در کوچکی بمرتبۂ خرد می شود کہ بخوبی مرئی نمیشود و ہر صنفے نامے دارد
و مشہور ہست کہ در زمان حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم جمعی کثیر
از اصحاب در سفرے گرسنہ شدند ماہی عنبر نام را گرفتند و قوت خود ساختند

طریق فرستادن مکتوب
از کبوتر بر بیضہ ہست کہ از بعض
کبوتر گردان بیکے را ہمراہ بیبرند
در وقت رسیدن بمقام مطلوب
رقعہ در گردن او بستہ رہا کنند

سیر آن کبوتر ...
مکان خود می آید و احوال معلوم
رقعہ رسید ...
می شود ۱۲
مسیح الزمان

ساختند و یک استخوان پهلوئی او را در زمین فرو بردند آنقدر بلند بود که اشتر سوارے
از زیر آن می گذشت و در دریائی زنگ ماہے میباشد که آنرا بآن سمت مار ماہی نامند
طولش چهار صد و پانصد درعه می باشد و او ماہئ پر فساد است حق سبحانه ماہے
کوچک را باو مسلط نموده که گوشتش بدندان میگیرد و رہا نمیکند تا او را ہلاک
نگرداند و یک نوع دیگر ہست که او را حوت الحیض می گویند بسیار کلان می شود
و کشتی را از رفتن باز میدارد و ضرر می رساند و در دریا و رزان او را مے شناسند
و ہر گاه که بدریا ظاہر شود اگر جامۂ بخون حیض آلوده در دریا انداز زند و یا قریب
آن ماہے انداز زند ماہئ مذکور ازان میگریزد و نزدیک زن حائض نیز نمیرود
حکم حلال ہست گوشت ہر ماہے پیش اہل سنت و نزد شیعه ماہی که فلوس
ندارد حرام است و خون ماہی بمذہب امام ابو حنیفهؒ و شیعه پاک ہست و بمذہب
شافعیؒ پلید حکمت اگر جگر ماہے را خشک کرده سائیده بر عضوی که خون ازو جارے
باشد بپاشند منع رفتن خون کند و اگر مقدار یک حبه از زہرۂ ماہے در بینئ
مصروع چکانند نافع باشد حیّه را بفارسی مار و بترکی ہیلان گویند و او را
انواع بسیار ہست یکنوع ازان مُنگه ہست و آن مارے ہست کوچک که بر سر
خطوط سفید دارد و درازئے او مقدار یکدست باشد آن مار ہر زمینی که بگذرد
بسوزاند چنانچه مدتہا دران سرزمین گیاه نروید و از مسافت اندازۂ تیر ہر که
آواز او شنود آدمی باشد یا حیوان بمیرد و نیز ہر کس را که از دور نظر بران مار افتد بمیرد
و اگر آنکس را که نظر او بران مار افتاده کسی دیگر به بیند ہم بمیرد و نیز اگر کسی آن مرده
را به بیند بمیرد اگرچه مار را ندیده باشد و اگر آن مار آدمی یا حیوانے را بگزد بدن
او گداخته شود و ہر مرغی که در پریدن محاذئ مسکن او شود از اثر زہرش
بمیرد و بزیر افتد و یکنوع دیگر افعی است که حالش در حرف الف نوشته گذشته
و یکنوع دیگر نیز ماریست که عرب آنرا دیّانه میگویند و آن ماریست که آدمی
را چون از دور مے بیند دنبال میکند و از زمین برجسته بطریق

تیر خود را برو میزند و مادهٔ اکثر سی بیضه می دهد و بیضهٔ مار برنگ مختلف می باشد
سبز و سفید و سیاه و خاکستر رنگ و خالدار و بسبب اختلاف رنگ
بیضهٔ او معلوم نمی شود و زبان مار دو شق است چنانچه بعضے گمان می برند
که دو زبان است و مار بسالے یکنوبت پوست می اندازد و یک نقطه بر قفایش
ظاهر میشود عدد نقطها عدد سال عمر او می باشد و عمر او دراز است میگویند
بهزار سال میرسد و هر مار که از صد سال گذشت آنرا اژدها خوانند و چشم
مار در سر او نمی گردد بطریق باقی جانوران چشم او در سر او محکم است و مار
بدیدن آتش مائل است و بشراب و شیر میل دارد و گاهے باشد که از بسیاری میل آنقدر
شراب میخورد که از مستی هلاک میشود و از غرائب احوال او آنست که بغیر گوشت
جانور اگر زنده بدمش آید طبع میزند و اگر نه بشبنم قانع است و بآب میل ندارد چون
مار تا بسینه بسوراخ رود هیچکس او را بزور بیرون نتواند کرد و اگر کژدم او را بگزد خود
را بنمک زار رساند و بر نمک خسپد صحت یابد و اگر نمک زار نیابد هلاک گردد مار از
فواسق خمسه است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم امر بکشتن ایشان فرموده
اند حکم حرام است گوشت وی پیش حنفی و حنبلی و شافعی و مکروه است نزد مالک و نزد
شیعه نیز حرام است و تریاقی که گوشت داشته باشد نیز حرام است **حکمت**
اگر کسی جذام داشته باشد گوشت مار بخورد شفا یابد پوستش در ظرف مس سوخته
و سحق کرده سبل و درد چشم ببرد بیضه اش در دهان سوده بر برص مالند زائل کند
اگر دندان مار در زندگی بر کنند و بر صاحب ربع بندند نفع رساند **حکایت**
در حدیث آمده که در خانهائے مدینه یکنوع از پریان و جنیان مسلمان اند که بصورت
مار ظاهر میشوند هر گاه که از ایشان دیده شوند سه روز مهلت دهند و ایشانرا آزار نرسانند
و تعرض نکنند و اگر بعد از سه روز دیده شوند بکشند بعضے علما این حیثیت را خاصهٔ
مدینه مشرفه داشته اند اما نزد بیشتر در همه شهرها چنین است پس ماران خانگی را سه روز
مهلت باید داد و طریق امان دادن چنین است که بگوید اُقسِمُکِ بِالعَهدِ الَّذِی

بِالْعَهْدِ الَّذِی اَخَذَهٗ عَلَیْکُنَّ نُوحٌ وَّ سُلَیْمَانُ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اَنْ لَّا تُبْدُوْنَا وَلَا تُوْذُوْنَا یعنے
سوگند میدہم شمارا بعہدے کہ ستانید از شما نوح ع و سلیمان ع کہ بر ما ظاہر نشوید و
مارا ایذا ندہید حرف الخاء خطاف را بپارسی فرستک و پرستوک و
فرلنقوح خوانند مرغی سیاہ کوچک میشود بزمستان بگرم سیر رود و بتابستان
باز آید و از موی و گل آشیانہ سازد و بعضے کاہ و گل گفتہ اند و در آشیانہ خود
برگ سداب نہد تا حرارت بیضہ اش نگہدارد و شپرہ دشمن اوست و قصد
بچہ او میکند از جہت دفع مضرت او برگ کرفس آوردہ در آشیانہ نہد چہ
شپرہ از بوی کرفس میگریزد و چون رعد میشنود میگریزد چنانچہ بمردن نزدیک
می رسد و در نظر مردم با مادہ جفت نمی شود و از عجائب احوال او آنکہ اگر چشمش
بکنند باز پیدا گردد و بعضے مردم سنگ یرقان را باین طریق بدست آورد کہ بچہ
او بزعفران زرد میکنند و در آشیانہ اش می نہد او بتصور آنکہ بچہ اش یرقان
پیدا کردہ بتلاش سنگ رفتہ و سنگ یرقان را پیدا کردہ در آشیانہ خود بنہد آنرا
مردمان می یابند واللہ اعلم حکم گوشت او در مذہب حنفی و مالک حلال است و
در مذہب شافعی دو قول است اقوی آنکہ حرام است و در مذہب شیعہ است
کراہیت دارد حکمت دماغ پرستوک باکتحال تاریکی چشم را زائل کند اگر
دلش با شراب بخورد قوت باہ بافراط دہد خوردن گوشتش چشم را روشنی دہد اگر
خونش را بخوردن زنے دہند چنانچہ او را خبر نشود شہوتش برود چندانکہ از صحبت
مرد متنفر گردد و چون یک جفت پرستوک یعنے یکے نر و یکے مادہ را بگیرند و
بسوزانند و در شراب اندازند ہر کس کہ از آن شراب بخورد مست نشود اگر
سرگین وی در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر زہرہ او را در بینی کسے بچکانند
موئی سر و ریش کہ سفید شدہ باشد سیاہ گرداند و دندان نیز سیاہ شوند اگر
خواہند کہ دندان سیاہ نشوند پیش از سقوط دہن را پر از شیر تازہ کنند
و نیز اگر سرگین وے را بزہرہ گاؤ آمیختہ بر موئے سیاہ بمالند فوراً سفید

بہ ترکی

خطاف بخائے معجمہ و طائے مہملہ مشددہ و الف و آخرش فا موقوفہ و عوام بعین مہملہ و تشدید واو و بعدہ الف و در آخرش را

بہمہ موقوفہ در ہر دو لفظ عربی است و نیز در عربی و ہندی مشہور بابابیل است ۱۲ ع

گرداند خفّاش را بفارسی شپره و بتر کے نیر مرغی بدست و دشمن آفتاب پیش از طلوع و بعد از غروب آفتاب طیران کند و پشه و مگس و مانند آنها را میخورد و از غرائب او اینکه گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و موی و پر ندارد بے پر میپرد و ماده او در حیض میگردد و بچه را شیر می نوشاند و بول میکند و میخندد و میگرید مثل آدمی و بیضه نمی دهد بلکه بچه میزاید و چون آدمیان عمر دراز میدارد و مشهور است که خفّاش خلق کردهٔ عیسی علیه الصلوة والسلام است ازین جهت صورت مرغان دیگر ندارد **حکم** حرام است باتفاق **حکمت** چون او را بر درخت آویزند از ان حدود ملخ بگریزد و اگر سرش در میان بالش دهند هر کسے که سر بدان بالش نهد او را خواب نیاید بشرط آنکه آنکس نداند که درین سر خفّاش است و اگر دلش را کسی با خود دارد شهوت را قوت دهد اگر خونش بر زهار بچه که بالغ نشده باشد بمالند موئے بر نیارد و خاکستر وے روشنائی چشم زیاده کند و اگر زنے بدشوارے میزاید زهرهٔ وی را در فرج آن زن مالند باسانے بزاید و اگر سر او را در سوراخ موش نهند همه بگریزند و اگر سر وے در کبوتر خانه نهند گاہے ہیچ کبوترے از آنجا نرود و از انخانه الفت گیرند و اگر سرگین او را با آهک و زرنیخ آمیخته در موضعی که موی باشد بمالند مدتها موی بر نیاید و اگر زنے بکلر بر در هرگز نبارد **حکایت** بدانکه چون بنی اسرائیل از حضرت عیسی علیه السلام بمعجزه جانوری خواستند آنحضرت صورتے را بدین هیئت طیار ساخته دم عیسوی خود دران دمید پس آنصورت مرغی شده بفرمان خدای تعالی پرواز نمود بموجب آیه کریمه اِنِّي اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ **خنزیر** را بپار سے خوک و بتر کے تبکور پلید ترین جانوران است و در قوت مجامعت زیاده تر است از همه چهارپایه و در بے غیرتے نظیر ندارد و با مادر فساد کند و چندین نر با یکماده در حضور یکدیگر شهوت رانند نرش چون هفت ماهه میگردد

جفت میشود و ماده گاہے شش ماہگی آبستن می شود و گاہے در چہار ماہگی و ہشت بچہ
میزاید بیک دفعہ در بعضے رسائل نوشتہ کہ بست بچہ میزاید و چون پانزدہ سالہ
شود باز نمیزاید فارسیان مادہ اش را خوک و نرش را گراز خوانند و فیل از
گراز گریزان است و در عجائب المخلوقات نوشتہ اند کہ اگر خوک نر با خر مجامعت
کند و در انحال خر بول کند خوک در حال بمیرد و در بعضی رسائل گفتہ اند
اگر خوک را بر پشت خر بریسمان محکم ببندند و خر بول کند خوک بمیرد و چون بیمار
گردد خرچنگ خورد صحت یابد و اگر سہ روز چیزے نخورد و گرسنہ ماند لاغر
گردد و بعد از ان دو روز چیزے خورد فربہ گردد و ترسایان در روم خوک را بسیار
فربہ کنند و اگر یکچشم او را بر کنند بمیرد حکم حرام است گوشت او بجمیع مذاہب
حکمت اگر زہرۂ او را بر بواسیر مالند نفع کند و پیہ او را اگر بر خنازیر
و دُنبل طلا کنند صحت بخشد جگرش در گزیدن مار و کژدم و زنبور نفع رساند
و استخوان سوختۂ او را بر جائیکہ ناصور باشد بیفشانند مفید باشد و اگر سرگین
خوک در زیر درخت سیب انداختہ باشند سیب بسیار سُرخ گردد خیل
را بپارسی اسپ و بہ ترکی آت گویند و او بہترین جانوران است بحسب صورت
و سیرت و ہمہ رنگ می باشد و از جمیع حیوانات اہلی فراست او بیشتر است و از
ہمہ تیز رو تر و شنواتر و عرب در تیز شنوی آدمی را باو تشبیہ کردہ اند و گویند
اَسْمَعُ مِنَ الْفَرَسِ و اخلاق نیکو دارد چون فرمان برداری و زیرکی و احتمال مجاہدہ
و ریاضت و در شرف او ہمین کافی است کہ خدائی تعالی در قرآن مجید بسوگند
یاد کردہ کہ با اسپانی کہ مؤمنان با کفار بر ایشان جنگ میکنند و حضرت
رسالت پناہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودہ اَلْخَیْرُ مَعْقُوْدٌ بِنَوَاصِی
الْخَیْلِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَۃِ یعنے نیکوئی بستہ شدہ بموی پیشانی اسپہا تا روز
قیامت و نیز آنحضرت فرمودہ کہ ملائک در لہو و بازی حاضر نمی شوند مگر وقت بازی
کردن مردان با زنان خود و در وقت اسپ دوانیدن و تیر انداختن

وبعضے از علما برآنند کہ آفرینش اسپ پیشتر از آدمی ہست وگفتہ اند اول کسے کہ بر اسپ
سوار شد حضرت اسماعیل علیہ السلام بود پیش ازان اسپان پنہان
میگردیدند و مُسَخَّر کسے نمی شدند و در مجمل التواریخ گفتہ کہ اسپ را در ہندوستان
تولد نیست واین سخن غلط ہست و در بعضے تواریخ گفتہ اند کہ کثرت اسپ در
ترکستان بیشتر ہست و غلبۂ قیمتش در عرب و اسپ در ہیچ ولایت این عزت
ندارد کہ در ہندوستان و ہیچ جا او را بہتر از ہندوستان تربیت نمیکنند
وچنان شایستہ می کنند کہ مزیدی بران متصور نباشد وچنان می آموزند کہ
در عین دویدن اگرچہ او را چند تازیانہ نیز زدہ باشند بی آنکہ لجامش بکشند
بمجرد صوت و آوازے کہ دہند بایستد و تعین دوانیدن میدان اسپ
تخمیناً تا سہ فرسنگ معین می کنند و در حدیث شریف وارد ہست کہ اسپ
شکال بد ہست و در تفسیر لفظ شکال اختلاف علما ہست اکثرے بر آن ہست کہ مراد
ازان آن اسپ ہست کہ سہ از دست و پا سفید و یک خلاف آن ای برنگ
دیگر داشتہ باشد و بعضے گفتہ اند کہ مراد آن ازیک نشان ہست و بعضے گفتہ اند کہ دو
دست یا دو پا سفید باشند اما اگر پیشانی سفید باشد کراہیت ندارد و نیز آنچہ
در حدیث وارد ہست کہ در سہ چیز شامت می باشد در اسپ و در خانہ و در زن
و در تفسیر این نیز اختلاف ہست بعضے علما بظاہر آن مراد میگیرند و میگویند
کہ حق سبحانہ وتعالی گاہے این سہ چیز را سبب ضرر می سازد و چارۂ آنہا
بجز مفارقت نیست اما چون این متحقق شود زن را طلاق دہد و ازان سرا بمکان
دیگر رود و اسپ را بفروشد و حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا فرمودہ اند کہ
این سخن یہودان ہست و ہر کس کہ این حدیث روایت کردہ عبارت اولش بیان
نساختہ چنانچہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنین فرمودہ اند کہ قتل کند حق تعالے
یہودان را کہ میگویند شامت در سہ چیز ہست ای در اسپ و خانہ و زن و
بعضے از علما این حدیث را چنین تاویل میکنند کہ شامت زن آنست

رکہ نزاید یا بد زبان باشد ویا کابین گران داشتہ باشد وشامت سرا آنست کہ
تنگ باشد ویا ہمسایہ بد داشتہ باشد وشامت اسپ آنکہ جہاد
بروے نکند ونیک رو نباشد وبد راہ باشد وسوار شدن نہ دہد و ندود
حکم حلال است گوشت وشیر او بمذہب شافعی وحنبلی وابو یوسف ومحمد کہ از
اصحاب ابو حنیفہ است اما در مذہب حنفی فتوی بر آنست کہ گوشت وشیر او نمی توان
خورد حکمت اگر دندان اسپ بکودک بہ بندند دندانش بے صدمہ بآسانی
بر آید اگر موے دمش در جائے بیاویزند پشہ ہا در آنجا نیایند اگر سمش در
خانہ دفن کنند موش از آنجا بگریزد اگر عرقش در زہار بچہ مالند گاہے موے
آنجا بیرون نیاید اگر سم او را سوختہ با روغن زیت آمیختہ بر خنازیر مالند
نافع باشد واگر سم او را سوختہ در زیر زنے کہ بدشوارے میزاید دود کنند
بآسانی بزاید واگر خون اسپ در گوش چکانند درد زائل کند حرف الدال
دب بالفارسی خرس وبترکی آبو گویند جانور بدشکل انزوا طلب است
وبا گاو وپلنگ دشمنی دارد وبسیار زیرک است در تعلیم گرفتن اما فرمانبردارے
معلم خود نمیکند مگر بزحمت بسیار وہمہ چیزہا میخورد یعنے کاہ ونباتات
وہم گوشت وغلہ وغیرہ در زائیدن رنج بسیار میکشد چنانچہ بعضے
بر آنند کہ خرس از دہان میزاید وچون بچہ پیدا می شود اعضائے او
در ہم رفتہ بود مادرش چندان بلیسد کہ اعضایش پیدا شوند وہر گاہ کہ گرسنہ
میگردد دست وپای خود میمکد وفربہ میشود در زمستان تردد کم مینماید واز مورچہ
ہر لحظہ بچہ خود را بگوشہ میبرد حکم گوشت او حرام است بمذہب شافعی وحنفی وبعضے
از اصحاب امام حنبل اما بیک روایت وقول مالک حلال است ونزد شیعہ نیز حرام است
حکمت اگر چشم خرس در کتان پارہ بستہ بگلوے صاحب تپ ربع
بندند شفا یابد وزہرہ اش با فلفل حل کردہ بر داء الثعلب طلا کنند موی
بروید ودندان پیش او را اگر در شیر اندازند وآن شیر را بچہ ہا دہند

بآسانی دندان برآورد وپیه او منفعت بسیار دارد ازان جمله اگر او را بر برص طلا کنند دفع کند وهمچنین ناصور را دفع کند اما پیه او را اگر بر سگ مالند دیوانه گردد واگر خون او را در چشم کشند موئی زیادتی بر نیارد واگر پوست او را بباز وی بچه بدخو آویزند ترک خوی بد کند وچون زهرهٔ وی با عسل وآب رازیانه در چشم کشند چشم را روشن کند دُرّاج را بپارسی یور وبترکی دُرّاج گویند مرغ بسیار تولد هست وگوشت او بغایت خوش مزه است عقل وآب منی زیاده کند ودر هوائی خوش وباد شمال میپرد ودر تابستان در جنگلها ودامن کوهستان میباشد وبمعموره در نیاید عرب گوید در صفیر خود این کلمات میگوید بالشکر تدوم النعم وبعضی گویند صدق صدیق گوید وبعضی از جهال گویند که سیخ وکباب وطبق گوید وبعضی گویند که سفره ونان ونمک گوید وهرگاه مرغ شکاری خواهد که او را بگیرد خود را در زیر درخت خارے اندازد وبن خار را محکم در چنگ گیرد وایمن ماند حکم گوشتش در جمیع مذاهب حلال است حکمت گوشتش قوت دماغ وتیزئی بصر وفهم دهد ومنی را زیاده کند وشکم ببندد وپیه او را اگر بگدازند ودر گوشے که درد کند چکانند تسکین دهد حکایت راغب اصفهانی در کتاب محاضرات آورده اند که طبیبی بمرض ابنه مبتلا بود روزی پسرے در پیش او بمباشرت مشغول بود ناگاه درّاجی بر بد پسر حکیم مذکور را گذاشته متوجه گرفتن او شد چون او را تسکین کامل حاصل نشده بود بسبب درّاج از مقصود خود باز ماند او را با درّاج عداوت تمام پیدا شد درانحال از شر اضطراب گفت که چون لوطی مرا السبب درّاج گذاشت پس بدرستیکه فنا می سازم نسل او را پس ازان روز هر کس که دران شهر مریض شد او را درّاج میفرمود تا باندک وقتی دران ملک دراج نماند ودراج ازان روز طعام مقرری مریض شد دجاج را بفارسی ماکیان ومرغ خانگی گویند وترکان توخ نامند جانور پر شهوت وحریص است اگر خروس نیابد در خاک بغلطد وازان غلطیدن

ف معنی این آنست که [illegible] بکند نعمت ۱۲ ف [illegible] این اقوال بر کسی موافق فهم خود

[illegible] تسکین [illegible] اصلح [illegible] ف [illegible] نوشته شده ۱۲

ای از بیضہ ہائے خاکی برنمی آیند ۱۲

در درونش بیضہ کوچک حاصل شود اما بچہ را نشاید واگر پیش از خایہ کردن خروس بر ورود آن بیضہا نیز نیکو شود واگر آن زمان کہ بر سر خایہ خفتہ بود آواز رعد شنود تمامی بیضہا بزیان آورد و دجاج را از شغال چنان ہراس است کہ گوسپند را از گرگ حکم گوشت او در جمیع مذہب حلال است حکمت اگر گوشت او را با پیاز و گنجد سائیدہ کباب کردہ بخورد قوت باہ بیفزاید و اگر بر خوردن او مداومت کنند نقرس و بواسیر را آیندہ اکند وطلائے پیہش کلف وشقاق را ببرد و زہرہ اش اگر در چشم کشند منع نزول آب کند واگر سرگین مرغ سیاہ در خانہ کسے مالند در انخانہ خصومت پیدا شود واگر مرغ را بخشک دانہ فربہ کنند وبعد دوازدہ روز ذبح نمودہ پیہ وے برآوردہ کسیکہ مالیخولیائے سوداوی داشتہ باشد بپائی بر سرش طلا نمایند بغایت نافع بود وطلائی او مجذوم را نیز نفع بخشد وبیضہ اش در زمستان در کاہ ودر تابستان ہوسۃ گندم تا مدت درست ماند دیک را بفارسی وبترکی خروس گویند واو در معرفت آفات زیرکترین مرغان است واز عجائب کار او آنکہ وقت نماز میداند اگرچہ شب دراز وکوتاہ شود غلطی نکند وبعضے از علمائے شافعی گفتہ اند کہ بر بانگ خروس اعتماد باید کرد چراکہ بسیار تجربہ کردہ اند ودر کتاب مکارم الاخلاق آوردہ اند کہ انس رضی اللہ تعالی عنہ از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نقل کردہ اند اَلدِّیکُ الْاَبْیَضُ صَدِیقِیْ وَعَدُوُّہٗ عَدُوِّیْ یعنے خروس سفید دوست من است ودشمن او دشمن من است وحضرت امام رضا رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ اند کہ فِی الدِّیکِ خَمْسَۃُ خِصَالٍ مِنْ خَصَائِلِ الْاَنْبِیَاءِ مَعْرِفَۃُ اَوْقَاتِ الصَّلٰوۃِ وَالْغَیْرَۃُ وَالشَّجَاعَۃُ وَالسَّخَاوَۃُ وَکَثْرَۃُ الْاُنَاثِ یعنے در خروس پنج خصلت است از خصائل انبیا یکے شناختن اوقات نمازہا دوم غیرت چہ اگر خروس دیگر میان ماکیان وے آید تا او را زدہ بیرون نکند قرار نگیرد سیوم شجاعت چہارم سخاوت پنجم بسیاری مادہ ہا ونیز از ان حضرت

فائدہ

ای ترجمہ مرغ سفید دوست من است ودشمن او دشمن من است ۱۲

بال چپ را فرو می برد بجهت آنکه زهر است تا بمردم آسیب برسند و لهذا
بجهت آن او را تمام فرو می برند تا آن بالے که در و شفا است در آش درآید
تا زهر بال اول کار نکند و در بعض کتب است که عمر مگس از چهل روز
بیش نیست و هر مگسے که هست در آتش است مگر مگس عسل و از عجائب او
آنکه افگنده او اگر در زمین کارند نعناع از آنجا بروید و او را اصناف است
خر مگس و سگ مگس و شیر مگس و اسپ مگس و همه در خاصیت یکسان
اند حکم حرام است باتفاق اما اگر در دیگ آش افتد و جوشیده شود
و در میان آش گم گردد آش حلال است حکمت اگر مگس را بریان
کرده بخورد سنگ مثانه را خرد کرده بریزاند و اگر مگس را در جائی که
زنبور گزیده باشد بمالند درد بنشاند و اگر مگس را در ظرفے کنند و در
بالائے آتش نهند تا بسوزد و بعده او را سوده با عسل خلط کرده بر داء الثعلب
طلا کنند موئی برویاند و اگر در خانه ورق کدو بسوزانند دفع شود
حکایت آورده اند که ابو جعفر دوانقی از یکے عالم سوال کرد که حکمت
در خلق مگس چیست آن دانشمند جواب داد که تا عجز متکبران ظاهر گردد
و از خواص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن بود که مگس
بر جسد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی نشست ذئب را
بفارسی گرگ و بترکی قورت گویند و او جانور شریر شوخ چشم
دلیر است ماده اش از نر بدتر بود و همه جانوران چون آدمی را ببینند
پس روند مگر گرگ که در پیش می آید اگر اول چشم آدمی بر گرگ
افتد گیروزیے آدمی را باشد و اگر اول چشم گرگ بر آدمی افتد
ظفر گرگ را بود و گرگ گوسفند را بیشتر وقت سحر برد که سگ در خواب
باشد بدندان سر گوسفند را بگیرد و بدم او را می زند تا دور می افتد
پس شکمش را بدرد و گرگ را هر سال یکبار هیجان شهوت

شود چون با ماده جفت گردد ماده ذکر را سخت تر از سگ در فرج خود گیرد چنانچه
در آن حال هر دو را اگر خواهند بکشند که از هم جدا شدن نمیتوانند واگر گرگ
خوردنی نیابند به شبنم و هوا قناعت نمایند و از غرائب او آنکه چون
در خواب شود یک چشم وی باز ماند و چون در صحرا باشد فریاد بسیار
نکند و از یک فرسنگ بوی مردار می شنود **حکم** حرام است گوشت او به
مذهب حنفی و شافعی و حنبل و مکروه بمذهب مالک و نیز حرام است نزد
شیعه **حکمت** سر گرگ را چون در کبوترخانه بیاویزند گربه در انجا نیاید و
اگر در جای سکونت گوسفندان دفن کنند همه رنجور شوند بلکه بمیرند و اگر چشمش
در گردن اسپ بندند بسیار مسافت طی کند و مانده نشود و هر که چشم راستش با خود
دارد از هیچ چیز نترسد و داشتن چشم چپ او نزد خود بیخوابی آورد و اگر زهره اش
زن بخود بردارد آبستن شود و اگر خون او با روغن جوز مخلوط کرده در گوش
چکانند کری برود و اگر خایه اش بریان کرده بخورند قوت باه زیاده کنند
و بر پوستش خفتن قولنج ببرد و نیز گفته اند که اگر از پوستش طبل سازند
هرگاه که آنرا همراه دیگر طبلها زنند جرم دیگر طبلها بدرد و در زحمت
موی ریختن نافع است و گرگ بهیچ گونه با آدمی انس نگیرد گویند شخصی بچه
اش را بشیر گوسفندی پرورش داد چون کلان شد آن گوسفند را بدرید
و راه صحرا گرفت چنانچه مطابق قول شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة است
بیت عاقبت گرگ زاده گرگ شود ❊ گرچه با آدمی بزرگ شود **حرف**
الزا زرافه را ترکی و فارسی نیز زرافه گویند جانوریست دراز دست و کوتاه پا
و سر و گردنش مشابه بهیئت سر و گردن شتر و شاخ وے مانند شاخ
گاو و دست و پایش نیز مشابه گاو و پوستش چون پوست یوز و پلنگ و
دمش چون دم آهو و طرفه تر اینکه در پایهای او زانو نیست لیکن در هر دو
دست زانو دارد و چون راه میرود دست راست و پای چپ بیشتر از پای

[Margin note:] سله میشنود از شنیدن ... شنیدن ... بیت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید ... از یار آشنا سخن آشنا شنید ...

راست بر میدارد بخلاف جانوران دیگر و بعضے گفته اند که از شتر و گاو
وحشی متولد میگردد حکم در مذهب حنفی نقل صریح در باب گوشت وی دیده
نشده و شیخ الاسلام گفته که اصول مذهب حنفی تقاضای آن میکند که حلال
میباشد و در مذهب مالک حلال است و گفته اند که در مذهب شافعی حرام است
امّا فتوے بر حدیث اوّل است و نزد شیعه حرام است حکمت زهرهٔ ویرا اگر
در چشم کشند منع نزول آب میکند حرف السین سرطان را بفارسے
خرچنگ و بترکی ایلان کنج خوانند جانوریست که سر ندارد و چشمش بر کتف و دهن در
سینه دارد و دست و پا دارد امّا به پهلو می رود در هر سال سه نوبت
پوست می اندازد و خانهٔ خود را دو در یکے بجانب خشکی و دیگر بجانب آب می سازد
تا اگر ماهی از طرف آب در سوراخش رود گرفتنش او را آسان شود و اکثر درے که
بطرف دریا می باشد هرگاه خواهد که مکان خود را خشک نماید مسدود می سازد
و درے که بطرف خشکی است باز میدارد تا خشک شود و اگر او را در سوراخ او
مرده به پشت افتاده یابند علامت امنیت است دران ولایت حکم
بمذهب حنفی و مالک و حنبلی حرام است و بقول شافعی حلال و نزد اهل تشیع
نیز حرام است حکمت اگر خرچنگ را در درخت آویزند میوه اش بسیار شود
و از آفت ایمن ماند و اگر چشمش را در گهواره بیاویزند هر بچه که دران گهواره
جنبانیده شود خوشنود شود و خوردن گوشتش دق را دفع سازد
سلحفاة را بفارسی سنگ پشت و کاسه پشت و کشف گویند و بترکی
لوسبقه در خشکی و به آب هر دو جا می باشد و در خواص هر دو یکسانند
چون بیضه بنهد از تاثیر نظر خود از و بچه بیرون مے آرد چه شکم وی سخت است
لهذا حرارتے ندارد حکم بمذهب حنفی و حنبل و مالک حرام است و بیک روایت
بمذهب شافعی حلال است و نزد شیعه نیز حرام است حکمت چون با ماده
جفتی گیرد گیاهی در دهان گیرد و نزدیک ماده شود و آنرا مهر گیاه گویند اگر دران

۱۴ سرطان ...

۱۵ سلحفاة بفتح سین مهمله ولام و حاء حطی ساکن و فا و الف و آخر تا و سلحفاة فوقانی و نیز غیلم بفتح غین معجمه و سکون تحتانی هر دو نام زن در عربی است و ماده ... گویند و بهندی ... کچھوا ۱۲ مسیح الزمان

آن گیاه را از و بستاند و با خود دارد مهرش در دل مردمان پیدا شود و چون او را
بگیرند و بر پشت اندازند تا پایهای وی بطرف آسمان شود آن موضع سرما ضرر
نرساند طلای خونش بدفع زحمت وجع المفاصل عدیل ندارد اگر پایش را بریده
در پای کسی که مرض نقرس داشته باشد ببندند پای راست او بپای راست مریض
و چپ بچپ نفع رساند **سنجاب** را بهمه زبان همین نام مشهور است
در صورت مانند موش است و از پوست او پوستین می سازند و بطرف
ترکستان می باشد **حکم** حرام است نزد حنفی و حلال است نزد شافعی
و مالک و نزد شیعه نیز حرام است و نزد ابو حنیفه و شافعی پوستینی
و قبائی که از پوست او سازند حلال و پاک است **حکمت** گوشت او
جنون را زائل کند و امراض سوداوی را ببرد **سنور**[۱] را بفارسی گربه
و ترکی پوشک گویند جانوریست طامع و زود الفت پیدا می کند با آدمی و بوقت
غضب چنان خشم آلوده شود که از خود بیخبر باشد و ازین سبب ملاحده[۲] آدمیان
خود را یعنی سپاهیان خود را بگوشت گربه پرورش دادندی تا بر خصم فیروزی
یافتندے و او را انواع باشد خانگی و صحرائی و ازان جمله گربه صحرائی است که
دُم دراز دارد و موئی وے بسیاهی نزدیک است مانند یوز باشد و این جنس
گربه در زمین هند و زیرباد می باشد و برنگهاے مختلف می باشد و در میان
دو ران او آنکه نر است زیر خصیه و آنکه ماده است زیر فرج شگافے دارد
ازان شگاف چیزے زرد رنگ مانند چرک گوش بیرون آید خوشبو
دارد و آنرا زباد میگویند و آن پاک است **حکم** حرام است گوشت او نزد حنفی
و شافعی و حنبلی و ابو عبد الله که یکے از اصحاب شافعی است برآنست که گوشت
گربه صحرائی حلال است و نزد شیعه نیز حرام است **حکمت**
گوشت گربه سیاه خانگی برائے دفع سحر نافع است اگر جگر وے را
بر عورتے که خونش دائمی مے رود ببندند دفع کند

[۱] سنور بکسر سین مهمله و تشدید نون و واو و آخر راے مهمله و آخر نامی ... و الفاظ عربے اند و در فارسی ...

[۲] ملاحده ... یعنی سپاهیان ... و ... کافران ... منتخب اللغات

حرف الضاد **صقر** رابفارسی چرغ گویند و بترکی الملکو جانوری است مکّار قوت وشوکت تمام دارد و بر اکثر حیوانات وحشی وهوائی غالب است وتعلیم پذیر امّا چون موذی است او را اکثر جانوران عدو میشوند و بچه کمتر میزاید و از دهنش بوئی بد می آید اوّل کسیکه بچرغ صید کرد حارث بن یغوث بن طوس بود و عربان ومردم آن اطراف بچرغ شکار می کنند واز و آهو می گیرند و ملک راشد که یکی از اکابر امرائی اتابک بود چرغ را نوعی میگرفت و به هشت روز چنان تعلیم میکرد که آهو میگرفت واین از کارهائی است که غیر از و نکرده **حکم** حرام است نزد حنفی وشافعی وحنبل و پیش مالک مکروه است و نزد شیعه حرام است **حکمت** هرکس که گوشت او بخورد از دهنش بوئی بد آید واز غرائب او آنکه زهره ندارد **حرف الضاد** **ضب** رابفارسی سوسمار می گویند و بترکی کجر این جانوریست زیرک و دراز عمر چنانکه حیاتش تا پانصد سال میرسد وآب نخورد و به شبنم وخشکی قناعت کند و در چهل روز یکقطره بول کند وهفتاد بیضه دهد و نر وی دو ذکر دارد و ماده وی نیز دو فرج دارد و در حدیث آمده که سوسمار بزبان فصیح بنبوّت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گواهی داده **حکم** حرام است نزد حنفی وحلال است نزد شافعی و حنبل و نزد شیعه نیز حرام است واهل سنت نقل کنند که در مجلس آنحضرت صلے الله علیه وسلم سوسمار خوردند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم منع نفرمودند و فرمودند که در زمین قوم من یعنے قریش این نیست وقوم من بطبع وروش من ازان نفرت دارند **حکمت** سوسمار را در حدیث نیز منفعت و دفع مضرت آمده است واگر از میان هر دو پائی مرد برود آنروز قوت باه نشود و بنوعی دران روز نعوظ نشود وهرکس که دلش بخورد انده وخفقان ببرد و خوردن پیهش از درد سر وسیرز امین کند واگر خونش با آرد جو بر بهق مالند زائل کند و روشنی چشم بیفزاید واگر کف دست او را از پیش روی اسپ بیاویزند هیچ اسپی درد ویدن بادو نرسد وآن

اسپ از همه اسپان پیشتر رود و پوستش اگر بر دشنهٔ تیغ پوشند شجاعت فزاید
و سرگین او را اگر بر برص و کلف مالند زائل کند و اگر در چشم کشند سفیدی که در چشم
پیدا شده باشد دفع شود ضبع را بفارسی و ترکی کفتار گویند جانوریست
ابله و گول بگفتار آدمی فریفته شود تا کشته گردد و از عجائب او آنکه مثل
خنثی آلت نر و ماده هر دو دارد و هر سال هیجان یک آلتش بود و کفتار
با سگ دشمنی دارد بحدیکه اگر سایهٔ کفتار بر سگ افتد از دویدن باز ماند تا که کفتار
بوی رسد و او را بگیرد و بعضے گفته اند که اگر سگے در ماهتاب بر بامے باشد و
سایهٔ او بر زمین افتد و کفتار بر سایهٔ آن سگ بگذرد فی الحال آن سگ
پیش او بر زمین افتد حکم حرام است در مذهب حنفی و حلال است در
مذهب شافعی و مالک و نزد شیعه حرام است **حکمت** اگر همه اعضائی کفتار
در دیگی بجوشانند و روغن آن بگیرند آن روغن جائے که از سردی درد شده باشد
بمالند مفید گردد و زهرهٔ وے اگر در چشم کشند جلا دهد و روشن سازد و اگر
سر او را در کبوترخانه دفن کنند کبوتر در ان خانه بسیار شوند و اگر خون وی بخورد
وسواس دور شود پیه وی اگر برابرو مالند در چشم زنان حسین و خوبصورت
معلوم شود فرجش را اگر کسے که تپ داشته باشد با خود دارد تپ زائل گردد
و نیز هر کس که فرج او را با خود دارد مردمان او را دوست دارند و اگر در دست کسے
حنظل باشد کفتار از و بگریزد **حرف الطاء** **طاؤس** را بعربی
و فارسی و ترکی نام یکی است و او در مانند مرغان مانند اسپ است و در حسن
صورت خوشترین مرغان است و هر پرش بچند رنگ است زرد و سبز و سرخ
و سیاه و لاجوردی و جوزی و غیر آن و در دو سه سالگی نر وے بکمال می رسد
و مادهٔ وے در سالے یکبار قریب دوازده تخم میدهد لیکن با یکدیگر بسیار
می کشند ازین جهت تخم او را در زیر ماکیان می نهند لیکن زیاده
نمیتوان گذاشت که اگر زیاده از دو تخم نهند گنده میشوند و بچهٔ طاؤس که مرغ

کفتار در هندی بجو گویند اگر مرده ها را از قبر بر آورده

برمی آرد خردتر می شود وحسن وی نیز کمتر می باشد واز عجائب وے آنکه
بایکدیگر جفت نمی گردند بلکه چون برشکال می شود نروی مست می شود ورقص
درمی آید ودرانحال درچشم وے اشکے پیدا میگردد ماده اش آنرا میخورد
واز تاثیرش بیضها در شکم وی پیدا می شوند ازان تخم بچها برمی آرند وباوجود
این حسن وجمال عرب نگاهداشتن اورا درخانه مبارک نمی دانند سببش
این بود که شیطان را به بهشت برد وآدم ازین سبب از بهشت بیرون
آمد وغایت عمر او بست و پنج سال می باشد **حکم** حرام است در مذهب
حنفی وشیعه وحلال است در دیگر مذاهب اما در مذهب شافعی رحمه الله تعالی
دو قول است در حلت وحرمت اما فتوے بر حرام است **حکمت**
چون در طعام زهرے آمیخته باشند هرگاه که طاؤس آنرا ببیند رقص نماید
و فریاد کند واگر مغز سر او را با عصارهٔ سداب وعسل بخورند قولنج را دفع کند و درد معده
ببرد و زهره اش دانگے با سکنجبین وآب گرم در زحمت شکم نفع رساند و زبان
بسته بکشاید وگوشتش قوت باه بیفزاید و درد زانو ببرد **حرف الظاء**
ظبی را بفارسی آهو وبترکی کیک گویند اورا به تیز چشمی وصف کنند واو
از همه جانوران وحشی تر است واورا انواع می باشد یکی از آنها آنست که
مشک از ناف او بیرون می آید رنگ او سیاه می باشد وبزرگتر از اقسام خود
واز آهوان دیگر ولایتها کلانتر واو را دو دندان سفید می باشد وخورش او
سنبل وگیاهای خوشبو است لاجرم خونے که در ناف آن جمع می شود مشک
می گردد وآن چند قسم است اما مشک غزال بهتر از مشک آهوی بزرگ
میباشد ومشهور است که مشک در حقیقت خونے است که در ناف آهو
جمع می شود وهر سالے ناف وی یکبار ورم می کند آهو برائی دفع خارش اورا
بجائے میمالد حتے که مشک از نافش جدا شده می افتد ازین جهت مردم آن ولایت
در بیابانها میخها وچوبها فرو میزنند تا آهو ناف خود را بآن بمالد

وناقه ازان جدا شود پس بیابند وخواجه نصیر الدین طوسی چنین گوید که آهو را کشته
بدست شکم او را میمالند تا خون در ناف وی جمع گردد چون آهو سرد شود نافه
وی را از وی بر آرند و تا یکسال بباویزند هر خونے که قبل شدن دران رود خوب باشد و
آنچه بعد ازان رود پارهاۓ بزرگ باشد وبعضے گویند که نافۂ مشک
در شکم وے می باشد مانند پنیر مایه که در اندرون برّه است وبعضے
میگویند که آهو نافه را بیرون می اندازد از شکم مانند آنکه مرغ تخم
خود را ونافۂ مشک چینی بهتر وکلان تر باشد ودر تبت بسیار میباشد
وتا چینیکه مشک را از ولایت خودش بملک دیگر نبرند بوۓ خوب ندهد
حکم حلال است گوشت جمیع اقسام آهو در جملۂ مذاهب ومشک از جملۂ تریاکها
است حکمت خوردن مشک قوت دل ودماغ دهد ورطوبات
ناقصه را خشک سازد وبول بسته بکشاید ومار رنگ سرخ را زرد کند واگر شاخ آهو را
دود کنند جمله گزندها بگریزند واگر زهرۂ وی در گوش چکانند درد را فرو نشاند واز
غرائب او آنست که چون او را در طعام بسیار انداخته باشند وبخورند بوی
دهن خوب شود وخوبترین ادویه ها بجهة روشنئ چشم زهرۂ آهو است حرف
العین عقاب را بفارسی آله گویند وبترکی گیۓ مرغ بسیار صاحب
قوت وشوکت باشد وتعلیم پذیرد وتیز نظر باشد وعرب مردم را در تیز بینی با
او تشبیه کرده میگویند وَاَبْصَرُ مِنْ عُقَابٍ ورنگهاۓ مختلف دارد ومرتبه
تیز پر است که چاشتگاه در عراق چیزے میخورد وشام در یمن واز سه
تخم بیشتر نمی دهد ودر سه روز بچه بیرون می آورد وبر بالاۓ کوههای بلند
آشیان می سازد وچون بچه بر آرد نگاه ندارد وبزیر افگند حق تعالی مرغی را
که شکنندۂ استخوان گویند بروبر گمارد تا آن بچه را پرورش کند واز غرائب او
آنست که چون پیر شود کور گردد بچگانش او را برداشته بهند می برند
وآنجا یک چشمه ایست دران چیند غوطه میدهند بعد ازان در

زیاده تیز بیننده است از عقاب در وقت بسیار بلند ازان فضا

در تابش آفتاب میدارند از اثر آب آنچشمه جمله پرهای او میریزند و از سر نو پرهای دیگر بیرون می آیند و چشمهایش روشن میشوند و اگر در جگر شش عارضه پیدا شود جگر روباه و خرگوش می خورد تندرست میشود و در عجایب المخلوقات نوشته است که بمرور ایام زغن عقاب و عقاب زغن می شود و در تاریخ مغرب آورده که در کنار نیل عقابها هستند در کمال سیاهی که بآب فرو می روند و ماهی را میگیرند و بیرون می آرند و آنها عقاب النیل گویند حکم گوشت او پیش اهل سنت حرام است مگر نزد امام مالک مکروه است و نزد شیعه نیز حرام است حکمت اگر زهره او بسے در چشم کشند تاریکی چشم را ببرد و اگر بر پستان زنے که شیر در و گره شده باشد طلا کنند شفا یابد و اگر پروے را بسوزانند و بر جائے که کلف شده باشد بمالند دور کند و سرگین او اگر بر ختازیر مالند نفع رساند عقعق را بفارسی عکه و بترکی تخم گویند و او را بد زدی و خیانت و فراموشکاری وصف میکنند و چون بیضه می دهد در زیر درختان پنهان می کند از جهت آنکه اگر شیره نزدیک تخم او رود گنده میگردد و قوت خود را پنهان می کند و مشهور است که آدمی و عکه و موش و مورچه قوت خود را پنهان می سازند حکم حلال است در مذهب ابو حنیفه و مالک رحمهما الله تعالی و در مذهب شافعی دو قول است لیکن فتوی بر آنست که حرام است حکمت اگر دماغ ویرا در غالیه خلط کرده بر بدن مالند لقوه و فالج را مفید بود و اگر دماغ ویرا بر پنبه طلا کنند و بر سر زخم نهند پیکان تیر بآسانے بیرون آید عصفور را بفارسے کنجشک و بنجشک و چغاک و چغوک خوانند و بترکے سرحق و سارچه و او را انواع باشد از عجایب او آنکه گوشت می خورد چون سبع لیکن ناخن درنده ندارد و مرغ ضعیف است و جماع بسیار کند از ین سبب عمر او کوتاه است و در زیر سقف خانها از بیم جانوران آشیانه سازد و از مردم دوری نکند تا بمرتبه که اگر آدمیان جلاوطن شوند کنجشک نیز همراه برود

وچون معاودت نمایند باز آید واورا با مار دشمنی است وبیضۂ مار را بفساد آورد وبمنقار
بمار جراحت رساند ومار نیز بچگان اورا هر جا که یابد بخورد **حکم** حلال است گوشت
او بجمیع مذاهب **حکمت** گوشتش قوت باه دهد وبادها را بنشاند ومغز سش
قوت باه بافراط (زیادتی) آورد وکباب وے بانمک سنگ مثانه را دور کند
واگر دماغ وی با عسل چند روز بنهار بخورند زحمت بواسیر را نافع بود
مسئله اگر کسے صیدی را از چرنده چون آهو واز پرنده چون چغوک
وکبوتر بعد از گرفتن سر دهد (بگذارد) وآزاد کند درست است **نقل** از ابوذر صحابی رض نقل
کرده اند که بچگان چغوک را میخریدند وسر میدادند اما فتوے در مذهب شافعی برآنست
که این فعل روا نیست وبر قول ابوحنیفه رح روا باشد بشرط آنکه در وقت سر دادن
مباح گرداند بر هر کس که بگیرد واگر چرندۂ اهلی را چون اسپ وشتر وگوسفند وگاو
در صحرا سر دهد روا نیست باتفاق علما گنهگار است **عقرب** بفارسی کژدم وبترکی
چیان گویند زشت ترین وموذی ترین حشرات است هشت پای دارد و
چشمش بر شکم بود وبسیار بچه برمی آرد ورنگهاے مختلف دارد وبدترین انواع او
سیاه است وبعضی از علما گفته اند که بچه اش از پشتش بیرون مے آید
اما این قول صحیح نیست وقول درست آنکه از دهان میزاید وبچۂ وی رکیک
می باشد واز عجائب او آنکه مرده را نگزد وهمچنین کسے را که در خواب باشد
مادامی که حرکت نکند نگزد واگر افعی را بگزد افعی بمیرد واگر خواهند که او را از سوراخش
بیرون آرند تلخی بر سر چوب مالیده در سوراخش کنند او از سوراخ بیرون آید چرا
که حریص است بر خوردن تلخ ودر شهر حمص از ولایت عرب کژدم زنده نماند اگرچه
از ولایت دیگر برند ودر کاشان یک نوع از عقرب سیاه می باشد که اگر کاشی الاصل
را بگزد هلاک سازد وغریب (مسافر) را اگر گزد بدرد والم مبتلا شود الا نمیرد وعقرب چون
روان شود هر جا که سرش برسد بدم نیش زند **نقل** است که عقربے را گذر بر سنگ
خارا شد آنرا نیش زد سنگ بزبان حال گفت که ازین نیش تو

ازین نیش تو بمن ضرر نمیرسد سعی بیهوده چرا میکنی جواب داد میدانم اما خصلت جبلی خود را ترک نمیتوانم کرد و در همین معنی گفته اند **بیت** گرچه بر خارا نباشد زخم کژدم کارگر + از بدی نفس خود زین رو ندارد زان گذر + **حکم** حرام است باتفاق جمیع علما و افسون کردن بجهت مار و کژدم رواست بشرط آنکه از قرآن باشد و دعائیکه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده باشند و الفاظیکه معنی او دریافت نمیشود روا نیست چراکه احتمال کفر دارد و از جملهٔ افسونهائی و غیره یکی این است که هرکس که در اول شب گوید تا صبح از شر اینها محفوظ ماند **دعا این است** اَخَذْتُ ذَنَبَ الْعَقْرَبِ وَلِسَانَ الْحَيَّةِ وَيَدَ السَّارِقِ بِقَوْلِ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ **دعای دیگر** اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ **دعای دیگر** هر روز یکبار بگوید دران روز از صدمهٔ مار و کژدم محفوظ ماند سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ **حکمت** اگر عقرب را در کوزهٔ گل حکمت کرده در تنور آتش نهند تا خاکستر شود و نیم دانگ ازان شخصی که سنگ مثانه داشته باشد بخورد نفع تمام رساند و اگر آن خاک را بروغن آمیخته جائی ضماد نمایند موی بر دیاند و اگر عقربی را گرفته در جائی بسوزند جملهٔ عقربها از آنجا بگریزند و اگر زرنیخ سرخ و پیه گاو بسوزند جملهٔ کژدمها بگریزند و اگر کژدم سیاه خشک کرده بسایند و بر جائی که برص باشد بمالند دور کند

حرف الغین

غراب را بفارسی کلاغ و بترکی فرقه گویند و او بچند انواع میباشد چنانچه یک قسم او بسیار سیاه می باشد و یک قسم دیگر میباشد سرخ منقار و سفید بازو و سفید پائی و یکنوع دیگر خاکستر رنگ و بالطبع همه صناف با یکدیگر نزدیک اند جانور دراز سفر و دراز عمر است و نر و ماده اش چنان باهم موانست دارند که اگر یکی بمیرد بعد ازو دیگر از احدی جفت نشود و رو بروی کسی جفت نمی شود چنانچه اهل تحقیق بر آنند که جفت نمیشود و نزد بعضی در تمام عمر یکبار جمع میشود و چون در ابتدا موی بچه اش سفید میشود

لهذا مادرش رنجیده اورا میگذارد و پرورش کامل نمیکند حق سبحانه تعالی پشه ها را
بران گمارد تا قوت او میشوند بعد چند روز موے سیاه بر می آیند آنگاه
مادرش پیش بچه می آید و تیمارداری او نماید و عرب غراب را شوم میدانند
و میگویند که اگر دو بانگ کند نحس است و اگر سه بانگ کند خوب است
حکم بمذهب ابو حنیفه رحمة الله علیه از جنس غرابے که دانه میخورد حلال است و
بقول ابو یوسف آنکه دانه و نجاست خورد آن نیز حلال است امّا یک صنف که
فقط نجاست میخورد حرام است باتفاق و در مذهب شافعی غراب سیاه و کلان
و ابلق که در کوه می باشد حرام اند و غراب خرد سیاه و خاکستر رنگ دران
خلاف است و زاغچه که دانه میخورد حلال است و بمذهب امام مالک جمله اصناف
او حلال است و نزد شیعه کلاغ سیاه و ابلق که در کوهستان میماند و مردار میخورد
حرام است و در غراب زاغ که آنرا زاغ گویند و خاکستر رنگ باشد خلاف است
حکمت اگر چشم کلاغ و بوم در میان بسوزانند دشمنی آرد و اگر
خشک کرده بسایند و بخورند تشنگی بنشاند بیخ بال او اگر در پاره ابریشم رنگین بسته
بدست کسے که سرفه داشته باشد ببندند زائل کند و افگندهٔ غراب ابلق دفع
خنازیر کند **حرف الفاء فاخته** را بفارسی کوکو گویند و بترکی کاکو و بعضے
از عربان اورا حامة المطوّقه و صلصل نیز خوانند با آدمی بالطبع انس بسیار
گیرد و در خانه ها آشیان سازد و مار از آوازش بگریزد **حکم** حلال است
گوشت او بمذهب اهل سنت و جماعت و بمذهب شیعه مکروه است
حکمت اگر خون فاخته یا خون کبوتر و زفت و قطران بسوزند هر کس که بویش
شمد دران شبانه روز اصلا خواب نیابد و اگر خون وے یا خون کبوتر بر برص
طلا کنند رنگ وے تغیر کند و خوردن گوشتش فالج بار در امفید بود و منی بیفزاید
اما دماغ را مضر بود و نسیان آورد و دفع مضرتش بسرکهٔ انگور و کشنیز تازه
کنند **فاره** را بفارسی موش و بترکی شیچقان گویند شریر و محیل

---

۵۱ ای در میان دو کسی
کردوستی داشته باشند ۱۲

۵۲ فاخته و صلصل بضم
هر دو صاد و جمله الفاظ عربیه
اند و ترجمه هندی و فارسی
...

۵۳ فاره بفتح فا و الف
...
و نیز در عربی ...
...
بار موحده و واو ...
...
مسیح الزمان

و دزد است و او را در انواع حیل و جذب منفعت و دفع مضرت دستانهاست
و قاصد جان آدمی باشد خصوصًا کسے را که سگ دیوانه گزیده باشد بروے
خاک ریزد و نیز کسے را که پلنگ زخمی کرده باشد بروی بول کند تا زود تر ہلاک
شوند و از جملۂ جانوران احدے بآدمی آن مقدار نقصان نمیرساند چنانکه موش
در خبر آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از خواب بیدار شدند
دیدند که موشے فتیلۂ چراغ را گرفته بطرف آنحضرت صلے الله علیه وسلم میکشید تا که
آتش در رخت آنحضرت صلے الله علیه وسلم انداز دو در بعضے روایات آمده که بر مصلاٰی
آنحضرت صلے الله علیه وسلم انداخت چنانچه مقداری بسوخت آنحضرت صلے الله علیه وسلم
او را بکشت و کشتن او حلال ساخت و ازینجهت امر فرموده که در خانه که آتش است آنجا خواب
نکنید **حکم** بمذهب شافعی و حنفی و حنبل موش حرام است و نزد مالک مکروه و نزد شیعه نیز حرام است
حکمت اگر پوست موش را بر کاه کنند و در خانه بیاویزند جمله موشان از انخانه بگریزند
و همچنین اگر افگندۂ سگ یا گرگ دود کنند موشها از بوئ آن بگریزند و نیز اگر موش را کشته
درمیان خانه دفن کنند موشها بگریزند و اگر چشم موش را در کلاه دوزند هر کس که
آن کلاه را بر سر نهد او را پیاده رفتن آسان شود و اگر چشمش بگردن صاحب
تپ درآویزند تپ را دفع کند و اگر موئے زائد بر پلک چشم آدمی برآمده باشند
آنها را بکند و بران موضع خون موش بمالند باز برنیایند **فهد** را بفارسی یوز و
بترکی بارش خوانند جانور تند خوئ و بسیار پر غضب و خوب شکار کننده است
و قابلیت تعلیم و ترتیب دارد و ماده اش از نر تیز تر و زود گیرنده تر است و کلان
وے زود تر آموخته میگردد و وے چون پیر شود از صید کردن باز ماند و خود را
بحوالی جوانے میرساند و از صید او طعمه میخورد ماده او به ۳ سال آبستن
میگردد و در عجائب المخلوقات گفته که هرگاه شیر و پلنگ باهم جفت میشوند یوز
پیدا می شود چنانچه از اسپ و خر استر بوجود می آید اول کسی که یوز را بر قفائ
اسپ نشاند و شکار کرد یزید بن معاویه بود و یوز اگر رنجور گردد سگی بخورد

شفا یابد واورا بآواز خوش موانست است و شراب وسرود را دوست دارد **حکم** حرام است بمذهب اهل سنت و جماعت مگر نزد مالک مکروه است ونزد شیعه نیز حرام لیکن بفروختن وباجاره دادن که بآن شکار کنند بمذهب اهل سنت رواست **حکمت** زہره اش باعسل ونمک مخلوط کرده برجراحت نهند صحت بخشد خوردن گوشتش قوت تن دہد وذہن را تیز کند اگنده وبول او ہرجا که بریزند موشها بگریزند **حکایت** شمس الائمه حلوائی رحمۃ اللہ علیه گفته که یوز را چند خصلت است وسزاوار آنست که ہر عاقلی ازو فراگیرد اول آنکه ہرگاه که خواہد که صید را بگیرد کمین کند تا بمرتبه که بروظاہر شود که گرفتن صید بآسانی اورا میسر است بعد ازان اورا بگیرد دوم آنکه میداند که چون صاحبش در شکار کردن باو محتاج است خود را خوار وذلیل گردانیده مثل سگ شکاری دنبال صاحب خود نمیرود تا صاحبش را ضرور میشود که اورا باخود سوار کرده میبرد **بیت** ہمچون سگ شکار درین دشت بیکران ؛ تا چند خون خوری دوی بہر دیگران ؛ سوم آنکه ہرگاه می خواہند که اورا تعلیم کنند که از شکار گوشت نخورد بمجرد آنکه سگ را در حضور او بزنند وتعلیم کنند ازان قدر تعلیم میگیرد ومتنبه می شود وترک خوردن شکار میکند ومحتاج بآن نمیگردد که اورا باید زد چہارم آنکه مردار نخورد واز صاحب خود گوشت پاک میطلبد پنجم دنبال صید بیجہد ندود تا پنج نوبت نہایت ہفت نوبت اگر صید را گرفت فبہا والا نه باز میگردد **فیل** را بفارسی پیل گویند وبترکی ہمین نام است از اکثر حیوانات بری بزرگتر وزیرک تر است وباوجود ضخامت جثه وفربہی که بدست و پا دارد سبک سیر وحرکت است چون قد وے بلند وگردن او بسیار کوتاه است خدائی تعالی اورا خرطومی دراز داده از گوشت وپوست بے استخوان ودران چنان قوتے بخشیده که ہمه کارہا بدان تواند کرد وازان خرطوم آب وعلف بدہن میرساند وزبان کوتاه دارد وبرگشته اہل ہند میگویند که اگر زبان فیل

مقلوب نبودی سخن گفتی گویند بعد از پنج سالگی هیجان شهوتش باشد و بعد از هفت سالگی بچه آرد و فیل بچه آرد و فیل حیا و غیرت بسیار دارد و میان گربه و فیل دشمنی است و مار نیز دشمن فیل است و فیل چون رنجور شود مار خورد صحت یابد و آنکه در بعضی کتب گفته اند که فیل بر پهلو نتواند خسپید غلط است حکم حرام است گوشت وی نزد ابو حنیفه و شافعی و حنبل اما پیش مالک و ابو عبد الله قوشنجی که از اصحاب شافعی است حلال است و نزد شیعه نیز حرام است و فروختن و خریدن فیل رواست در جمیع مذاهب و نیز استخوان او که آنرا عاج میگویند و از آن شانه و دستهٔ کارد و غیر آن میسازند پاک است اما بمذهب شافعی فتوی بر آنست که استخوان او پلید است و اگر او را سر بریده باشند پاک است و پیش ابو حنیفه رحمه الله تعالی پوست او بدباغت پاک میگردد و پیش شافعی پوست او پلید است و دباغت پذیر نیست اگرچه او را سر بریده باشند **حکمت** اگر زنی سرگین فیل را با انگبین آمیخته بخود برگیرد آبستن شود و اگر پارهٔ دندان فیل بر رشتهٔ سیاه بسته در گردن گاؤ اندازند از وبا و مرگی ایمن ماند و بهتر آنست که در محلی که وبا و مرگی در میان گاؤها افتد شاخ آنها را سوراخ کرده پارچه از دندان فیل در آنجا نهند ایمن بمانند جالینوس حکیم گوید هر که هفت روز پیه فیل خورد فربه گردد و اگر ناخن فیل سه روز در زیر صاحب ناسور دود کنند زائل گردد و اگر در چشم کسی سفیدی پیدا شده باشد ناخن فیل را با گهنگچی سفید بآب سائیده بکشند شفا یابد مجرب است

حرف القاف

قرد را بفارسی کپی و بوزینه و میمون میگویند جانور محیل تیز فهم شیرین حرکات و مضحک است و به نسبت دیگر جانوران با آدمی مشابهت بسیار دارد و خنده میکند و طرب مینماید و جلق میزند و چیزها را بدست میگیرد و اگر کسی خشم کند سنگ بروی میزند و صنعتها از آدمی می آموزد حکم حرام است بمذهب حنفی و شافعی و حنبل و حلال است نزدیک مالک رحمه الله و نزد شیعه نیز حرام است **حکمت** چشمش با خود داشتن بیخوابی آورد

وگوشتش درمرض جذام نفع رساند خونش گرم است هرکه بخورد زبانش گنگ گردد
ودورچشم مردم زشت نماید اگراز پوستش غربالے سازند وبآن گندم وجو وباقی
حبوبات رابیزند وبکارند آن زرع از ملخ وباقی آفتها ایمن شود **حکایت**
روایت کرده اند که در زمان متوکل خلیفهٔ بغداد بوزینهٔ درزی وزرگر بود ودر
زمان اسمعیل والی گجرات بوزینهٔ شطرنج باز با دیگر تحف وهدیه بجهت او فرستاده
بود چنانچه ازان بوزینه حکایات غریب منقول است گویند یکی از اکابر (بزرگان ۱۲) در مجلس شاه
روزے بآن بوزینه شطرنج می باخت وچون بازی بوزینه غالب شد شاه
پیاده از شطرنج برداشته برسر او زد نوبت دیگر که بازی رابوزنه بدان مرتبه
رسانید که حریف رامات سازد پیش ازانکه بازی کند از ترس آنکه شاه
مبادا او رابزند بالشی برداشته سپر خود ساخت وآهسته بازی کرده حریف
رامات ساخت **قمری** را بهمه زبان نام یکی است آواز خوش دارد واز آوازش
او حشرات الارض مثل گژدم وعقرب وغیره بگریزند اگر بیضهٔ فاخته در زیر وی
نهند وبیضهٔ قمریے در زیر فاخته هردو قمریے بر آرند واز غرائب احوال او
آنست که چون قمری نر بمیرد مادهٔ وے با دیگر جفت نمیشود وناله کند
تا بمیرد حکم حلال است بجمیع مذاهب اما کسی میل خوردنش نکند
حکایت اہل تواریخ نوشته اند که بادشاه هند برائے سلطان محمود
مرغی بشکل قمری هدیه فرستاده بود که هرگاه طعامے زهرآلود میدید
اشک از چشمهائے او جاری شده بر زمین مثل سنگ می بست
وخاصیت آن سنگ آن بود که چون او را میتراشیدند وبر جراحتها
می نهادند جراحت را فراهم می آورد **قنقذ** را بفارسی خارپشت و
بترکی کرپی گویند جانور درشت رفتار است و (ساهی ۱۲) در شب بسیار راه میرود و
بخوردن مار واقعی میل تمام دارد دُم مار را گرفته سر در خود کشد تا مار خود
را چندان بروے زند که مجروح وسست گردد وبعد ازان او را بخورد

واگر افعی اورا بگزد صعتر خورد شفا یابد حکم حلال است نزد شافعی و احمد و مالک و حرام است نزد حنفی و شیعه **حکمت** گوشت وی در مرض جذام مفید است اگر خون وی بر زخم سگ دیوانه بمالند نفع رساند و زهرهٔ وی در موضعی که موی کنده باشند بمالند باز برنیاید و اگر در چشم کشند سفیدی را زائل کند

حرف الکاف **کرگدن** را حریش گویند جانوریست که در بعضی بلاد هند میباشد از جاموش کلانتر است و از فیل کوچکتر و بشکل چون گاؤ بنماید و ضخامت و شبیه فیل دارد و بر پشت بینی او یک شاخ کلان و محکم می باشد و میان آن شاخ پر میباشد و نیز از ان شاخ یکشاخ دیگر کج شده پیدا میشود و سر آنشاخ بسیار تیز میباشد نقل میکنند که چون او با فیل جنگ میکند شاخ خود را در شکم فیل میزند و باز شاخ خود بسبب بار فیل از شکمش بر آوردن نمیتواند لهذا هر دو میرند و کرگدن بغیر از گیاه چیزی نمیخورد و چون شاخ وی را بشگافند اندرون او منقش بنقشهای عجیب می باشد و بادشاهان از شاخ او کمر بند می سازند و او بسیار نادر و بیش قیمت باشد و صاحب عجائب المخلوقات نوشته که عمرش تا هفتصد سال میرسد و هیجان شهوتش بعد از پنجاه سال است و چون حامله شود بعد از سه سال یک بچه میزاید چنانکه بچه اش دندان و سم در شکم مادر بر آرد **حکم** در باب حلت و حرمت وی اختلاف است شیخ الاسلام گفته که ظاهر آنست که حلال باشد چرا که علف میخورد و یحتمل که حکم فیل داشته باشد **حکمت** بدانکه شعبه که از شاخ او جدا شده پیدا می شود چیزی نادر است چنانچه اورا اگر صاحب قولنج بدست گیرد شفا یابد و اگر در شکم زنی بچه مرده باشد اگر آنشاخ را در دست او دهند بمجرد گرفتن او بچه بیندازد و اگر اورا بسوهان سائیده بمصروع و مفلوج و کسیکه تشنج داشته باشد بنوشانند شفا یابد و اگر بسوهان سائیده برادهٔ اش را با خاک بیامیزند و آن خاک را بر جمعی از خفتگان بپاشند آنها یکشبانه روز از خواب بیدار نشوند و اگر بنوعی بیدار سازند برخیزند و باز بخفتند و اگر در چیزی زهر دار آنشاخ را نهند قوت زهر و اثرش باطل کند **کلنگ** بالفارسی نیز کلنگ گویند و بترکی ترنا

گویند جانور مشهور است و یک کلنگ تنها جائی نمی تواند ماند بلکه جمع شده متفق میباشند و شب جائی که مقام کنند یکی یا دو تا از ایشان بنوبت پاس میدارند و در پاس داشتن بیکپائی ایستاده باشند تا اگر خواب غالب شود زود هوشیار گردند و از صفات پسندیده کلنگ آنست که هرگاه مادرش پیر شود او را ضایع نمیگذارد بخلاف باقی طیور بلکه هر جا که میرود مادر را همراه میبرد و در طعمه او را مدد می کند و عرب کلنگ را بحماقت تعریف کرده اند بسبب آنکه بیکپائی راه میرود و میترسد که اگر هر دو پای بر زمین نهد مبادا در زمین فرو رود و دیگر آنکه هرگاه خواهند که او را بگیرند جانور داران یکطرف ایستاده کنند و آنها را بپرانند و جمعی که ایستاده اند بطرف دیگر دستها بر هم زنند آنها در هوا از آنطرف رمیده بطرفے روند که در آنطرف جانور نگاهداشته اند و گرفتار شوند **حکم** حلال است گوشت او بجمیع مذاهب **حکمت** گوشتش گرم و خشک است و خوش طعم و قوت باه بیفزاید اگر چشمش سائیده در چشم کشند بیخوابی آورد چون زهره اش با مرزنگوش مخلوط کرده بر جانب مفتوح صاحب لقوه نهند و تا هفت روز او را بروشنائی نیارند و بتاریکی نگاهدارند شفا یابد همچنین درد سر و نزول آب چشم را مفید است و هر که زهرهٔ کلنگ با خود دارد دلیر شود و اگر دماغ او را با روغن زنبق در دماغ چکانند چیزی که فراموش کرده باشد باز یاد آید **کلب** بفارسی سگ و بترکی ایت خوانند اگرچه ناپاک و خبیث ترین حیوانات است امّا اکثر خصائل مستحسن دارد چنانچه وفاداری و قناعت و صبوری بر شدت و سختی و گرسنگی و کم خوابی و ملازمت دائمی با مالک خود کردن و بدفع دشمن پرداختن و در غیبت و حضور بمحافظت جان و مال صاحب خود کوشیدن و اگر از صاحب آزاری یابد چندانکه تواند حق نعمت فراموش نکند و از ملازمت او نگردد و دشمن صاحب را نزدیک نگذارد و دوست صاحب را آزار نرساند وغیره از صفات کاشکی در بعضے آدمی صورتان شیاطین سیرت که شیوهٔ بیوفائی و حرص و طمع و ایذا رسانی ولی نعمت آئین و شعار خود ساخته اند بودی **حکم** گوشت او حرام است و

بجنس بجمیع مذاهب ونگاهداشتن او برائی صید کردن ونگاهبانی واحمد حنبل صید کردن از سگ سیاه جائز نداشته است واول کسیکه اوراجهت نگهبانی نگاهداشته حضرت نوح علیه السلام بودند ونگاه داشتن سگ که صید و پاسبانی نکند جائز نیست وسگ دیوانه را از فواسق خمسه که واجب القتل اند شمرده اند ودرحدیث شریف وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده اند که ملائکه در خانهٔ که سگ یا تصویر سگ کشیده اند در نمی آیند وبعضے از علما گفته اند که حدیث وارد است درحق سگے که حاجت بدو نباشد وبعضے گفته که حکم عام است برائی جمیع سگان **حکمت** چشم سگ سیاه هرجا که دفن کنند آنموضع خراب شود وزبان سگ را اگر بر کسی بندند که اورا سگ دیوانه گزیده باشد نافع است واگر درگردن بچه بندند دندانش بآسانی برآیند وهرکرا سگ دیوانه گزیده باشد اگر اورا جگر سگ برشته بخورانند شفا یابد وهرکس که دندان سگ با خود دارد سگان بروی حمله نکنند ونیز اورا دیده فریاد نکنند واگر خاکی که سگ بران شاشیده باشد روز چهارشنبه غلوله ساخته بگردن صاحب تپ بندند نفع بخشد وبیشتر علما برآنند که سگ اصحاب کهف نیز از جنس همین سگانست ونزد بعضی آنست که مراد از سگ اصحاب کهف شیر است چراکه عربان شیر را نیز مجازاً کلب میگویند **حرف اللام لقلق**[۵] را بفارسی وترکی لگ لگ گویند واورا بزیرکی صفت میکنند وبیشتر دران ملک که هوایش معتدل مائل بحرارت باشد میماند ودر هر ملکی که تغیر در هوائی او پیدا شود گریخته بدیار دیگر میرود ودر خراسان ودر ولایتهای سردسیر باول فصل بهار پیدا می شود وتا وقتیکه هوا معتدل وگرم است آنجا میماند وبعد ازانکه قریب بفصل خریف شد ازآنجا بسمت هندوستان میرود وتا آخر فصل خریف بسر برده باز بفصل بهار بسمت خراسان میرود ودرمیان لگ لگ و مار دشمنی است چنانچه مار را گرفته بهوا میبرد واز انجا اورا بزمین می اندازد تا هلاک شود بعده اورا طعمهٔ خود وبچگان خود میسازد ومار نیز قصد بچه وبیضهٔ او میدارد ازینجهت

[۵] لقلق [illegible] و اورا لقلاق گویند وبهندی لگلگ گویند ۱۲ مسیح الزمان

بر جاهای بلند مثل سر منارها و بالای گنبدها آشیانه می سازد و چون بیضه میدهد وقتی از پیش آشیانهٔ خود غائب نمیشود و اهل خراسان و ما وراء النهر بدیدنش خرّمی و خوشی میکنند چراکه نشان آمد بهار است **حکم** حلال است در مذهب امام ابی حنیفه و در مذهب شافعی دو روایت است بیشتر علمای سابقه بر آنند که حرام است چراکه مار میخورد و در مذهب امامیه روایتی صریح در حلیّت او بنظر نیامده اما شروطهائی که در جانوران حلال گفته اند بعضے دارد والله اعلم **حکمت** اگر بچهٔ وی را بکشند و بر مجذوم بندند نفع بخشد و بیضهٔ او بهترین خضابست و از غرائب او آنکه داشتن استخوانش نزد خود ازالهٔ غم نماید و نیز عجائب تر آنست که بعضی حکما نوشته اند که اگر چشم او را کسی همراه خود دارد در آب غرق نشود هر چند که شناوری هم نداند **حرف المیم مالک الحزین** بفارسی بوتیمار و بترکی آقاز خوانند و این نام بجهت آن یافته که اگرچه بکنار میماند اما آب نمیخورد بدین اندیشه که مبادا کم نشود **حکم** گوشت او بجمیع مذاهب حلال است الّا در مذهب امامیه حلّیت و حرمت او صریحا بکدامی از کتب اوشان یافته نشده امّا بعضے شروط حلیت دارد **حکمت** هر که گوشت او بسیار خورد بواسیر پیدا کند **حرف النون نسر** را بفارسی و ترکی کرگس خوانند و او را عرب شریف و سیّد مرغان نیز خوانند بلکه بعضی اکابر این را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند و مشهور میان مردم آنست که عقاب سیّد مرغانست و کرگس دراز عمر می باشد چنانچه بعضے میگویند هزار سال میزید و تیز چشمست چنانکه از چهارصد فرسخ راه می بیند و بوئی مردار از دور می شنود و اگر بوئی خوش بدو رسد بیمار میگردد و بعضے گفته اند که می میرد و طعمه بسیار میخورد چنانچه چون سیر شود او را بآسانی توان گرفت و با خفاش دشمنی دارد ازینجهت بالائی کوههائے بلند آشیان سازد و برگ چنار در آشیانهٔ خود نهد تا خفاش دران نرود و بیضه اش بزیان نیارد و بعضے از مورّخان گفته اند که چون نر او بماده اش نگاه کند ماده بهمین قدر تخم می نهد و در جائی بلند بگرمیٔ آفتاب بیضه نهاده بچه بیرون می آرد

اما قول درست آنکه مانند خروس با ماده جفت میگردد و جفت خود را چندان دوست
میدارد که اگر از و جدا گردد هلاک شود و چون رنجور شود گوشت آدمی خورد صحت یابد
و چون چشمش تیره گردد جگر آدمی خورد روشن گردد **حکم** گوشت او در جمیع مذاهب حرام
است مگر بمذهب مالکؒ که مکروه است **حکمت** اگر زهرهٔ او را در گوش کسی که کری کهنه داشته
باشد بچکانند نفع رساند و اگر هفت نوبت پیاپی در چشم کشند تیرگی را زائل کند و اگر به آب
سرد زهرهٔ او را هفت بار گرد چشم طلا کنند از نزول آب منع کند و اگر پر و پیراد در زیر پای زنی که
بدشواری زاید بنهند بآسانی زاید **نعامه** را بفارسی شتر مرغ و بترکی ووده غوش خوانند
مرغی است جاهل بحماقت وابلهی مشهور چنانچه از صیاد بگریزد و سر خود را در زیر ریگ
پنهان سازد چنانکه صیاد او را می بیند و میگیرد و عرب مردم بیعقل را تمثیل باو دهند و گویند
تخمهائی خود را بدو بخش کند یک بخش را بچه بیرون می آورد و یک بخش را می گذارد تا گنده شود
و از آنها کرمها پیدا شوند و غذائی بچگانش همان کرمها شوند و از عجائب او آنکه حاسهٔ شنیدن
ندارد اما حاسهٔ شامه و بوئی شمیدنش بسیار است و آب کم میخورد بلکه اصلاً نمیخورد و اگر یکپائی
وی بشکنند بپائی دیگر راه نمیتواند رفت **حکم** حلال است گوشت او بجمیع مذاهب
حکمت زهرهٔ اش تاریکی چشم را ببرد و بخوردن گوشتش اگر مداومت نمایند بادهائی زشت
را زائل کند پیهش را اگر بر ورمها طلا کنند شفا بخشد بیضهٔ اش اگر در دیگ افگنند طعام زود
پخته شود و اگر پوست بیضهٔ اش در آب سرد افگنند گرم شود و اگر او را در اول تابستان یا در
بهار آخر بگیرند و در خانه دفن کنند افعی از آنجا بگریزند و اگر عقرب گزیده پیه او بخورد و در موضع
زخم بمالد درد زائل کند **نمر** را بفارسی پلنگ و بترکی فیلان گویند جانور ظالم و متکبر پر قوت
و تیز و تند و بدترین سباع است و شراب را دوست دارد و اگر می یابد چندان میخورد که بیهوش
میشود چنانکه در حالت نشه بآسانی میتوان گرفت و از دهنش بخلاف دیگر جانوران درنده گان
بوئی خوش آید و کمرش در نهایت نازکی است چنانچه باندک صدمه شکسته شود و چون سیر
میشود سه شبانه روز خواب میکند و صید کردهٔ جانوران دیگر نخورد و غضب و قهر بسیار
دارد و بروایت ضعیف از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم آمده که از جملهٔ کسانیکه نزد حق سبحانہٗ تعالی

گرامی اند کسی ست که غضب کند وقتیکه کسی را مرتکب امورات نامشروعه بیند چنانچه پلنگ
در حمایت بنفس خود غضب میکند و چون خسته و بیمار شود از خوردن موش شفا یابد و
او را با مار دوستی تمام است و با دیگر حیوانات دشمنی دارد **حکم** گوشت او بجمیع مذاهب حرام
است مگر در مذهب مالک مکروه ست **حکمت** سر پلنگ هر جا که دفن کنند موشان در انجا
جمع شوند و زهرهٔ او را اگر در چشم کشند روشنی زیاده کند و منع نزول آب نماید و پیه او برای
زحمت فالج و درد و زخم و برای درستی جراحت کهنه نافع ترین از دیگر ادویه ها ست و بر
پوستش خفتن دفع بواسیر نماید **نمل** را بفارسی مورچه و بترکی قدیچه خوانند از همه جانوران در طلب
روزی حریص تر بود و در ذخیره کردن چندان مشقت نماید که اگر او را معلوم شود که عمرش از
یکسال زیاده نماند تا هم غذا چند سال فراهم نماید و دانها را دو پاره کرده میدارد تا از
روئیدن محفوظ ماند و کشنیز را چهار پاره کند چرا که نیم دانهٔ کشنیز هم می روید و از ترس
آنکه غلاتش بسبب رطوبت زمین گنده نشود از خانهٔ خود بر آورده در تابش آفتاب داشته
باز میبرد با وجودیکه بعضی حکما گفته اند که حیات او از خوردن نیست چرا که معده ندارد و
ببوئی دانه سیر می شود و او را قوت شامه در غایت تیزی ست **حکم** اگر مورچه آزار و ضرر
نرساند کشتن او نزد بعضی حرام است و چون آزار دهد و ضرر رساند آنگاه کشتن و در آب انداختن
و سوختن خانهٔ وی روا است **حکمت** اگر در خانهٔ کسی تخم مورچه اندازند مردمان خانه متفرق
شوند و اگر گوگرد در خانهٔ مورچه اندازند جمله مورچها بمیرند و اگر تخم مورچه سحق کرده در بغل و
پشت و زهار بچه که بالغ نشده باشد طلا کنند موئی بر نیایند و اگر مورچه را در روغن زیت
جوشانند و از ان روغن قطرهٔ در گوش کسی که آواز کرده باشد چکانند نفع رساند **حرف**
الواو **وعل** را بفارسی بزکوهی گویند و ترکان نرش را داغ کجری و ماده اش را داغ کجیسی
گویند و بعد هر سه سال شاخها بیفگند و دشمن مار و خرچنگ بود **حکم** گوشت او بجمیع مذاهب
حلال ست **حکمت** اگر شاخ بزکوهی و دم مار را بسوزانند و خاکش در کف پا بمالند از بسیار
رفتن آلمی نرسد و فاد زهر که آنرا تریاق فاروق طبعی گویند و آن مانند بلوطی بود و دراز و گرد
و نرمی از سنگ کمتر باشد و وی طبقات دارد و درمیان آن چیزیست که گویا مغزیست و آن

خوب منجمد با پوست باشد و فاد زهر در شیردان بز کوهی باشد و آنچه نیک است چون با
شیر در سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه زبون بود سبز رنگ باشد و گویند غذای آن
اکثر مار بود و بهترین آن بود که در کوهستان حاصل شود و از انجا باطراف دیگر برند و بغایت
عزیز بود و در ولایت تلنگانه در شیردان بز اهلی نیز میباشد و برنگ صورت مشابه همانست
و در خاصیت نیز نزدیک است و فاد زهر مصنوع نیز می باشد امتحان وی آنست که
سوزنی را باتش گرم کرده در و فرو برند اگر مصنوع بود دودی سیاه از وی بیرون آید
و اگر بغش واصل بود دودی زرد بیرون آید که نوک سوزن زرد کند و چون فاد
زهر را با آب رازیانه بسایند و بر گزیدگی مار طلا کنند فوراً درد بنشاند و از مردن ایمن
شود و سودمند بود جهت گزیدگی همه جانوران و زهرهای نباتی و حیوانی و معدنی
خوردن و طلا کردن و جهت ضعف دل و بدن و قوة باه بغایت نافع بود و مقدار
شربتی جهت گزیدگی جانوران و دفع زهرها دوازده جو بود و شربتی جهت ضعف دل و
قوت اعضا یک دانگ بود هر کس که هر روز نیم دانگ بخورد از اکثر آفات ایمن باشد و سودمند
بود محرور مزاج را نیز بسبب آنکه او بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت و طبیعت او بغایت گرم بود
و اگر بدندان رسد مضرت رساند آنرا بنوعی باید خورد که بدندان نرسد **حرف**
الهاء هُدهُد را بهمه زبان همین نام است و او مرغ خوش صورت کوچک است
امّا بوی ناخوش دارد و آب را در زیر زمین می بیند ازین جهت همراه حضرت سلیمان
علیه السلام میماند و در قصص الانبیا مذکور است که عوج بن عنق کوهی برداشت که بر
حضرت موسی علیه السلام و قومش زند بفرمان حضرت حق تعالی هدهد در وی چندان
سوراخ کرد که آن سنگ در گردن عوج افتاد و بدین بلا عوج هلاک شد و مراسلت
و مواصلت حضرت سلیمان علیه السلام با بلقیس بوسیلهٔ هدهد گردید چنانچه در کلام مجید
مذکور است **حکم** مکروه است گوشت او نزد امامیه و حلال است نزد ابی حنیفه و یک
روایت از شافعی لیکن فتوی در مذهب شافعی بر آنکه از وی بوی بد می آید و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از کشتن او منع فرموده اند **حکمت** هر جا که هدهد بود هیچ یک از هوام

ارضی در انجا قرار نمیگیرد وچشمش در زیر بالین هر کسی که نهند در خواب نرود واگر چشمش
بر کسی بندند فراموشی آورد و هر کسی که زبانش را باخود دارد دشمن بر وظفر نیابد و دلش
باخود داشتن قوت باه دهد آب گوشت او در زحمت قولنج نافع بود اگر دلش بگردن
کسیکه آثار زحمت جذام در وپیدا شده باشد بندند مادامیکه آویخته باشد ایمن باشد و
دلش را اگر بریان کرده دو کس باهم خورند از محبت یکدیگر صبر نیابند زهره اش اگر در بدن
صاحب لقوه وافلاج بمالند و او را سه روز در جائی تاریک بدارند صحت یابد بال
راستش اگر در زیر سر خفته بدارند بیدار نشود واز دود پروی گزندها بگریزند واگر خون
وی در چشم کشند سفیدی که عارض شده باشد برود ومغز سر او را اگر در کبوترخانه دود
کنند کبوترهای آنجا از گربه وغیرها ایمن شوند واگر بید بدر را خشک نموده در خانه بیاویزند
اهل آنخانه را از سحر ضرر نرسد وچنگالش را سوخته وسوده اگر در شربت بزنی دهند
اگر دران شب شوهرش باو نزدیکی کند حامله شود **حرف الیاء یربوع**
را بفارسی موش دشتی وموش دونده وبترکی اباغ لوحه واسحقان گویند در صحرا میباشد
و پایهادراز دارد ودستهای کوتاه ودر رنگ برنگ آهو بره بود **حکم** حرام است نزد
حنفی رح امانزد امام مالک رح وشافعی رح وحنبل رح حلال است ونزد شیعه نیز حلال است **حکمت** اگر
موی زیاده در چشم پیدا شوند اگر کندیده خون یربوع بران طلا کنند باز آن موی نروید

تمت

البنج حرام لانه مزیل العقل کالخمر والخمر حرام

یَا اَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْاَرْضِ حَلٰلًا طَیِّبًا وَّ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطٰنِ اِنَّهٗ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ
در تفسیر حسینی سیپارهٔ دوم ربع اول چهارم باید دید ونیز در سیپارهٔ پانزدهم در سورة الکهف
آمده اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْاَرْضِ زِیْنَةً لَّهَا وگفته که مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است
که حق تعالی فرمود که آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ
تا بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که اَیُّهُمْ کدام از ایشان اَحْسَنُ

چهل حدیث

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شق اسماع اولیائه بسماع القران وزکّٰهم عن الغناء والمعازف والملاهی فانها سماع الشیطان والصلوة والسلام علی رسوله محمد خلیل الرحمن وعلی اٰله وصحبه سروات اهل التحقیق والعرفان اما بعد فیقول المفتقر الی الله المتعالی ابو المکارم ابراهیم بن داؤد الوصالی صانهما الله عن البدع والهویٰ وزینه بکمال الورع والتقویٰ لما فرغت من تالیف السراج المنیر فی تحریم سماع الغناء والمزامیر الحّ الیّ جمع من الفضلاء المتمسکین بالشرع والنبلاء المتشبثین باذیال التقی والورع ان اجمع لهم اربعین حدیثا فی تحریم الغناء والمزامیر مما صح عن البشیر والنذیر لیزول بها تدلیس المبتدعة المتشیخین ویتلاشی تلبیس الملاحدة الضالین المضلین بادرت بجمعها لهم مقتصرا علی صحاح الاخبار النبویة ومکتفیا علی حسان الاثار المصطفویة رجاء ان ادخل فی قوله علیه الصلوة والسلام من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دینها بعثه الله تعالی یوم القیامة فی زمرة الفقهاء والعلماء وفیما تواتر عنه صلی الله علیه وسلم من قوله فلیبلغ الشاهد منکم الغائب وسمیته بکتاب الردع علی اخوان الملاهی والبدع واسأل الله تعالیٰ ان یجعله خالصا لوجه الله تعالی الکریم انه هو البر الرؤف الرحیم **الحدیث الاول** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهم ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الغناء والاستماع الی الغناء وعن الغیبة والاستماع الی الغیبة وعن النمیمة والاستماع الی النمیمة رواه الطبرانی والخطیب البغدادی **الحدیث الثانی** عن ام المؤمنین عائشة الصدیقة رضی الله تعالی عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال صوتان ملعونتان فی الدنیا والاخرة زمار عند نعمة ورنة عند مصیبة رواه البزار وابن المردویه والبیهقی **الحدیث الثالث** عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نهیت عن صوتین احمقین الفاجرین صوت عند نغمة لهو ولعب ومزامیر شیطان وصوت عند مصیبة خمش وجوه وشق جیوب ورنة شیطان رواه ابن ابی الدنیا

فی ذمّ الملاهی الحدیث الرابع عن ابی امامة رض انہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم
ما رفع اَحَدٌ صوتًا بغناءٍ الّا بعث الله تعالی الیہ شیطانین یجلسان علی منکبیہ و یضربان
باعقابهما علی صدرہ حتی یمسک رواہ ابن ابی الدنیا وابن مردویہ الحدیث الخامس عن
عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنهما ان النبی صلی الله علیہ وسلم قال ایاکم واستماع المعازف والغناء فانهما
ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل رواہ ابن صیصری فی امالیہ الحدیث السادس عن
عبد الله رض عن النبی صلی الله علیہ وسلم انہ قال الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب
والذی نفسی بیدہ ان القرآن والذکر ینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب رواہ الدیلمی
فی مسند الفردوس الحدیث السابع عن ابی هریرة رض انہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم
حبّ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب رواہ الدیلمی فی مسندہ الحدیث
الثامن عن ابن مسعود رض ان النبی صلی الله علیہ وسلم قال الغناء ینبت النفاق فی القلب کما
ینبت الماء الزرع رواہ ابوداؤد فی السنن وابن ابی الدنیا فی ذمّ الملاهی الحدیث التاسع
عن صفوان بن امیة رض ان عمرو بن قرة قال یا رسول الله صلی الله علیہ وسلم کُتِبَتْ علیّ الشقوة فلا
اَرَی الرّزقَ الّا من دفّی افتأذن لی فی الغناء من غیر فاحشةٍ فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم
لا اذن لک ولا کرامة ولا نعمة عینی کذبت ای عدو الله لقد رزقک الله حلالًا طیّبًا واخترت ما
حرم الله علیک من رزقہ مکان ما احلّ الله تعالی لک من حلالہ ولو کنت تقدمت الیک ای بالنهی قبل
الآن لفعلت بک وفعلت قم عنّی وتُبْ الی الله ووسع علی نفسک وعیالک حلالًا فانّ
ذلک جهاد فی سبیل الله واعلم ان عون الله مع الصالح التجار رواہ الدیلمی فی مسند الفردوس
الحدیث العاشر عن جابر رض عن النبی صلی الله علیہ وسلم انہ قال ان الشیطان اوّل من تغنی رواہ ابوبکر
الشبلی الحافظ فی الحدیث فی الاکام الحدیث الحادی عشر عن ابی امامة رض عن رسول الله
صلی الله علیہ وسلم انہ قال انّ ابلیس لمّا انزل الی الارض فقال یا ربّ انزلتنی الی الارض وجعلتنی رجیمًا فاجعل
لی بیتًا قال الحمام قال اجعل لی مجلسًا قال الاسواق ومجامع الطریق قال فاجعل لی طعامًا قال ما
لم یذکر اسم الله تعالی علیہ قال اجعل لی شرابًا قال کلّ مُسکرٍ قال اجعل لی مؤذنًا قال مزامیر قال اجعل لی
قرآنًا قال الشعر قال اجعل لی حدیثًا قال الکذبُ قال اجعل لی رسلًا قال الکهّان قال اجعل لی

مصائد قال النساء رواه ابن ابی الدنیا فی مکائد الشیطان **الحدیث الثانی عشر**
عن ابی امامة رض انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی عز وجل بعثنی ھدی ورحمة للعالمین و
امرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلیب وامر الجاھلیة وحلف ربی بعزتہ وجلالہ
لا یشرب عبد من عبادی جرعة من خمر متعمدا فی الدنیا الا سقیت مکانہا من الصدید یوم القیامة
مغفورا لہ او معذبا ولا یترکہا من مخافتی الا سقیت ایاہ من حظیرة القدس لا یحل بیعہن و شراءھن
ولا التجارة فیہن وثمنہن حرام رواہ ابو داؤد الطیالسی واللفظ لہ **الحدیث الثالث عشر**
عن ابی امامة رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ان اللہ عز وجل بعثنی رحمة وھدی للعالمین وامرنی ان
امحق المزامیر والمعازف والخمور والاوثان التی تعبد فی الجاھلیة واقسم ربی بعزتہ
لا یشرب عبد الخمر فی الدنیا الا سقیتہ من حمیم جہنم معذبا او مغفورا لہ الحدیث رواہ ابن منیع و احمد
ابن حنبل والحارث بن اسامة فی مسندہ یزید بن الھانی وھو ضعیف ولہ شاھد من حدیث ابن مسعود وغیرہ
الحدیث الرابع عشر عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ حرم المیتة والمیسر والکوبة یعنی
الطبل وکل مسکر حرام رواہ البزار **الحدیث الخامس عشر** عن ابن عباس رض انہ قال الکوبة
حرام والمعازف حرام والمزامیر حرام رواہ البیہقی فی السنن موقوفا ولکن حکمہ حکم المرفوع **الحدیث السادس**
عشر عن علی بن ابی طالب رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارة
رواہ الخطابی **الحدیث السابع عشر** عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال امرت بہدم
الطبل والزمار رواہ الدیلمی رض **الحدیث الثامن عشر** عن ابن عباس رض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
ان اللہ تعالی حرم علی امتی الخمر والمیسر والکوبة فی اشیاء عدھا رواہ احمد بن حنبل وابن ابی الدنیا داؤد ورواہ
البیہقی وزاد وھو الطبل **الحدیث التاسع عشر** عن ابی ھریرة رض ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال یمسخ قوم من امتی فی آخر الزمان قردة وخنازیر قالوا یا رسول اللہ امسلمین ھم قال
نعم یشہدون ان لا الہ الا اللہ وانی محمد رسول اللہ ویصومون ویصلون قالوا فما بالہم یا رسول
اللہ قال اتخذوا المعازف والقینات والدفوف وشربوا من ھذہ الاشربة فباتوا علی شرابہم فاصبحوا وقد مسخوا
رواہ ابن مسند وابن حبان **الحدیث العشرون** عن سہیل بن سعد رض انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یکون فی ھذہ الامة خسف ومسخ وقذف قیل متی یا رسول اللہ قال اذا ظہرت القینات والمعازف واستحلت الخمور روا

عبد بن حمید و فی سنده عبد الرحمن بن زید و هو ضعیف و لکنه قد صح من طرق اخری و قد علقه البخاری و وصله
الاسماعیلی و احمد و ابن ابی داود و ابن ماجة و ابو نعیم باسانید صحیحة لا غبار علیها **الحدیث الحادی**
والعشرون عن عائشة رض انها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی حرّم القینة و بیعها و ثمنها و
تعلیمها و الاستماع الیها ثم قرأ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ رواه ابن ابی الدنیا فی ذم الملاهی و ابن
مردویه **الحدیث الثانی والعشرون** عن ابی امامة رض عن رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبیعوا القینات و لا
تشتروهن و لا تعلموهن و لا خیر فی تجارة فیهن و ثمنهن حرام فی مثل هذا انزلت هذه الآیة وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
لَهْوَ الْحَدِيثِ رواه سعید بن منصور و احمد و الترمذی و ابن ماجة و ابن ابی الدنیا فی ذم الملاهی و ابن جریر
و ابن المنذر و الطبرانی و ابن مردویه **الحدیث الثالث والعشرون** عن انس بن مالک رض ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال من قعد الی قینة یسمع منها صب الله تعالی فی اذنیه الآنک یوم القیامة رواه ابن صصری فی
امالیه و ابن عساکر فی تاریخه **الحدیث الرابع والعشرون** عن صفوان رض عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه
قال فی اهل الغناء هولاء العصاة من مات منهم بغیر توبة حشره الله تعالی یوم القیامة کما کان مخنثا
عریانا لا یستتر من الناس بهدبة کلما قام صرع رواه البیهقی و الطبرانی **الحدیث الخامس و**
العشرون عن نافع عن عبد الله بن عمر رض انه سمع مزمارا فوضع اصبعیه فی اذنیه و نأی عن الطریق و قال
هل تسمع شیئا قال قلت لا فرفع اصبعیه من اذنیه ثم قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع مثل
هذا فوضع مثل هذا رواه اصحاب السنن **الحدیث السادس والعشرون** عن انس بن
مالک رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لست من الدد و لا الدد منی رواه البخاری فی الادب و البیهقی فی السنن
الحدیث السابع والعشرون عن انس بن مالک رض عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لست من الدد
و لا الدد منی و لست من الباطل و لا الباطل منی رواه ابن عساکر **الحدیث الثامن والعشرون** عن
جابر بن عبد الله رض و جابر بن عمیر رض عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کل شیء لیس من ذکر الله تعالی فهو لهو و لعب
الا ان یکون اربعة ملاعبة الرجل امرأته و تادیب الرجل فرسه و مشی الرجل بین الغرضین و تعلیم
الرجل السباحة رواه النسائی **الحدیث التاسع والعشرون** عن رجل من الصحابة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه قال کل شیء من لهو الدنیا باطل الا ثلثة انتضالک بقوسک و تادیبک فرسک و ملاعبتک باهلک
فانهن من الحق رواه الحاکم فی المستدرک و قال صحیح علی شرط مسلم **الحدیث الثلثون** عن

جابر بن عبد الله رض انہ قال حذروا الغناء فانہ من قبل ابلیس وہو شرک عند الله تعالی ولا یغنی الا الشیطان
رواہ فردوس الاخبار موقوفا ولہ حکم المرفوع واوردہ الحافظ ابو المحمود فی عمدة القاری من شرح البخاری
ایضا **الحدیث الحادی والثلاثون** عن ابی موسی الاشعری رض عن النبی صلی الله علیہ وسلم انہ قال من استمع
الی صوت الغناء لا یؤذن لہ ان یستمع الی صوت الروحانیین فی الجنة رواہ الحکیم الترمذی فی انوار الاصول
الحدیث الثانی والثلثون عن رجل من الصحابة رض عن النبی صلی الله علیہ وسلم انہ قال استماع صوت الملاہی
معصیة والجلوس علیہا فسق والتلذذ بہا من الکفر رواہ الشیخ الامام حسام الدین علی بن الحجاج السغناقی
فی النہایة والشیخ الامام الصدر الشہید فی الواقعات وہو مما استدل بہ کثیر من ائمتنا علی تحریم سماع الغناء
والمزامیر **الحدیث الثالث والثلثون** عن حذیفة رض انہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اقرؤا
القرآن بلحون العرب واصواتہا وایاکم ولحون اہل الکتاب واہل الفسق فانہ سیجیء بعدی قوم یرجعون
القرآن ترجیع الغناء والرہبانیة والنوح لا یجاوز حناجرہم مفتونة قلوبہم وقلوب من یعجبہم شانہم رواہ
الطبرانی والبیہقی **الحدیث الرابع والثلثون** عن رجل من الصحابة رض عن النبی صلی الله علیہ وسلم انہ عد من
اشراط الساعة ان یتخذ القرآن مزامیر یقدمون احدہم لیس باقرئہم ولا افضلہم الا یغنیہم بہ غناء
رواہ سلیم الرازی فی التقریب **الحدیث الخامس والثلثون** عن ابن عباس رض عن النبی صلی الله علیہ وسلم
انہ قال احسن الناس قراءة من اذا قرأ یتحزن بہ رواہ ابن حبان فی صحیحہ والطبرانی فی الکبیر **الحدیث
السادس والثلثون** عن ابن عباس رض عن النبی صلی الله علیہ وسلم انہ قال لیس منا من لم یتغن بالقرآن
رواہ البزازی والطبرانی ورواہ الحاکم وصححہ عن عبد الله بن نہیک قال قال سعد تجارة کسبہ
سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم لیس منا من ہو یتغنی بالقرآن قال سفیان بن عیینة یعنی یتغنی بہ
وقد جاء فی حدیث آخر تفسیر یتغنی بالقرآن ان یجہر بہ ولیس المراد منہ الغناء المعروف عند اہل اللہو
کما یزعمہ الملاحدة فی زماننا **الحدیث السابع والثلثون** عن رجل من الصحابة رض عن رسول الله صلی الله علیہ وسلم
انہ قال اذا رقص الرقاص جاء الشیطان ینفخ فی استہ رواہ الشیخ الحجة فی زبدة الصالحین ورواہ البستی
مرفوعا للبعض اذا رقص الصوفی جاء الشیطان ینفذ اصبعیہ فی دبرہ وزاد فی نشر الطیب حتی وثب
یمینا وشمالا قال العبد الضعیف اصلح الله حالہ ہذا ہکذا اوردہ البستی فی تفسیرہ وطائفة من اہل
العلم ولم اقف لہ علی اصل والله تعالی اعلم **الحدیث الثامن والثلثون** عن عبد الله بن دینار قال

ابن عمرؓ لجاریۃ صغیرۃ تغنی فقال لو ترک الشیطان احدًا لترک ھذہ رواہ ابن ابی الدنیا فی مکائد الشیطان **الحدیث التاسع والثلثون** عن رجل من الصحابۃؓ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ان اللہ یغفر لکل ذنب غیر طبۃ وکوبۃ رواہ سلیم الرازی فی التقریب **الحدیث الاربعون** عن عائشۃ الصدیقۃؓ انہا قالت دخل ابوبکر وعندی جاریتان تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث قالت ولیستا بمغنیتین فقال أمزامیر الشیطان فی بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وذلک فی یوم عید فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعہما یا ابابکر ان لکل قوم عیدًا وھذا عیدنا رواہ البخاری قال جمع من الائمۃ قولھا ولیستا بمغنیتین ای لیستا ممن یحسن الغناء ویعرفہ فانہما کانتا تنشدان بما تقاولت الانصار یوم بعاث فسقط الاحتجاج بہ من الصوفیۃ علی جواز الغناء ولہ اجوبۃ اخری ذکرتہا فی کتابی السراج المنیر فی تحریم الغناء والمزامیر فراجعہ فانہ مہم جدًا **الحدیث الحادی والاربعون** عن عبد اللہ بن عباسؓ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان کان یوم القیامۃ قال اللہ تعالی عز وجل این الذین کانوا ینزھون اسماعہم وابصارھم عن مزامیر الشیطان میزوھم فیمیزون وھم فی کثیب المسک والعنبر ثم یقول للملئکۃ اسمعوھم تسبیحی وتمجیدی فیسمعون باصوات لم یسمع السامعون بمثلہا رواہ الدیلمی **الحدیث الثانی والاربعون** عن ابی ہریرۃؓ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لان یمتلی جوف احدکم قیحًا خیر من ان یمتلی شعرًا رواہ الامام احمد والبخاری ومسلم وابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ ۱۲ انتہی تحفۃ الصلحاء ۱۲ **تمت**

درود کبریت احمر منسوب بسوی حضرت غوث الاعظم قدس سرہ

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰھُمَّ اجْعَلْ اَفْضَلَ صَلَوَاتِکَ اَبَدًا وَّاَنْمٰی بَرَکَاتِکَ سَرْمَدًا وَّاَزْکٰی تَحِیَّاتِکَ فَضْلًا وَّعَدَدًا وَّاَسْنٰی سَلَامِکَ اَبَدًا مُّجَدَّدًا عَلٰی اَشْرَفِ الْخَلَائِقِ الْاِنْسَانِیَّۃِ وَمَجْمَعِ الدَّقَائِقِ الْاِیْمَانِیَّۃِ وَطُوْرِ التَّجَلِّیَاتِ الْاِحْسَانِیَّۃِ وَمَھْبَطِ الْاَسْرَارِ الرَّحْمَانِیَّۃِ وَوَاسِطَۃِ عِقْدِ النَّبِیِّیْنَ وَمُقَدَّمِ جَیْشِ الْمُرْسَلِیْنَ وَقَائِدِ رَکْبِ الْاَنْبِیَاءِ الْمُکَرَّمِیْنَ وَاَفْضَلِ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِیْنَ وَحَامِلِ لِوَاءِ الْعِزِّ الْاَعْلٰی وَمَالِکِ اَزِمَّۃِ الْمَجْدِ الْاَسْنٰی شَاھِدِ اَسْرَارِ الْاَزَلِ وَمُشَاھِدِ اَنْوَارِ السَّوَابِقِ الْاُوَلِ تَرْجُمَانِ لِسَانِ الْقِدَمِ وَمَعْدَنِ الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْحِکَمِ مَظْھَرِ سِرِّ الْجُوْدِ الْجُزْئِیِّ وَالْکُلِّیِّ وَاِنْسَانِ عَیْنِ الْوُجُوْدِ الْعُلْوِیِّ وَالسُّفْلِیِّ رُوْحِ جَسَدِ الْکَوْنَیْنِ وَسِرِّ حَیَاتِ الدَّارَیْنِ الْمُتَحَقِّقِ بِاَعْلٰی رُتْبَۃِ الْعُبُوْدِیَّۃِ وَالْمُتَخَلِّقِ بِاَسْرَارِ الْمَقَامَاتِ الْاِصْطِفَائِیَّۃِ سَیِّدِ الْاَشْرَافِ وَجَامِعِ

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام ای صاحب خلقِ عظیم	السلام ای معدنِ لطفِ عمیم	السلام ای سرورِ عالی جناب	السلام ای شافع یوم الحساب
السلام ای مقتدائی مرسلین	السلام ای رحمة للعالمین	السلام ای پیشوائی انبیا	السلام ای ابن رو تو اولیا
السلام ای وَرد بستان هُدی	السلام ای عارفان را مقتدی	السلام ای آنکه ابر رحمتی	السلام ای آنکه کان نعمتی
السلام ای بحر علم من لدن	السلام ای مخزن اسرار کن	السلام ای مشرق انوار غیب	السلام ای ماحیِ ظلمات ریب
السلام ای مطلع نور و ضیا	السلام ای معدن علم و حیا	السلام ای نجم ثاقب السلام	السلام ای عارضت ماه تمام
السلام ای صیقل مرآت دل	السلام ای کاشف هر عشق و غل	السلام ای روی تو بدر منیر	السلام ای بوی تو مشک و عبیر
السلام ای منبع جود و عطا	السلام ای نور بخش اهل صفا	السلام ای قاب قوسینت مقام	السلام ای انبیا کرده امام
السلام ای در نگهت دار الامان	السلام ای خاتم پیغمبران	السلام ای چشمهٔ آب حیات	السلام ای نور تو هر شش جهات
السلام ای کور چشما را دلیل	السلام ای صاحب خلق جمیل	السلام ای بیکسان را دستگیر	السلام ای راز دان روشن ضمیر
السلام ای سرور هر دو جهان	السلام ای رهنمائی گمرهان	السلام ای خسته را مرهم نهی	السلام ای تشنه را شربت دهی
السلام ای ذکر تو غفلت ربای	السلام ای فکر تو ظلمت زدای	السلام ای چارهٔ بیچارگان	السلام ای مونس غمخوارگان
السلام ای فخر هر پیغمبرے	السلام ای دلبر هر دلبرے	السلام ای معطی هر آرزو	السلام ای فیض تو هر جا بسو
السلام ای دردمندان را دوا	السلام ای مایهٔ هر بینوا	السلام ای جلوه گر در سینه ام	السلام ای مصقل آئینه ام
السلام ای ذکر تو ایمان من	السلام ای فکر تو درمان من	السلام ای نام تو ورد زبان	السلام ای حب تو در دل نهان
السلام ای موصل مطلوبها	السلام ای منعم مرغوبها	السلام ای دستِ دهٔ افتادگان	السلام ای دلبر دلدادگان
السلام ای تاج عزت بر سرت	السلام ای فیض و احسان بر درت	السلام ای حل مشکل السلام	السلام ای کار من از تو تمام
السلام ای عذر خواه مذنبین	لطف فرما بر گناه مذنبین	السلام ای ابر رحمت فیض بار	بر تو هم بر چار و شش هم هشت و چار
صد سلام از ما و از تو یک علیک	صد سوال از ما و از تو یک لبیک	صد سلام از ما بهر صبح و شام	بر تو هم بر آل و اصحابت تمام
بر امید آنکه ای عالیجناب	از لب شیرین تو آید جواب	دردمندم ای طبیب غیب دان	رنج ما در یاب از نبض تپان
از علاج ما تو نیکو آگهی	دارو درد دلم هم تو دهی	هست ارو دل بیمار من	شربت وصل ای دلدار من
پس چشان یک جرعه از جام وصال	پیش ازین مگذار ما را در ملال	هین مران ما را ز بهر درد و رنج	رحم کن بر ما بحق هفت و پنج
یا رسول الله بسی درمانده ام	باد در کف خاک بر سر کرده ام	بیکسان را کس توئی در هر نفس	من ندارم در دو عالم جز تو کس

اشتهار

بر سالکان طریقت نبوی و تابعان ملت مصطفوی صاحبان مطابع نزدیک و دور و تاجران باخرد و شعور مخفی و محتجب مباد که کتاب مستطاب ارشاد الطالبین بعضی بتصحیح جامع الفروع والاصول حاوی المعقول والمنقول ملا فضل حق اخوندزاده ساکن قریه تنگی تپه هشتنگر و بعضی به تصحیح فضیلت پناه میان قمر الدین اخوندزاده ساکن اچینی با ترجمه آیات و احادیث سرور کائنات علیه الصلوة والسلام و دیگر عبارات عربی جناب مولوی غلام حسین صاحب پشاوری مع چند مسائل مفصله ذیل صیدیه در تفصیل حلت و حرمت حیوانات و منافع آنها و چهل حدیث در حرمت غنا و مزامیر و شنیعه الحکام لذیذه در حرمت افیون بر مفتون و چند ابیات در منقبت جناب پیر دستگیر قدس سره و درود شریف کبریت احمر منسوب بآنجناب و بیتی چند در مناجات پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصرف زر کثیر و جهد کثیر کمترین بندگان خدای قدیر خادم هر صغیر و کبیر حاجی محمد امیر و فضل احمد کتب فروشان پشاور بازار قصه خوانی که حق تصنیف متن موروث از وارثان مصنف موصوف بموجب سند باضابطه هبه گرفتیم و نیز اجازت از مصحح و مترجم مذکور حاصل کرده طبع نمودیم حسب منشاء وجب دفعه قانون ستم ۱۸۴۷ع داخل بهی رجسٹری گورنمنت گردیده لهذا در خدمت هر یکی از صاحبان مطابع تاجران کتب فروش و غیرهم التماس است که هیچ احد بلا اجازت این احقران قصد طبع متن و حاشیه کتاب مذکور نفرمایند ورنه در صورت خلاف اصول مذکوره ذمه دار هرچه نقصان از قمان خواهند شد و بجای نفع نقصان خواهند یافت و هر چند نسخه که مطلوب باشد بار سال قیمت از دکان نیازمندان طلب فرمایند انشاء الله تعالی دریغ نخواهد شد ۵ بر رسولان بلاغ باشد و بس فقط

العبد حاجی محمد امیر تاجر کتب پشاور بازار قصه خوانی — العبد فضل احد تاجر کتب ولد حاجی محمد امین

ایضاً اشتهار واجب الاظهار بر جمیع صاحبان مذکور واضح باد که سندی که متن ارشاد الطالبین که از وارثان مصنف هبه گرفته ایم بعینه به ثبت نامهای گواهان مهر در صفحه نقل میکنیم تا مبلغ آن تسکین خاطر همه صاحبان گردد و مرتکب طبع این کتاب نشوند.

منکه عبد الرحیم بن عبد الحمید میا ساکن قریه سیلیانڈی علاقه صوات تپه بابوزئی نواسه بستیم

جناب معلی اخوند درویزه علیه الرحمة از آنجا که کتاب ارشاد الطالبین تصنیف جد مذکور هست و بهره حیات خود حق تالیف بحق وارثت مرا تفویض فرموده بود حالا جناب حاجی محمد امیر از من حق تصنیف میخواهند بنابران بنظر نفع رسانی مسلمین مؤمنین حق تالیف و تصنیف باو هبه کردیم و تحریر میکنیم که احدی کتاب مذکور را سوای حاجی محمد امیر کتاب فروش تاجر کتب پشاور طبع نکند اجازت نیست و اگر کسی طبع خواهد کرد برقدر دعوی نقصان حاجی صاحب بنام چاپ کننده خواهند نمود همانقدر دعوی بر آن عاید خواهد گشت ۵

العبد عبد الرحیم نواسه اخوند درویزه علیه الرحمة — العبد محرر محمد عالم المشهور به یاسینی ملا صاحب مجاور زیارت شیخ عبد الغفور صاحب صوات علیه الرحمة

و علامت مهر جناب حافظ عبد الخالق صاحب خلف اکبر جناب صاحب سیدو صاحب صوات — العبد گجر ساکن صوات — العبد ملا عبد الرحمن ساکن منگاسفار — العبد وفیر دوست ساکن صوات

اشهد ال — ساکن صوات مجره العبد

اعلان

واضح باد که قیمت کتاب هذا مبلغ دو روپیه و هشت آنه است عیقا و حق کاپی رایٹ محفوظ و هر نسخه که بدون دستخط کمترینان یا مهر اصلی خود یافت شود آنرا مسروقه تصور کرده خواهد شد والسلام فقط

حاجی محمد امیر ۱۳۱۲ تاجر کتب پشاور

فضل احد تاجر کتب ۱۳۱۲ پشاور ولد حاجی محمد امیر